

امام ابوزکریا یحیی بن شرف نووی رحمته

(۶۳۱-۶۷۶ هـ)

شرح ریاض الصالحین

(۱)

شرح و توضیح:

علامه محمد بن صالح العثیمین رحمته

با مقدمه و تعلیقاتی از:

علامه محمد ناصر الدین آلبنی رحمته

ترجمه و نگارش:

محمد ابراهیم کیانی

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

آدرس ایمیل: book@aqeedeh.com

مجله عقیده
سایت

فهرست مطالب

درآمدی بر کتاب	۳
مختصری از زندگانی امام نووی	۲۷
استادان او	۲۸
شاگردان او	۲۹
اخلاق و ویژگی‌های او	۲۹
تألیفات او	۲۹
وفات او	۳۲
مختصری از زندگانی علامه محمد بن صالح العثیمین <small>رحمته</small>	۳۵
ميلاد و زندگي خانوادگي او	۳۵
تحصيل علم و اساتيد وی	۳۵
شاگردان شيخ	۳۶
اخلاق شيخ	۳۶
مذهب و روش علمی شيخ	۳۷
روش آموزشی وی	۳۷
دریافت جایزه‌ی جهانی ملک فیصل	۳۷
بیماری شيخ	۳۷
وفات شيخ	۳۸
مقدمه‌ی مؤلف	۳۹
۱- باب: اخلاص و داشتن نیت در همه‌ی کارها و سخنان، و احوال پنهان و آشکار	۴۳
۲- باب: توبه	۱۰۳

- ۳- باب: صبر..... ۱۵۱
- ۴- باب: صدق و راستی ۲۴۹
- ۵- باب: مراقبت (توجه به خداوند عز وجل و رسیدگی به اعمال خویش)..... ۳۱۱
- ۶- باب: تقوا ۴۹۳
- ۷- باب: یقین و توکل ۵۱۹
- ۸- باب: استقامت..... ۵۵۳
- ۹- باب: تفکر در عظمت آفرینش و آفریده‌های خداوندی؛ و ناپایداری دنیا و سختی‌های وحشت‌انگیز قیامت و خودسازی و تهذیب نفس و پرورش آن بر استقامت ۵۶۳
- ۱۰- باب: تعجیل در انجام کارهای نیک و تشویق به این که باید تصمیم‌های نیک را هرچه زودتر و با جدیت و بدون دودلی عملی ساخت ۵۷۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درآمدی بر کتاب

إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ نَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهِ وَأَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ وَمَنْ يَضِلَّ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ

کتاب «ریاض الصالحین» از آن دست کتاب‌هایی است که در حال حاضر رواج و جایگاه ویژه‌ای نزد عموم مسلمانان یافته است؛ از این‌رو علما و دانشمندان علوم اسلامی، توجه خاصی به آن نموده‌اند که در رأسشان می‌توان به علامه محمد ناصرالدین آل‌بانی رحمته محدث برجسته و یاریگر کتاب و سنت بر اساس فهم سلف صالح اشاره کرد که تخریج و تحقیق بسیاری از احادیث کتاب یادشده را در کارنامه‌ی علمی خود دارد؛ چنان‌که توضیحات و پانوشت‌های مهمی بر این کتاب نگاشته است. البته آن بزرگوار، همه‌ی احادیث کتاب را تخریج نکرده و خود، در نشست‌هایی که ضبط شده، به پاره‌ای از اسباب و عوامل عدم تخریج همه‌ی احادیث کتاب «ریاض الصالحین» اشاره نموده است. به دنبال این کار ارزشمند، علامه‌ی اصولی و فقیه بزرگوار، استاد محمد بن صالح العثیمین رحمته نیز با روش علمی متمایز، آسان و روان خویش به شرح بخش فراوانی از احادیث این کتاب پرداخته است؛ به‌گونه‌ای که امکان استفاده از آن برای عموم مسلمانان وجود دارد و در عین حال هیچ دانش‌پژوهی از آن بی‌نیاز نیست.

در کتابی که پیش رو دارید، تلاش علمی این دو عالم بزرگوار را در کنار متن اصلی گردآورنده - امام نووی رحمته - با هم جمع کرده‌ایم تا خواننده‌ی گرامی بتواند با

خاطری آسوده، به‌طور هم‌زمان و بدون این‌که ناگزیر شود چندین نسخه از کتاب ریاض‌الصالحین را پیش رویش قرار دهد، از متن، تخریج و شرح این کتاب بهره برد. هم‌چنین برای افزایش میزان بهره‌بری خواننده‌ی کتاب، مقدمه‌ی شیخ آلبانی رحمته را که حاوی نکات مفیدی‌ست، در این مقدمه گنجانده‌ایم و از پروردگار متعال مسألت داریم که به این عالم بزرگوار پاداش نیک عنایت فرماید.

شیخ آلبانی رحمته می‌گوید:

هنگام تحقیق ریاض‌الصالحین چندین نکته برایم روشن شد که در پانوشته‌ها به پاره‌ای از آن‌ها اشاره کرده‌ام و در این مقدمه به نکات باقی‌مانده می‌پردازم:

نکته‌ی اول

۱- امام نووی رحمته در پایان مقدمه‌ی کتاب می‌گوید: «...از این‌رو تصمیم گرفتم مختصری از احادیث صحیح را جمع‌آوری کنم».

بنده درباره‌ی این سخن نووی رحمته به بیان دو نکته می‌پردازم:

اول این‌که منظورش از حدیث صحیح، حدیث قوی‌ست که شامل حسن و فرائد از آن می‌شود؛ بر اساس همان تعریفی که در گذشته از سوی نخستین علمای حدیث درباره‌ی حدیث صحیح ارائه شده است و این، پیش از آن صورت گرفته که ترمذی رحمته به پیروی از استادش بخاری رحمته حدیث مورد قبول را به صحیح و حسن تقسیم‌بندی نماید. البته تعریف نخست که نووی رحمته به‌کار برده، درست است و اشکالی ندارد؛ و بنده در بسیاری از تألیفاتم هم‌چون «صحیح الجامع الصغیر و زیاده» و «صحیح الکلم الطیب» که به چاپ رسیده و نیز در «صحیح اَبی‌داود» و «سلسلة الأحادیث الصحیحة» و... به همین منوال عمل کرده‌ام. البته ناگفته نماند که تقسیم‌بندی ترمذی، صحیح‌تر و دقیق‌تر می‌باشد.

و اما نکته‌ی دیگر، این‌که منظور نووی رحمته از گردآوری احادیث صحیح، این بوده که بیشتر، احادیث صحیح را جمع‌آوری نموده، نه این‌که همه‌ی احادیث موجود در ریاض‌الصالحین صحیح است. بنده، از گذشته‌های دور می‌دانستم که در آن، احادیث ضعیفی وجود دارد و چون به تحقیق و بررسی دقیق کتاب پرداختم، دریافتم که تعداد احادیث ضعیف موجود در آن، بیش از تعدادی‌ست که گمانش را داشتم؛ چنان‌که

می‌توانید در پانوشت‌ها مشاهده کنید و در این مقدمه نیز احادیث ضعیف ریاض الصالحین را برمی‌شماریم و به شماره‌ی آن‌ها اشاره می‌کنیم: (۶۷، ۲۰۱، ۲۹۲، ۳۴۷، ۳۶۳، ۳۷۸، ۴۱۳، ۴۸۶، ۴۹۰، ۵۲۴، ۵۸۳، ۵۸۹، ۶۰۱، ۷۱۷ که تکرار حدیث ۳۷۸ می‌باشد، ۷۳۶، ۷۹۴، ۸۰۲، ۸۳۴، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۹۱۷، ۹۵۱، ۹۵۴، ۱۰۰۷، ۱۰۶۷، ۱۳۹۳، ۱۴۰۲، ۱۵۰۱، ۱۵۴۷، ۱۵۷۷، ۱۵۸۵، ۱۶۴۹، ۱۶۵۴، ۱۶۷۹، ۱۶۸۶، ۱۷۳۱، ۱۸۶۳، ۱۸۸۲).

به گمان بنده عذر مؤلف را باید پذیرفت که با وجود اشتیاق وافرش به گردآوری احادیث صحیح، به احادیث ضعیف دچار شده است؛ زیرا بیشتر به تصحیح و تحسین ترمذی رحمته و سکوت ابوداود رحمته درباره‌ی احادیث اعتماد کرده و خود، در مقدمه‌ی کتابش «الأذکار» بدین نکته تصریح نموده و گفته است: «...و روایت سنن ابی‌داود را آورده‌ایم که با اسناد جید نقل کرده و آن را ضعیف ندانسته است». این در حالی‌ست که امام نووی رحمته، خود به تحقیق و بررسی این روایات پرداخته و به دیدگاه ترمذی و ابوداود رحمهما الله بسنده نموده است. و این، روشی‌ست که بیشتر فقهای متأخر در پرداختن به احادیث در پیش گرفته‌اند و کمتر کسی از آنان، یکایک احادیث را مورد نقد و پردازش قرار داده است؛ مانند ابن حجر رحمته که در برخی از کتاب‌هایش چنین رویکردی دارد و به بررسی یکایک احادیث می‌پردازد. در میان متأخرین و کسانی که پس از ابن حجر رحمته آمده‌اند، کمتر کسی یافت می‌شود که چنین رویکردی داشته باشد. البته نووی در مواردی که به نکته‌ی خاصی درباره‌ی سند حدیثی پی برده، به بیان علت و ضعف آن پرداخته است؛ از این‌رو امکان دارد عذر دیگری داشته است؛ چنان‌که خود، در مقدمه‌ی «الأذکار» به آن تصریح نموده و گفته است: «و اما روایاتی را که در صحیحین (بخاری و مسلم) نیامده، به کتاب‌های «سنن» و امثال آن پیوست می‌دهم و در بیشتر موارد به بیان صحت و حُسن یا ضعف آن- در صورتی که ضعیف باشد- می‌پردازم و در پاره‌ای از موارد از بیان صحت، حُسن و ضعف آن خودداری می‌کنم».

بنده برای کسی که می‌خواهد به تحقیق و بررسی در این علم ارزشمند بپردازد، شایسته نمی‌دانم که به آن‌چه گفتیم، بسنده نماید؛ بلکه:

چه خوبست به مفهوم سکوت ابوداود درباره‌ی پاره‌ای از احادیث توجه نماید؛ زیرا روایاتی که شخص ابوداود رضی الله عنه نقل کرده و درباره‌اش سکوت نموده، گوناگون است؛ چنان‌که با مقداری تأمل و دقت نظر و نیز تطبیق چنین روایاتی با سنن ابی داود، این نکته واضح و روشن می‌شود که هر روایتی که او درباره‌اش سکوت نموده، لزوماً نزدش حسن نبوده و سکوتش از آن رو و بدین معناست که شدت ضعف روایت، زیاد نیست. و این، تنها نکته‌ای است که می‌توان پیرامون این موضوع مطرح کرد. همان‌طور که در مقدمه‌ی کتابم «ضعیف ابی داود» آن را مورد نقد و پردازش قرار داده‌ام و حافظ ابن حجر عسقلانی رضی الله عنه نیز همین گرایش را دارد و این، به سبب فراوانی احادیث ضعیفی است که در مقایسه با مجموع احادیث موجود در «سنن ابی داود» یافت می‌شود؛ و چنان‌که در «التدریب» آمده، تعداد احادیث موجود در «سنن ابی داود» به ۴۸۰۰ حدیث می‌رسد. شمار احادیث ضعیفی که در کتابم «ضعیف ابی داود» به بیان ضعف آن پرداخته‌ام، بیش از ۳۰۰ حدیث است و این، مربوط به ثلث (یک‌سوم) کتاب «سنن ابی داود» می‌باشد که تا کتاب المناسک بررسی کرده‌ام و مجموع احادیث ضعیف کتاب یادشده به حدود ۱۰۰۰ حدیث می‌رسد. به همین علت است که نووی در پاره‌ای از موارد می‌گوید: «ابوداود به ضعف این روایت، تصریح نکرده است؛ زیرا کاملاً واضح و روشن می‌باشد».

منذری رضی الله عنه نیز در کتاب «الترغیب والترهیب» بدین نکته اشاره کرده و از تساهل ابوداود رضی الله عنه در زمینه‌ی بیان ضعف بسیاری از روایت‌ها سخن گفته است. این‌جاست که روشن می‌شود برخی، درباره‌ی سکوت ابوداود یا تحسین وی دچار اشتباه می‌گردند؛ چنان‌که بسیاری از متأخران مانند صاحب «التاج الجامع للأصول» دچار اشتباه شده‌اند.

۲- در تحسین و تصحیح ترمذی رضی الله عنه نیز تساهل فراوانی صورت گرفته است. سیوطی در «التدریب» می‌گوید: «ذهبی گوید: رتبه و جایگاه «جامع الترمذی» از «سنن» ابی داود و نسائی کمتر و پایین‌تر است؛ زیرا ترمذی، حدیث مصلوب و کلبی و امثال آن دو را آورده است»؛ یعنی این‌ها به کذب و دروغ‌گویی متهم‌اند و کثیر بن

عبدالله بن عمرو بن عوف مزنی نیز جزو متهمان به کذب و دروغ‌گویی است؛ شافعی و ابوداود درباره‌اش گفته‌اند: «یکی از ارکان و پایه‌های کذب به‌شمار می‌رود»؛ ولی با این حال نه تنها ترمذی از او حدیث، روایت کرده، بلکه روایتش را صحیح دانسته است. ذهبی در «المیزان» در بخشی از شرح حال وی می‌گوید: «ترمذی رحمته این حدیثش را روایت کرده که: "الصُّلْحُ جَائِزٌ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ" و آن را صحیح دانسته است؛ از این‌رو علما، تصحیح ترمذی را معتبر نمی‌دانند».

بنابراین هر پژوهش‌گری باید آنچه را که ابوداود، درباره‌اش سکوت نموده یا ترمذی آن را صحیح و حسن دانسته است، مورد بررسی قرار دهد؛ زیرا در روایات هر دو، راویان ضعیف به‌کثرت مشاهده می‌شوند. بنده در تخریج و تحقیق این کتاب و نگارش پانوشته‌های آن، همین رویکرد را داشته‌ام و این، نزد من از مهم‌ترین کارهایی است که باید مورد توجه قرار گیرد. درباره‌ی بیشتر احادیث کتاب، به‌صورت مختصر در جایش سخن گفته‌ام و در اندکی از موارد سخنی به میان نیاورده و اظهار نظر نکرده‌ام؛ از این‌رو مناسب دیدم که در مقدمه، جهت جبران مافات و تکمیل فایده به توضیح چند نکته بپردازم:

۱- نگارنده درباره‌ی حدیث شماره‌ی ۲۰۱ که در موضوع برحذرداشتن از هم‌نشینی با بدکاران است، می‌گوید: «ابوداود و ترمذی، آن را روایت کرده‌اند و ترمذی، آن را حسن دانسته است».

می‌گوییم: در این روایت، اشکال روشنی وجود دارد؛ زیرا مدارش بر ابوعبیده بن عبدالله بن مسعود استوار است و او، همان‌طور که ترمذی رحمته بارها گفته است، از پدرش حدیث نشنیده و از این‌رو روایت مذکور، منقطع می‌باشد. بنده در کتابم «الأحادیث الضعیفة والموضوعة وأثرها السیء فی الأمة»، شماره‌ی ۱۱۰۵ به‌تفصیل پیرامون این موضوع سخن گفته‌ام.

۲- حدیث شماره‌ی ۴۸۶: «ترمذی، آن را روایت کرده و گفته است: حدیث صحیحی است».

بنده می‌گوییم: بلکه حدیث ضعیفی است. در سندش دو راوی ضعیف وجود دارد. چنان‌که در «الأحادیث الضعیفة والموضوعة» شماره‌ی ۱۰۶۳ بیان کرده‌ام.

۳- حدیث شماره‌ی ۸۹۴ که در موضوع بوسیدن دست و پای پیامبر ﷺ می‌باشد؛ «ترمذی و دیگران با سند های صحیح، روایتش کرده‌اند».

می‌گوییم: ترمذی و دیگران، تنها یک سند دارند که در ادامه‌ی بحث (در نکته‌ی دوم) به تفصیل، پیرامون این گفتار مؤلف رحمته سخن خواهیم گفت. ضمن این که در سند این روایت، شخصی به نام عبدالله بن سلیمه - به کسر لام - وجود دارد که درباره‌اش اختلاف است. عبدالله بن سلمه‌ی مرادی، راوی حدیث علی رضی درباره‌ی ممنوعیت تلاوت قرآن در حال جنابت است و بسیاری از حفاظ و محققان حدیث از جمله: احمد و شافعی و بخاری و... او را ضعیف دانسته‌اند؛ چنان‌که شخص مؤلف نیز به تضعیف وی از سوی محققان حدیث تصریح کرده است. می‌توانید بحث تفصیلی این موضوع را در «ضعیف ابی‌داود» به شماره‌ی ۳۰ مشاهده کنید. زیلعی در «نصب الرایة» (۲۵۸/۴) از نسائی نقل کرده که درباره‌ی حدیث ترمذی گفته است: «حدیث منکرست». و می‌گوید: «منذری، گفته است: وی، آن را از ناحیه‌ی عبدالله بن سلمه منکر دانسته که درباره‌اش اشکال‌ها و سخنانی گفته شده است».

۴- حدیث شماره‌ی ۸۹۵: «فَدَنَوْنَا مِنَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَبَّلْنَا يَدَهُ»؛ یعنی: «به پیامبر ﷺ نزدیک شدیم و دستش را بوسیدیم». [روایت ابوداود]

می‌گوییم: در سند این روایت، یزید بن ابی‌زیاد هاشمی‌ست که حافظ درباره‌اش می‌گوید: «ضعیف است؛ و چون پا به سن گذاشت، دچار دگرگونی و تغییر حال شد و به او سخنان را تلقین می‌کردند».

۵- حدیث شماره‌ی ۸۹۶؛ در این روایت آمده است: «فَقَامَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ يَجْرُ ثَوْبَهُ فَأَعْتَنَّهُ وَقَبَّلَهُ»؛ یعنی: «پیامبر ﷺ در حالی که جامه‌اش را می‌کشید، به سویش برخاست، او را در آغوش گرفت و او را بوسید». [ترمذی، روایتش کرده و آن را حَسَن دانسته است].

می‌گوییم: در سند این روایت، محمد بن اسحاق است که به تدلیس مشهور می‌باشد.

۶- حدیث شماره‌ی ۱۱۰۳؛ «وَسَطُوا الْإِمَامَ، وَسُدُّوا الْحَلَلَ»؛ یعنی: «امام را وسط قرار دهید و فاصله‌ها را پر کنید». [روایت ابوداود]
می‌گوییم: همان‌طور که در «ضعیف‌أبی‌داود» شماره‌ی ۱۰۵ بیان کرده‌ام، در سند این روایت دو راوی ناشناخته هستند؛ ولی نیمه‌ی دوم روایت مذکور، شاهدی از حدیث ابن‌عمر رضی‌الله‌عنه دارد. این روایت نزد مؤلف، صحیح است. به حدیث شماره‌ی ۱۰۹۸ همین کتاب رجوع کنید.

۷- حدیث شماره‌ی ۱۰۲۸؛ «مَنْ حَفِظَ عَشْرَ آيَاتٍ مِنْ أَوَّلِ سُورَةِ الْكَهْفِ عُصِمَ مِنَ الدَّجَالِ؛ وَفِي رِوَايَةٍ: مِنْ آخِرِ سُورَةِ الْكَهْفِ» [روایت مسلم] یعنی: «کسی که ده آیه از ابتدای سوره‌ی کهف حفظ کند، از فتنه‌ی "دجال" درامان می‌ماند». و در روایت دیگری آمده است: «کسی که ده آیه‌ی پایانی سوره‌ی کهف را حفظ کند...».
می‌گوییم: روایت دیگر که به فضیلت حفظ ده آیه‌ی پایانی سوره‌ی کهف اشاره دارد، روایت شاذ و غریبی‌ست و روایت ثابت، همان روایت نخست می‌باشد که در آن، به فضیلت حفظ ده آیه از ابتدای سوره‌ی کهف اشاره شده است؛ چنان‌که در «سلسلة الأحادیث الصحيحة» شماره‌ی ۵۸۲ تحقیق و بررسی نموده‌ام. و حدیث نواس بن سمعان رضی‌الله‌عنه به شماره‌ی ۱۸۱۷ در همین کتاب، شاهد و دلیلی بر ثبوت روایت نخست می‌باشد. همان‌طور که در حدیث نواس آمده است: «فَمَنْ أَدْرَكَ مِنْكُمْ، فَلْيَقْرَأْ عَلَيْهِ فَوَاتِحَ سُورَةِ الْكَهْفِ»؛ یعنی: «هرکس از شما دجال را ببیند، نخستین آیه‌های سوره‌ی کهف را بر او بخواند».

۸- حدیث شماره‌ی ۱۱۲۸؛ «...كَانَ يُصَلِّي قَبْلَ الْعَصْرِ رَكَعَتَيْنِ»؛ یعنی: «پیامبر صلی‌الله‌عنه پیش از عصر، دو رکعت نماز به‌جا می‌آورد». [این روایت را ابوداود با سند صحیح نقل کرده است].

می‌گوییم: بلکه این روایت با لفظ «رَكَعَتَيْنِ»، روایت شاذ و غریبی است و با لفظ «أربع ركعات» ثابت شده است. نگا: «ضعیف‌أبی‌داود» شماره‌ی ۲۳۵.

۹- حدیث شماره‌ی ۱۱۰۱؛ روایت عایشه رضی‌الله‌عنه: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى مَيَامِنِ الصُّفُوفِ»؛ یعنی: «الله و فرشتگانش بر کسانی که در سمت راست صف‌ها

هستند، درود می‌فرستند». [نوی گوید: روایت ابوداود با اسنادی که مطابق شرط مسلم است و در سندش شخصی وجود دارد که درباره‌ی ثقه بودنش اختلاف نظر است].

می‌گوییم: آن شخص، اسامه بن زید لثی است و دیدگاه نهایی عالمان و محققان و ناقدان حدیث بر این است که اگر در روایتش مخالفت نکند، حدیثش، حسن است و از این رو گروهی از حفاظ حدیث، روایتش را حسن دانسته‌اند. البته این روایت، شاذ یا منکر می‌باشد؛ زیرا تنها ثقه‌ای که روایتش کرده، معاویه بن هشام است و او از لحاظ حفظ، ضعیف می‌باشد و روایت ثابت، همان روایتی است که بیهقی با این لفظ آورده است: «...عَلَى الَّذِينَ يَصْلُونَ الصُّفُوفَ»؛ یعنی: «الله و فرشتگانش بر کسانی که صف‌ها را به هم وصل می‌کنند، درود می‌فرستند». چنان‌که در تعلیقی که بر «مشکاة» نوشته‌ام، این نکته را یادآوری کرده‌ام. نگا: «المشکاة»، شماره‌ی ۱۰۹۶؛ و نیز: «ضعیف ابی داود»، شماره‌ی ۱۵۳ و «صحیح ابی داود»، شماره‌ی ۶۸۰.

۱۰- حدیث شماره‌ی ۱۱۶۴؛ «هِيَ مَا بَيْنَ أَنْ يَجْلِسَ الْإِمَامُ إِلَى أَنْ تُقْضَى الصَّلَاةُ»؛ یعنی: «(ساعت اجابت دعا در روز جمعه) در فاصله‌ی نشستن امام - بر منبر- تا پایان نماز است». [روایت مسلم]

می‌گوییم: امامان حدیث از جمله امام دارقطنی، ارجاع آن را به ابوموسی اشعری رضی الله عنه صحیح دانسته‌اند. این نکته را در «ضعیف ابی داود» شماره‌ی ۱۹۳ شرح داده‌ام.

۱۱- حدیث شماره‌ی ۱۱۸۷؛ «فَلْيُفْتَحِ الصَّلَاةَ بِرُكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ»؛ [روایت مسلم] یعنی: «هرگاه یکی از شما برای نماز شب برخاست، نماز را با دو رکعت کوتاه آغاز کند». می‌گوییم: همان‌طور که در «ضعیف ابی داود» شماره‌ی ۲۴۰ آورده‌ام، روایتی که چنین عملی را در قالب گفتار و فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله مطرح می‌کند، روایت شاذ و غریبی است؛ بلکه روایت درست، همان روایتی است که سایر امامان حدیث غیر از مسلم رضی الله عنه به صورت مرفوع از ابوهریره رضی الله عنه به عنوان عمل پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند، نه گفتارش.

۱۲- حدیث شماره‌ی ۱۲۴۳؛ «أَحَبُّ عِبَادِي إِلَيَّ أَعْجَلُهُمْ فِطْرًا». [ترمذی، روایتش کرده و آن را حدیثی حسن دانسته است.] ترجمه‌ی حدیث: «...محبوب‌ترین بندگانم نزد من کسانی هستند که زودتر از دیگران- در ابتدای وقت- افطار می‌کنند».

می‌گویم: حسن دانستن این روایت، خالی از اشکال نیست؛ زیرا مدار سند این حدیث، بر قره بن عبدالرحمن استوار است و او به سبب ضعف حافظه در شمار راویان ضعیف قرار دارد. بنده در «إرواء الغلیل فی تخریج أحادیث منار السبیل»، حدیث شماره‌ی ۲ به تفصیل اقوال علما را درباره‌ی جرح وی آورده‌ام.

۱۳- حدیث شماره‌ی ۱۲۵۶ به نقل از «مجیبه‌ی باهلی».

می‌گویم: سندش، ضعیف است؛ همان‌طور که در «التعلیق الرغیب علی الترغیب

والترغیب» (۸۲/۲) بیان کرده‌ام.

۱۴- حدیث شماره‌ی ۱۴۵۰؛ ترمذی، روایتش کرده و آن را حسن دانسته است.

می‌گویم: در سندش راوی ناشناخته‌ای است؛ چنان‌که در تعلیق و پانوشتی که بر

«الکلم الطیب» ص ۲۷ نوشته‌ام، و نیز در ردی که بر شیخ حبشی نگاشته‌ام، به توضیح علت ضعف حدیث پرداخته‌ام. البته اصل حدیث بی‌آن‌که ذکر از هسته‌های خرما (النوی) یا دانه‌های ریگ (الحصی) در میان باشد، صحیح است و امام مسلم رحمته در صحیح خویش از ام‌المؤمنین، جویریة رضی الله عنها روایتش کرده است.

۱۵- حدیث شماره‌ی ۱۴۹۵؛ [ترمذی، روایتش نموده و آن را حسن دانسته است.]

آری! در برخی از نسخه‌های ترمذی همین‌طور آمده، ولی در نسخه‌ی بولاق

(۲۶۱/۲) از روایت مذکور به عنوان حدیثی غریب یعنی حدیثی ضعیف یاد شده است و با توجه به سند روایت، درست همین است که این حدیث، ضعیف می‌باشد؛ زیرا در سندش، انقطاع و ضعف وجود دارد. ابن حبان (۲۴۳۱) و احمد (۴۴۴/۴) از طریقی دیگر بدین لفظ روایت کرده‌اند که: «اللَّهُمَّ قِنِي شَرَّ نَفْسِي، وَأَعِزِّمْ لِي عَلَى أَرْشِدِ أَمْرِي»^(۱) که سندش بنا بر شرط شیخین، صحیح است. و احمد رحمته (۲۱۷/۴) از پیامبر

(۱) یعنی: «یا الله! مرا از بدی نفسم مصون بدار و مرا بر استوارترین و راست‌ترین رفتارم، استوار بگردان».

اکرم علیه السلام روایت نموده که فرموده است: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي ذَنْبِي خَطِيئِي وَعَمْدِي اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَهِدِيكَ لِأَرْشِدِ أَمْرِي وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ نَفْسِي».^(۱) سند این روایت، جید است.

۱۶- حدیث شماره‌ی ۱۴۹۸؛ روایت ابوالدرداء رضی الله عنه که ترمذی نقل کرده و آن را حسن دانسته است.

می‌گوییم: در این روایت اشکال روشنی وجود دارد. همان‌طور که حافظ گفته، در سندش عبدالله بن ربیع‌ی دمشقی است که مجهول می‌باشد.

۱۷- حدیث شماره‌ی ۱۵۲۶؛ روایت ترمذی از ابن عمر رضی الله عنهما.

می‌گوییم: ترمذی، روایتش کرده و آن را حسن غریب دانسته است. در سندش ابراهیم بن عبدالله بن حاطب می‌باشد که مجهول الحال است؛ اگرچه ابن حبان رضی الله عنه بر اساس ضوابط خویش او را ثقة دانسته و به پیروی از او، شیخ احمد شاکر رضی الله عنه نیز مطابق روش خویش، دچار اشتباه شده و حدیث را صحیح دانسته است. و مالک رضی الله عنه، این سخن را به عنوان سخن عیسی صلی الله علیه و آله روایت نموده و ما، درباره‌اش در «سلسله الأحادیث الضعیفة» به تفصیل سخن گفته‌ایم.

۱۸- حدیث شماره‌ی ۱۶۲۶؛ «عن ابن عمر رضی الله عنهما أن ناساً...».

در متن چنین آمده که ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید؛ یعنی این سخن، به شخص ابن عمر رضی الله عنه نسبت داده شده که او گفتاری را که مردم برایش گفته‌اند، بازگو کرده است؛ حال آن‌که این، خطایی است که به سبب روایت به معنا به وجود آمده و اصل گفتار، به نوهی ابن عمر، یعنی محمد بن زید بن عبدالله بن عمر باز می‌گردد. به عبارتی محمد بن زید گفته است: عده‌ای از مردم به ابن عمر رضی الله عنه گفتند:.... بدین ترتیب این روایت، نزد بخاری (نگا: فتح الباری ۱۴۹/۱۳) بدین صورت است که ذکر شد. ضمن این‌که شخص مؤلف - نووی رضی الله عنه - نیز روایت مذکور را به صورت صحیح به شماره‌ی ۱۵۴۹ آورده است.

(۱) یعنی: «یا الله! گناهم اعم از خطا و عمد را ببامرز؛ ای الله! از تو درخواست می‌کنم که مرا به استوارترین کارم رهنمون گردی و از بدی نفس خویش به تو پناه می‌برم».

همچنین در نسبت دادن این حدیث با الفاظ مذکور در متن به بخاری رحمته، دو اشکال وجود دارد:

اول این که «عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ» جزو الفاظ بخاری نیست؛ بلکه لفظ طیالسی می باشد. و دوم این که در روایت بخاری به جای «سَلَاطِينَنَا»، واژه‌ی «سُلْطَانِنَا» آمده و این واژه به صورت جمع، یعنی «سَلَاطِينَنَا» لفظی است که طیالسی آورده است؛ همان طور که حافظ ابن حجر رحمته در «فتح الباری» گفته است.

۱۹- حدیث شماره‌ی ۱۷۶۵؛ حدیث انس رضی الله عنه که ترمذی رحمته روایتش کرده و آن را حسن صحیح دانسته است.

در متن چنین آمده است که شاید برگرفته از یکی از نسخه‌های ترمذی باشد؛ وگرنه در نسخه‌ی بولاق (۱۱۶/۱) آمده که این حدیث، حسن می باشد و در حاشیه‌اش به جای حسن، غریب آمده است.

می‌گوییم: یعنی ضعیف است و وضعیت سندش، همین را می‌رساند؛ چراکه در آن، ضعف و انقطاع وجود دارد. نگا: «التعلیق علی المشکاة» (۱۷۲، ۴۶۵، ۹۹۷) و «الترغیب» (۱۹۱/۱).

۲۰- حدیث شماره‌ی ۱۸۴۱؛ روایت دارقطنی و دیگران از ابی‌ثعلبه‌ی خشنی، جرثوم بن ناشر رضی الله عنه در متن آمده است که این حدیث، حسن می باشد.

می‌گوییم: همان طور که در کتابم «غایة المرام فی تخریج أحادیث الحلال و الحرام»^(۱) آورده‌ام، سند این روایت، منقطع است. ضمن این که درباره‌ی اسم ابوثعلبه‌ی خشنی اختلاف نظر شدیدی وجود دارد و حافظ ابن حجر با وجود علم و دانش وافرش نتوانسته قول راجح در این زمینه را از میان انبوه دیدگاه‌های دیگر برگزیند و از بیان دیدگاه خود در این باره خودداری کرده است؛ ولی جای بسی شگفت است که با وجود این همه اختلاف نظر درباره‌ی نام ابوثعلبه، چگونه مؤلف «ریاض الصالحین»، قاطعانه و بدون هیچ اشاره‌ای به اختلافات مذکور، درباره‌ی نام ابوثعلبه اظهار نظر کرده است؟!

(۱) این کتاب، تخریج احادیث کتاب «الحلال و الحرام» استاد یوسف قرضاوی است.

نکته‌ی دوم

باید دانست که امام نووی رحمته الله در تخریج برخی از احادیث، در پاره‌ی از موارد به روش خاصی عمل کرده که با روش سایر علما متفاوت است؛ بدین‌سان که وی، روایت حدیثی را از صحابه آغاز می‌کند و می‌گوید: «فلانی و فلانی، با سندهای صحیح روایت کرده‌اند». و گاهی می‌گوید: «با سندهای حسن». تنها برداشت خوانندگان از این گفتار، این است که حدیث دارای چندین سند است که به صحابی حدیث می‌رسد و این، بدان معناست که او، فرد غریبی نیست. مناسب می‌دانم در این مقدمه، نمونه‌ای ذکر کنم و به شرح و بیان این نکته بپردازم که نمونه‌ی مورد بحث، تنها یک سند دارد. به عنوان مثال، حدیث شماره‌ی ۸۳ را بررسی می‌کنیم:

(عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رضی الله عنها أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله كَانَ إِذَا خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ قَالَ: «بِسْمِ اللَّهِ...») [حدیث

صحیحی است که ابوداود و ترمذی و... با سندهای صحیح روایت کرده‌اند] عبارت داخل [] نوشتار مؤلف ریاض الصالحین است.

می‌گوییم: این روایت را ابوداود در پایان «الأدب» از شعبه نقل نموده و ترمذی نیز در «الدعوات» از سفیان روایتش کرده و هر دو، آن را از منصور، از عامر شعبی از ام‌سلمه رضی الله عنها نقل نموده‌اند.

سایر اصحاب «سنن» نیز این روایت را آورده‌اند؛ چنان‌که نسائی رحمته الله در «الاستعاذة» از جریر و از سفیان این روایت را ذکر کرده و نیز ابن‌ماجه رحمته الله در «الدعاء» از عبیده بن حمید که سند همه‌ی آنان به منصور می‌رسد.

همچنین احمد (۳۰۶/۶، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۲) از طریق شعبه و سفیان، روایت مذکور را آورده و ابن‌السنی (۱۷۲) نیز آن را از سفیان نقل نموده و حدیث مذکور در «المشكاة» به شماره‌ی ۲۴۴۲ موجود است. بدین ترتیب واضح می‌شود که حدیث شماره‌ی ۸۳ ریاض الصالحین نزد ابوداود و ترمذی و سایر محدثان و صاحبان سنن به نقل از ام‌سلمه رضی الله عنها تنها یک سند دارد؛ زیرا مدار همه‌ی این راه‌ها بر منصور از عامر شعبی از ام‌سلمه رضی الله عنها استوار است؛ از این‌رو این سخن مؤلف که «با سندهای صحیح روایت کرده‌اند»، ایهام و اشتباه برداشت ایجاد می‌کند و بر خلاف واقعیت است.

در شمار دیگری از احادیث کتاب، مؤلف رحمته همین سخن را درباره‌ی آنها بیان کرده است؛ حال آن‌که هر یک از این احادیث فقط دارای یک سند از صحابی حدیث می‌باشد. شماره‌ی این دسته از احادیث از این قرار است: (۲۰۱، ۴۷۶، ۸۱۱، ۸۲۵ که در «صحیح أبی داود» به شماره‌ی ۱۱۷۱ موجود است، ۸۹۱، ۹۷۳ که در «سلسلة الأحادیث الصحیحة» (۲۳/۱) وجود دارد؛ ۱۱۱۹، ۱۲۱۰، ۱۶۵۵ که در «المشکاة» به شماره‌ی ۴۴۵۸ آمده است).

نووی رحمته این عبارت یا این شیوه را در دیگر کتاب‌هایش نیز به کار برده است؛ مانند کتاب «الأذکار». به عنوان مثال: حدیث ابی حمید یا ابی اسید در صفحه‌ی ۲۵ و حدیث عوف بن مالک، صفحه‌ی ۴۲-۴۳؛ و نیز حدیث عبدالرحمن بن عبدالقاری، صفحه‌ی ۵۲؛ همچنین حدیث عبدالله بن خیب، صفحه‌ی ۶۳؛ حدیث ابوهریره رضی الله عنه، صفحه‌ی ۶۳؛ حدیث ثوبان رضی الله عنه، صفحه‌ی ۶۵؛ حدیث ابن عمر رضی الله عنهما، صفحه‌ی ۶۶ و حدیث ابی عیاش، صفحه‌ی ۶۷ و بسیاری از احادیث دیگر.

حافظ رحمته در کتاب «نتائج الدفکار» که تخریج احادیث «الأذکار» می‌باشد، به بررسی این نکته در دو حدیث پایانی، یعنی حدیث ابن عمر و حدیث ابی عیاش پرداخته و درباره‌ی حدیث ابن عمر رضی الله عنه گفته است: «این‌که شیخ نووی رحمته - می‌گوید: با سندهای صحیح روایت شده، این برداشت و تصور نادرست را ایجاد می‌کند که این حدیث، به چندین طریق از ابن عمر رضی الله عنه روایت شده است؛ حال آن‌که چنین نیست».

حافظ رحمته درباره‌ی حدیث دیگر می‌گوید: «این سخن شیخ که با چند سند روایت شده، اشکال دارد؛ زیرا تنها سند این روایت نزد ابوداود و ابن‌ماجه رحمهما الله، سند حماد تا پایان آن است».

اینک این پرسش مطرح می‌شود که منظور نووی رحمته از این عبارت چیست؟ می‌گوییم: به نظر بنده، نووی رحمته با به‌کار بردن این عبارت بدین نکته اشاره می‌کند که حدیث، دارای شهرتی نسبی است که به چندین طریق از یکی از روایانش، روایت شده است؛ چنان‌که در مثال گذشته، مدار همه‌ی طرق بر منصور، یعنی ابن‌المعتمر استوار بود.

این، پاسخی است که بنده درباره‌ی پرسش یادشده دارم و آن را بی‌اشکال می‌دانم، و نه خرده‌گیری بر مؤلف. ضمن این‌که حافظ در کتاب «نتائج الأفكار»، مؤلف «الأذکار» را در مواردی که عبارت مورد بحث ما را به‌کار برده، مورد انتقاد قرار داده است.

نکاتی دیگر

۱- حدیث شماره‌ی ۸: (وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى أَجْسَائِكُمْ، وَلَا إِلَى صُورِكُمْ، وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ».) [روایت مسلم] یعنی: «همانا الله به جسم‌ها و چهره‌های شما نگاه نمی‌کند؛ بلکه به دل‌هایتان می‌نگرد». می‌گوییم: مسلم رضی الله عنه و دیگر محدثان افزوده‌اند: در روایتی آمده است: «وَأَعْمَالِكُمْ»؛ یعنی: «بلکه به دل‌ها و اعمال شما می‌نگرد». می‌توانید تخریح این روایت را بنگرید در: «غایة المرام فی تخریح الحلال والحرام»، صفحه‌ی ۴۱۰.

گفتنی‌ست: این بخش روایت، خیلی مهم است؛ زیرا بسیاری از مردم، بدون در نظر گرفتن این بخش حدیث، برداشت نادرستی از آن می‌کنند؛ بدین‌سان که هرگاه آنان را به سوی یکی از اوامر و دستورهای دینی همچون گذاشتن ریش و خودداری از همانندی به کافران و یا به سوی دیگر وظایف دینی فرا می‌خوانی، می‌گویند: مهم این است که قلب، پاک باشد! و به همین حدیث استناد می‌کنند. بی‌آن‌که بدانند بخش ناگفته‌ی حدیث که ذکر شد، صحیح و بیانگر این نکته است که پروردگار متعال به اعمالشان نیز نگاه می‌کند؛ اگر کردارشان نیک باشد، می‌پذیرد و در غیر این صورت کردارشان را به خودشان باز می‌گرداند؛ چنان‌که در بسیاری از نصوص و متون دینی بدین نکته تصریح شده است. مانند این فرموده‌ی رسول‌الله صلی الله علیه و آله که: «مَنْ أَحْدَثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ»؛ یعنی: «کسی که در دینمان، چیزی ایجاد کند که از آن نیست، بدانند که عملش مردود است».

در حقیقت نمی‌توان از نیکی و پاکی دل‌ها، تصویری جز اعمال نیک و شایسته داشت و یا چنین تصور نمود که درستی و شایستگی کردار، جدا از نیکی و پاکی دل‌هاست. چنان‌که رسول‌الله صلی الله علیه و آله در حدیثی که نعمان بن بشیر رضی الله عنه روایت کرده، با بیانی

زیبا و شیوا این نکته را روشن نموده و فرموده است: «أَلَا وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضَعَّةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ: أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ». [حدیث شماره‌ی ۵۹۳ همین کتاب] یعنی: «بدانید که در بدن، پاره‌گوشتی‌ست که صلاح و فساد همه‌ی بدن وابسته به آن است. بدانید که آن عضو، قلب است».

و در حدیث دیگری آمده است: «لَتَسُوْنَ صُفُوْفَكُمُ أَوْ لِيَخَالِفَنَّ اللّٰهُ بَيْنَ وُجُوْهِكُمْ». [حدیث شماره‌ی ۱۰۹۶] یعنی: «صف‌هایتان را (هنگام نماز) راست کنید؛ وگرنه، بیم آن می‌رود که الله چهره‌هایتان را مسخ کند (یا در میان شما اختلاف و کینه بیندازد)».

همچنین فرموده است: «إِنَّ اللّٰهَ جَمِيْلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ»؛ [حدیث شماره‌ی ۶۱۷] یعنی: «همانا الله زیباست و زیبایی را دوست دارد». این حدیث، بر خلاف پندار بسیاری از مردم، درباره‌ی جمال و زیبایی ظاهری و مادی در چارچوب شریعت و آموزه‌های دینی‌ست.

حال که این نکته روشن شد، باید بگوییم از بزرگ‌ترین اشتباه‌هایی که بنده در کتاب ریاض‌الصالحین اعم از نسخه‌های خطی و چاپی‌ای که در دست داشتم، مشاهده کردم، این بود که مؤلف رحمته واژه‌ی «أَعْمَالِكُمْ» را که در حدیث شماره‌ی ۸ از قلم افتاده، در حدیث شماره‌ی ۱۵۷۸ آورده است، ولی متأسفانه قلم وی یا کاتبش به اشتباه آن را در قسمتی از حدیث آورده که معنا را به کلی نادرست می‌کند؛ بدین‌سان که نوشته است: «...وَلَا إِلَىٰ صُورِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ وَلَكِنْ يَنْظُرُ...»؛ بر این اساس، مفهوم حدیث به کلی نادرست می‌شود و چنین معنا می‌گردد که «پروردگار، به جسم‌ها و چهره‌ها و عمل‌هایتان نگاه نمی‌کند؛ بلکه...». متأسفانه این نکته بر همه‌ی کسانی که به چاپ، تصحیح و شرح ریاض‌الصالحین پرداخته‌اند، پوشیده مانده است؛ حتی بر «ابن‌علان»، شارح ریاض‌الصالحین؛ از این‌رو در شرح این حدیث گفته است: «پروردگار متعال، اجر و پاداش را بر اساس بزرگی جسم، زیبایی چهره و فراوانی عمل، استوار و فراهم نکرده است». ناگفته پیداست که چنین شرحی از حدیث، نادرست و بلکه بر خلاف متن صحیح حدیث مذکور می‌باشد و با بسیاری از آموزه‌ها و نصوص کتاب و سنت در تعارض است؛ زیرا نصوص کتاب و سنت نشان می‌دهد که بندگان خدا مطابق اعمالشان، درجات و جایگاه‌های متفاوتی دارند:

﴿وَلِكُلِّ دَرَجَتٌ مِّمَّا عَمِلُوا...﴾

[الأَنْعَام: ۱۳۲]

«برای همه مطابق اعمالشان درجاتی وجود دارد.»

و در حدیثی قدسی آمده است: «يَا عِبَادِي إِنَّمَا هِيَ أَعْمَالُكُمْ أُحْصِيهَا لَكُمْ، ثُمَّ أُوَفِّيكُمْ بِهَا، فَمَنْ وَجَدَ خَيْرًا فَلْيَحْمِدِ اللَّهَ...» [حدیث شماره‌ی ۱۱۳] یعنی: «ای بندگان من! این، اعمال شماست که آن را برای شما محاسبه می‌کنم و نتایج آن را به‌طور کامل به شما می‌دهم؛ لذا هر کس، عمل و نتیجه‌ی نیکی یافت، الله را ستایش نماید...».

بنابراین آیا عاقلانه است که الله همان‌طور که به جسم‌ها و چهره‌ها نمی‌نگرد، به اعمال بندگان نیز نگاه نکند، حال آن‌که پایه و اساس ورود به بهشت، پس از ایمان، اعمال و کردار نیکوست؟! الله ﷻ می‌فرماید:

﴿... أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۳۲﴾﴾

[النحل: ۳۲]

«به پاداش کردارتان، وارد بهشت شوید.»

لذا باید در این نکته تأمل و درنگ نمود که به‌راستی تقلید، چه همه باعث دوری مقلدان از راه و اندیشه‌ی درست می‌گردد و آنان را در وادی اشتباه می‌افکند. آری! سببش، تنها رویگردانی آنان از بررسی سنت در کتاب‌های صحیح و اصلی روایی‌ست.

اشتباهی شبیه به این در حدیث انس رضی الله عنه به شماره‌ی ۳۶۴ و ۴۵۷ به روایت مسلم، صورت گرفته که در آن آمده است: «إِنِّي لَا أَبْكِي إِيَّيْ لَأَعْلَمُ...»؛ یعنی: «من نمی‌گریم؛ بلکه من می‌دانم که...». حال آن‌که مطابق روایت مسلم (۱۴۵/۷)، صحیحش بدین صورت است که: «مَا أَبْكِي أَنْ لَا أَكُونَ أَعْلَمُ...»؛ یعنی: «دلیل گریه‌ام این نیست که ندانم...». در روایت ابن‌ماجه (۱۶۳۵) چنین آمده است: «قَالَتْ: إِنِّي لَأَعْلَمُ مَا عِنْدَ اللَّهِ...»؛ و این، مطابق همان الفاظی‌ست که در ریاض الصالحین آمده است؛ البته به استثنای عبارت «إِنِّي لَا أَبْكِي» که معنا و مفهوم نادرستی از روایت، ایجاد می‌کند. عبارتی که در روایت مرسل عکرمه توسط دارمی نقل شده، به الفاظ و عبارت مسلم نزدیک است: «قَالَتْ: إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَبْكِي عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنْ لَا أَكُونَ أَعْلَمُ أَنَّهُ قَدْ ذَهَبَ إِلَى مَا هُوَ خَيْرٌ لَهُ مِنَ الدُّنْيَا، وَلَكِنِّي أَبْكِي...»؛ یعنی: «(ام‌ایمن رضی الله عنها) گفت: سبب گریه‌ام

بر رسول الله ﷺ، این نیست که ندانم که او به آن جا رفته که برایش از دنیا بهتر است؛ بلکه من از این جهت می‌گیرم که...».

شگفت‌آور است که این اشتباه در همه‌ی نسخه‌های خطی و چاپی ریاض‌الصالحین، از جمله در شرح ابن‌علان (۲۲۳/۲) تکرار شده است! ولی در نسخه‌ی جدیدی که توسط دار‌المأمون دمشق به چاپ رسیده، این اشتباه، از لحاظ معنایی، البته بدون مراجعه به اصل روایت، یعنی روایت صحیح مسلم و بدون اشاره به وجود و تکرار این خطا در نسخه‌های مختلف ریاض‌الصالحین، تصحیح شده است.

۲- حدیث ابوسعید خدری رضی الله عنه، شماره‌ی ۲۵۹ و ۶۲۰ به روایت مسلم رضی الله عنه:

می‌گوییم: مسلم رضی الله عنه همه‌ی حدیث را نیاورده؛ بلکه تنها بخش اول و بخش پایانی حدیث یادشده را نقل کرده است و در مورد سایر بخش‌های حدیث به روایت ابوهریره رضی الله عنه که قبل از این حدیث قرار دارد و به همان معناست، حواله داده و الفاظ و عباراتش، با الفاظ و عباراتی که در حدیث ۲۵۹ ریاض‌الصالحین آمده، متفاوت است. آری؛ این روایت را امام احمد (۷۹/۳) عیناً به همین شکل آورده و چنین به نظر می‌رسد که نووی رضی الله عنه آن را از امام احمد رضی الله عنه نقل کرده و به امام مسلم رضی الله عنه نسبت داده است! ضمن این‌که حدیث مذکور نزد بخاری رضی الله عنه در «التفسیر» به روایت ابوهریره رضی الله عنه کامل‌تر از روایت ابوسعید رضی الله عنه است که اگر مؤلف - نووی - روایت بخاری را ذکر می‌کرد، بهتر بود.

۳- مؤلف، برخی از احادیث را به بخاری رضی الله عنه نسبت داده است؛ در صورتی که همان احادیث، نزد بخاری رضی الله عنه، معلق است؛ مانند احادیث (۳۷۴، ۶۰۸، ۱۰۳۲). بدین‌سان این تصور نادرست شکل می‌گیرد که این احادیث، نزد بخاری رضی الله عنه، متصل می‌باشد؛ در صورتی که چنین نیست. چه خوب بود مؤلف ضمن نسبت دادن این روایات به بخاری، قید می‌کرد که بخاری رضی الله عنه آن را معلقاً یا تعلیقاً روایت کرده است. علما اتفاق نظر دارند که احادیث معلق بخاری، خارج از چارچوب نقد و بررسی نیست و پاره‌ای از آن‌ها ضعیف است. از این‌رو همان‌طور که در ردّ خود بر شیخ محمد المنتصر الکتانی صفحه‌ی ۶ شرح داده‌ام، این‌جا نیز قابل یادآوری است که علما بر ضرورت نسبت دادن مقید چنین روایاتی - یعنی بیان معلق بودن چنین احادیثی به

هنگام نسبت دادن آن‌ها به بخاری- اتفاق نظر دارند؛ هرچند بسیاری از متأخران به این اصل عمل نمی‌کنند. بنده گمان نمی‌کردم که نووی رحمته چنین رویکردی در رابطه با این اصل داشته باشد؛ چنان‌که شخص وی، در «التقریب» تفاوت روایت‌های متصل و معلق بخاری را از لحاظ صحت و عدم صحت، ذکر کرده و سیوطی در «تدریب الراوی»، صفحه‌های ۶۰-۶۳ به حد کافی به شرح این موضوع پرداخته است.

۴- مؤلف، پس از ذکر حدیث ۹۵۴ می‌گوید: «شافعی رحمته گوید: مستحب است که پس از دفن میّت، بخشی از قرآن تلاوت شود و اگر همه‌ی قرآن ختم گردد، خوبست». **می‌گوییم:** نمی‌دانم شافعی رحمته کجا چنین سخنی گفته است؛ بلکه از نظر من در ثبوت این سخن از امام شافعی، شک و تردید زیادی وجود دارد؛ چراکه دیدگاه شافعی، این است که ایصال ثواب قرائت قرآن به مردگان، بی‌معناست و ثوابش به آن‌ها نمی‌رسد؛ همان‌طور که حافظ ابن‌کثیر رحمته در تفسیر آیه‌ی ۳۹ سوره‌ی النجم، این دیدگاه امام شافعی رحمته را ذکر کرده، و صاحب «إقتضاء الصراط المستقیم» به عدم ثبوت این گفتار از امام شافعی رحمته اشاره کرده و گفته است: «دربارهی این مسأله، سخنی از امام شافعی رحمته به ثبوت نرسیده است؛ زیرا چنین عملی، از دیدگاه وی بدعت بوده، و امام مالک رحمته نیز گفته است: هیچ‌کس را سراغ ندارم که این عمل را انجام داده باشد. از این‌رو پرواضح است که صحابه و تابعین، چنین عملی را انجام نداده‌اند».

می‌گوییم: دیدگاه امام احمد رحمته نیز همین است که نباید بر سر قبر، قرآن خواند؛ چنان‌که این موضوع را در کتابم «احکام جنایز» مورد بررسی قرار داده‌ام؛ در کتاب یادشده به بررسی دیدگاه امام ابوالعباس حرانی رحمته نیز پرداخته‌ام.

۵- مؤلف رحمته بابی تحت عنوان «صدقه دادن از سوی میّت و دعا برای او» گشوده و ذیل آن، دو حدیث آورده که نه به‌صراحت و نه به‌اشاره، بیانگر صدقه دادن از سوی میّت نیست و تنها بیانگر صدقه دادن فرزند برای والدینش می‌باشد که هیچ اختلافی در این‌باره وجود ندارد؛ ولی از ظاهر نصوص، چنین برمی‌آید که ثواب صدقه‌ی افراد بیگانه و کسانی که با میّت، نسبت فرزندگی ندارند، به میّت نمی‌رسد و نفعی به او نمی‌رساند. [نگا: «احکام جنایز»، صفحه‌ی ۱۷۷ و تفسیر «المنار»، جلد ۸، صفحه‌ی ۲۵۴].

۶- حدیث ۵۷۴: «عن سهل بن سعد رضی الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم أتى بِشَرَابٍ، فَشَرِبَ مِنْهُ وَعَن يَمِينِهِ غُلَامٌ»؛ یعنی: «از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت است که برای رسول الله صلى الله عليه وسلم نوشیدنی آوردند؛ پیامبر صلى الله عليه وسلم از آن نوشید و سمت راستش پسر بچه‌ای بود».

می‌گوییم: بنا بر روایت بخاری رضی الله عنه دلیل این که ابتدا رسول الله صلى الله عليه وسلم آن نوشیدنی را نوشید، این بود که خود، آن را درخواست کرده بود. پس بر خلاف آنچه نزد متأخرین مشهور شده، دلیلی وجود ندارد که آغاز کردن پذیرایی از بزرگ‌تر محفل را سنت بدانیم. همان‌طور که مؤلف رحمته الله در باب شماره‌ی ۱۱۱ بدین نکته اشاره نموده است؛ اگرچه آغاز کردن پذیرایی را از سمت راست، با عبارت «بعد المبتدئ»؛ یعنی «پس از آغازکننده» مقید کرده، ولی صحیح، این است که این عبارت یا این قید، حذف شود و جهت پیروی از فرموده‌ی مطلق و عام رسول الله صلى الله عليه وسلم، ترتیب پذیرایی از سمت راست رعایت گردد. همان‌طور که در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما آمده است: «الْأَيْمَنَ فَالْأَيْمَنَ»؛ این حدیث، مفهوم رعایت ترتیب پذیرایی از سمت راست را می‌رساند.

۷- مؤلف، بابی به نام «سنت جمعه» به شماره‌ی ۲۰۳ گشوده است.

می‌گوییم: گویا منظورش، سنت پس از جمعه است؛ زیرا احادیثی که در این باب آورده، درباره‌ی نماز سنت پس از جمعه می‌باشد؛ ولی در رابطه با سنت پیش از جمعه، بر خلاف میل و کوشش برخی از متعصبان حنفی، هیچ حدیث صحیحی وجود ندارد؛ البته نووی رحمته الله با خودداری از ذکر هرگونه حدیثی در باب سنت پیش از جمعه، بدین نکته اشاره کرده است؛ اگرچه در این باره احادیثی در «سنن ابن ماجه» یافت می‌شود، ولی همان‌طور که در «الأجوبة النافعة» بیان کرده‌ام، به شدت ضعیف است؛ اما آیا مقلدان از این رویکرد نووی که هیچ حدیثی درباره‌ی سنت پیش از نماز جمعه نیاورده، عبرت نمی‌گیرند؟ مؤلف در کتاب‌های دیگرش به حدیث دیگری استدلال نموده که حافظ رحمته الله در ردّ بر او گفته است: «هیچ دلیلی در آن وجود ندارد». و بنده، سخن حافظ را در این باره در «الأجوبة النافعة»، ص ۲۷ نقل کرده‌ام که می‌توانید به آن مراجعه کنید.

۸- حدیث ۱۱۷۶: «صَلَاةُ اللَّيْلِ مَثْنِي مَثْنِي»؛ یعنی: «نماز شب، دو رکعت دو رکعت خوانده می‌شود».

می‌گوییم: تفسیرش، در روایت مسلم رحمته بدین لفظ آمده است که: از ابن عمر رضی الله عنهما سؤال شد: «دو رکعت دو رکعت چگونه است؟» پاسخ داد: «بدین شکل که در هر دو رکعت، سلام دهد». ناگفته پیداست که راوی، بیش از دیگران به آنچه روایت می‌کند، داناست؛ در این باره احادیثی وجود دارد که بیانگر سلام دادن پیامبر صلی الله علیه و آله در هر دو رکعت در نماز شب می‌باشد و می‌توانید برخی از این احادیث را در کتابم «صلاة التراویح» ببینید.

۹- حدیث ۱۲۳۱ که به شماره‌ی ۱۲۰۱ نیز آمده و در آن، لفظ «وَجَدَّ» افزون بر الفاظ حدیث ۱۲۳۱ وجود دارد و فقط روایت مسلم رحمته می‌باشد.

۱۰- حدیث ۱۴۳۹: مؤلف می‌گوید: «...این حدیث در کتاب مسلم با لفظ «أَوْ يُحِطُّ» آمده است؛ برقانی می‌گوید: شعبه و ابوعوانه و یحیی القطان، آن را از موسی که مسلم رحمته آن را از ناحیه‌ی وی روایت کرده، نقل نموده‌اند؛ البته با لفظ «وَيُحِطُّ»، بدون الف».

می‌گوییم: ولی احمد رحمته در «المسند» (۱۸۰/۱) این روایت را از یحیی القطان با لفظ «أَوْ يُحِطُّ» هم‌چون روایت مسلم آورده و سپس گفته است: «ابن نمیر و یعلی گفته‌اند: أَوْ يُحِطُّ؛ یعنی ابن نمیر و یعلی به نقل از موسی در این لفظ از یحیی القطان پیروی کرده‌اند. ترمذی رحمته (۲۵۸/۲) از طریق یحیی با لفظ «وَيُحِطُّ» روایتش کرده است؛ ولی از آنجا که ابن نمیر و یعلی، از یحیی پیروی کرده و مطابق او روایت نموده‌اند و مسلم نیز روایت او را برگزیده، بنابراین لفظ نخست، نزد من راجح است؛ اگرچه در معنا یکی‌ست. والله اعلم».

۱۱- مؤلف رحمته پس از ذکر حدیث ۱۷۲۰ می‌گوید: «از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که: ریا، شرک است».

می‌گوییم: نووی رحمته با به‌کار بردن عبارت «روایت شده»، بدین نکته اشاره کرده که سند حدیث مذکور، ضعیف است. و همین‌طور نیز می‌باشد. بنده، این حدیث را

در «الأحاديث الضعيفة والموضوعة وأثرها للسيب في الأمة» (۱۸۵۰) تخریج کرده و سبب ضعفش را بیان نموده‌ام.

۱۲- مؤلف در باب شماره‌ی ۳۳۴ که پیرامون ناپسندبودن گفتگو پس از نماز عشاءست، می‌گوید: اما در گفتگوهایی که خیر است، همچون پرداختن به مباحث علمی و... کراهیتی نیست؛ بلکه مستحب نیز می‌باشد».

می‌گوییم: چه خوب بود این نکته‌ی مهم را هم قید می‌کرد که بیدار ماندن و گفتگوهای پس از نماز عشاء در صورتی درست است که سبب تباهی و ضایع شدن واجبات عینی نگردد؛ مانند برخی از جوانان که شب امتحان تا نیمه‌های شب بیدار می‌مانند و از شدت خستگی به خواب می‌روند و نماز صبح را از دست می‌دهند. این شب‌زنده‌داری و بیدار ماندن اگرچه برای کسب علم است، ولی جایز نیست و بیش‌تر به عمل کسی می‌ماند که کاخی بنا می‌نهد و در عوض، شهری را ویران می‌کند؛ بلکه باید بلافاصله پس از نماز عشاء بخوابد تا بتواند برای نماز صبح برخیزد و پس از نماز صبح به مرور درس‌هایش پردازد. آری! رسول‌الله ﷺ راست و درست فرموده است که: «بُورِكَ لِأُمَّتِي فِي بُكُورِهَا»؛ یعنی: «برای امتم در صبح‌گاهانشان خیر و برکت است». اینک که بسیاری از جوانان از این برکت غافل‌اند، چه خوبست که به این رهنمود نبوی عمل نماییم.

۱۳- در حدیث ۱۸۷۰ از ابی‌زید عمرو بن اخطب رضی الله عنه نقل شده که: «پیامبر ﷺ آن‌چه را که اتفاق افتاده و آن‌چه را که اتفاق خواهد افتاد، به ما گفت».

می‌گوییم: یعنی: ما را از فتنه‌های گذشته و فتنه‌هایی که اتفاق خواهد افتاد، آگاه ساخت؛ چنان‌که حدیث دیگری که از حذیفه رضی الله عنه روایت شده، بیان‌گر همین نکته است. مسلم رضی الله عنه نیز حدیث عمرو بن اخطب رضی الله عنه را در «کتاب الفتن» صحیح خویش روایت نموده است.

۱۴- مؤلف پس از ذکر حدیث ۱۸۶۹ می‌گوید: «منظور از صلاة بر کشته‌شدگان احد، دعا برای آنان است؛ نه نماز معروف یا نماز جنازه».

می‌گوییم: نووی با این عبارت، نماز خواندن رسول‌الله ﷺ بر شهدای احد را به دعا کردن برای آنان معنا کرده و تصریح نموده که منظور از این روایت، خواندن نماز

جنازه بر آنان نیست؛ این، گفتار اشتباه و نادرستی است؛ زیرا در صحیح بخاری آمده است: ... بر شهادی احد آن‌گونه نماز خواند که بر مردگان نماز می‌خوانند. می‌توانید تخریج این حدیث را به پیوست عبارت تفسیری آن، در کتابم «احکام جناز» ببینید که از کتاب‌های شش‌گانه‌ی حدیث و دیگر کتاب‌ها تخریج کرده‌ام.

۱۵- در حدیث ۱۸۸۳ می‌گوید: «از ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: ...». و سپس در پایان می‌گوید: «روایت ابوداود، ترمذی و حاکم که آن را صحیح دانسته است».

می‌گوییم: گفتار مؤلف، این تصور نادرست را ایجاد می‌کند که ابوداود و ترمذی، این حدیث را از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده‌اند؛ حال آن‌که چنین نیست؛ بلکه فقط حاکم رضی الله عنه این حدیث را از ابن مسعود رضی الله عنه با سند قوی روایت کرده است و ابوداود و ترمذی، چنین حدیثی را از زید رضی الله عنه نقل نموده‌اند که در سندش، راوی مجهولی است؛ ولی شواهد دیگری جز روایت ابن مسعود برای این حدیث وجود دارد که آن را بی‌اشکال می‌کند و بنده در «التعلیق الرغیب» (۲/۲۶۹) به شواهد این حدیث اشاره کرده‌ام. [پایان گفتار آلبانی رضی الله عنه]

از آن‌جا که علامه آلبانی رضی الله عنه همه‌ی احادیث «ریاض الصالحین» را تخریج نکرده است، ما با تکیه بر اقوال و دیدگاه‌های او در سایر کتاب‌هایش به تکمیل این عمل، یعنی تخریج احادیث ریاض الصالحین پرداختیم تا بدین‌سان همه‌ی تخریج انجام‌شده، منسوب به علامه آلبانی رضی الله عنه و برگرفته از پژوهش‌های روایی وی باشد و هم‌چنین متن اصلی کتاب را با نسخه‌ای که مورد توجه علامه آلبانی رضی الله عنه بوده و توسط «المکتب الاسلامی» به چاپ رسیده، مقایسه نمودیم و در این میان از نسخه‌ی خطی آن نیز بهره بردیم. گفتنی است: این نسخه‌ی چاپی، دقیق‌ترین نسخه می‌باشد؛ هرچند اشتباه‌های چاپی اندکی در آن وجود داشت که تصحیح کردیم.

و اما در رابطه با شرح علامه ابن عثیمین رضی الله عنه بدین شکل عمل نموده‌ایم که به تخریج احادیث موجود در شرح پرداخته‌ایم و در این میان دامنه‌ی تخریج خود را نسبت به شیوه‌ی خویش در تخریج احادیث متن، توسعه‌ی بیش‌تری داده‌ایم؛ بدین‌سان که در بیش‌تر موارد، در جمع‌آوری طرق حدیث و ذکر منابع روایی و نیز

بیان علل روایت‌ها و احوال راویان، روش مذکور را دنبال کرده‌ایم و سپس خلاصه‌ی بحث و بررسی خویش را به‌گونه‌ای که خللی در پژوهش انجام‌شده ایجاد نگردد، مختصر و ذکر نموده‌ایم و در پاره‌ای از موارد نیز به اقوال آل‌بانی رحمته‌م بسنده کرده‌ایم. این، شیوه و رویکرد ما درباره‌ی احادیث و آثاری است که در صحیحین نیست؛ ولی در رابطه با احادیث و آثار موجود در صحیحین، ضمن ذکر صحابی حدیث، روایت را به صحیحین نسبت داده‌ایم و از بررسی و جمع‌آوری سایر طرق حدیث، خارج از روایات بخاری و مسلم رحمهما الله خودداری کرده‌ایم تا پانویس کتاب، سنگین و طولانی نشود. ضمن این‌که انجام چنین عملی زمانی طولانی می‌طلبید.

خود می‌دانید که شیخ محمد صالح العثیمین رحمته‌م این شرح را به دست خویش ننوشته است؛ بلکه شرحی که از شیخ تقدیمتان می‌گردد، درس‌هایی است که برای شاگردانش ایراد نموده و آن‌ها، این درس‌ها را از روی نوارهای موجود، به روی کاغذ آورده‌اند. شیخ رحمته‌م، خود اجازه داد که این درس‌ها را جمع‌آوری و چاپ کنند. ما، یکی از نسخه‌های چاپ‌شده را برای مقایسه با شرح، انتخاب کردیم و هر جا که دچار مشکل شدیم، از نوارها و لوح‌های فشرده‌ی موجود کمک گرفتیم و در مواردی که احساس کردیم چیزی از قلم افتاده، همان‌جا به آن اشاره نمودیم.

در مواردی که در سخن شیخ، اجمال و کلی‌گویی یا پوشیدگی و ابهامی وجود داشت که معمولاً کج‌اندیشان به آن علاقه و گرایش دارند، توضیح داده‌ایم و مطابق عقیده و منهج آن بزرگوار، یعنی بر اساس عقیده و منهج سلف صالح، به رفع ابهام و بیان منظور وی پرداخته‌ایم. گاهی شیخ در پاره‌ای از مسایل فقهی، دیدگاهی را ترجیح می‌دهد که بر خلاف قول راجح نزد سایر علماست و چون دیدگاه سایر علما را مطابق دلیل می‌بینیم، بدور از تقلید و به‌پیروی از دلیل، به تبیین موضوع می‌پردازیم و بر این باوریم که در هر دو صورت، چه پذیرش دیدگاه شیخ و چه رد آن، با شیخ رحمته‌م مخالفت نکرده‌ایم؛ زیرا ما، پیرو دلیل هستیم. و الله رحمت کند یکی از گذشتگان نیک را که گفته است: «کسی که مطابق دلیل عمل کند، با ما مخالفت نکرده است». ان‌شاءالله که شیخ در هر صورت، مأجور و سزاوار اجر و پاداش است؛ چون او از امامان و علمای مجتهد بوده و ما از او یاد گرفته‌ایم که در حد توان و بدون تقلید از

هیچ‌کس، کمال تلاش خود را در مباحث علمی به‌کار بندیم. همان‌طور که از بیشتر امامان ثابت شده که گفته‌اند: «هرگاه حدیثی صحیح باشد، مذهب ما همان است».

شیخ محمد صالح عثیمین رحمته شرح ریاض الصالحین را در ششم ماه صفر سال ۱۴۱۱ هجری قمری آغاز کرد و این کلاس، همه روزه پس از نماز عصر ادامه داشت. این شرح، چه در بیان مفاهیم احادیث و چه در بیان پاره‌ای از اصول و ضوابط اهل حق در زمینه‌ی نام‌های الله و صفات و افعالش، نکات ارزشمند و مفیدی در خود دارد و حاوی مطالبی پیرامون منهج اهل سنت و جماعت در مورد پاره‌ای از مسایل اختلافی است که به سبب ناآگاهی و دوری امت از قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و فهم علمای ربانی - صحابه، تابعین و پیروان نیکشان - در میان امت اسلامی رواج یافته است.

شایسته است که در رابطه با سایر احادیث نیز شیوه‌ی عمومی شیخ رحمته به‌ویژه در زمینه‌ی نام‌های الله و صفات و افعالش مورد توجه قرار گیرد؛ زیرا امام نووی رحمته پیرامون پاره‌ای از مسایل به خطا رفته و مانند اشعری‌ها به تأویل روی آورده است؛ حال آن‌که مذهب اهل سنت و جماعت، بر پذیرش اسماء و صفات ثابت‌شده برای الله، بدور از تأویل، تعطیل، تشبیه و تمثیل می‌باشد و این روش، به صورت مفصل در کتاب‌هایشان آمده و بیان شده است.

والحمد لله رب العالمین وصلى الله وبارك على نبينا محمد وعلى آله وصحبه أجمعين

محمود بن الجمیل

خالد بن محمد عثمان

مختصری از زندگانی امام نووی

(۶۳۱-۶۷۶ هـ ق برابر با ۱۲۳۳-۱۲۷۷ م)

امام، علامه، شیخ الاسلام، فقیه، زاهد، حافظ محیی الدین ابوزکریا یحیی بن شرف بن مری بن حسن بن حسین بن محمد بن جمعه بن حزام نووی یا نوای. وی در ماه محرم سال ۶۳۱ هجری به دنیا آمد و پیش از بلوغ، فراگیری قرآن و حفظ آن را به پایان رساند. او در «نوی» از روستاهای «حران» در کشور سوریه چشم به جهان گشود و بر اساس نام زادگاهش [نووی نامیده می‌شود. نووی، فراگیری قرآن را در روستایش آغاز کرد و سپس به «دمشق» رفت و در مدرسه‌ی «الرواحیه» ساکن شد. فقه و اصول فقه، حدیث و علوم حدیث، صرف و نحو، توحید و منطق آموخت و همراه پدرش رهسپار حج شد و یک و نیم ماه در «مدینه منوره» اقامت نمود و امام شافعی‌ها در دوران خویش گشت؛ او در زمینه‌ی تحقیق، تهذیب، ویرایش و پیرایش مذهب، سرآمد دوران خود بود؛ به‌طوری که یاد و نامش در همه جا پیچید و بلندآوازه شد. از امام نووی رحمته الله علیه کتاب‌های مشهور، سودمند و خجسته‌ای برجای مانده است.

نووی، خود می‌گوید: یکی از اجدادم بر این باور بود که نسبش به «حزام»، پدر صحابی بزرگوار، «حکیم بن حزام رضی الله عنه» می‌رسد.

وی، نوزده ساله بود که با پدرش به «دمشق» رفت و چنان‌که پیش‌تر بیان شد، در مدرسه‌ی رواحیه سکونت گزید و بی‌آن‌که سر بر بالین گذارد، دو سال در آن‌جا ماند و خوراکش، جیره‌ی مدرسه بود. در همان زمان «التنبیه» و ربع «المهذب» را حفظ کرد و این، در سال ۶۵۰ هجری بود. او، نزد استادش کمال‌الدین اسحاق بن احمد مغربی تلمذ نمود؛ آن‌چنان‌که توجه و مهر استاد را به خود جلب کرد و بدین‌سان همواره با استاد بود و نفع زیادی برد. نووی رحمته الله علیه حدود بیست سال به تحصیل و فراگیری علم مشغول بود تا آن‌که از همه‌ی دانش‌آموزان و دانشجویان هم‌ردیفش پیش افتاد و به

فضیلت پیش‌گامی در علم و عمل دست یافت و تقریباً از سال ۶۶۰، تألیف و تصنیف را آغاز کرد و تا پایان عمر به این کار ارزشمند ادامه داد.

هر روز شرح و تصحیح دوازده درس را نزد استادانش می‌خواند: دو درس از «الوسیط»، یک درس از «المهذب» و درسی از الجمع بین صحیحین، یک درس از «صحیح مسلم»، درسی از «اللمع»، یک درس از «اصلاح المنطق»، درسی در زمینه‌ی صرف و درسی دیگر در اصول فقه.

وی علاقه‌مند فراگیری علم طب شد و بدین منظور کتاب «قانون» ابن‌سینا را خرید و تصمیم گرفت دانش پزشکی را فراگیرد. خود، می‌گوید: احساس کردم دلم، تیره و تار شده و چند روزی نمی‌توانستم دست به کاری بپریم. با خود اندیشیدم و فکر کردم که چرا چنین حالی پیدا کرده‌ام تا این‌که پروردگار متعال در دلم انداخت که سببش، مشغول شدن به علم طب است؛ از این‌رو کتاب «قانون» را فروختم؛ آن‌گاه دلم روشن شد.

به‌طور قطع فراگیری علوم پزشکی، هیچ ایرادی ندارد؛ ولی الله متعال، زمینه‌ی فراگیری دانش ارزشمند و شریف حدیث و سایر علوم اسلامی را برای نووی مقدّر کرده بود.

استادان او

«صحیح مسلم» را از «رضی بن برهان» شنید. «صحیح بخاری»، «مسند احمد»، «سنن ابی‌داود»، «سنن نسائی»، «سنن ابن‌ماجه»، «جامع ترمذی»، «مسند شافعی»، «سنن دارقطنی» و شرح سنت و علوم دیگر را نزد عالمان زمان خود سماع نمود و آموخت. از میان استادانش می‌توان بدین افراد اشاره کرد: ابن‌عبدالدایم، الزین خالد، شیخ‌الشیوخ شرف‌الدین عبدالعزیز، قاضی عمادالدین حرستانی، ابن‌ابی‌الیسر، یحیی صیرفی، صدر بکری، شیخ شمس‌الدین ابن‌ابی‌عمر و گروهی دیگر از عالمان آن زمان.

وی، علم حدیث را از گروهی از حفاظ حدیث آموخت؛ از جمله: کتاب «الکمال» حافظ عبدالغنی را نزد «ابی‌البقاء خالد نابلسی» خواند و شرح مسلم و بیشتر بخاری را نزد «مرادی». فقه (و اصول فقه) را از «قاضی ابی‌علی فتح تغلیسی» آموخت

و نزد «امام کمال‌الدین اسحاق مغربی»، «امام شمس‌الدین عبدالرحمن بن نوح» و «عزالدین عمر بن اسعد اربیلی» نیز به فراگیری فقه پرداخت.

شاگردان او

قاضی صدرالدین سلیمان، شیخ شهاب‌الدین بن جعوان، شیخ علاء‌الدین بن عطار، امین‌الدین سالم، قاضی شهاب‌الدین اربدی، ابن‌العطار، مزی و ابن ابی‌الفتح و....

اخلاق و ویژگی‌های او

امام آسنوی می‌گوید: نووی رحمته از عمل و زهد فراوانی برخوردار بود و صبر و شکیبایی زیادی در برابر سختی‌ها داشت؛ وی به قصد پرهیز از شبهاتی که در میوه‌های دمشق وجود داشت، از آن‌ها نمی‌خورد و از خوراک ناچیزی تغذیه می‌کرد که پدر و مادرش از روستا برایش می‌فرستادند. در شبانه‌روز فقط یک بار، پس از نماز عشاء غذای اندکی می‌خورد و فقط یک بار در سحر، آب می‌نوشید و بر خلاف عادت شامی‌ها، با یخ، آب نمی‌نوشید. نووی، ازدواج نکرد و شب‌زنده‌دار بود و شب‌ها را در عبادت و تألیف سپری می‌کرد و توجه ویژه‌ای به امر به معروف و نهی از منکر داشت و تعاملش با حاکمان و سایر مردم، بر اساس امر به معروف و نهی از منکر بود. او، تألیف و تصنیف را در حدود ۶۶۰ هجری آغاز کرد.

در ریش او، تعدادی موی سفید به چشم می‌خورد. در همه حال به‌ویژه در بحث‌های علمی‌اش با فقها، آرام و متین بود. وی، سفری به منطقه‌ی خود نمود و سپس «به قدس شریف» - که الله آن را به مسلمانان بازگرداند - رفت و نیز از «الخلیل» دیدن کرد و سپس به منطقه‌ی خویش بازگشت و نزد پدر و مادرش بیمار شد و در شب چهارشنبه، چهاردهم ماه رجب سال شش‌صد و هفتاد و شش هجری درگذشت و همان‌جا به خاک سپرده شد. رحمت و رضوان الله بر او باد.

تألیفات او

الله متعال، عموم مسلمانان را از تألیفات نووی رحمته بهره‌مند نموده و به سبب اهمیت فراوان تألیفاتش در زمینه‌ی علوم دینی‌ست که با استقبال همگانی در همه جای جهان اسلام، روبه‌رو شده است.

١. الأربعون النووية، در حديث.
٢. الإرشاد في أصول الحديث، يا الإرشاد في علوم الحديث.
٣. الإرشادات إلى بيان الأسماء المهمات، در متون اسانيد.
٤. الأصول والضوابط في المذهب.
٥. الإيضاح في مناسك الحج.
٦. بستان العارفين.
٧. التبيان في آداب حملة القرآن.
٨. التحرير، شرح «التنبيه» ابواسحاق شيرازي.
٩. تحفة الطالب النبيه في شرح التنبيه.
١٠. تحفة الوالد وبغية الرائد.
١١. كتاب التحقيق.
١٢. الترخيص في الأكرام بالقيام لذوي الفضل والمزية من أهل الإسلام، كه الترخيص بالقيام لأهل الإسلام على جهة البر والتوقير والإحترام، لا على الرياء والإعظام، ناميده مى شود.
١٣. التقريب و التيسير لمعرفة سنن البشير النذير.
١٤. تقريب الإرشاد إلى علم الإسناد.
١٥. تهذيب الأسماء واللغات.
١٦. الأذكار (حلية الأبرار وشعار الأخيار في تخلص الدعوات والأذكار).
١٧. خلاصة الأحكام في مهمات السنن وقواعد الإسلام.
١٨. روح المسائل في فروع الفقه.
١٩. روضة الطالبين وعمدة المتقين.
٢٠. رياض الصالحين.
٢١. شرح الجامع الصحيح (شرح بخارى تا پايان كتاب الإيمان).
٢٢. عيون المسائل المهمة (عيون المسائل والفوائد).
٢٣. غيث النفع في القراءات السبع.

۲۴. فضل القيام لأهل العلم والحديث والزهد والعباد والصلحاء والقراء من أهل الإسلام.
۲۵. المبهم على حروف المعجم.
۲۶. المجموع (که شرح «المهذب» ابواسحاق شیرازی است).
۲۷. مرآة الزمان في تاريخ الأعيان.
۲۸. المنثورات وعيون المسائل المهمات.
۲۹. مناسك الحج.
۳۰. المنهاج لشرح صحيح مسلم بن حجاج.
۳۱. منهاج الطالبين في الفروع.
۳۲. طبقات الفقهاء.
۳۳. الدقائق على المنهاج.
۳۴. تصحيح التنبيه.
۳۵. المبهمات.
۳۶. المقاصد.
۳۷. مناقب الشافعي.
۳۸. مختصر التبيان.
۳۹. منار الهدى في الوقف والإبتداء، در زمينه‌ی تجويد.
۴۰. التحقيق که بیش تر مطالب موجود در شرح «المهذب» را در آن آورده است.
۴۱. شروط الصلاة.
۴۲. المنتخب که گزيده‌ی «التهذيب» رافعی است.
۴۳. رؤوس المسائل.
۴۴. مختصر «المحرر» محمد رافعی.
۴۵. مقدمة في الفقه.
۴۶. مختصر صحيح مسلم.
۴۷. تلخيص غريب مسلم.

۴۸. تحویل المنافع من کتاب الدرر اللوامع.

۴۹. مختصر کتاب «الإرشاد» خودش.

۵۰. حملة القرآن وعمدة المفتین. و

وفات او

نووی رحمته الله در یک سوم پایانی شب چهارشنبه، ماه رجب سال ۶۷۶ هجری نزد خانواده‌اش در «نوی» درگذشت و فردای آن شب به خاک سپرده شد. خبر وفاتش، دمشق و اطرافش را تکان داد و تأسف و تأثر شدید مسلمانان را برانگیخت.

قطب یونینی می‌گوید: زمانی که خبر وفات نووی به دمشق رسید، قاضی عزالدین محمد بن صائغ و گروهی از اطرافیان و دوستانش، رهسپار «نوی» شدند تا بر قبر نووی نماز بخوانند. او، همواره آرزو داشت که مرگش در سرزمین «فلسطین» باشد، و پروردگار متعال، او را به خواسته‌اش رساند. بیش از بیست نفر در رثا و یاد آن بزرگوار شعر سرودند؛ از جمله ابن‌ظہیر که قصیده‌ی بلندی برایش سرود، با این مطلع که:

عز العزاء و عم الحادث الجلل و خاب بالموت فی تعمیرک الأمل
 واستوحشت بعدما کنت الأنیس بها و ساءها فقدک الأسحار والأصل
 «مصیبت بزرگ وفات تو، اتفاق افتاد و آرزوی عمر طولانی برایت، در برابر
 مرگ به نتیجه نرسید. سحرگاهان و صبح‌گاهانی که با آن انس و الفت داشتی،
 در فقدان تو اندوهگین و دل‌گیر شد.»

الله عز وجل، امام نووی را رحمت کند و از طرف مسلمانان به او خیر دهد و کتاب‌ها و تألیفاتی را که نوشته، در ترازوی نیکی‌هایش به‌شمار آورد تا ترازوی اعمالش، سنگین و سنگین‌تر شود. اللهم آمین.

برای کسب اطلاعات بیشتر از زندگانی آن بزرگوار، می‌توانید به کتاب‌های ذیل

مراجعه کنید:

کشف الظنون، حاجی خلیفه.

- تاریخ المدارس، نعیمی.
طبقات الشافعية، أسنوی.
فوات الوفیات، ابن شاکر الکتبی.
البداية والنهاية، ابن کثیر.
حسن المحاضرة، سیوطی.
هدية العارفين، بغدادی پاشا.
معجم المؤلفين، عمر رضا کحاله.
الفتح المبين شرح رياض الصالحين، طه عبدالرؤوف سعد.
شذرات الذهب، ابن عماد حنبلی.
الموسوعة الذهبية للعلوم الإسلامية، دکتر فاطمه محمد محبوب.
الموسوعة العربية الميسرة.

مختصری از زندگانی علامه محمد بن صالح العثیمین رحمته

میلاذ و زندگی خانوادگی او

شیخ عثیمین رحمته در شهر «عنیزه» یکی از شهرهای استان «القصیم» عربستان در ۲۷ رمضان سال ۱۳۴۷ هجری در خانواده‌ای متدین چشم به جهان گشود. وی، یک بار ازدواج کرد که ثمره‌اش، هشت فرزند- پنج پسر و سه دختر- بود.

تحصیل علم و اساتید وی

شیخ در فراگیری علم و دانش، روش سلف صالح را در پیش گرفت؛ بدین‌سان که ابتدا به حفظ قرآن کریم- زمانی که کودکی کم‌سن و سال بود- پرداخت. او، نزد پدر بزرگ مادری‌اش، شیخ عبدالرحمن بن سلیمان آل‌دامغ رحمته قرآن آموخت و سپس در مسیر فراگیری علم با علامه‌ی مفسر، شیخ عبدالرحمن بن ناصر السعدی رحمته همراهی و مصاحبت نمود که استاد اولش به‌شمار می‌رود و نزدش علم توحید، تفسیر، حدیث و فقه فراگرفت و حدود یازده سال از او بهره‌ی علمی جست و از برجسته‌ترین شاگردان وی بود. زمانی که عثیمین برای ادامه‌ی تحصیل به «ریاض» رفت، نزد علامه، شیخ عبدالعزيز بن باز رحمته صحیح بخاری و برخی از کتاب‌های شیخ‌الاسلام ابوالعباس حرانی رحمته و تعدادی از کتاب‌های فقه را خواند. هنگامی که شیخ عبدالرحمن بن ناصر السعدی درگذشت، شیخ ابن‌عثیمین، عهده‌دار امامت در مسجد جامع «عنیزه» گردید و در آموزشگاه «عنیزه» و نیز در مجمع علمی آن‌جا به تدریس پرداخت و سپس برای تدریس به دانشکده‌های شریعت و اصول دین- شاخه‌ی دانشگاه اسلامی امام محمد بن سعود در «القصیم»- فراخوانده شد و به عضویت هیئت کبار علما- مرکز رسمی فتوا در عربستان سعودی- درآمد و تا پایان عمرش، عضو هیأت بود. از دیگر اساتیدش، می‌توان شیخ محمد امین بن مختار الجکنی الشنقیطی، شیخ علی بن محمد الصالحی و شیخ محمد بن عبدالعزیز المطوع را نام برد.

شاگردان شیخ

شیخ رحمته توجه ویژه‌ای به شاگردانش داشت و دانش‌دوستان فراوانی از همه جای دنیا برای فراگیری علم، نزدش می‌آمدند و این، به سبب اطمینانشان به تبحر و توانایی علمی شیخ و مهارتش در تدریس و نیز به سبب عطف آن بزرگوار نسبت به شاگردانش بود؛ به گونه‌ای که گویا همه، فرزندانش بودند. توجه ویژه‌ی شیخ به شاگردانش، او را بر آن داشت تا خوابگاه مجهزی برایشان فراهم کند که کتابخانه‌ی غنی و بزرگی، پُر از کتاب‌های خطی و چاپی داشت. همچنین شیخ، وضعیت و سطح درسی شاگردانش را همواره پی‌گیری و ارزیابی می‌کرد؛ به طوری که در پاره‌ای از موارد به جای اولیای شاگردان، کارنامه‌ی ماهیانه‌ی آنان را امضا می‌نمود. وی، پیوسته شاگردانش را نصیحت می‌کرد که در چارچوب اطاعت از الله، از ولی امر اطاعت نمایند و از محبت و دعا برای او دریغ نکنند. این عالم بزرگوار، همواره مطابق شریعت الهی حکم و قضاوت می‌کرد و شعایر الهی را به‌پا می‌داشت و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمود.

اخلاق شیخ

شیخ رحمته تصویر زنده‌ای از عالم عابد و آراسته به اخلاق رسول الله صلی الله علیه و آله - آراسته به اخلاق قرآنی - بود؛ همان‌گونه که در توصیف اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که اخلاقش، قرآن بود. شیخ عثیمین را همه به سجایا و ارزش‌های نیک اخلاقی، حلم و بردباری، متانت و وقار، و سکون و آرامش می‌شناختند و مردم، هر جا که او را می‌دیدند، پیرامونش جمع می‌شدند و او را سؤال‌باران می‌کردند و حتی با درخواست‌های خود، او را به زحمت می‌انداختند؛ ولی آن بزرگوار، به گونه‌ای با آنان برخورد می‌کرد که هر یک از آنها احساس می‌کرد تمام توجه و عنایت شیخ، معطوف به اوست. شیخ، به پیروی از سرور و آقای انسان‌ها، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله خویشان را به تحمل مردم و خواسته‌ها و مشکلاتشان عادت داده بود و از این‌رو همواره خشم خود را فرو می‌برد.

مذهب و روش علمی شیخ

محمد صالح عثیمین رحمته پیوسته پیرو دلیل بود که این امر، در شرح وی بر «زاد المستقنع» به خوبی روشن است؛ هرچند بیشتر ترجیحاتش، مطابق دیدگاه‌های شیخ الاسلام و شاگردش ابن‌القیم است، ولی در پاره‌ای از موارد به مقتضای دلیل، با آن دو مخالفت می‌کند. این سخن ارزشمند که با کوه‌های طلا برابری می‌نماید، از او به یادگار مانده است: «پیش از هر عقیده و دیدگاهی، به دنبال دلیل باش و چنین نباشد که عقیده یا دیدگاهی را برگزینی (یا پیش‌داوری کنی) و سپس استدلال بورزی و در پی دلیل برآیی که در این صورت، راهت را گم می‌کنی».

روش آموزشی وی

شیخ، بر حفظ متون تأکید فراوانی داشت و دانش‌آموزانش را به حفظ متون مکلف می‌کرد و در هر درسی پی‌گیر این مسأله بود و در ضمن، تمام تلاش و توانایی‌اش را در شرح و تحقیق مسایل، و بیان قول راجح از میان دیدگاه‌های علما، به کار می‌بست و در این راستا به هیچ عنوان پیرو هوا و هوس نبود. همچنین در این میان، به توضیحات، نکات، اعتراض‌ها و پرسش‌های شاگردانش، خوب گوش می‌سپرد و در اثنای شرح خویش، پرسش‌هایی مطرح می‌نمود و فضای کلاس را به فضای گفتگو تبدیل می‌کرد و پس از شنیدن سخنان و پاسخ‌های دانش‌پژوهان، خود به پرسش‌ها و مسایل مورد بحث، پاسخ می‌گفت.

دریافت جایزه‌ی جهانی ملک فیصل

کمیته‌ی گزینش و انتخاب بهترین‌ها در ستاد جایزه‌ی جهانی ملک فیصل، جایزه‌ی سال ۱۴۱۴ هجری را به پاس تلاش‌های خجسته‌ی شیخ محد صالح عثیمین در زمینه‌ی خدمت به اسلام و مسلمانان، تقدیم آن بزرگوار کرد.

بیماری شیخ

شیخ که درود الله بر او باد، به بیماری سرطان روده مبتلا شد و به درخواست و پافشاری مسؤولان عربستانی، با هواپیمای ویژه- به دستور ولی‌عهد عربستان- برای درمان بیماری به آمریکا رفت. نزدیکان شیخ می‌گویند: تیم پزشکی آمریکایی، برای

درمان شیخ، پرتودرمانی هسته‌ای را پیشنهاد کردند و برایش توضیح دادند که این شیوه‌ی درمانی، ریزش موهایش را در پی خواهد داشت. شیخ از آنان پرسید: آیا موهای ریش من نیز می‌ریزد؟ و چون با پاسخ مثبت، روبه‌رو شد، گفت: دوست ندارم که پروردگارم را بدون ریش ملاقات کنم. از این‌رو به عربستان بازگشت و در بیمارستان «ملک فیصل» بستری شد و پس از مدتی، در نهم رمضان بیمارستان را به‌قصد «حرم مکی» ترک کرد و از آن پس، در اتاقکی که در مسجدالحرام، در کنار «باب العمرة» قرار داشت، تدریس روزانه‌ی خود را از طریق بلندگو ادامه داد و بی‌آن‌که کسی را به حضور بپذیرد، پاسخ‌گوی پرسش‌ها بود. سپس به بیمارستان منتقل گردید و در بخش مراقبت‌های ویژه، تحت درمان و مراقبت قرار گرفت و بدین‌ترتیب مقداری بهبود یافت؛ ولی حالش دوباره وخیم شد تا آن‌که دار فانی را وداع گفت. درود و رحمت الله بر او باد.

وفات شیخ

شیخ، در ساعت ۶ شام‌گاه روز چهارشنبه ۱۴۲۱/۱۰/۱۵ در بیمارستان تخصصی ملک فیصل در شهر «جده»، وفات نمود. الله عَلَيْهِ امانتش را بازپس گرفت و روح شیخ پس از ۷۴ سال و ۱۸ روز پربرکت، به سوی خالقش شتافت.

مقدمه‌ی مؤلف

همه‌ی حمد و ستایش، از آن الله، پروردگار یکتا، چیره، توانا و آمرزنده است؛ ذاتی که شب و روز را در هم می‌پیچد تا مایه‌ی پند بیداردلان آگاه و بینش خردمندان پندپذیر باشد. ذاتی که به آفریدگان برگزیده‌اش، بینش و بیداری بخشید و آنان را به سرای دنیا بی‌اعتنا کرد و به مراقبت و پاس‌داشت آیین خویش واداشت تا پیوسته در اندیشه، پندپذیری و ذکر و یادآوری باشند و توفیقشان داد که در طاعت او بکوشند و برای سرای جاوید، ساز سفر و ره‌توشه بگیرند و از آن‌چه او را به خشم می‌آورد و سزاوار سرای بی‌چارگی و تباهی - دوزخ - می‌گرداند، پرهیزند و با دگرگونی اوضاع و احوال - در همه‌ی شرایط - این امور را پاس بدارند. الله را با رساترین، پاک‌ترین، جامع‌ترین و کامل‌ترین ثنا و ستایش می‌ستایم و گواهی می‌دهم که معبود راستینی جز الله نیکوکار، بزرگوar و بخشنده، و مهربان و مهرورز وجود ندارد و شهادت می‌دهم که محمد بنده، فرستاده، حبیب و خلیل اوست که به راه راست راهنمایی می‌کند و به دین استوار و راستین فرا می‌خواند. درود و سلام الله بر او و دیگر پیامبران و خاندان همه و سایر نیکان باد.

الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾ مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ

أَنْ يُطِيعُونِ ﴿٥٧﴾﴾ [الذاریات: ۵۶، ۵۷]

و انسان‌ها و جن‌ها را تنها برای این آفریدم که مرا عبادت و پرستش نمایند. از آنان هیچ روزی و رزقی نمی‌خواهم و خواهان این نیستم که به من خوراک بدهند.

این، به‌صراحت گویای آن است که انسان‌ها و جن‌ها، برای عبادت و پرستش آفریده شده‌اند و از این‌رو شایسته و زینده‌ی آن‌هاست که به مقصد آفرینش خویش توجه کنند و با زهد و بی‌اعتنایی به دنیا از لذت‌های آن روی‌گردانی نمایند؛ چراکه دنیا سرای فناست، نه سرای بقا؛ و وسیله‌ی عبور است، نه منزل اقامت و شادمانی؛ و

سرآغاز راهی ست که باید گذاشت و رفت، نه سرای ماندن. پس بیداردلان دنیا، همان افراد عبادت گزارند و هوشیارترین مردمش، کسانی که به دنیا بی اعتنا هستند.

الله ﷻ می فرماید:

﴿إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَدِرُونَ عَلَيْهَا أَتْنَاهَا أَمْرًا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ ۚ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿۲۴﴾﴾

زندگی دنیا همانند آبی ست که از آسمان نازل کرده ایم و انواع گیاهان زمین - که مردم و چارپایان می خورند - با آن درآمیخت (و روید) تا آن که زمین آراسته شد و کشاورزان گمان بردند بر استفاده از گیاهان توانا هستند؛ ولی فرمان ما در شب یا روز به آن رسید و بدین ترتیب گیاهان را به صورت گیاهان خشک و دروشده ای درآوردیم؛ چنان که گویا دیروز اصلا گیاهی وجود نداشته است. این چنین آیات را برای کسانی که می اندیشند، بیان می کنیم.

آیه های فراوانی، پیرامون این موضوع وجود دارد. شاعر چه خوب گفته است که:

إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا فُطِنًا طَلَقُوا الدُّنْيَا وَخَافُوا الْفِتْنَا
نَظَرُوا فِيهَا فَلَمَّا عَلِمُوا أَنَّهُ لَا يَسْتَحْيِي وَطْنَا
جَعَلُوهَا لِحْجَةً وَاتَّخَذُوا صَالِحَ الْأَعْمَالِ فِيهَا سَفْنَا

«الله، بندگان زیرکی دارد که دنیا را طلاق دادند و از فتنه های آن ترسیدند. در دنیا نگرستند و چون دریافتند که دنیا جایگاه همیشگی هیچ زنده ای نیست، آن را به سان دریایی دانستند که اعمال نیک را در آن مانند کشتی نجات به کار گرفتند.»

حال که حقیقت دنیا، این چنین است که بیان کردم و وضعیت ما و هدفی که برای آن آفریده شده ایم، آن گونه که گفتم، پس شایسته ی هر فرد مکلفی ست که در مسیر نیکان قرار گیرد و راه خردمندان آگاه را پیشه کند و خود را برای آنچه به آن اشاره کردم، آماده سازد و به اموری که یادآوری کردم، توجه نماید. در این راستا، درست ترین و بهترین راهی که می تواند ببیماید، این است که خودش را به سنت های راستین و درست پیامبرمان، سرور و آقای گذشتگان و آیندگان، آراسته سازد.

الله ﷻ می فرماید:

﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى﴾

[المائدة: ۲]

و با یکدیگر بر نیکی و پرهیزکاری همکاری نمایید.

حدیث صحیحی از رسول الله ﷺ نقل شده که فرموده است: «وَاللَّهِ فِي عَوْنِ الْعَبْدِ مَا كَانَ الْعَبْدُ فِي عَوْنِ أَخِيهِ»^(۱) یعنی: «الله بنده‌اش را یاری می‌کند، مادامی که بنده در صدد یاری برادرش باشد». همچنین فرموده است: «مَنْ دَلَّ عَلَى خَيْرٍ فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ فَاعِلِهِ»^(۲) یعنی: «کسی که به کار نیکی راهنمایی کند، پاداشی مانند پاداش انجام‌دهنده‌ی آن کار خواهد داشت». و فرموده است: «مَنْ دَعَا إِلَى هُدًى كَانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلُ أُجُورٍ مَنْ تَبِعَهُ لَا يَنْقُصُ ذَلِكَ مِنْ أُجُورِهِمْ شَيْئًا»^(۳) یعنی: «کسی که به سوی هدایت فراخواند، از پاداشی همچون پاداش کسانی که از او پیروی کنند، برخوردار می‌شود؛ و این، چیزی از پاداش آن‌ها نمی‌کاهد». رسول الله ﷺ به علی رضی الله عنه فرمود: «قَالَ اللَّهُ لِأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا خَيْرٌ لَكَ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ»^(۴) یعنی: «به الله سوگند که اگر الله، یک نفر را به وسیله‌ی تو هدایت کند، برای تو از شتران سرخ مو بهتر است».

از این رو تصمیم گرفتم مختصری از احادیث صحیح را جمع‌آوری کنم که حاوی رهنمودهایی برای کسانی باشد که به آخرت روی آورده‌اند؛ گزیده‌ای از احادیثی که آداب ظاهری و باطنی سیر و سلوک را فراهم کند و آمیزه‌ای از بیم و نوید و دیگر آموزه‌های مورد نیاز سالکان و رهروان (راه حقیقت) را در خود داشته باشد: احادیثی پیرامون زهد و بی‌علاقگی به دنیا، مجاهدت و ریاضت نفس، تربیت و اصلاح اخلاق، پاک‌سازی و درمان دل‌ها (از آلودگی‌ها و بیماری‌های اخلاقی و قلبی) و محافظت اندام (از گناه و انحراف) و برطرف کردن کجی‌های رفتاری؛ و همچنین شامل دیگر مسایل اساسی و مقاصد اهل معرفت باشد.

(۱) صحیح مسلم، ش ۲۶۹۹. [حرف ش و عدد مقابل آن، به شماره‌ی حدیث در منبع یادشده اشاره

دارد. (مترجم)]

(۲) صحیح مسلم، ش ۱۸۹۳.

(۳) صحیح مسلم، ش ۲۶۷۴.

(۴) صحیح بخاری، ش ۳۷۰۱؛ صحیح مسلم، ش ۲۴۰۶.

بنده، خود را در این باره ملزم و متعهد می‌دانم که فقط احادیثی را ذکر نمایم که صحیحش، به روشنی معلوم است و برگرفته از کتاب‌های صحیح و مشهور حدیث می‌باشد. هر بابی را با آیه‌های قرآنی آغاز می‌کنم و هر نکته‌ای را که نیازمند شرح و توضیح معنایی است، به نکات زیبا و قابل فهم می‌آرایم. منظورم از عبارت «متفق علیه» که در پایان برخی از احادیث آورده‌ام، این است که آن حدیث را بخاری و مسلم، روایت کرده‌اند.

امیدوارم اگر گردآوری این کتاب به انجام برسد، گردآورنده‌اش و هر که را به آن توجه می‌کند، به سوی خیر رهنمون شود و مانعش در برابر انواع بدی‌ها و امور هلاکت‌بار باشد. بنده از هر برادر و هم‌کیشی که از این کتاب بهره‌ای می‌برد، درخواست می‌کنم که برای من، پدر و مادر، استادان و دیگر دوستانم و برای همه‌ی مسلمانان دعا کند؛ تکیه و توکل من بر الله کریم و بخشنده است و کارم را به او واگذار کردم و اطمینان و اعتماد من به اوست. الله برای من کافی، و بهترین کارساز است.

ولا حول ولا قوة إلا بالله العزیز الحکیم

۱- باب: اخلاص و داشتن نیت در همه‌ی کارها و سخنان، و احوال پنهان و آشکار

الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ ﴿٥﴾﴾

[البینة: ۵]

و فرمان نیافتند جز آن که الله را مخلصانه و بر پایه‌ی آیین توحیدی، در حالی عبادت کنند که دین و عبادت را ویژه‌ی او بدانند و نماز را برپا دارند و زکات دهند. این، همان آیین استوار و راستین است.

همچنین می‌فرماید:

﴿لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَائُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ﴾ [الحج: ۳۷]

گوشت و خون قربانی‌ها به الله نمی‌رسد؛ بلکه تقوا و پرهیزکاری شما به او می‌رسد.

و می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنْ تَخْفَوْنَ مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمُهُ اللَّهُ﴾ [آل عمران: ۲۹]

بگو: اگر آنچه را که در دل‌هایتان است، پنهان نمایید و یا آشکار سازید، الله آن را می‌داند

شرح

«نیت»؛ محل نیت برای همه‌ی کارها قلب است، نه زبان؛ از این‌رو کسی که هنگام قصد نماز، روزه، و یا وضو و سایر اعمال، نیتش را بر زبان می‌آورد، در حقیقت در دین نوآوری کرده، قایل به چیزی می‌شود که جزو دین نیست؛ زیرا رسول الله ﷺ وضو می‌گرفت، نماز می‌خواند و صدقه می‌داد؛ ولی هیچ‌گاه نیتش را بر زبان نمی‌آورد. و این، از آن روی بود که محل نیت، قلب است.

الله ﷻ آن‌چه را که در دل است، می‌داند و هیچ چیزی بر او پوشیده نیست؛

همان‌طور که در آیه‌ی مورد اشاره‌ی مؤلف، یعنی آیه‌ی ۲۹ سوره‌ی آل‌عمران،^(۱) بیان شده است. بر انسان واجب است که نیتش را در همه‌ی عبادت‌هایش برای الله، خالص بگرداند و با عبادت او، نیتی جز رضایتش و سعادت آخرت نداشته باشد. این، همان دستوری‌ست که الله در آیه‌ی ۵ سوره‌ی "بینه" داده و بدین معناست که باید هر عملی را خالصانه برای او انجام دهیم. البته باید در همه‌ی اعمال، نیت درست داشت. به عنوان مثال نیت می‌کند وضو بگیرد، و نیت می‌کند برای الله وضو بگیرد و در ضمن، نیتش از وضو، فرمانبرداری از الله است؛ به عبارت دیگر هر نیتی، سه بخش دارد:

نیت عبادت.

این‌که برای الله باشد.

و با نیتش قصد فرمانبرداری از الله را داشته باشد.

این‌چنین نیتی، کامل‌ترین نوع نیت است که در نماز و همه‌ی عبادت‌ها، همین‌طور می‌باشد.

مؤلف رحمته چند آیه را یادآور شده که نشان می‌دهد محل نیت، قلب است و الله متعال، نیت بندگانش را می‌داند. گاهی انسان در انظار مردم عملی انجام می‌دهد که به ظاهر، عمل نیکی‌ست؛ ولی در حقیقت عمل باطلی‌ست؛ زیرا نیت بد، خرابش کرده و الله، آن‌چه را که در دل است، می‌داند و روز قیامت، انسان را مطابق نیتی که در دل داشته، مجازات می‌کند. چنان‌که الله متعال می‌فرماید:

﴿يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ ﴿٩﴾ فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ ﴿١٠﴾﴾ [الطارق: ۹، ۱۰]

روزی که رازها فاش می‌شود، و انسان (در آن روز) هیچ نیرو و یابوری ندارد.

منظور از رازها، باطن و اسرار پنهان درون است. الله متعال می‌فرماید:

﴿أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثَ رَءَسٌ فِي الْقُبُورِ ﴿٩﴾ وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ ﴿١٠﴾﴾

[العاديات: ۹، ۱۰]

آیا نمی‌داند هنگامی که آن‌چه در گورهاست، زیر و رو و برانگیخته شود. و آن‌چه در سینه‌هاست، آشکار گردد.

(۱) بنده، به منظور اختصار، از تکرار نص و ترجمه‌ی آیاتی که در ابتدای هر باب آمده است، خودداری کرده‌ام و به گمانم، اشاره به نام سوره و شماره‌ی آیه، کفایت می‌کند. [مترجم].

پاداش و عقوبت در آخرت خواهد بود و آنچه در دل است، معتبر می‌باشد؛ ولی در دنیا، به ظاهر حکم می‌شود و در تعامل با مردم، وضعیت و شاخص‌های ظاهری آنان، مد نظر قرار می‌گیرد. اگر ظاهر و باطن یکی باشد، نهان و آشکار انسان و ظاهر و باطنش، خوب است؛ و اگر ظاهر و باطن، یکسان نباشد و نیت فاسدی، قلب را گرفته باشد، پس چه خسارت و زیان بزرگی ست! بی‌چاره عمل می‌کند و خود را به زحمت می‌اندازد، ولی هیچ بهره‌ای از آن عمل نمی‌برد. چنان‌که در حدیث صحیحی از پیامبر ﷺ آمده است: «أَنَا أَغْنَى الشُّرَكَاءَ عَنِ الشُّرْكِ، مَنْ عَمِلَ عَمَلًا أَشْرَكَ فِيهِ مَعِيَ غَيْرِي تَرَكَهُ وَشِرْكَهُ»؛ یعنی: «الله فرموده است: من بر خلاف شریکان، به‌طور مطلق از شرک بی‌نیازم؛ هرکس عملی انجام دهد و جز من را در آن عمل شریکم سازد، او را با شرکش (عمل شرک‌آمیزش) وامی‌گذارم». پس ای برادران من! اخلاص؛ اخلاص در عمل را برای الله از یاد نبرید و بدانید که ممکن است قصد انجام عمل نیکی را بکنید؛ امکان دارد شیطان، شما را وسوسه کند و بگوید: تو، این عمل را به‌ریا و قصد خودنمایی انجام می‌دهی. شیطان، می‌خواهد اراده و همت شما را از میان ببرد. به وسوسه‌اش هیچ گوش نکنید و از او فرمان نبرید؛ بلکه آن عمل نیک را انجام دهید؛ زیرا اگر از شما سؤال شود که آیا آن عمل را از روی ریا و خودنمایی انجام می‌دهید، حتما می‌گویید: نه. پس به وسوسه‌ای که شیطان در دلتان می‌آورد، هیچ توجه نکنید.

۱- عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِي حَفِصٍ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ بْنِ نَفِيلِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِزِيِّ بْنِ رِيَّاحِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قُرْطِ بْنِ رِزَّاحِ بْنِ عَدِيِّ بْنِ كَعْبِ بْنِ لُؤَيِّ بْنِ غَالِبِ الْقُرَشِيِّ الْعَدَوِيِّ رضي الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَهَجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ لِدُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ امْرَأَةً يَنْكِحُهَا فَهَجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ». [متفق عليه]^(۱)

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱ و صحیح مسلم، ش: ۱۹۰۷؛ بر اساس شماره‌گذاری محمد فؤاد عبدالباقی رحمته الله.

ترجمه: امیر مومنان، ابوحفص، عمر بن خطاب بن نفیل بن عبدالعزّی بن ریاح بن عبدالله بن قُرت بن رزاح بن عدی بن کعب بن لُوی بن غالب قریشی عدوی رضی الله عنه می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «اعمال به نیت‌ها بستگی دارند و دست‌آورد هر کسی، همان چیزی است که نیت کرده است. پس هرکس هجرتش برای الله و پیامبرش باشد، هجرتش برای الله و پیامبر اوست (که پاداش آن را می‌یابد) و هرکس برای کسب دنیا یا ازدواج با زنی هجرت نماید، دست‌آورد هجرتش، همان چیزی است که به خاطر آن، هجرت کرده است».

[نوی: صحت این حدیث، مورد اتفاق است و دو امام و پیشوای محدثان، «ابوعبدالله، محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه جعفی بخاری» و «ابوالحسین، مسلم بن حجاج بن مسلم قشیری نیشابوری»، آن را در دو کتاب صحیح خود که صحیح‌ترین کتاب‌های حدیث است، روایت کرده‌اند.]

شرح

از آن‌جا که این باب، پیرامون اخلاص عمل برای الله است و از آن روی که در هر کردار و گفتاری و در هر حالتی باید که نیت خالص برای الله باشد، مؤلف رحمته آیه‌هایی از قرآن را در این موضوع یادآور شده و سپس تعدادی حدیث در این باره آورده و روایت عمر بن خطاب رضی الله عنه را سرآغاز این دسته از احادیث قرار داده است که: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَّا نَوَى».

علما درباره‌ی این دو جمله اختلاف نظر دارند؛ برخی هر دو جمله را به یک معنا می‌دانند و بر این باورند که جمله‌ی دوم، برای تأکید بر جمله‌ی نخست است؛ ولی این، درست نیست؛ زیرا اصل در کلام این است که بنیادین، ریشه‌ای و دارای مفاهیم مستقل است، نه این‌که تأکیدی یا استقراری باشد. اندکی تأمل در این دو جمله نشان می‌دهد که تفاوت زیادی با هم دارند. جمله‌ی اول، سبب است و جمله‌ی دوم، نتیجه. در جمله‌ی نخست رسول الله صلی الله علیه و آله بیان می‌کند که ناگزیر هیچ عملی، بدون نیت انجام نمی‌شود و هر عملی که انسان، با اختیار و اراده‌ی خویش انجام می‌دهد، به‌طور قطع قصد و نیتی از انجام آن دارد و امکان ندارد که کسی با وجود عقل و قدرت انتخاب و اراده، عملی را بدون نیت انجام دهد. حتی یکی از علما گفته است: «اگر الله، ما را مکلف می‌کرد که عملی بدون نیت انجام دهیم، تکلیفی خارج از توان

و نیروی ما بود». و این، سخن درستی‌ست؛ زیرا چگونه می‌توانی با وجود عقل و اراده و بدون هیچ اجباری، کاری بکنی که از انجامش هیچ نیتی نداری؟ این، غیرممکن است؛ چراکه عمل، نتیجه و برآیند اراده و نیروست و اراده، همان نیت است. بنابراین مفهوم جمله‌ی اول، این است که انجام‌دهنده‌ی هر عملی، نیتی از انجام آن دارد. البته نیت‌ها، تفاوت زیادی با هم دارند. برخی از مردم، نیت‌های بلند و بالایی دارند و برخی هم نیت‌های پست و ناچیزی. به‌طوری که دو نفر، یک کار می‌کنند و در آغاز، میانه و پایان کار و حتی در حرکات و سکانات و در گفتار و رویکرد، یک‌سان به نظر می‌رسند؛ ولی به سبب تفاوت نیت‌ها، به‌اندازه‌ی زمین و آسمان از هم فاصله دارند. پس اساساً هیچ عملی، بدون نیت نیست.

نتیجه‌ی جمله‌ی دوم «وَأَتِمَّا لِكُلِّ أَمْرٍ مَّا نَوَىٰ»، این است که اگر در فعالیت‌ها و کارهای دینی خود، نیت الله و آخرت را داشته باشی، این امر برای تو حاصل می‌شود و اگر نیت و قصدت دنیا باشد، ممکن است به دست آید و ممکن است به دست نیاید. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ﴾ [الإسراء: ۱۸]

هر کس خواهان دنیای زودگذر باشد، خیلی زود در همین دنیا آن‌چه بخواهیم، به او؛ بلکه به هر که بخواهیم، عطا می‌کنیم.

نگفت: «آن‌چه بخواهد، به او می‌دهیم»؛ بلکه فرمود: «آن‌چه بخواهیم و به هر که بخواهیم، عطا می‌کنیم». آری! برخی از مردم به آن‌چه از دنیا بخواهند، می‌رسند و برخی هم به برخی از خواسته‌های دنیوی خویش دست می‌یابند؛ عده‌ای نیز هرگز به خواسته‌های خود نمی‌رسند. و همین، مفهوم فرموده‌ی الله [در آیه‌ی ۱۸ سوره‌ی إسراء] می‌باشد. همچنین پروردگار متعال می‌فرماید:

﴿وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا﴾

[الإسراء: ۱۹]

و هر که آخرت را بخواهد و چنان‌که باید برای آن تلاش نماید و مؤمن باشد، از سعی و تلاش چنین کسانی قدردانی می‌شود.

آری؛ انسان ثمره‌ی عملی را که به قصد آخرت و با نیت خالصانه برای الله انجام داده است، می‌چیند.

این سخن رسول الله ﷺ که فرمود: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ...»، میزان و معیار هر عملی است؛ البته میزانِ باطن یا اعمال باطنی است؛ ولی میزان اعمال ظاهری، حدیثی است به روایت شیخین - بخاری و مسلم - از عایشه رضی الله عنها که رسول الله ﷺ فرموده است: «مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ»^(۱) یعنی: «هرکس عملی انجام دهد که امر (دین) ما بر آن نیست، عملش مردود است». [یعنی ملاک و سنجه‌ی درستی هر عملی، این است که مطابق دستورها و آموزه‌های دین باشد].

برخی از علما، این دو حدیث را جامع تمام دین دانسته‌اند. سپس رسول الله ﷺ مثالی عینی برای گفتارش بیان می‌کند: «فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَهَجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ لِدُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ امْرَأَةٍ يَنْكِحُهَا فَهَجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ». هجرت، به معنای نقل مکان انسان از دار کفر به سرای اسلام است. به عنوان مثال کسی در آمریکا که دارکفر است، مسلمان می‌شود و چون نمی‌تواند دینش را در آن‌جا آشکار کند، به سرزمینی اسلامی می‌رود؛ این، همان هجرت است. البته انسان‌ها در هجرتشان، متفاوتند. برخی از آنان، مهاجرت می‌کنند و سرزمین خود را به‌خاطر الله و پیامبرش رها می‌نمایند؛ یعنی به‌خاطر شریعتی که الله به زبان پیامبرش، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فراروی انسان‌ها قرار داده، زادگاه و سرزمین خود را ترک می‌کنند. چنین کسانی به خیر و نیکی دست می‌یابند و به مقصود خویش می‌رسند. به همین سبب رسول الله ﷺ فرمود: «فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ».

برخی هم برای کسب دنیا مهاجرت می‌کنند. به عنوان مثال شخصی که به ثروت‌اندوزی علاقه‌مند است، می‌شنود که در فلان سرزمین اسلامی شرایط خوبی برای کسب مال و ثروت وجود دارد و از این‌رو از دارکفر به آن سرزمین مهاجرت می‌کند و قصدش از مهاجرت، پایداری بر دینش نیست؛ بلکه مهاجرتش، فقط به قصد کسب مال و ثروت است.

(۱) صحیح مسلم، ش ۲۹۸۵

همچنین شخصی به قصد ازدواج با زنی، از سرزمین کفر به سرزمینی اسلامی مهاجرت می‌کند؛ چون به او گفته‌اند: فقط در این‌جا یعنی در سرزمین اسلامی به تو زن می‌دهیم و حق نداری او را با خود، به دارکفر ببری. و بدین‌سان به خاطر زنی، ناگزیر به مهاجرت می‌شود. روشن است که این دو شخص، به خاطر الله و پیامبر هجرت نکرده‌اند؛ از این‌رو رسول‌الله ﷺ فرمود: «فَهَجْرَتُهُ إِلَىٰ مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ»؛ یعنی: «دست‌آورد هجرتش، همان چیزی‌ست که به خاطر آن، مهاجرت کرده است». می‌بینیم که رسول‌الله ﷺ از ذکر دنیا و زن در این بخش گفتارش، خودداری نمود و نگفت که دست‌آورد هجرت چنین اشخاصی، دنیا یا زنی‌ست که برای آن هجرت کرده‌اند. چرا؟ برخی گفته‌اند: برای این‌که سخنش، طولانی نشود. برخی نیز سببش را در نیت فاسد و ناچیز چنین مهاجرانی دانسته‌اند و گفته‌اند: رسول‌الله ﷺ به سبب حقارت و ناچیز بودن هجرت برای کسب دنیا و یا ازدواج با زن، در این بخش از حدیث، نامی از دنیا و زن به میان نیاورد.

در هر حال و بدون شک، نیت شخصی که با هجرتش قصد کسب دنیا یا ازدواج با زنی را دارد، خراب و پست و ناچیز است؛ بر خلاف شخصی که به خاطر الله و پیامبرش هجرت می‌کند.

انواع هجرت: هجرت از کار (ترک محرمات)، هجرت از عمل‌کننده و ترک ارتباط با انسان گنه‌کار، و هجرت از یک مکان یا سرزمین.

هجرت از یک مکان، بدین معناست که انسان، سرزمینی را که در آن به‌کثرت معصیت و نافرمانی، و فسق و فجور می‌شود، ترک کند؛ هجرت از دارکفر به سرای اسلام در این نوع هجرت می‌گنجد و بزرگ‌ترین نوع مهاجرت به‌شمار می‌رود. علما گفته‌اند: در شرایطی که انسان نتواند آزادانه به دینش عمل کند، مهاجرت از سرزمین کفر به سرای اسلام، واجب است. البته اگر توانایی اظهار دینش را در سرزمین کفر داشته باشد، هجرت بر او واجب نیست و فقط مستحب است. البته در این‌جا این نکته درخور یادآوری‌ست که آسیب‌ها و اشکال‌های مسافرت به سرزمین کفر از اقامت در آن، بیشتر و بزرگتر است؛ وقتی مهاجرت انسان از زادگاه و وطنش که دارکفر است، در شرایطی که نمی‌تواند آزادانه به دینش عمل نماید، واجب است،

به طور قطع برای مسلمانی که در سرزمینی اسلامی زندگی می‌کند، روا نیست به سرزمین کفر مسافرت کند؛ زیرا دین و اخلاقش در معرض خطر قرار دارد و مالش نیز بیهوده خرج می‌شود و حتی با چنین مسافرت‌های بیهوده‌ای، به تقویت اقتصاد کافران کمک می‌کند. حال آن‌که ما دستور یافته‌ایم تا آن‌جا که می‌توانیم بر کافران سخت بگیریم. الله جل و علا می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً
وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ﴿١٢٣﴾﴾

[التوبة: ۱۲۳]

ای مومنان! با آن دسته از کافران که به شما نزدیکند، پیکار نمایید و باید در شما درشتی بیابند. و بدانید که الله با پرهیزکاران است.

همچنین فرموده است:

﴿وَلَا يَطُوعُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُم بِهِ
عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٢٠﴾﴾

[التوبة: ۱۲۰]

و در هیچ مکانی که مایه‌ی خشم کفار می‌شود، قدم نمی‌گذارند و بر هیچ دشمنی پیروز نمی‌شوند مگر آن‌که در برابرش برایشان عمل شایسته‌ای ثبت می‌گردد. همانا الله پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند.

کافر، هر که باشد؛ فرقی نمی‌کند که نصرانی باشد یا یهودی و یا بی‌دین و ملحد، و تفاوتی ندارد که خود را به اسلام نسبت دهد یا نه؛ در هر صورت، کافر، دشمن الله و کتاب و پیامبر اوست و با همه‌ی مسلمانان کینه دارد و در هر پوششی که باشد، دشمن است. بنابراین برای مسلمان، روا نیست که به سرزمین کافران مسافرت نماید؛ مگر به سه شرط:

شرط اول: این‌که توانایی و دانش رفع شبهات و شبهه‌افکنی‌های آنان را داشته باشد؛ زیرا کافران برای مسلمانان شبهه‌هایی در زمینه‌ی دین، پیامبر، کتاب و اخلاقشان مطرح می‌کنند و می‌کوشند در هر زمینه‌ای شبهه‌افکنی نمایند تا مسلمان دچار شک و تردید شود. واضح است که وقتی مسلمان در اموری که یقین به آن‌ها واجب می‌باشد، دچار شک و شبهه گردد، از انجام واجب بازمی‌ماند. ایمان به الله، فرشتگان و کتاب‌های پروردگار، و همین‌طور ایمان به آخرت و تقدیر نیک و بد، باید بر اساس یقین و به‌دور از شک و تردید باشد و اگر انسان در یکی از آن‌ها شک کند، کافر شده

است. کافران هموار می‌کوشند که مسلمانان را در شک و تردید بیندازند؛ چنان‌که یکی از سرانشان، آشکارا گفته است: «سعی نکنید که مسلمان را از دینش به دین نصارا درآورید؛ بلکه فقط کافیست که او را درباره‌ی دینش دچار شک و تردید کنید؛ زیرا در این صورت او را از دینش جدا کرده‌اید و این، کافیست». آری! همین کافیست که او را از حصاری که در آن عزت و کرامت است، بیرون بیاورید؛ ولی اگر سعی کنید او را به دین نصارا که بر گمراهی و بی‌خردی استوار است، درآورید، به نتیجه نمی‌رسید. نصارا همان‌طور که در حدیث رسول‌الله ﷺ آمده است، گمراهند. هرچند دینشان در اصل، حق بوده است؛ البته در زمان خودش و پیش از آن‌که با بعثت پیامبر ﷺ منسوخ شود. شرط دوم: این‌که مسلمان، به‌اندازه‌ای دین و ایمان داشته باشد که از او در برابر شهوت‌ها و امیال نفسانی حمایت کند؛ زیرا کسی که دین و ایمانی ندارد، با مسافرت به سرزمین کافران و مشاهده‌ی دنیای فریبنده‌ی آن‌جا و هرزگی‌هایی چون شراب‌خواری و زنا و هم‌جنس‌بازی و دیگر انحراف‌های رفتاری، بیشتر در معرض انحراف قرار دارد.

شرط سوم: سومین شرط روا بدون سفر به سرزمین کفر، این است که سفر از روی ضرورت باشد؛ به عنوان مثال برای درمان بیماری یا فراگرفتن دانشی که تخصصش در سرزمین‌های اسلامی نیست و یا به‌قصد تجارت به آن‌جا سفر می‌کند و پس از تجارت، باز می‌گردد. مهم این است که سفر از روی ضرورت و نیاز باشد؛ بنابراین بنده کسانی را که به قصد گردش به سرزمین‌های غیراسلامی سفر می‌کنند، گنه‌کار می‌دانم و هر ریالی که برای این‌چنین سفرهایی هزینه و خرج می‌کنند، حرام است و تباه کردن مال به‌شمار می‌رود و روز قیامت بازخواست خواهند شد؛ در آن هنگام که دیگر جایی برای تفریح نمی‌یابند و تنها اعمال خود را مشاهده می‌کنند. آن‌ها بازخواست می‌شوند؛ زیرا وقت و مالشان را تلف و اخلاقشان را نابود و تباه کرده‌اند و چه بسا خانواده‌هایشان را نیز در این سفرها با خود برده‌اند. عجیب است که این‌ها در حالی به سرزمین‌های کفر مسافرت می‌کنند که آن‌جا نه صدای اذانی می‌شنوند و نه ذکر و یادی از نام الله؛ بلکه فقط صدای شیپور کنش‌های یهودیان و صدای ناقوس کلیساهای نصارا را می‌شنوند! تازه مدتی هم با خانواده، همسر، دختر و پسرشان در آن‌جا می‌مانند! از الله می‌خواهیم که همه را از این شر، مصون بدارد.

این، مصیبت نکبت‌باری است و همه‌ی این مشکلاتی که به ما می‌رسد، نتیجه‌ی گناهان و معصیت‌های ماست. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ ﴿٣٠﴾﴾

[الشوری: ۳۰]

هر مصیبتی که به شما برسد، به سبب گناهانی است که دست‌آورد خود شماست. و الله از بسیاری (از گناهان) در می‌گذرد.

ما غافل و بی‌خبریم و انگار پروردگاران را نیز غافل و بی‌خبر می‌پنداریم؛ ولی در حقیقت، سنت الله بر این است که به ظالم فرصت می‌دهد و چه بسا به‌ناگاه او را می‌گیرد و گرفتارش می‌کند. ولی افسوس که دل‌ها، سخت شده و مردم از این حوادث پند نمی‌گیرند و به سوی الله روی نمی‌آورند. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُم بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكْبَرُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ ﴿٧٦﴾﴾ [المؤمنون: ۷۶]

و آنان را گرفتار عذاب کردیم؛ پس برای پروردگارشان فروتنی و زاری نکردند.

گرفتار عذاب شدند، ولی برای پروردگارشان فروتنی و زاری نکردند و از عذاب سخت پروردگار و از عظمتش نترسیدند؛ بلکه دل‌ها، سخت شده و مرده‌اند و به همین خاطر است که این همه حوادث عبرت‌انگیز، تأثیری بر دل‌ها ندارد. از دل‌مردگی و سنگ شدن دل‌ها به الله پناه می‌بریم؛ به‌راستی اگر مردم، بیدار و آگاه بودند و دل‌های زنده‌ای داشتند، چنین وضعی پیدا نمی‌کردند و در وضعیتی قرار نمی‌گرفتند که اینک ما در آن به‌سر می‌بریم. وضعیتی که گویا در جنگی خانمان‌سوز قرار داریم؛ جنگ اعصاب؛ جنگی که خیلی‌ها را در آستانه‌ی جنون و دیوانگی قرار داده است. با این حال، در این شرایط ناگوار، عده‌ای با خانواده‌هایشان برای تفریح به سرزمین‌های کفر، و بلاد فسق و فجور مسافرت می‌کنند. دوباره می‌گوییم: هجرت از دار کفر به سرای اسلام برای کسی که نمی‌تواند در آن‌جا به دینش عمل کند، واجب است و مسافرت به سرزمین‌های کفر به‌قصد دعوت جایز می‌باشد؛ البته به شرط اثرگذار بودن دعوت در سرزمین کفر؛ زیرا چنین سفری از نوع سفرهای مصلحتی و ضروری‌ست. بسیاری از مسلمانانی که در سرزمین کفر زندگی می‌کنند، چیزی از اسلام نمی‌دانند و دچار انحراف و گمراهی شده‌اند؛ به آنان گفته‌اند: اسلام، دین وحشی‌گری‌ست؛ به‌ویژه پس از این اتفاقات که به

دست برخی از مدعیان اسلام روی داد. در نتیجه خواهند گفت: اسلام کجاست؟ این که وحشی‌گری است. و بدین ترتیب به سبب رویکرد زشت و نامناسب برخی از مسلمانان، از اسلام بیزار می‌شوند. از الله متعال می‌خواهیم که همه‌ی ما را هدایت کند.

نوع دوم: هجرت از کار؛ یعنی انسان کاری را که الله منع کرده است، کنار بگذارد و ترکش کند؛ چنان که رسول الله ﷺ فرموده است: «الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ، وَالْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ مَا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ»^(۱) یعنی: «مسلمان کسی است که سایر مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند. و مهاجر، کسی است که آن چه را الله منع کرده است، ترک نماید». پس هر چه را که الله منع کرده است، ترک کن؛ چه به حقوق الله، متعلق باشد و خواه به حقوق بندگان. ناسزاگویی، قتل، تقلب و خیانت، خوردن مال دیگران، نافرمانی از پدر و مادر، قطع ارتباط با خویشاوندان، و هر چیز دیگری را که الله منع کرده، رها کن؛ هر چند هوا و هوس، تو را به سوی محرّمات بخواند، ولی به نفست یادآوری کن که الله، چنین کارهایی را حرام کرده است و بدین سان از بدی‌ها و کارهای حرام دوری نما.

نوع سوم: هجرت از عمل‌کننده؛ هجرت بر کسی که مرتکب کارهای زشت می‌شود، در پاره‌ای از موارد واجب است. علما گفته‌اند: کسی که آشکارا معصیت می‌کند، در صورتی که در هجرت و ترک او، فایده و مصلحتی وجود داشته باشد، می‌توان ترکش کرد. به عنوان مثال شخصی، به تقلب و خیانت در داد و ستد مشهور است و مردم، ترکش می‌گویند تا توبه کند؛ و این اتفاق می‌افتد و از کرده‌اش پشیمان می‌شود. یا شخص دیگری به ربا داد و ستد و معامله می‌کند؛ مردم، ترکش می‌نمایند و با او سخن نمی‌گویند و حتی به او سلام نمی‌کنند؛ بدین ترتیب آن شخص، به اشتباهش پی می‌برد و خجالت‌زده می‌شود و اصلاح می‌گردد.

ولی در صورتی که ترک ارتباط با افراد گنه‌کار سودمند نباشد، هجرت از او یا ترک ارتباط با او، درست نیست. بر خلاف ترک ارتباط با کافر که در آن فایده و مصلحتی باشد یا نباشد، باید با او ترک ارتباط نمود. قهر کردن بی‌فایده با مسلمان گنه‌کار، درست

(۱) صحیح بخاری، ش: (۱۰، ۱۱، ۶۴۸۴)؛ و مسلم، ش: (۴۰، ۴۱، ۴۲).

نیست؛ زیرا رسول الله ﷺ فرموده است: «لَا يَجِلُّ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثٍ، يَلْتَقِيَانِ فَيُعْرِضُ هَذَا، وَيُعْرِضُ هَذَا، وَخَيْرُهُمَا الَّذِي يَبْدَأُ بِالسَّلَامِ»^(۱) «برای هیچ مؤمنی، جایز نیست که بیش از سه شبانه‌روز، با برادر مسلمانش، قهر باشد؛ به طوری که وقتی هم‌دیگر را می‌بینند، از هم روی می‌گردانند. و بهترینشان، کسی است که سلام (و آشتی) را آغاز می‌کند».

می‌دانید که به اعتقاد اهل سنت و جماعت، جز شرک و کفر، ارتکاب هیچ معصیتی باعث خروج انسان از دایره‌ی ایمان نمی‌شود؛ البته باید خوب بررسی کرد که آیا قهر کردن با مسلمان گنه‌کار، مفید است یا نه؛ اگر مفید بود و باعث اصلاح وی می‌شد، باید با او قهر کرد. دلیلش، داستان کعب بن مالک، هلال بن امیه و مراره بن ربیع^(۲) است که از شرکت در غزوه‌ی تبوک تخلف نمودند و رسول الله ﷺ با آنان قهر کرد و به مسلمانان نیز دستور داد با آنان، قطع رابطه کنند. در نتیجه، نفع زیادی به آنان رسید؛ بدین‌سان که به الله پناه بردند و زمین با همه‌ی گستردگی‌اش، بر آنان تنگ شد و حتی از خود به تنگ آمدند، ولی یقین کردند که هیچ پناهی جز الله ندارند و از این‌رو توبه کردند و الله هم توبه‌ی آنان را پذیرفت.

بنابراین سه نوع هجرت وجود دارد: هجرت از کار (ترک محرمات)، هجرت از عمل‌کننده یا ترک ارتباط با انسان گنه‌کار، و هجرت از یک مکان یا سرزمین.

۲- وَعَنْ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ أُمِّ عَبْدِ اللَّهِ عَائِشَةَ^(۳) قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَعْزُو جَيْشُ الْكَعْبَةِ فَإِذَا كَانُوا بَبِيدَاءَ مِنَ الْأَرْضِ يُخَسِّفُ بِأَوْلِيهِمْ وَأَخْرِهِمْ». قَالَتْ: قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَيْفَ يُخَسِّفُ بِأَوْلِيهِمْ وَأَخْرِهِمْ وَفِيهِمْ أَسْوَأُهُمْ وَمَنْ لَيْسَ مِنْهُمْ؟ قَالَ: «يُخَسِّفُ بِأَوْلِيهِمْ وَأَخْرِهِمْ، ثُمَّ يُبْعَثُونَ عَلَى نِيَّاتِهِمْ». [متفق عليه؛ این، لفظ بخاری است.]^(۴)

ترجمه: از مادر مومنان، ام‌عبدالله، عایشه^(۳) روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «لشکری به قصد حمله به کعبه، حرکت می‌کند و چون به زمینی وسیع می‌رسند، همه‌ی آن‌ها به زمین فرو می‌روند». عایشه^(۳) می‌گوید: عرض کردم: ای رسول‌خدا! چگونه

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۰۷۷؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۵۶۰.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۲۱۱۸؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۸۸۴.

همه‌ی آن‌ها در زمین فرو می‌روند، حال آن‌که در میانشان، بازاری‌ها و کسانی هستند که نیت جنگ ندارند؟ رسول‌الله ﷺ فرمود: «همه در زمین فرو می‌روند، ولی روز قیامت مطابق نیت‌هایشان برانگیخته (و محاسبه) می‌شوند».

شرح

منظور از کعبه در حدیث مذکور، همین کعبه در مکه‌ی مکرمه است که الله آن را از هر گزندی مصون بدارد. کعبه، خانه‌ی الله را ابراهیم علیه السلام و فرزندش اسماعیل علیه السلام بنا کردند. آن دو، به هنگام بالا بردن پایه‌های خانه‌ی کعبه این دعا را بر زبان داشتند که:

﴿رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ [البقرة: ۱۲۷]

ای پروردگارمان! از ما بپذیر؛ همانا تو شنوا و دانایی.

ابرهه، از یمن به قصد حمله به کعبه حرکت کرد و لشکری بزرگ با خود داشت که پیشاپیش آن فیلی بود که می‌خواست با آن، کعبه، خانه‌ی الله را خراب کند. هنگامی که به نزدیکی مکه، به محلی به نام «المغمس» رسیدند، فیل از رفتن بازایستاد و هر کاری کردند، نتوانستند او را وادار به حرکت کنند و چون رویش را به سوی یمن می‌گرداندند، به سرعت حرکت می‌کرد. خوبست به ماجرای اشاره کنم که در غزوه‌ی حدیبیه اتفاق افتاد. در این غزوه، شتر رسول‌الله ﷺ که نامش «قصواء» بود، زانو زد و از حرکت بازایستاد. صحابه رضی الله عنهم گفتند: «قصواء»، سرکش شده و بی‌علت نشسته است. رسول‌الله ﷺ فرمود: «والله ما خلأت القصواء، وما ذاك لها بحلقتي، ولكن حبسها حابس الفيل»؛^(۱) یعنی: «به‌خدا سوگند که قصواء سرکشی نمی‌کند و چنین عادتی ندارد؛ ولی همان ذاتی که مانع حرکت فیل شد، قصواء را از حرکت باز داشته است». می‌بینیم که رسول‌الله ﷺ از حیوانی دفاع می‌کند و می‌گوید: «او، سرکش و چموش نیست و چنین عادتی ندارد»؛ زیرا ستم کردن، حتی بر چارپایان و حیوانات هم درست نیست. سپس فرمود: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَسْأَلُونِي حُطَّةً يُعْظَمُونَ فِيهَا حُرْمَاتِ اللَّهِ إِلَّا أَجَبْتُهُمْ عَلَيْهَا»؛ یعنی: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، هر کاری که آن‌ها از من بخواهند و نتیجه‌اش، حفظ شعایر و ارزش‌های الهی باشد، با آن موافقت خواهم کرد».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۷۳۴.

به اصل موضوع برمی گردیم؛ لشکر یمن که پیشاپیش خود فیل را داشت، برای خراب کردن کعبه در حرکت بود؛ هنگامی که به ناحیه‌ی «مغمس» رسیدند، فیل به زمین نشست و از ادامه‌ی حرکت باز ایستاد. خیلی سعی کردند که حرکتش دهند، ولی فایده‌ای نداشت. ناگزیر آنجا ماندند تا این که الله ﷻ، دسته‌هایی از پرنده‌گان بر آنان فرستاد که هر کدامشان سنگ‌ریزه‌ای با خود داشت و هر یک از این پرنده‌گان به سراغ یکی از سپاهیان ابرهه می‌رفت و آن سنگ‌ریزه را روی او می‌انداخت و بدین سان سپاهیان فیل از پا درآمدند و الله، آنان را مانند گاه جویده شده گردانید: ﴿فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ﴾ [الفیل: ۵] امیه بن صلت در این باره می‌گوید:

حَبَسَ الْفَيْلَ بِالْمُغَمَّسِ حَتَّى صَارَ يُجْبَوُ كَأَنَّهُ مَعْقُورٌ
 «فیل را در ناحیه‌ی "مغمس" از حرکت بازداشت؛ گویا فیل را پی کرده بودند.»
 الله ﷻ خانه‌اش را در برابر این حاکم ستمگر که آمده بود تا آن خراب کند، حفظ کرد. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُّذِقْهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ﴾ [الحج: ۲۵]
 و هر کس خواسته باشد از روی ستم‌کاری در آنجا کج‌روی نماید، عذاب دردناکی به او می‌چشانیم.

در آخر زمان نیز لشکری عظیم برای حمله به کعبه حرکت خواهد کرد و چون به سرزمین بیابانی و وسیعی می‌رسند، همه‌ی آنان، حتی بازاری‌ها و بازرگانانی که با آنها هستند، در زمین فرو می‌روند. این، نشان می‌دهد که آنها در قالب لشکر بزرگی به جنگ کعبه می‌روند؛ زیرا عده‌ای بازاری نیز برای داد و ستد همراهشان هستند. و زمین، همه - حتی بازاری‌ها - را می‌بلعد. به همین سبب عائشه رضی الله عنها پرسید: «چگونه همه‌ی آنها در زمین فرو می‌روند، حال آن‌که در میانشان، بازاری‌ها و کسانی هستند که نیت جنگ ندارند؟» رسول الله ﷺ فرمود: «همه در زمین فرو می‌روند، ولی روز قیامت مطابق نیت‌هایشان، برانگیخته (و محاسبه) می‌شوند.»

این، یکی از نمونه‌هایی است که تنها رسول الله ﷺ از آن خبر داده و نمونه‌ای عینی و مصداقی بارز در معنای حدیث نخست می‌باشد: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ

مَا نَوَى؛ یعنی: «اعمال به نیت‌ها بستگی دارند و دست‌آوردِ هر کسی، همان چیزی است که نیت کرده است».

این حدیث، بیان‌گر این نکته است که هرکس، با اهل باطل و با دشمنان و افراد سرکش همکاری کند، با آنان و در شمار آنان است و به سبب این همراهی، نیک و بد در مجازات یکسان خواهند بود و اگر عذابی روی دهد، همه را دربرمی‌گیرد و سپس روز قیامت، مطابق نیت‌هایشان برانگیخته و محاسبه خواهند شد. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَأَتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ

الْعِقَابِ ﴿۲۵﴾ [الأنفال: ۲۵]

و از فتنه‌ای بترسید که تنها دامن‌گیر ستمکاران شما نمی‌شود و بدانید که مجازات الله، سخت و شدید است.

شاهد و دلیل این فرموده‌ی رسول الله ﷺ که مطابق نیت‌هایشان برانگیخته می‌شوند، همان حدیث اول است که: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى؛ یعنی: «اعمال به نیت‌ها بستگی دارند و دست‌آوردِ هر کسی، همان چیزی است که نیت کرده است».

۳- وَعَنْ عَائِشَةَ ۖ قَالَتْ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ، وَلَكِنْ جِهَادٌ وَنِيَّةٌ، وَإِذَا اسْتُنْفِرْتُمْ فَاَنْفِرُوا». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: عایشه ۖ روایت کرده که پیامبر ﷺ فرموده است: «پس از فتح [مکه]، دیگر هجرتی [از مکه] وجود ندارد؛ ولی جهاد و نیت، باقی است. و هرگاه به جهاد فرا خوانده شدید، به جهاد بروید».

[نووی: منظور، هجرت از مکه است؛ زیرا با فتح مکه، این شهر به دار اسلام تبدیل شد.]

شرح

رسول‌الله ﷺ در این حدیث، از عدم وجود هجرت پس از فتح مکه خبر داد؛ این نفی، عمومی و بدین معنا نیست که دیگر هیچ هجرتی از هیچ جا وجود ندارد و حکم

(۱) روایت مسلم، به این لفظ، ش: ۱۸۶۴ از عائشه ۖ. و بخاری، ش: ۳۸۹۹ و... از ابن عمر ۖ.

هجرت با فتح مکه، باطل شده باشد. خیر، بلکه در حدیث آمده است: «لَا تَنْقَطِعُ الْهِجْرَةُ حَتَّى تَنْقَطِعَ التَّوْبَةُ، وَلَا تَنْقَطِعَ التَّوْبَةُ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا»^(۱) یعنی: «هجرت، پایان نمی‌یابد تا آن‌که فرصت توبه، تمام شود؛ و زمان توبه، به پایان نمی‌رسد تا آن‌که خورشید از مغرب طلوع کند». بنابراین منظور، نفی هجرت از مکه می‌باشد؛ چنان‌که مؤلف به آن اشاره کرده است؛ زیرا با فتح مکه، این شهر در قلمرو اسلام قرار گرفت و هرگز به کفر باز نخواهد گشت؛ از این‌رو رسول‌الله ﷺ حکم هجرت از مکه را لغو کرد. مکه، زیر سلطه‌ی مشرکان بود؛ آن‌ها، رسول‌خدا ﷺ را از این شهر بیرون راندند و به همین خاطر رسول‌الله ﷺ به فرمان پروردگارش به مدینه هجرت کرد و پس از هشت سال، مکه را فتح نمود و پیروزمندانه وارد مکه شد و از آن پس، مکه سرای اسلام و ایمان گشت و تا برپایی قیامت یا تا زمانی که الله بخواهد، در قلمرو اسلام خواهد بود.

سپس فرمود: «ولی جهاد و نیت، باقی‌ست». به عبارت دیگر حکم جهاد، هم‌چنان برای اهالی مکه، به قوت خود باقی‌ست و برای جهاد از مکه خارج می‌شوند و به جهاد می‌روند. و همین‌طور نیت جهاد در راه الله که نیت نیکی‌ست؛ نیت جهاد، این است که قصد انسان از جهادش، اعلا‌ی کلمه‌ی الله باشد.

آن‌گاه رسول‌خدا ﷺ فرمود: «...وَإِذَا اسْتَنْفَرْتُمْ فَاَنْفِرُوا»؛ یعنی: هرگاه کاردار و ولی امرتان، شما را به جهاد در راه الله فرا خواند، واجب است که رهسپار جهاد شوید. در چنین حالتی جهاد، فرض عین است و هیچ‌کس نباید از آن، تخلف کند؛ مگر کسی که معذور است. الله متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَّعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلًا ﴿۳۸﴾ إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلَ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا ﴿۳۹﴾﴾

[التوبة: ۳۸، ۳۹]

ای مؤمنان! شما را چه شده که وقتی به شما گفته می‌شود: در راه الله خروج نمایید، سستی می‌کنید و به زمین می‌چسبید؟ آیا به جای آخرت به زندگی دنیا راضی شده‌اید؟ کالای

(۱) صحیح است؛ ابوداود (۲۴۷۹)، مسند احمد (۹۹/۴)؛ به تصحیح البانی در صحیح الجامع (۷۴۶۹).

زندگی دنیا در برابر آخرت اندک و ناچیز است. اگر در الله خروج نکنید، عذاب دردناکی به شما می‌رساند و گروه دیگری را جایگزین شما می‌گرداند و هیچ زبانی به او نمی‌رسانید.

آن‌گاه کاردار و ولی امر، مسلمانان را به سوی جهاد فرا می‌خواند، جهاد، فرض عین است. و اما مورد دوم که جهاد، فرض عین می‌باشد، زمانی است که سرزمین اسلامی در محاصره‌ی دشمن قرار می‌گیرد و دشمن به قلمرو اسلامی می‌رسد. در این حالت جهاد، بر همه فرض عین است؛ حتی بر زنان و سال‌خوردگانی که توانایی جهاد دارند. زیرا این، جنگی تدافعی در برابر دشمن است. و می‌دانید که جنگ تهاجمی با جنگ دفاعی، فرق دارد. در حالتی که بیان شد، بر همه واجب است که برای دفاع از سرزمین خود، خارج شوند. و اما حالت سوم، هنگامی است که معرکه برپا شود و کافران و مسلمانان، رویاروی هم قرار گیرند. در این حالت نیز جهاد، فرض عین است و برای هیچ‌کس جایز نیست که به میدان نبرد، پشت کند. الله تعالی می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفًا فَلَا تُولُوهُمُ الْآدْبَارَ ۝۱۵
وَمَنْ يُؤَلِّمُ يَوْمِيذٍ دُبْرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ
مِّنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ۝۱۶﴾ [الأنفال: ۱۵، ۱۶]

ای مؤمنان! هنگامی که با انبوه کافران روبه‌رو می‌شوید، به آنان پشت نکنید (و نگریزید). هر کس در چنین موقعیتی به آنان پشت کند- جز (به عنوان یک تاکتیک) برای حمله‌ی دوباره یا به منظور پیوستن به گروه دیگری- سزاوار خشم الله می‌شود و جایگاهش دوزخ است و چه بد جایگاهی‌ست!

و مورد چهارم که جهاد، فرض عین می‌باشد، زمانی است که برای استفاده از یک سلاح، به شخصی نیاز است که کسی جز او، دانش و توانایی استفاده از آن سلاح را ندارد. در چنین حالتی حتی اگر فرمان ولی امر، به او نرسیده باشد، جهاد بر او فرض عین است.

در چهار موردی که ذکر شد، جهاد، فرض عین می‌باشد و در سایر موارد، فرض کفایی.

علما گفته‌اند: بر مسلمانان واجب است که در سال، یک بار جهاد کنند و برای اعلای کلمة الله با دشمنان الله، پیکار نمایند؛ نه به خاطر دفاع از وطن؛ زیرا دفاع از وطن، کاری است که هم مسلمان انجام می‌دهد و هم کافر. آری! حتی کافران، از وطنشان دفاع می‌کنند؛ ولی

قصد مسلمان از جنگیدن، دفاع از دین الله است و اگر به دفاع از وطنش می‌پردازد، بدین سبب است که وطن او، سرزمینی اسلامی است و به خاطر دفاع از اسلام، به دفاع از آن برمی‌خیزد. در شرایط کنونی، بر همه‌ی ما لازم است که به عموم مردم یادآوری کنیم که سخن از آزادی وطن و امثال آن، مناسب نیست؛ بلکه وظیفه داریم مردم را برای ارزش‌های دینی، آماده و بسیج کنیم. بدین سان پیش از هر چیز، به دفاع از دین و آیینمان می‌پردازیم؛ زیرا سرزمین ما، سرزمینی اسلامی است و اسلام به دفاع و پشتیبانی نیاز دارد و از این رو باید با چنین نیتی، از آن دفاع کنیم. دفاعی که با اهداف و نیت‌های ملی و قومی صورت می‌گیرد، روز قیامت سودی ندارد و اگر کسی با چنین نیتی کشته شود، شهید نیست؛ زیرا از رسول خدا ﷺ درباره‌ی کسانی پرسیدند که از روی تعصب و حسّ قومی و قبیله‌ای یا برای نشان دادن شجاعت خود یا برای نام و نشان و خودنمایی می‌جنگند. رسول الله ﷺ فرمود: «مَنْ قَاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ﷻ»^(۱) یعنی: «کسی که برای اعلای کلمه‌ی الله بجنگد، او مجاهد است و در راه الله ﷻ جنگیده است». اگر جنگ و پیکارت به خاطر وطن است، پس با کفری که با اهداف ملی می‌جنگد، تفاوتی نداری؛ از این رو پیکارت در دفاع از سرزمینت برای اعلای کلمه‌ی الله و سربلندی و عزت دین الله باشد؛ زیرا از آن جا که سرزمینت، سرزمینی اسلامی است، چنین پیکاری، در راه الله خواهد بود. رسول الله ﷺ فرموده است: «مَا مِنْ مَكْلُومٍ يُكَلِّمُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ - وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَنْ يُكَلِّمُ فِي سَبِيلِهِ - إِلَّا جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَجْرُحُهُ يَتَعَبُ دَمًا لَلْوُنْ لَوْنُ الدَّمِ وَالرِّيْحُ رِيْحُ الْمِسْكِ»^(۲) یعنی: «کسی که در راه الله زخمی شود - و الله بهتر می‌داند که چه کسی در راه او زخمی می‌گردد - روز قیامت در حالی برانگیخته می‌شود که از زخمش خون می‌ریزد؛ رنگش به رنگ خون و بویش، بوی مشک خواهد بود». بین که چگونه رسول الله ﷺ شهادت را مشروط به این می‌داند که جنگ و پیکار انسان، در راه الله باشد. دانش‌پژوهان و طلاب علم، وظیفه دارند به تبیین این موضوع بپردازند. و الله، توفیق می‌دهد.

(۱) صحیح بخاری، ش: (۱۲۳، ۲۸۱۰)؛ و مسلم، ش: ۱۹۰۴.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۵۵۳۳.

۴- وَعَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ رضي الله عنه قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم فِي غَزَاةٍ فَقَالَ: «إِنَّ بِالْمَدِينَةِ لَرَجَالًا مَا سِرْتُمْ مَسِيرًا، وَلَا قَطَعْتُمْ وَاذِيًّا إِلَّا كَانُوا مَعَكُمْ حَبَسَهُمُ الْمَرَضُ» وَفِي رَوَايَةٍ: «إِلَّا شَرَكُوكُمْ فِي الْأَجْرِ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابو عبدالله، جابر بن عبدالله انصاری رضي الله عنه می‌گوید: در یکی از جنگ‌ها با رسول‌الله صلى الله عليه وسلم بودیم؛ فرمود: «همانا مردانی در مدینه هستند که شما، هیچ مسیری را نیپمودید و هیچ گردنه و راهی را پشت سر نگذاشتید، مگر آن‌که با شما بودند؛ بیماری، آنان را از همراهی با شما بازداشت». و در روایتی آمده است: «مگر آن‌که در اجر و پاداش، با شما شریکند».

۵- وَرَوَاهُ الْبُخَارِيُّ عَنْ أَنَسِ رضي الله عنه قَالَ: رَجَعْنَا مِنْ غَزْوَةِ تَبُوكَ مَعَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم فَقَالَ: «إِنَّ أَقْوَامًا خَلَفْنَا بِالْمَدِينَةِ مَا سَلَكْنَا شِعْبًا وَلَا وَاذِيًّا إِلَّا وَهُمْ مَعَنَا، حَبَسَهُمُ الْعُذْرُ». [روایت بخاری]^(۲)

ترجمه: بخاری رضي الله عنه از انس رضي الله عنه روایت کرده که گفته است: با رسول‌خدا صلى الله عليه وسلم از غزوه‌ی تبوک باز می‌گشتیم که فرمود: «پس از ما، عده‌ای در مدینه بودند که هیچ دره و راهی را نیپمودیم مگر آن‌که با ما بودند؛ عذر، آنان را از همراهی با ما بازداشت».

شرح

حدیث، بدین معناست که هرگاه انسان نیت کار نیکی کند، ولی به سبب مانعی از انجام آن باز بماند، پاداش نیتش به او می‌رسد. گفتنی‌ست: زمانی که در حالت عدم عذر بر انجام عملی پای‌بندی داشته است و سپس از انجام آن ناتوان می‌شود، از پاداش آن عمل، به‌طور کامل برخوردار می‌گردد؛ زیرا رسول‌الله صلى الله عليه وسلم فرموده است: «إِذَا مَرِضَ الْعَبْدُ أَوْ سَافَرَ كُتِبَ لَهُ مِثْلُ مَا كَانَ يَعْمَلُ صَحِيحًا مُقِيمًا»^(۳)؛ یعنی: «هرگاه بنده‌ای بیمار شود و یا به مسافرت برود، پاداش اعمالی که در زمان صحت و اقامت انجام می‌داده است، به او

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۹۱۱.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۲۸۳۹.

(۳) صحیح بخاری، ش: ۲۹۹۶.

می‌رسد». بنابراین کسی که به هنگام عذر یا بیماری، آرزوی انجام عمل نیکی دارد، در صورتی که به انجام آن عادت داشته و به آن پای‌بند بوده است، باز هم از پاداش آن به‌طور کامل برخوردار می‌شود. به عنوان مثال: شخصی به ادای نماز جماعت در مسجد عادت داشته، ولی خواب می‌ماند و یا بیماری یا امثال آن، مانع از حضورش در نماز جماعت می‌شود؛ پاداش نماز جماعت به‌طور کامل و بی‌کم و کاست، به او می‌رسد. نمونه‌ها و مثال‌های فراوانی در این زمینه وجود دارد؛ البته اگر در حالت عادی و زمانی که عذری نداشته، به انجام آن عمل، پای‌بند نبوده است، در این صورت فقط پاداش نیتی که کرده به او می‌رسد، نه پاداش آن عمل. دلیلش این است که اصحاب فقیر، نزد رسول‌الله ﷺ آمدند و گفتند: ای رسول‌خدا! ثروتمندان همه‌ی پاداش‌ها و نعمت‌های جاوید بهشتی را از آن خود ساختند. منظورشان، این بود که ثروتمندان با صدقه دادن و آزاد کردن غلامان، از آن‌ها در کسب ثواب و درجه‌های بلند بهشت، پیشی گرفته‌اند. رسول‌الله ﷺ فرمود: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِشَيْءٍ إِذَا فَعَلْتُمُوهُ أَذْرَكْتُمْ مِنْ سَبَقِكُمْ، وَلَمْ يُدْرِكْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا مَنْ عَمِلَ مِثْلَ مَا عَمِلْتُمْ»؛ یعنی: «آیا شما را از عملی باخبر سازم که اگر انجامش دهید، به کسانی که از شما پیشی گرفته‌اند، می‌رسید و هیچ‌کس به شما نخواهد رسید، مگر کسی که مانند شما این عمل را انجام دهد؟» و سپس فرمود: «تُسَبِّحُونَ وَتُكَبِّرُونَ وَتَحْمَدُونَ دَبْرَ كُلِّ صَلَاةٍ ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ». یعنی: «پس از هر نماز، سی‌وسه بار سبحان‌الله، سی‌وسه بار الله‌اکبر و سی‌وسه بار الحمدلله بگویید». پس از مدتی دوباره فقرا نزد رسول‌الله ﷺ آمدند و گفتند: برادران ثروتمند ما، از عملی که ما انجام می‌دهیم، باخبر شده‌اند و آن‌ها هم مثل ما این عمل را انجام می‌دهند. رسول‌الله ﷺ فرمود: «این، لطف و فضل پروردگار است که به هرکس بنخواهد، عطا می‌کند». و الله، دارای فضل بی‌کران است.

آری! رسول‌خدا ﷺ به آن‌ها نگفت که شما نیز در پاداش صدقه دادن و آزاد کردن غلامان با ثروتمندان، شریک هستید؛ البته در رسیدن پاداش نیت خیر به آنان شکی نیست. ثروتمندی اموالش را در راه‌های خیر انفاق می‌کند؛ فقیری می‌گوید: ای کاش من هم ثروتی داشتم و می‌توانستم کاری مثل کارِ فلانی انجام دهم! رسول‌الله ﷺ فرموده

است: «این فقیر هم بر اساس نیتی که دارد، به اجر نیتش می‌رسد و آن دو، در اجر نیت با هم برابرند». ولی پاداش عمل فقط در صورتی برای آن شخص فقیر نوشته می‌شود که چنان‌که در گذشته دارای مال و ثروتی بوده، به انفاق در راه الله عادت داشته است.

در حدیث عبدالله بن جابر و انس رضی الله عنهما، بدین نکته اشاره شده که هر کس رهسپار جنگ و جهاد در راه الله شود، پاداش مسیری که طی می‌کند، به او می‌رسد. از این رو فرمود: «مَا سِرْتُمْ مَسِيرًا، وَلَا قَطَعْتُمْ وَادِيًا وَلَا شِعْبًا إِلَّا وَهُمْ مَعَكُمْ». الله متعال فرموده است:

﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطَّؤُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٢٠﴾ وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٢١﴾﴾

[التوبة: ۱۲۰، ۱۲۱]

زیرا هیچ تشنگی، گرسنگی و رنجی در راه الله به آنان نمی‌رسد و در هیچ مکانی که مایه‌ی خشم کفار می‌شود، قدم نمی‌گذارند و بر هیچ دشمنی پیروز نمی‌شوند، مگر آن‌که در برابرش برایشان عمل شایسته‌ای ثبت می‌گردد. همانا الله، پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند. و هیچ مال کوچک و بزرگی هزینه نمی‌کنند و هیچ سرزمینی را (به‌سوی دشمن) پشت سر نمی‌گذارند، مگر آن‌که برایشان نوشته می‌شود تا الله، پاداشی بهتر از کردارشان به آنان بدهد.

و همانند این، شخصی‌ست که در خانه‌اش وضوی کاملی می‌گیرد و سپس به‌سوی مسجد می‌رود؛ و قصدی جز نماز ندارد. به ازای هر گامی که بر می‌دارد، الله متعال درجه‌ای بر درجاتش می‌افزاید و گناهی از او را می‌آمرزد. این، از لطف بی‌کران الله متعال است که زمینه‌ها و وسایل فراوانی برای انجام اعمال نیک به ما ارزانی داشته و آن‌چنان‌که رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرموده، برای هریک از این نیکی‌ها، اجر و پاداش بسیاری قرار داده است.

۶- وَعَنْ أَبِي يَزِيدَ مَعْنِ بْنِ يَزِيدَ بْنِ الْأَخْنَسِ رضی الله عنه، وَهُوَ وَأَبُوهُ وَجَدَهُ صَحَابِيَّوْنَ، قَالَ: كَانَ أَبِي يَزِيدَ أَخْرَجَ دَنَائِبِرَ يَتَصَدَّقُ بِهَا فَوَضَعَهَا عِنْدَ رَجُلٍ فِي الْمَسْجِدِ فَجِئْتُ فَأَخَذْتُهَا فَأَتَيْتُهُ

بِهَا. فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا إِيَّاكَ أَرَدْتُ، فَخَاصَمْتُهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «لَكَ مَا نُوِيَتْ يَا يَزِيدُ، وَلَكَ مَا أَخَذْتَ يَا مَعْنُ». [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: ابویزید، معن بن یزید بن احنس رضی الله عنه - که خودش، پدرش، و پدر بزرگش، صحابی بوده‌اند - می‌گوید: پدرم، یزید رضی الله عنه چند دینار برای صدقه درآورد و نزد شخصی در مسجد گذاشت تا آن را صدقه دهد. من نزد آن شخص رفتم و آن چند دینار را گرفتم و نزد پدرم بردم. پدرم گفت: «به خدا سوگند که من، این چند دینار را برای تو نگذاشته بودم». پدرم را برای داوری نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بردم. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای یزید! ثواب نیتی که کرده‌ای، به تو می‌رسد؛ و تو ای معن! آنچه گرفته‌ای، مالِ توست».

شرح

در این حدیث، داستان معن بن یزید و پدرش رضی الله عنه آمده است؛ یزید رضی الله عنه چند دینار برداشت و نزد شخصی در مسجد گذاشت تا آن‌ها را به فقرا بدهد. پسرش، معن رضی الله عنه می‌رود و آن چند دینار را از آن شخص می‌گیرد. امکان دارد آن شخص، معن را نمی‌شناخته و یا نمی‌دانسته که پسر یزید است. شاید هم از آن جهت دینارها را به معن داده که او را مستحق می‌دانسته است. خبرش به یزید رسید؛ به پسرش گفت: «من، این دینارها را برای تو نگذاشته بودم». معن رضی الله عنه نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رفت و ماجرا را بازگو کرد. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای یزید! ثواب نیتی که کرده‌ای، به تو می‌رسد؛ و تو ای معن! آنچه گرفته‌ای، مالِ توست». سخنی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به یزید رضی الله عنه گفت (لَكَ مَا نُوِيَتْ)، بیان‌گر این نکته است که اعمال به نیت‌ها بستگی دارند. و اگر انسان نیت خیر کند، به آن می‌رسد؛ زیرا یزید رضی الله عنه نمی‌خواست و اراده نکرده بود که پسرش معن رضی الله عنه آن دینارها را برای خود بگیرد؛ ولی معن رضی الله عنه که مستحقش بود، آن‌ها را گرفت و بدین ترتیب دینارها، از آن او شد و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیز به او فرمود: «آنچه گرفته‌ای، مالِ توست».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۴۲۲.

این حدیث، بیان‌گر رابطه‌ی اعمال و نیت‌هاست و نشان می‌دهد که هر کس نیت خیری کند، پاداش آن برایش ثبت می‌شود؛ هرچند نیتش آن‌گونه که می‌خواهد، محقق نشود. از این قاعده، نکات زیادی برداشت می‌شود:

از جمله: علما- که رحمت الله بر آنان باد- گفته‌اند: اگر شخصی زکاتش را به کسی بدهد که او را مستحق زکات می‌پندارد، و بعد برایش مشخص شود که او مستحق زکات نبوده، زکاتش درست است و پرداخت دوباره‌ی زکات بر عهده‌ی او نیست؛ زیرا نیتش، این بوده که زکاتش را به مستحق آن بدهد.

همچنین اگر کسی، چیزی را وقف کند؛ مثلاً یک خانه‌ی کوچک را، و بگوید: فلان خانه‌ام را وقف کردم و بر خلاف نیتش، خانه‌ی بزرگ را نام ببرد، حکم وقف بر خانه‌ی کوچک که نیت کرده است، جاری می‌گردد و اشتباه زبانش اعتبار ندارد.

همین‌طور اگر انسان ناآگاهی که فرق حج و عمره را نمی‌داند، با مردم حج بگزارد و «لیک حجاً» را بر زبان بیاورد و قصدش ادای عمره قبل از حج باشد، نیتش اعتبار دارد و اگر «لیک حجاً مع الناس» گفت، به نیتش بستگی دارد و لغزش زبان، اشکالی وارد نمی‌کند.

و نیز اگر مردی به همسرش بگوید: انت طالق (تو رها و آزاد هستی)، و نیت و منظورش از این عبارت، رها از چیزی مانند «بند» باشد، نه رها از نکاح؛ در این صورت طلاق واقع نمی‌شود و نیت آن شخص، اعتبار دارد.

خلاصه این‌که این حدیث، حاوی نکات و مسایل فقهی مهمی است. و می‌توان از آن این نکته را نیز برداشت کرد که صدقه دادن پدر به فرزند نیازمندش، درست است. دلیلش، سخن عبدالله بن مسعود رضی الله عنه به همسرش می‌باشد. رسول الله صلی الله علیه و آله مردم را به صدقه دادن تشویق کرد. زینب، همسر عبدالله بن مسعود رضی الله عنه تصمیم گرفت بخشی از ثروتش را صدقه دهد. عبدالله رضی الله عنه که فقیر بود، به همسرش گفت: «همسر و فرزندان، بیش از هر کسی مستحق صدقه‌ی تو هستند». زینب رضی الله عنها گفت: «نه؛ باید از رسول الله صلی الله علیه و آله سؤال کنم». رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «صَدَقَ عَبْدُ اللَّهِ، زَوْجُكِ وَوَلَدُكِ أَحَقُّ مَنْ تَصَدَّقَتْ بِهِ

عَلَيْهِمْ»^(۱) یعنی: «عبدالله، راست گفته است؛ شوهر و فرزندان بیش از دیگران مستحق صدقه‌ی تو هستند».

هم‌چنین می‌توان از این حدیث، چنین برداشت کرد که انسان می‌تواند زکاتش را به فرزند خویش بدهد؛ البته به شرط آن‌که این کار باعث کوتاهی در سایر وظایفی که دارد، نشود. به عنوان مثال: اگر به قصد رفع مسئولیت از خود در قبال نفقه‌ی فرزندش، زکات مال خویش را به او بدهد تا فرزندش از او درخواست نفقه نکند، در این صورت دادن زکات به فرزند درست نیست. ولی اگر فرزندش، بدهکار است و به‌طور مثال حادثه‌ای برایش اتفاق افتاده که زیر بار جریمه یا بدهی رفته است، در چنین حالتی پدر می‌تواند برای پرداخت بدهی‌های فرزندش، زکات مال خویش را به او بدهد؛ زیرا واضح است که قصدش، اسقاط نفقه‌ی فرزند از عهده‌ی خود نمی‌باشد و فقط می‌خواهد او را از زیر بار بدهی نجات دهد.

۷- وَعَنْ أَبِي إِسْحَاقَ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ مَالِكِ بْنِ أَهْيَبِ بْنِ عَبْدِ مَنَافِ بْنِ زُهْرَةَ بْنِ كِلَابِ بْنِ مَرَّةَ بْنِ كَعْبِ بْنِ لُؤَيِّ الْقُرَشِيِّ الزُّهْرِيِّ رضي الله عنه، أَحَدِ الْعَشْرَةِ الْمَشْهُودِ لَهُمْ بِالْحَنَّةِ رضي الله عنه قَالَ: «جَاءَنِي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَعُودُنِي عَامَ حَجَّةِ الْوُدَاعِ مِنْ وَجَعِ اشْتَدَّ بِي. فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي قَدْ بَلَغَ بِي مِنَ الْوَجَعِ مَا تَرَى، وَأَنَا ذُو مَالٍ وَلَا يَرِثُنِي إِلَّا ابْنَةٌ لِي، أَفَأَتَصَدَّقُ بِثُلْثِي مَالِي؟ قَالَ: لَا، قُلْتُ: فَالْشُّطْرُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: لَا، قُلْتُ: فَالْثُلْثُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: الْثُلْثُ وَالثُّلُثُ كَثِيرٌ أَوْ كَبِيرٌ إِنَّكَ إِنْ تَذَرَ وَرَثَتَكَ أَغْنِيَاءَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَذَرَهُمْ عَالَةً يَتَكَفَّفُونَ النَّاسَ، وَإِنَّكَ لَنْ تُنْفِقَ نَفَقَةً تَبْتَغِي بِهَا وَجْهَ اللَّهِ إِلَّا أُجِرْتَ عَلَيْهَا حَتَّى مَا تَجْعَلُ فِي فِئِ امْرَأَتِكَ قَالَ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخْلَفَ بَعْدَ أَصْحَابِي؟ قَالَ: إِنَّكَ لَنْ تُخْلَفَ فَتَعْمَلْ عَمَلًا تَبْتَغِي بِهِ وَجْهَ اللَّهِ إِلَّا أزدَدْتَ بِهِ دَرَجَةً وَرِفْعَةً وَلَعَلَّكَ أَنْ تُخْلَفَ حَتَّى يَنْتَفِعَ بِكَ أَقْوَامٌ وَيُضَرَّ بِكَ آخَرُونَ. اللَّهُمَّ أَمْضِ لِأَصْحَابِي هَجْرَتَهُمْ، وَلَا تَرُدَّهُمْ عَلَى أَعْقَابِهِمْ، لَكِنِ الْبَائِسُ سَعْدُ بْنُ خَوْلَةَ يَرِثُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم أَنْ مَاتَ بِمَكَّةَ. [متفق عليه]^(۲)

(۱) بخاری، ش: ۱۴۶۲.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۱۲۹۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۶۲۸.

ترجمه: ابواسحاق، سعد بن ابی وقاص، مالک بن اُهیّب بن عبد مناف بن زُهره بن کلاب بن مُرّه بن کعب بن لُویّ قریشی زُهری رضی الله عنه - یکی از عشره‌ی مبشره (ده نفری که به آنان نوید بهشت داده شد) - می‌گوید: سال حج وداع به شدت بیمار شدم. رسول الله صلی الله علیه و آله به عیادت آمد. عرض کردم: ای رسول خدا! همین طور که می‌بینید، به شدت بیمارم؛ من، ثروت زیادی دارم و جز تنها دخترم، وارث دیگری ندارم. آیا می‌توانم دوسوم ثروتم را صدقه دهم؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خیر». گفتم: نصف ثروتم را چه طور؟ فرمود: «خیر». گفتم: آیا یک سوم آن را بدهم؟ فرمود: «یک سومش را صدقه بده؛ گرچه این هم زیاد است». و ادامه داد: «اگر وارثانت را پس از خود، بی‌نیاز ترک گویی، بهتر است از این که آن‌ها را فقیر و نیازمند رها کنی تا دست‌گذاری پیش این و آن دراز کنند. و هرچه برای خشنودی الله انفاق کنی، پاداش آن را خواهی یافت؛ حتی لقمه‌ای که در دهان همسرت می‌گذاری». عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من پس از (بازگشت) دوستانم (به مدینه، در مکه) می‌مانم (و در مکه می‌میرم و بدین سان فضیلت مهاجر بودن را از دست می‌دهم؟) رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «تو، (در مکه) نمی‌مانی؛ بلکه زنده می‌مانی و اعمالی به قصد دیدار الله انجام می‌دهی که موجب رفع درجات تو می‌گردد؛ تو زنده می‌مانی و گروهی از تو نفع می‌برند و گروهی دیگر (مشرکان و کافران) زیان می‌بینند. پروردگارا! هجرت یارانم را کامل بگردان و از آنان بپذیر و آن‌ها را به کفر و گمراهی برنگردان؛ اما بیچاره سعد بن خوله...». رسول الله صلی الله علیه و آله با این جمله، برای سعد بن خوله رضی الله عنه اظهار تأسف کرد؛ زیرا او در مکه درگذشت.^(۱)

(۱) ابن هشام می‌گوید: سعد بن خوله رضی الله عنه ابتدا به حبشه هجرت کرد و سپس به مدینه؛ و از فضیلت دو هجرت برخوردار شد و در «بدر» حضور یافت و در حجة الوداع در مکه‌ی مکرمه درگذشت. [پایان سخن ابن هشام]. گفتنی‌ست: صحیح، همین است که ابن هشام گفته است؛ رسول الله صلی الله علیه و آله از آن جهت درباره‌ی مرگ سعد بن خوله رضی الله عنه اظهار تأسف کرد که وی در مکه درگذشت و کسانی چون ابن مزین و عیسی بن دینار و... که گفته‌اند: اظهار تأسف پیامبر صلی الله علیه و آله برای سعد رضی الله عنه، بدین سبب بوده که او هجرت نکرده است، اشتباه کرده‌اند. بخاری رضی الله عنه، به حضور وی در بدر تصریح کرده و ابن بکیر از لیث نقل کرده که سعد رضی الله عنه در حجة الوداع درگذشته است. از اظهار تأسف پیامبر صلی الله علیه و آله بر مرگ سعد بن خوله رضی الله عنه در مکه، چنین برداشت می‌شود که مردن در مکه، بر هجرت مهاجران تأثیر داشته و امری منفی به‌شمار می‌رفته است و این، همان مسأله‌ای بود که سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه را نگران کرده بود. [مترجم].

شرح

مؤلف رحمته روایت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه را آورده که در مکه به شدت بیمار شده بود و پیامبر صلی الله علیه و آله به عیادتش رفت. سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه از مهاجرانی است که مکه را به خاطر الله صلی الله علیه و آله ترک گفتند و به مدینه هجرت کردند. عیادت بیماران، عادت رسول الله صلی الله علیه و آله بود؛ همان طور که عادت داشت هر از چند گاهی به دیدن آن‌ها برود؛ زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله به عنوان پیشوای مردم، در اخلاق و منش نیک از همه‌ی آن‌ها بهتر بود. پیامبر صلی الله علیه و آله به عیادت سعد رضی الله عنه رفت. سعد رضی الله عنه عرض کرد: «همین طور که می‌بینید به شدت بیمارم». چون به بیماری سختی مبتلا شده بود. و ادامه داد: «من، ثروت زیادی دارم و جز تنها دخترم، وارث دیگری ندارم. آیا می‌توانم دوسوم ثروتم را صدقه دهم؟» رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خیر». گفت: «نصف ثروتم را چطور؟» فرمود: «خیر». گفت: «آیا یک‌سوم آن را بدهم؟» فرمود: «یک‌سومش را صدقه بده؛ گرچه این هم زیاد است».

سعد رضی الله عنه در آن هنگام به اندازه‌ای بیمار بود که اطرافیانش فکر می‌کردند خواهد مرد؛ از این رو رسول الله صلی الله علیه و آله اجازه نداد بیش از یک‌سوم اموالش را صدقه دهد؛ زیرا برای کسی که در آستانه‌ی مرگ یا در بیماری وفاتش به سر می‌برد، جایز نیست که بیش از یک‌سوم اموالش را صدقه دهد. چراکه حق دیگران (وارثان) به مالش تعلق گرفته است. البته انسان، در حالت تن‌درستی و یا در یک بیماری عادی که نگران‌کننده و منجر به مرگ نیست، می‌تواند یک‌سوم، نصف، دوسوم و حتی همه‌ی مالش را صدقه دهد و اشکالی ندارد؛ ولی باید دانست که صدقه دادن همه‌ی مال، خوب نیست؛ مگر آن‌که چیزی داشته باشد که با وجود آن، نیازمند مردم نشود. آری؛ رسول الله صلی الله علیه و آله سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه را از صدقه دادن بیش از یک‌سوم اموالش منع کرد و فرمود: «یک‌سومش را صدقه بده؛ گرچه این هم زیاد است».

این فرموده‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله نشان می‌دهد که اگر انسان کمتر از یک‌سوم اموالش را صدقه دهد، بهتر و افضل می‌باشد. از این رو ابن عباس رضی الله عنهما گفته است: «ای کاش مردم به جای یک‌سوم اموالشان، یک‌چهارمش را صدقه دهند؛ چراکه رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «یک‌سوم؛ گرچه این هم زیاد است».

ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفته است: «همان چیزی را می‌پسندم که الله برای خود پسندیده است». یعنی یک‌پنجم (خمس)؛ و از این رو ابوبکر رضی الله عنه یک‌پنجم اموالش را صدقه داد.

این‌که امروز برخی از مردم را می‌بینیم که یک‌سوم اموالشان را می‌دهند، اگرچه جایز است، خلاف اولی است و فضیلت در آنست که کمتر از یک‌سوم، یعنی یک‌چهارم یا یک‌پنجم باشد.

فقها رحمهم‌الله گفته‌اند: «بہتر و افضل، آنست که به‌پیروی از ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ، به یک‌پنجم اموال وصیت شود».

سپس رسول‌الله صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمود: «اگر وارثانت را پس از خود، بی‌نیاز ترک گویی، بہتر است از این‌که آن‌ها را فقیر و نیازمند رها کنی تا دست‌گذاری پیش این و آن دراز کنند؛ یعنی اگر مال و ثروتی از خود بگذاری و از صدقه دادن همه یا بیشتر آن صرف نظر کنی و بدین‌سان وارثانت را پس از خود، بی‌نیاز بگردانی، بہتر از اینست که آن‌ها را فقیر و نیازمند رها کنی تا دست‌گذاری پیش این و آن دراز کنند. و این، نشان می‌دهد که اگر انسان، پس از مرگش مالی برای وارثانش از خود بگذارد، برایش بہتر است. در این میان نباید چنین پنداشت که انسان، در میراثی که برای وارثانش به‌جا می‌گذارد - آن‌هم به‌اجبار و بر اساس روال عادی زندگی بشر که می‌میرد و اموالی از او می‌ماند - مأجور نیست و پاداشی نمی‌یابد. خیر؛ بلکه مأجور است. و از سخن رسول‌الله صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم نیز همین برداشت می‌شود که اگر اموالی برای وارثانت که نزدیکان تو هستند، بگذاری تا از آن نفع ببرند، بہتر است از این‌که اموالت را به کسانی که نسبتی با تو ندارند، صدقه دهی. می‌دانی که صدقه دادن به نزدیکان از صدقه دادن به بیگانگان و کسانی که نسبتی با انسان ندارند، بہتر و افضل است. چون علاوه بر پاداش صدقه، اجر رعایت پیوند خویشاوندی را نیز با خود دارد.

رسول‌الله صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم به سعد رضی اللہ عنہ فرمود: «و هرچه در طلب دیدن چهره‌ی الله انفاق کنی، پاداش آن را خواهی یافت؛ حتی لقمه‌ای که در دهان همسرت می‌گذاری»؛ یعنی: هر درهم و دینار، لباس، فرش و غذایی که به‌رضای الله و به‌قصد دیدن او انفاق می‌کنی، پاداش آن را خواهی یافت.

نکته‌ی مورد نظر، این‌جاست که فرمود: «تَبْتَغِي بِهِ وَجْهَ اللَّهِ»؛ یعنی: به‌قصد ورود به بہشت و دیدن الله عز وجل آری! بہشتیان - که الله، همه‌ی ما را بہشتی بگرداند - الله عز وجل را می‌بینند و با چشمانشان، واضح و آشکار به او می‌نگرند؛ همان‌طور که خورشید آسمان

صاف و ماه شب چهاردهم را مشاهده می‌کنند؛ یعنی او را به‌درستی و بدون هیچ شک و تردیدی می‌بینند.

رسول‌الله ﷺ به سعد فرمود: «و هرچه در طلب دیدن چهره‌ی الله انفاق کنی، پاداش آن را خواهی یافت؛ حتی لقمه‌ای که در دهان همسرت می‌گذاری؛ یعنی لقمه‌ای که به‌رضای الله و در طلب دیدارش، در دهان همسرت می‌گذاری، تو را سزاوار اجر و پاداش الهی می‌گرداند. و همین‌طور نفقه‌ای که به فرزندان می‌دهی یا به پدر و مادرت و حتی به خودت، اگر به‌رضای الله و به نیت رسیدن به لقای او باشد، ثواب و پاداش الهی را به دنبال دارد.

سعد ﷺ از رسول‌الله ﷺ پرسید: پس از رفتن دوستانم، در مکه می‌مانم و همین‌جا می‌میرم؟ رسول‌الله ﷺ به او خبر داد که در مکه نمی‌ماند؛ بلکه مژده‌اش داد که اگر زنده بماند و اعمالی به‌قصد دیدار الله انجام دهد، موجب رفع درجاتش می‌گردد. مفهوم سخن رسول‌الله ﷺ به سعد ﷺ، این بود که حتی اگر در مکه بماند و اعمالی در طلب دیدار الله انجام دهد، نتیجه‌اش، رفع درجاتش خواهد بود و الله، درجه و مقامش را در بهشت، بالا خواهد برد. سپس فرمود: «وَلَعَلَّكَ أَنْ تُخْلَفَ». این‌جا واژه‌ی «تُخْلَفَ»، تکرار شده و مفهوم دیگری دارد؛ یعنی: تو زنده می‌مانی. همین‌طور هم شد و سعد ﷺ عمری طولانی نمود. برخی از علما گفته‌اند: سعد ﷺ دارای هفده پسر و دوازده دختر شد؛ اگرچه در زمان بیماری‌اش در مکه، فقط یک دختر داشت؛ ولی عمر زیادی کرد و خداوند، فرزندان زیادی به او داد. رسول‌الله ﷺ به سعد ﷺ نوید داد که: «حَتَّى يَنْتَفِعَ بِكَ أَقْوَامٌ وَيُضَرَّ بِكَ آخِرُونَ»؛ یعنی: «و گروهی از تو نفع می‌برند و گروهی دیگر (مشرکان و کافران) زیان می‌بینند». آری! سعد ﷺ زنده ماند و نقش به‌سزایی در فتوحات اسلامی داشت؛ بدین‌سان مسلمانان از فتوحات بزرگ او نفع بردند و کافران، زیان دیدند.

رسول‌الله ﷺ دعا نمود: «اللَّهُمَّ أَمْضِ لِأَصْحَابِي هَجْرَتَهُمْ» و بدین‌سان از الله ﷻ درخواست کرد که هجرت یارانش را ثابت و مقبول بگرداند. درخواست رسول‌الله ﷺ شامل دو بخش بود:

۱- از الله درخواست کرد که یارانش را بر ایمانشان ثابت‌قدم و استوار بدارد؛ زیرا پایداری انسان بر ایمان، یعنی پایداری بر هجرت.

۲- دعا کرد که هیچ‌یک از یارانش، پس از هجرت از مکه به‌خاطر الله و پیامبر، دوباره به مکه بازنگردد؛ چراکه وقتی انسان صدقه‌ای بدهد، حق بازپس گرفتن آن را ندارد؛ هجرت نیز همین‌گونه است. یعنی اگر انسان به خاطر الله و پیامبرش سرزمینی را ترک کند، حق بازگشت به آن را ندارد. البته این حکم، شامل همه‌ی چیزهایی می‌شود که انسان برای الله ترک می‌کند. خیلی از مردم توفیق یافته‌اند به‌خاطر الله و پرهیز از بدی‌های تلویزیون، آن را از زندگی خود خارج کنند. برخی از آنان می‌پرسند: آیا درست است که دوباره تلویزیون را به زندگی خود بازگردانیم؟ می‌گوییم: خیر. پس از آن‌که آن را برای الله از زندگی خود بیرون کرده‌اید، دوباره آن را به زندگی خود بازگردانید؛ زیرا وقتی انسان، چیزی را برای الله ترک می‌کند، نباید دوباره به سویش بازگردد. از این‌رو رسول‌الله ﷺ از پروردگارش درخواست کرد که هجرت یارانش را ثابت و مقبول بگرداند.

رسول‌الله ﷺ در بخشی از دعایش چنین گفت: «وَلَا تَرُدَّهُمْ عَلَيَّ أَعْقَابِهِمْ»؛ یعنی: «و آن‌ها را به کفر و گمراهی برنگردان». آری! کفر، یعنی بازگشت به گذشته و عقب‌ماندگی؛ و ایمان، یعنی پیش‌رفت. بر عکس مفهومی که امروزه از زبان افراد ملحد و گمراه می‌شنویم که اسلام را به ارتجاع و عقب‌ماندگی متهم می‌کنند و می‌گویند: پیشرفت، یعنی این‌که انسان، دست از اسلام بکشد و بی‌دین شود. از نگاه این‌ها، کفر و ایمان، و اطاعت و نافرمانی، تفاوتی با هم ندارند.

از جمله نکات ارزشمندی که از این حدیث برداشت می‌شود، این است که عیادت بیماران، رهنمود رسول‌خدا ﷺ است؛ چنان‌که رسول‌الله ﷺ به عیادت سعد ﷺ رفت. در عیادت بیمار، فوایدی برای عیادت‌کننده و فوایدی نیز برای بیمار وجود دارد. عیادت‌کننده، در حقیقت، حق برادر مسلمانش را ادا می‌کند؛ زیرا این، حق برادر مسلمان توست که وقتی بیمار شد، به عیادتش بروی. وقتی انسان به عیادت بیمار می‌رود، گویا در حال چیدن میوه‌های بهشتی است. انسان، با عیادت بیمار نعمت سلامتی و عافیت را به یاد می‌آورد؛ زیرا با مشاهده‌ی بیمار و رنج و بیماری او، بیش‌تر قدر سلامتی و تن‌درستی خود را که نعمتی الهی است، درمی‌یابد.

عیادت بیمار، باعث گسترش مهر و محبت می‌گردد؛ بیمار، این لطف برادر مسلمانش را از یاد نمی‌برد و وقتی به یاد محبتش می‌افتد، از صمیم قلب دوستش می‌دارد. به همین

خاطر وقتی به دیدن بیماری می‌روی، پس از آن که بهبود می‌یابد، هنگامی که تو را ملاقات می‌کند، تشکر می‌نماید و خود، می‌بینی که چقدر خوشحال شده است.

عیادت باعث خوشحالی بیمار می‌شود و به او روحیه می‌دهد و رنج و درد بیماری را از میان می‌برد. عیادت‌کننده، می‌تواند بیمار را به توبه و استغفار و دیگر نیکی‌ها سفارش نماید؛ از این‌رو عیادت‌کننده باید به بیمار روحیه دهد و سخنانی از این قبیل به او بگوید که ماشاءالله امروز، حال و وضع خوبی داری. و لازم نیست که با او به گونه‌ای سخن بگوید که سخنانش، گویای بهبود وضعیت جسمانی وی باشد؛ زیرا شاید وضعیت جسمانی بیمار نسبت به دیروز، بدتر شده باشد. از این‌رو بهتر است بگوید: ماشاءالله وضعیت خوبی داری؛ چراکه در حقیقت، همه‌ی اوضاع و احوال مؤمن، برای او خوبست؛ اگر ناخوشی و رنجی به او برسد، صبر می‌کند و این، برایش خوب است؛ و اگر خوشی و نعمتی به او برسد، شکر می‌نماید، و این، برای او خوب است.

اجل هر کسی، مشخص و قطعی‌ست؛ اگر بیماری‌اش، سرآمدِ عمر او باشد، به‌طور قطع بی‌آن‌که لحظه‌ای پس و پیش شود، می‌میرد و اگر اجلش نرسیده باشد، زنده می‌ماند و به زندگی‌اش ادامه می‌دهد. عیادت‌کننده، باید بیمار را به توبه و انابت به سوی الله سفارش کند؛ البته نه به‌طور مستقیم و به‌گونه‌ای که باعث رنجش خاطر و نگرانی بیمار شود و با خود بگوید: اگر بیماری‌ام خطرناک نبود، مرا به توبه سفارش نمی‌کرد. خوبست برای بیمار از آیه‌ها و احادیثی بگوید که در آن، توبه‌کنندگان ستوده شده‌اند و همین‌طور باید بیمار را به وصیت کردن، سفارش نماید؛ نه این‌که به او بگوید: وصیت را بگو که زیاد، زنده نخواهی ماند. بلکه داستان‌هایی در این زمینه برایش تعریف کند.

علما گفته‌اند: اگر چنین به‌نظر می‌رسید که بیمار، دوست دارد عیادت‌کننده، چیزی بر او بخواند، پس، از او راود و عباراتی که از رسول‌الله ﷺ روایت شده، بخواند و بر او دم کند؛ مثل: «أَذْهِبِ الْبَاسَ رَبِّ النَّاسِ، اشْفِ أَنْتَ الشَّافِي، لَا شِفَاءَ إِلَّا شِفَاؤُكَ، شِفَاءَ لَا يُعَادِرُ سَقَمًا»^(۱) یعنی: «ای پروردگار مردم! بیماری‌اش را برطرف کن و آن‌چنان بهبودی و شفایی عنایت بفرما که هیچ بیماری‌ای باقی نگذارد. چرا که تو، شفادهنده‌ای و هیچ شفایی، جز شفای تو وجود ندارد». یا این دعا: «ربنا الله الذي في

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۷۴۲ و ۵۷۵۰؛ مسلم، ش: ۲۱۹۱.

السماء تقدس اسمك أمرك في السماء والأرض كما رحمتك في السماء فاجعل رحمتك في الأرض اغفر لنا حُوبنا وخطايانا أنت رب الطيبين أنزل رحمة من رحمتك وشفاء من شفائك على هذا الوجع فيبرأ»^(۱) یعنی: «ای پروردگاران! ای الله که در آسمان هستی! نامت از هر عیبی پاک است و فرمانت در آسمان و زمین، جاری؛ همان‌طور که رحمتت در آسمان است، رحمت خاص خویش را در زمین (شامل مؤمنان) بگردان؛ تو، پروردگار پاکان هستی. گناهان و خطاهای ما را بیمارز؛ از رحمت گسترده‌ات، رحمتی خاص و نیز شفای خود را بر این بیمار نازل بفرما». بدین ترتیب بیمار بهبود می‌یابد. یا سوره‌ی فاتحه را بر بیمار بخواند؛ زیرا سوره‌ی فاتحه بر بیماران، مارگزیده‌ها و عقرب‌گزیده‌ها و امثالشان خوانده و دم می‌شود.

باید توجه داشت که وقتی بیمار، دوست دارد دعایی بخواند و بر او دم کنند، پیش از آن‌که خواسته‌اش را بگوید و از عیادت‌کننده چنین درخواستی نماید، عیادت‌کننده، خود بر او دم کند؛ زیرا رسول‌الله ﷺ فرموده است: «رَأَيْتُ مَعَ أُمَّتِي سَبْعِينَ أَلْفًا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ وَلَا عَذَابٍ»؛ یعنی: «با امتم هفتاد هزار نفر را دیدم که بدون هیچ حساب و عذابی، وارد بهشت می‌شوند». و فرمود: «هُمُ الَّذِينَ لَا يَسْتَرْقُونَ، وَلَا يَتَطَيَّرُونَ، وَلَا يَكْتُمُونَ، وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»^(۲)؛ یعنی: «آن‌ها، کسانی هستند که درخواست تعویذ (دم) نمی‌کنند، فال نمی‌گیرند، (و هنگامی که بیمار می‌شوند، از کسی) نمی‌خواهند که آن‌ها را داغ کند و بر پروردگارشان توکل می‌نمایند».

اگر هنگام عیادت بیمار، دریافتید که دوست دارد زمان زیادی نزدش بمانید، این کار را بکنید؛ بدین‌سان خوشحالش کرده و کار نیکی انجام داده‌اید که ثواب دارد. چه بسا این کار که باعث خوشحالی او می‌شود، زمینه‌ای برای بهبودش گردد؛ زیرا شادمانی و داشتن روحیه‌ی خوب، تأثیر به‌سزایی در بهبود و رفع بیماری‌ها دارد. پس نزدش بمان تا آن‌که احساس کنی خسته شده است؛ ولی اگر فهمیدی که بیمار به زحمت می‌افتد و

(۱) خیلی ضعیف است؛ ضعیف الجامع، ش: ۵۴۲۲ از آلبنی رحمته.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۵۷۰۵، ۶۴۷۲)؛ و مسلم، ش: ۲۱۸.

دوست ندارد نزدش بمانی و می‌خواهد با خانواده‌اش باشد، به عیادتی کوتاه در حد احوال‌پرسی بسنده کن.

از حدیث سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه به شرعی بودن عیادتِ بیمار پی می‌بریم. هم‌چنین عظمت اخلاق رسول الله صلی الله علیه و آله را درمی‌یابیم. الله تعالی می‌فرماید:

﴿نَّ وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ ۝ مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ ۝ وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ ۝ وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ۝﴾
[الْقَلَم: ۱، ۴]

نون؛ سوگند به قلم و آن‌چه می‌نویسند که تو به فضل پروردگارت دیوانه نیستی. و به‌راستی تو، پاداش بی‌پایانی داری. و بی‌گمان تو، بر اخلاق بزرگی قرار داری.

آری! رسول الله صلی الله علیه و آله در اخلاق و منش، سرآمد و نمونه‌ی همه‌ی انسان‌ها و خلائق است؛ از این‌رو به عیادت و دیدن یارانش می‌رفت و به آن‌ها سلام می‌کرد؛ حتی به بچه‌های کم‌سن و سال سلام می‌نمود. درود و سلام الله بر او باد.

دیگر نکته‌ای که می‌توانیم از حدیث سعد رضی الله عنه برداشت کنیم، این است که باید در کارها با صاحب‌نظران و افراد آگاه مشورت کنیم. چنان‌که سعد رضی الله عنه هنگامی که تصمیم گرفت مالش را صدقه دهد، با رسول خدا صلی الله علیه و آله مشورت کرد و رسول الله صلی الله علیه و آله نیز او را راه‌نمایی فرمود. آری! باید در هر کاری با اهل علم و صاحب‌نظران مشورت نمود؛ در مسایل دینی با علما؛ زیرا به مسایل دینی آگاهند؛ و همین‌طور در خرید خانه با کارشناسان معاملاتی و در خرید خودرو با مهندسان مکانیک و کارشناسان خودرو و به همین منوال باید در هر امری، با کارشناس آن مشورت کنیم. می‌گویند: «کسی که مشورت کند، زیان نمی‌بیند و کسی که استخاره نماید، پشیمان نمی‌شود». هیچ انسانی نباید خود را کامل و بی‌عیب بیندارد و کسی که ادعای کمال می‌کند، بسیار ناقص است؛ از این‌رو تأکید می‌کنم که به هیچ عنوان نباید در مسایل مهم، به‌ویژه در مسایل عمومی که به امت مربوط است، خودسری کنیم. گاهی انسان از روی احساس و عاطفه تصمیم به انجام کاری می‌گیرد که در اصل خود درست است؛ ولی بر اساس موقعیت و شرایط زمانی و مکانی، پرداختن به آن و سخن گفتن از آن درست نیست. رسول الله صلی الله علیه و آله با آن‌که دوست داشت خانه‌ی کعبه را بر همان پایه‌هایی تجدید بنا کند که ابراهیم علیه السلام بنا نهاده بود، ولی از ترس فتنه، این کار را نکرد و به عایشه رضی الله عنها فرمود: «لَوْلَا أَنَّ قَوْمَكَ حَدِيثُ عَهْدٍ بِكُفْرِ لَبْنَيْتُ الْكَعْبَةَ عَلَىٰ قَوَاعِدِ

إِبْرَاهِيمَ وَلَجَعَلْتُ لَهَا بَاتِينَ، بَابًا يَدْخُلُ مِنْهُ النَّاسُ وَبَابًا يَخْرُجُونَ مِنْهُ»^(۱) یعنی: «اگر قومت (قریش) تازه‌مسلمان نبودند، کعبه را مطابق بنای ابراهیم، بازسازی می‌کردم و دو درب برای آن قرار می‌دادم؛ یک درب برای ورود مردم و دیگری برای خروج آن‌ها». رسول‌الله ﷺ می‌خواست شرایطی فراهم کند که مردم بتوانند وارد خانه‌ی الله ﷻ شوند؛ ولی به خاطر مصلحت و ترس از فتنه، این کار را نکرد.

فراتر از این، ممنوعیت دشنام دادن به معبودان باطلِ مشرکان است که هرچند دشنام دادن به معبودان باطل، امر پسندیده‌ایست، ولی از آن‌جا که ممکن است به دشنام‌گویی مشرکان به الله، یگانه معبود برحق منجر شود، از این کار نهی شده است. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۰۸﴾﴾

[الأنعام: ۱۰۸]

به معبودان کسانی که غیر الله را عبادت می‌کنند، دشنام ندهید که آنان نیز از روی دشمنی و نادانی به الله ناسزا خواهند گفت. این‌چنین اعمال هر گروهی را در نظرشان آراستیم و آن‌گاه به سوی پروردگارشان باز می‌گردند و آنان را از کردارشان آگاه می‌سازد.

باید دانست که ممکن است درون‌مایه و اصلِ کاری، درست باشد، ولی با این حال حکیمانه، عاقلانه و درست نیست که همیشه و همه جا مطرح و پی‌گیری شود؛ از این‌رو سزاوار است که انسان، قبل از انجام هر کار مهمی، با افراد آگاه، صاحب‌نظر و خیرخواه مشورت و نظرخواهی کند تا به دلیل قانع‌کننده‌ای برای انجام آن کار برسد. الله ﷻ به برگزیده‌ترین، داناترین و کامل‌ترین آفریده‌ی خویش، محمد مصطفی ﷺ فرموده است:

﴿فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَىٰ اللَّهِ ...﴾

[آل عمران: ۱۵۹]

... پس آنان را ببخش و برایشان آمرزش بخواه و در کارها با آن‌ها مشورت نما و چون تصمیمت را گرفتی، بر الله توکل کن.

آری! رسول‌الله ﷺ خردمندترین، آگاه‌ترین و برگزیده‌ترین آفریده‌ی الله چنین فرمانی می‌یابد. گاه انسان، احساساتی می‌شود و می‌گوید که این کار، به خاطر خداست و من،

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۳۳۳.

آن را انجام خواهیم داد؛ سخن حق را خواهیم گفت و در راه الله و به خاطر او از هیچ سرزنشی نمی‌ترسم. بله؛ با وجود چنین احساسی، کاری می‌کند که عواقب ناگوار و وخیمی دارد. غالباً کسانی که از روی عاطفه و بدون در نظر گرفتن عواقب و پی‌آمدها، و نیز بدون بررسی دقیق ابعاد مختلف، کاری می‌کنند، مشکلات و پی‌آمدهای ناگواری به وجود می‌آورند؛ هرچند ممکن است نیت خوبی داشته باشند، ولی در عمل و نحوه‌ی رفتار مشکل دارند. واضح است که حُسن نیت، به‌تنهایی کافی نیست و رویکرد نیز باید درست باشد. بعضی‌ها، نیت خوبی دارند، اما از رویکرد مناسبی برخوردار نیستند و در پاره‌ای از موارد نیز سوء نیت دارند. غالباً کسانی که دارای سوء نیت‌اند، رویکرد و رفتارشان نیز نامناسب است؛ ولی سعی می‌کنند برای رسیدن به نیت سوء خویش، رویکرد درستی داشته باشند.

انسان ممکن است به حُسن نیتش ستوده شود؛ هیچ‌کس را به خاطر سوء رفتارش نمی‌ستایند، مگر آن‌که به خوب بودن و نیک‌منشی شناخته شده باشد؛ در این صورت باید عذرش را پذیرفت و درباره‌اش گمان نیک داشت. البته نباید رفتارهای خلافِ حکمت آدم‌های خوب را دست‌آویزی برای سرزنش آن‌ها قرار دهیم؛ بلکه باید آنان را معذور بدانیم، خیرخواهشان باشیم و آن‌ها را به راه درست رهنمون شویم و با سخنان سنجیده و محترمانه به آنان بفهمانیم که گفتار یا کردارشان، اگرچه در نوع خود درست است، ولی همیشه و همه‌جا درست نیست.

به هر حال حدیث سعد بن ابی‌وقاص رضی الله عنه اشاره‌ایست به این‌که انسان باید با افراد آگاه‌تر از خود مشورت کند. هم‌چنین باید برای مشورت و نظرخواهی، بدون حاشیه‌روی و به‌صراحت، حقیقت امر را بیان کند و موضوع را به‌طور دقیق، همان‌گونه که هست، مطرح نماید تا مشاور به کنه موضوع پی‌ببرد و نظرش را بر حقیقت و اصل موضوع، استوار سازد. چنان‌که سعد رضی الله عنه موضوع را به‌درستی و بدون هیچ ابهامی با رسول‌الله صلی الله علیه و آله در میان نهاد و گفت: «من، ثروت زیادی دارم و جز تنها دخترم، وارث دیگری ندارم».

سعد رضی الله عنه با بیان این موضوع که «ثروت زیادی دارم»، سبب و چرایی تصمیمش را برای بذل و بخشش اموالش بیان نمود و گفت: «تنها وارثی که دارم، دختر من است».

گویا بدین نکته اشاره کرد که چون فقط یک وارث دارد، مانعی ندارد که بیش‌تر اموالش را صدقه دهد.

مشاور نیز باید خداترس باشد و در مشورتی که ارائه می‌دهد، تقوای الهی را پیشه سازد و در نظردهی و ارائه‌ی مشورت، احساساتی و عاطفی عمل نکند؛ زیرا برخی از مردم وقتی به رغبت و میل مشورت‌گیرنده پی می‌برند، مطابق میل او نظر می‌دهند. گویا من مشاور، دوست دارم مطابق میل مشورت‌گیرنده نظر دهم. این، اشتباهی بزرگ، و بلکه خیانت است. هنگامی که با شما مشورت می‌کنند و از شما نظر می‌خواهند، باید مطابق حق و به‌درستی نظر دهید و چیزی بگویید که آن را درست می‌دانید. مهم نیست که نظر شما، آن‌ها را راضی کند یا نکند؛ اگر شما نظری را بگویید که آن را درست می‌پندارید، امانت را ادا نموده و به‌وظیفه‌ی خود، درست عمل کرده‌اید. خواه به مشورت شما عمل کنند و چه عمل نکنند؛ در هر صورت، شما کار درست را کرده‌اید.

وقتی سعد رضی الله عنه سؤالش را با رسول‌الله صلی الله علیه و آله در میان گذاشت، رسول‌الله صلی الله علیه و آله به او فرمود: «نه». و این، بدین معناست که گفتن «نه» هیچ اشکالی ندارد. رسول‌الله صلی الله علیه و آله و یارانش، «نه» می‌گفتند و هیچ اشکالی در آن نمی‌دیدند.

در مسیری، شتر جابر رضی الله عنه سرکش شده بود و راه نمی‌رفت. رسول‌الله صلی الله علیه و آله به جابر رضی الله عنه رسید! مگر رسول‌الله صلی الله علیه و آله پیشاپیش هم‌سفرانش حرکت نمی‌کرد؟ خیر. رسول‌الله صلی الله علیه و آله که پیشوای امتش بود، پشت سر همراهانش حرکت می‌کرد تا اگر کسی به چیزی نیاز داشته باشد، کمکش کند. ببینید پیامبر صلی الله علیه و آله چه همه تواضع داشته و چه همه به یارانش رسیدگی می‌کرده است. آری! پیامبر صلی الله علیه و آله به جابر رضی الله عنه رسید و شتر سرکش جابر رضی الله عنه را زد تا او را وادار به رفتن کند و برای جابر دعا کرد و گفت: «این شتر را به من بفروش». جابر رضی الله عنه گفت: «نه».

آری! به رسول‌الله صلی الله علیه و آله گفت: «نه». و رسول‌الله صلی الله علیه و آله نیز پاسخ منفی جابر رضی الله عنه را ناپسند ندانست. به کار بردن کلمه‌ی «نه» در پاسخ دیگران، بی‌ادبی به‌شمار نمی‌رود. بسیاری از مردم از گفتن «نه» خودداری می‌کنند و به جایش، می‌گویند: «سلامت باشی». درخواست سلامتی برای دیگران، خوب است؛ ولی گفتن «نه»، عیبی ندارد.

برای بیماری که در بیماری وفات خویش به‌سر می‌برد، جایز نیست که بیش از یک‌سوم اموالش را ببخشند؛ مگر آن‌که وارثانش اجازه دهند؛ زیرا حق وارثان به این مال تعلق گرفته است و وقتی سعد رضی الله عنه بیمار شد، رسول‌الله صلی الله علیه و آله به او اجازه داد که فقط یک‌سوم

اموالش را ببخشد و این مقدار را هم زیاد دانست. این، دلیلی است بر این که بهتر است مقدار بخشش، کم تر از یک سوم اموال باشد. چنان که پیش تر سخن ابن عباس رضی الله عنه در این باره بیان شد.

برای بیماری که در آستانه‌ی مرگ قرار دارد، جایز نیست که بیش از یک سوم مالش را بخشش نماید؛ نه برای صدقه، نه برای مساجد و نه به عنوان هدیه و بخشش به دیگران؛ زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله سعد رضی الله عنه را از صدقه دادن بیش از یک سوم اموالش منع نمود. وصیت نیز مانند بخشش است و جایز نیست که کسی به بخشش بیش از یک سوم اموالش پس از مرگ خویش، وصیت نماید. در رابطه با وصیت، بهتر است به یک پنجم مالش وصیت کند؛ مانند ابوبکر صدیق رضی الله عنه که پیش تر گفتم.

اگر انسان ثروت زیادی نداشته باشد و وارثانش فقیر باشند، در این صورت بهتر است که آن شخص، چیزی از مالش را نبخشد؛ نه کم و نه زیاد؛ زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «اگر وارثانت را پس از خود، بی نیاز ترک گویی، بهتر است از این که آن‌ها را فقیر و نیازمند رها کنی». بر خلاف پندار برخی از عوام و توده‌ی مردم که گمان می‌کنند حتماً باید به بخشش بخشی از اموالشان وصیت نمایند؛ این، پندار نادرستی است. انسانی که مال و ثروتش، اندک است و وارثان فقیری دارد، بهتر است که به بخشش اموالش وصیت نکند. برخی از مردم چنین می‌پندارند که اگر وصیتی نکنند، هیچ اجر و پاداشی نخواهند داشت؛ چنین نیست. بلکه اگر انسان پس از خود، مالی برای وارثانش بگذارد، سزاوار ثواب است؛ هر چند به اجبار و مطابق روال عادی زندگی بشر باشد که اموالش به وارثانش می‌رسد. ولی اگر به قصد عمل به رهنمود رسول الله صلی الله علیه و آله باشد، به طور قطع اجر و ثواب بیش تری خواهد داشت از این که به بخشش بخشی از اموالش، وصیت کند. دلیلش، همان سخنی است که رسول الله صلی الله علیه و آله به سعد رضی الله عنه فرمود و در چند سطر قبل، به آن اشاره شد.

از حدیث سعد رضی الله عنه چنین می‌فهمیم که صحابه‌ی مهاجر رضی الله عنهم از این که در مکه بمیرند، نگران بوده‌اند؛ زیرا سعد رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسید: «آیا در مکه می‌مانم؟» مفهوم سخنش، این بود که دوست ندارم در مکه بمیرم؛ چرا که او مکه را به خاطر الله و پیامبرش ترک گفته بود.

در این حدیث یکی از معجزه‌های رسول الله صلی الله علیه و آله نیز نمایان می‌شود؛ چنان که به سعد رضی الله عنه فرمود: «تو، (در مکه) نمی‌مانی؛ بلکه امید است زنده بمانی و گروهی از تو نفع

ببرند و گروهی دیگر (مشرکان و کافران) زیان ببینند». همین‌طور شد و سعد^{رضی} تا خلافت معاویه^{رضی} زنده ماند.

این، از معجزه‌های رسول‌الله^{صلی} بود که درباره‌ی آینده خبری می‌داد که مطابق خبرش، اتفاق می‌افتاد. اگرچه رسول‌الله^{صلی} در این باره به‌طور قطعی از زنده ماندن سعد^{رضی} خبر نداد؛ ولی فرمود: «امید است که زنده بمانی...». و سعد، مطابق توقع رسول‌الله^{صلی} سال‌ها پس از آن، زنده ماند.

از فرموده‌ی رسول‌الله^{صلی} چنین برمی‌آید که هرکس عملی به‌رضای الله انجام دهد، بر درجات او افزوده می‌شود؛ هرچند در جایی باشد که ماندن در آن‌جا برای او درست نیست؛ زیرا مهم، درست بودن عمل است.

بر همین اساس قول راجح علما، درباره‌ی شخصی که در زمین غضبی نماز می‌گزارد، این است که نمازش درست است؛ زیرا نهی، مربوط به غضب است، نه نماز. اگرچه غضب‌کننده، به سبب ماندنش در زمین غضبی گنهکار می‌باشد. آری! اگر در روایت می‌آمد که رسول‌الله^{صلی} از نمازخواندن در زمین غضبی منع کرده است، در این صورت، اگر در زمین غضبی نماز می‌خواندی، نمازت باطل بود. ولی چنین روایتی وجود ندارد. البته نمازی که در قبرستان خوانده شود، باطل است؛ زیرا رسول‌الله^{صلی} فرموده است: «الْأَرْضُ كُلُّهَا مَسْجِدٌ إِلَّا الْمَقْبَرَةَ وَالْحَمَّامَ»^(۱) یعنی «همه جای زمین، محل نماز است، جز قبرستان و حمام». البته نماز جنازه، مستثناست و خواندن آن در قبرستان، درست می‌باشد.

از دیگر نکات قابل برداشت از حدیث سعد^{رضی} این است که هرکس، به‌رضای الله^{جل} چیزی هزینه نماید، مثل نفقه‌ای که به خانواده و همسرش می‌دهد و حتی برای

(۱) صحیح لغیره: ترمذی (۳۱۸)، ابن‌ماجه (۵۴۵)؛ و ابویعلی در مسندش (۱۳۵۰)؛ ابن‌منذر در الأوسط (۷۵۸) از طریق عمرو بن یحیی از پدرش از ابوسعید خدری^{رضی} به‌صورت مرفوع. در این روایت، درباره‌ی عمرو، اختلاف است، و حماد بن سلمه و درآوردی و عبدالواحد، آن را از او موصولاً روایت کرده‌اند و نیز ثوری به‌صورت مرسل و بدون ذکر ابوسعید. ترمذی، در العلل الکبیر (۱۱۳) مرسل را ترجیح داده و نیز دارقطنی در علل خود و همین‌طور، بیهقی؛ ولی شواهدی دارد که حافظ در التلخیص (۴۳۳) ذکر کرده است.

خودش هزینه می‌کند، برایش ثواب دارد. ضمن این‌که این فرموده‌ی رسول الله ﷺ بدین نکته اشاره دارد که باید انسان در هر نفقه‌ای، قصد تقرب و نزدیکی به الله ﷻ را داشته باشد تا سزاوار اجر و پاداش الهی شود.

رسول الله ﷺ دعا کرد: «پروردگارا! هجرت یارانم را کامل بگردان و از آنان بپذیر و آن‌ها را به کفر و گمراهی برنگردان». رسول الله ﷺ از پروردگار متعال درخواست کرد که هجرت اصحاب را کامل و مقبول بگرداند؛ بدین‌سان که آنان را بر ایمان و اقامتشان در سرزمین‌هایی که از مکه به آن‌جا هجرت کرده‌اند، ثابت‌قدم بدارد؛ از این‌رو در ادامه‌ی دعایش چنین گفت: «و آنان را به کفر و گمراهی برنگردان». الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِۦ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي

الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۲۱۷﴾ [البقرة: ۲۱۷]

و اعمال آن دسته از شما که از دینشان برگردند و در حال کفر بمیرند، در دنیا و آخرت برباد می‌شود؛ و چنین افرادی، دوزخی‌اند و برای همیشه در دوزخ می‌مانند.

رسول الله ﷺ در پایان، برای سعد بن خوله رضی الله عنه اظهار تأسف کرد. سعد رضی الله عنه جزو کسانی بود که از مکه هجرت کرده بودند، ولی سرنوشتش از سوی الله ﷻ چنین رقم خورده بود که در مکه بمیرد؛ از این‌رو رسول الله ﷺ برای او اظهار تأسف کرد؛ زیرا برای آنان ناگوار بود که کسی از سرزمینی هجرت کند، ولی روزی در همان سرزمین بمیرد.

مؤلف - نووی رحمه الله - این حدیث را در باب اخلاص و داشتن نیت آورده است؛ زیرا در این حدیث، رسول الله ﷺ به سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه فرمود: «اعمالی به قصد دیدار الله انجام می‌دهی که موجب رفع درجات تو می‌گردد». و نیز فرمود: «هرچه برای خشنودی الله انفاق کنی، پاداش آن را خواهی یافت». پس در این حدیث، به این نکته اشاره شده که انسان، با عمل و انفاق خالصانه‌ی خود، به اجر و ثواب می‌رسد و درجه و جایگاهش نزد الله ﷻ بلند می‌گردد.

۸- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ صَخْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى أَجْسَامِكُمْ، وَلَا إِلَى صُورِكُمْ، وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهریره، عبدالرحمن بن صخره می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «همانا الله به جسم‌ها و چهره‌های شما نگاه نمی‌کند؛ بلکه به دل‌ها و اعمالتان می‌نگرد».

شرح

این حدیث، به همان نکته‌ای اشاره دارد که در آیه‌ی ۱۳ سوره‌ی حجرات آمده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ﴾ [الحجرات: ۱۳]

ای مردم! ما، شما را از مرد و زنی آفریده‌ایم و شما را تیره‌ها و قبیله‌هایی قرار داده‌ایم تا یک‌دیگر را بشناسید. بی‌گمان گرامی‌ترین شما نزد الله باتقواترین شماست.

الله، به جسم و پیکر بندگانش نگاه نمی‌کند که بزرگ است یا کوچک، سالم است یا ناسالم و به چهره‌ها نیز نمی‌نگرد که زیباست یا زشت. هیچ‌یک از این‌ها نزد الله، مهم نیست. همین‌طور الله، به نسب و ریشه‌ی خانوادگی افراد، نگاه نمی‌کند که در چه جایگاهی هستند و به اموال و دارایی‌ها و به هیچ‌یک از این‌ها نمی‌نگرد. هیچ پیوندی جز تقوا، میان الله و بندگانش وجود ندارد. هر که باتقواتر باشد، به الله ﷻ نزدیک‌تر است و نزدش گرامی‌تر. پس نباید به مال و ثروت خویش، به زیبایی و جمالت، و نیز به تنومندی و تن‌درستی خود و فرزندان و خانه‌های مجلل و ماشین‌های خویش و دیگر چیزهایی که از این دنیا داری، افتخار کنی. اگر خداوند ﷻ توفیقت داد که تقوا پیشه کنی، آن را فضل و لطف الله بدان و شکر و سپاسش را به‌جای آور و فراموش نکن که اعمال، به نیت‌ها بستگی دارند و محور اعمال، بر دل‌هاست. چه بسیار انسان‌هایی که ظاهر عملشان صحیح و درست است، ولی بدان سبب که بر پایه‌ی خرابی بنا شده، عملشان نیز تباه و برباد می‌باشد. نیت، پایه و اساس هر عملی است. دو نفر در یک صف و پشت سر یک امام نماز می‌خوانند؛ ولی نمازهایشان به اندازه‌ی

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۵۶۴. در مقدمه‌ی کتاب، نکاتی از آلبانی رحمته، درباره‌ی این حدیث آمده است.

فاصله‌ی مغرب و مشرق با هم تفاوت دارند؛ چراکه قلب یکی از آن‌ها غافل است و حتی در آن، ریا وجود دارد و دیگری، با حضور دل و برای رضای الله و پیروی از رسول الله ﷺ نماز می‌گزارد. این دو چقدر با هم فرق دارند! در روز قیامت نیز بر اساس نیت‌هایی که در دل می‌گذرد، حکم خواهد شد؛ همان‌گونه که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿إِنَّهُ عَلَىٰ رَجْعِهِ لَقَادِرٌ ﴿۸﴾ يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ ﴿۹﴾﴾

بی‌گمان الله بر بازگرداندن و زنده کردن دوباره‌ی انسان، تواناست. روزی که رازها فاش می‌شود.

ولی در دنیا در میان مردم، به ظاهر آن‌ها حکم می‌شود؛ همان‌طور که رسول الله ﷺ فرموده است: «فَإِنَّمَا أَقْضِي بِنَحْوِ مَا أَسْمَعُ»؛ یعنی: «من مطابق چیزی که می‌شنوم، حکم می‌کنم». الله، باطن همه‌ی ما را پاک بگرداند. اگر باطن، درست و پاک باشد، چه خوب است؛ و اگر طور دیگری باشد، خیر و نیکی را به‌کلی از دست داده است. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿بِأَفْلا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ ﴿۱۰﴾ وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ ﴿۱۱﴾﴾

[العدایات: ۱۰، ۹]

آیا نمی‌داند هنگامی که آن‌چه در گورهاست، زیر و رو و برانگیخته شود. و آن‌چه در سینه‌هاست، آشکار گردد.

آری! راز دل‌ها و آن‌چه در آن گذشته، آشکار می‌شود. با این‌همه تأکیدی که در قرآن و سنت پیامبر ﷺ درباره‌ی اصلاح نیت شده، باید نیت‌هایمان را درست کنیم؛ در واقع دل‌هایمان را اصلاح نماییم و دقت کنیم که هر شک و تردیدی را که در دل وجود دارد، از میان ببریم و یقین و باور درست و کامل را جای‌گزینش نماییم. چگونه می‌توان چنین کاری کرد؟ با نگرستن به نشانه‌های الله و تفکر در آن‌ها. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿۱۲۰﴾﴾

[آل عمران: ۱۹۰]

همانا در آفرینش آسمان‌ها و زمین و گردش شب و روز، نشانه‌هایی برای خردمندان وجود دارد.

و می‌فرماید:

﴿إِنَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٣﴾ وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُتُّ مِنْ

دَابَّةٍ آيَاتٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿٤﴾﴾ [الجماثية: ۳، ۴]

به یقین در آسمان‌ها و زمین، نشانه‌هایی برای مؤمنان وجود دارد. و در آفرینش شما و جنبندگانی که (در زمین) پراکنده می‌کند، نشانه‌هایی برای اهل یقین است.

هنگامی که شیطان شکی در دلت می‌آورد، در نشانه‌های الهی بیندیش و بنگر که الله ﷻ چگونه هستی را تدبیر می‌کند؛ به دگرگونی اوضاع و احوال توجه کن که چگونه الله ﷻ روزگار مردم را می‌گرداند تا دریابی و یقین کنی که هستی، تدبیرکننده‌ی حکیم و فرزانه‌ای دارد.

قلبم را بدین سان پاک می‌کنم که با خود می‌گویم: اگر از الله نافرمانی کنم، مردم هیچ سودی به من نمی‌رسانند و نمی‌توانند مرا از مجازات الهی نجات دهند و اگر از الله اطاعت نمایم، آن‌ها نمی‌توانند پاداشی به من برسانند.

ذاتی که پاداش می‌دهد و مجازات می‌کند، الله است؛ پس حال که چنین است، چرا به الله ﷻ شرک می‌ورزی؟ چرا با عبادت خود، قصد تقرب و نزدیکی به مردم را در دل می‌آوری؟ هرکس با عبادتی که ویژه‌ی الله است و با آن می‌توان به الله نزدیکی جست، درصدد تقرب و نزدیکی به مردم برآید، الله و مردم از او دور می‌شوند؛ یعنی نزدیکی جستن شخص به خلق با آنچه که به وسیله‌ی آن به الله تقرب می‌جویند، فقط سبب دوری از الله و مردم خواهد شد؛ زیرا وقتی که الله از تو راضی شود، مردم را نیز از تو راضی می‌کند و محبت تو را در دل مردم می‌اندازد. و اگر الله بر تو خشم گیرد، مردم را هم بر تو خشمگین می‌گرداند. «پناه بر الله از خشم و مجازت او».

برادرم و خواهرم! همواره در پی درمان دل خویش باش؛ همواره قلبت را شستشو بده تا پاک و پاکیزه گردد و از کسانی نباشی که الله ﷻ درباره‌ی آنان فرموده است:

﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَن يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ﴾ [المائدة: ۴۱]

این‌ها کسانی هستند که الله اراده‌ی پاک کردن دل‌هایشان را نکرده است.

پاک‌سازی دل‌ها، خیلی مهم است. از الله درخواست می‌کنم که دل من و دل‌های شما را پاک بگرداند و ما را مخلص و پیرو پیامبرش قرار دهد.

۹- وَعَنْ أَبِي مُوسَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسِ الْأَشْعَرِيِّ رضي الله عنه قَالَ: سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم عَنِ الرَّجُلِ يُفَاتِلُ شَجَاعَةً، وَيُقَاتِلُ حَمِيَّةً وَيُقَاتِلُ رِيَاءً، أَيُّ ذَلِكَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم «مَنْ قَاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوموسی، عبدالله بن قیس اشعری رضي الله عنه می گوید: از رسول الله صلى الله عليه وسلم درباره‌ی مردی پرسیدند که از روی شجاعت، و از روی تعصب، یا از روی ریا و خودنمایی می‌جنگد. کدام یک در راه الله است؟ فرمود: «کسی که برای اعلاهی کلمه ی الله (وسرافرازی دین او) بجنگد، او، مجاهد راه الله است».

شرح

در روایتی آمده است: «لِیُرَى مَكَانُهُ». یعنی: «برای ریا و خودنمایی». رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «کسی که برای اعلاهی کلمه ی الله (وسرافرازی دین او) بجنگد، او، مجاهد راه الله است».

در این حدیث، به اخلاص و درست کردن نیت برای الله صلى الله عليه وسلم اشاره شده و به همین سبب، مؤلف رحمته الله علیه آن را در این باب آورده است. از رسول الله صلى الله عليه وسلم درباره‌ی شخصی پرسیدند که بر اساس یکی از این انگیزه‌ها می‌جنگد: شجاعت، تعصب و خودنمایی. «کسی که از روی شجاعت می‌جنگد»؛ یعنی شخصی، شجاع است و جنگیدن را دوست دارد و این شجاعت، باید در جایی نمایان شود؛ از این رو انسان شجاع آرزو می‌کند که خداوند، او را در شرایط جنگی قرار دهد تا بتواند شجاعتش را نشان دهد و بدین ترتیب انگیزه‌ی جنگیدن چنین شخصی، شجاعت اوست. «کسی که از روی تعصب می‌جنگد»؛ تعصب نژادی، تعصب قومی، تعصب ملی یا هر تعصب دیگری، انگیزه‌ی پیکار کردن در چنین شخصی است. «کسی که با انگیزه‌ی خودنمایی می‌جنگد»؛ چنین شخصی برای این می‌جنگد که مردم، او را ببینند و بدانند که آدم شجاعی است.

رسول الله صلى الله عليه وسلم برای پاسخ به این پرسش، از ذکر دوباره‌ی چنین انگیزه‌هایی، خودداری کرد و پاسخی مختصر در این باره داد و فرمود: «کسی که برای اعلاهی کلمه ی الله بجنگد،

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۲۳ و...؛ مسلم، ش: ۱۹۰۴

او، مجاهد راه الله است». رسول الله ﷺ از آن جهت سه انگیزه‌ی یادشده را نام نبرد که پاسخش، کامل‌تر و فراگیرتر باشد؛ زیرا انگیزه‌های جنگیدن به همین سه مورد خلاصه نمی‌شود و امکان دارد شخصی، به قصد کشورگشایی و تسلط بر سایر سرزمین‌ها بجنگد یا قصدش از جنگیدن، این باشد که با تاخت و تاز، زنانی را به اسارت خویش درآورد. نیت‌ها و انگیزه‌ها، حد و اندازه‌ای ندارند؛ ولی معیار و سنجه‌ای که رسول الله ﷺ بیان فرمود، معیار فراگیر و کاملی است. اینجاست که درمی‌یابیم باید لهجه‌های مبارزاتی و گرایش‌هایی را که امروزه از زبان بسیاری از مردم می‌شنویم، در سنجه‌ی رسول خدا ﷺ مورد سنجش و ارزیابی قرار دهیم.

دو گرایش و لهجه‌ی مبارزاتی وجود دارد:

لهجه و گرایش کسانی که با اهداف و انگیزه‌های نژادی می‌جنگند و از ناسیونالیسم عربی سخن می‌گویند. به‌طور قطع جنگیدنی که بر اساس باورها و انگیزه‌های قومی و نژادی باشد، جاهلی‌ست و هر کس در چنین مسیری کشته شود، شهید نیست؛ بلکه در دنیا و آخرت، زیان‌کار است. زیرا پیکارش، در راه الله نبوده است. به همین خاطر است که با وجود این‌همه انگیزه‌های عربی، هیچ خیر و بهره‌ای از ناسیونالیسم عربی نبرده‌ایم. یهودیان، بر سرزمین اسلامی ما تسلط یافته‌اند و ما، پراکنده شده‌ایم. به‌گونه‌ای که یهودیان و نصرانی‌های عرب را به خاطر اشتراک نژادی، در سنجه‌ی ناسیونالیسم عربی گنجانده‌اند و مسلمانان غیرعرب، بدان راه ندارند! و بدین‌سان به سبب این گرایش قومی، از میلیون‌ها مسلمان غیرعرب محروم شده‌ایم و کسانی بدین جمع راه یافته‌اند که هیچ خیری در آن‌ها نیست؛ بلکه به هر چیزی که درآیند، سبب نکبت و خفت آن می‌شوند.

و دوم، لهجه‌ی مبارزاتی و گرایش کسانی که با انگیزه‌های ملی می‌جنگند. در پیکاری که برای وطن است، مسلمان و کافر، تفاوتی با هم ندارند؛ چراکه کافر نیز برای وطن می‌جنگد. کسی که فقط برای وطن می‌جنگد و کشته می‌شود، شهید نیست. ما که در سرزمینی اسلامی به‌سر می‌بریم، وظیفه داریم جنگیدن در سرزمینمان را در راستای دفاع از اسلام قرار دهیم. این دو، تفاوت زیادی با هم دارند. ما از اسلام که در سرزمین ماست، دفاع می‌کنیم و موقعیت جغرافیایی سرزمین، فرقی نمی‌کند؛ مهم، این است که اسلامی باشد. باید این نکته را اصلاح کنیم و بگوییم: ما، به خاطر اسلام در سرزمین

خود می‌جنگیم. به عبارت دیگر، ما، از سرزمین خود بدین سبب دفاع می‌کنیم که سرزمینی اسلامی است. در واقع از اسلام و آیین راستینی که در آن است، دفاع می‌نماییم. ملی‌گرایی، نیت و انگیزه‌ی باطلی است که هیچ سودی برای اسلام ندارد و در جنگی که با اهداف ملی انجام می‌شود، مسلمان و غیرمسلمان، فرقی ندارند. این که می‌گویند: «دوست داشتن وطن، از ایمان است»^(۱) و آن را حدیث پیامبر ﷺ می‌پندارند، دروغ است و هیچ پایه و اساسی ندارد. اگر کشوری، اسلامی باشد، باید آن را به خاطر اسلامی بودن آن دوست داشت؛ خواه زادگاه تو باشد و خواه سرزمینی دوردست؛ در هر صورت، بدان سبب که سرزمینی اسلامی است، وظیفه داریم از آن دفاع کنیم. در هر صورت، باید بدانیم که نیت درست در جنگیدن، این است که در دفاع از سرزمین خود، به خاطر اسلام بجنگیم یا انگیزه‌ی ما در دفاع از وطن، اسلامی باشد، نه صرفاً ملی.

ولی اگر کسی، در خانه‌ات به تو حمله‌ور شد و می‌خواست مالت را به یغما ببرد و یا به خانواده‌ات بی‌آبرویی کند، باید به مقابله با او برخیزی؛ زیرا این، فرمان رسول خدا ﷺ است. از رسول الله ﷺ درباره‌ی شخصی پرسیدند که کسی به سراغش می‌رود و می‌گوید: مالت را به من بده و می‌خواهد مالش را به ناحق بگیرد؛ رسول الله ﷺ فرمود: «مالت را به او نده». گفت: «اگر با من جنگید، چه کنم؟» فرمود: «با او بجنگ». عرض کرد: «اگر مرا کشت، چه؟» فرمود: «اگر تو را کشت، شهید هستی». پرسید: «اگر من، او را بکشم، حکمش چیست؟» فرمود: «اگر تو، او را بکشی، دوزخی است»؛^(۲) زیرا او، تجاوزکار و ستمگر به‌شمار می‌رود؛ هرچند مسلمان باشد. اگر مسلمانی با تو درگیر شد تا تو را از خانه‌ات بیرون کند، با او بجنگ و اگر او را کشتی، دوزخی خواهد بود و اگر او، تو را کشت، شهید هستی. نگو: چگونه مسلمانی را بکشم؟ او، تجاوزکار است. اگر در برابر تجاوزکارانی که درباره‌ی مؤمنان به هیچ تعهدی پای‌بند نیستند، کوتاه بیاییم و با آنها برخورد نکنیم، سرانجام، مسلط می‌شوند و در زمین، فساد و تباهی ایجاد می‌کنند. این چنین مبارزه‌ای، تدافعی است، نه تهاجمی. روشن است که به جنگ یک

(۱) هیچ اساسی ندارد؛ هروی قاری در «المصنوع فی معرفة الحدیث الموضوع» (۱۰۶) این را گفته است.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۱۴۰

مسلمان نمی‌رویم؛ بلکه از جان و مال و ناموس خود دفاع می‌کنیم؛ گرچه تجاوزکار، مسلمان باشد. امکان ندارد شخصی، ایمان داشته باشد و بخواهد بر مال و ناموس مسلمانانی چیره شود؛ از این رو رسول الله ﷺ فرموده است: «سببُ المسلم فسوق وقتالُهُ کفر»؛ یعنی: «ناسزاگویی به مسلمان، فسق است و جنگیدن با او، کفر». کسی که با مسلمانان می‌جنگد، ایمان ندارد. پس باید با چنین شخصی که ایمان ندارد یا کم‌ایمان است، مقابله کنیم و این، به فرموده‌ی رسول الله ﷺ واجب است؛ زیرا فرمود: «با او پیکار و مقابله کن» و حتی فرمود: «اگر او را بکشی، دوزخی ست». و همین‌طور «اگر او، تو را بکشد، بهشتی هستی». نتیجه این که دو نوع پیکار وجود دارد: یکی، پیکار تهاجمی است که فقط در شرایط خاصی جایز می‌باشد. مثلاً اگر مردم یک شهر یا آبادی، اذان را ترک کنند، - هرچند اذان، جزو ارکان اسلام نیست - اما بر ولی امر واجب است که با آنان پیکار نماید تا اذان بگویند؛ زیرا آن‌ها یکی از شعایر اسلامی را ترک کرده‌اند. هم‌چنین اگر نماز عید را با آن‌ها که جزو ارکان اسلام نیست، ترک نمایند، بر ما واجب است که با آنان پیکار کنیم. اگر کسانی بگویند: مگر اذان، جزو ارکان اسلام است، در پاسخشان می‌گوییم: خیر؛ ولی جزو شعایر اسلامی است که باید گرامی داشت و ما با آنان می‌جنگیم تا اذان دهند.

هرگاه دو گروه از مسلمانان با هم درگیر شدند، بر ما واجب است که در میانشان صلح و آشتی برقرار کنیم؛ ولی اگر یکی از این دو گروه، بر دیگری تجاوز کند، بر ما واجب است که با گروه تجاوزگر بجنگیم تا دست از تجاوز بردارد و دوباره به فرمان الله بازگردد؛ هرچند گروه تجاوزگر، مسلمان است. بنابراین پیکار تهاجمی با پیکار تدافعی، تفاوت دارد. در عین حال، از یاد نبریم که درست کردن نیت، خیلی مهم است. متأسفانه در روزنامه‌ها و جراید، درباره‌ی وطن بسیار می‌نویسند، ولی در آن‌ها نامی از اسلام نیست. و این، نقص بزرگی به‌شمار می‌رود. از این رو روی آوردن امت به راه و روش درست، یک ضرورت گریزناپذیر است. از پروردگار متعال درخواست می‌کنیم که همه‌ی ما را به آنچه که رضای او در آن است، توفیق دهد.

۱۰- وعن أبي بكره نُفَيْعِ بْنِ الْحَارِثِ الثَّقَفِيِّ رضي الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «إِذَا لَقِيَ الْمُسْلِمَانِ بِسَيْفَيْهِمَا فَالْقَاتِلُ وَالْمَقْتُولُ فِي النَّارِ» قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا الْقَاتِلُ فَمَا بَالُ الْمَقْتُولِ؟ قَالَ: «إِنَّهُ كَانَ حَرِيصًا عَلَى قَتْلِ صَاحِبِهِ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوبکره، نُفَيْعِ بْنِ حَارِثِ ثَقَفِيِّ رضي الله عنه می گوید: رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «هرگاه دو مسلمان، با شمشیرهایشان رویاروی هم قرار بگیرند، قاتل و مقتول، در دوزخ اند». گفتم: ای رسول خدا! (دوزخی بودن) قاتل روشن است؛ ولی گناه مقتول چیست؟ فرمود: «او بر کشتن طرف مقابلش حریص بود».

شرح

«إِذَا لَقِيَ الْمُسْلِمَانِ بِسَيْفَيْهِمَا»؛ یعنی: «وقتی دو مسلمان، به روی هم شمشیر بکشند». شمشیر را به عنوان نمونه، ذکر کرد؛ ولی هر وسیله‌ای مانند تفنگ که نام سلاح بر آن اطلاق شود، و نیز سنگ یا هر چیز دیگری که برای قتل به کار رود، در این مفهوم می‌گنجد. آری! وقتی دو مسلمان به روی هم اسلحه بکشند و در صدد قتل یکدیگر برآیند و یکی از آنها، دیگری را به قتل برساند، هر دو - قاتل و مقتول - دوزخی‌اند. ابوبکره رضي الله عنه عرض کرد: دوزخی بودن قاتل، روشن می‌باشد؛ چون مؤمنی را به عمد و ناحق کشته است؛ پس دوزخی ست. الله تعالى می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ
وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۹۳]

و هر کس، مؤمنی را به عمد بکشد، جزایش دوزخ است و جاودانه در آن خواهد ماند؛ و الله بر او خشم گرفته، و او را از رحمتش دور نموده و عذاب بزرگی برایش آماده ساخته است.

ابوبکره رضي الله عنه گفت: «هذا القاتل». چنین جمله‌هایی در مناظره، برای پذیرش و قبول کردن موضوع به کار می‌رود؛ یعنی: قبول داریم و درست است که قاتل، دوزخی ست؛ ولی گناه مقتول چیست؟ رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «او بر کشتن رقیش، حریص بود». به همین خاطر نیز وسیله‌ی قتل را با خود آورده بود؛ ولی موفق نشد و طرف مقابلش، بر او برتری یافت. بنابراین از آنجا که نیت قتل داشته و بدین کار مبادرت کرده است، با

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۱ و...؛ صحیح مسلم، ش: ۲۸۸۸.

وجودی که به مقصودش نرسیده، حکم قاتل را دارد. آری! اعمال، به نیت‌ها بستگی دارند و این شخص به خاطر نیت قتل، گویا مرتکب قتل شده است. این جاست که به تفاوت این حدیث با این فرموده‌ی رسول‌الله ﷺ پی می‌بریم که: «مَنْ قُتِلَ دُونَ دِمِّهِ فَهُوَ شَهِيدٌ، وَ مَنْ قُتِلَ دُونَ أَهْلِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ وَ مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ»؛ یعنی: «کسی که در دفاع از جان‌ش کشته شود، شهید است؛ کسی که به خاطر دفاع از خانواده‌ی خود کشته شود، شهید است؛ و کسی که در دفاع از مالش کشته شود، شهید است». پیش‌تر نیز حدیثی گذشت که در آن آمده بود: «اگر او را بکشی، دوزخی ست و اگر او، تو را بکشد، بهشتی هستی»^(۱) زیرا انسانی که از مال، خانواده، آبرو و جان خویش دفاع می‌کند، در برابر تجاوزگری به مقابله برمی‌خیزد که تنها با پیکار و قتال، می‌توان جلوی او را گرفت. در این صورت اگر تجاوزگر کشته شود، دوزخی ست و اگر کسی که به دفاع برخاسته، به قتل برسد، شهید و بهشتی می‌باشد. تفاوت در این‌جا روشن می‌شود؛ یعنی کسی که به قصد و با نیت قتل برادر مسلمانش را بکشد، دوزخی خواهد بود و همین‌طور کسی که به دست برادر مسلمانش، کشته می‌شود و خود نیز قصد کشتن او را داشته، ولی موفق نشده است؛ چنین مقتولی نیز دوزخی ست.

حدیث ابوبکره رضی الله عنه بیان‌گر بزرگ بودن گناه قتل است و نشان می‌دهد که قتل، یکی از مهم‌ترین عوامل ورود به دوزخ به‌شمار می‌رود. از این حدیث چنین برداشت می‌شود که صحابه رضی الله عنهم هر شبهه و اشکالی که داشتند، مطرح می‌کردند و رسول‌الله صلی الله علیه و آله به پرسش‌ها و شبهاتشان پاسخ می‌داد؛ از این‌رو هیچ شبهه‌ای در کتاب و سنت، بی‌پاسخ نیست؛ در پاره‌ای پاسخ‌گویی به شبهات در کتاب و سنت با طرح سؤال همراه است و در مواردی نیز بی‌آن‌که پرسشی مطرح شود، پاسخ شبهه‌ها ارائه می‌گردد. به عنوان مثال: رسول‌الله صلی الله علیه و آله درباره‌ی «دجال» خبر داد که چهل روز در زمین می‌ماند که روز اولش، مانند یک سال است و روز دومش، هم‌چون یک ماه و روز سوم، به‌اندازه‌ی یک هفته و سایر ایام، همانند روزهای عادیست. صحابه رضی الله عنهم پرسیدند: آیا در روزی که مانند یک سال است،

(۱) صحیح الجامع، ش: ۶۴۴۵، از شیخ آل‌بانی رحمته الله علیه

باید فقط یک وعده نماز بخوانیم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «لا، لكن اقدروا له قدره»^(۱). بنابراین به فضل الهی، هیچ شبهه‌ای در کتاب و سنت، برای ما بی پاسخ نمانده است. اگر در پاره‌ای از موارد، اشکالی پیش می‌آید که فکر می‌کنیم حل آن در کتاب و سنت وجود ندارد، دلیلش این است که ما، از شناخت حل آن در قرآن و سنت، عاجزیم یا برای شناخت آن، کوتاهی کرده‌ایم و به‌اندازه‌ی کافی به کنکاش و بررسی نپرداخته‌ایم؛ ولی در حقیقت، هیچ شبهه‌ای در کتاب و سنت، بی پاسخ نیست.

۱۱- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «صَلَاةُ الرَّجُلِ فِي جَمَاعَةٍ تَزِيدُ عَلَى صَلَاتِهِ فِي سَوْقِهِ وَبَيْتِهِ بضعاً وَعَشْرِينَ دَرَجَةً، وَذَلِكَ أَنْ أَحَدَهُمْ إِذَا تَوَضَّأَ فَأَحْسَنَ الْوُضُوءَ ثُمَّ أَتَى الْمَسْجِدَ لَا يُرِيدُ إِلَّا الصَّلَاةَ، لَا يَنْهَرُهُ إِلَّا الصَّلَاةَ، لَمْ يَحْطْ خُطْوَةً إِلَّا رَفَعَ لَهُ بِهَا دَرَجَةً وَحَطَّ عَنْهُ بِهَا خَطِيئَةٌ حَتَّى يَدْخَلَ الْمَسْجِدَ، فَإِذَا دَخَلَ الْمَسْجِدَ كَانَ فِي الصَّلَاةِ مَا كَانَتْ الصَّلَاةُ هِيَ الَّتِي تَحْبِسُهُ، وَالْمَلَائِكَةُ يُصَلُّونَ عَلَى أَحَدِكُمْ مَا دَامَ فِي مَجْلِسِهِ الَّذِي صَلَّى فِيهِ، يَقُولُونَ: اللَّهُمَّ ارْحَمْهُ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُ، اللَّهُمَّ ثُبِّ عَلَيْهِ، مَا لَمْ يُؤْذِ فِيهِ، مَا لَمْ يُجِدْ فِيهِ».

[متفق علیه؛ این، لفظ مسلم است.]^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «نماز انسان به صورت جماعت بر نمازی که در بازار و خانه‌اش می‌خواند، بیست و چند درجه برتری دارد؛ زیرا هرگاه یکی از شما، وضوی درست و کاملی بگیرد و به مسجد برود و قصدی جز نماز نداشته و انگیزه‌ای جز نماز بلندش نکرده باشد، تا زمانی که وارد مسجد گردد، با هر قدمی که برمی‌دارد، یک درجه بر درجاتش افزود می‌شود و یکی از گناهانش کم می‌گردد. و هنگامی که وارد مسجد شود، مادامی که در انتظار نماز نشسته، گویا در

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۹۳۷. [مفهوم حدیث این است که پس از طلوع صبح، به‌اندازه‌ی فاصله‌ی نماز صبح تا ظهر در روزهای عادی صبر کنید و با گذشت این مدت از طلوع صبح، نماز ظهر را بخوانید و به همین منوال، سایر نمازها را با اندازه‌گیری فاصله‌ی اوقات نماز در روزهای عادی، به‌جا آورید.] (مترجم)

(۲) صحیح بخاری، ش: ۶۴۷؛ و صحیح مسلم، ش: (۶۴۹، ۲۷۲)

حال نماز است. و فرشتگان برای کسی که در جای نمازش نشسته تا مادامی که بی‌وضو یا باعث آزار کسی نشده است، دعا می‌کنند و می‌گویند: یا الله! بر او رحم فرما و او را بیامرزد؛ یا الله! توبه‌ی او را بپذیر».

شرح

مفهوم حدیث، این است که اگر انسان با جماعت نماز بخواند، نمازش بر نمازی که در خانه یا در محل کسب و کارش می‌خواند، بیست و هفت درجه برتری دارد؛ چراکه ادای نماز با جماعت، عمل کردن به حکمی است که الله، واجب کرده است. قول راجح علما، این است که نماز جماعت، فرض عین می‌باشد و بر هر مسلمانی واجب است که نمازش را با جماعت و در مسجد بخواند؛ زیرا احادیثی در این باره آمده است و آیه‌ی ۱۰۲ سوره‌ی نساء نیز به همین نکته اشاره دارد:

﴿وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ﴾ [النساء: ۱۰۲]

و هنگامی که در میانشان بودی و برایشان نماز را برپا کردی، باید گروهی از آنان، با تو به نماز بایستند.

این، مربوط به زمان جنگ و حالت خوف است؛ پس وقتی خداوند عز و جل نماز جماعت را در چنین حالتی واجب کرده، به‌طور قطع نماز جماعت در شرایط عادی، به طریق اولی واجب می‌باشد.

سپس رسول الله صلی الله علیه و آله دلیل برتری نماز جماعت را بیان فرمود: «زیرا هرگاه یکی از شما وضوی درست و کاملی بگیرد و به مسجد برود و قصدی جز نماز نداشته و انگیزه‌ای جز نماز بلندش نکرده باشد، تا زمانی که وارد مسجد گردد، با هر قدمی که برمی‌دارد، یک درجه بر درجاتش افزود می‌شود، و یکی از گناهایش کم می‌گردد». فرقی نمی‌کند که مسجد، دور باشد یا نزدیک؛ در هر قدمی، دو فایده وجود دارد:

فایده‌ی اول: این که الله در ازای آن، یک درجه بر درجاتش می‌افزاید.

و فایده‌ی دوم: این که الله عز و جل یکی از گناهانش را از او کم می‌کند. و این، فضل بزرگی است.

علاوه بر این، فضیلت بزرگ دیگری نیز دارد و آن، این که تا در انتظار نماز نشسته، گویا در حال نماز است. هنگامی که وارد مسجد می‌شوی و نماز تحية المسجد و هر

نمازی را که خدا بخواهد، به جا می‌آوری و به انتظار نماز جماعت می‌نشینی، برای تو ثواب نماز منظور می‌شود.

فضیلت چهارمی هم وجود دارد؛ فرشتگان برای کسی که در جای نمازش نشسته است، دعا می‌کنند و می‌گویند: «یا الله! بر او رحم فرما و او را بیمارز؛ یا الله! توبه‌ی او را بپذیر». این پاداش، نصیب کسی می‌گردد که با این نیت و با این اعمال، در مسجد حاضر شود. دلیلش، این بخش حدیث است که: «سپس از خانه‌اش بیرون شود و انگیزه‌ای جز نماز، او را خارج نکرده باشد». این، نشان می‌دهد که آنچه برای دست‌یابی به چنین فضیلتی اعتبار دارد، نیت است؛ اما اگر از خانه‌اش به قصد دیگری خارج شود، از این فضیلت برخوردار نمی‌گردد؛ مثلاً اگر به قصد مغازه‌اش از خانه بیرون شود و چون صدای اذان را بشنود، به مسجد برود، در این صورت بدین پاداش دست نمی‌یابد؛ زیرا این پاداش از آن کسی است که فقط با انگیزه‌ی نماز، خانه‌اش را ترک می‌کند. البته پاداش چنین شخصی، از زمانی ثبت می‌شود که مغازه یا محل کسب و کارش را به قصد مسجد و در حالت وضو، ترک کند.

۱۲- وَعَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ رضي الله عنه عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم، فِيمَا يَرُوى عَنْ رَبِّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ الْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ ثُمَّ بَيَّنَّ ذَلِكَ: فَمَنْ هَمَّ بِحَسَنَةٍ فَلَمْ يَعْمَلْهَا كَتَبَهَا اللَّهُ عِنْدَهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عِنْدَهُ حَسَنَةً كَامِلَةً وَإِنْ هَمَّ بِهَا فَعَمِلَهَا كَتَبَهَا اللَّهُ عَشْرَ حَسَنَاتٍ إِلَى سَبْعِمِائَةٍ ضَعِيفٍ إِلَى أضعافٍ كَثِيرَةٍ، وَإِنْ هَمَّ بِسَيِّئَةٍ فَلَمْ يَعْمَلْهَا كَتَبَهَا اللَّهُ عِنْدَهُ حَسَنَةً كَامِلَةً، وَإِنْ هَمَّ بِهَا فَعَمِلَهَا كَتَبَهَا اللَّهُ سَيِّئَةً وَاحِدَةً».

[متفق عليه]^(۱)

ترجمه: از ابوعباس، عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب رضي الله عنه روایت است که رسول الله صلى الله عليه وسلم به نقل از پروردگارش فرمود: «همانا الله، نیکی‌ها و بدی‌ها را نوشته است و سپس این را بیان کرد که: هرکس اراده‌ی انجام عمل نیکی را بکند، ولی آن را انجام ندهد، الله تبارک و تعالی برای او نزد خود، یک نیکی کامل ثبت می‌کند. و اگر کسی

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۴۹۱؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۳۱.

قصد انجام عمل نیکی را نماید و به آن عمل کند، الله نزد خود، ده تا هفت صد نیکی و بیش‌تر، برایش می‌نویسد. و هرکس قصد انجام عمل بدی را بکند، ولی آن را انجام ندهد، خداوند نزد خود، یک نیکی کامل برایش ثبت می‌کند. و اگر قصد انجام عمل بدی را نماید و انجامش دهد، خداوند برایش یک بدی، ثبت می‌نماید».

شرح

فرمود: «الله، نیکی‌ها و بدی‌ها را نوشته است». نوشتن نیکی‌ها و بدی‌ها، شامل دو

معناست:

معنای نخست: ثبت کردن نیکی‌ها و بدی‌ها در «لوح محفوظ»؛ چراکه الله ﷻ همه

چیز را در آن، ثبت کرده است. چنان‌که می‌فرماید:

﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ ﴿۱۹﴾﴾

[القمر: ۴۹]

به‌راستی ما، هر چیزی را به اندازه‌ی (مقرر در لوح محفوظ) آفریده‌ایم.

و نیز می‌فرماید:

﴿وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُّسْتَقَرٌّ ﴿۵۳﴾﴾

[القمر: ۵۳]

و هر (عمل) کوچک و بزرگی نوشته شده است.

آری! الله ﷻ نیکی‌ها و بدی‌ها را در «لوح محفوظ» ثبت و مقدر کرده است.

معنای دوم: هرگاه بنده‌ای نیکی یا بدی‌ای انجام دهد، الله متعال آن را مطابق

حکمت و همین‌طور بر طبق عدل و فضل خویش ثبت می‌کند.

بنابراین، نوشتن و ثبت و ضبط اعمال بر دو گونه است:

۱- ثبت و ضبط، یا تقدیری که پیش‌تر رقم خورده و فقط الله ﷻ از آن، آگاه است و

هیچ‌یک از ما نمی‌داند که الله، برای او بدی رقم زده یا نیکی؛ تا آن‌که نیکی یا بدی رقم خورده، واقع شود.

۲- ثبت و ضبط اعمال به هنگامی که انسان، آن را انجام می‌دهد؛ وقتی انسان عملی

انجام دهد، عملش مطابق حکمت، عدل و فضل الهی ثبت می‌شود.

«ثم بين ذلك» یعنی پیامبر ﷺ بیان کرد که ثبت و ضبط اعمال انسان چگونه انجام

می‌شود. وقتی اراده‌ی انجام عمل نیکی را بکند، ولی آن را انجام ندهد، الله تبارک و

تعالی برای او نزد خود، یک نیکی کامل ثبت می‌کند. مثلاً شخصی وضو می‌گیرد تا قرآن

بخواند، ولی به کار دیگری می‌پردازد و از تلاوت قرآن خودداری می‌کند. نیکی کاملی برای او ثبت می‌گردد.

اراده می‌کند صدقه دهد و حتی مال صدقه را هم مشخص می‌نماید، ولی صدقه نمی‌دهد. با نیتی که کرده، یک نیکی کامل برایش نوشته می‌شود. و همین‌طور تصمیم می‌گیرد دو رکعت نماز بخواند، ولی نمی‌خواند. آری! پاداش کاملی برای او ثبت می‌گردد.

ممکن است کسی بگوید: چگونه نیکی کاملی برای او ثبت می‌شود، حال آن‌که آن را انجام نداده است؟ پاسخ، این است که: لطف و فضل الله، بی‌کران می‌باشد. همین اراده‌ی نیک، برای او یک نیکی محسوب می‌شود؛ زیرا اراده‌های زیادی در دل می‌آید؛ چه نیک و چه بد. اگر اراده‌ی نیک کند، برایش نوشته می‌شود؛ اگر به اراده‌ی نیک خود عمل نماید، ده تا هفت صد نیکی و بلکه بیش‌تر از این، برایش ثبت می‌گردد. البته این تفاوت اجر و پاداش، به میزان اخلاص و پیروی او از رسول الله ﷺ بستگی دارد. هر چه اخلاص و پیروی‌اش از رسول الله ﷺ بیش‌تر باشد، عبادتش کامل‌تر، و ثوابش بیش‌تر است.

و نیز فرمود: «و هرکس قصد انجام عمل بدی را بکند، ولی آن را انجام ندهد، خداوند نزد خود، یک نیکی کامل برایش ثبت می‌کند». به عنوان مثال شخصی، تصمیم می‌گیرد که دزدی کند، ولی از ترس الله، این کار را انجام نمی‌دهد؛ بنابراین، یک نیکی کامل برایش ثبت می‌شود؛ زیرا او به خاطر الله، معصیتی را ترک گفته است و به همین سبب نیز پاداش می‌یابد. چنان‌که در حدیثی آمده است: «تَرَكَهَا مِنْ جَرَّأِي»؛ یعنی: «او به خاطر من، آن را ترک کرده است».^(۱) پس، اگر عمل بدی انجام دهد، فقط یکی بدی برای او نوشته و ثبت می‌شود، نه بیش‌تر. زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا

وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿١٦٠﴾ [الأنعام: ۱۶۰]

هر کس کار نیکی انجام دهد، ده برابرش پاداش می‌یابد و هر کس کار بدی انجام دهد، تنها به اندازه‌ی کارِ بدش مجازات خواهد شد. و هیچ ستمی به آن‌ها نمی‌شود.

(۱) نگا: صحیح بخاری، ش: ۷۵۰۱؛ ومسلم، ش: ۱۲۹.

این حدیث، دلیلی است بر اعتبار نیت و این‌که نیت، صاحبش را به خیر و نیکی می‌رساند.

پیش‌تر این نکته بیان شد که اگر انسان قصد انجام عمل بدی را بکند و به انجام آن عمل مبادرت ورزد، ولی نتواند آن را به انجام برساند، برای او گناه آن نوشته می‌شود؛ همان‌طور که پیش‌تر در حدیث آمده بود: «هرگاه دو مسلمان، به روی هم شمشیر بکشند، قاتل و مقتول، در دوزخ‌اند». گفتند: ای رسول‌خدا! (دوزخی بودن) قاتل روشن است؛ ولی گناه مقتول چیست؟ فرمود: «او، بر کشتن طرف مقابلش حریص بود».^(۱)

۱۳- وعن أبي عبد الرحمن عبد الله بن عمر بن الخطاب رضي الله عنهما قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: «انطلق ثلاثة نفرٍ ممن كان قبلكم حتى آواهم المبيت إلى غارٍ فدخلوه، فاحدثت صخرةٌ من الجبل فسدت عليهم الغار، فقالوا: إنه لا ينجيكم من الصخرة إلا أن تدعوا الله تعالى بصالح أعمالكم».

قال رجلٌ منهم: اللهم كان لي أبوان شحان كبريان، وكنت لا أغيق قبلهما أهلاً ولا مالاً فنادى بي طلب الشجر يوماً فلم أرح عليهما حتى ناما فحلبت لهما غبوقهما فوجدتهما نائمين، فكرهت أن أوقظهما وأن أغيق قبلهما أهلاً أو مالاً، فلبثت والقدر على يدي أنتظر استيقاظهما حتى برق الفجر والصبيحة يتضاغون عند قدمي فاستيقظا فشربا غبوقهما. اللهم إن كنت فعلت ذلك ابتغاء وجهك ففرج عنا ما نحن فيه من هذه الصخرة، فانفرت شيئاً لا نستطيعون الخروج منه.

قال الآخر: اللهم إنه كان لي ابنة عمٍّ كانت أحب الناس إلي وفي رواية: كنت أحبها كأشد ما يحب الرجال النساء، فأردتها على نفسها فامتنعت مني حتى ألفت بها سنة من السنين فجاءتني فأعطيتها عشرين ومائة دينارٍ على أن تخلي بيني وبين نفسي ففعلت، حتى إذا قدرت عليها وفي رواية: «فلما وعدت بين رجلها، قالت: اتق الله ولا تفض الخاتم إلا بحقه، فانصرفت عنها وهي أحب الناس إلي وتركت الذهب الذي أعطيتها، اللهم

(۱) صحیح بخاری، ش: (۳۱، ۷۸۷۵)؛ و مسلم، ش: ۲۸۸۸.

إِنْ كُنْتُ فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءً وَجْهَكَ فَافْرُجْ عَنَّا مَا نَحْنُ فِيهِ، فَاَنْفَرَجَتِ الصَّخْرَةُ غَيْرَ أَنَّهُمْ لَا يَسْتَطِيعُونَ الْخُرُوجَ مِنْهَا.

وَقَالَ الثَّالِثُ: اللَّهُمَّ إِنِّي اسْتَأْجَرْتُ أَجْرَاءً وَأَعْطَيْتُهُمْ أَجْرَهُمْ غَيْرَ رَجُلٍ وَاحِدٍ تَرَكَ الَّذِي لَهُ وَذَهَبَ فَتَمَرَّتْ أَجْرُهُ حَتَّى كَثُرَتْ مِنْهُ الْأَمْوَالُ فَجَاءَنِي بَعْدَ حِينٍ فَقَالَ يَا عَبْدَ اللَّهِ أَدَّ إِلَيَّ أَجْرِي، فَقُلْتُ: كُلُّ مَا تَرَى مِنْ أَجْرِكَ: مِنَ الْإِبِلِ وَالْبَقَرِ وَالْغَنَمِ وَالرَّقِيقِ فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ لَا نَسْتَهْزِي بِكَ، فَقُلْتُ: لَا أَسْتَهْزِي بِكَ، فَأَخَذَهُ كُلَّهُ فَاسْتَأْفَهُ فَلَمْ يَتْرُكْ مِنْهُ شَيْئًا، اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءً وَجْهَكَ فَافْرُجْ عَنَّا مَا نَحْنُ فِيهِ، فَاَنْفَرَجَتِ الصَّخْرَةُ فَخَرَجُوا يَمْسُونَ. [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابو عبدالرحمن، عبدالله بن عمر بن خطاب رضی اللہ عنہما می گوید: از رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم شنیدم که فرمود: «سه نفر از امت های گذشته، در سفری با هم بودند تا این که شب فرا رسید و برای بیتوته (سپری کردن شب) به غاری پناه بردند و وارد غار شدند. ناگهان سنگ بزرگی از کوه، سرازیر شد و دهانه ی غار را به رویشان بست. به یکدیگر گفتند: از این سنگ نجات نمی یابیم، مگر این که با توسل به اعمال نیک خود، الله را بخوانیم (و درخواست نجات کنیم). یکی از آنان دعا کرد و گفت: پروردگارا! پدر و مادر سال خورده ای داشتیم؛ و عادت ما بر این بود که پیش از غذا دادن به زن و فرزندان و غلامان خود، به پدر و مادرم غذا می دادم. روزی در جستجوی چراگاه (برای چراندن گوسفندانم)، دیر به خانه برگشتم و وقتی نزد پدر و مادرم بازگشتم، آن دو خوابیده بودند. برایشان شیر دوشیدم و چون هنوز خوابیده بودند، نپسندیدم که بیدارشان کنم یا خودم و زن و فرزندان و خدمت کارانم، پیش از آن ها شیر بنوشیم. ظرف شیر را به دست گرفتم و در حالی که بچه ها، پیش من از گرسنگی بی قراری می کردند، منتظر ماندم تا پدر و مادرم بیدار شوند تا این که سپیده صبح سر زد و آن ها بیدار شدند و شیرشان را نوشیدند. پروردگارا! اگر این عمل را به خاطر خوشنودی تو انجام داده ام، ما را از این مصیبت که گرفتارش شده ایم، نجات بده. آن گاه سنگ، اندکی تکان خورد؛ اما نه به اندازه ای که آنان بتوانند از غار، بیرون بیایند.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۲۱۵ و...؛ صحیح مسلم، ش: ۲۷۴۳.

دیگری، گفت: پروردگارا! من، دخترعمویی داشتم که محبوب‌ترین مردم نزد من بود. به روایت دیگر: به شدت وضعیتی که مردان، شیفته‌ی زنان می‌شوند، من دل‌باخته‌اش شده بودم. باری از او درخواست کامجویی کردم؛ ولی او قبول نکرد تا این‌که در یکی از سال‌ها نیاز پیدا کرد و نزدم آمد. گفتم: اگر خود را در اختیارم قرار دهی، یک‌صد و بیست دینار به تو خواهم داد. او به‌ناچار پذیرفت. وقتی بر او دست یافتم، و به روایتی: وقتی میان پاهایش نشستم - به من گفتم: «از خدا بترس و به‌ناحق گوهر (عفت) را نشکن». من از انجام آن عمل، منصرف شدم و آن مبلغ را به او بخشیدم و در حالی از او جدا شدم که محبوب‌ترین مردم، در نزد من بود. پروردگارا! اگر این کار من، به‌خاطر خشنودی تو بوده است، از این بلا که گرفتارش هستیم، نجاتمان ده. آن‌گاه سنگ اندکی از جایش تکان خورد؛ ولی نه به‌اندازه‌ای که آنان بتوانند از غار بیرون بیایند. سومی گفت: پروردگارا! چند کارگر را به کاری گماشتم و مزدشان را پرداخت نمودم؛ مگر یک نفر که بدون دریافت مزد، رفته بود. من، مزد او را به کار انداختم تا این‌که ثروت زیادی به‌دست آمد. پس از مدتی آن کارگر، نزدم آمد و گفت: ای بنده‌ی خدا! مزدم را بده. گفتم: آنچه از گاو، گوسفند، شتر و برده می‌بینی، از آن تو هستند. گفت: ای بنده‌ی خدا! مرا مسخره نکن! گفتم: تو را مسخره نمی‌کنم. سرانجام، او تمام آن‌ها را گرفت و با خود برد و چیزی نگذاشت. پروردگارا! اگر این کار را به‌خاطر رضای تو انجام داده‌ام، ما را از این گرفتاری نجات ده. آن‌گاه سنگ، از دهانه‌ی غار کنار رفت و آن‌ها بیرون آمدند و به راهشان ادامه دادند.

شرح

«حَتَّىٰ آوَاهُمُ الْمَيْبِيتُ إِلَىٰ غَارٍ فَدَخَلُوهُ» یعنی: به غاری رفتند تا در آن بیتوته کنند. صخره‌ای از کوه سرازیر شد و دهانه‌ی غار را بست؛ آن سنگ به‌قدری بزرگ بود که نمی‌توانستند آن را تکان دهند؛ از این‌رو به اعمال نیکشان متوسل شدند. یکی از آن‌ها، نیکی‌اش به پدر و مادر را ذکر کرد و دیگری، عفت و پاک‌دامنی‌اش را و سومی، به درست‌کاری و پرهیزکاری‌اش متوسل شد.

اولی، گفت: پدر و مادر پیر و سالخورده‌ای داشته که پیش از غذا دادن به اهل و غلامان خود، به پدر و مادر خویش غذا می‌داده است. در نص حدیث، «اهل» و «مال»

آمده است؛ منظور از اهل، همسر و فرزندان شخص هستند. و منظور از مال، غلامان و خدمت کاران او. این شخص، گوسفندانی داشت که آن‌ها را به چراگاه می‌برد و در پایان روز باز می‌گشت و شیرشان را می‌دوشید و ابتدا به پدر و مادر پیرش می‌داد و سپس به همسر و فرزندان و خدمت کاران خویش. روزی در جستجوی چراگاه برای چراندن گوسفندانش، مسیر دورتری رفت و چون دیر کرد، هنگامی بازگشت که پدر و مادرش خوابیده بودند. با خود فکر کرد که آیا ابتدا به خانواده و خدمت کارانش شیر دهد یا منتظر بیدار شدن پدر و مادرش بماند. گزینه‌ی دوم را انتخاب کرد؛ یعنی ظرف شیر را تا سپیده‌دم در دست گرفت و منتظر ماند تا پدر و مادرش بیدار شوند. بدین ترتیب ابتدا والدینش شیر نوشیدند و سپس همسر و فرزندان و غلامان او.

آن شخص در غار دعا کرد و گفت: «پروردگارا! اگر این عمل را به‌خاطر خوشنودی تو انجام داده‌ام، ما را از این مصیبت که گرفتارش شده‌ایم، نجات ده؛ یعنی: اگر در کارم منخلص بوده‌ام، از این مصیبت نجاتمان ده.

این حدیث، دلیلی‌ست بر این‌که باید در هر عملی اخلاص داشت و اخلاص، محور اصلی پذیرش اعمال به‌شمار می‌رود. چنان‌که الله تبارک و تعالی این وسیله را از آن شخص پذیرفت و سنگ، اندکی جابه‌جا شد؛ البته به‌اندازه‌ای که نمی‌توانستند از غار بیرون بروند.

دومی، با توسل به عفت خود، دست به دعا برداشت. او دخترعمویی داشت که به شدیدترین شکلی که مردان، شیفته‌ی زنان می‌شوند، دل‌باخته‌ی دخترعمویش شده بود. حتی باری از او درخواست کرد که خودش را در اختیار او بگذارد؛ ولی دخترعمویش قبول نکرد. سرانجام، نیاز شدید، دخترعمویش را بر آن داشت که به خواسته‌ی وی تن دهد که گرچه از روی نیاز شدید بود، ولی جایز نیست. آن شخص، صد و بیست دینار به دخترعمویش داد، مشروط به این‌که به خواسته‌ی نامشروع وی تن دهد. او نیز از روی فقر و نیاز، قبول کرد. وقتی چیزی نمانده بود که آن مرد، به خواسته‌ی نامشروع خود برسد، در زمانی که میان پاهای وی نشست، آن زن، او را از خدا ترساند و به او گفت: «از خدا بترس و به‌ناحق گوهر (عفت) را نشکن». آری! او را از الله تبارک و تعالی ترساند و به او یادآوری کرد که می‌تواند از راه درست یعنی از طریق ازدواج مشروع، به خواسته‌اش برسد؛ ولی نباید گوهر عفت را بشکند. آن زن که چنین رابطه‌ای را گناه و

معصیت می‌دانست، به پسرعمویش گفت: از خدا بترس و چون این را از ته دل بر زبان آورد، در دل پسرعمویش اثر کرد و بدین ترتیب آن مرد برخاست و به‌رغم شیفتگی زیادش به او، دست از این کار زشت برداشت؛ یعنی محبت آن زن هنوز در دلش بود، ولی ترس از الله عز و جل او را از این کار بازداشت و پولی را که به او داده بود، پس نگرفت و به او بخشید. آن مرد، در غار چنین دعا کرد که: «پروردگارا! اگر این کار من به‌خاطر خشنودی تو بوده است، از این بلا که گرفتارش هستیم، نجاتمان ده». آن‌گاه سنگ، اندکی از جایش تکان خورد، ولی نه به‌اندازه‌ای که آنان بتوانند از غار بیرون بیایند. این، از نشانه‌های الله عز و جل است؛ زیرا او بر هر کاری تواناست و اگر می‌خواست، سنگ را به‌یک‌باره از دهانه‌ی غار برمی‌داشت و نجاتشان می‌داد؛ اما الله سبحانه و تعالی، سنگ را به‌یک‌باره برنداشت تا هر یک از آنان، به هر عمل نیکی که می‌خواست، متوسل شود.

سومی، به امانت‌داری و اخلاصش در عمل متوسل شد. او داستان‌ش را چنین بازگو کرد که کارگرانی را به کاری گماشته و مزد همه‌ی آن‌ها را داده بود، جز مزد یک نفر که پیش از دریافت مزدش، رفته بود. آن شخص، مزد این کارگر را در کار انداخت و با کسب و کاری که از آن پول به‌هم زد، به اموال فراوانی از قبیل گاو و گوسفند و شتر دست یافت. کارگری که مزدش را نگرفته بود، پس از مدتی به سراغش آمد و مزدش را طلب کرد؛ آن شخص به او گفت: هرچه شتر و گاو و گوسفند و برده در این جا می‌بینی، از آن توست. کارگر که گمانش را نداشت، گفت: مسخره‌ام نکن؛ مزدم را بده. مزدی که نزد تو داشتم، خیلی کم بود؛ چگونه این همه شتر و گاو و گوسفند و برده، از آن من است؟ مرا مسخره نکن. آن شخص، ماجرا را برایش بازگو کرد و گفت که این همه را با سرمایه‌ی او سرهم کرده است. کارگر که تازه، اصل ماجرا را فهمیده بود، همه را گرفت و رفت. آن شخص، در غار دست به دعا برداشت و گفت: «پروردگارا! اگر این کار را به‌خاطر رضای تو انجام داده‌ام، ما را از این گرفتاری نجات ده». آن‌گاه سنگ، از دهانه‌ی غار کنار رفت و آن‌ها بیرون آمدند و به راهشان ادامه دادند.

آن‌ها به اعمال شایسته‌ای متوسل شدند که خالصانه برای الله انجام داده بودند. از این حدیث به فضیلت نیکی به پدر و مادر پی می‌بریم و درمی‌یابیم که نیکی به پدر و مادر، جزو اعمال شایسته‌ای است که با آن، سختی‌ها و تاریکی‌های زندگی، از میان می‌رود.

همچنین به فضیلت عفت و پاکدامنی و دوری از زنا پی می‌بریم. آری! عفت و پاکدامنی در زمانی که انسان، توانایی زنا کردن را دارد، یکی از برترین عمل‌ها به‌شمار می‌رود. از رسول‌الله ﷺ ثابت شده که چنین شخصی، جزو هفت گروهی خواهد بود که الله، آن‌ها را در روزی که سایه‌ای جز سایه‌ی او نیست، زیر سایه‌ی خود جا می‌دهد: «رَجُلٌ دَعَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ مَنْصِبٍ وَجَمَالٍ فَقَالَ: إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ»^(۱) یعنی: «کسی که زنی زیبا و صاحب مقام او را به فحشا فرا بخواند، ولی (او نپذیرد و) بگوید: من از خدا می‌ترسم». این مرد، چیزی نمانده بود که به دخترعموی خود که شیفته و دل‌باخته‌اش بود، برسد؛ ولی از ترس الله ﷻ آن کار زشت را ترک کرد و بدین‌سان به عفت و پاکدامنی دست یافت و امید است که الله ﷻ، او را جزو کسانی بگرداند که در روزی که سایه‌ای جز سایه‌ی او وجود ندارد، آن‌ها را در زیر سایه‌ی خود جای دهد.

از این حدیث، به فضیلت امانت‌داری و درست‌کاری پی می‌بریم. برای آن شخص، این امکان وجود داشت که وقتی کارگرش برای مطالبه‌ی مزد خویش نزدش آمد، مزدش را به او بدهد و این‌همه مال را برای خود نگه دارد، ولی امانت‌داری و درست‌کاری او نسبت به برادرش، او را بر آن داشت که همه‌ی درآمدهای حاصل از مزد آن کارگر را به او بدهد.

از این حدیث، هم‌چنین به قدرت الله ﷻ پی می‌بریم که آن سنگ بزرگ را از دهانه‌ی غار برداشت، بی‌آن‌که جرثقیل و یا ماشین بزرگی برای برداشتن آن بیاورند؛ بلکه سنگ به امر الله ﷻ از دهانه‌ی غار کنار رفت. این‌که سنگ، دهانه‌ی غار را بست و نیز کنار رفتنش از دهانه‌ی غار، به امر و فرمان الله متعال بود. و الله ﷻ بر هر کاری تواناست.

از دیگر آموزه‌های حدیث، این است که الله ﷻ دعاها را می‌شنود؛ چنان‌که دعای این سه نفر را شنید و اجابت کرد.

آموزه‌ی دیگری که از این حدیث برداشت می‌کنیم، این است که اخلاص، از اسباب گشایش مشکلات است؛ چراکه هر یک از آنان در دعایش چنین گفت: «یا الله! اگر این کار را خالص به‌رضای تو انجام داده‌ام، ما را از مصیبتی که گرفتارش هستیم،

(۱) صحیح بخاری، ش: (۶۶۰، ۱۴۲۳، ۶۸۰۶)؛ و مسلم، ش: ۱۰۳۱.

نجات بده». در مقابل، ریا و عمل کسی که آن را از روی خودنمایی انجام می‌دهد تا مردم او را بستایند، همانند کف روی آب است که از میان می‌رود و هیچ سودی برای صاحبش ندارد. از الله درخواست می‌کنیم که به همه‌ی ما اخلاص عنایت کند.

اخلاص، همه چیز است. در عبادت، هیچ سهمی برای هیچ کس قرار نده؛ بلکه همه‌اش را برای الله ﷻ قرار ده تا نزدش پذیرفته شود؛ زیرا رسول الله ﷺ از الله این چنین نقل کرده که فرموده است: «أَنَا أَغْنِي الشُّرَكَاءَ عَنِ الشَّرِكِ، مَنْ عَمِلَ عَمَلًا أَشْرَكَ فِيهِ مَعِيَ غَيْرِي تَرَكَتُهُ وَشِرْكُهُ»^(۱) یعنی: «من بر خلاف شریکان، به‌طور مطلق از شرک بی‌نیازم؛ هرکس عملی انجام دهد و جز من را در آن عمل، شریکم بسازد، او را با شرکش (عمل شرک آمیزش) وامی‌گذارم».

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۹۸۵.

۲- باب: توبه

علما، گفته‌اند: توبه از هر گناهی، واجب است؛ اگر گناه میان بنده و پروردگارش باشد و به حقوق مردم ربطی نداشته باشد، سه شرط دارد:
اول: دست کشیدن از گناه.
دوم: پشیمانی از انجام گناه.
سوم: تصمیم بگیرد که هرگز به آن گناه برنگردد. بدون هر یک از این شرط‌های سه‌گانه، توبه، درست و کامل نیست.

و اگر گناه، به حقوق مردم تعلق داشته باشد، توبه، چهار شرط دارد: سه شرط بالا و این‌که خودش را از زیر بار صاحب حق درآورد؛ اگر آن حق، مال یا همانند آن باشد، آن را به صاحبش بازگرداند و اگر تهمتی به کسی زده باشد، از او درخواست بخشش کند یا بگذارد که حدّ کذب (مجازات شرعی مربوط به تهمت) را بر او اجرا نماید؛ و اگر از او غیبت کرده است، از او حلالی بطلبد. بر هر کسی واجب است که از همه‌ی گناهان، توبه کند. اگر از برخی از گناهان توبه کند، توبه‌اش از آن گناهان، درست است و سایر گناهان، هم‌چنان بر گردن اوست. دلایل کتاب و سنت و اجماع علما بر وجوب توبه، آشکار و نمایان است: الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [النور: ۳۱]

و ای مؤمنان! همه به‌سوی الله توبه کنید تا رستگار شوید.

و می‌فرماید:

﴿وَأَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ﴾ [هود: ۳]

و این‌که از پروردگارتان آمرزش بخواهید و به‌سوی او توبه کنید.

همچنین می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا﴾ [التحریم: ۸]

ای مؤمنان! به سوی الله توبه‌ی خالصی نمایید.

شرح

توبه در لغت به معنای بازگشت است و در شریعت به مفهوم بازگشت از معصیت الله ﷻ به سوی اطاعت و فرمان برداری است. واجب ترین و بزرگ ترین نوع توبه، بازگشتن از کفر به سوی ایمان است؛ الله ﷻ می فرماید:

﴿قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ﴾ [الأنفال: ۳۸]

به کافران بگو: اگر (از کفر) باز آیند، گذشته هایشان بخشیده می شود.

و پس از آن، توبه از گناهان کبیره و بزرگ، در اولویت قرار دارد. و توبه از گناهان کوچک، در رتبه ی سوم می باشد. بر هر شخصی واجب است که از هر گناهی به سوی الله توبه کند. همان طور که مؤلف رحمته گفته است، توبه سه شرط دارد. ولی اگر خوب بررسی کنیم، می بینیم که پنج شرط دارد:

شرط اول: اخلاص برای الله؛ یعنی قصد توبه کننده از توبه اش، این باشد که الله از او راضی شود و توبه اش را بپذیرد و از معصیتی که مرتکب شده، درگذرد؛ نه این که قصدش خودنمایی به مردم و نزدیکی جستن به آنان باشد یا بخواهد از این طریق از مجازات در امان بماند؛ بلکه فقط باید به قصد رضایت الله و به خاطر آخرت و به امید عفو و بخشش الهی، توبه کند.

شرط دوم: از گذشته اش و گناهی که در گذشته مرتکب شده است، پشیمان باشد؛ زیرا احساس پشیمانی، بیان گر صداقت و راستی انسان در توبه است؛ یعنی بر گذشته ی خود افسوس بخورد و از بابتش، پیش خود شرمنده و دل گیر باشد و گمان نکند که به خاطر فرصت توبه، می تواند انجامش دهد.

شرط سوم که مهم ترین شرط توبه به شمار می رود، این است که از گناهی که در آن به سر می برد، دست بکشد؛ یعنی اگر گناهی که مرتکب می شود، ترک واجبی شرعی است، بلافاصله به انجام آن پردازد. مثلاً اگر شخصی زکات نمی دهد، توبه اش این است که هرچه از زکات گذشته بر گردن اوست، از مالش در آورد و زکات مالش را ادا کند. اگر در نیکی به پدر و مادر کوتاهی کرده، بر او واجب است که بی هیچ درنگی به پدر و مادرش نیکی نماید. اگر در صله ی رحم و رعایت پیوند خویشاوندی کوتاهی نموده، بر او واجب است که پیوند خویشاوندی را با خویشان خود برقرار نماید.

اگر گناهی که مرتکب می‌شود، انجام یک فعل حرام است، توبه‌اش این است که بی‌درنگ از انجام آن معصیت دست بکشد و لحظه‌ای هم تأخیر نکند. به عنوان مثال: اگر ربا می‌خورد، بر او واجب است که رباخواری را رها کند و از آن دوری گزیند و مال و ثروتی را که با رباخواری فراهم کرده است، از اموالش خارج کند.

و اگر با تقلب و خیانت به مردم، و یا با خیانت در امانت مرتکب معصیت شده، بر او واجب است که دست از چنین اعمالی بکشد و اگر از این طریق مالی به دست آورده است، باید آن را به صاحبش بازگرداند و از صاحب حق بخواهد که او را حلال کند. و اگر گنااهش غیبت است، باید دست از غیبت دیگران و ریختن آبروی آنان بردارد. بنابراین اگر کسی بگوید که توبه کرده، ولی هم‌چنان به ترک واجب و یا انجام عمل حرام ادامه دهد، به‌طور قطع چنین توبه‌ای پذیرفته نمی‌شود؛ بلکه این نوعی ریشخند به الله تعالی می‌باشد. مگر می‌شود به سوی الله تعالی توبه کنی و به انجام معصیت ادامه دهی؟!

اگر در تعامل با شخصی، چنین رویکردی داشته باشی و بگویی که من از فلان کاری که در رابطه با تو انجام داده‌ام، پشیمانم، ولی در دل و درونت قصد انجام دوباره‌ی آن عمل را داشته باشی، این، مسخره کردن و به‌ریشخند گرفتن آن شخص به‌شمار می‌رود. و چنین رویکردی درباره‌ی پروردگار جهانیان نیز استهزا و مسخره، محسوب می‌شود. پس توبه‌کار واقعی، کسی است که دست از گناه برمی‌دارد. خیلی عجیب است که برخی از ربا و رباخواری در جامعه می‌نالند و خود، غرق در این گناه هستند! یا از غیبت و خوردن گوشت مردم، اظهار ناراحتی می‌کنند و با این حال، بیش از همه غیبت می‌کنند! و یا از دروغ و خیانت در امانت، آه سر می‌دهند و خود بیش از همه به دروغ و خیانت در امانت مبتلا هستند!

به هر حال، انسان باید از گناهی که از آن توبه کرده است، دست بردارد و اگر از انجام گناه باز نیاید، توبه‌اش پذیرفته نیست و نزد الله تعالی سودی به حالش ندارد. در پاره‌ای از موارد باز آمدن از گناه، ترک معصیتی است که به حقوق الهی مربوط می‌شود. در این حالت فقط کافی است که انسان از آن گناه توبه کند. گفتنی است: درست و بلکه جایز نیست که انسان درباره‌ی معصیتش، چه انجام عمل حرام و چه ترک واجب شرعی، نزد دیگران سخن بگوید؛ زیرا حقوق الهی، بین بنده و پروردگار است و وقتی خداوند تعالی بر

تو منت نهاده و پرده پوشی تو را کرده، دیگر درباره ی گناهت با هیچ کس سخن نگو؛ رسول الله ﷺ فرموده است: «كُلُّ أُمَّتِي مُعَاقِبٌ إِلَّا الْمُجَاهِرِينَ»؛ یعنی: «همه ی افراد امتم بخشیده می شوند، مگر کسانی که گناهانشان را آشکار می کنند». همان طور که در حدیث آمده، آشکار کردن گناه بدین صورت است که «شخصی، شب هنگام مرتکب گناهی شود و صبح، گناهش را برای مردم بازگو کند و بگوید که من، چنین و چنان کرده ام»؛ از این رو برخی از علما گفته اند: وقتی انسان، مرتکب گناهی شود که حدّ شرعی دارد، می تواند به قاضی و حاکم مراجعه کند و بگوید که مرتکب فلان معصیت شده است تا او را با اجرای مجازات شرعی پاک نماید؛ ولی بهتر و افضل، این است که بر خود پرده پوشی کند؛ یعنی اگر مرتکب گناهی مثل زنا شد، می تواند به قاضی و حاکم مراجعه کند و اجرای حکم شرعی را درخواست نماید؛ زیرا اجرای مجازات شرعی، کفاره ی گناه محسوب می شود؛ اما در مورد سایر گناهان، همان طور که الله بر تو پرده پوشی نموده، تو نیز رازت را به کسی نگو و گناهی مثل زنا و امثال آن را جز با مسؤول یا قاضی اجرای احکام شرعی در میان مگذار و خودت را رسوا مکن. با این شرایط، مادامی که توبهات مربوط به حقوق الهی باشد، فقط کافی ست که توبه کنی؛ زیرا الله توبه ی بندگانش را می پذیرد و از گناهانشان درمی گذرد. ولی اگر گناهت به حقوق مردم مربوط می شود، مثل مالی که از مردم بر گردن توست، باید آن را به صاحبش بازگردانی و توبه، فقط با ادای آن پذیرفته می گردد. مثلاً کسی چیزی دزدیده است؛ برای توبه باید مال دزدیده را به صاحبش بازگرداند. یا شخصی، طلب (بستانکاری) کسی را انکار کرده است؛ حال که می خواهد توبه کند، چاره ای جز این ندارد که نزد بستانکار برود و اعتراف کند که حقش را خورده است تا طلبکار، حق خود را بازپس بگیرد. و اگر به بستانکار دسترسی نداشت و نمی دانست که به کجا رفته است و یا مرده بود، آن را به وارثانش پس دهد و اگر وارثان طلبکارش را نمی شناخت، آن را از طرف او صدقه دهد تا از شرّ دینی که بر گردن اوست، رهایی یابد؛ الله ﷻ نیز می داند و امید است که آن را به او برساند.

اگر معصیت انجام شده، این بوده که به کسی زده است، برای توبه باید نزد آن شخص برود و به او اجازهی تلافی بدهد؛ اگر به سرش زده، باید در سرش قصاص شود و اگر به پشتش زده، در پشتش قصاص گردد و همین طور، قصاص در اندامی انجام می شود که به آن زده است. زیرا الله ﷻ می فرماید:

﴿وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا﴾ [الشوری: ۴۰]

کیفر هر بدی، مجازاتی همانند آن می باشد.

و نیز می فرماید:

﴿فَمَنْ أَعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَأَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا أَعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ﴾ [البقرة: ۱۹۴]

... بنابراین کسی که به شما تجاوز و تعدی کند، شما نیز همان طور که به شما تعدی کرده، به او تعدی (یعنی قصاص) نمایید.

و اگر با سخنش کسی را رنجانده باشد، مثلاً در میان مردم به او دشنام گفته یا او را سرزنش کرده و یا بر او عیب جویی نموده، باید نزدش برود و بر سر هرچه که با هم توافق کنند، بخشش بخواهد؛ حتی اگر آن شخص، درخواست چیزی مثل پول بکند تا حقش را ببخشد، باید برای جلب رضایتش، هرچه می خواهد، به او بدهد.

اگر پشت سر کسی غیبت کرده است؛ مثلاً دربارهی کسی پشت سرش حرف زده و از او نزد مردم، بد گفته است. علما در این باره اختلاف نظر دارند؛ برخی گفته اند: باید نزدش آن شخص برود و به او بگوید: فلانی! من پشت سرت، پیش مردم حرف زده ام و از تو می خواهم که مرا ببخشی و حلالم کنی. عدهی دیگری از علما گفته اند: نباید نزد آن شخص برود. البته این موضوع، شرح بیش تری دارد؛ اگر شخصی که از او غیبت شده، خبر دارد که پشت سرش حرف زده اند، غیبت کننده باید نزدش برود و درخواست بخشش کند؛ ولی اگر خبر ندارد، غیبت کننده نباید نزدش برود و همین کافی است که برایش استغفار و درخواست آمرزش کند و در مجالسی که غیبتش را کرده، از او به خوبی یاد نماید؛ زیرا نیکی ها، بدی ها را از میان می برند. و این دیدگاه، صحیح تر به

نظر می‌رسد؛ چون در حدیث آمده است: «كَفَّارَةٌ مَنْ اغْتَبَتَهُ أَنْ تَسْتَغْفِرَ لَهُ»^(۱) یعنی: «وقتی از کسی غیبت کردی، کفاره‌اش این است که برایش درخواست آمرزشی کنی». یعنی بگویی: خدایا! او را بیامرزش. یکی از شروط اساسی توبه، این است که حقوق ضایع شده را به صاحبانش برگردانیم.

شرط چهارم توبه، این است که تصمیم بگیرد در آینده مرتکب آن معصیت نشود. این، توبه نیست که انسان شرایط و توانایی لازم برای گناه کردن را از دست بدهد؛ یعنی اگر در دل قصد کند که در صورت فراهم شدن شرایط، دوباره آن معصیت را انجام دهد، توبه‌اش درست و پذیرفته نیست. مثلاً شخصی با پولی که دارد، مشروبات الکلی می‌خرد و یا زنا می‌کند؛ ولی وقتی بی‌پول می‌شود: می‌گوید: خدایا! توبه کردم. حال آن‌که دروغ می‌گوید و در دل نیت دارد که اگر دوباره ثروتی بیابد و شرایط فراهم شود، گناهان گذشته‌اش را تکرار کند. این چنین توبه‌ای، توبه‌ی آدم عاجز و ناتوان است؛ زیرا چه توبه کند و چه نکند، نمی‌تواند معصیت نماید. برخی از مردم در چنین شرایطی اظهار توبه و ندامت می‌کنند، ولی در دل چنین می‌پروانند که اگر بتوانند باز هم گناه و معصیت خواهند کرد. چنین توبه‌ای، پذیرفته نمی‌شود.

شرط پنجم توبه، این است که در زمان پذیرش توبه انجام شود؛ یعنی اگر کسی در زمانی توبه کند که در آن، توبه پذیرفته نمی‌شود، توبه‌اش سودی به حالش ندارد. زمان توبه بر دو نوع است:

نوع اول، ویژه‌ی هر انسانی می‌باشد و نوع دوم، عمومی‌ست و همه را در برمی‌گیرد. نوع اول، بدین معناست که توبه باید پیش از فرارسیدن مرگ باشد؛ یعنی اگر انسان در زمان مرگش توبه کند، چنین توبه‌ای هیچ سودی به حالش ندارد؛ زیرا الله عز و جل می‌فرماید:

(۱) خرائطی در مساوی الاخلاق (۲۱۳) آن را آورده و نیز حارث در مسندش (۱۰۸۰) (زوائد هیشمی) به روایت انس، در سندش، عنبسة بن عبدالرحمن می‌باشد که متروک است و حدیث، جعل می‌کرد. و به طریق دیگری نیز از انس روایت شده است: خرائطی (۲۱۴) و ذهبی در تذکرة الحفاظ (۳/۹۶۷) که در سند این روایت نیز عنبسة دیده می‌شود. طریق سوم: خطیب در تاریخ بغداد (۷/۳۰۳) که طرق و شواهد دیگری دارد و عجلونی در کشف الخفا (۱۹۳۲) ذکرش کرده است. آلبانی، آن را در ضعیف الجامع (۴۱۹۰) موضوع و ساختگی دانسته است.

﴿وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ
إِنِّي تُبْتُ إِلَيْنَ﴾

[النساء: ۱۸]

و پذیرش توبه برای کسانی نیست که مرتکب کارهای بد می‌شوند و چون مرگ یکی از ایشان فرا می‌رسد، می‌گویند: اینک توبه کردم.

توبه‌ی چنین کسانی پذیرفته نمی‌شود. الله متعال می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ وَكُفِّرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ ﴿۸۴﴾ فَلَمْ
يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتِ اللَّهُ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ
هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ ﴿۸۵﴾﴾

[غافر: ۸۴، ۸۵]

وقتی عذاب شدید ما را مشاهده کردند، گفتند: به الله یگانه ایمان آوردیم و منکر معبودانی شدیم که شریک پروردگار می‌ساختیم. پس زمانی که عذاب سخت ما را دیدند، ایمانشان سودی به آنان نبخشید؛ این قانون را الله بنا نهاده که همواره در میان بندگان اجرا شده است. و آن‌جا کافران، زبان کار گشتند.

بنابراین در زمانی که انسان، مرگش را می‌بیند و اجلس فرا می‌رسد، یعنی هنگامی که از زنده ماندن ناامید می‌شود، توبه‌اش در این حالت، در زمان نامناسبی است! در زمانی است که از زندگی ناامید شده و دیگر امیدی به ماندن ندارد؛ در آن هنگام، توبه می‌کند! این، توبه از سرِ ناچاری است و سودی به حالش ندارد و از او پذیرفته نمی‌شود و باید پیش‌تر که ناچار نبود، توبه می‌کرد.

اما در مورد زمان عمومی توبه؛ رسول الله ﷺ فرموده است: «لَا تَنْقَطِعُ الْهَجْرَةُ حَتَّىٰ تَنْقَطِعَ التَّوْبَةُ، وَلَا تَنْقَطِعُ التَّوْبَةُ حَتَّىٰ تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا»^(۱) یعنی: «هجرت، پایان نمی‌یابد تا آن‌که فرصت توبه، تمام شود؛ و زمان توبه، به پایان نمی‌رسد تا آن‌که خورشید از مغرب طلوع کند». بنابراین زمانی که خورشید از مغرب طلوع کند، توبه‌ی هیچ‌کس سودی به حالش ندارد. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ
كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا﴾

[الأنعام: ۱۵۸]

(۱) صحیح است؛ ابوداود (۲۴۷۹)، مسند احمد (۹۹/۴)؛ به تصحیح البانی در صحیح الجامع (۷۴۶۹).

روزی که برخی از نشانه‌های پروردگارت فرا رسد، دیگر ایمان کسی که پیش‌تر ایمان نیاورده یا با وجود ایمان، کار نیکی نکرده است، سودی به حالش نخواهد داشت.

همان‌طور که در حدیث آمد و رسول‌الله ﷺ تفسیر نمود، منظور از برخی از نشانه‌های پروردگار، طلوع خورشید از مغرب است. به هر حال، توبه باید در زمانی باشد که پذیرفته می‌شود و اگر در زمان پذیرش توبه نباشد، توبه‌ی انسان قبول نمی‌گردد. علما همچنین اختلاف نظر دارند که آیا توبه‌ی کسی که به انجام گناه دیگری عادت دارد، پذیرفته می‌شود یا خیر؟ در این باره سه دیدگاه وجود دارد:

۱- برخی گفته‌اند: توبه، درست و پذیرفته است؛ هر چند توبه‌کننده به گناه دیگری عادت داشته باشد. گناهی که از آن توبه کرده، قبول می‌شود و گناهی که هم‌چنان انجام می‌دهد، بر گردنش باقی می‌ماند.

۲- عده‌ی دیگری از علما بر این باورند که توبه کردن از یک گناه در صورت ادامه دادن یک گناه دیگر، پذیرفته و صحیح نیست.

۳- گروه دیگری از علما با تفصیل بیش‌تری در این باره سخن گفته‌اند؛ دیدگاه این‌ها، این است که اگر گناهی که مرتکب می‌شود، از جنس گناهی باشد که از آن توبه کرده است، در این صورت، توبه‌اش پذیرفته نمی‌شود و اگر از جنس آن گناه نباشد، قبول می‌گردد.

مثلاً شخصی، از گناه ربا توبه می‌کند و در عین حال، به گناه زنا ادامه می‌دهد یا شراب‌خوار است؛ در این باره علما، سه دیدگاه یادشده را دارند:

برخی گفته‌اند که توبه‌اش از ربا قبول نمی‌شود؛ زیرا چگونه به سوی الله توبه کرده، در حالی که به معصیت دیگری مثل شراب‌خواری ادامه می‌دهد؟

عده‌ای نیز بر این باورند که توبه‌اش از ربا پذیرفته و صحیح می‌باشد و شراب‌خواری، گناه دیگریست. نووی رحمته‌الله همین دیدگاه را دارد و گفته است: نزد اهل حق، توبه از یک گناه، با وجود پرداختن به یک گناه دیگر، پذیرفته می‌شود. اگر هر دو گناه، از یک جنس باشند، مثل گناه زنا و گناه چشم‌چرانی؛ در این باره اختلاف است که آیا اگر از زنا توبه کند، ولی به چشم‌چرانی ادامه دهد، توبه‌اش از زنا پذیرفته می‌شود یا خیر؟ برخی گفته‌اند: توبه‌اش درست است و برخی، توبه‌اش را درست نمی‌پندارند.

نظر درست درباره‌ی این مسأله، این است که توبه‌اش درست می‌باشد؛ ولی چنین انسانی را نمی‌توان به‌طور مطلق، توبه‌کار و شایسته‌ی ستایش و فضیلت دانست که درباره‌ی توبه‌کاران وجود دارد؛ زیرا توبه‌اش، توبه‌ی ناقصی است. از یک گناه توبه کرده و این گناه از او برداشته می‌شود، اما به‌طور مطلق توبه‌کار به‌شمار نمی‌رود و در ضمن، از فضیلت توبه‌ای که کرده، محروم نخواهد بود. این، همان دیدگاهی است که صحیح به نظر می‌رسد و مایه‌ی آرامش است.

مؤلف رحمته به فراوانیِ نصوصی از کتاب و سنت درباره‌ی وجوب توبه از همه‌ی گناهان اشاره کرده و درست هم گفته است. آیات و همین‌طور احادیث فراوانی درباره‌ی تشویق به توبه و فضیلت و اجر آن وجود دارد. الله جل جلاله در کتابش بیان فرموده که توأبین (توبه‌کنندگان) و پاکان را دوست دارد. توأبین، کسانی هستند که به‌کثرت توبه می‌کنند و هر بار که گناهی از آنان سر می‌زند، به سوی الله باز می‌گردند. نووی رحمته به آیه‌ی ۳۱ سوره‌ی نور اشاره کرده و بخش پایانی این آیه را آورده است که در واقع، پایان‌بخش دو آیه‌ی ۳۰ و ۳۱ این سوره درباره‌ی وجوب خودداری از نگاه کردن به زنان است:

﴿ قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ﴿۳۱﴾ وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿۳۲﴾ ﴾ [النور: ۳۰، ۳۱]

به مردان مؤمن بگو: چشمانشان را پایین بگیرند و شرمگاه‌هایشان را حفظ کنند. این، برایشان پاکیزه‌تر است. بی‌گمان الله به کردارشان آگاه است. و به زنان مؤمن بگو: چشمانشان را پایین بگیرند و شرمگاه‌هایشان را حفظ نمایند و زیور خویش را - جز آنچه ظاهر است - آشکار نکنند و روسری‌هایشان را بر گریبان‌هایشان بیندازند و زیورشان را ظاهر نسازند جز برای شوهر یا پدر یا پسر یا پدرشوهر یا برادر یا برادرزاده‌ها یا خواهرزاده‌ها و یا زنان هم‌کیش خویش یا غلامان‌شان یا مردان پیر که به زنان بی‌رغبتند یا کودکانی که به

مسائل جنسی زنان آگاهی ندارند؛ و (زنان) پاهایشان را به زمین نکوبند که زیورآلات پنهانشان جلب توجه کند. و ای مؤمنان! همه به سوی الله توبه نمایید تا رستگار شوید.

این آیه، بیانگر وجوب پایین گرفتن چشم‌ها و حفظ شرمگاه‌هاست. پایین انداختن چشم‌ها، بدین معناست که انسان از چشم‌چرانی بپرهیزد؛ زیرا چشم‌چرانی و لالابالی‌گری، یکی از مهم‌ترین زمینه‌های هلاکت و بدبختی به‌شمار می‌رود. رسول‌الله ﷺ فرموده است: «مَا تَرَكَتُ بَعْدِي فِتْنَةٌ أَضَرَّ عَلَى الرَّجَالِ مِنَ النِّسَاءِ»^(۱) یعنی: «پس از من، زیان‌بارترین فتنه‌ای که برای مردان برجای می‌ماند، فتنه‌ی زنان است». هم‌چنین فرموده است: «فَإِنَّ أَوَّلَ فِتْنَةٍ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَتْ فِي النِّسَاءِ»^(۲) یعنی: «نخستین فتنه‌ای که در بنی‌اسرائیل پدید آمد، به‌خاطر زنان بود». از این‌رو دشمنان ما، دشمنان اسلام، بلکه دشمنان الله و پیامبر ﷺ، یهود و نصارا، مشرک‌ها و بی‌دین‌ها و نیز پیروانشان، همواره تلاش می‌کنند تا مسلمانان را از طریق زنان بفریبند؛ چنان‌که به نام حقوق بشر، به خودنمایی و خودآرایی زنان در برابر بیگانگان و هم‌چنین به اختلاط و هم‌نشینی زن و مرد فرا می‌خوانند؛ به کنار زدن تمام ارزش‌های اخلاقی فرا می‌خوانند و در این راستا از همه‌ی امکاناتشان، از قلم، زبان و رسانه‌ها و هر چه در اختیار دارند، استفاده می‌کنند؛ چون می‌دانند که این، بزرگ‌ترین فتنه‌ای است که انسان را از خدا و دینش غافل می‌کند. آری! زن، به‌گونه‌ای است که می‌تواند صاحبان اندیشه و خرد را بفریبد؛ چنان‌که رسول‌الله ﷺ به زنان فرمود: «هیچ‌کس را ندیده‌ام که هم‌چون شما بتواند مردان عاقل را فریب دهد». آیا از این واضح‌تر که زن، توانایی فریفتن مردان عاقل را دارد؟ پس درباره‌ی افراد کم‌خرد و سست‌عنصری که دین و مردانگی چندانی ندارند، چه فکری می‌توان کرد؟ به‌طور قطع چنین کسانی، بیش از دیگران در معرض فتنه‌انگیزی زنان هستند. این، یک واقعیت است. از این‌رو پروردگار متعال، پس از آن‌که به پایین انداختن چشم‌ها و پرهیز از چشم‌چرانی دستور می‌دهد، می‌فرماید:

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۰۹۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۷۴۱.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۷۴۲

﴿وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [النور: ۳۱]

و ای مؤمنان! همه به سوی الله توبه کنید تا رستگار شوید.

همه‌ی ما وظیفه داریم که یکدیگر را به توبه و انابت به سوی الله سفارش نماییم و جویای وضعیت هم باشیم که آیا از گناهان خود توبه می‌کنیم یا هم‌چنان به گناه و معصیت می‌پردازیم؛ چراکه خطاب قرآن، عمومی‌ست و همه را مخاطب قرار می‌دهد و می‌فرماید: «ای مؤمنان! همه به سوی الله توبه کنید». اینکه می‌فرماید: «تا رستگار شوید»، دلیلی‌ست بر این‌که توبه، از مهم‌ترین عوامل رستگاری به‌شمار می‌رود. مفسران گفته‌اند: رستگاری، واژه‌ی پرمعنایی‌ست که مفهوم دست‌یابی به هر خواسته و مطلوبی و رهایی از هر مسأله‌ی نگران‌کننده‌ای را در خود دارد. هر انسانی، خواهان خیر دنیا و آخرت است؛ حتی کافر نیز چیزی جز خیر نمی‌خواهد، ولی برخی از مردم توفیق می‌یابند و عده‌ای هم توفیق نمی‌یابند.

کافر خواهان خیر و خوبی است؛ ولی او، فقط خیر و خوبی دنیا را می‌خواهد؛ زیرا کافر، به‌سان چارپایی‌ست که بدترین جنبنده نزد الله به‌شمار می‌رود:

﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ [الأنفال: ۵۵]

بدترین جنبندگان نزد الله، کسانی هستند که کفر ورزیدند؛ و آنان ایمان نمی‌آورند.

کافر، از همه‌ی جانوران روی زمین، بدتر است؛ با این حال به دنبال خیر و رفاه دنیاست. آری! او خواهان دنیاست؛ چراکه دنیا، بهشت اوست و آخرت، عذاب و دوزخ او خواهد بود. خلاصه این‌که هر انسانی مطابق همت و اراده‌ی خود، در پی خیر و نیکی‌ست. باید به یاد داشت که توبه و انابت به سوی الله، از مهم‌ترین اسباب و عوامل رستگاری محسوب می‌شود. همان‌طور که در آیه‌ی ۳۱ سوره‌ی نور، بدین نکته اشاره شده است.

۱۴- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «وَاللَّهِ إِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ فِي الْيَوْمِ أَكْثَرَ مِنْ سَبْعِينَ مَرَّةً». [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «سوگند به الله که من، روزانه بیش از هفتاد بار از الله آمرزش می‌خواهم و به سوی او توبه می‌کنم».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۳۰۷.

۱۵- وعن الأغرِّ بن يسار المزني رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «يا أيها الناس توبوا إلى الله واستغفروهُ فَإِنِّي آتُوبُ فِي الْيَوْمِ مِائَةَ مَرَّةٍ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: اغر بن یسار مُزنی رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «ای مردم! به سوی الله توبه کنید و از او آمرزش بخواهید که من، روزانه صد بار به سوی او توبه می کنم».

شرح

پیش تر پیرامون نوشتار مؤلف رحمته الله درباره‌ی وجوب توبه و شروط آن و آیاتی که در این باره آورده است، سخن گفتیم. وی، این دو حدیث را در تأیید بر این نکته آورده است که توبه، واجب می باشد؛ چراکه هر چه دلایل بیش تری درباره‌ی یک موضوع ارائه شود، آن موضوع قوت و اهمیت بیش تری می یابد و بیش تر درخور توجه و عمل قرار می گیرد. ابتدا حدیث ابوهریره رضي الله عنه را آورده است که رسول الله ﷺ سوگند یاد نمود و فرمود که روزانه بیش از هفتاد بار به سوی الله، توبه و استغفار می کند.

آری! این، رسول خداست که الله متعال هیچ گناهی بر او نگذاشته است؛ ولی او، روزانه بیش از هفتاد بار توبه و استغفار می کند! و بنا به روایت اغر بن یسار رضي الله عنه روزانه صد بار توبه می نماید.

از این دو حدیث، چنین برداشت می شود که توبه کردن واجب است؛ زیرا رسول الله ﷺ فرمود: «ای مردم! به سوی الله توبه کنید». انسان، با توبه و انابت به سوی پروردگارش به دو فایده‌ی بزرگ دست می یابد:

اول این که با توبه اش، در واقع از الله و پیامبرش فرمان برداری می کند که سراسر، خیر است؛ چراکه فرمان برداری از الله و پیامبرش، محور سعادت دنیا و آخرت می باشد. و دوم این که بدین سان به رسول الله ﷺ اقتدا نموده است؛ چنان که رسول الله ﷺ روزانه یک صد بار به سوی الله توبه می کرد؛ یعنی می گفت: «أتوب إلى الله»؛ «به سوی الله توبه می کنم». توبه باید صادقانه باشد؛ به گونه‌ای که وقتی انسان به سوی پروردگارش توبه می کند، دست از گناه بردارد؛ ولی انسانی که به زبان توبه می نماید و قلبش، پیچیده در انجام گناه یا ترک واجب است و یا به زبان توبه می کند و با اندامش به انجام معاصی می پردازد، توبه اش پذیرفته نمی شود و گویا پروردگارش را مسخره می نماید.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۷۰۲، ۴۲.

چگونه ادعا می‌کنی که از گناهی توبه کرده‌ای و باز هم انجامش می‌دهی؟ یا می‌گویی از فلان معصیت توبه کرده‌ام، ولی در دل، قصد انجامش را داری؟! اگر با انسانی هم‌چون خود چنین برخوردی داشته باشی، خواهد گفت که مرا مسخره می‌کند؛ چگونه نزد من از این کار اظهار بیزاری می‌نماید، ولی انجامش می‌دهد؟ انگار مرا مسخره دارد! آری! پس گمانت درباره‌ی پروردگار جهانیان چیست؟

برخی از مردم ادعا می‌کنند که دست از ربا کشیده‌اند، ولی متأسفانه غرق در رباخواری‌اند! پناه بر خدا؛ آشکارا ربا می‌خورند و با حيله و نیرنگ به رباخواری مشغولند. جرم و گناه کسی که با نیرنگ و حيله و با نام و روش دیگری، ربا می‌خورد، از جرم و گناه کسی که ربا می‌خورد و قبول دارد که رباست، بیش‌تر می‌باشد؛ چون چنین شخصی به خودش دو جنایت روا داشته است:

اول این‌که ربا خورده است.

و دوم این‌که انگار خدا را فریفته و روش و رویکردی برای رباخواری داشته است که گویا خدا نمی‌داند. متأسفانه امروزه به‌عیان می‌بینیم که برخی از مردم، آشکارا ربا می‌خورند و برخی هم با نیرنگ و حيله به رباخواری مشغولند. سال‌هاست که اجناس فراوانی در مغازه‌ی آقای دکان‌دار مانده است؛ ثروتمندی، فقیری را با خود به این مغازه می‌آورد و با یک معامله‌ی صوری، این اجناس را خریداری می‌کند و بدین‌سان فقیر بی‌چاره را به کشتارگاه رباخواری می‌کشاند! بی‌آن‌که در حقیقت، معامله‌ای صورت گرفته باشد و این را همه‌ی آن‌ها می‌دانند؛ زیرا خریدار، به آن اجناس و به کیفیت آن‌ها نگاه نمی‌کند و اصلاً برایش مهم نیست که در کیسه‌ها خاکستر باشد یا چیز دیگری، بلکه این کالا در بین است تا این معامله‌ی صوری شکل بگیرد و به نام معامله، به مبلغ ده هزار و با مهلت یک‌ساله به فقیر بفروشد و مبلغ نه هزار به صاحب مغازه بپردازد و بدین ترتیب از دو جهت، از فقیر بینوا بخورند: هم از آن جهت که به او قرض داده‌اند و هم از جهت صاحب دکان! تازه، می‌گویند: معامله‌ی درستی است! و حتی نامش را «تصحیح»، یعنی روش درست کردن معامله یا پرداخت وام مدت‌دار می‌گذارند! سبحان‌الله! آیا این، درست است؟ این، چیزی جز آلوده شدن به گناه نیست. پناه بر الله.

بر ماست که اگر در توبه‌ی خود با پروردگاران صادقیم، واقعاً دست از گناه برداریم و بر کردار گناه‌آلود خویش پشیمان شویم و معصیت را زشت بدانیم تا توبه‌ی ما، توبه‌ی خالصی باشد.

از این دو حدیث، چنین برداشت می‌کنیم که پیامبران، محمد مصطفی ﷺ بیش از همه‌ی مردم، عبادت‌گزار بوده است؛ او از همه خداترس‌تر، خداشناس‌تر و باتقواتر بوده است. هم‌چنین از این دو حدیث، این نکته را در می‌یابیم که رسول خدا ﷺ با زبان و عملش، معلم نیکی‌ها بوده است؛ چنان‌که از الله، درخواست آمرزش می‌کرد و مردم را به استغفار و طلب آمرزش فرمان می‌داد تا به فرمانش عمل کنند و از عملش پیروی نمایند. و این، از کمال خیرخواهی آن بزرگوار نسبت به امتش بود و چه خوبست که به او اقتدا نماییم و وقتی مردم را به کاری فرا می‌خوانیم، بکوشیم که نخست، خودمان به آن عمل نماییم و هرگاه مردم را از کاری باز می‌داریم، سعی کنیم که ابتدا خودمان دست از آن کار برداریم. این، حقیقت و ویژگی راستین یک دعوتگر است و بلکه حقیقت دعوت، می‌باشد. حقیقت دعوت به سوی الله، این است که خود به آن چه دعوت می‌کنی، عمل نمایی و نیز از آن چه که باز می‌داری، خودداری کنی. همان‌طور که رسول الله ﷺ ما را به توبه فرا خواند و خود، بیش از ما توبه و استغفار می‌کرد. امیدوارم که الله، به همه‌ی ما توفیق توبه عنایت کند و توبه‌ی ما را بپذیرد و ما را به راه راست هدایت نماید.

۱۶- وَعَنْ أَبِي حَمْرَةَ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ الْأَنْصَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، خَادِمِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَلَّهِ أَفْرَحُ بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ أَحَدِكُمْ سَقَطَ عَلَيَّ بَعِيرُهُ وَقَدْ أَضَلَّهُ فِي أَرْضِ فَلَاةٍ». [متفق عليه]^(۱)

وفي رواية لمسلم: «لَلَّهِ أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ حِينَ يَتُوبُ إِلَيْهِ مِنْ أَحَدِكُمْ كَانَ عَلَيَّ رَاحِلَتِي بِأَرْضِ فَلَاةٍ، فَاَنْفَلْتُهُ مِنْهُ وَعَلَيْهَا طَعَامُهُ وَشَرَابُهُ فَأَيْسَ مِنْهَا، فَأَتَى شَجْرَةً فَاضْطَجَعَ فِي ظِلِّهَا، وَقَدْ أَيْسَ مِنْ رَاحِلَتِي، فَبَيْنَمَا هُوَ كَذَلِكَ إِذْ هُوَ بِهَا قَائِمَةٌ عِنْدَهُ، فَأَخَذَ بِحِطَامِهَا ثُمَّ قَالَ مِنْ شِدَّةِ الْفَرَحِ: اللَّهُمَّ أَنْتَ عَبْدِي وَأَنَا رَبُّكَ، أَخْطَأَ مِنْ شِدَّةِ الْفَرَحِ».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۳۰۹؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۷۴۷.

ترجمه: ابو حمزه، انس بن مالک انصاری رضی الله عنه، خادم رسول الله صلی الله علیه و آله می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «به راستی که شادمانی که از توبه‌ی بنده‌اش، بیش‌تر از شادی یکی از شماست که شتر گم شده‌اش را در بیابان می‌یابد».

و در روایتی از مسلم رضی الله عنه آمده است: «خداوند، از توبه‌ی بنده‌اش بیش‌تر از فردی شادمان می‌شود که در بیابانی بر شتر خود سوار است؛ شترش که آب و غذای او را بر پشت دارد، از او می‌رمد و فرار می‌کند و او، از یافتنش ناامید می‌شود؛ زیر سایه‌ی درختی می‌رود و ناامید از یافتن شترش، دراز می‌کشد. در آن حال که به کلی ناامید شده، ناگهان شترش را می‌بیند که کنارش ایستاده است؛ افسار شتر را می‌گیرد و از شدت خوش حالی، به اشتباه می‌گوید: خدایا! تو، بنده‌ی منی و من، پروردگار تو هستم».

شرح

انس بن مالک رضی الله عنه، خادم رسول الله صلی الله علیه و آله بود. زمانی که رسول الله صلی الله علیه و آله به مدینه آمد، مادر انس، او را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برد و گفت: این، انس بن مالک است که در خدمتت خواهد بود. رسول الله صلی الله علیه و آله پذیرفت و از آن پس، انس رضی الله عنه خدمت‌گزار رسول الله صلی الله علیه و آله شد. انس رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الله، از توبه‌ی بنده‌اش بیش‌تر از فردی شادمان می‌شود که شتر گم شده‌اش را در بیابان می‌یابد». شخصی در بیابانی خشک که هیچ کس در اطرافش نیست و به آب و غذا دسترسی ندارد، شترش را گم می‌کند. هرچه به دنبالش می‌گردد، آن را نمی‌یابد؛ زیر درختی می‌رود و آنجا در انتظار مرگ، سر به زمین می‌گذارد و می‌خوابد. از یافتن شترش و بلکه از زندگی، به کلی ناامید می‌شود؛ چراکه آب و غذایش، بار شتر بوده و حالا شترش را گم کرده است. در این حال، ناگهان شترش را در کنار خود می‌بیند؛ افسارش به درخت بسته است؛ به نظر شما خوشحالی آن فرد در آن هنگام، حد و اندازه‌ای هم دارد؟

کسی حد و اندازه‌اش را می‌داند که در چنین موقعیتی قرار گرفته باشد. خوشحالی بزرگی است! خوشحالی برآمده از امید به زندگی، پس از ناامیدی است. آن قدر خوشحال می‌شود که از شدت خوشحالی، به اشتباه می‌گوید: «آه! خدای من! تو، بنده‌ی منی و من، پروردگار تو هستم». می‌خواهد شکر خدا را بگوید که نجاتش داده است، ولی از فرط خوشحالی، اشتباه می‌کند و می‌گوید: «خدایا! تو، بنده‌ی منی و من، پروردگار تو هستم».

این حدیث، بیان‌گر این است که الله، از توبه‌ی بنده اش شادمان می‌شود و دوست دارد که بنده‌اش به سوی او توبه کند؛ البته این، از روی نیازش به اعمال و توبه‌ی ما نیست؛ بلکه الله، بی‌نیاز است و از محبت و بخشندگی اوست که دوست دارد بنده‌اش را ببخشد. آری! خداوند عَلَّمَهُ بیش از آن‌که مجازات بنده اش را دوست داشته باشد، دوست دارد که او را ببخشد و از این‌رو از توبه‌ی بنده‌اش شاد می‌شود.

در این حدیث، به توبه تشویق شده است؛ زیرا الله، توبه‌ی بنده‌اش را دوست دارد و این، به مصلحت بنده است که توبه کند.

همچنین به صفت شادی برای الله پی می‌بریم و در می‌یابیم که الله، شادمان و خشمگین می‌شود، هم دوست می‌دارد و هم ناگوار می‌داند؛ ولی این صفات، همانند صفات ما نیست؛ بلکه منظور، شادمانی و فرحیست که شایسته‌ی جلال و عظمت اوست و هیچ شباهتی با شادمانی آفریده‌هایش ندارد؛ زیرا می‌فرماید:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱]

هیچ چیزی همانند او نیست؛ و او، شنوای بیناست.

از این حدیث چنین می‌فهمیم که اگر انسان به اشتباه سخنی بگوید، هرچند سخن کفرآمیزی باشد که به اشتباه و به سبب لغزش زبان، گفته است، سزاوار سرزنش و مؤاخذه نخواهد بود. همان‌طور که در حدیث آمده، آن شخص، سخن کفرآمیزی گفت؛ چراکه اگر انسان به پروردگارش بگوید: تو، بنده‌ی منی و من، پروردگار تو هستم، بدون شک سخن کفرآمیزی گفته است؛ ولی از آن‌جا که این سخن را از شدت خوشحالی، به اشتباه بر زبان آورد، مؤاخذه نشد. حکم دیگر عباراتی که به اشتباه گفته می‌شود نیز همین است. مثل دشنام‌گویی به دیگران به اشتباه و بدون قصد؛ یا طلاق دادن همسر، بدون قصد و از روی خطا؛ در چنین مواردی که انسان، به اشتباه و بدون قصد چیزی می‌گوید، حکمش مانند سوگند لغو و بیهوده می‌باشد. الله عَلَّمَهُ می‌فرماید:

﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَٰكِنْ يُؤَاخِذُكُم بِمَا كَسَبْتُمْ

قُلُوبِكُمْ﴾ [البقرة: ۲۲۵]

الله، شما را به خاطر سوگندهای بیهوده‌ای که می‌خورید، مؤاخذه نمی‌کند؛ ولی شما را به خاطر آن‌چه که در دل دارید، مؤاخذه خواهد کرد.

البته کسی که به قصد استهزا سخن کفرآمیزی بگوید، کافر است و از دایره‌ی اسلام خارج می‌شود؛ زیرا الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَعَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ

كُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ ﴿٦٥﴾ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ﴾ [التوبة: ٦٥، ٦٦]

و اگر آنان را بازخواست کنی (که چرا چنین سخنانی گفتید)، می‌گویند: ما فقط شوخی و بازی می‌کردیم. بگو: آیا الله، و آیات و پیامبرش را به مسخره می‌گیرید؟ عذر و بهانه نیاورید؛ به راستی پس از ایمانتان، کفر ورزیده‌اید.

مسخره‌کننده با گفتن سخنان کفرآمیز، عبارات کفرآمیز و مفاهیم آن را در نظر می‌گیرد و به قصد، چنین سخنانی را بر زبان می‌آورد؛ از این رو کافر است؛ بر خلاف کسی که بدون قصد، دچار لغزش زبان می‌شود و اگرچه سخن کفرآمیز بر زبانش می‌آید، ولی کافر نیست. و این، از رحمت بی‌کران الله ﷻ می‌باشد.

۱۷- وعن أبي موسى عبد الله بن قيس الأشعري رضي الله عنه عن النبي ﷺ قال: «إن الله تعالى يبسط يده بالليل ليتوب مسيء النهار ويبسط يده بالنهار ليتوب مسيء الليل حتى تطلع الشمس من مغربها». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوموسی، عبدالله بن قیس اشعری رضي الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «الله متعال دستش را در شب می‌گشاید تا توبه‌ی گنهکار روز را قبول کند و دستش را در روز، باز می‌کند تا توبه‌ی گنهکار شب را بپذیرد».

۱۸- وعن أبي هريرة رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «من تاب قبل أن تطلع الشمس من مغربها تاب الله عليه». [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس پیش از طلوع خورشید از مغرب توبه کند، الله توبه‌اش را می‌پذیرد».

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۷۵۹.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۷۰۳.

۱۹- وَعَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عز وجل يَقْبَلُ تَوْبَةَ الْعَبْدِ مَا لَمْ يُعْرِغْ». [ترمذی، روایتش کرده و آن را حسن دانسته است]^(۱)
ترجمه: ابو عبدالرحمن، عبدالله بن عمر رضي الله عنه می گوید: پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: «اللَّهُ عز وجل توبه‌ی بنده را تا زمانی که جاننش به گلو نرسیده است، می‌پذیرد».

شرح

این سه حدیث که مؤلف رحمته الله ذکر کرده، درباره‌ی توبه است. اما حدیث ابوموسی اشعری رضي الله عنه که رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «اللَّهُ متعال، دستش را در شب می‌گشاید تا توبه‌ی گنهکار روز را قبول کند...». این، از لطف و بخشندگی الله عز وجل است که توبه‌ی بنده را اگرچه با درنگ و تأخیر باشد، می‌پذیرد؛ انسانی که در روز مرتکب گناهی می‌شود و در شب توبه می‌کند، الله متعال توبه‌اش را می‌پذیرد. و همین‌طور اگر کسی در شب گناه کند، الله عز وجل توبه‌اش را می‌پذیرد؛ اگرچه آن بنده‌ی گنهکار، در روز توبه نماید. آری! الله عز وجل دستش را می‌گشاید تا توبه‌ی این بنده‌ی مؤمنش را قبول کند. این حدیث، بیان‌گر این است که الله متعال، توبه‌ی بنده‌اش را دوست دارد؛ چنان‌که پیش‌تر این حدیث گذشت که از توبه‌ی بنده‌اش بیش‌تر از کسی شادمان می‌شود که شترش را در بیابان گم می‌کند و سپس آن را می‌یابد. از این حدیث، هم‌چنین صفت «ید» یا «دست» برای الله عز وجل ثابت می‌شود؛ بلکه الله عز وجل دو دست دارد. چنان‌که خود، می‌فرماید:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ﴾
[المائدة: ۶۴]

و یهودیان گفتند: «دست الله بسته است!»! دستشان بسته باد و نفرینشان که چنین گفتند. بلکه دو دست الله باز است و هرگونه بخواهد، می‌بخشد.

بر ما واجب است که به صفت «دست»، بلکه «دو دست» که الله برای خود ثابت کرده است، ایمان بیاوریم و باور داشته باشیم که الله، دو دست دارد؛ البته جایز نیست که گمان کنیم دو دست الله، هم‌چون دستان ماست؛ زیرا الله عز وجل می‌فرماید:

(۱) صحیح الجامع، ش: ۱۹۰۳؛ و مشکاة المصابیح، ش: (۲۳۴۳، ۲۴۴۹).

[الشوری: ۱۱]

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾

هیچ چیزی همانند او نیست؛ و او، شنوای بیناست.

همین‌طور باید به تمام صفات الله، ایمان بیاوریم؛ البته بی‌آن‌که صفات الله را همانند صفات آفریدگانش بدانیم؛ زیرا هیچ چیزی همانند او نیست؛ نه در ذاتش و نه در صفاتش.

از این حدیث چنین می‌فهمیم که خداوند عز و جل توبه‌ی بنده‌اش را اگرچه با تأخیر باشد، می‌پذیرد؛ ولی باید برای توبه شتاب کنیم؛ زیرا هیچ انسانی نمی‌داند که چه زمانی می‌میرد و شاید پیش از آن‌که توبه کند، با مرگ ناگهانی بمیرد. از این‌رو واجب که برای توبه شتاب نماییم؛ ولی الله متعال، توبه را اگرچه با تأخیر باشد، می‌پذیرد.

این حدیث، بیان‌گر این است که وقتی خورشید از مغرب طلوع کند، زمان پذیرش توبه پایان می‌یابد. شاید کسی بپرسد: آیا مگر خورشید از مغرب، طلوع خواهد کرد؟ آری؛ اگرچه نظام هستی از آغاز تا کنون بر این بوده که خورشید از مشرق طلوع کند، ولی در آخر زمان، الله عز و جل به خورشید فرمان می‌دهد که باز گردد و بدین‌سان گردش زمان، وارونه می‌شود! حرکت خورشید، برعکس می‌گردد و از مغرب طلوع می‌کند. در آن‌هنگام همه‌ی انسان‌ها، حتی یهود و نصارا و بودایی‌ها و کسانی که منکر خدا هستند، همه ایمان می‌آورند؛ ولی ایمان کسی که پیش از طلوع خورشید از مغرب ایمان نیاورده است، سودی به حالش ندارد.

همه توبه می‌کنند، ولی توبه‌ی کسی که پیش از طلوع خورشید از مغرب توبه نکرده است، پذیرفته نمی‌شود؛ زیرا همه، این نشانه را می‌بینند و زمانی که نشانه‌های بیمناک فرارسد، ایمان و توبه هیچ سودی ندارد.

اما حدیث ابن عمر رضی الله عنهما که «الله عز و جل توبه‌ی بنده را تا زمانی که جانش به گلو نرسیده است، می‌پذیرد». وقتی جان، به گلو برسد، دیگر، توبه قبول نمی‌شود. این نکته در نصوص دیگری نیز آمده است؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ

[النساء: ۱۸]

﴿إِنِّي تُبْتُ إِلَيْنَ﴾

و پذیرش توبه برای کسانی نیست که مرتکب کارهای بد می‌شوند و چون مرگ یکی از ایشان فرا می‌رسد، می‌گویند: اینک توبه کردم.

برادر مسلمانم! بر توست که برای توبه به سوی الله شتاب کنی و دست از گناهان برداری و دیگر، در انجام وظایف و واجبات دینی خود کوتاهی نکنی و از الله بخواهی که توبهات را بپذیرد.

۲۰- وَعَنْ زُرِّ بْنِ حُبَيْشٍ قَالَ: أَتَيْتُ صَفْوَانَ بْنَ عَسَّالٍ رضي الله عنه أَسْأَلُهُ عَنِ الْمَسْحِ عَلَى الْخُفَّيْنِ فَقَالَ: مَا جَاءَ بِكَ يَا زُرُّ؟ فَقُلْتُ: ابْتِغَاءَ الْعِلْمِ، فَقَالَ: إِنَّ الْمَلَائِكَةَ تَضَعُ أَجْنِحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رِضَاءً بِمَا يَطْلُبُ، فَقُلْتُ: إِنَّهُ قَدْ حَكَ فِي صَدْرِي الْمَسْحَ عَلَى الْخُفَّيْنِ بَعْدَ الْغَائِطِ وَالْبَوْلِ، وَكُنْتُ امْرَأً مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم فَجِئْتُ أَسْأَلُكَ: هَلْ سَمِعْتَهُ يَذْكُرُ فِي ذَلِكَ شَيْئًا؟ قَالَ: نَعَمْ كَانَ يَأْمُرُنَا إِذَا كُنَّا سَفْرًا أَوْ مُسَافِرِينَ أَنْ لَا نَنْزِعَ خِفَافَنَا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَلِيَالِيَهُنَّ إِلَّا مِنْ جَنَابَةٍ، لَكِنْ مِنْ غَائِطٍ وَبَوْلٍ وَنَوْمٍ. فَقُلْتُ: هَلْ سَمِعْتَهُ يَذْكُرُ فِي الْهُوَى شَيْئًا؟ قَالَ: نَعَمْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فِي سَفَرٍ، فَبَيْنَا نَحْنُ عِنْدَهُ إِذْ نَادَاهُ أَعْرَابِي بِصَوْتٍ لَهُ جَهْرِي: يَا مُحَمَّدُ، فَأَجَابَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم نَحْوًا مِنْ صَوْتِهِ: «هَاؤُمْ» فَقُلْتُ لَهُ: وَيْحَكَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ فَإِنَّكَ عِنْدَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم وَقَدْ نُهِيتَ عَنْ هَذَا، فَقَالَ: وَاللَّهِ لَا أَغْضُضُ: قَالَ الْأَعْرَابِيُّ: الْمَرْءُ يُحِبُّ الْقَوْمَ وَلَمَّا يَلْحَقْ بِهِمْ؟ قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم: «الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». فَمَا زَالَ يُحَدِّثُنَا حَتَّى ذَكَرَ أَبَا مَنْ الْمَغْرِبِ مَسِيرَةَ عَرْضِهِ أَوْ يَسِيرَ الرَّأْكِبِ فِي عَرْضِهِ أَرْبَعِينَ أَوْ سَبْعِينَ عَامًا. قَالَ سُفْيَانُ أَحَدُ الرَّوَاةِ: قَبْلَ الشَّامِ خَلَقَهُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مَفْتُوحًا لِلتَّوْبَةِ لَا يُعْلَقُ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْهُ. [روایت ترمذی و دیگران؛ ترمذی، گفته است: این حدیث، حسن صحیح است.]^(۱)

ترجمه: زُرِّ بن حُبَیْش می گوید: نزد صفوان بن عسال رضي الله عنه رفتم تا از او درباره‌ی مسح بر «موزه» (نوعی جوراب) سؤال کنم. صفوان پرسید: «چه چیزی باعث آمدن تو به این جا شده است؟» گفتم: طلب علم. گفت: «فرشتگان بال‌های خود را برای طالب علم می‌گسترانند؛ زیرا کارش را که طلب علم است، می‌پسندند». گفتم: درباره‌ی مسح بر موزه (جوراب) پس از قضای حاجت، در دلم شک آمده است. تو، از اصحاب پیامبر صلى الله عليه وسلم بوده‌ای؛ از این رو آمده‌ام تا از تو بپرسم که آیا در این باره چیزی شنیده‌ای؟ پاسخ داد:

(۱) آلبانی رحمته الله در إرواء الغلیل، ش: ۱۰۴، آن را حسن دانسته است.

«آری؛ پیامبر ﷺ به ما دستور می‌داد که در مسافرت، سه شبانه‌روز موزه‌هایمان را درنیاوریم؛ البته از بابت قضای حاجت و خواب، نه از بابت جنابت». پرسیدم: آیا درباره‌ی محبت و میل و رغبت به کسی، چیزی از پیامبر ﷺ شنیده‌ای؟ گفت: «بله؛ در سفری همراه پیامبر ﷺ بودیم. نزد رسول‌الله ﷺ بودیم که در این میان، صحرانشینی که صدای بلندی داشت، رسول‌الله ﷺ را صدا زد و گفت: «ای محمد!» رسول‌الله ﷺ نیز هم‌چون او، با صدای بلند فرمود: «بله؛ (من، اینجا هستم)». به صحرانشین گفتم: وای بر تو! صدایت را پایین بیاور. تو نزد پیامبر ﷺ هستی و از صدابلندی در نزد او، منع شده‌ای. صحرانشین گفت: «والله صدایم را پایین نمی‌آورم». و ادامه داد: «شخصی، عده‌ای را دوست دارد؛ ولی در عمل به آنان نمی‌رسد؟» پیامبر ﷺ فرمود: «انسان در روز قیامت با کسی خواهد بود که دوستش دارد». آن‌گاه پیامبر ﷺ هم‌چنان برای ما سخن می‌گفت تا این‌که ذکری از دروازه‌ی مغرب به میان آورد که پهنای آن یا مسیری که یک سوارکار در عرض آن طی می‌کند، چهل یا هفتاد سال است. یکی از راویان به نام سفیان می‌گوید: «این دروازه در سمت شام قرار دارد که الله متعال، در روز آفرینش آسمان‌ها و زمین، آن را آفریده و برای توبه، باز است و بسته نمی‌شود تا آن‌که خورشید از آن، طلوع کند».

شرح

مؤلف رحمته این حدیث را در شمار احادیث توبه آورده که در بیان زمانی ست که پذیرش توبه پایان می‌یابد؛ البته نکات و مفاهیم دیگری نیز در خود دارد:

از جمله این‌که زرّ بن حبیش برای کسب علم نزد صفوان بن عسال رضی الله عنه رفت. صفوان رضی الله عنه به او گفت: «فرشتگان، بال‌های خود را برای طالب علم می‌گسترانند؛ زیرا کارش را که طلب علم است، می‌پسندند». این، نکته‌ی بزرگی ست که بیان‌گر فضیلت علم و کسب علم می‌باشد. منظور، علم شرعی ست؛ یعنی دانشی که رسول‌الله ﷺ آورده، و گرنه دانش دنیا، برای دنیا است. ولی کسب علمی که پیامبر ﷺ آورده، همان کار ارزشمند و درخور ستایشی ست که در قرآن و سنت، بدان تشویق شده و نوعی جهاد در راه الله به‌شمار می‌رود؛ چراکه پیشرفت و بالندگی این دین، با علم و دانش، و جهاد و سرنیزه بوده است. حتی برخی از علما، گفته‌اند: «کسب علم، از جهاد مسلحانه در راه الله، برتر است»؛ زیرا تنها به‌وسیله‌ی علم و دانش است که دین، حفظ می‌شود و جهاد مسلحانه نیز بر پایه‌ی علم، استوار است؛ چون حرکت، پیشروی، پیکار و یورش مجاهد

و رزمنده، و نیز تقسیم غنایم جنگی و تصمیم‌گیری درباره‌ی اسیران، تنها از طریق علم صورت می‌گیرد. بنابراین علم، همه چیز است. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾ [المجادلة: ۱۱]

الله (جایگاه) مؤمنان و کسانی را که علم و دانش یافته‌اند، به درجات بزرگی بالا ببرد.

آری! فرشتگان که کار طالب علم را می‌پسندند، به احترام و بزرگداشت او، بال‌هایشان را برایش می‌گسترانند و نباید کسی بگوید که من، این را حس نمی‌کنم؛ زیرا باید هر خبر صحیحی را که از رسول الله ﷺ به ما رسیده، به گونه‌ای باور کنیم که گویا آن را به چشم مشاهده می‌نماییم و این، بر ما واجب است. آیا خبر نداریم که رسول الله ﷺ فرموده است: «بُنِزِلُ رَبِّنَا تَبَارَكَ وَتَعَالَى كُلُّ لَيْلَةٍ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا حِينَ يَبْقَى ثُلُثُ اللَّيْلِ الْآخِرِ، يَقُولُ: مَنْ يَدْعُونِي فَأَسْتَجِيبَ لَهُ؟ مَنْ يَسْأَلُنِي فَأُعْطِيهِ؟ مَنْ يَسْتَعْفِرُنِي فَأَعْفِرَ لَهُ؟» یعنی: «پروردگاران هر شب پس از گذشتن دوسوم شب، به آسمان دنیا فرود می‌آید و می‌فرماید: آیا کسی هست که مرا بخواند تا او را اجابت کنم؟ آیا کسی هست که از من بخواهد تا به او بدهم؟ آیا کسی هست که از من درخواست آمرزش کند تا او را بیمارزم؟»

این سخن را ما، از خداوند ﷻ نمی‌شنویم، ولی چون روایت صحیحی است که از پیامبر ﷺ به ما رسیده، گویا این ندای الهی را در سحرگاهان می‌شنویم؛ از این رو بر ما واجب است که به آنچه رسول الله ﷺ فرموده است، و به امور غیبی که از طریق صحیح به ما رسیده، ایمان داشته باشیم و به گونه‌ای به آن یقین کنیم که گویا آن را با چشم می‌بینیم و با گوش، می‌شنویم.

سپس زر بن حبیش با صفون بن عسال ﷺ درباره‌ی شک و تردید قلبی خودش پیرامون مسح بر موزه (جوراب) پس از قضای حاجت سخن گفت؛ یعنی خداوند متعال، در قرآن به شستن پاها دستور داده و حکمی درباره‌ی مسح بر موزه در قرآن نیست. الله متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى

الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾ [المائدة: ۶]

ای مؤمنان! هنگامی که به نماز می‌ایستید، صورت و دستانتان را تا آرنج بشویید و سرتان را مسح کنید و پاهایتان را تا دو قوزک بشویید.

پرسش زر از صفوان رضی الله عنه این بود که من دربارهی مسح بر موزه دچار شک شده‌ام که آیا درست است یا خیر؟

صفوان رضی الله عنه برایش بیان کرد که مسح بر موزه، جایز است؛ زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله به آنان دستور می‌داد که در سفر، موزه‌هایشان را پس از قضای حاجت، برای وضو درنیاورند؛ البته نه برای غسل و رفع جنابت. و این، دلیلی ست بر جواز مسح بر موزه؛ بلکه اگر کسی موزه (جوراب) پوشیده باشد، مسح موزه، افضل و بهتر از شستن پاهاست. حدیثی در «صحیحین» آمده که مغیره بن شعبه رضی الله عنه در سفری همراه رسول الله صلی الله علیه و آله بود. رسول الله صلی الله علیه و آله وضو گرفت. مغیره رضی الله عنه می‌خواست موزه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله را بیرون بیاورد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «دَعَهُمَا فَإِنِّي أَدْخَلْتُهُمَا طَاهِرَتَيْنِ»، «فَمَسَحَ عَلَيْهِمَا»؛ یعنی: «آنها را بیرون نیاور؛ زیرا من، آنها را پس از طهارت و وضو پوشیده‌ام». سپس رسول الله صلی الله علیه و آله بر موزه‌هایش مسح نمود.

این، دلیل روشنی ست بر این که وقتی انسان موزه یا جوراب می‌پوشد، بهتر است که آنها را مسح کند، نه این که پاهایش را بشوید.

از روایت زر بن حبیش، چنین برداشت می‌کنیم که هرگاه انسان در مسأله‌ای دچار مشکل شد باید از داناتر از خود بپرسد تا در قلبش، شک و تردیدی نماند. برخی از مردم، چیزی از احکام شرعی می‌شنوند و دچار شک و تردید می‌شوند، ولی دربارهاش سؤال و تحقیق نمی‌کنند تا شکشان برطرف شود. این، اشتباه است؛ بلکه انسان باید بپرسد تا به پاسخ مطمئن‌کننده‌ای برسد و شک و تردیدش برطرف گردد. چنان که زر بن حبیش رضی الله عنه دربارهی حکم مسح بر موزه‌ها از صفوان بن عسال رضی الله عنه سؤال کرد. این حدیث، نشان می‌دهد که مسح بر موزه، جایز می‌باشد و احادیث، در این باره به تواتر رسیده و به همین خاطر است که اهل سنت، بر موزه (جوراب) مسح می‌کنند. حتی برخی از علما، موضوع مسح بر موزه را در کتاب‌های عقیده آورده‌اند؛ زیرا اهل بدعت، بر خلاف اهل سنت مسح بر موزه را قبول ندارند؛ ولی جالب است که یکی از راویان مسح بر موزه، علی بن ابی طالب رضی الله عنه می‌باشد. با این حال، این‌ها، مسح بر موزه را انکار می‌کنند و قبولش ندارند. مسح بر موزه (جوراب) جزو علامت‌ها و نشانه‌های اهل سنت است که نزدشان به تواتر رسیده و شکی ندارند که از رسول الله صلی الله علیه و آله ثابت شده است.

امام احمد رحمته می گوید: «در قلبم هیچ شکی درباره‌ی مسح بر موزه نیست». یا می گوید: «در این باره چهل حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحابش وجود دارد». البته مسح بر موزه (جوراب)، چند شرط دارد:

شرط اول: باید موزه‌ها را در حالت طهارت پوشیده باشد. دلیلش، روایت مغیره بن شعبه رضی الله عنه می باشد که چند سطر قبل، گذشت. فرقی نمی کند که این طهارت، با شستن پاها یا مسح بر موزه‌های زیرین، حاصل شده باشد. مثلاً شخصی، وضوی کاملی می گیرد و پاهایش را می شوید و سپس جوراب‌ها یا موزه‌هایش را می پوشد؛ یعنی آن‌ها را در حال طهارت، می پوشد. همین‌طور اگر قبلاً جوراب پوشیده و مسحش کرده و سپس روی آن، جوراب‌های دیگری پوشیده است، برای مسح مجدد، بر جوراب‌هایی که بار دوم پوشیده، مسح می کند؛ البته ابتدای زمان مسح، از زمان پوشیدن جوراب‌های اول، محاسبه می شود، نه از زمان پوشیدن جوراب‌های بار دوم. قول صحیح این است که: هرگاه روی جوراب‌هایی که مسح کرده، جوراب‌های دیگری بپوشد، مدت مسح از زمان پوشیدن جوراب‌های زیرین، سنجیده می شود و در مدت مسح، بر جوراب‌های رویی، مسح می کند. هم‌چنین باید طهارت با آب باشد. بنابراین اگر در حال طهارت حاصل از تیمم، جوراب بپوشد، دیگر، مسح بر جوراب درست نیست؛ به عنوان مثال: مسافری تیمم می کند و سپس جوراب می پوشد. آن‌گاه آب می یابد و می خواهد وضو بگیرد. در این حالت برای وضو، باید جوراب‌هایش را بیرون بیاورد و پاهایش را بشوید و مسح بر جوراب‌ها در چنین حالتی درست نیست؛ زیرا او، جوراب‌ها را در حالت طهارت حاصل از شستن، نپوشیده است.

شرط دوم: مسح بر جوراب‌ها فقط برای وضو اعتبار دارد، نه برای غسل. چنان‌که صفوان رضی الله عنه بدین نکته تصریح کرد که: «از بابت قضای حاجت و خواب، نه از بابت جنابت». از این‌رو اگر کسی جُنُب شود، باید جوراب‌ها یا موزه‌هایش را بیرون بیاورد و پاهایش را بشوید و مسح بر جوراب، برای او درست نیست؛ چون در غسل، باید همه‌ی اندام را شست و از این‌رو برای غسل، سر را می شویند و مسح نمی کنند. البته به حسب ضرورت، مسح بر پانسمان یا آتل، مستثناست.

شرط سوم: مسح بر جوراب، فقط در مدت زمانی که رسول الله صلی الله علیه و آله مشخص کرده، درست است؛ برای مقیم، یک شبانه‌روز و برای مسافر، سه شبانه‌روز. چنان‌که مسلم رحمته

در صحیح خود از علی بن ابی طالب رضی الله عنه نقل کرده که: «پیامبر صلی الله علیه و آله برای مقیم، یک شبانه‌روز و برای مسافر، سه شبانه‌روز، تعیین کرد»؛ یعنی: برای مسح بر موزه (جوراب). با پایان یافتن این مدت، مسح درست نیست و باید برای وضو، موزه‌ها یا جوراب‌هایش را بیرون بیاورد و پاهایش را بشوید؛ ولی اگر زمان مسح، پایان یافت و هم‌چنان بر طهارت بودی (وضو داشتی)، وضویت درست است؛ ولی اگر می‌خواستی پس از پایان مدت مسح وضو بگیری، باید پاهایت را بشویی.

سپس زر بن حبیش رضی الله عنه از صفوان بن عسال رضی الله عنه پرسید که آیا چیزی درباره‌ی محبت و رغبت به کسی شنیده است؟ صفوان رضی الله عنه پاسخ داد: آری. و سپس داستان صحرانشین را بازگو کرد که صدای بلندی داشت و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و فریاد زد: ای محمد! به او گفتند: «وای بر تو! چرا نزد پیامبر صلی الله علیه و آله صدابلندی می‌کنی؟ الله تعالی فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ
بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿۲۰﴾﴾

[الحجرات: ۲]

ای مؤمنان! صداهایتان را فراتر از صدای پیامبر نبرید و با او، آن‌گونه سخن نگویند که با یکدیگر سخن می‌گویید تا مبدا بی‌آن که دریابید، اعمالتان نابود شود.

رسول الله صلی الله علیه و آله نیز همانند آن صحرانشین با صدای بلند فرمود: «بله». صحرانشین پرسید: «شخصی، عده‌ای را دوست دارد؛ ولی در عمل به آنان نمی‌رسد؟» یعنی عملش در حد و اندازه‌ی عمل آنان نیست. آیا با آنان خواهد بود یا نه؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «انسان در روز قیامت با کسی خواهد بود که دوستش دارد».

الحمد لله؛ نعمت بزرگی ست. انس بن مالک رضی الله عنه این بخش حدیث را چنین نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله به شخصی که خدا و رسولش را دوست داشت، فرمود: «تو با کسی خواهی بود که دوستش داری».

انس رضی الله عنه می‌گوید: «من، رسول الله صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر را دوست دارم و امیدوارم که (در آخرت) با آنان باشم». ما نیز الله تعالی را گواه می‌گیریم که رسول الله صلی الله علیه و آله، اصحابش و خلفای راشدین رضی الله عنهم و پس از آنان، امامان و پیشوایان هدایت را دوست داریم و درخواست می‌کنیم که ما را همراهشان قرار دهد. این، مژده‌ای برای انسان است که اگر کسانی را دوست داشته باشد که عملش به حد و اندازه‌ی عمل آنان نمی‌رسد، در بهشت

همراهشان خواهد بود و الله، او را با آنها محشور می گرداند و همه با هم از حوض رسول الله ﷺ خواهند نوشید. بنابراین هر مسلمانی، باید از کافران بیزار باشد و بداند که آنان، هرچه ادعای دوستی کنند، باز هم دشمنش هستند و اگر خود را به او نزدیک می کنند، به خاطر منافع خودشان می باشد و قصدی جز ضرر رساندن به او را ندارند و بعید است که به خاطر منافع مسلمان، به او نزدیک شوند. مگر می شود آب و آتش را یک جا جمع کرد؟ همین طور امکان ندارد که بتوانیم محبت و عداوت کافران نسبت به خودمان را یک جا جمع کنیم؛ زیرا الله ﷻ، آنان را دشمن، نامیده و فرموده است:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ ءَوْلِيَاءَ﴾ [الممتحنة: ۱]

ای مؤمنان! دشمنان من و دشمنان خودتان را دوستان خویش مگیرید.

هم چنین می فرماید:

﴿مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ

لِلْكَافِرِينَ ﴿۹۸﴾ [البقرة: ۹۸]

کسی که دشمن الله و فرشتگانش و (نیز) دشمن پیامبران الهی و جبرئیل است، بداند که الله دشمن کافران است.

الله دشمن هر کافری است، و هر کافری، دشمن ماست و کافران، چیزی جز بدی ما را نمی خواهند. از این رو باید از ته دل، از هر کافری از هر نوع که باشد و به هر اندازه که به ما نزدیک باشد، بیزاری بجوییم و بدانیم که دشمن ماست. همان طور که الله فرموده است:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ ءَوْلِيَاءَ﴾ [الممتحنة: ۱]

ای مؤمنان! دشمنان من و دشمنان خودتان را دوستان خویش مگیرید.

پس این قاعده را که رسول الله ﷺ بنا نهاده است، فرامی گیریم و از یاد نمی بریم که: «انسان، با کسی خواهد بود که دوستش دارد». پس ای برادر مسلمان! قلبت را بر محبت الله، پیامبر و اصحاب بزرگوارش، و خلفای راشدین و امامان هدایت، استوار ساز تا همراهشان باشی.

از الله درخواست می کنیم که این سعادت را برای ما، محقق فرماید.

۲۱- وعن أبي سعيدٍ سعد بن مالك بن سنانٍ الخُدْرِيِّ رضي الله عنه أن نبي الله صلى الله عليه وآله قال: «كان فيمن كان قبلكم رجلٌ قتل تسعةً وتسعين نفساً، فسأل عن أعلم أهل الأرض فدلَّ على راهب، فاتاه فقال: إنَّه قتل تسعةً وتسعين نفساً، فهل له من توبة؟ فقال: لا. فقتله فكمَّلَ به مائةً ثمَّ سأل عن أعلم أهل الأرض، فدلَّ على رجلٍ عالمٍ فقال: إنَّه قتل مائةً نفسٍ فهل له من توبة؟ فقال: نعم ومن يحول بينه وبين التوبة؟ انطلق إلى أرض كذا وكذا، فإنَّ بها أناساً يعبدون الله تعالى فاعبد الله معهم، ولا ترجع إلى أرضك فإنَّها أرض سوء، فانطلق حتى إذا نَصَفَ الطَّرِيقَ أتاه الموتُ فاختمت فيه ملائكةُ الرَّحمةِ وملائكةُ العذاب. فقالت ملائكةُ الرَّحمةِ: جاء تائباً مُقبلاً بقلبه إلى الله تعالى وقالت ملائكةُ العذاب: إنَّه لم يعمل خيراً قط، فاتاهم ملكٌ في صورة آدمي فجعلوه بينهم أي حكماً فقال قيسوا ما بين الأرضين فإلى أيتهما كان أدنى فهو له، فقاوسوا فوجدوه أدنى إلى الأرض التي أرادَ فقبضته ملائكةُ الرَّحمةِ». [متفق عليه]^(۱)

وفي روايةٍ في الصحيح: «فكان إلى القرية الصالحة أقربَ بَشِيرٍ، فجعل من أهلها». وفي رواية في الصحيح: «فأوحى الله تعالى إلى هذه أن تباعدى، وإلى هذه أن تقرَّبي وقال: قيسوا ما بينهما، فوجدوه إلى هذه أقربَ بَشِيرٍ فغفر له». وفي رواية: «فناى بصدِّره نحوها».

ترجمه: ابوسعید، سعد بن مالک بن سنان خُدْری رضي الله عنه می گوید: پیامبر خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «در میان امت‌های پیش از شما، شخصی بود که نود و نه نفر را کشته بود؛ آن گاه به جستجوی داناترین فرد آن سرزمین پرداخت؛ راهبی را به او نشان دادند. نزدش رفت و گفت: نود و نه نفر را کشته است. آیا راهی برای توبه دارد؟ راهب پاسخ داد: «خیر». پس او را نیز کشت و با کشتن او، شمار کشته‌هایش را به صد نفر رساند. باز، به جستجوی عالم‌ترین فرد آن سرزمین پرداخت. عالمی را به او نشان دادند. به عالم خبر داد که صد نفر را کشته است. آیا راه توبه دارد؟ عالم پاسخ داد: چه کسی میان او و توبه، مانع می‌شود؟ و به او گفت: به فلان سرزمین برو؛ آنجا مردمی هستند که الله را عبادت می‌کنند. تو نیز با آنان، الله را عبادت کن و به سرزمین خودت بازنگرد که سرزمین بدی‌ست. آن شخص به راه افتاد و در نیمه‌ی راه مرگش فرارسید. میان فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب، درباره‌اش اختلاف پیش آمد. فرشتگان رحمت گفتند: او، با توبه و

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۴۷۰؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۷۶۶.

قلبی که متوجه خدا شده بود، به سوی الله روی آورد. فرشتگان عذاب گفتند: او، هرگز کار نیکی انجام نداده است. آن‌گاه فرشته‌ای در شکل و قیافه‌ی انسان، نزدشان آمد. آن‌ها، او را میان خود داور قرار دادند. گفت: فاصله‌ی دو سرزمین (مبدأ و مقصد) را اندازه بگیرید. به هر کدام نزدیک‌تر بود، جزو اهالی آن‌جاست. اندازه گرفتند و دیدند به سرزمین مقصدش نزدیک‌تر است. پس فرشتگان رحمت، (جان) او را گرفتند».

در روایت صحیح است که: «یک وجب، به روستای صالحان، نزدیک‌تر بود؛ پس از اهالی آن‌جا محسوب شد». هم‌چنین در روایت صحیح است که: «الله، به سرزمین مبدأ وحی کرد (دستور داد) که (از او) دور شود و به سرزمین مقصد وحی نمود (فرمان داد) که به او نزدیک گردد. و فرمود: این دو فاصله را اندازه بگیرید. آن‌گاه فرشتگان او را یک وجب به روستای مقصد نزدیک‌تر یافتند؛ در نتیجه آمزیده شد». در روایتی آمده است: «آن شخص، سینه‌اش را به سوی سرزمین مقصد، متمایل ساخت».

شرح

مؤلف رحمته این حدیث را از ابوسعید خدری رضی الله عنه نقل کرده که رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «فردی از امت‌های قبل، نود و نه نفر را کشت». و سپس پشیمان شد و به جستجوی داناترین شخص آن سرزمین پرداخت تا از او بپرسد که آیا راه توبه دارد. راهبی را به او نشان دادند؛ یعنی او را راهنمایی کردند که نزد فلان عابد برود که علم چندانی نداشت. نزد عابد بی‌علم رفت و پرسید: آیا با آن‌که نود و نه نفر را کشته است، راه توبه دارد؟ عابد، گناه وی را به قدری بزرگ دانست که گفت: هیچ راه توبه‌ای وجود ندارد. آن شخص، خشمگین شد و راهب را نیز کشت و تعداد کشته‌هایش را به صد نفر رساند. باز، به جستجوی عالم‌ترین شخص آن سرزمین پرداخت. و چون داناترین فرد را به او نشان دادند، نزدش رفت و پرسید: صد نفر را کشته است؛ آیا راه توبه دارد؟ عالم، پاسخ داد: بله؛ در توبه، باز است و هیچ‌کس نمی‌تواند او را از توبه بازدارد. و به او سفارش کرد: به فلان روستا برو که مردم عابدی دارد. در میانه‌ی راه، مرگش فرارسید. برای گرفتن جانش بین فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب، اختلاف پیش آمد؛ زیرا جان مؤمن را فرشتگان رحمت می‌گیرند و جان کافر را فرشتگان عذاب. فرشتگان عذاب، گفتند: او، پس از توبه‌اش هیچ عمل نیکی انجام نداده است و فرشتگان رحمت گفتند: او، توبه کرده و با توبه و پشیمانی به سوی الله روی آورده است. بدین ترتیب میانشان

اختلاف پیش آمد. خداوند متعال، فرشته‌ای را فرستاد تا در میانشان داوری کند. او به فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب پیشنهاد کرد که فاصله‌ی مبدأ و مقصد آن قاتل توبه‌کننده را اندازه بگیرند و نگاه کنند، به هر کدام که نزدیک‌تر بود، از اهالی آن‌جا محسوب می‌شود. اگر به سرزمین کفر نزدیک‌تر بود، فرشتگان عذاب، جانش را بگیرند و اگر به سرزمین ایمان نزدیک بود، فرشتگان رحمت، او را قبض روح کنند. اندازه گرفتند و دیدند که به اندازه‌ی یک وجب به سرزمین مقصد، یعنی سرزمین ایمان، نزدیک‌تر است؛ از این‌رو فرشتگان رحمت، جانش را گرفتند.

از این حدیث به نکات فراوانی پی می‌بریم؛ از جمله این‌که قاتل، امکان توبه دارد. دلیلش، این فرموده‌ی الهی است که:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [النساء: ۴۸]

همانا الله، این را که به او شرک ورزند، نمی‌آمرزد و جز شرک، هر گناهی را برای هر که بخواهد می‌بخشد.

جمهور علما، همین دیدگاه را دارند؛ ولی دیدگاه عبدالله بن عباس رضی الله عنه این است که قاتل، امکان توبه ندارد؛ زیرا الله جل جلاله فرموده است:

﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَعَذِبُ اللَّهِ عَلَيْهِ

وَلَعْنَةُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۹۳]

و هر کس مؤمنی را به عمد بکشد، جزایش دوزخ است و جاودانه در آن خواهد ماند؛ و الله بر او خشم گرفته، و او را از رحمتش دور نموده و عذاب بزرگی برایش آماده ساخته است.

البته دیدگاه جمهور علما، درست است و شاید آن‌چه از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده، بدین معنا باشد که برای قاتل در رابطه با حق مقتول، امکان توبه وجود ندارد؛ زیرا در گناه قتل، سه حق وجود دارد:

حق اول، از آن الله متعال است؛ حق دوم، از آن مقتول و حق سوم به اولیای مقتول، تعلق دارد.

بدون شک الله متعال، حقش را با توبه می‌بخشد؛ زیرا فرموده است:

﴿قُلْ يَاعِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ

يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا﴾ [الزمر: ۵۳]

بگو: ای بندگان من که با زیاده‌روی در گناهان به خویشتن ستم کرده‌اید! از رحمت الله ناامید نباشید. بی‌گمان الله، همه‌ی گناهان را می‌آمرزد.

هم‌چنین فرموده است:

﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَمًا ﴿٦٨﴾ يُضْعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا ﴿٦٩﴾ إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ ﴿٧٠﴾﴾

[الفرقان: ۶۸، ۷۰]

و آنان که معبودی جز الله را نمی‌پرستند، و کسی را که الله، خونش را حرام کرده است، جز به‌حق نمی‌کشند و زنا نمی‌کنند؛ و کسی که مرتکب این (اعمال) شود، مجازات سختی خواهد دید. روز قیامت عذابش دوچندان می‌شود، و با ذلت و خواری برای همیشه در آن می‌ماند؛ مگر آنان که توبه کنند و ایمان بیاورند و کار شایسته انجام دهند که الله، بدی‌هایشان را به نیکی تبدیل می‌کند.

اما در رابطه با حق مقتول؛ قاتل از ادای حق مقتول، عاجز است؛ زیرا با مرگ مقتول، به او دسترسی ندارد تا از او بخشش بطلبد و از این‌رو این حق، بر گردنش می‌ماند و مقتول می‌تواند روز قیامت، حقتش را درخواست نماید؛ حتی اگر قاتل، توبه کند. به هر حال خداوند عز و جل روز قیامت در میانشان داوری خواهد کرد.

درباره‌ی حق اولیای مقتول باید بدین نکته اشاره کنم که توبه‌ی قاتل درست نیست، مگر آن‌که خودش را به اولیای دم معرفی و تسلیم نماید و به قتل، اعتراف کند و بگوید: من، در اختیار شما هستم؛ اگر می‌خواهید، مرا بکشید و اگر می‌خواهید، دیه (خون‌بها) بگیرید و اگر مایلید، مرا ببخشید.

۲۴- وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ، وَكَانَ قَائِدَ كَعْبٍ رضی الله عنه مِنْ بَنِيهِ حِينَ عَمِيَ، قَالَ: سَمِعْتُ كَعْبَ بْنَ مَالِكٍ رضی الله عنه يُحَدِّثُ بِحَدِيثِهِ حِينَ تَخَلَّفَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ. قَالَ كَعْبُ: لَمْ أَتَخَلَّفَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فِي غَزْوَةِ عَزَاها إِلَّا فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ، غَيْرَ أَنِّي قَدْ تَخَلَّفْتُ فِي غَزْوَةِ بَدْرٍ، وَلَمْ يُعَاتَبْ أَحَدٌ تَخَلَّفَ عَنْهُ، إِنَّمَا خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم وَالْمُسْلِمُونَ يُرِيدُونَ عِيرَ قُرَيْشٍ حَتَّى جَمَعَ اللَّهُ تَعَالَى بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ عَدُوِّهِمْ عَلَى غَيْرِ مِيعَادٍ. وَلَقَدْ شَهِدْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم لَيْلَةَ الْعَقَبَةِ حِينَ تَوَأَّقْنَا عَلَى الْإِسْلَامِ، وَمَا أَحَبُّ أَنْ لِي بِهَا مَشْهَدَ بَدْرٍ، وَإِنْ كَانَتْ بَدْرٌ

أذَكَرَ فِي النَّاسِ مِنْهَا وَكَانَ مِنْ خَبْرِي حِينَ تَخَلَّفْتُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ أَيُّ لَمْ أَكُنْ قَطُّ أَقْوَى وَلَا أَيْسَرَ مِنِّي حِينَ تَخَلَّفْتُ عَنْهُ فِي تِلْكَ الْغَزْوَةِ، وَاللَّهِ مَا جَمَعْتُ قَبْلَهَا رَاحِلَتَيْنِ قَطُّ حَتَّى جَمَعْتُهُمَا فِي تِلْكَ الْغَزْوَةِ، وَلَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُرِيدُ غَزْوَةً إِلَّا وَرَى بَعِيرَهَا حَتَّى كَانَتْ تِلْكَ الْغَزْوَةُ، فَغَزَاهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَرٍّ شَدِيدٍ، وَأَسْتَقْبَلَ سَفَرًا بَعِيدًا وَمَقَارًا وَأَسْتَقْبَلَ عَدَدًا كَثِيرًا، فَجَلَّى لِلْمُسْلِمِينَ أَمْرَهُمْ لِيَتَأَهَّبُوا أَهْبَةً غَزَوْهُمْ فَأَخْبَرَهُمْ بِوَجْهِهِ الَّذِي يُرِيدُ، وَالْمُسْلِمُونَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَثِيرٌ وَلَا يَجْمَعُهُمْ كِتَابٌ حَافِظٌ «يُرِيدُ بِذَلِكَ الدِّيَّانَ» قَالَ كَعْبٌ: فَقَلَّ رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَتَغَيَّبَ إِلَّا ظَنَّ أَنَّ ذَلِكَ سَيَخْفَى بِهِ مَا لَمْ يَنْزِلْ فِيهِ وَخَى مِنَ اللَّهِ، وَغَزَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ تِلْكَ الْغَزْوَةَ حِينَ طَابَتِ التَّمَارُ وَالظَّلَالُ، فَأَنَا إِلَيْهَا أَصْعَرُ، فَتَجَهَّزَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالْمُسْلِمُونَ مَعَهُ، وَطَفِقْتُ أَغْدُو لِكَيْ أَتَجَهَّزَ مَعَهُ فَأَرْجِعُ وَلَمْ أَقْضِ شَيْئًا، وَأَقُولُ فِي نَفْسِي: أَنَا قَادِرٌ عَلَى ذَلِكَ إِذَا أَرَدْتُ، فَلَمْ يَزَلْ يَتِمَادَى بِي حَتَّى اسْتَمَرَّ بِالنَّاسِ الْجِدَ، فَأَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ غَادِبًا وَالْمُسْلِمُونَ مَعَهُ، وَلَمْ أَقْضِ مِنْ جِهَازِي شَيْئًا، ثُمَّ عَدَوْتُ فَرَجَعْتُ وَلَمْ أَقْضِ شَيْئًا، فَلَمْ يَزَلْ يَتِمَادَى بِي حَتَّى أَسْرَعُوا وَتَفَارَطَ الْغَزْوُ، فَهَمَمْتُ أَنْ أَرْتَحِلَ فَأَذْرَكُهُمْ، فَيَالِيَنِّي فَعَلْتُ، ثُمَّ لَمْ يُقَدِّرْ ذَلِكَ لِي، فَطَفِقْتُ إِذَا خَرَجْتُ فِي النَّاسِ بَعْدَ خُرُوجِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يُحْزِنُنِي أَيُّ لَا أَرَى لِي أُسْوَةً، إِلَّا رَجُلًا مَعْمُوصًا عَلَيْهِ فِي التَّفَاقُ، أَوْ رَجُلًا مِمَّنْ عَذَرَ اللَّهُ تَعَالَى مِنَ الضُّعَفَاءِ، وَلَمْ يَذْكَرْ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى بَلَغَ تَبُوكَ، فَقَالَ وَهُوَ جَالِسٌ فِي الْقَوْمِ بِتَبُوكَ: مَا فَعَلَ كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ؟ فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي سَلِيمَةَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ حَبَسَهُ بُرْدَاهُ، وَالتَّنْظُرُ فِي عِظْفِيهِ. فَقَالَ لَهُ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ ﷺ: بِئْسَ مَا قُلْتَ، وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ إِلَّا خَيْرًا، فَسَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. فَبَيْنَمَا هُوَ عَلَى ذَلِكَ رَأَى رَجُلًا مُبِيضًا يَزُولُ بِهِ السَّرَابُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: كُنْ أَبَا حَيْثِمَةَ، فَإِذَا هُوَ أَبُو حَيْثِمَةَ الْأَنْصَارِيُّ وَهُوَ الَّذِي تَصَدَّقَ بِصَاعِ التَّمْرِ حِينَ لَمَزَهُ الْمَنَافِقُونَ قَالَ كَعْبٌ: فَلَمَّا بَلَغَنِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ تَوَجَّهَ قَافِلًا مِنْ تَبُوكَ حَضَرَ بَنِي بَنِي، فَطَفِقْتُ أَتَذَكَّرُ الْكُذِبَ وَأَقُولُ: بِمِ الْأَخْرُجِ مِنْ سَخَطِهِ عَدَاً وَأَسْتَعِينُ عَلَى ذَلِكَ بِكُلِّ ذِي رَأْيٍ مِنْ أَهْلِي، فَلَمَّا قِيلَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ أَظَلَّ قَادِمًا زَاحَ عَنِّي الْبَاطِلُ حَتَّى عَرَفْتُ أَيُّ لَمْ أَنْجِ مِنْهُ بِشَيْءٍ أَبَدًا فَاجْمَعْتُ صِدْقَهُ، وَأَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَادِمًا، وَكَانَ إِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ بَدَأَ بِالْمَسْجِدِ فَرَكَعَ فِيهِ رَكَعَتَيْنِ ثُمَّ جَلَسَ لِلنَّاسِ، فَلَمَّا فَعَلَ ذَلِكَ جَاءَهُ الْمُخْلَفُونَ يَعْتَذِرُونَ إِلَيْهِ وَيُخْلَفُونَ لَهُ، وَكَانُوا بضعاً وَثَمَانِينَ رَجُلًا فَقَبِلَ مِنْهُمْ عَلَانِيَتَهُمْ وَأَسْتَغْفَرَ لَهُمْ وَوَكَّلَ سَرَائِرَهُمْ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى.

حَتَّى جِئْتُ، فَلَمَّا سَلَّمْتُ تَبَسَّ تَبَسُّمَ الْمُغْضَبِ ثُمَّ قَالَ: تَعَالَ، فَجِئْتُ أَمْشِي حَتَّى جَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ لِي: مَا خَلَّفَكَ؟ أَلَمْ تَكُنْ قَدْ ابْتَعْتَ ظَهْرَكَ، قَالَ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي وَاللَّهِ لَوْ جَلَسْتُ عِنْدَ غَيْرِكَ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا لَرَأَيْتُ أَنِّي سَأَخْرُجُ مِنْ سَخَطِهِ بَعْدُ، لَقَدْ أُعْطِيتُ جَدَلًا، وَلَكِنِّي وَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُ لَنْ حَدَّثْتُكَ الْيَوْمَ حَدِيثَ كَذِبٍ تَرْضَى بِهِ عَنِّي لِيُوشِكَنَّ اللَّهُ يُسَخِّطَكَ عَلَيَّ، وَإِنْ حَدَّثْتُكَ حَدِيثَ صَدَقٍ تَجِدُ عَلَيَّ فِيهِ إِنِّي لَأَرْجُو فِيهِ عُقْبَى اللَّهِ ﷺ، وَاللَّهِ مَا كَانَ لِي مِنْ عُدْرٍ، وَاللَّهِ مَا كُنْتُ قَطُّ أَقْوَى وَلَا أَيْسَرُ مِنِّي حِينَ تَخَلَّفْتُ عَنْكَ. قَالَ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَمَّا هَذَا فَقَدْ صَدَقَ، فَمَنْ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ فِيكَ». وَسَارَ رِجَالٌ مِنْ بَنِي سَلَمَةَ فَاتَّبَعُونِي، فَقَالُوا لِي: وَاللَّهِ مَا عَلِمْنَاكَ أَذْنِبْتَ ذَنْبًا قَبْلَ هَذَا، لَقَدْ عَجَزْتَ فِي أَنْ لَا تَكُونَ اعْتَدَرْتَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِمَا اعْتَدَرَ إِلَيْهِ الْمُخَلَّفُونَ فَقَدْ كَانَ كَافِيكَ ذَنْبَكَ اسْتِغْفَارُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا زَالُوا يُؤْتِبُونِي حَتَّى أَرَدْتُ أَنْ أَرْجِعَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَكْذِبُ نَفْسِي، ثُمَّ قُلْتُ لَهُمْ: هَلْ لَقِي هَذَا مَعِي مِنْ أَحَدٍ؟ قَالُوا: نَعَمْ لَقِيَهُ مَعَكَ رَجُلَانِ قَالَا مِثْلَ مَا قُلْتَ، وَقِيلَ لَهُمَا مِثْلَ مَا قِيلَ لَكَ، قَالَ قُلْتُ: مَنْ هُمَا؟ قَالُوا: مُرَارَةُ بْنُ الرَّبِيعِ الْعَمْرِيُّ، وَهَلَالُ ابْنِ أُمَيَّةَ الْوَاقِفِيُّ. قَالَ: فَذَكَرُوا لِي رَجُلَيْنِ صَالِحَيْنِ قَدْ شَهِدَا بَدْرًا فِيهِمَا أُسْوَةٌ. قَالَ: فَمَضَيْتُ حِينَ ذَكَرُوهُمَا لِي.

وَنَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ كَلَامَاتٍ أُيِّهَا الثَّلَاثَةُ مِنْ بَيْنِ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ، قَالَ: فَاجْتَنَبْنَا النَّاسَ أَوْ قَالَ: تَغَيَّرُوا لَنَا حَتَّى تَنَكَّرْتَ لِي فِي نَفْسِي الْأَرْضِ، فَمَا هِيَ بِالْأَرْضِ الَّتِي أَعْرِفُ، فَلَبِثْنَا عَلَى ذَلِكَ خَمْسِينَ لَيْلَةً. فَأَمَّا صَاحِبَايَ فَاسْتَكَانَا وَقَعَدَا فِي بُيُوتِهِمَا يَبْكِيَانِ وَأَمَّا أَنَا فَكُنْتُ أَشَبَّ الْقَوْمِ وَأَجْلَدَهُمْ، فَكُنْتُ أَخْرُجُ فَأَشْهَدُ الصَّلَاةَ مَعَ الْمُسْلِمِينَ، وَأَطُوفُ فِي الْأَسْوَاقِ وَلَا يُكَلِّمُنِي أَحَدٌ، وَآتَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَسْلَمَ عَلَيْهِ، وَهُوَ فِي مَجْلِسِهِ بَعْدَ الصَّلَاةِ، فَأَقُولُ فِي نَفْسِي: هَلْ حَرَكَ شَفْتَيْهِ بَرْدَ السَّلَامِ أَمْ لَا؟ ثُمَّ أَصَلِّي قَرِيبًا مِنْهُ وَأَسَارِقُهُ النَّظْرَ، فَإِذَا أَقْبَلْتُ عَلَى صَلَاتِي نَظَرَ إِلَيَّ، وَإِذَا التَّفَتُّ مَحْوُهُ أَعْرَضَ عَنِّي، حَتَّى إِذَا طَالَ ذَلِكَ عَلَيَّ مِنْ جَفْوَةِ الْمُسْلِمِينَ مَشَيْتُ حَتَّى تَسَوَّرْتُ جِدَارَ حَائِطِ أَبِي قَتَادَةَ وَهُوَ ابْنُ عَمِّي وَأَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَوَاللَّهِ مَا رَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبَا قَتَادَةَ أُنْشِدْكَ بِاللَّهِ هَلْ تَعَلَّمَنِي أَحَبُّ اللَّهِ وَرَسُولُهُ ﷺ؟ فَسَكَتَ، فَعُدْتُ فَنَاشِدْتُهُ فَسَكَتَ، فَعُدْتُ فَنَاشِدْتُهُ فَقَالَ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. فَفَاضَتْ عَيْنَايَ، وَتَوَلَّيْتُ حَتَّى تَسَوَّرْتُ الْجِدَارَ فَبَيْنَا أَنَا أَمْشِي فِي سُوقِ الْمَدِينَةِ إِذَا نَبْطِي مِنْ نَبْطِ أَهْلِ الشَّامِ مِمَّنْ قَدِمَ بِالطَّعَامِ يَبِيعُهُ بِالْمَدِينَةِ يَقُولُ: مَنْ يَدُلُّ عَلَيَّ

كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ؟ فَطَفِقَ النَّاسُ يَشِيرُونَ لَهُ إِلَيَّ حَتَّى جَاءَنِي فَدَفَعَ إِلَيَّ كِتَابًا مِنْ مَلِكِ عَسَّانَ، وَكُنْتُ كَاتِبًا. فَقَرَأْتُهُ فَإِذَا فِيهِ: أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّهُ قَدْ بَلَغَنَا أَنَّ صَاحِبَكَ قَدْ جَفَاكَ، وَلَمْ يُجْعَلْكَ اللَّهُ بَدَارِ هَوَانٍ وَلَا مَضِيعَةٍ، فَالْحَقُّ بِنَا نُوَاسِكُ، فَقُلْتُ حِينَ قَرَأْتُهَا: وَهَذِهِ أَيْضًا مِنَ الْبَلَاءِ فَتَيَمَّمْتُ بِهَا التَّنُّورَ فَسَجَرْتُهَا.

حَتَّى إِذَا مَضَتْ أَرْبَعُونَ مِنَ الْخَمْسِينَ وَاسْتَلْبَثَ الْوَحْيُ إِذَا رَسُولُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَأْتِينِي، فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَأْمُرُكَ أَنْ تَعْتَزِلَ امْرَأَتَكَ، فَقُلْتُ: أَطَلَّقَهَا، أَمْ مَاذَا أَفْعَلُ؟ قَالَ: لَا بَلَّ اعْتَزِلْهَا فَلَا تَقْرُبَنَّهَا، وَأَرْسَلْ إِلَى صَاحِبِي بِمِثْلِ ذَلِكَ. فَقُلْتُ لَامْرَأَتِي: الْحَقِي بِأَهْلِكَ فَكُونِي عِنْدَهُمْ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ فِي هَذَا الْأَمْرِ، فَجَاءَتِ امْرَأَةُ هِلَالِ بْنِ أُمَيَّةَ ﷺ فَقَالَتْ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ هِلَالَ بْنَ أُمَيَّةَ شَيْخٌ ضَائِعٌ لَيْسَ لَهُ خَادِمٌ، فَهَلْ تَكْرَهُ أَنْ أَخْدُمَهُ؟ قَالَ: لَا، وَلَكِنْ لَا يَقْرُبَنَّكَ. فَقَالَتْ: إِنَّهُ وَاللَّهِ مَا بِهِ مِنْ حَرَكَةٍ إِلَى شَيْءٍ، وَاللَّهِ مَا زَالَ يَبْكِي مِنِّي كَأَنَّ مِنْ أَمْرِهِ مَا كَانَ إِلَى يَوْمِهِ هَذَا. فَقَالَ لِي بَعْضُ أَهْلِي: لَوْ اسْتَأْذَنْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي امْرَأَتِكَ، فَقَدْ أَذِنَ لَامْرَأَةِ هِلَالِ بْنِ أُمَيَّةَ أَنْ تَخْدُمَهُ؟ فَقُلْتُ: لَا اسْتَأْذَنْ فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَمَا يُدْرِينِي مَاذَا يَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا اسْتَأْذَنَتْ فِيهَا وَأَنَا رَجُلٌ شَابٌّ فَلَيْشْتُ بِذَلِكَ عَشْرَ لَيَالٍ، فَكَمَلْنَا خَمْسُونَ لَيْلَةً مِنْ حِينَ نُهِيَ عَنِّي كَلَامًا.

ثُمَّ صَلَّيْتُ صَلَاةَ الْفَجْرِ صَبَاحَ خَمْسِينَ لَيْلَةً عَلَى ظَهْرِ بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِنَا، فَبَيْنَا أَنَا جَالِسٌ عَلَى الْحَالِ الَّتِي ذَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى مِنَّا، قَدْ ضَاقَتْ عَلَيَّ نَفْسِي وَضَاقَتْ عَلَيَّ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ، سَمِعْتُ صَوْتَ صَارِخٍ أَوْفَى عَلَيَّ سَلْعٌ يَقُولُ بِأَعْلَى صَوْتِهِ: يَا كَعْبُ بْنُ مَالِكِ أَبَشِرْ، فَخَرَرْتُ سَاجِدًا، وَعَرَفْتُ أَنَّهُ قَدْ جَاءَ فَرَجٌ فَأَذَنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ النَّاسَ بِتُوبَةِ اللَّهِ ﷻ عَلَيْنَا حِينَ صَلَّى صَلَاةَ الْفَجْرِ فَذَهَبَ النَّاسُ يُبَشِّرُونَنَا، فَذَهَبَ قَبْلَ صَاحِبِي مُبَشِّرُونَ، وَرَكَضَ رَجُلٌ إِلَيَّ فَرَسًا وَسَعَى سَاعٍ مِنْ أَسْلَمَ قَيْلِي وَأَوْفَى عَلَى الْجَبَلِ، وَكَانَ الصَّوْتُ أَسْرَعَ مِنَ الْفَرَسِ، فَلَمَّا جَاءَنِي الَّذِي سَمِعْتُ صَوْتَهُ يُبَشِّرُنِي نَزَعْتُ لَهُ ثَوْبِي فَكَسَوْتُهُمَا إِيَّاهُ بِبِشَارَتِهِ وَاللَّهُ مَا أَمَلِكُ غَيْرَهُمَا يَوْمَئِذٍ، وَاسْتَعْرْتُ تَوْبِينَ فَلَبِسْتُهُمَا وَأَنْطَلَقْتُ أَتَا مَمَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَتَلَقَانِي النَّاسُ فَوْجًا فَوْجًا يُهَنِّئُونَنِي بِالتَّوْبَةِ وَيَقُولُونَ لِي: لِتَهْنِكَ تَوْبَةُ اللَّهِ عَلَيْكَ، حَتَّى دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَالِسٌ حَوْلَهُ النَّاسُ، فَقَامَ طَلْحَةُ بْنُ عَبِيدٍ ﷺ يُهْرُولُ حَتَّى صَافَحَنِي وَهَتَّأَنِي، وَاللَّهِ مَا قَامَ رَجُلٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ غَيْرُهُ، فَكَانَ كَعْبٌ لَا يَنْسَاهَا لِطَلْحَةَ.

قَالَ كَعْبٌ: فَلَمَّا سَلَّمْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: وَهُوَ يَبْرُقُ وَجْهُهُ مِنَ السُّرُورِ أَبْشِرْ بِخَيْرٍ يَوْمَ مَرَّ عَلَيْكَ، مُذْ وَلَدْتِكَ أُمُّكَ، فَقُلْتُ: أَمِنْ عِنْدِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ؟ قَالَ: لَا بَلْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ﷻ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا سَرَّ اسْتَنَارَ وَجْهُهُ حَتَّى كَأَنَّ وَجْهَهُ قِطْعَةَ قَمَرٍ، وَكُنَّا نَعْرِفُ ذَلِكَ مِنْهُ، فَلَمَّا جَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ مِنْ تَوْبَتِي أَنْ أَخْلَعَ مِنْ مَالِي صَدَقَةً إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَمْسِكْ عَلَيْكَ بَعْضَ مَالِكَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكَ، فَقُلْتُ: إِنِّي أُمْسِكُ سَهْمِي الَّذِي بِخَيْبَرٍ. وَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّمَا أَنْجَانِي بِالصَّدَقِ، وَإِنْ مِنْ تَوْبَتِي أَنْ لَا أَحَدِّثُ إِلَّا صِدْقًا مَا بَقِيَتْ، فَوَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ أَحَدًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَبْلَاهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي صَدَقِ الْحَدِيثِ مُنْذُ ذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَحْسَنَ مِمَّا أَبْلَانِي اللَّهُ تَعَالَى، وَاللَّهِ مَا تَعَمَّدَتْ كِذْبَةً مُنْذُ قُلْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى يَوْمِي هَذَا، وَإِنِّي لِأَرْجُو أَنْ يُحْفَظَنِي اللَّهُ تَعَالَى فِيمَا بَقِيَ، قَالَ: فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ﴾ حَتَّى بَلَغَ: ﴿إِنَّهُ بِهِمْ رَعُوفٌ رَحِيمٌ ﴿٣٧﴾ وَعَلَى الَّذِينَ خَلَّفُوا حَتَّى إِذَا صَافَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ﴾ حَتَّى بَلَغَ: ﴿اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ ﴿٣٨﴾﴾

قَالَ كَعْبٌ: وَاللَّهِ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ مِنْ نِعْمَةٍ قَطُّ بَعْدَ إِذْ هَدَانِي اللَّهُ لِلْإِسْلَامِ أَعْظَمَ فِي نَفْسِي مِنْ صِدْقِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنْ لَا أَكُونَ كَذْبَتُهُ، فَأَهْلَكَ كَمَا هَلَكَ الَّذِينَ كَذَبُوا إِنْ اللَّهُ تَعَالَى قَالَ لِلَّذِينَ كَذَبُوا حِينَ أَنْزَلَ الْوَحْيَ شَرًّا مَا قَالَ لِأَحَدٍ، فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا أَنْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِنَعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رَجِسٌ وَمَأْوِلُهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٣٩﴾ يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِنَعْرِضُوا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴿٤٠﴾﴾

قَالَ كَعْبٌ: كُنَّا خُلَفْنَا أَيُّهَا الثَّلَاثَةُ عَنْ أَمْرِ أَوْلِيكَ الَّذِينَ قَبِلَ مِنْهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَلَفُوا لَهُ، فَبَايَعَهُمْ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمْ، وَأَرْجَأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَمْرَنَا حَتَّى قَضَى اللَّهُ تَعَالَى فِيهِ بِذَلِكَ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا﴾.

وَلَيْسَ الَّذِي ذَكَرَ مِمَّا خُلَفْنَا تَخَلُّفْنَا عَنِ الْغَزْوِ، وَإِنَّ مَا هُوَ تَخَلُّفُهُ إِيَّاَنَا وَإِرْجَاؤُهُ أَمْرَنَا عَمَّنْ حَلَفَ لَهُ وَاعْتَدَرَ إِلَيْهِ فَقَبِلَ مِنْهُ. [مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ] ^(١)

(١) صحيح بخارى، ش: ٤٤١٨؛ و صحيح مسلم، ش: ٢٧٦٩.

وفي رواية: «أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَرَجَ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ يَوْمَ الْخَمِيسِ، وَكَانَ يُحِبُّ أَنْ يُخْرَجَ يَوْمَ الْخَمِيسِ».

وفي رواية: «وَكَانَ لَا يَقْدُمُ مِنْ سَفَرٍ إِلَّا نَهَارًا فِي الضُّحَى. فَإِذَا قَدِمَ بَدَأَ بِالْمَسْجِدِ فَصَلَّى فِيهِ رَكَعَتَيْنِ ثُمَّ جَلَسَ فِيهِ».

ترجمه: عبدالله بن كعب بن مالك که از میان پسران کعب رضی الله عنه، عصاکش او در زمان نایب‌نایب‌اش بود، می‌گوید: از پدرم شنیدم که داستان بازماندنش را از همراهی با رسول الله ﷺ در غزوه‌ی «تبوک»، بازگو می‌کرد. می‌گفت: در هیچ غزوه‌ای جز غزوه‌ی تبوک، از همراهی با رسول الله ﷺ تخلف نکردم؛ البته در غزوه‌ی بدر نیز شرکت نداشتم. هیچ‌یک از کسانی که در «بدر» حضور نیافتند، سرزنش نشد؛ زیرا در این غزوه (بدر) رسول الله ﷺ و مسلمانان، به قصد کاروان قریش، بیرون رفتند تا این‌که الله متعال، آن‌ها و دشمنانشان را بدون قرار قبلی با یکدیگر، در برابر هم قرار داد. گفتنی است که من در شب بیعت «عقبه»، هنگامی که با رسول الله ﷺ بر سر اسلام پیمان بستیم، حضور داشتم و دوست ندارم که به جای بیعت عقبه، در بدر می‌بودم؛ اگرچه بدر از بیعت عقبه، شهرت بیشتری در میان مردم دارد. داستان از این قرار بود که من هنگام تخلف از غزوه‌ی تبوک، از هر زمان دیگری قوی‌تر و سرمایه‌دارتر بودم. والله که قبل از آن، هرگز دو شتر نداشتم؛ ولی برای این غزوه، دو شتر فراهم نمودم. هرگاه رسول الله ﷺ می‌خواست به غزوه‌ای برود، توریه می‌کرد^(۱) تا این‌که زمان این غزوه، فرارسید. رسول الله ﷺ در گرمای شدید به این غزوه رفت و سفری طولانی، بیابانی خشک و دشمنی بزرگ، پیش رو داشت. از این‌رو وضعیت موجود را برای مسلمانان، روشن ساخت تا خود را برای آن، آماده سازند؛ لذا آنان را از مقصدش، آگاه کرد. مسلمانان همراه پیامبر ﷺ به قدری زیاد بودند که اسامی آنان در دفتری بزرگ، نمی‌گنجید. کعب رضی الله عنه می‌گوید: هرکس می‌خواست در جنگ شرکت نکند، خیال می‌کرد کسی از غیبتش اطلاع نمی‌یابد، مگر آن‌که از سوی خداوند، درباره‌اش وحی نازل شود. آری؛ رسول الله ﷺ زمانی به این غزوه رفت که میوه‌ها رسیده بود و نشستن در زیر سایه‌ها لذت داشت. من نیز به چیدن میوه و

(۱) یعنی: مقصدش را آشکار نمی‌کرد و به عنوان یک راه‌برد جنگی، طوری وانمود می‌کرد که مثلاً به منطقه‌ی شماره‌ی ۲ خواهند رفت، حال آن‌که مقصدش منطقه‌ی شماره‌ی ۳ بود. (مترجم)

نشستن در زیر سایه‌ی درختان، علاقه‌مند بودم. به‌هرحال، پیامبر ﷺ و مسلمانان همراهش آماده شدند. من هر روز صبح تصمیم می‌گرفتم تا خودم را همراه آنان، آماده سازم، ولی بدون این‌که کاری انجام دهم، بازمی‌گشتم و با خود می‌گفتم: هر وقت بخواهم، می‌توانم بروم. روزها به همین شکل گذشت تا این‌که مردم به‌طور کامل، آماده شدند و رسول‌الله ﷺ و مسلمانان همراهش، صبح زود به‌راه افتادند و من، هنوز خود را آماده نکرده بودم. فردای آن روز، تصمیم گرفتم تا خود را آماده کنم؛ ولی بدون این‌که کاری انجام دهم، برگشتم. (آن‌قدر امروز و فردا کردم که) روزها بدین‌گونه سپری شد و آن‌ها به‌سرعت رفتند و من، از غزوه بازماندم. تصمیم گرفتم بروم و خود را به آنان برسانم، و ای کاش چنین می‌کردم! ولی این کار، برایم مقدر نشد. پس از خروج رسول‌الله ﷺ هرگاه به میان مردم می‌رفتم، کسی که برایم در جایگاه یک الگو باشد، نمی‌یافتم و این، مرا غمگین می‌کرد که تنها منافقان و افراد ضعیفی را می‌دیدم که الله متعال، آن‌ها را معذور شمرده است. رسول‌الله ﷺ هیچ از من یاد نکرد تا آن‌که به تبوک رسید. آن‌جا در حالی که در میان مردم نشسته بود، پرسید: «کعب، چه کار کرد؟» مردی از بنی سلمه گفت: ای رسول‌خدا! او را لباس‌های زیبا و نگریستن به آن‌ها از آمدن، بازداشت. معاذ بن جبل رضی الله عنه گفت: سخن بدی گفتم. ای رسول‌خدا! به الله سوگند که ما جز خیر و نیکی، چیز دیگری از او نمی‌دانیم. و رسول‌الله ﷺ سکوت کرد. در آن هنگام، مردی سفیدپوش در سراب نمایان شد. پیامبر ﷺ فرمود: «ای کاش، ابوخیثمه باشد». و ابوخیثمه‌ی انصاری رضی الله عنه بود؛ همان کسی که یک صاع خرما، صدقه داده بود و منافقان، او را سرزنش کرده بودند. کعب رضی الله عنه می‌گوید: نگرانی من، زمانی شروع شد که خبر بازگشت رسول‌الله ﷺ به من رسید. دروغ‌های مختلفی از ذهنم می‌گذشت و با خود می‌گفتم: چگونه فردا خود را از خشم و ناراحتی رسول‌خدا رضی الله عنه نجات دهم و بدین منظور از همه‌ی افراد صاحب‌نظر خانواده‌ام، کمک گرفتم؛ ولی هنگامی که به من گفتند: رسول‌الله ﷺ برگشته است، افکار باطل از سرم بیرون رفت و دریافتم که با کذب و دروغ، نمی‌توانم خود را از خشم و ناخشنودی پیامبر ﷺ برهانم. لذا تصمیم گرفتم که راست بگویم. صبح آن‌روز، رسول‌خدا رضی الله عنه وارد مدینه شد. عادتش، این بود که هرگاه از سفری بازمی‌گشت، نخست به مسجد می‌رفت و دو رکعت نماز می‌خواند و با مردم می‌نشست. وقتی از تبوک بازگشت، همین کار را کرد؛ تخلف‌کنندگان که هشتاد و چند

نفر بودند، یکی یکی، نزدش می آمدند و عذرهایشان را بیان می کردند و سوگند می خوردند. رسول الله ﷺ نیز آنچه را که در ظاهر به زبان می آوردند، از آنان پذیرفت و با آنها بیعت کرد و برایشان طلب مغفرت نمود و باطنشان را به الله سپرد.

من نیز نزد پیامبر ﷺ رفتم. هنگامی که به او سلام کردم، تبسم خشم آلودی کرد و فرمود: «بیا». و من، جلو رفتم و روبه رویش نشستم. پرسید: «علت نیامدنت، چه بود؟ مگر شتر نخریده بودی؟» گفتم: بله؛ به الله سوگند که اگر نزد کسی جز شما، از صاحبان دنیا نشسته بودم، به گمانم می توانستم عذری بیاورم و خود را از خشمش برهانم؛ زیرا من از فن سخنوری برخوردارم، ولی به الله سوگند، یقین دارم که اگر امروز با کذب و دروغ، رضایت شما را جلب کنم، به زودی خداوند تو را از من ناخشنود می گرداند. و اگر به شما راست بگویم، از من می رنجید؛ اما راست می گویم و امیدوارم که خداوند مرا ببخشد. والله، هیچ عذری نداشتم. به خدا سوگند، هنگامی که از جهاد بازماندم، از هر زمان دیگری، قوی تر و سرمایه دارتر بودم. رسول الله ﷺ فرمود: «این شخص، راست گفت. برخیز (و برو) تا خداوند درباره ات قضاوت کند». من برخاستم. تعدادی از مردان بنی سلمه، دنبال من آمدند و به من گفتند: به خدا سوگند، ما سراغ نداریم که پیش از این، مرتکب گناهی شده باشی. چرا مانند سایر تخلف کنندگان، عذری برای رسول خدا ﷺ نیاوردی؟ همین که رسول الله ﷺ برای تو استغفار و درخواست آمرزش می کرد، برای بخشش گناهت، کافی بود.

به خدا سوگند، به اندازه ای سرزنش کردند که خواستم برگردم و سخنان قبلی ام را تکذیب کنم. سرانجام، از آنها پرسیدم: آیا این رفتار، با شخص دیگری هم شده است؟ گفتند: بله. دو نفر مانند تو سخن گفتند و پیامبر ﷺ به آنان نیز همان سخنی را گفت که به تو گفته بود. پرسیدم: آنها کیستند؟ گفتند: مراره بن ربیع عمری و هلال بن امیهی واقفی. مردان بنی سلمه، دو مرد نیکوکار را نام بردند که در بدر حضور یافته و نمونه و خوش نام بودند. از این رو به راه خود، ادامه دادم. رسول الله ﷺ هم چنین مسلمانان را از سخن گفتن با ما سه نفر که تخلف کرده بودیم، منع فرمود. لذا مردم، رفتارشان را با ما تغییر دادند و از ما کناره گیری نمودند تا جایی که زمین، با من بیگانه شد و گویا آن زمینی که من می شناختم، نبود. پنجاه شب را بدین حال سپری کردیم. دوستانم (مراره و هلال) درمانده شده، در خانه هایشان نشستند و گریه می کردند. و من که از آن دو،

جوان‌تر و قوی‌تر بودم، از خانه بیرون می‌رفتم و با مسلمانان، در نماز جماعت شرکت می‌کردم و در بازارها می‌گشتم؛ ولی کسی با من سخن نمی‌گفت. وقتی رسول‌الله ﷺ پس از نماز می‌نشست، نزدش می‌رفتم و به او سلام می‌کردم و با خود می‌گفتم: آیا لب‌هایش را برای جواب سلام حرکت می‌دهد یا خیر؟ آن‌گاه نزدیکش نماز می‌خواندم و زیرچشمی به او نگاه می‌کردم. هنگامی که نماز می‌خواندم، به من نگاه می‌کرد؛ ولی وقتی زیرچشمی، به او می‌نگریستم، صورتش را از من برمی‌گرداند.

و چون جفای مردم، طولانی شد، از دیوار باغ ابوقتاده که پسرعمویم و محبوب‌ترین مردم نزد من بود، بالا رفتم و به او سلام کردم؛ ولی به‌خدا سوگند که جواب سلامم را نداد. به او گفتم: ای ابوقتاده! تو را به‌خدا سوگند، آیا می‌دانی که من، الله و رسولش را دوست دارم؟ او، هیچ نگفت. دوباره او را سوگند دادم. باز هم سکوت کرد. بار دیگر او را سوگند دادم. این بار، گفت: «الله و رسولش بهتر می‌دانند». اشک از چشمانم، جاری شد و برگشتم و از دیوار بالا رفتم (و بیرون شدم). باری در بازار مدینه می‌گشتم؛ دیدم یکی از کشاورزان اهل شام (که نصرانی بود)، برای فروش مواد غذایی به مدینه آمده بود و می‌گفت: چه کسی کعب بن مالک را به من نشان می‌دهد؟ مردم به سوی من اشاره کردند. او، نزد من آمد و نامه‌ای از پادشاه «غسان» به من داد. و چون خواندن و نوشتن می‌دانستم، نامه را خواندم؛ در آن نوشته بود: اما بعد، به ما خبر رسیده که رفیقت (محمد)، به تو ستم کرده است. خداوند، تو را در وضعیتی قرار نداده که خوار و زبون شوی و حَقّت ضایع گردد. نزد ما بیا تا از تو قدردانی کنیم. پس از خواندن نامه، با خود گفتم: این هم بخشی از آزمایش است. پس آن‌را در تنور انداختم و سوزاندم.

پس از این‌که چهل شب از پنجاه شب گذشت، پیک رسول‌الله ﷺ نزد من آمد و گفت: رسول‌الله ﷺ به تو دستور داده است که از همسرت کناره‌گیری کنی. پرسیدم: چه کار کنم؟ او را طلاق دهم؟ گفت: خیر؛ بلکه با او نزدیکی نکن. و همین پیام را برای دوستانم نیز فرستاد. به همسرم گفتم: نزد خانواده‌ات برو و آن‌جا باش تا این‌که خداوند در این باره، حکم کند. کعب ﷺ می‌گوید: همسر هلال بن امیه ﷺ نزد رسول‌الله ﷺ رفت و گفت: ای رسول‌خدا! هلال بن امیه، پیرمرد ناتوانی‌ست که خادمی ندارد. آیا به نظر شما اشکالی دارد به او خدمت کنم؟ فرمود: «خیر، ولی نباید با تو نزدیکی کند». همسر

هلال رضی الله عنه گفت: به خدا سوگند که او، هیچ حرکت و رغبتی به چیزی ندارد. والله، از زمانی که این مسأله برایش پیش آمده است تا به امروز، همواره گریه می کند. کعب رضی الله عنه می گوید: یکی از اعضای خانواده ام، پس از شنیدن این ماجرا به من گفت: چه خوب بود از رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه می گرفتی که همسرت به تو خدمت کند؛ همان طور که به همسر هلال بن امیه اجازه ی خدمت به شوهرش را داده است. گفتم: به خدا سوگند، از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین درخواستی نمی کنم. چون نمی دانم رسول الله صلی الله علیه و آله چه پاسخی خواهد داد؛ چراکه من، جوانم. بدین سان ده شب دیگر نیز صبر کردم و پنجاه شب کامل، از زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را از سخن گفتن با ما منع کرده بود، گذشت. نماز صبح پنجاهمین شب را خوانده و بر بام یکی از خانه هایم نشسته بودم و همان حالی را داشتم که الله متعال، ذکر کرده است؛ یعنی زمین با تمام وسعتش بر من تنگ شده بود و از خود، به تنگ آمده بودم. ناگهان فریاد شخصی را شنیدم که بالای کوه «سَلْع» رفته بود و با صدای بلند می گفت: ای کعب بن مالک! تو را بشارت باد. از شنیدن این سخن، به سجده افتادم و دانستم که گشایشی حاصل شده و رسول الله صلی الله علیه و آله پس از نماز صبح، پذیرش توبه ی ما را از سوی الله، به مردم اعلام نموده است. لذا مردم به راه افتادند تا به ما مژده دهند. مژده دهندگان، نزد دوستانم (هلال و مراره) رفتند. مردی به قصد مژده دادن، سوار بر اسبش به سوی من تاخت و شخص دیگری از طایفه ی «اسلم»، پیاده دوید و بر بالای کوه رفت و صدایش زودتر از سوارکار به من رسید. وقتی آن شخصی که صدایش را شنیده بودم، برای تبریک نزد آمد، لباس هایم را درآوردم و به خاطر مژده ای که به من داده بود، به او بخشیدم. به خدا سوگند، در آن وقت، لباس دیگری نداشتم؛ از این رو دو لباس (ازار و ردایی) به امانت گرفتم و پوشیدم و به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله به راه افتادم. مردم، گروه گروه برای تبریک و تهنیت به خاطر قبولی توبه ام، به استقبالم می آمدند و می گفتند: پذیرش توبه ات از سوی الله، مبارکت باد. تا این که وارد مسجد شدم. دیدم رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته و مردم، اطرافش را گرفته اند. طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه برخاست و به سوی من دوید و با من مصافحه کرد و به من تبریک گفت. به خدا سوگند، تنها او از میان مهاجران، برخاست و دیگر، هیچ کس بلند نشد. کعب رضی الله عنه هیچ گاه برخاستن طلحه رضی الله عنه را فراموش نکرد.

می‌گوید: هنگامی که به پیامبر ﷺ سلام کردم، در حالی که چهره‌اش از خوشحالی می‌درخشید، فرمود: «تو را به بهترین روزی مژده باد که از وقتی متولد شده‌ای، چنین روزی بر تو نگذشته است». پرسیدم: ای رسول‌خدا! آیا این مژده، از سوی شماست یا از سوی الله؟ فرمود: «خیر؛ بلکه از سوی الله ﷻ». گفتم: چهره‌ی پیامبر ﷺ در هنگام شادی، مانند قرص ماه می‌درخشید و ما، این حالتش را می‌دانستیم. هنگامی که روبه‌رویش نشستیم، گفتم: ای رسول‌خدا! از بابت توبه‌ام، می‌خواهم اموالم را در راه الله و رسولش، صدقه دهم. رسول‌الله ﷺ فرمود: «مقداری از اموالت را برای خود، نگه دار. این، برایت بهتر است». گفتم: پس سهمیه‌ام از غنایم «خیبر» را نگه می‌دارم. سپس عرض کردم: ای رسول‌خدا! به‌یقین الله، مرا به سبب راست‌گویی، نجات داد. لذا از بابت توبه‌ام، تا زمانی که زنده باشم، هرگز دروغ نخواهم گفت. به‌خدا سوگند، از زمانی که این سخن را به رسول‌الله ﷺ گفتم، هیچ مسلمانی را سراغ ندارم که الله متعال، او را در صداقت و راست‌گویی، به‌زیبایی آزمایش من، آزموده باشد و از آن هنگام تاکنون، هیچ‌گاه به‌عمد دروغ نگفتم و امیدوارم که الله در باقی‌مانده‌ی عمرم نیز مرا از دروغ حفاظت کند.

می‌گوید: الله متعال، این آیات را نازل کرد:

﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ وَرِعٌ بِهِمْ رَحِيمٌ ﴿١١٧﴾ وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمُ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿١١٨﴾ يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ

[التوبة: ١١٧، ١١٩]

الصَّادِقِينَ ﴿١١٩﴾

به‌طور قطع الله، لطف و رحمت ویژه‌اش را بر پیامبر و مهاجران و انصار که در آن زمان دشوار (یعنی در جنگ تبوک) از او پیروی کردند، ارزانی داشت و پس از آن که نزدیک بود دل‌های گروهی از ایشان دچار لغزش شود، باز هم از لغزش‌های آنان درگذشت. همانا الله نسبت به آنان بخشاینده‌ی مهرورز است. و به آن سه نفری که پذیرش توبه‌ی آنان به‌تأخیر افتاد، لطف و احسان نمود؛ آن‌گاه که زمین با همه‌ی گستردگی‌اش بر آنان تنگ شد و از خود به تنگ آمدند و دریافتند که در برابر الله هیچ پناهگاهی جز او نیست. سپس رحمتش را شامل حالشان کرد تا توبه نمایند. همانا الله توبه‌پذیر مهربان است. ای مومنان! تقوای الله پیشه سازید و با راست‌گویان باشید.

کعب رضی الله عنه می گوید: به الله سوگند، پس از این که الله مرا به اسلام هدایت کرد، بزرگ ترین نعمتی که به من بخشیده، راست گویی و صداقتم با رسول الله صلی الله علیه و آله است که به او دروغ نگفتم؛ زیرا اگر دروغ می گفتم، مانند کسانی که دروغ گفتند، هلاک می شدم. چون الله متعال با نزول وحی، بدترین سخنانی را که به کسی می گوید، درباره ی این دروغ گویان، گفته است؛ چنان که می فرماید:

﴿سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِعُرْضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رَجِسٌ وَمَا وَنُهُمْ جَهَنَّمَ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٩٥﴾ يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِيَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴿٩٦﴾﴾

[التوبة: ۹۵، ۹۶]

هنگامی که (از تبوک) به نزدشان بازگردید، برایتان به نام الله سوگند یاد می کنند تا از آنان صرف نظر کنید؛ پس، از آنان روی بگردانید؛ همانا آن ها، پلیدند و جایگاهشان به سبب آن چه مرتکب می شدند، دوزخ است. برایتان سوگند می خورند تا از آنان راضی شوید. اگر شما از آنان راضی شوید، به طور قطع الله، از مردم فاسق و نابکار راضی نخواهد شد.

کعب رضی الله عنه می گوید: ما سه نفر، به ظاهر از کسانی که سوگند خوردند و پیامبر صلی الله علیه و آله عذرشان را پذیرفت و با آنان بیعت کرد و برایشان درخواست آمرزش نمود، عقب افتادیم و رسول الله صلی الله علیه و آله مسأله ی ما سه نفر را به تأخیر انداخت تا این که الله در این باره حکم کرد؛ چنان که فرمود:

﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا﴾

[التوبة: ۱۱۸]

و به آن سه نفری که پذیرش توبه ی آنان به تأخیر افتاد، لطف و احسان نمود...

کعب رضی الله عنه می گوید: آنچه الله صلی الله علیه و آله در آیه ی فوق ذکر کرده است، بازماندن ما از جهاد نیست؛ بلکه به تأخیر افتادن مسأله ی ما از کسانی است که برای رسول الله صلی الله علیه و آله عذر آوردند و سوگند یاد کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز عذرشان را پذیرفت.

در روایتی آمده است که: «پیامبر صلی الله علیه و آله روز پنجشنبه عازم غزوه ی تبوک شد. و دوست داشت که در روز پنجشنبه سفرش را آغاز کند».

و در روایتی آمده است: «همواره در روز و به هنگام چاشت، از سفر بازمی گشت و هنگام ورود، به مسجد می رفت و دو رکعت نماز می خواند و آن جا می نشست».

۲۳- وَعَنْ أَبِي نُجَيْدٍ بِضَمِّ التَّوْنِ وَفَتْحِ الْجَبِيمِ عُمَرَ بْنَ الْحُصَيْنِ الْخُزَاعِيِّ رضی اللہ عنہما أَنَّ امْرَأَةً مِنْ جُهَيْنَةَ أَتَتْ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم وَهِيَ حُبْلَى مِنَ الرَّثَا، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَصَبْتُ حَدًّا فَأَقِمَّهُ عَلَيَّ، فَدَعَا نَبِيُّ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم وَلِيَّهَا فَقَالَ: أَحْسِنِ إِلَيْهَا، فَإِذَا وَضَعْتَ فَأْتِنِي فَفَعَلَ فَأَمَرَ بِهَا نَبِيُّ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم فَشَدَّتْ عَلَيْهَا ثِيَابُهَا، ثُمَّ أَمَرَ بِهَا فَرُجِمَتْ، ثُمَّ صَلَّى عَلَيْهَا. فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: نُصَلِّي عَلَيْهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَقَدْ رَزْتِ، قَالَ: لَقَدْ تَابَتْ تَوْبَةً لَوْ قَسِمَتْ بَيْنَ سَبْعِينَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ لَوْسَعَتْهُمْ وَهَلْ وَجَدْتَ أَفْضَلَ مِنْ أَنْ جَادَتْ بِنَفْسِهَا لِلَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم؟! [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابونجید، عمران بن حصین خزاعی رضی اللہ عنہما می گوید: زنی از طایفه ی «جهینه» که زنا کرده و باردار بود، نزد رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم آمد و گفت: سزاوار حد (مجازات شرعی) شده‌ام؛ آن را بر من اجرا کن. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم ولی (سرپرست) او را فراخواند و فرمود: «به او خوبی کن و وقتی وضع حمل کرد، او را نزد من بیاور». (و چون وضع حمل کرد،) سرپرستش، او را نزد پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم برد؛ به فرمان پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لباسش را محکم بر او پیچیدند و سنگ‌سارش کردند و آن‌گاه پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم بر او نماز خواند. عمر رضی اللہ عنہ عرض کرد: او، زنا کرده و شما بر او نماز می‌خوانید؟! فرمود: «این زن، چنان توبه‌ای کرده که اگر توبه‌اش را میان هفتاد نفر از اهالی مدینه تقسیم کنند، همه‌ی آن‌ها را دربرمی‌گیرد. آیا وضعی بهتر از این دیده‌ای که خودش را تسلیم الله صلی اللہ علیہ وسلم کرد؟»

شرح

مؤلف رحمته اللہ علیہ از عمران بن حصین رضی اللہ عنہ نقل کرده است: زنی که زنا کرده و باردار شده بود، نزد پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم آمد و گفت: «عملی انجام داده‌ام که سزاوار حد شرعی شده‌ام؛ مجازات شرعی را بر من اجرا کنید». پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم سرپرست آن زن را احضار کرد و به او دستور داد که رفتار خوبی با این زن داشته باشد و پس از وضع حمل، او را نزد ایشان بیاورد. وقتی آن زن وضع حمل کرد، سرپرستش، او را نزد پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم برد. به فرمان پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم لباس‌هایش را محکم بر او پیچیدند تا وقتی سنگ‌سارش می‌کنند، برهنه نشود. و سپس مطابق دستور رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم، سنگ‌سارش نمودند تا این‌که آن زن، جان باخت و رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم بر جنازه‌اش نماز خواند. عمر رضی اللہ عنہ عرض کرد: ای رسول خدا! این زن، زنا کرده است؛ با این حال، بر او نماز می‌خوانید؟ زنا، یکی از گناهان کبیره است.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۶۹۶.

رسول الله ﷺ فرمود: «او، چنان توبه‌ای کرده است که اگر آن را در میان هفتاد نفر از اهالی مدینه تقسیم کنند، همه‌ی آنان را دربرمی‌گیرد»؛ یعنی به همه‌ی این هفتاد انسان گناه‌کار، فایده می‌رساند. و افزود: «آیا وضعی بهتر از این دیده‌ای که خودش را تسلیم الله ﷻ کرد؟» یعنی آیا وضعی بهتر از این سراغ داری که زنی، این چنین خودش را به قصد تقرب و نزدیکی به الله، تسلیمش نماید تا از گناه زنا، پاک شود؟ چه کاری از این بهتر؟!

نکات فراوانی از این حدیث برداشت می‌کنیم؛ از جمله این‌که: اگر کسی که ازدواج کرده، زنا نماید، سنگ‌سارش واجب می‌باشد؛ زیرا ابتدا آیه‌ی رجم، در قرآن وجود داشت که مسلمانان، آن را می‌خواندند، حفظش داشتند و به حکمش، عمل می‌کردند. پیامبر ﷺ و خلفای پس از او نیز این حکم را اجرا کرده‌اند. ولی الله ﷻ به حکمت خویش، الفاظ مربوط به این حکم را از کتابش برداشت و به عبارتی، الفاظ آیه‌ی رجم را منسوخ نمود؛ اما حکمش را در این امت، ابقا کرد. از این رو اگر کسی که ازدواج کرده، زنا کند، باید سنگ‌سارش کنند تا آن‌که بمیرد. بدین ترتیب که او را در زمین هموار و وسیعی، سرپا می‌بندند و مردم، اطرافش جمع می‌شوند و او را سنگ‌سار می‌کنند تا بمیرد.

این، از حکمت الله ﷻ می‌باشد که به زدن سرش دستور نداده که کارش، به یک‌باره تمام شود. بلکه او را سنگ‌سار می‌کنند تا عذاب شود و طعم عذاب را در برابر لذت حرام، بچشد. از آن‌جا که همه‌ی بدنش از انجام این عمل حرام، لذت برده است، بدنش، باید مطابق لذتی که برده، عذاب شود. از این رو علما گفته‌اند: سنگ‌سار نباید با سنگ بزرگ انجام شود؛ زیرا به مرگش سرعت می‌بخشد و زود می‌میرد و رنج و درد کمتری تحمل می‌کند. همین‌طور نباید با سنگ کوچک سنگ‌سارش کنند؛ چراکه بیش از حد، باعث اذیت و آزارش می‌شود و دیر می‌میرد؛ بلکه باید با سنگ‌های متوسط سنگ‌سارش کنند تا مقداری درد بکشد و بمیرد.

شاید کسی بگوید: مگر رسول خدا ﷺ نفرموده است که: «إِذَا قَتَلْتُمْ فَأَحْسِنُوا الْقِتْلَةَ، وَإِذَا دَبَّحْتُمْ فَأَحْسِنُوا الدَّبْحَ»؟^(۱) یعنی: «هرگاه می‌خواستید بکشید، به بهترین روش

(۱) مسلم، ش: ۱۹۵۵.

بکشید و هرگاه می‌خواستید ذبح کنید، به‌نیکی ذبح نمایید». آری؛ رسول‌الله ﷺ چنین فرموده است؛ ولی منظور از این‌که به نیکی بکشید، این است که کشتن، مطابق شریعت باشد و سنگ‌سار کردن، از این احسان، خارج نیست؛ زیرا حکمی شرعی است. از این‌رو اگر جنایت‌کاری، شخصی را به‌عمد بکشد و قبل از آن‌که او را به قتل برساند، اندامش را قطع کند، ما نیز در قصاصش، ابتدا اندامش را می‌بریم و بعد او را می‌کشیم. به عنوان مثال: اگر جنایت‌کاری، ابتدا دست و پای کسی را قطع کند، و سپس سرش را ببرد و او را بکشد، ابتدا دست و پایش را می‌بریم و سپس سرش را تنش جدا می‌کنیم؛ نه این‌که با یک ضربه شمشیر کارش را یک‌سره نماییم؛ بلکه احسان و نیکی، در این است که مطابق شریعت، درست قصاص شود؛ به هر شکلی که باشد.

در حدیث، بدین نکته اشاره شده که اگر کسی زنا کرد، جایز است که به گناهش اعتراف کند تا حکم شرعی را بر او اجرا نمایند و بدین‌سان پاک شود. البته اعترافش نباید به‌قصد رسوا کردن خود باشد. بنابراین کسی که به‌قصد اجرای حکم شرعی، نزد قاضی، به گناهش اعتراف می‌کند، سزاوار سرزنش نیست؛ ولی اگر کسی نزد عموم از زناکردن خود سخن می‌گوید، در حقیقت، خود را رسوا می‌کند و جزو کسانی است که بخشیده نخواهد شد؛ زیرا رسول‌الله ﷺ فرموده است: «كُلُّ أُمَّتِي مُعَاقِبٌ إِلَّا الْمُجَاهِرِينَ» یعنی: «همه‌ی افراد امتم بخشیده می‌شوند، مگر کسانی که گناهانشان را آشکار می‌کنند». همان‌طور که در حدیث آمده، آشکار کردن گناه بدین صورت است که «شخصی، شب‌هنگام مرتکب گناهی شود و صبح، گناهش را برای مردم بازگو کند و بگوید که من، چنین و چنان کرده‌ام».

گروه سومی هم وجود دارد؛ فاسقان بدکاری که به عمل بدشان افتخار می‌کنند. پناه بر خدا! مثل کسی که می‌گوید: به فلان کشور رفته و با چند زن، زنا کرده است! ابتدا به چنین افرادی توصیه می‌شود که توبه کنند. اگر توبه کردند که هیچ، و اگر توبه نکردند، باید کشته شوند؛ زیرا فقط کسی به زناکردن افتخار می‌کند که آن را روا و درست می‌داند و هرکس، عمل حرامی مثل زنا را جایز بداند، کافر است. متأسفانه برخی از فاسقان بدکار به گناهی که مرتکب می‌شوند، می‌بالند؛ همان کسانی که

مسلمانان به خاطر آنان و به خاطر کردار زشتشان، به بلا افتاده‌اند. برخی، به «بانکوک» یا به دیگر شهرها و کشورهای پلیدی می‌روند که شراب‌خواری، زنا و هم‌جنس‌بازی و دیگر کارهای زشت، در آنها آزاد است و وقتی برمی‌گردند، کارهای زشتشان را با افتخار، پیش دوستانشان تعریف می‌کنند! ابتدا به چنین افرادی، فرصت توبه داده می‌شود و از آنها می‌خواهند که توبه کنند؛ اگر توبه نکردند، کشته می‌شوند؛ زیرا کسی که زنا و دیگر کارهایی را که به‌اجماع، حرام است، حلال می‌داند، کافر است.

شاید این پرسش مطرح شود که: اگر کسی مرتکب زنا شود، بهتر است نزد قاضی برود و به گناهش اعتراف کند تا حکم شرعی را بر او اجرا نمایند یا بهتر است که هیچ نگوید و بر خود، پرده‌پوشی نماید؟

پاسخش، مفصل است؛ اگر توبه‌ی خالصی کرده و پشیمان شده و مطمئن است که دیگر، به سراغ این عمل زشت نخواهد رفت، افضل و بهتر، این است که نزد قاضی نرود و به گناهش، اعتراف نکند و این راز را میان خود و پروردگارش نگه دارد؛ زیرا هر کس توبه کند، الله توبه‌اش را می‌پذیرد؛ ولی اگر می‌ترسید که توبه‌اش، توبه‌ی خالصی نباشد و نگران بود که شاید دوباره هم مرتکب چنین گناهی بشود، بهتر است با مراجعه به قاضی، خواهان اجرای مجازاتش شود.

۲۴- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَأَنْسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنهما أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَوْ أَنَّ لِابْنِ آدَمَ وَادِيًا مِنْ ذَهَبٍ، أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَادِيَانِ، وَلَنْ يَمَلَأَ فَاهُ إِلَّا التُّرَابَ، وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ تَابَ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابن‌عباس و انس بن مالک رضی الله عنهما می‌گویند: رسول‌الله ﷺ فرمود: «اگر انسان یک دره‌ی پر از طلا داشته باشد، دوست دارد که صاحب دو دره‌ی طلا باشد و فقط خاک است که دهان انسان را پُر می‌کند؛ و هرکس توبه نماید، الله توبه‌اش را می‌پذیرد».

(۱) حدیث ابن‌عباس: صحیح بخاری، ش: (۶۴۳۶، ۶۴۳۷) و صحیح مسلم، ش: ۱۰۴۹. حدیث انس:

صحیح بخاری، ش: ۶۴۳۹ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۴۸

۲۵- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «يُضْحَكُ اللَّهُ سَبْحَانَهُ وَتَعَالَى إِلَى رَجُلَيْنِ يَفْتُلُّ أَحَدُهُمَا الْآخَرَ يَدْخُلَانِ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُ هَذَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلُ ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَى الْقَاتِلِ فَيَسْلِمُ فَيُسْتَشْهَدُ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الله سبحانه و تعالی، به دو نفری که یکی از آنها دیگری را به قتل می‌رساند و هر دو وارد بهشت می‌شوند، می‌خندد؛ بدین صورت که یکی از آنها، در راه الله می‌جنگد و (به وسیله‌ی دیگری) کشته می‌شود. سپس الله، توبه‌ی قاتل را می‌پذیرد و او، اسلام می‌آورد و به شهادت می‌رسد».

شرح

این دو حدیث، درباره‌ی توبه و بیان‌گر این نکته هستند که الله، توبه‌ی هر توبه‌کننده‌ای را می‌پذیرد؛ هرچند گناهش، خیلی بزرگ باشد؛ زیرا الله متعال فرموده است:

﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ﴿٦٨﴾ يُضْعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا ﴿٦٩﴾ إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ ﴿٧٠﴾﴾

[الفرقان: ۶۸، ۷۰]

و آنان که معبودی جز الله را نمی‌پرستند، و کسی را که الله، خودش را حرام کرده است، جز به حق نمی‌کشند و زنا نمی‌کنند؛ و کسی که مرتکب این (اعمال) شود، مجازات سختی خواهد دید. روز قیامت عذابش دو چندان می‌شود، و با ذلت و خواری برای همیشه در آن می‌ماند. مگر آنان که توبه کنند و ایمان بیاورند و کار شایسته انجام دهند که الله، بدی‌هایشان را به نیکی تبدیل می‌کند.

حدیث نخست، یعنی حدیث ابن‌عباس و انس بن مالک رضی الله عنهما بدین معناست که انسان، از ثروت و ثروت‌اندوزی سیر نمی‌شود؛ اگرچه یک دره‌ی پر از طلا داشته باشد، باز هم در جستجوی دره‌ی دوم برمی‌آید و فقط خاک است که شکم انسان را پُر می‌کند. و این، زمانی‌ست که می‌میرد و به خاک سپرده می‌شود و دنیا و لذت‌ها و

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۸۲۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۸۹۰

نعمت‌هایش را ترک می‌نماید؛ آن وقت است که قانع می‌شود. قانع نشود، چه کند که دستش از همه جا کوتاه شده است!

«چشم تنگ دنیا دوست را
یا قناعت پر کند یا خاک گور»

با این همه حرص و آزی که انسان دارد، رسول‌الله ﷺ به توبه کردن، تشویق نموده است؛ زیرا آدمِ آزمند و حریص، فقط به مال‌اندوزی می‌اندیشد و چندان برایش مهم نیست که از چه راهی به مال و ثروت، دست یابد؛ حتی اگر از راه حرام باشد. دوا و درمان چنین مرضی، توبه و بازگشت به سوی الله است؛ از این رو رسول‌الله ﷺ فرمود: «و هر کس توبه نماید، الله توبه‌اش را می‌پذیرد». آری! الله ﷻ توبه‌ی هر توبه‌کننده‌ای را قبول می‌کند؛ اگرچه توبه‌اش در زمینه‌ی نحوه‌ی کسب مال و ثروت باشد، باز هم الله توبه‌اش را می‌پذیرد.

و اما حدیث دوم، حدیث ابوهریره رضی الله عنه؛ الله ﷻ بدان سبب به این دو نفر می‌خندد که در دنیا، دشمنی و کینه‌ی شدیدی نسبت به یکدیگر داشته‌اند؛ به گونه‌ای که یکی از آن‌ها، دیگری را به قتل رسانده است؛ ولی خداوند تعالی کینه‌ی موجود در دل‌هایشان را دگرگون می‌سازد و آن را از میان می‌برد؛ زیرا بهشتیان از هرگونه کینه و عداوتی که نسبت به یکدیگر داشته‌اند، پاک می‌شوند. همان‌طور که الله ﷻ در توصیفشان می‌فرماید:

﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ﴾ [الحجر: ۴۷]

و کینه‌ای را که در سینه‌هایشان هست، بیرون می‌کشیم و برادروار بر تخت‌هایی روبه‌روی یکدیگر قرار دارند.

از این حدیث، چنین درمی‌یابیم که وقتی کافری از کفرش توبه کند، حتی اگر مسلمانی را کشته باشد، خداوند تعالی توبه‌اش را می‌پذیرد؛ زیرا پذیرش اسلام، همه‌ی گناهان گذشته‌ی هر تازه‌مسلمانی را از میان می‌برد.

۳- باب: صبر

الله متعال می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَصْبِرُوا وَصَابِرُوا﴾
[آل عمران: ۲۰۰]

ای مومنان! شکیبایی کنید و پایداری نمایید.

﴿وَلَتَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ
وَالْمَمَرَاتِ وَبَثِيرٍ مِّنَ الصَّلِيرِينَ﴾
[البقرة: ۱۵۵]

ما، به طور قطع شما را با اموری (مثل) ترس، گرسنگی، به وجود آمدن نقص در اموال و نیز با مصیبت‌های جانی و کاهش محصولات، آزمایش می‌کنیم. و به صابران مژده بده.

﴿إِنَّمَا يُوفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُم بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾
[الزمر: ۱۰]

جز این نیست که بردباران، پاداش خویش را کامل و بدون حساب دریافت می‌کنند.

﴿وَلَمَن صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَٰلِكَ لَمِنَ الْأُمُورِ﴾
[الشوری: ۴۳]

و هرکس بردباری ورزد و درگذرد، بداند که چنین روی‌کردی از کارهای بس بزرگ است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾
[البقرة: ۱۵۳]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به وسیله‌ی صبر و نماز کمک بگیرید؛ همانا الله با صابران است.

﴿وَلَتَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنكُمْ وَالصَّابِرِينَ﴾
[محمد: ۳۱]

و به طور قطع شما را می‌آزماییم تا مجاهدان و صابران را از میان شما مشخص کنیم.
آیات فراوان و مشهوری درباره‌ی امر به صبر و فضیلت آن وجود دارد.

شرح

صبر در لغت، به معنای حبس (بازداشتن) است و در شریعت به حبس نفس در برابر سه مورد اطلاق می‌شود:

اول: حبس نفس یا پایداری بر اطاعت الله. دوم: حبس نفس یا خویشتن‌داری در برابر محرمات الهی. و سوم: حبس نفس یا بردباری در برابر مشیت‌های تلخ و ناگوار پروردگار.

این‌ها، انواع صبر و شکیبایی هستند که علما ذکر کرده‌اند. نوع اول، این است که انسان بر اطاعت الله، پایداری ورزد؛ زیرا اطاعت و بندگی بر نفس انسان، سنگین و دشوار است و همین‌طور برای جسم و کالبد آدمی، ناگوار می‌باشد؛ به‌گونه‌ای که باعث خستگی جسمی می‌شود و از جنبه‌ی مادی نیز سختی‌هایی در برخی از عبادت‌ها وجود دارد؛ مثل زکات و حج. از این‌رو عبادت، به‌طور عادی بر جسم و نفس انسان، ناگوار و مشقت‌بار می‌باشد و به همین خاطر نیازمند صبر و پایداری و تحمل رنج و سختی‌ست. الله متعال می‌فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَصْبِرُوا وَصَابِرُوا﴾ [آل عمران: ۲۰۰]

ای مومنان! شکیبایی کنید و پایداری نمایید.

نوع دوم صبر، این است که انسان در برابر محرمات الهی خویشتن‌دار باشد؛ به‌گونه‌ای که نفس خود را از آنچه که الله ﷻ حرام کرده است، بازدارد؛ زیرا نفس اماره، انسان را به سوی بدی فرمان می‌دهد؛ ولی انسان باید آن را از بدی بازدارد. مثل دروغ و تقلب در معاملات و خوردن مال دیگران به‌ناحق، رباخواری، زنا، شراب‌خواری، دزدی و سایر گناهان.

انسان باید نفس خویش را از پرداختن به چنین گناهانی بازدارد؛ این کار، سختی زیادی در پی ندارد و چندان، مشکل نیست. فقط باید مراقب نفس و خواسته‌های نفسانی خود باشد و خویشتن‌داری کند.

و اما نوع سوم صبر، این است که در برابر مشیت‌های ناگوار و تلخ پروردگار متعال، شکیبایی ورزد؛ زیرا مشیتی که از سوی الله ﷻ برای انسان رقم می‌خورد، یا خوشایند است و یا ناگوار. اگر خوشایند باشد، باید شکر و سپاس الله را به‌جا آورد و از آن‌جا که

سپاسگزاری، نوعی طاعت و عبادت است، پس در نوع اول صبر می‌گنجد؛ اما منظور از مشیت‌های ناگوار الهی، رخدادهایی است که برای انسان، خوشایند نیست؛ چه بسا انسان، به بلایی جانی یا مالی دچار می‌شود؛ حتی به بلاهایی که فراگیر است و جامعه را دربرمی‌گیرد. بلاهای زیادی وجود دارد که باید در برابرش شکیبا باشیم. انسان، با صبر و بردباری، نفسش را از آنچه که خداوند عز و جل بر او حرام کرده است، باز می‌دارد و از بی‌صبری با زبان یا قلب و سایر اندام، خودداری می‌کند. انسان، به‌هنگام مصیبت چهار حالت دارد:

حالت اول: خشمگین می‌شود و بی‌صبری و اوقات تلخی می‌کند.

حالت دوم: صبر و بردباری می‌ورزد.

حالت سوم: راضی و خشنود است.

و حالت چهارم: شاکر و سپاس‌گزار می‌باشد.

این‌ها، حالت‌های چهارگانه‌ی انسان در زمانی است که مصیبتی به او می‌رسد.

در حالت اول، انسان با قلب، دل و اندامش، بی‌صبری و اظهار ناخشنودی می‌کند.

بی‌صبری با دل، بدین‌شکل است که انگار از پروردگارش رنجیده و ناراحت است و

احساس می‌کند که العیاذ بالله، خداوند با این مصیبت، به او ستم کرده است!

بی‌صبری با زبان، بدین‌گونه است که فریاد و واویلا سر می‌دهد و به زمین و زمان

دشنام می‌گوید.

و بی‌صبری با اندام، بدین صورت است که به سر و صورتش می‌زند و گریبان،

چاک می‌دهد و موهایش را می‌کشد.

این ناخشنودی و بی‌صبری، حالت انسان‌های ناشکیبا و بی‌طاقتی است که با بی‌تابی

خود، هم از ثواب محروم می‌شوند و هم از مصیبت، رهایی نمی‌یابند؛ بلکه گنه‌کار نیز

می‌گردند. بدین ترتیب دو مصیبت، به آن‌ها می‌رسد: یکی، همان مصیبت دنیوی و

دیگری، مصیبت دینی که پی‌آمد بی‌صبریست.

در حالت دوم، انسان در برابر مصیبت، بردبار و خویش‌نار است؛ بدین‌گونه که

اگرچه مصیبت برایش ناگوار است و دوست ندارد که اتفاق مصیبت‌باری روی دهد،

ولی بردباری می‌ورزد و سخنی نمی‌گوید که سبب خشم پروردگار شود و با اندامش،

کاری نمی کند که خشم الهی را به دنبال داشته باشد و در قلبش نیز احساس بدی نسبت به الله ندارد و در عین حال که آن مصیبت را ناگوار می داند، صبور و شکیباست.

و حالت سوم؛ رضایت و خشنودی، بدین صورت است که با سینه‌ی باز از مصیبت، استقبال می کند و به طور کامل از مصیبتی که بر سرش آمده، راضی است؛ به گونه‌ای انگار مصیبتی به او نرسیده است.

و اما در حالت چهارم، به سبب مصیبتی که به او رسیده است، شکر خدا می کند.

همان طور که هرگاه پیامبر ﷺ امر ناگواری می دید، می گفت: «الحمد لله علی کل حال».

آری! خدا را از آن جهت شکر و سپاس می گوید که بیش از مصیبتی که به او رسانده است، به او ثواب و پاداش می دهد. گفته می شود: بانوی عبادت‌گزاری، از ناحیه‌ی انگشتش دچار مشکل شد؛ ولی «الحمد لله» گفت. به او گفتند: انگشتت، این طور شده و تو، الحمد لله می گویی؟! پاسخ داد: حلاوت و شیرینی اجرش، تلخی صبر را از یادم برد.

مؤلف رحمته در باب صبر، به آیه‌ی ۲۰۰ سوره‌ی آل عمران اشاره کرده است که الله جل جلاله می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿۲۰۰﴾

[آل عمران: ۲۰۰]

ای مؤمنان! شکیبایی کنید و پایداری نمایید و برای جهاد آماده باشید و تقوای الهی پیشه کنید.

الله جل جلاله مؤمنان را به اقتضا و به شرافت ایمانشان، به سه، بلکه به چهار کار مهم

فرمان داد: ﴿اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ﴾

اصْبِرُوا یعنی: از گناه و معصیت، باز آید. صَابِرُوا یعنی: بر اطاعت و بندگی، پایداری نمایید. رَابِطُوا یعنی: پیوسته به دنبال خیر و نیکی باشید (که جهاد، در رأس آن است). و سپس به تقوا دستور داد که همه‌ی این موارد را دربرمی گیرد.

پس مفهوم شکیبایی در برابر محرمات الهی، این است که به آن‌ها نزدیک نشویم و از آن‌ها، اجتناب و پرهیز کنیم.

خودداری از معصیت، زمانی ست که نفس انسان، به سوی معصیت فرا می‌خواند؛ از این‌رو درباره‌ی انسانی که معصیتی به ذهنش خطور نکرده است، نمی‌گویند که از معصیت خودداری نموده است. ولی اگر نفست، تو را به انجام معصیت فراخواند، خودداری کن و شکیبایی نما.

صبر در واژه‌ی ﴿صَابِرُوا﴾، به مفهوم پایداری بر اطاعت است؛ زیرا دو نکته درباره‌ی اطاعت، درخور توجه می‌باشد:

اطاعت، عملی ست که انسان، انجامش را می‌پذیرد و خود را به انجام آن، ملزم می‌داند.

اطاعت، بر نفس انسان، دشوار است؛ همان‌گونه که ترک معصیت، بر نفس انسان، دشوار می‌باشد.

بنابراین پایداری بر اطاعت، از خودداری از معصیت، برتر است. از این‌رو الله متعال، فرمود: ﴿وَصَابِرُوا﴾ همان‌طور که انسان، در جنگ و جهاد، در برابر دشمنش پایداری می‌کند.

﴿وَرَابِطُوا﴾ مفهوم فراوانی و پیوستگی نیکی را می‌رساند. از این‌رو رسول‌الله ﷺ فرموده است: «إِسْبَاغُ الْوُضُوءِ عَلَى الْمَكَارِهِ وَكَثْرَةُ الْخُطَا إِلَى الْمَسَاجِدِ، وَانْتِظَارُ الصَّلَاةِ بَعْدَ الصَّلَاةِ، فَذَلِكُمْ الرِّبَاطُ، فَذَلِكُمْ الرِّبَاطُ»، یعنی: «تکمیل وضو در سختی‌ها، و گام‌های زیاد به سوی مساجد، و پس از نماز، به انتظار نماز بودن، (سبب از میان رفتن خطاها و رفع درجات است)؛ بر این‌ها پای‌بندی کنید. بر این‌ها پای‌بندی کنید (که چنین اعمالی، مانند جهاد در راه الله، ارزشمند و پرفضیلت است)».

زیرا بیان‌گر نیکی‌های فراوان و استمرار یا تداوم اطاعت است.

تقوا در آیه‌ی ۲۰۰ سوره‌ی آل‌عمران، همه‌ی موارد مذکور در آیه را شامل می‌شود؛ زیرا تقوا به مفهوم در پیش گرفتن رویکردیست که انسان را از مجازات الهی، مصون می‌دارد. و این، با انجام اوامر الهی و پرهیز از نواهی، میسر است. بنابراین در این آیه، یک مفهوم عام یعنی تقوا به سه مفهوم خاص (صبر در برابر معصیت، پایداری بر اطاعت و انجام فراوان و پیوسته‌ی کار نیک)، عطف شده است و سپس الله ﷻ بیان

می‌فرماید که پرداختن به این امور چهارگانه، سبب فلاح و رستگاری است: ﴿لَعَلَّكُمْ تَقْلِحُونَ﴾

مفسران گفته‌اند: رستگاری، واژه‌ی پرمعنایی است به مفهوم دست‌یابی به هر خواسته و مطلوبی و رهایی از هر مسأله‌ی نگران‌کننده‌ای. بنابراین کسی که تقوا پیشه کند، به خواسته‌ی خود می‌رسد و از آنچه مایه‌ی نگرانی اوست، مصون می‌ماند. اما آیه‌ی ۱۵۵ سوره‌ی بقره که مؤلف رحمه الله در این باب، ذکر کرده است؛ اللهم صلِّ می‌فرماید:

﴿وَلْتَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ
وَالضَّرَبَاتِ وَبَشِيرِ الصَّابِرِينَ﴾ [البقرة: ۱۵۵]

ما، به‌طور قطع شما را با اموری (مثل) ترس، گرسنگی، به وجود آمدن نقص در اموال و نیز با مصیبت‌های جانی و کاهش محصولات، آزمایش می‌کنیم. و به صابران مژده بده.

الله جل جلاله در این آیه تأکید کرده است که شما را با چنین مسایلی می‌آزماییم. ﴿وَلْتَبْلُوَنَّكُمْ﴾ یعنی: به‌طور قطع شما را آزمایش می‌کنیم. ﴿بَشِيرِ مِّنَ الْخَوْفِ﴾ یعنی: شما را به مقداری از ترس می‌آزماییم، نه با همه‌ی آن؛ زیرا همه‌ی ترس، هلاک‌کننده است و باعث هلاکت می‌شود. خوف یا ترس، بدین معناست که انسان احساس امنیت نمی‌کند و به مراتب، سخت‌تر از گرسنگی است. از این‌رو پیش از واژه‌ی «جوع» یا گرسنگی، ذکر شد. انسان گرسنه، هرطور شده کاری می‌کند و حتی برای رفع گرسنگی، ممکن است ریشه‌ی گیاهی را بخورد؛ ولی آدمی که دچار ترس شده، نه در خانه‌اش احساس امنیت می‌کند و در محل کارش. بیش‌ترین چیزی که باید از آن بترسیم، گناهان ماست؛ زیرا گناه، سبب بسیاری از بدبختی‌هاست و مشکلات و پی‌آمدهای دینی و دنیوی فراوانی به دنبال دارد.

﴿وَالْجُوعِ﴾ شما را با گرسنگی، می‌آزماییم.

جوع، دارای دو معناست:

یکی این که خداوند جل جلاله مردم را به بیماری همه‌گیر گرسنگی مبتلا می‌کند؛ به گونه‌ای که هرچه می‌خورند، سیر نمی‌شوند. چنان‌که مردم این‌جا [گویا منظورش، یکی از

مناطق کشور عربستان است] یک سال، این را تجربه کرده‌اند و این سال، نزدشان به سال گرسنگی مشهور است.

در این حالت، ممکن است انسان، مقدار زیادی نان یا خرما بخورد؛ ولی به خاطر بیماری، سیر نشود.

و معنای دوم جوع، خشک‌سالی است؛ یعنی هیچ بارانی نمی‌بارد و در نتیجه محصولات کشاورزی، کاهش چشم‌گیری پیدا می‌کند و کشت و زراعت چندانی به بار نمی‌رسد.

﴿وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ﴾ یعنی: اقتصاد، دچار رکود و نقص می‌شود؛ به گونه‌ای که مردم، از کم‌بضاعتی و فقر رنج می‌برند و اقتصاد کشور، با مشکلات زیادی روبه‌رو می‌گردد که پی‌آمد اسباب و عواملی است که الله ﷻ برای امتحان مردم، مقرر می‌فرماید.

﴿وَالْأَنْفُسِ﴾ یعنی: مصیبت‌های جانی؛ که منظور، مرگ است. به گونه‌ای که بیماری‌های همه‌گیر شیوع می‌یابد و بسیاری از مردم می‌میرند. چنان‌که یک سال در «نجد» و با شیوع یافت. مردم، آن سال را «سال رحمت» می‌نامند! چه بسیار خانواده‌هایی که به وبا مبتلا شدند و هیچ‌کس از آن‌ها زنده نماند. حتی کشته‌های برخی از خانوارها، ده نفر و گاهی بیش‌تر بود؛ یک نفر از اعضای خانواده مبتلا می‌شد، روز بعد یکی دیگر و به همین ترتیب همه مبتلا می‌شدند و می‌مردند. وضعیت به گونه‌ای بحرانی بود که در این مسجد-جامع کبیر «عنیزه»- روزی بر هفت تا هشت نفر نماز می‌خواندند. آن زمان، عنیزه این‌قدر بزرگ نبود؛ ولی با این حال، روزانه بر چندین نفر که به علت وبا مرده بودند، نماز می‌خواندند.

﴿وَالشَّمْرَاتِ﴾ یعنی: با کاهش محصولات کشاورزی؛ اگرچه خشک‌سالی نیست، ولی برکت از محصولات باغی و زراعی، برداشته می‌شود. الله ﷻ بندگان را به چنین مسایلی گرفتار می‌کند تا نتیجه‌ی برخی از اعمالشان را بچشند و در نتیجه، به خود آیند و به سوی الله بازگردند.

مردم، روی کردهای متفاوتی در قبال این مشکلات دارند؛ برخی بی‌صبری می‌کنند؛ بعضی هم بردبارند؛ و عده‌ای نیز راضی و شاکرند. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يُؤَقِّبُ الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ [الزمر: ۱۰]

جز این نیست که بردباران، پاداش خویش را کامل و بدون حساب دریافت می‌کنند.

فرمود: ﴿بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ یعنی: بدون حساب؛ زیرا اعمال نیک، ده تا هفت صد برابر و بلکه بیش‌تر، افزایش می‌یابد. پاداش صبر، بی‌شمار است و این، نشان می‌دهد که صبر، پاداش بزرگی در پی دارد؛ به‌گونه‌ای که انسان نمی‌تواند مقدارش را تصور کند و یا به‌شمارش درآورد. نگفت: ده تا هفت صد برابر؛ بلکه فرمود: «بی‌شمار، پاداش می‌بایند». در این آیه به قدری به صبر تشویق شده که روشن و واضح است. هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَلَمَن صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ [الشوری: ۴۳]

و هرکس بردباری ورزد و درگذرد، بدانند که چنین رویکردی از کارهای بس بزرگ است.

یعنی کسانی که در برابر اذیت و آزار مردم، شکیباهستند و آنان را تحمل می‌کنند و بدی‌هایشان را می‌بخشند، کارشان، کار بسیار بزرگی است که صبر و شکیبایی فراوانی می‌طلبد؛ به‌ویژه اگر اذیت و آزاری که به انسان می‌رسد، به سبب جهادش در راه الله ﷻ و یا به خاطر فرمان‌برداری و اطاعتش از پروردگار متعال باشد. اذیت و آزاری که انسان از مردم می‌بیند، اسباب و انگیزه‌های متفاوتی دارد؛ اگر سببش، اطاعت از الله ﷻ و جهاد در راه او و امر به معروف و نهی از منکر باشد، در این صورت، انسان از دو جهت سزاوار ثواب و پاداش می‌گردد:

به خاطر اذیت و آزاری که به او می‌رسد.

و به خاطر پایداری‌اش بر فرمان‌برداری و طاعتی که از بابت آن، متحمل رنج و اذیت شده است.

در این آیه، به صبر و شکیبایی در برابر اذیت و آزار دیگران، و بخشیدن بدی‌هایشان تشویق شده است؛ ولی باید دانست که بخشش بدی‌های دیگران، به‌طور مطلق و در همه حال، پسندیده نیست. بخششی پسندیده است که با اصلاح همراه باشد؛ چنان‌که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾ [الشوری: ۴۰]

هر کس گذشت نماید و اصلاح کند، پاداش او با الله است.

اگر پی‌آمد بخشیدن اصلاح نباشد، دیگر، نباید بخشید. به عنوان مثال: شخصی که به شما بدی می‌کند، آدم شروری است که به شرارت مشهور می‌باشد و اگر شما، او را ببخشید، شرارتش بیش‌تر می‌شود. در چنین حالتی، بهتر است که او را نبخشید؛ بلکه حقتان را به قصد اصلاح از او بگیرید. ولی اگر بخشیدن، پی‌آمدی منفی نداشته باشد، بهتر است که عفو و گذشت پیشه کنید؛ زیرا الله تعالی می‌فرماید:

﴿فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾ [الشوری: ۴۰]

هر کس گذشت نماید و اصلاح کند، پاداش او با الله است.

الله تعالی می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿١٥٣﴾﴾

[البقرة: ۱۵۳]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به وسیله‌ی صبر و نماز کمک بگیرید؛ همانا الله با صابران است.

الله متعال دستور داده است که در برابر سختی‌ها، از صبر و شکیبایی کمک بگیریم؛ زیرا وقتی انسان، راه صبر و تحمل سختی‌ها را در پیش می‌گیرد و منتظر گشایشی از سوی الله می‌شود، تحمل سختی‌ها بر او آسان می‌گردد. بنابراین هرگاه مصیبتی به شما رسید که نیازمند صبر و تحمل بود، صبر و تحمل کنید. رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «وَأَعْلَمُ أَنَّ النَّصْرَ مَعَ الصَّبْرِ، وَأَنَّ الْفَرْجَ مَعَ الْكُرْبِ، وَأَنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا»؛^(۱) یعنی: «بدان که نصرت و موفقیت، با صبر و شکیبایی است و گشایش، در کنار رنج و سختی؛ و در کنار دشواری، آسانی است». به یقین نماز، کمک زیادی به انسان در اموری دینی و دنیوی می‌کند. درباره‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله گفته‌اند: «هرگاه دچار مشکلی می‌شد، به نماز روی می‌آورد».^(۲)

الله تعالی در کتابش بیان فرموده است که نماز، از کارهای زشت و ناپسند بازمی‌دارد. بنابراین اگر انسان در برابر سختی‌ها به نماز روی بیاورد، الله متعال سختی‌ها را بر او

(۱) حدیث صحیحی است؛ نگا: صحیح الجامع از آل‌بانی رحمته الله علیه، ش: ۶۸۰۶.

(۲) حسن است؛ نگا: صحیح الجامع از آل‌بانی، ش: ۴۷۰۳. بدین الفاظ: (کان إذا حزبه أمر صلی).

آسان می گرداند؛ زیرا نماز، پیوند بنده با پروردگار اوست. انسان به هنگام نماز در برابر پروردگارش می ایستد و با او راز و نیاز می کند و با دعا و تضرع و دیگر زمینه های نزدیکی به الله، به او تقرب می جوید. الله عَلَّامٌ در این آیه فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ یعنی: «الله، با صابران است». منظور از این معیت و همراهی، همراهی خاص و ویژه ی الله متعال می باشد؛ زیرا معیت و همراهی الله عَلَّامٌ بر دو گونه است: معیت و همراهی عام که شامل هر کسی می شود؛ چنان که در آیه ی ۴ سوره ی حدید به آن اشاره شده است:

﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾ و هر جا که باشید، او با شماست.

آیه ی ۷ سوره ی مجادله نیز به همین نوع معیت و همراهی، اشاره دارد:

﴿مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا آدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا﴾

[المجادلة: ۷]

هیچ گفتگوی محرمانه ای میان سه نفر نیست، مگر این که او چهارمینشان است و نیز پنج نفر با هم محرمانه سخن نمی گویند مگر آن که او ششمین آنان است و نه تعدادی کم تر از آن و نه بیش تر، مگر آن که او، با ایشان است؛ هر جا که باشند.

این، معیت و همراهی عام پروردگار است که شامل همه ی آفریده هایش می شود و هیچ مخلوقی نیست، مگر آن که الله، با اوست؛ یعنی به علم، قدرت، شنوایی و بینایی خود بر او احاطه دارد.

معیت و همراهی خاص و ویژه که مقتضایش، نصرت و یاری ست و ویژه ی پیامبران الهی و پیروان آنان است و شامل هر کسی نمی شود. چنان که الله عَلَّامٌ می فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾

[النحل: ۱۲۸]

همانا الله با پرهیزکاران و نیکوکاران است.

در این آیه و همین طور آیه ی مورد بحث ما، منظور از معیت و همراهی، معیت خاص الله متعال می باشد.

البته باید دانست که منظور از معیت و همراهی، معیت و همراهی مکانی نیست و بدین معنا نمی باشد که الله، در مکانی که بندگان هستند، با آنهاست؛ بلکه او، بالای آسمان هایش، بر عرش است و در عین حال معیت و همراهی اش، با بندگان اوست؛ و

این، هیچ ایرادی ندارد. زیرا وقتی می‌گوییم: «به مسیرمان ادامه می‌دادیم و ماه با ما بود»، اشکالی وارد نمی‌شود؛ چون همه می‌دانند که ماه در آسمان است. پس دیگر، جای چانه‌زنی بر سر این موضوع باقی نمی‌ماند که الله ﷻ فراتر از هر چیزی بر بالای عرش خود، به همه چیز و همه کس، احاطه دارد؛ یعنی هر جا که باشید، الله، با علم و قدرت و شنوایی و بینایی خود، بر شما احاطه دارد.

﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ یعنی: «الله، با صابران است». مفهومش این است که الله، صابران را یاری می‌کند و به آنان، توفیق و توان می‌دهد که صبرشان را آن‌گونه که خود می‌پسندد، کامل کنند.

مؤلف رحمته هم چنین آیه ۳۱ سوره‌ی محمد را در این باب، ذکر کرده است. الله جل جلاله می‌فرماید:

﴿وَلَتَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ﴾ [محمد: ۳۱]

و به‌طور قطع شما را می‌آزماییم تا مجاهدان و صابران را از میان شما مشخص کنیم.

ابتلا، همان مفهوم آزمایش یا آزمودن را می‌رساند. این آیه، بدین مفهوم است که الله ﷻ با فرمان جهاد، بندگان را می‌آزماید تا مشخص کند که چه کسی صبر و پایداری می‌ورزد و چه کسی، توان صبر و پایداری ندارد؛ از این‌رو در آیه‌ی دیگری فرموده است:

﴿وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرْنَا مِنْهُمْ وَاللَّيْلُ لَيَبْلُوَنَّكُمْ بِبَعْضِ الَّذِيْنَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ ۗ سَيَهْدِيَهُمْ وَيُضِلِّحُ بِالْهَمِّ ۗ وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَفَهَا لَهُمْ ۗ﴾ [محمد: ۴، ۶]

و اگر الله می‌خواست، خود از آنان انتقام می‌گرفت. ولی (می‌خواهد با فرمان جهاد) برخی از شما را به‌وسیله‌ی برخی دیگر بیازماید. و (پروردگار) هرگز اعمال کسی را که در راه الله کشته شدند، تباه و نابود نمی‌کند. (الله) هدایتشان خواهد کرد و وضعیتشان را (در دنیا و آخرت) سامان می‌دهد. و آنان را وارد بهشتی خواهد نمود که به آنان شناسانده است.

ممکن است برخی از افراد کم‌علم از این‌که فرمود: ﴿حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ﴾، چنین برداشت کنند که الله ﷻ زمانی از یک موضوع آگاه می‌شود که آن موضوع، اتفاق بیفتد و در صحنه‌ی واقعیت، نمایان گردد. این، پندار نادرستی است؛ زیرا الله، همه چیز را قبل از وقوعش می‌داند. همان‌طور که فرموده است:

﴿أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى

اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿٧٠﴾ [الحج: ۷۰]

آیا نمی‌دانی که الله، همه‌ی چیزهایی را که در آسمان و زمین است، می‌داند؟ همه، در کتابی (ثبت و محفوظ) می‌باشد. بی‌گمان این امر بر الله آسان است.

منظور از علمی که در این آیه آمده که: ﴿حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ﴾، علمی است که بر اساس آن، پاداش یا عقوبت، معنا و مفهوم می‌یابد؛ زیرا الله ﷻ قبل از روی دادن چیزی، از آن آگاه است، ولی تا زمانی که به عنوان یک عمل از بنده سر نزند و یا در قابل یک فعل، از بنده‌اش نمایان نشود، پاداش و عقابی به آن تعلق نمی‌گیرد؛ چراکه انسان در صحنه‌ی عمل، در بوته‌ی آزمایش قرار می‌گیرد و در عمل است که مشخص می‌شود سزاوار پاداش است یا سزاوار مجازات. برخی از مفسران گفته‌اند: در این آیه، به علم ظهور اشاره شده است؛ یعنی برای این که مجاهدان، مشخص شوند و مجاهدت و شکیبایی افراد، نمایان گردد؛ زیرا علم الهی، آن چه را که در حال حاضر، ظاهر و نمایان است و آن چه را که در آینده، ظاهر و نمایان خواهد شد، دربرمی‌گیرد. به عبارتی، دو علم شد که با هم فرق دارند: یکی، علم به آن چه که ظاهر است؛ و دیگری، علم به آن چه که ظاهر خواهد شد.

به عنوان مثال: شخصی می‌گوید: «می‌خواهم فردا فلان کار را انجام دهم». با شنیدن سخنش، درمی‌یابی و باخبر می‌شوی که فلانی، می‌خواهد فردا فلان کار را انجام دهد؛ ولی فردایش که آن کار را انجام داد، علم و دانش دیگری می‌یابی و حال، می‌دانی که فلانی فلان کار را انجام داده است. یعنی، آگاهی از روی دادن یک چیز در آینده با آگاهی از آن چه که روی داده است، متفاوت می‌باشد. و این دو وجه را باید در مفهوم ﴿حَتَّى نَعْلَمَ﴾، مد نظر قرار دهیم.

﴿الْمُجَاهِدِينَ﴾؛ مجاهد به کسی گفته می‌شود که تمام تلاش خود را برای اعلای کلمه الله به کار می‌گیرد و از این رو مفهومی عام می‌یابد و شامل هر کسی می‌شود که با علم و دانش خود، یا با سلاح برای اعلای کلمه ی الله، تلاش می‌کند. پس هر دو، مجاهد راه الله به شمار می‌روند. کسی که به فراگیری علم و همین‌طور آموزش آن به دیگران می‌پردازد و با نشر و گسترش علم، در راستای تحکیم شریعت الهی می‌کوشد، مجاهد

است. هم‌چنین کسی که سلاح برمی‌دارد و به مقابله با دشمنان برمی‌خیزد، مجاهد است. البته به شرطی که قصدشان، اعلامی کلمه‌ی الله باشد.

﴿وَالصَّابِرِينَ﴾؛ صابران، کسانی هستند که برای اجرای فرمان طاقت‌فرسای جهاد، پایداری می‌ورزند و به این فریضه‌ی بزرگ می‌پردازند.

﴿وَتَبَلَّوْاْ خَبَارَكُمْ﴾؛ یعنی: «تا اوضاع و احوال شما را آزمایش نماییم». و وضعیت شما، نمایان شود و بدین ترتیب، مطابق اوضاع و احوال خودتان، به شما پاداش دهیم یا مجازاتتان کنیم.

الله متعال، پس از بیان آزمونش، می‌فرماید: ﴿وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾ یعنی: «و به صابران، مژده بده». خطاب، متوجه پیامبر ﷺ و همه‌ی کسانی است که این خطاب به آنان می‌رسد؛ یعنی: ای محمد و ای کسی که این سخن به او می‌رسد! به صابران مژده دهید؛ همان کسانی که بر این بلایا، صبر می‌کنند و با بی‌صبری و ناشکیبایی با مصیبت‌ها روبه‌رو نمی‌شوند؛ بلکه در برابر سختی‌ها، شکیبایی می‌ورزند.

و کامل‌تر از چنین رویکردی، با سختی‌ها با رضایت و خوشنودی، برخورد می‌کنند و روی‌کرد کامل‌تری که در قبال مصیبت‌ها در پیش می‌گیرند، این است که شاکر و سپاس‌گزارند. همان‌طور که در بیان حالت‌ها و رویکردهای چهارگانه در قبال مصیبت‌ها بیان کردیم. وقتی مصیبتی به آنان می‌رسد، می‌گویند: ﴿إِنَّا لِلَّهِ﴾؛ یعنی: «ما، از آن الله هستیم». در حقیقت، در چنین شرایطی به مالکیت فراگیر پروردگار، اعتراف می‌کنند. چون، در ملک الله هستند و الله هرطور که بخواهد، در ملک خود، تصرف می‌کند. از این‌رو رسول الله ﷺ به یکی از دخترانش فرمود: «إِنَّ لِلَّهِ مَا أَخَذَ وَلِلَّهِ مَا أَبْقَى»^(۱)؛ یعنی: «از آن خداست، آن‌چه بگیرد و آن‌چه بگذارد». همه‌ی ما، ملک الله هستیم و هرگونه که بخواهد، به حکمت خویش در ما تصرف می‌کند.

﴿وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾؛ اعتراف می‌کنند که ناگزیر باید به سوی پروردگارشان بازگردند تا آنان را به سزا و جزای اعمالشان برساند. اگر بی‌صبری کنند، آنان را به سزای بی‌صبری آن‌ها می‌رساند و اگر همان‌طور که ویژگی صابران است، شکیبایی ورزند، الله

(۱) صحیح بخاری، ش: (۶۶۵۵، ۷۴۴۸)؛ و مسلم، ش: ۹۲۳.

پاداش صبرشان را به آنها می دهد. آری؛ الله با سختی ها و بلایا بندگان را می آزمايد و به افراد صابر و شکیبا پاداش می دهد. الله ﷻ می فرماید:

﴿أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ﴿۱۵۷﴾﴾

[البقرة: ۱۵۷]

درود و رحمت الله، شامل حال این گروه می شود؛ و این ها، هدایت یافته اند.

منظور از درود و صلوات الهی بر صابران، این است که الله متعال، نزد فرشتگانش، آنان را می ستاید.

﴿وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾ یعنی: این ها، کسانی هستند که الله هدایتشان کرده است و هنگام بروز مشکلات و سختی ها، بی صبری نمی کنند؛ بلکه شکیبایی می ورزند. از این آیه بدین نکته پی می بریم که منظور از درود و صلوات الهی، چیزی غیر از رحمتش می باشد. بلکه درودش خاص تر، برتر و فراگیرتر از رحمت اوست. برخی از مفسران گفته اند: منظور از صلوات الهی، رحمت اوست و منظور از صلوات فرشتگان، دعای نیک آنان می باشد و هرگاه واژهی صلوات به انسان ها نسبت داده می شود، به معنای استغفار است. گفتنی است: این، سخن بی دلیلی است. زیرا صلوات، چیزی غیر از رحمت می باشد و در این آیه، الله ﷻ واژهی رحمت را به صلوات، عطف داده است؛ از این رو هر کدام، معانی و مفاهیم مستقلی دارند؛ چراکه علما، اتفاق نظر دارند که جایز و درست است که بگوییم: اللَّهُمَّ ارحم فلانا. یعنی: خدایا! فلانی را رحمت کن. ولی دربارهی صلوات فرستادن، اختلاف نظر دارند؛ برخی، آن را به طور مطلق درست دانسته اند و عده ای نیز آن را به طور مطلق نادرست می دانند. در این میان برخی از علما، آن را با این شرط درست می دانند که قرینه ای داشته باشد. و همین، درست است؛ همان طور که بر رسول الله ﷺ درود و صلوات می فرستیم و می گوییم: «اللَّهُمَّ صل علی محمد و علی آل محمد». هم چنین اگر مبتنی بر دلیل و سبب درستی باشد، اشکالی ندارد که بر کسی صلوات بفرستیم و بگوییم: «درود و صلوات الهی، بر تو باد!» همان گونه که الله ﷻ فرموده است:

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ﴾ [التوبة: ۱۰۳]

بخشی از اموالشان را به عنوان زکات بگیر تا بدین وسیله آنان را پاک و تزکیه نمایی و برایشان دعا کن.

بنابراین اگر صلوات فرستادن بر کسی، مبتنی بر دلیل و سببی باشد و یک عادت نشود، اشکالی ندارد؛ یعنی می‌توان برای کسی با چنین الفاظی دعا کرد که: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ فَلَان»؛ اگر کسی، نزدت بیاید و زکات اموالش را به تو بدهد تا در میان فقرا تقسیم کنی، می‌توانی به او بگویی که درود و صلوات الله، بر تو باد. در واقع، برایش دعا می‌کنی؛ همان‌طور که خداوند ﷻ به پیامبرش دستور داده است.

۲۶- وعن أبي مالك الحارث بن عاصم الأشعري رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «الظهورُ شَطْرُ الإِيْمَانِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ تَمْلَأُ الْمِيزَانَ وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ تَمْلَأُ مَا بَيْنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالصَّلَاةُ نُورٌ، وَالصَّدَقَةُ بُرْهَانٌ، وَالصَّبْرُ ضِيَاءٌ، وَالْقُرْآنُ حُجَّةٌ لَكَ أَوْ عَلَيْكَ. كُلُّ النَّاسِ يَغْدُو، فَبَايِعَ نَفْسَهُ فَمُعْتِقُهَا، أَوْ مُوْبِقُهَا». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابومالک، حارث بن عاصم اشعری رضي الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «پاکیزگی، نصف ایمان است. و "الحمد لله" ترازوی (نیکی‌ها) را پُر می‌کند و "سبحان الله" و الحمد لله" فاصله‌ی میان آسمان‌ها و زمین را پُر می‌کنند. نماز، نور است و صدقه، برهان؛ و صبر، روشنایی‌ست. و قرآن، حجتی به نفع تو یا حجتی بر ضد توست. و همه‌ی مردم شب را در حالی به صبح می‌رسانند که درباره‌ی خویشتن داد و ستد می‌کنند؛ پس برخی، خود (را با انجام نیکی، از عذاب) رها می‌نمایند و عده‌ای، خود (را با انجام بدی) به هلاکت می‌رسانند».

شرح

پیش‌تر پیرامون آیاتی که مؤلف درباره‌ی صبر و شکیبایی آورده است، سخن گفتیم. مؤلف پس از ذکر پاره‌ای از آیه‌های قرآن، تعدادی حدیث در این باره آورده است. از جمله، حدیث ابومالک اشعری رضي الله عنه که رسول‌الله ﷺ در فرازی از آن فرموده است: «وَالصَّبْرُ ضِيَاءٌ»؛ یعنی: «صبر، روشنایی‌ست». بدین‌سان پیامبر ﷺ بیان فرموده که صبر، روشنی‌بخش راه انسان در زمانی ست که تاریکی‌ها، سخت سیاه می‌گردد و

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۲۳.

سختی‌ها، شدت می‌یابد. صبر در چنین شرایطی، روشنی‌بخش راه انسان است و او را به سوی حق، رهنمون می‌شود. به همین خاطر است که الله ﷻ صبر را در شمار کارهای ارزشمندی قرار داده که باید در هنگام سختی‌ها، از آن، کمک گرفت. چون صبر روشنی‌بخش قلب، و روشنایی راه و روش و کردار انسان است؛ زیرا هر بار که انسان بر طریق صبر گام می‌نهد و به سوی الله حرکت می‌کند، الله ﷻ بر هدایت و روشنایی قلبش می‌افزاید و به او بصیرت می‌بخشد.

رسول الله ﷺ فرمود: «پاکیزگی، نصف ایمان است»؛ زیرا ایمان، دو بخش دارد؛ یک بخش، تهی شدن یا پاک شدن از زشتی‌ها و پلیدی‌هاست و بخش دیگر، آراسته شدن به نیکی‌ها.

رهایی از شرک و فسق و بیزاری از مشرکان و بدکاران، نخستین بخش ایمان است؛ و این، یعنی پاکیزگی. مفهوم پاکیزگی، این است که انسان از تمام آلودگی‌های حسی و معنوی پاک شود؛ این، همان پاکیزگی و طهارتی‌ست که پیامبر ﷺ از آن، به عنوان نصف ایمان، یاد کرد.

هم‌چنین فرمود: «الحمد لله، ترازوی نیکی‌ها را پُر می‌کند». ابن‌علان می‌گوید: «الحمد لله» را از آن جهت، جدا و به‌طور خاص، ذکر کرد که برترین ساختار برای حمد و ستایش به‌شمار می‌رود؛ لذا قرآن کریم، با چنین عبارتی آغاز شده است. «الحمد لله»، یعنی بهترین، کامل‌ترین و زیباترین ثنا و ستایش برای الله ﷻ و در حقیقت، رضایت به تقدیری‌ست که رقم می‌زند. میزان یا ترازو که در حدیث آمده، به مفهوم واقعی آن می‌باشد؛ یعنی سنجه و ترازویی که با آن، اعمال را می‌سنجند؛ چه اعمال، مجسم و سپس وزن شوند و چه کارنامه‌ها را در ترازوی اعمال بسنجند و وزن نمایند؛ در هر صورت گفتن «الحمد لله»، کفه‌ی بدی‌ها را سبک و کفه‌ی نیکی‌ها را سنگین می‌کند. پاداش این کلمه به‌قدری زیاد است که کفه‌ی ترازو را با همه‌ی گنجایشی که دارد، پُر می‌نماید؛ زیرا نیکی‌های ماندگار، در ضمن مفاهیمش می‌گنجد. ثنا و ستایش، گاه با اثبات کمال است و گاهی با نفی نقص؛ گاه با اعتراف به عجز بنده می‌باشد و گاه با اذعان به وحدانیت و یگانگی الله در داشتن والاترین درجات. الف و لام در واژه‌ی «الحمد»، برای استغراق است؛ یعنی: همه‌ی حمد و انواع ثنا و

ستایش، اعم از ستایشی که می‌شناسیم و نمی‌شناسیم. ذاتی که به چنین حمد و ستایشی توصیف شود، سزاوار الوهیت است.

فرمود: «وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ تَمْلَانِ أَوْ تَمْلَأُ مَا بَيْنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ». راوی، شک کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: «تَمْلَانِ» یا «تَمْلَأُ». البته فرقی نمی‌کند و معنا، یکی است؛ یعنی: «سبحان الله و الحمد لله» فاصله‌ی میان آسمان‌ها و زمین را پُر می‌کنند؛ زیرا «سبحان الله»، تنزیه و پاکی الله ﷻ از هر عیب و نقصی را می‌رساند و «الحمد لله»، توصیف الله متعال، به هر کمالی است. در واقع، «سبحان الله و الحمد لله»، هر دو بخش ایمان را در خود دارند.

تسبیح، یعنی تنزیه و پاک دانستن اسماء، صفات، افعال و احکام الله ﷻ از آنچه که شایسته‌ی او نیست. به عبارت دیگر: الله متعال در اسماء، صفات، افعال و احکام خویش از هر عیب و نقصی پاک و منزّه است و هیچ اسمی در میان نام‌هایش نمی‌بینید که عیب و نقصی در آن وجود داشته باشد. چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾ [الأعراف: ۱۸۰]

و بهترین نام‌ها از آن الله است.

کامل‌ترین و والاترین توصیف از هر جهت، ویژه‌ی الله ﷻ می‌باشد و او از هر عیبی در افعالش به‌طور مطلق و کامل، پاک و منزّه است. همان‌گونه که می‌فرماید:

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِعَيْبٍ﴾ [الأنبياء: ۱۶]

و آسمان‌ها و زمین و آنچه را که در میان آنهاست، به‌بازی و بیهوده نیافریده‌ایم.

آری! در آفرینش الهی، بیهودگی نیست؛ بلکه آفرینش او، بر حکمت، استوار است. در احکامش نیز هیچ عیب و نقصی وجود ندارد. می‌فرماید:

﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ﴾ [التين: ۸]

آیا الله، بهترین حکم‌کنندگان نیست؟

و نیز می‌فرماید:

﴿أَفْحَكَمَ الْجَاهِلِيَّةَ يَبْعُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾

[المائدة: ۵۰]

ایا خواهان حکم جاهلیتند؟ و برای کسانی که یقین دارند، چه حکمی بهتر از حکم الله است؟

الله ﷻ در هر حال، سزاوار و شایسته‌ی حمد و ثناست؛ همان‌گونه که اگر مسأله‌ی خوشحال‌کننده‌ای برای پیامبر ﷺ پیش می‌آمد، می‌گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بِنِعْمَتِهِ تَتِمُّ الصَّالِحَاتِ»؛ یعنی: «حمد و ستایش، از آن الله است که به لطفش نیکی‌ها به انجام می‌رسد». و اگر مسأله‌ی دیگری، برایش پیش می‌آمد، می‌گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ»^(۱).

متأسفانه به جای عبارت مذکور، عبارت دیگری در میان مردم رایج شده که می‌گویند: «الحمد لله الذي لا يُحمد على مكروه سواه». یعنی: «حمد و ستایش از آن خداست که کسی جز او در برابر ناخوشی‌ها ستایش نمی‌شود». این، حمد و ستایش ناقصی است. زیرا بیان‌گر کم‌صبری ستایش‌گر است یا حداقل نشان می‌دهد که چنین ستایش‌گری، از کمال صبر برخوردار نیست. بنابراین هرگاه مسأله‌ی ناگواری پیش آمد، با همان الفاضلی، الله ﷻ را حمد و ستایش کنید که رسول‌الله ﷺ ستایش کرده است: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ»؛ یا بگویید: «الحمد لله الذي لا يُحمد على كلِّ حالٍ سواه». یعنی: «حمد و ستایش از آن الله است که تنها او، در همه حال ستایش می‌شود».

دقت کنید؛ سخنم، این نیست که انسان نباید بلایی را که بر سرش می‌آید، ناگوار بداند. خیر؛ این، طبیعت انسان است که بلا و مصیبت را ناگوار می‌داند؛ بلکه نباید در مقام حمد و ثنای الهی، از ناگوار بودن مصیبت، سخن بگوید. درست، این است که در چنین حالتی، همان عبارت پیامبر ﷺ را بر زبان بیاورد.

فرمود: «وَالصَّلَاةُ نُورٌ»؛ یعنی: «نماز، نور است». نماز، نور بنده است؛ نور قلب، نور چهره، نور قبر و نور حشر او. از این‌رو می‌بینیم کسانی که بیش‌تر نماز می‌خوانند و نمازشان خاشعانه است، نورانی‌ترند. نماز، نور قلب مؤمن است و دروازه‌ی معرفت الله ﷻ را برایش می‌گشاید. دروازه‌ی معرفت در احکام، افعال، اسماء و صفات الله ﷻ

(۱) صحیح است؛ نگا: صحیح الجامع از آل‌بانی رحمه الله، ش: ۴۶۴۰.

می‌باشد. نماز همچین نوری برای مؤمن در قبر اوست؛ زیرا نماز، ستون اسلام است که بود و نبودِ ساختمان، به این ستون بستگی دارد.

نماز، نوری برای مؤمن در روز قیامت است. رسول الله ﷺ فرموده است: «مَنْ حَافِظَ عَلَيْهَا كَانَتْ لَهُ نُورًا وَبُرْهَانًا وَنَجَاةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَمَنْ لَمْ يُحَافِظْ عَلَيْهَا لَمْ تَكُنْ لَهُ نُورًا وَلَا بُرْهَانًا وَلَا نَجَاةً وَحُشِرَ مَعَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَارُونَ وَأَيُّ بِنِ خَلْفٍ»؛ یعنی: «هرکس بر نماز پای‌بندی کند، برایش در روز قیامت نور، برهان و مایه‌ی نجات خواهد بود و هرکس بر آن پای‌بندی نکند، برایش نور، برهان و مایه‌ی نجات نخواهد بود و با فرعون، هامان، قارون و ابی بن خلف برانگیخته خواهد شد».

پس نماز، نوری برای انسان، در همه‌ی اوضاع و احوالش می‌باشد و این، چنین اقتضا می‌کند که انسان بر آن پای‌بندی کند و به شدت مشتاقش باشد و زیاد، نماز بخواند تا نور و علم و ایمانش، افزایش یابد.

فرمود: «وَالصَّبْرُ ضِيَاءٌ»؛ یعنی: «صبر، روشنایی‌ست». ضیاء، به نوری گفته می‌شود که حرارت و گرما دارد. همان‌طور که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا﴾

[یونس: ۵]

او، ذاتی‌ست که خورشید را درخشان و ماه را تابان گردانید.

ضیاء، حرارت و گرما دارد و همین‌طور، صبر؛ زیرا صبر، با رنج و مشقت، همراه است و از این رو پاداش صبر، بی‌شمار است. بنابراین تفاوت نور نماز و نور صبر، در این است که صبر به سبب اندوه درونی و گاه رنج جسمی، با حرارت همراه می‌باشد و به همین سبب از نور صبر به «ضیاء» تعبیر فرمود.

هم‌چنین فرموده است: «وَالصَّدَقَةُ بُرْهَانٌ».

صدقه یعنی بذل و بخشش مال به قصد تقرب و نزدیکی به الله؛ برای خانواده، فقیران یا برای انجام کارهای عام‌المنفعه مثل ساختن مسجد. صدقه، برهان است؛ یعنی دلیلی بر درستی و صداقت ایمان بنده می‌باشد؛ زیرا هرکسی، مال و ثروت را دوست دارد و زمانی که انسان، به‌خاطر الله صدقه می‌دهد، در واقع آنچه را که دوست دارد، در راه کسی بذل و بخشش می‌کند که برایش محبوب‌تر است. بنابراین کسانی که ایمان

قوی‌تری دارند، در زمینه‌ی صدقه، دست و دل‌بازترند و بیش از دیگران، صدقه می‌دهند.

سپس رسول‌الله ﷺ فرمود: «وَالْقُرْآنُ حُجَّةٌ لَكَ أَوْ عَلَيْكَ»؛ یعنی: «قرآن، حجتی به نفع تو یا به زیان توست»؛ زیرا قرآن، ریسمان محکم و ناگسستنی الله ﷻ و حجتش بر بندگان اوست. قرآن حجتی به نفع تو خواهد بود، زمانی که از طریق قرآن با پروردگارت در ارتباط باشی و وظایفت را در قبال این قرآن انجام دهی: اخبار غیبی قرآن را تصدیق کنی، فرمان‌هایش را اجرا نمایی، و از آنچه که نهی کرده، بازایی و در بزرگداشت قرآن، کوتاهی نکنی. در این صورت، حجتی به نفع تو خواهد بود؛ ولی اگر بر عکس، به قرآن بی‌احترامی کنی، و الفاظ، معانی و عمل به رهنمودهایش را ترکش نمایی و به وظایف خویش در قبال قرآن نپردازی، در روز قیامت گواهی بر ضد تو خواهد بود.

از دو حال، خارج نیست؛ یا گواهی به نفع تو خواهد بود و یا شهادتی بر ضد تو. رسول‌الله ﷺ حالتی در میان این دو حالت، ذکر نکرد؛ یعنی نفرمود که ممکن است قرآن، نه به نفع تو گواهی دهد و نه به زیان تو. از الله درخواست می‌کنیم که قرآن را حجت و گواهی به نفع ما قرار دهد تا به وسیله‌ی آن در دنیا و آخرت، راهمان را بیابیم و به سرمنزل مقصود برسیم.

فرمود: «كُلُّ النَّاسِ يَغْدُو، فَبَائِعٌ نَفْسَهُ فَمُعْتِقُهَا، أَوْ مُوْبِقُهَا»؛ یعنی: «همه‌ی مردم شب را در حالی به صبح می‌رسانند که درباره‌ی خویشتن معامله می‌کنند؛ پس برخی، خود (را با انجام نیکی، از عذاب) رها می‌سازند و عده‌ای، خود را (با انجام بدی) به هلاکت می‌رسانند».

صبح، سرآغاز فعالیت‌های روزانه‌ی انسان‌هاست. الله ﷻ شب را زمان استراحت قرار داده است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ﴾

[الأنعام: ۶۰]

و او ذاتی است که شب هنگام شما را در مرگ خواب فرو می‌برد و از اعمالی که در روز انجام می‌دهید، آگاه است و سپس شما را در روز بلند می‌کند.

خواب شب، به سان مرگ کوچکی ست که اعصاب و روان انسان، در آن آرامش می‌یابد و بدن، استراحت می‌کند تا از خستگی کار و فعالیت گذشته، درآید و برای کار و فعالیتی که در پیش دارد، تجدید نیرو کند.

هنگامی که صبح می‌شود، مردم به سراغ کارهای روزانه‌ی خود می‌روند؛ برخی از آن‌ها یعنی مسلمانان، به انجام کارهای نیک می‌پردازند و عده‌ای دیگر، یعنی کافران، به سوی بدی‌ها می‌شتابند. بدین سان که مسلمان صبح که می‌شود، وضو می‌گیرد که به فرموده‌ی رسول‌الله ﷺ «پاکیزگی، نصف ایمان است». مسلمان، سپس نماز می‌گزارد و روزش را با عبادتِ الله ﷻ آغاز می‌کند؛ بلکه سرآغاز فعالیت‌های روزانه‌ی مسلمان، توحید است؛ چراکه این، یک کار و رهنمود شرعی‌ست که انسان هنگام برخاستن از خواب، الله را ذکر کند و ده آیه‌ی پایانی سوره‌ی آل‌عمران را بخواند. صبح مسلمان، این‌گونه است که با انجام کار نیک، خودش را (از بدی‌ها و در نتیجه از عذاب الهی) می‌رهاند.

اما کافر، صبحش را با کارهایی آغاز می‌کند که مایه‌ی هلاکت و نابودی اوست؛ زیرا سرآغاز فعالیت‌های روزانه‌ی کافر، با معصیت است؛ حتی اگر خورد و نوش باشد. زیرا روز قیامت درباره‌ی خورد و نوش خویش، مجازات خواهد شد. هر لقمه‌ای که کافر در دهانش می‌گذارد، و هر جرعه‌ی آبی که فرو می‌برد و هر لباسی که می‌پوشد، روز قیامت، به‌خاطر آن مجازات می‌شود؛ زیرا الله ﷻ فرموده است:

﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ [الأعراف: ۳۲]

بگو: چه کسی زینت الهی و پوشیدنی‌هایی را که برای بندگانش پدید آورده و خوراکی‌های حلال و پاک را حرام نموده است؟ بگو: این‌ها در زندگی دنیا از آن مؤمنان است و روز قیامت ویژه‌ی آنان می‌باشد.

آری؛ ویژه‌ی مؤمنان است، نه دیگران. به عبارت دیگر، روز قیامت هیچ شائبه‌ای برای مؤمنان در این نعمت‌ها، نخواهد بود و در حقیقت، این نعمت‌ها بر غیرمؤمنان حرام است و بدین‌خاطر مجازات خواهند شد. این آیه، در سوره‌ی اعراف آمده که سوره‌ای مکی‌ست. هم‌چنین در سوره‌ی مائده که از آخرین سوره‌های نازل‌شده بر پیامبر ﷺ می‌باشد، آمده است:

﴿لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعُمُوا﴾ [المائدة: ۹۳]

بر کسانی که ایمان آورده و کارهای نیک و شایسته انجام داده‌اند، گناهی در مورد آن چه که خورده‌اند، نیست.

مفهوم این آیه، این است که غیرمؤمنان در مورد آن چه که می‌خورند، مجازات خواهند شد. آری! کافر از زمانی که صبحش را آغاز می‌کند، در جهت هلاکت خویش گام برمی‌دارد؛ اما مؤمن زمینه‌ی نجات و رهایی خویش از دوزخ را فراهم می‌نماید. رسول الله ﷺ در پایان این حدیث، بیان فرمود که مردم، به دو گروه تقسیم می‌شوند: یک گروه، کسانی هستند که قرآن، به نفع آنان گواهی می‌دهد؛ چنان‌که فرمود: «قرآن، حجتی به نفع توست...».

و گروه دیگر، کسانی هستند که قرآن، به زیانشان شهادت می‌دهد: «قرآن، حجتی بر ضد توست».

گروهی خویشان را با انجام کارهای نیک و شایسته، نجات می‌دهند. و عده‌ای با انجام کارهای زشت، خودشان را به هلاکت می‌رسانند.

۲۷- وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ، سَعْدُ بْنُ مَالِكِ بْنِ سِنَانَ الْخُدْرِيِّ رضي الله عنه أَنَّ نَاسًا مِنَ الْأَنْصَارِ سَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فَأَعْطَاهُمْ، ثُمَّ سَأَلُوهُ فَأَعْطَاهُمْ، حَتَّى نَفِدَ مَا عِنْدَهُ، فَقَالَ لَهُمْ حِينَ أَنْفَقَ كُلَّ شَيْءٍ بِيَدِهِ: «مَا يَكُنُّ مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ أَدْخِرَهُ عَنْكُمْ، وَمَنْ يَسْتَعْفِفْ يُعْفِهِ اللَّهُ وَمَنْ يَسْتَغْنِ يُغْنِهِ اللَّهُ، وَمَنْ يَتَصَبَّرْ يُصَبِّرْهُ اللَّهُ. وَمَا أُعْطِيَ أَحَدٌ عَطَاءً خَيْرًا وَأَوْسَعَ مِنَ الصَّبْرِ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوسعید، سعد بن مالک بن سنان خدری رضي الله عنه می‌گوید: برخی از انصار، از رسول الله صلى الله عليه وسلم چیزی درخواست کردند. رسول الله صلى الله عليه وسلم آنچه را خواسته بودند، به آنان بخشید. دوباره از او طلب کردند و پیامبر صلى الله عليه وسلم نیز آنچه را خواسته بودند، به آنها عطا فرمود تا این‌که هر چه داشت، تمام شد. آن‌گاه که همه چیز را به دست خود انفاق کرد، به آنها فرمود: «آنچه نزد من باشد، ذخیره‌اش نمی‌کنم و آن را از شما دریغ نمی‌دارم؛ ولی

(۱) صحیح بخاری، ش: (۱۴۶۹، ۶۴۷۰)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۵۳.

هرکس پاک‌دامنی پیشه کند، الله، او را پاک‌دامن می‌گرداند و هرکس، (از دیگران) بی‌نیازی بجوید، الله او را بی‌نیاز می‌سازد. و هرکس صبر و شکیبایی ورزد، الله به او صبر می‌دهد. و نعمتی بهتر و فراخ‌تر از صبر، به هیچ‌کس عنایت نشده است».

شرح

از اخلاق کریمانه‌ی رسول‌الله ﷺ بود که اگر چیزی از او درخواست می‌کردند و نزد یافت می‌شد، حتماً آن را می‌بخشید. هیچ‌گاه اتفاق نیفتاد که کسی چیزی از رسول‌خدا ﷺ درخواست نماید و آن بزرگوار، به او عطا نکند؛ بلکه به گونه‌ای بذل و بخشش می‌کرد که هیچ، از فقر نمی‌ترسید و خود، زندگی فقیرانه‌ای داشت؛ حتی گاهی اوقات از گرسنگی، سنگ به شکمش می‌بست. آری! پیامبر اکرم ﷺ شجاع‌ترین و بخشنده‌ترین مردم بود.

وقتی بذل و بخشش کرد و آنچه داشت، تمام شد، فرمود: «آنچه نزد من باشد، ذخیره‌اش نمی‌کنم و آن را از شما دریغ نمی‌دارم»؛ یعنی: امکان ندارد که چیزی داشته باشم و آن را از شما دریغ کنم. سپس رسول‌خدا ﷺ به پاک‌دامنی، بی‌نیازی از مردم و صبر و شکیبایی تشویق نمود و فرمود: «وَمَنْ يَسْتَعْفِفْ يُعِفَّهُ اللَّهُ وَمَنْ يَسْتَعْنِ يُغْنِهِ اللَّهُ، وَمَنْ يَتَصَبَّرْ يُصَبِّرْهُ اللَّهُ». در حقیقت، به سه کار مهم تشویق کرد:

اول: «وَمَنْ يَسْتَعْفِفْ يُعِفَّهُ اللَّهُ»؛ یعنی: هرکس نسبت به زنانی که خداوند ﷻ بر او حرام کرده است، پاک‌دامنی پیشه کند، خداوند او را پاک‌دامن می‌گرداند. هرکس عفت و پاک‌دامنی اختیار کند، خداوند ﷻ او و خانواده‌اش را از حرام، مصون می‌دارد.

دوم: «وَمَنْ يَسْتَعْنِ يُغْنِهِ اللَّهُ»؛ هرکس به آنچه که مردم دارند، چشم ندوزد و فقط امیدش به الله و لطف و نعمت او باشد، الله ﷻ او را از مردم، بی‌نیاز می‌سازد و برعکس، هرکس به آنچه مردم دارند، چشم بدوزد، قلبش فقیر و نیازمند می‌ماند و هیچ‌گاه بی‌نیاز نمی‌شود و احساس بی‌نیازی نمی‌کند. غنا و بی‌نیازی واقعی، غنای قلب است؛ وقتی انسان از اموال مردم احساس بی‌نیازی کند، خداوند ﷻ او را از مردم بی‌نیاز می‌کند و عزت نفسش را حفظ می‌فرماید.

سوم: «وَمَنْ يَتَصَبَّرْ يُصَبِّرْهُ اللَّهُ»: کسی که صبر و شکیبایی در پیش بگیرد، الله به او صبر می‌دهد. بنابراین اگر از آنچه که الله حرام کرده است، خودداری کنی و بر فقر و نیاز خود، شکیبایی ورزی و عزت نفس خویش را حفظ نمایی و دست نیاز به سوی مردم دراز نکنی، الله متعال به تو صبر می‌دهد. شاهد مؤلف، همین بخش حدیث بوده که آن را در باب صبر آورده است. سپس رسول خدا ﷺ فرمود: «وَمَا أُعْطِيَ أَحَدٌ عَطَاءً خَيْرًا وَأَوْسَعَ مِنْ الصَّبْرِ»؛ یعنی: بزرگترین متنی که الله در زمینه‌ی روزی دادن بر بنده‌اش می‌نهد، این است که به او صبر و شکیبایی عنایت می‌کند؛ زیرا اگر انسان صبور و شکیبا باشد، تحمل هر چیزی را خواهد داشت؛ اگر مصیبتی به او برسد، صبر می‌کند و اگر شیطان او را در معرض گناه قرار دهد، در برابر گناه، پایداری می‌نماید و اگر شیطان او را از انجام فرمان الهی باز دارد، استقامت می‌ورزد. بدین‌سان صبر، بهترین و فراخ‌ترین نعمتی است که الله به انسان می‌دهد؛ از این‌رو اگر کسی اذیت و آزاری به انسان شکیبا برساند و یا سخن نیش‌داری به او بگوید، می‌بینیم که آرام و بی‌خیال است و خشمگین نمی‌شود؛ زیرا در برابر امتحان الهی، شکیباست و قلبی مطمئن و درونی آرام دارد. به همین سبب رسول الله ﷺ فرمود: «نعمتی بهتر و فراخ‌تر از صبر، به هیچ‌کس عنایت نشده است».

۲۸- وَعَنْ أَبِي يَحْيَى صُهَيْبِ بْنِ سِنَانٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «عَجَبًا لِأَمْرِ الْمُؤْمِنِ إِنَّ أَمْرَهُ كُلَّهُ لَهُ خَيْرٌ، وَلَيْسَ ذَلِكَ لِأَحَدٍ إِلَّا لِلْمُؤْمِنِ: إِنْ أَصَابَتْهُ سَرَّاءٌ شَكَرَ فَكَانَ خَيْرًا لَهُ، وَإِنْ أَصَابَتْهُ ضَرَّاءٌ صَبَرَ فَكَانَ خَيْرًا لَهُ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابو یحیی، صهیب بن سنان رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «شگفتا از حال مؤمن که همه‌ی اوضاع و احوالش، برای او خیر است و کسی جز مؤمن، چنین وضعی ندارد: اگر مسأله‌ی خوشایندی به او برسد، شکر می‌کند و اگر زیان و مسأله‌ی ناگواری به او برسد، صبر می‌نماید؛ و این، به خیر اوست».

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۹۹۸.

شرح

«صهیب»، همان صهیب رومی رضی الله عنه است. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «شگفتا از حال مؤمن که همه‌ی اوضاع و احوالش، برای او خیر است». گویا رسول الله صلی الله علیه و آله وضعیت مردم را پسندید و از این جهت، اظهار تعجب نمود. سپس سببش را بیان کرد که چرا همه‌ی کارها و اوضاع مؤمن، برای او خوب است؛ فرمود: اگر خوشی به او برسد، شکر می‌کند و اگر ناخوشی به او برسد، صبر می‌نماید». این، وضع مؤمن است. انسان‌ها در رابطه با قضا و قدر الهی، دو وضعیت دارند:

یا در خوشی به سر می‌برند و یا در ناخوشی. مردم در تعامل با قضا و قدر، دو گونه‌اند:

مؤمن و غیرمؤمن. هرچه برای مؤمن رقم خورده باشد، برایش خوب است؛ زیرا اگر زبانی به او برسد، به آنچه خدا برایش خواسته، راضی‌ست و صبر می‌کند و گشایشی از سوی پروردگار را انتظار می‌کشد و به پاداش الهی دل می‌بندد؛ از این رو اجر و پاداش صابران را درمی‌یابد. هم‌چنین اگر از نعمتی دنیوی مانند مال و فرزند برخوردار شود یا به نعمتی دینی مانند علم و عمل صالح دست یابد، شکر خدا را به‌جا می‌آورد؛ البته منظور از شکر، فقط شکر زبانی نیست؛ بلکه در اطاعت و فرمان‌برداری از الله کوتاهی نمی‌کند. مؤمن، شکر خدا می‌کند و بدین‌سان از دو نعمت، برخوردار می‌شود: یکی شادمانی که نعمتی دنیوی‌ست و دیگری، نعمت شکر که نعمتی دینی به‌شمار می‌رود. این، وضعیت مؤمن است.

اما کافر؛ پناه بر خدا! همیشه وضعیت بدی دارد. اگر مصیبت و امر ناخوشایندی به او برسد، بی‌صبری می‌کند و آه و واویلا سر می‌دهد و به زمین و زمان، دشنام می‌گوید. می‌داند که ناسزاگویی به روزگار، ناسزاگویی به خداوند صلی الله علیه و آله می‌باشد. تازه اگر نعمتی به او برسد، شکر خدا نمی‌کند و بدین‌ترتیب حتی نعمتی که از آن برخوردار می‌شود، در آخرت مایه‌ی عذابش خواهد بود؛ زیرا کافر هرچه بخورد و بیاشامد، گناهی بر او نوشته می‌شود. همان‌گونه که الله جل جلاله می‌فرماید:

﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ
ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ [الأعراف: ۳۲]

بگو: چه کسی زینت الهی و پوشیدنی‌هایی را که برای بندگانش پدید آورده و خوراکی‌های حلال و پاک را حرام نموده است؟ بگو: اینها در زندگی دنیا از آن مؤمنان است و روز قیامت ویژه‌ی آنان می‌باشد.

نعمت‌های پاک الهی، در دنیا از آن مؤمنان است و در آخرت نیز، بی‌هیچ شائبه‌ای به آنان تعلق دارد و در حقیقت، حق کافران نیست که از آن بخورند و بهره ببرند؛ از این رو کافران در روز قیامت به‌خاطر خوردن حق مؤمنان، مجازات خواهند شد. آری! کافر، همواره وضع بدی دارد؛ هم در خوشی‌ها و هم در ناخوشی‌ها. بر خلاف مؤمن که همه‌ی اوضاع و احوالش، به خیر اوست.

از این حدیث به جایگاه و اهمیت ایمان پی می‌بریم و درمی‌یابیم که مؤمن، همواره در نعمت و خوبی به‌سر می‌برد.

این حدیث، به صبر و شکیبایی در برابر سختی‌ها و ناخوشی‌ها تشویق می‌کند و نشان می‌دهد که این ویژگی، یعنی صبر در ناخوشی‌ها، از صفات و ویژگی‌های مؤمنان است. بنابراین اگر خودت را در ناخوشی‌ها، آن‌چنان صبور دیدی که به گشایش و پاداش الهی امیدوار می‌شدی، بدان که این، نشانه‌ی ایمان است. و اگر چنین حالتی نداشتی، خود را سرزنش کن و به سوی الله توبه نما و راه و منش خویش را اصلاح بگردان.

در این حدیث هم‌چنین به شکر و سپاس‌گزاری در خوشی‌ها تشویق شده است؛ در حقیقت، به توفیق خداست که انسان او را در برابر نعمت هایش شکر می‌کند و این، زمینه‌ای برای افزایش نعمت‌هاست؛ همان‌گونه که الله عز و جل می‌فرماید:

﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾

[ابراهیم: ۷]



و آن‌گاه که پروردگارتان وعده داد: اگر سپاس‌گزاری نمایید، حتماً نعمتم را بر شما می‌افزایم و اگر ناسپاسی کنید، بی‌گمان عذابم، سخت و شدید است.

وقتی خداوند عز و جل به بنده‌اش توفیق شکر می‌دهد، این، خود نعمتی ست که باید شکر و سپاسش را به‌جا آورد و هر شکری، سپاسی دیگر می‌طلبد؛ زیرا انسان‌های شاکر و سپاس‌گزار که به دنبال هر شکری، سپاسی دیگر بگزارند، کم و اندک اند. پس اگر الله، بر تو منت نهاد و چنین توفیقی به تو داد، بدان که نعمتش را بر تو ارزانی داشته است.

ولی متأسفانه ما، در این زمینه غافلیم. از الله درخواست می‌کنیم که دل‌هایمان را بیدار بگرداند و اعمال همه‌ی ما را اصلاح نماید.

۲۹- وعن أنس رضی الله عنه قال: لَمَّا ثَقُلَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله جَعَلَ يَتَغَشَّاهُ الْكَرْبُ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ رضی الله عنها: وَكَرَبَ أَبْتَاهُ، فَقَالَ: «لَيْسَ عَلَيَّ أْبِيكَ كَرْبٌ بَعْدَ الْيَوْمِ». فَلَمَّا مَاتَ قَالَتْ: يَا أَبْتَاهُ أَجَابَ رَبًّا دَعَا، يَا أَبْتَاهُ جَنَّةَ الْفِرْدَوْسِ مَأْوَاهُ، يَا أَبْتَاهُ إِلَى جَبْرِئِلَ نُنْعَاهُ، فَلَمَّا دُفِنَ قَالَتْ فَاطِمَةُ رضی الله عنها: أَطَابَتْ أَنْفُسَكُمْ أَنْ تَحُثُّوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله التُّرَابَ؟ [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: انس رضی الله عنه می‌گوید: هنگامی که بیماری پیامبر صلى الله عليه وآله شدید شد، شدت و رنج بیماری تا حد بی‌هوشی بر پیامبر صلى الله عليه وآله نمایان می‌گشت. فاطمه رضی الله عنها گفت: «آه! پدرم چه قدر درد می‌کشد!» پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: «از امروز به بعد، هیچ درد و رنجی بر پدرت نخواهد بود». و چون رسول‌خدا صلى الله عليه وآله درگذشت، فاطمه رضی الله عنها گفت: «ای وای پدرم! پدرم، دعوت پروردگار را لیبیک گفت. آه، پدر جان! بهشت فردوس، جایگاه پدر من است. آه، پدرم! خبر وفاتش را به جبرئیل می‌گوییم». وقتی پیامبر صلى الله عليه وآله را به خاک سپردند، فاطمه رضی الله عنها گفت: «آیا دلتان راضی شد که روی رسول‌خدا صلى الله عليه وآله خاک بریزید (و دفنش کنید؟)».

شرح

رسول‌الله صلى الله عليه وآله از شدت بیماری بی‌هوش می‌شد؛ شدت بیماری پیامبر صلى الله عليه وآله دو برابر شدت بیماری سایر مردم بود. حکمتش، این بود که پیامبر صلى الله عليه وآله به بالاترین درجات صبر و شکیبایی برسد؛ چراکه صبر، رتبه‌ی والایی است که تنها در بوت‌هی آزمایش و آزمون الهی، می‌توان به آن دست یافت و صبر و شکیبایی، در سختی‌ها معنا و مفهوم می‌یابد. تا زمانی که انسان گرفتار رنج و سختی نشود، شکیبایی و صبرش مشخص نمی‌شود؛ از این رو الله تعالی فرموده است:

﴿وَلَتَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنكُمْ وَالصَّابِرِينَ﴾ [محمد: ۳۱]

و به‌طور قطع شما را می‌آزماییم تا مجاهدان و صابران را از میان شما مشخص کنیم.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۴۴۶۲

شدت بیماری رسول الله ﷺ به اندازه‌ی بیماری دو نفر بود. فاطمه رضی الله عنها زمانی که آن همه درد و رنج پدرش را دید، رنجور شد و گفت: «آه! پدرم، چقدر درد می‌کشد!» رسول الله ﷺ فرمود: «پدرت از امروز به بعد، هیچ درد و رنجی نخواهد داشت»؛ زیرا از دنیا به ملکوت اعلی و فرشتگان عالم بالا می‌پیوندد. همان‌طور که در واپسین لحظه‌های حیاتش در حالی که به سقف خانه نگاه می‌کرد، می‌گفت: «اللهم الرفیق الاعلی، اللهم الرفیق الاعلی».

رسول الله ﷺ درگذشت و فاطمه رضی الله عنها به آرامی و بی‌هیچ سر و صدایی بر وفات پدرش گریست و این، دلیل آن نیست که در برابر قضا و قدر الهی، بی‌صبری کرده است. می‌گفت: آه، پدرم! خبر وفاتش را با جبرئیل که هر صبح و شب، برایش وحی می‌آورد، در میان می‌گذاریم. با وفات رسول الله ﷺ نزول وحی، منقطع شد. می‌گفت: «پدرم، دعوت پروردگار را اجابت کرد». زیرا فرمانروایی هر چیزی به دست الله متعال است؛ اجل آفریده‌هایش، به دست اوست؛ تدبیر امور آفریده‌هایش، به دست اوست. همه چیز به دست خداست و همه‌ی امور به او برمی‌گردد. آری! رسول خدا ﷺ دعوت فرشته‌ی مرگ را پذیرفت و در این زمینه تفاوتی با سایر مؤمنان ندارد که روحش را بالای هفت آسمان می‌برند تا این‌که در پیش‌گاه الله عز و جل می‌ایستند. فاطمه رضی الله عنها گفت: «بهشت فردوس، جایگاه اوست»؛ زیرا پیامبر ﷺ والاترین بنده و مخلوق پروردگار است و باید والاترین مقام بهشت را داشته باشد؛ چنان‌که فرموده است: «ثُمَّ سَلُوا اللَّهَ لِي الْوَسِيلَةَ، فَإِنَّهَا أَعْلَىٰ مَنْزِلَةٍ فِي الْجَنَّةِ، وَلَا تَكُونُ إِلَّا لِعَبْدٍ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ، وَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَنَا هُوَ»؛ یعنی: «برای من "وسیله" را که والاترین درجه در بهشت است، درخواست کنید؛ این درجه فقط از آن یکی از بندگان خداوند خواهد بود و من امیدوارم که آن شخص، من باشم». بدون شک جایگاه رسول الله ﷺ در بهشت فردوس است. بهشت فردوس، والاترین درجه‌ی بهشت می‌باشد که سقفش، عرش پروردگار متعال است.

پس از اینکه پیامبر ﷺ را به خاک سپردند، فاطمه رضی الله عنها چنین گفت: «آیا دلتان آمد که روی رسول الله ﷺ خاک بریزید؟» در واقع از شدت غم و اندوه و از آن جهت، این سخن را گفت که می‌دانست دل‌های صحابه رضی الله عنهم آکنده از محبت پیامبر صلی الله علیه و آله است. البته جوابش روشن است. آری، دلشان آمد؛ چون خداوند عز و جل همین را می‌خواهد و فرمان شریعت

است که باید مردگان را دفن نمود؛ هر چند رسول خدا ﷺ باشد که صحابه رضی الله عنهم حاضر بودند همه‌ی زمین را فدایش کنند. بازگشت همه‌ی امور به سوی الله متعال است و اوست که حکم می‌راند؛ چنان که می‌فرماید:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ ﴿۳۱﴾ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ ﴿۳۲﴾﴾

[الزمر: ۳۰، ۳۱]

بی‌گمان تو خواهی مُرد و بی‌شک آنان نیز خواهند مُرد و آن‌گاه روز قیامت نزد پروردگارتان به مجادله و کشمکش می‌پردازید.

از این حدیث درمی‌یابیم که پیامبر صلی الله علیه و آله مانند همه‌ی انسان‌ها، بیمار و گرسنه و تشنه می‌شد و احساس سرما و گرما می‌کرد؛ در حقیقت مثل همه‌ی آدم‌ها، ویژگی‌های بشری داشت. چنان که فرموده است: «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ، أُنْسَى كَمَا تَنْسَوْنَ»^(۱) یعنی: «من، بشری هم‌چون شما هستم؛ همان‌گونه که شما دچار فراموشی می‌شوید، من نیز دچار فراموشی می‌شوم». و این، ردیست بر کسانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را می‌خوانند و از او کمک می‌خواهند؛ حال آن‌که رسول‌الله صلی الله علیه و آله وفات نموده و در قبر خویش است. بلکه برخی، از الله نمی‌خواهند و فقط پیامبر صلی الله علیه و آله را صدا می‌زنند! پناه بر خدا! گویا این، رسول‌خداست که دعایشان را اجابت می‌کند! آن‌ها در دینشان دچار انحراف و گمراهی شده‌اند و عقلشان را از دست داده‌اند. رسول‌الله صلی الله علیه و آله درباره‌ی خودش، مالک هیچ نفع و ضرری نبود؛ پس چگونه می‌تواند به دیگران نفع یا ضرر برساند؟! الله جل جلاله به پیامبرش فرمان داده است:

﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي

مَلَكٌ ﴿۵۰﴾﴾

[الأنعام: ۵۰]

بگو: نمی‌گویم گنج‌ها و خزانه‌های الله نزد من است. و من، غیب نمی‌دانم و به شما نمی‌گویم که من فرشته‌ام.

بلکه پیامبر صلی الله علیه و آله بنده‌ای از بندگان الله بود؛ از این رو فرمود:

﴿إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾ بلکه تنها از چیزی پیروی می‌کنم که به من وحی می‌شود.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۴۰۱ و صحیح مسلم، ش: ۵۷۲

هم چنین به او فرموده است:

﴿قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا ﴿۲۱﴾ قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا ﴿۲۲﴾ إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ﴾ [الجن: ۲۱، ۲۲]

بگو: من، مالک هیچ زیان و یا هدایتی برای شما نیستم. بگو: هیچ کس نمی تواند مرا از عذاب الله پناه دهد و هرگز پناه گاهی جز او نمی یابم. وظیفه ام تنها ابلاغ (پیام) از سوی الله و رساندن پیام های اوست.

وقتی الله ﷻ به پیامبر ﷺ فرمان داد که خویشاوندان نزدیکش را بیم دهد، پیامبر اکرم ﷺ نزدیکانش را صدا زد تا این که خطاب به دخترش فاطمه ﷺ فرمود: «يَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ سَلِينِي مَا شِئْتِ مِنْ مَالِي لَا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا»^(۱) یعنی: «ای فاطمه دختر محمد! از ثروتم هر چه می خواهی، طلب کن؛ ولی من نمی توانم برای تو نزد الله کاری انجام دهم». تا این حد! دخترش که پاره ی تن اوست؛ به دخترش می گوید: نمی توانم در برابر الله برایت کاری بکنم.

وقتی برای دخترش نمی تواند کاری انجام دهد، پس دیگران چه توقعی دارند؟ این، بیان گر گمراهی کسانی است که رسول الله ﷺ را صدا می زنند. آنان را در کنار مسجد النبی می بینیم که هنگام دعا کردن، رو به قبر می کنند و روبه روی قبر به گونه ای می ایستند که گویا در برابر الله به نماز ایستاده اند؛ بلکه خشوع بیش تری هم دارند!

از حدیث انس رضی الله عنه بدین نکته پی می بریم که گریستن بر مرده، اگر آرام و بدون بی صبری باشد، اشکالی ندارد؛ زیرا فاطمه رضی الله عنها بر پدرش گریست؛ البته بدون سر و صدا و بی آن که در آن، نشانی از اعتراض به خداوند ﷻ وجود داشته باشد. فاطمه رضی الله عنها تنها فرزند رسول خدا ﷺ بود که پس از ایشان، زنده ماند؛ همه ی دختران و پسران پیامبر ﷺ در حیاتش از دنیا رفتند. فقط فاطمه رضی الله عنها ماند و هم چون سایر خانواده ی پیامبر ﷺ، مانند همسران آن بزرگوار و عمویش عباس رضی الله عنه و دیگر نزدیکان وی، از ایشان ارث نبرد؛ زیرا هیچ کس از پیامبران ارث نمی برد. رسول الله ﷺ فرموده است: «إِنَّا مَعْشَرُ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ، مَا تَرَكْنَا صَدَقَةً»؛ یعنی: «هیچ کس از ما پیامبران، ارث نمی برد؛ آن چه از خود می گذاریم،

(۱) صحیح بخاری، ش: (۲۴۰، ۲۷۵۳، ۴۷۷۱)؛ و مسلم، ش: ۲۰۶

صدقه است». این، از حکمت الهی است؛ زیرا شاید عده‌ای، پیامبران را در ادای رسالتشان متهم می‌کردند که آمده‌اند تا حکومت را در خاندان خویش، میراثی کنند. آری! هیچ‌کس از پیامبران ارث نمی‌برد و آنچه از آنان می‌ماند، به عنوان صدقه برای کسانی که مستحق‌اند، هزینه می‌شود.

۳۰- وعن أبي زيد أسامة بن زيد حارثة مولى رسول الله ﷺ وحبّه وابن حبّه ﷺ قال: أرسلت بنت النبي ﷺ: إن ابني قد احتضر فاشهدنا، فأرسل يقرئ السلام ويقول: «إن لله ما أخذ، وله ما أعطى وكل شيء عنده بأجل مسمى، فلتصبر ولتحتسب». فأرسلت إليه تُقسّم عليه ليأتيها. فقام ومعه سعد بن عبادة، ومعاذ ابن جبل، وأبي بن كعب، وزيد بن ثابت، ورجال ﷺ فرُفع إلى رسول الله ﷺ الصبي، فأقعدته في حجره ونفسه تقفع، ففاضت عيناه، فقال سعد: يا رسول الله ما هذا؟ فقال: «هذه رحمة جعلها الله تعالى في قلوب عباده». وفي رواية: «في قلوب من شاء من عباده وإتّما يرحم الله من عباده الرّحماء». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوزید، اسامه فرزند زید- غلام آزادشده‌ی پیامبر ﷺ- که هم خودش و هم پدرش، به حبیب و دوست رسول خدا ﷺ مشهور بودند، می‌گوید: دختر پیامبر ﷺ، پیکی برای پدرش فرستاد که فرزندم در حال مرگ است؛ پیش ما بیاید. رسول الله ﷺ به قاصد دخترش فرمود: سلام مرا به دخترم برسان و به او بگو: «از آن خداست آنچه بدهد و بگیرد. همه، نزد او مهلت و زمان مشخصی دارند. پس صبر کند و امید ثواب داشته باشد». دختر رسول الله ﷺ برای بار دوم، قاصدی فرستاد و سوگندش داد که حتماً بیاید. پیامبر ﷺ به همراه سعد بن عباده، ابی بن کعب، زید بن ثابت و چند تن دیگر از یارانش نزد دختر خود رفت. بچه را به رسول خدا ﷺ دادند در حالی که نفسش تند می‌زد و سینه‌اش بالا و پایین می‌رفت. پیامبر ﷺ بچه را در آغوش گرفت و اشک از چشمانش سرازیر شد. سعد ﷺ گفت: ای رسول خدا! این چیست؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «این، رحمتی است که الله متعال در دل بندگانش نهاده است». و در روایتی آمده که فرمود:

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۲۸۴؛ و صحیح مسلم، ش: ۹۲۳.

«این، رحمتی است که الله متعال در دل هر بنده‌ای که بخواهد، قرار می‌دهد و الله به بندگانی رحم می‌کند که رحم و شفقت داشته باشند».

شرح

راوی، اسامه بن زید بن حارثه است؛ زید بن حارثه، غلام آزادشده‌ی پیامبر ﷺ بود. وی، ابتدا غلامی بود که خدیجه ﷺ به رسول خدا ﷺ بخشید و ایشان، آزادش کردند. زید ﷺ به حبیب (دوست) پیامبر ﷺ ملقب بود. و همین‌طور فرزندش، اسامه ﷺ. یکی از دختران پیامبر ﷺ قاصدی برای پدرش فرستاد که فرزندش، در حال مرگ است؛ او، از پدرش خواست که نزدشان برود. پیک خبر را به پیامبر ﷺ رساند؛ رسول الله ﷺ فرمود: «به او بگو: صبر کند و امید ثواب داشته باشد؛ از آن خداست آنچه بدهد و بگیرد. همه، نزد او زمان مشخصی دارند». این، فرمان و سفارش رسول الله ﷺ به دخترش بود.

«فَلتَصْبِرْ» یعنی: مصیبت را تحمل نماید و بی‌صبری نکند.

«وَلتَحْتَسِبْ» یعنی: با صبر و تحملش، امید ثواب داشته باشد. برخی از مردم صبر می‌کنند، ولی به ثواب امید ندارند. در برابر مصیبت اگرچه بی‌صبری نمی‌کنند، اما به پاداش الهی نیز دل نمی‌بندند و بدین‌سان خیر زیادی را از دست می‌دهند. در صورتی که اگر صبر کنند و در کنارش به اجر و ثواب امیدوار باشند، به این می‌گویند: احتساب. فرمود: «از آن خداست آنچه بدهد و بگیرد». این، جمله‌ی بزرگی است. وقتی همه چیز از آن خداست، اگر چیزی از تو بگیرد، ملک اوست و اگر چیزی به تو بدهد، باز هم ملک اوست؛ پس وقتی آن‌چه را که از خود اوست، بگیرد، چرا ناراحت شویم یا چرا بی‌صبری کنیم؟ بنابراین اگر چیزی از تو گرفت که دوستش داری، بگو: این، از آن خداست؛ هرچه بخواهد، می‌بخشد و هرچه بخواهد، می‌گیرد. از این‌رو سنت است که انسان، به‌هنگام مصیبت، بگوید: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»؛ یعنی ما، ملک الله و از آن او هستیم و او، هرطور که بخواهد با ما رفتار می‌کند. هم‌چنین اگر چیزی را که دوستش داریم، از ما می‌گیرد، در حقیقت، از آن خود اوست و حتی چیزی را که به ما می‌بخشد، به او تعلق دارد و ما، مالکش نیستیم. از این‌رو فقط اجازه داریم طوری از آن استفاده کنیم که او، به ما اجازه داده است و حق نداریم طبق میل خود یا هرگونه که دوست

داریم، در آن تصرف کنیم. اگر انسان بخواهد، بی قید و بند و هر طور که می خواهد در اموالش تصرف کند، به او می گوییم: دست نگه دارد؛ تو حق نداری، چنین کاری بکنی؛ زیرا این مال، در حقیقت، از آن خداست. چنان که می فرماید:

﴿وَعَاثُوهُمْ مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ﴾ [النور: ۳۳]

و از مالِ الله که به شما بخشیده است، به آنان بدهید.

پس در ثروتی که الله به تو بخشیده، به گونه ای تصرف کن که به تو اجازه داده است. از این رو رسول الله ﷺ فرمود: «از آن خداست آنچه بدهد و بگیرد». پس وقتی آنچه خدا می گیرد، از آن اوست، چرا بی تابی می کنیم. این که مالک، ملکش را پس بگیرد و ما ناراحت شویم و بی صبری نماییم، با عقل و آموزه های دینی سازگار نیست. فرمود: «هر چیزی نزد او، سرآمد و زمان مشخصی دارد». همان گونه که الله ﷻ می فرماید:

﴿وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ﴾ [الرعد: ۸]

و هر چیزی نزدش به اندازه است.

یعنی زمان، مکان، وجود، درون مایه و ویژگی های هر چیزی، نزد الله ﷻ به اندازه ی مشخصی ست.

وقتی انسان به اجل یا موعد و زمان مشخص باور داشته باشد، به قسمت خویش راضی ست و می داند که هرگز نمی تواند آن را پس و پیش نماید. الله ﷻ می فرماید:

﴿لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتُخْرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾ [یونس: ۴۹]

[یونس: ۴۹]

هر امتی، موعد و اجل مشخصی دارد؛ وقتی اجلشان فرا رسد، لحظه ای تأخیر یا تعجیل نخواهند داشت.

آری، هنگامی که اندازه ی هر چیزی مشخص است و هیچ پس و پیش نمی شود، بی تابی و بی صبری، هیچ فایده ای ندارد و واقعیت را تغییر نمی دهد.

رسول الله ﷺ پس از تأکید دخترش، با تعدادی از یارانش نزدشان رفت. بچه را پیش رسول الله ﷺ آوردند. بچه، طوری نفس می زد که سینه اش بالا و پایین می رفت. رسول خدا ﷺ با دیدن این حالت نوه اش، گریست و اشک از چشمانش سرازیر شد. سعد

بن عباده علیه السلام که رئیس قبیله‌ی «خزرج» بود، پرسید: «این، چیست؟» گویا گمان کرد رسول الله صلی الله علیه و آله از بی‌تابی می‌گرید. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «این، رحمت است؛ یعنی از روی دل‌سوزی و شفقت به بچه می‌گیریم، نه از روی بی‌صبری. سپس افزود: «الله به بندگانی رحم می‌کند که رحم و شفقت دارند». این، دلیلی‌ست بر این که گریستن از روی مهر و دل‌سوزی بر کسی که به دردی دچار شده است، اشکالی ندارد؛ مثلاً از روی دل‌سوزی بر کسی که معلولیت ذهنی یا جسمی دارد، می‌گریید؛ این، اشکالی ندارد و نشان‌دهنده‌ی رحمتی‌ست که خداوند تعالی در دلتان قرار داده است. و اگر الله تعالی در دل بنده‌اش چنین رحمت و شفقتی قرار دهد، در این صورت، انسان از بندگان دل‌سوز و مهربانی خواهد بود که الله به آنان رحم می‌کند.

از این حدیث هم‌چنین به وجوب صبر و شکیبایی پی می‌بریم؛ زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «به او بگو: صبر کند و امید ثواب داشته باشد». بنابراین بهترین روش در تسلیت دادن، این است که مصیبت‌دیده را به صبر و شکیبایی و امیدوار بودن به پاداش الهی، سفارش کنیم. و اگر با همان عبارتی به مصیبت‌دیده تسلیت بگوییم که رسول الله صلی الله علیه و آله به دخترش تسلیت داد، بهتر از عبارتی‌ست که برخی از مردم می‌گویند: «أعظم الله أجرک، وأحسن عزاءک وغفر لمیتک». گرچه برخی از علما این عبارت را برگزیده‌اند، ولی عبارت رسول خدا صلی الله علیه و آله افضل است و بیشتر، مایه‌ی خرسندی و آرامش خاطر مصیبت‌دیده می‌گردد. تعزیت، بر خلاف پندار عوام و توده‌ی مردم، یک گردهمایی یا جلسه‌ی عمومی نیست که صندلی بچینند و شمع روشن کنند و قرآن بخوانند و غذا بدهند. خیر؛ بلکه تعزیت، برای تسلی دادن به مصیبت‌دیده و تقویت روحیه‌ی صبر در اوست. در واقع به کسی تسلیت می‌گویند که با مرگ کسی، متأثر شود و مصیبت‌دیده محسوب شود؛ اگر کسی با مرگ نزدیکش مثلاً با مرگ پسرعمویش احساس مصیبت نکند، یعنی برایش مهم نباشد، دیگر، تسلیت گفتن چه معنایی دارد. از این رو علما، «تسلیت گفتن به مصیبت‌دیده» را سنت می‌دانند، نه «تسلیت گفتن به نزدیک و خویشاوند مرده» را؛ زیرا چه‌بسا یک خویشاوند، از مرگ قوم و خویش خود احساس مصیبت نمی‌کند؛ ولی کسی که پیوند دوستی محکمی با او دارد، دچار مصیبت می‌شود و مصیبت‌دیده به‌شمار می‌رود. متأسفانه اینک معیارها، عوض شده و به خویشاوند،

تسلیت می‌گویند؛ اگرچه با وجود مرگ نزدیکش، شاد باشد و طبل بزند. شاید کسی فقیر باشد و پسرعمویش میلیونرش بمیرد و با مرگ او، پول و ثروت زیادی به این بینوا برسد؛ آیا این بینوا، از مرگ پسرعمویش ناراحت می‌شود یا خوشحال؟ چه بسا بگوید: خدا را شکر که مُرد و مرا از نداری نجات داد! روشن است که به چنین کسی، تسلیت نمی‌گویند و تبریک گفتن، بیش تر مناسب حالش می‌باشد.

۳۱- وَعَنْ صُهَيْبٍ رضي الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «كَانَ مَلِكٌ فِيمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، وَكَانَ لَهُ سَاحِرٌ، فَلَمَّا كَبِرَ قَالَ لِلْمَلِكِ: إِنِّي قَدْ كَبِرْتُ فَأَبْعَثْ إِلَيَّ غُلَامًا أَعْلَمُ السَّحْرَ، فَبَعَثَ إِلَيْهِ غُلَامًا يَعْلَمُهُ، وَكَانَ فِي طَرِيقِهِ إِذَا سَلَكَ رَاهِبٌ، فَقَعَدَ إِلَيْهِ وَسَمِعَ كَلَامَهُ فَأَعْجَبَهُ، وَكَانَ إِذَا أَتَى السَّاحِرَ مَرَّ بِالرَّاهِبِ وَقَعَدَ إِلَيْهِ، فَإِذَا أَتَى السَّاحِرَ صَرَبَهُ، فَشَكَا ذَلِكَ إِلَى الرَّاهِبِ فَقَالَ: إِذَا خَشِيتَ السَّاحِرَ فَقُلْ: حَبَسَنِي أَهْلِي، وَإِذَا خَشِيتَ أَهْلَكَ فَقُلْ: حَبَسَنِي السَّاحِرَ. فَبَيْنَمَا هُوَ عَلَى ذَلِكَ إِذْ أَتَى عَلَى دَابَّةٍ عَظِيمَةٍ قَدْ حَبَسَتْ النَّاسَ فَقَالَ: الْيَوْمَ أَعْلَمُ السَّاحِرَ أَفْضَلَ أَمْ الرَّاهِبُ أَفْضَلُ؟ فَأَخَذَ حَجْرًا فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ أَمْرُ الرَّاهِبِ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ أَمْرِ السَّاحِرِ فَاقْتُلْ هَذِهِ الدَّابَّةَ حَتَّى يَمُضِيَ النَّاسُ، فَرَمَاهَا فَفَتَلَهَا وَمَضَى النَّاسُ، فَأَتَى الرَّاهِبَ فَأَخْبَرَهُ. فَقَالَ لَهُ الرَّاهِبُ: أَيُّ بُنْيَ أَنْتَ الْيَوْمَ أَفْضَلُ مِنِّي، قَدْ بَلَغَ مِنْ أَمْرِكَ مَا أَرَى، وَإِنَّكَ سَتُبْتَلَى، فَإِنْ ابْتُلِيتَ فَلَا تَدَلَّ عَلَيَّ، وَكَانَ الْغُلَامُ يَبْرَأُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ، وَيَدَاوِي النَّاسَ مِنْ سَائِرِ الْأَدْوَاءِ. فَسَمِعَ جَلِيسٌ لِلْمَلِكِ كَانَ قَدْ عَمِيَ، فَأَتَاهُ بِهِدَايَا كَثِيرَةٍ فَقَالَ: مَا هَهُنَا لَكَ أَجْمَعُ إِنْ أَنْتَ شَفِيتَنِي، فَقَالَ إِنِّي لَا أَشْفِي أَحَدًا، إِنَّمَا يَشْفِي اللَّهُ تَعَالَى، فَإِنْ آمَنْتَ بِاللَّهِ تَعَالَى دَعَوْتُ اللَّهَ فَشَفَاكَ، فَأَمَّنَ بِاللَّهِ تَعَالَى فَشَفَاهُ اللَّهُ تَعَالَى، فَأَتَى الْمَلِكَ فَجَلَسَ إِلَيْهِ كَمَا كَانَ يَجْلِسُ فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ: مَنْ رَدَّ عَلَيْكَ بَصْرَكَ؟ قَالَ: رَبِّي. قَالَ: وَلَكَ رَبٌّ غَيْرِي؟ قَالَ: رَبِّي وَرَبُّكَ اللَّهُ، فَأَخَذَهُ فَلَمْ يَزَلْ يُعَذِّبُهُ حَتَّى دَلَّ عَلَى الْغُلَامِ فَجِئَ بِالْغُلَامِ، فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ: أَيُّ بُنْيَ قَدْ بَلَغَ مِنْ سِحْرِكَ مَا تَبْرَأُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَتَفْعَلُ وَتَفْعَلُ فَقَالَ: إِنِّي لَا أَشْفِي أَحَدًا، إِنَّمَا يَشْفِي اللَّهُ تَعَالَى، فَأَخَذَهُ فَلَمْ يَزَلْ يُعَذِّبُهُ حَتَّى دَلَّ عَلَى الرَّاهِبِ، فَجِئَ بِالرَّاهِبِ فَقِيلَ لَهُ: ارْجِعْ عَنْ دِينِكَ، فَأَبَى، فَدَعَا بِالْمُنْشَارِ فَوُضِعَ الْمُنْشَارُ فِي مَفْرَقِ رَأْسِهِ، فَشَقَّهُ حَتَّى وَقَعَ شَقَّاهُ، ثُمَّ جِئَ بِجَلِيسِ الْمَلِكِ فَقِيلَ لَهُ: ارْجِعْ عَنْ دِينِكَ فَأَبَى، فَوُضِعَ الْمُنْشَارُ فِي مَفْرَقِ رَأْسِهِ، فَشَقَّهُ بِهِ حَتَّى وَقَعَ شَقَّاهُ، ثُمَّ جِئَ بِالْغُلَامِ فَقِيلَ لَهُ: ارْجِعْ عَنْ دِينِكَ، فَأَبَى، فَدَفَعَهُ إِلَى نَفَرٍ مِنْ

أَصْحَابِهِ فَقَالَ: اذْهَبُوا بِهِ إِلَى جَبَلٍ كَذَا وَكَذَا فَاصْعُدُوا بِهِ الْجَبَلَ، فَإِذَا بَلَغْتُمْ ذِرْوَتَهُ فَإِنْ رَجَعَ عَنْ دِينِهِ وَإِلَّا فَاطْرَحُوهُ فَذَهَبُوا بِهِ فَصَعِدُوا بِهِ الْجَبَلَ فَقَالَ: اللَّهُمَّ اكْفِنِيهِمْ بِمَا شِئْتَ، فَرَجَفَ بِهِمُ الْجَبَلُ فَسَقَطُوا، وَجَاءَ يَمْشِي إِلَى الْمَلِكِ، فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ: مَا فَعَلَ أَصْحَابُكَ؟ فَقَالَ: كَفَانِيَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى، فَدَفَعَهُ إِلَى نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالَ: اذْهَبُوا بِهِ فَاحْمِلُوهُ فِي فُرْقُورٍ وَتَوَسَّطُوا بِهِ الْبَحْرَ، فَإِنْ رَجَعَ عَنْ دِينِهِ وَإِلَّا فَاقْدِفُوهُ، فَذَهَبُوا بِهِ فَقَالَ: اللَّهُمَّ اكْفِنِيهِمْ بِمَا شِئْتَ، فَاذْكَرُوا بِهِمُ السَّفِينَةَ فَغَرِقُوا، وَجَاءَ يَمْشِي إِلَى الْمَلِكِ. فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ: مَا فَعَلَ أَصْحَابُكَ؟ فَقَالَ: كَفَانِيَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى. فَقَالَ لِلْمَلِكِ إِنَّكَ لَسْتَ بِقَاتِلِي حَتَّى تَفْعَلَ مَا أَمَرْتُكَ بِهِ. قَالَ: مَا هُوَ؟ قَالَ: تَجْمَعُ النَّاسَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ، وَتَصْلُبُنِي عَلَى جَذَعٍ، ثُمَّ خُذْ سَهْمًا مِنْ كِنَانَتِي، ثُمَّ ضِعِ السَّهْمَ فِي كَبِدِ الْقَوْسِ ثُمَّ قُلْ: بِسْمِ اللَّهِ رَبِّ الْعُلَامِ ثُمَّ ارْمِنِي، فَإِنَّكَ إِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ قَتَلْتَنِي. فَجَمَعَ النَّاسَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ، وَصَلَبَهُ عَلَى جَذَعٍ، ثُمَّ أَخَذَ سَهْمًا مِنْ كِنَانَتِهِ، ثُمَّ وَضَعَ السَّهْمَ فِي كَبِدِ الْقَوْسِ، ثُمَّ قَالَ: بِسْمِ اللَّهِ رَبِّ الْعُلَامِ، ثُمَّ رَمَاهُ فَوَقَعَ السَّهْمُ فِي صُدْغِهِ، فَوَضَعَ يَدَهُ فِي صُدْغِهِ فَمَاتَ. فَقَالَ النَّاسُ: أَمَّا بِرَبِّ الْعُلَامِ، فَأَتَى الْمَلِكُ فَقِيلَ لَهُ: أَرَأَيْتَ مَا كُنْتَ تَحْذَرُ قَدْ وَاللَّهِ نَزَلَ بِكَ حَذْرُكَ. قَدْ آمَنَ النَّاسُ. فَأَمَرَ بِالْأَخْذِ بِأَفْوَاهِ السَّكِكِ فَخُدَّتْ وَأَضْرِمَ فِيهَا النِّيرَانَ وَقَالَ: مَنْ لَمْ يَرْجِعْ عَنْ دِينِهِ فَأُفْحِمُوهُ فِيهَا أَوْ قِيلَ لَهُ: اقْتَنَحِم، ففَعَلُوا حَتَّى جَاءَتْ امْرَأَةٌ وَمَعَهَا صَبِيٌّ لَهَا، فَتَقَاعَسَتْ أَنْ تَقَعَ فِيهَا، فَقَالَ لَهَا الْعُلَامُ: يَا أُمَّةَ اصْبِرِي فَإِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: صهیب رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «در میان امت های پیش از شما، پادشاهی بود که ساحری داشت. وقتی ساحر پیر شد، به پادشاه گفت: من، پیر شده‌ام؛ نوجوانی نزد من بفرست تا به او جادوگری یاد دهم. پادشاه، نوجوانی نزدش فرستاد و او، به این نوجوان، سحر آموزش می داد. در مسیر این نوجوان، راهبی بود؛ باری نوجوان، نزد راهب رفت و به سخنانش گوش داد و به او علاقه مند شد. از آن پس، هرگاه می خواست نزد ساحر برود، در مسیرش پیش راهب می رفت و نزدش می نشست. و چون (با تأخیر) نزد ساحر می رفت، ساحر کتکش می زد. نوجوان از این بابت نزد راهب، درد دل کرد. راهب به او گفت: وقتی از ساحر ترسیدی، بگو: خانواده ام، مرا معطل کردند و هنگامی که از خانواده ات ترسیدی، بگو: ساحر، مرا نگه داشت. نوجوان،

(۱) صحیح مسلم، ش: ۳۰۰۵.

به همین منوال عمل می‌کرد تا این‌که روزی جانور بزرگی دید که راه مردم را بسته بود. با خود گفت: امروز برایم روشن می‌شود که راهب، بهتر است یا ساحر. سنگی برداشت و گفت: خدایا! اگر کار راهب، نزد تو پسندیده‌تر از کار ساحر است، این جانور را بکش تا مردم، عبور کنند. سپس سنگ را به سوی جانور پرتاب کرد و او را کشت و مردم، عبور کردند. نزد راهب رفت و ماجرا را برایش بازگو کرد. راهب به او گفت: پسر جان! تو امروز از من بهتری؛ می‌بینم که کارت، پیشرفت کرده است و به‌زودی امتحان خواهی شد. اگر امتحان شدی، مرا معرفی نکن. نوجوان، کورِ مادرزاد و سپس و سایر بیماری‌های مردم را درمان می‌کرد. یکی از ندیمان پادشاه که کور شده بود، این خبر را شنید و با هدیه‌های فراوانی نزد این نوجوان آمد و به او گفت: اگر مرا شفا دهی، هرچه این جاست، از آن تو خواهد بود. نوجوان گفت: من، کسی را شفا نمی‌دهم؛ فقط الله متعال شفا می‌بخشد. اگر به الله متعال ایمان بیاوری، دعا می‌کنم که تو را شفا دهد. ندیم شاه به الله، ایمان آورد و الله متعال شفایش داد. سپس نزد پادشاه رفت و مثل گذشته، کنارش نشست. پادشاه از او پرسید: چه کسی بینایی‌ات را به تو برگرداند؟ پاسخ داد: پروردگارم. شاه گفت: مگر پروردگاری جز من داری؟ ندیمش پاسخ داد: پروردگار من و تو، الله است. پادشاه، او را دستگیر کرد و آن‌قدر شکنجه‌اش نمود که سرانجام، آن نوجوان را نام برد. (به دستور پادشاه) آن نوجوان را نزدش آوردند. پادشاه به او گفت: پسر جان! سحر تو به آن‌جا رسیده که کورِ مادرزاد و سپس را شفا می‌دهی و چنین و چنان می‌کنی؟ نوجوان گفت: من، هیچ‌کس را شفا نمی‌دهم؛ شفا دهنده، فقط الله متعال است. پادشاه، او را دستگیر و شکنجه کرد تا این‌که راهب را معرفی نمود. (به فرمان پادشاه) راهب را نزدش آوردند و به او گفتند: از دینت برگرد؛ ولی او قبول نکرد. پادشاه دستور داد که ارّه‌ای بیاورند و آن را روی سرش گذاشتند و او را دو نیمه کردند؛ به‌گونه‌ای که دو نیمه‌اش به زمین افتاد. سپس ندیمش را آوردند و به او گفتند: از دینت برگرد؛ ولی او نپذیرفت. ارّه را روی سرش گذاشتند و او را دو نیمه کردند و دو نیمه‌اش به زمین افتاد. آن‌گاه نوجوان را آوردند و به او گفتند: از دینت برگرد؛ ولی او قبول نکرد. پادشاه، او را به تعدادی از یارانش سپرد و گفت: او را به بالای فلان کوه ببرید و وقتی به قلّه‌ی کوه رسیدید، اگر از دینش برنگشت، او را به پایین پرتاب کنید. بدین‌سان او را بالای کوه بردند. وی دعا کرد: یا الله! هرگونه که می‌خواهی، شرّشان را از سرم کوتاه

کن. کوه به لرزه درآمد و همه‌ی آنها، پایین افتادند. نوجوان، نزد پادشاه بازگشت. پادشاه از او پرسید: همراهانت، چه شدند؟ پاسخ داد: الله، مرا از شرشان حفظ کرد. پادشاه دوباره او را به چند نفر از یارانش سپرد و گفت: او را سوار قایق کنید و به وسط دریا ببرید. اگر از دینش برنگشت، او را درون دریا بیندازید. بدین ترتیب او را بردند. نوجوان دعا کرد: یا الله! هرگونه که می‌خواهی، مرا از شرشان حفظ کن. قایق، واژگون شد و آنها در دریا غرق شدند. نوجوان، نزد پادشاه برگشت. پادشاه از او پرسید: همراهانت، چه شدند؟ پاسخ داد: الله، مرا از شرشان حفظ کرد. آن‌گاه به پادشاه گفت: تو تنها در صورتی می‌توانی مرا بکشی که کاری را که می‌گویم، انجام دهی. پادشاه پرسید: چه کاری؟ نوجوان گفت: مردم را در میدانی جمع کن و مرا به دار بکش؛ سپس تیری از تیردان خودم بردار و آن را در وسط کمان بگذار و بگو: به نام الله، پروردگار این جوان، و سپس مرا هدف بگیر. اگر چنین کنی، می‌توانی مرا بکشی. پادشاه، مردم را در میدان (زمین همواری) جمع کرد و نوجوان را بر شاخه‌ای از درخت خرما، به دار کشید. سپس تیری از تیردان نوجوان برداشت و در وسط کمان گذاشت و گفت: به نام الله، پروردگار این نوجوان؛ و آن‌گاه تیر را رها کرد. تیر به شقیقه‌ی نوجوان خورد. او، دستش را روی شقیقه‌اش گذاشت و جان باخت. مردم گفتند: به پروردگار این نوجوان ایمان آوردیم. عده‌ای نزد پادشاه رفتند و گفتند: دیدی؛ آن‌چه از آن بیم داشتی، اتفاق افتاد؛ به خدا سوگند که آن‌چه از آن می‌ترسیدی، بر سرت آمد و مردم ایمان آوردند. پادشاه فرمان داد چاله‌هایی بر سر راه‌ها حفر کنند. چاله‌هایی حفر کردند و در آنها آتش افروختند. پادشاه گفت: هرکس از دینش برنگشت، او را در آتش بیندازید یا مجبورش کنید وارد آتش شود. همه این کار را کردند تا این‌که زنی با کودکش پیش آمد و خودش را عقب کشید تا در آتش نیفتد. کودک به او گفت: مادر جان! صبور باش که تو، برحقی».

شرح

مؤلف رحمته این حدیث را که حاوی داستان عجیبی است، در باب صبر آورده است؛ یکی از پادشاهان گذشته، جادوگری داشت که مشاور ویژه‌ی او بود و در مسایل شخصی خود، حتی به نام دین، از او استفاده می‌کرد. پادشاه، فقط به منفعت خود می‌اندیشید؛ زیرا همان‌گونه که در حدیث دیگری آمده است، پادشاه ستمگر و خودکامه‌ای بود که مردم را به بردگی می‌گرفت.

ساحرش وقتی پا به سن گذاشت، به پادشاه گفت: من، پیر شده‌ام؛ نوجوانی نردم بفرست تا به او سحر، آموزش دهم. او، از آن جهت نوجوانی را برای این کار انتخاب کرد که استعدادش را داشته باشد؛ زیرا مطالبی که انسان در این مقطع سنی می‌آموزد، ماندگارتر است و از یادش نمی‌رود. کسب علم در خردسالی، بهتر از دوران بزرگسالی است؛ گرچه در هر دو دوران، خوب است. کسب علم در خردسالی، فواید زیادی دارد:

اول این‌که: معمولاً حافظه‌ی خردسال یا کودک، از حافظه‌ی بزرگسال بهتر است؛ زیرا انسان در این دوران، فراغت بال بیشتری دارد و کمتر درگیر مشکلات و روزمرگی‌های خود می‌باشد.

دوم این‌که کودک یا نوجوان هرچه حفظ کند، در ذهنش بیشتر می‌ماند؛ ضرب‌المثل مشهور و حکیمانه‌ای است که گفته‌اند: فراگیری علم در کودکی، مانند حک کردن نقش بر روی سنگ است.

سومین فایده‌اش، این است که انسان از همان ابتدا فرهیخته بار می‌آید و علم و دانش، وجودش را می‌گیرد و برای او، به سان یک ارزش و میل درونی می‌گردد که بر همین اساس رشد می‌کند و بزرگ می‌شود.

ساحر پادشاه به عنوان جادوگری بزرگ و سال‌خورده، کوله‌باری از تجربه داشت و سرد و گرم روزگار را چشیده بود؛ از این رو از پادشاه خواست که نوجوانی را برای فراگیری سحر، نزدش بفرستد؛ پادشاه به درخواست ساحر، نوجوانی را نزدش فرستاد؛ ولی الله ﷺ برای این نوجوان، اراده‌ی خیر کرده بود. روزی گذر نوجوان به راهبی افتاد و سخنانی از او شنید که آن را پسندید؛ زیرا این راهب، موحد بود و الله را عبادت می‌کرد و فقط سخن خوب می‌گفت. گویا این راهب، اهل علم نیز بوده و به سبب کثرت عبادتش، به عنوان راهب یا پارسا از او یاد شده است. به هر حال، نوجوان به این راهب علاقه‌مند شد؛ هرگاه خانه را ترک می‌کرد، سر راهش نزد راهب می‌رفت و از این رو دیر، پیش ساحر می‌رسید و ساحر هم کتکش می‌زد که چرا دیر کرده‌ای؟ نوجوان از این بابت نزد راهب، درد دل کرد. راهب به او یاد داد که برای نجات خودش از کتک‌های ساحر، به او بگوید: خانواده‌ام مرا معطل کردند و همین‌طور وقتی نزد خانواده‌اش برمی‌گردد، بهانه بیاورد که ساحر، او را نگه داشته است. با این‌که چنین کاری دروغ بود،

ولی راهب آن را به غلام یاد داد؛ خدا بهتر می‌داند؛ ولی گویا راهب، مصلحت را در این می‌دیده و توجیهی برایش داشته است! نوجوان به پیشنهاد راهب عمل کرد؛ وقتی ساحر می‌خواست او را به خاطر تأخیرش تنبیه کند، عذر می‌آورد که خانواده‌ام، باعث تأخیرم شدند و هنگامی که از نزد ساحر، دیروقت نزد خانواده باز می‌گشت، می‌گفت: ساحر، مرا معطل کرد. روزی جانور بزرگی دید که راه مردم را بسته بود. نام این جانور در حدیث نیامده است. آن‌جا بود که نوجوان تصمیم گرفت تا دریابد که آیا ساحر بهتر است یا راهب؟ سنگی برداشت و دعا کرد: خدایا! اگر کار راهب بهتر است، با این سنگ، این جانور را از بین ببر. و سپس سنگ را پرتاب کرد و آن جانور را کشت و مردم عبور کردند. بدین‌سان نوجوان، دریافت که کار راهب، از کار ساحر بهتر است؛ این، مسأله‌ی روشنی‌ست؛ زیرا ساحر، یا ستمگرو فریب‌کار است یا کافر و مشرک. ولی در هر صورت، با جادو و فریبی که به خورد مردم می‌دهد، ستمکار می‌باشد. ولی راهب، آدمِ پارسا و هدایت‌یافته‌ای بود که الله ﷻ را عبادت می‌کرد و اگر هم مقداری، جهالت و گمراهی داشت، نیتش درست بود. نوجوان، داستان را برای راهب بازگو کرد. راهب به او گفت: تو اینک از من بهتری؛ زیرا نوجوان دعا کرده و دعایش قبول شده بود. این، لطف خداست که انسان، در مسأله‌ای دچار شک و تردید شود و سپس از خدوند ﷻ نشانه‌ای درخواست کند تا حقیقت امر، برایش روشن شود و الله متعال نیز خواسته‌اش را بپذیرد. آری، این از فضل خداست. به همین خاطر، استخاره برای انسان، مشروع شده تا اگر درباره‌ی انجام کاری، دچار تردید شد که انجامش دهد، بهتر است یا انجام ندهد. در چنین حالتی، باید استخاره کرد. اگر با صداقت و ایمان استخاره کند، خداوند ﷻ راهکاری فرارویش می‌نهد که با آن، می‌تواند تصمیمش را بگیرد؛ گاهی اوقات چیزی در دلش می‌افتد که می‌تواند تصمیم‌گیری نماید و گاه خوابی می‌بیند و در پاره‌ای از موارد نیز مشورت و نظری دریافت می‌کند که چاره‌ساز اوست.

از کرامات این نوجوان بود که کور و پیس را درمان می‌کرد؛ یعنی برایشان دعا می‌نمود و آن‌ها بهبود می‌یافتند. این، از الطاف الهی بر او بود.

راهب به نوجوان خبر داد که در معرض امتحان قرار خواهد گرفت و از او خواست که در چنین شرایطی نامی از او نبرد. گویا این نوجوان، مستجاب‌الدعوه بوده است. خدا بهتر می‌داند. پادشاه، ندیمی داشت که کور شده بود. ندیم شاه، هنگامی که آوازه‌ی این

نوجوان را شنید، هدایای زیادی برایش برد و به او گفت: همه‌اش از تو خواهد بود، اگر مرا شفا دهی. نوجوان به او گفت: خداست که شفا می‌دهد. ایمانش را ببینید که به خود، فریفته نشد و ادعا نکرد که من، شفا می‌دهم؛ بلکه گفت: الله عَلَيْهِ السَّلَامُ شفا می‌دهد.

چنین اتفاقی برای شیخ الاسلام ابوالعباس حرانی رحمته نیز روی داد؛ باری جن زده‌ای را نزدش آوردند. هرچه شیخ رحمته بر آن بیمار خواند، جن از وجودش بیرون نرفت تا این که شیخ الاسلام به شدت به گردن بیمار زد؛ به گونه‌ای که دست خودش درد گرفت. جنی که در بدن آن شخص بود، به سخن درآمد و گفت: باشد؛ به شرافت و بزرگواری شیخ، بیرون می‌روم. شیخ الاسلام رحمته فرمود: لازم نیست به احترام من و به خاطر کرامت من، بیرون بروی؛ بلکه به خاطر اطاعت از الله و رسولش بیرون برو.

آری! شیخ، نمی‌خواست اظهار فضل کند؛ بلکه همه‌ی فضیلت و برتری را به‌طور کامل از آن الله و رسولش می‌دانست. بدین ترتیب جن در حضور شیخ، از وجود بیمار بیرون رفت و آن بیمار، به‌خود آمد و گفت: چرا من این جا هستم؟ گفتند: سبحان الله؛ این همه تو را زد و تو نفهمیدی؟! پاسخ داد: اصلاً احساس نکردم که مرا زده است؛ داستان را برایش بازگو کردند و بهبود یافت.

نتیجه این که اهل علم و ایمان، لطف و نعمت خدا را به خود نسبت نمی‌دهند؛ بلکه آن را فضل الله عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌دانند که به آن‌ها عنایت فرموده است. آری؛ آن نوجوان به ندیم پادشاه گفت: اگر به الله ایمان بیاوری، دعا می‌کنم تو را شفا دهد. او هم ایمان آورد و نوجوان برایش دعای بهبود کرد و بدین‌سان خداوند متعال، او را شفا داد. این شخص، طبق عادتش نزد پادشاه رفت و داستان به این‌جا رسید که به فرمان پادشاه، نوجوان را آوردند و شکنجه‌اش کردند که بگویند این را از چه کسی آموخته است. با این که راهب از آن نوجوان خواسته بود که او را معرفی کنند، ولی نوجوان، زیر شکنجه تاب نیاورد و نام راهب را اعتراف کرد. پادشاه به قدری ستمگر بود که ندیمش را شکنجه کرد؛ چون گفته بود: به الله ایمان آورده‌ام. این، پادشاه را عصبانی کرد؛ پرسید: مگر پروردگاری جز من داری؟ پناه بر خدا.

خلاصه این که راهب را آوردند؛ راهب، موحد و عبادت‌گزار بود. از او خواستند اعتراف کند که پادشاه، پروردگار اوست؛ ولی او، قبول نکرد که از دینش برگردد. از او پرسیدند و روی سرش گذاشتند و ابتدا سرش، آن‌گاه گردنش و سپس نیم‌تنه‌ی بالایش و

به همین ترتیب تمام بدنش را دو تکه کردند؛ اما او از دینش برنگشت و چنین مرگی را بر این که از دینش برگردد، ترجیح داد. ماشاءالله! آفرین بر او. سپس ندیم شاه را آوردند که به الله ﷻ ایمان آورده و به پادشاه، کافر شده بود. از او خواستند که از دینش برگردد، ولی قبول نکرد و با او نیز همان کاری را کردند که با راهب، کرده بودند. این، بیان گر ارزش صبر و امیدوار بودن به پاداش الهی است؛ اما این پرسش مطرح می شود که آیا در چنین شرایطی بر انسان واجب است که تا سرحد مرگ، صبر کند یا می تواند کفر بگوید؟

این پرسش، به بحث و تفصیل زیادی نیاز دارد؛ اگر مسأله، فقط به خودش مربوط باشد، اختیار دارد که در صورت اطمینان قلبی و ایمان محکم درونی، برای رفع شکنجه، کفر بگوید و نیز می تواند بر توحیدش پافشاری نماید تا کشته شود. این، زمانی است که مسأله، فقط به خودش مربوط باشد؛ اما اگر مسأله فراتر از این، و به دین مربوط باشد؛ در این صورت، حکمش فرق می کند؛ یعنی اگر به ظاهر ناگزیر شود که در برابر مردم، کفر بگوید و این، باعث کافر شدن عموم مردم گردد، پس برایش جایز نیست که کفر بگوید؛ بلکه بر او واجب است که تا سرحد مرگ نیز صبر نماید؛ همانند جهاد در راه الله. مجاهد برای اعلائی کلمه ی الله، به قیمت کشته شدن، در راه الله می جنگد. بنابراین اگر در جایگاه یک پیشوا یا حاکم باشد و او را به گفتن سخن کفر مجبور کنند، برایش جایز نیست که کفر بگوید؛ به ویژه در زمان فتنه. بلکه باید صبر کند، هر چند کشته شود. به عنوان نمونه می توان به امام احمد بن حنبل رحمته الله علیه اشاره کرد که در معرض امتحان شدیدی قرار گرفت که مشهور است. می خواستند او را مجبور کنند که بگوید: قرآن، مخلوق است و کلام الله، نیست؛ ولی او، از گفتن چنین سخنی خودداری کرد و در این راه، شکنجه و اذیت فراوانی متحمل شد؛ حتی او را که امام اهل سنت بود، سوار بر قاطری می گرداندند و آن قدر تازیانه می زدند که بی هوش می شد. اما هر بار که به هوش می آمد، می گفت: قرآن، کلام پروردگار من است و مخلوق نیست. او با آن که زیر شکنجه بود، برای خود جایز ندانست که سخن کفر بگوید؛ چون چشم همه ی مردم به امام احمد دوخته شده بود که چه می گوید؛ اگر می گفت: قرآن، مخلوق است، همه به پیروی از او این پندار نادرست را می پذیرفتند و دین، در آستانه ی تباهی قرار می گرفت؛ اما آن بزرگوار رحمته الله علیه خودش را فدای دین کرد و به امید پاداش الهی، صبر و

شکیبایی پیشه نمود و الحمد لله، ختم به خیر شد. خلیفه، مُرد؛ خلیفه‌ی بعدی هم از دنیا رفت و به خواست الله، خلیفه‌ی صالحی روی کار آمد که امام احمد رحمه الله را خیلی گرامی داشت؛ امام احمد پیش از وفاتش توانست با صدای بلند، حق را فریاد بزند و مردم نیز همراهش حق را فریاد زدند و بدین سان خداوند عز و جل چشمان آن بزرگوار را با فریاد حق، روشن ساخت و دشمنانش، خوار و زبون گشتند. این، نشان می‌دهد که فرجام نیک، از آن صابران است.

نوجوان یادشده در حدیث، از برگشتن از دین حق سر باز زد. پادشاه، او را به تعدادی از یاران خود تحویل داد و گفت: او را بالای فلان کوه ببرید؛ کوه بلندی که همه‌ی آن‌ها، آن را می‌شناختند. و به آنان دستور داد که وقتی به قله‌ی کوه رسیدید، او را از بالا به پایین بیندازید تا بمیرد. البته ابتدا به او فرصت دهید تا از دینش برگردد و اگر برگشت، او را به پایین پرتاب کنید. هنگامی که به قله‌ی کوه رسیدند، از او خواستند که از دینش برگردد، ولی او قبول نکرد؛ زیرا ایمان، در دلش ریشه کرده بود و امکان نداشت که دچار تزلزل شود. وقتی می‌خواستند او را پایین بیندازند، دعا کرد و گفت: «خدایا! شرشان را هرطور که می‌خواهی، از سرم کوتاه کن». دعای مؤمن ستم‌دیده و درمانده پذیرفته شد و به خواست الله، کوه لرزید و همه افتادند و هلاک شدند. نوجوان، نزد پادشاه رفت. پادشاه، از او پرسید: چگونه به این جا آمده‌ای؟ همراهانت چه شدند؟ پاسخ داد: الله عز و جل مرا از شرشان نجات داد. پادشاه دوباره او را به چند نفر از هواداران خود سپرد و به آن‌ها فرمان داد که او را سوار قایق کنند و به وسط دریا ببرند و به او پیشنهاد کنند که از دینش برگردد؛ اگر برگشت، او را در دریا بیندازند. هنگامی که به وسط دریا رسیدند، از او خواستند که از دینش، یعنی از ایمان به الله دست بردارد؛ اما پاسخش، هم‌چنان «نه» بود. دعا کرد: «خدایا! مرا از شر این‌ها حفظ کن». بدین ترتیب قایق، واژگون شد و همه غرق شدند و الله، او را نجات داد. باز، نزد پادشاه برگشت. پادشاه، سراغ یاران خود را گرفت. نوجوان، ماجرا را برایش بازگو کرد و گفت: تو نمی‌توانی مرا بکشی، مگر این که کاری را که می‌گویم، انجام دهی. پادشاه، پرسید: چه کاری؟ نوجوان به او گفت: همه‌ی مردم شهر را در میدان بزرگی جمع کن و مرا بر شاخه‌ی خرمايي به دار بکش و آن‌گاه تیری از تیردان من بردار و آن را در کمان بگذار و به سوی من پرتاب کن و بگو: به نام الله، پروردگار این جوان. اگر این کار را بکنی،

می‌توانی مرا بکشی. پادشاه، طبق پیشنهاد نوجوان عمل کرد و هنگام پرتاب کردن تیر، گفت: به نام الله، پروردگار این جوان. تیر به شقیقه‌ی نوجوان خورد. او، دستش را روی شقیقه‌اش گذاشت و جان باخت. مردم با دیدن این صحنه ایمان آوردند و گفتند: به پروردگار نوجوان ایمان آوردیم و به پادشاه، کافر شدند. این، همان چیزی بود که آن نوجوان می‌خواست.

نکاتی که تا به این‌جا حدیث می‌توانیم برداشت کنیم، عبارتند از:

اول: قوت ایمان این نوجوان که هرگز دچار تزلزل نشد.

دوم: الله ﷻ او را با پذیرش دعاهايش، گرامی داشت و کوه را بر کسانی که می‌خواستند او را از آن پایین بیندازند، به‌لرزه درآورد و بدین‌سان نشانه‌ای از نشانه‌های خود را نمایان ساخت.

سوم: الله ﷻ دعای درمانده را بدان‌گاه که او را بخواند، اجابت می‌کند. اگر انسان در چنین شرایطی، پروردگارش را با یقین به این‌که اجابتش می‌کند، صدا بزند، الله متعال پاسخش را می‌دهد؛ حتی خواسته‌ی کافران را هم در چنین حالتی می‌پذیرد؛ هرچند می‌داند که باز، به سوی کفرشان باز خواهند گشت. و هنگامی که امواج پرتلاطم و کوه‌آسا بر آنان سایه اندازد، الله را مخلصانه و در حالی می‌خوانند که دین و عبادت را ویژه‌ی او می‌دانند؛ و چون نجاتشان دهد، باز هم شرک می‌ورزند.^(۱) با این حال، نجاتشان می‌دهد؛ زیرا در هنگام دعا و تضرع، صادقانه به سوی الله باز می‌گردند و الله متعال، دعای کافر درمانده را نیز می‌پذیرد.

چهارم: برای انسان جایز است که خودش را به‌خاطر مصلحت عموم مسلمانان، به خطر بیندازد؛ چنان‌که این نوجوان، پادشاه را راه‌نمایی کرد که چگونه می‌تواند او را به قتل برساند و بدین‌سان خود را در معرض مرگ قرار داد. شیخ‌الاسلام ابوالعباس حرانی رحمته الله می‌گوید: «زیرا این، جهاد در راه خداست؛ امتی، ایمان آوردند و آن جوان، چیزی از دست نداد و دیر یا زود، باید می‌مُرد». البته آن‌چه که امروزه برخی از مردم در قالب عملیات انتحاری انجام می‌دهند و با مواد منفجره به میان کافران می‌روند و خود را منفجر می‌کنند، نوعی خودکشی است. طبق حدیث رسول‌خدا ﷺ کسی که خودکشی کند،

(۱) نگا: آیه‌ی ۳۲ سوره‌ی نور.

برای همیشه در دوزخ می ماند؛ زیرا بر خلاف داستان آن نوجوان، عملیات انتحاری، اگرچه ممکن است به کشته شدن ده ها و یا صدها تن بینجامد، ولی هیچ نفعی برای اسلام ندارد و باعث مسلمان شدن مردم نمی شود؛ بلکه در بسیاری از موارد، دشمن را خیره سرت تر و سرسخت تر می کند و خشم دشمن را آن چنان برمی انگیزد که او را به خون آشامی بیش تر مسلمانان وامی دارد. چنان که این نتیجه را در برخورد یهودی ها با مسلمانان در فلسطین مشاهده می کنیم. شاید یک فلسطینی بتواند با کشتن خود، شش یا هفت نفر از یهودی ها را از پا در آورد، ولی در مقابل، یهودی ها شصت یا هفتاد نفر را می کشند و بدین ترتیب می بینیم که عملیات انتحاری، هیچ نفعی برای مسلمانان ندارد. چنین عملی، خودکشی ست و سبب ورود به دوزخ می باشد و کسی که به چنین عملیاتی دست می زند، شهید نیست. البته اگر به گمان این که جایز است، مرتکب چنین عملی شود، امیدواریم که گناهی بر او نباشد؛ ولی به طور قطع، شهید نیست؛ زیرا راه شهادت را در پیش نگرفته است. ضمن این که اگر اجتهاد - یا سعی و تلاش - کسی بر این بوده که راه درست را برود، ولی دچار اشتباه شود، یک اجر خواهد داشت.

۳۲- وَعَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: مَرَّ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله وسلم بِامْرَأَةٍ تَبْكِي عِنْدَ قَبْرِ فَقَالَ: «اتَّقِي اللَّهَ وَاصْبِرِي». فَقَالَتْ: إِلَيْكَ عَيِّي، فَإِنَّكَ لَمْ تُصَبِّ بِمُصِيبَتِي، وَلَمْ تَعْرِفْهُ، فَقِيلَ لَهَا: إِنَّهُ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله وسلم، فَأَتَتْ بَابَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله وسلم فَلَمْ تَجِدْ عِنْدَهُ بَوَّابِينَ، فَقَالَتْ: لَمْ أَعْرِفْكَ، فَقَالَ: «إِنَّمَا الصَّبْرُ عِنْدَ الصَّدْمَةِ الْأُولَى». [متفق عليه]^(۱)

وفي رواية لمسلم: «تَبْكِي عَلَى صَبِيٍّ لَهَا».

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم بر زنی که در کنار قبری می گریست، گذشت و فرمود: «از الله پروا کن و صبور باش». زن گفت: از من دور شو! تو، به مصیبت من دچار نشده ای. و پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم را نشناخت. به او گفتند: او، پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم بود. پس به خانه ی پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم آمد و آن جا هیچ دربانی نیافت. گفت: من، شما را نشناختم. رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: «صبر، آن است که در آغاز مصیبت باشد».

در روایتی از مسلم، آمده است که آن زن، بر کودک خود گریه می کرد.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۲۸۳؛ و صحیح مسلم، ش: ۹۲۶.

شرح

انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله زنی را دید که کنار قبر کودکش گریه می کرد و چون فرزندش را خیلی دوست داشت، طاقت نیاورد و کنار قبرش رفت و آنجا می گریست. وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله او را دید، به او فرمان داد که تقوا و صبر پیشه کند. ولی آن زن که پیامبر صلی الله علیه و آله را نشناخت، به ایشان گفت: «از من دور شو». این، نشان دهنده ی بزرگی آن مصیبت است. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز از آنجا دور شد و رفت. سپس به آن زن گفتند که او، رسول الله صلی الله علیه و آله بود. از این رو پشیمان شد و به خانه ی پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و درب خانه، هیچ نگهبانی ندید که مانع ورودش شود. عذرخواهی کرد و گفت: من، شما را نشناختم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّمَا الصَّبْرُ عِنْدَ الصَّدْمَةِ الْأُولَى»؛ یعنی: صبری که انسان، به خاطر آن پاداش می یابد، صبری است که در آغاز مصیبتی باشد که به او می رسد.

آدم پس از گذشت مدتی از مصیبت، به طور طبیعی آرام می شود؛ بنابراین صبر حقیقی، این است که وقتی دچار مشکل یا مصیبتی می شود، از همان آغاز، صبر کند و امید پاداش داشته باشد و خوب است که بگوید: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، اللَّهُمَّ اجْرِنِي فِي مُصِيبَتِي، وَأَخْلِفْ لِي خَيْرًا مِنْهَا»؛ یعنی: «ما، از آن الله هستیم و به سوی او بازمی گردیم؛ یا الله! در مصیبتی که به من پاداش بده و عوضی بهتر از آن، به من عنایت کن».

پاره ای از نکاتی که از این حدیث برداشت می کنیم، عبارتند از:

اول: اخلاق نیک رسول الله صلی الله علیه و آله و دعوتش به سوی حق و نیکی؛ چنانکه وقتی آن زن را دید که کنار قبری گریه می کرد، او را به تقوا و صبر سفارش نمود. با این که آن زن به ایشان گفت: «از من دور شو»، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله برخورد تندی با او نکرد؛ زیرا دریافت که غم و اندوه زیادی به او رسیده و نمی تواند خودش را کنترل کند و همین نیز او را از خانه به کنار قبر فرزندش کشانده بود.

شاید کسی بگوید: مگر زیارت قبور، برای زنان حرام نیست؟ می گوییم: آری، حرام است و از گناهان کبیره (بزرگ) به شمار می رود؛ زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله زنانی را که به زیارت قبور می روند و نیز کسانی را که آنجا را محل عبادت قرار می دهند و چراغ افشانی می کند، لعنت و نفرین نموده است. ولی آن زن، به قصد زیارت به آنجا نرفته بود؛ بلکه

از سوز فراق فرزندش و اندوه شدیدی که داشت، سر قبر کودکش رفته بود؛ از این رو رسول الله ﷺ عذرش را پذیرفت و او را مجبور نکرد که به خانه‌اش بازگردد.

از دیگر نکاتی که از این حدیث درمی‌یابیم، این است که جهالت یا عدم آگاهی، عذری برای انسان محسوب می‌شود؛ چه این جهل، عدم آگاهی از حکم شرعی باشد و چه عدم شناخت واقعیت یا وضعیت موجود. آن زن به پیامبر ﷺ گفت: از من دور شو. چون پیامبر ﷺ را نشناخت. از این رو رسول الله ﷺ بدون هیچ برخورد تندی، او را به تقوا و صبر، سفارش فرمود.

هم‌چنین درمی‌یابیم که مسئولان و کسانی که عهده‌دار امور مردم هستند، نباید دربان‌ها یا نگهبانانی داشته باشند که مانع مردم از حضور در نزدشان شوند، مگر این که مراجعه‌کنندگان، زیاد باشند. در این صورت برای ساماندهی و ایجاد نظم و ترتیب در رسیدگی به امور مراجعه‌کنندگان و دادن نوبت به آن‌ها، وجود منشی یا دربان، اشکالی ندارد.

از این حدیث، بدین نکته نیز پی می‌بریم که صبر انسان، زمانی درخورِ قدردانی است که در آغاز مصیبت باشد. آن‌گاه که انسان، صبر و شکیبایی پیشه می‌کند و به اجر و ثوابش امیدوار است و می‌داند که آن‌چه خداوند بگیرد و آن‌چه ببخشد، از آن اوست و هرچیزی، نزدش، اندازه و اجل یا سرآمد مشخصی دارد.

و نیز درمی‌یابیم که گریستن در کنار قبر، با صبر منافات دارد؛ از این رو رسول الله ﷺ فرمود: «از خدا بترس و صبور باش». برخی از مردم هنگامی که دچار مصیبت می‌شوند و عزیزی از دست می‌دهند، همواره سر قبرش می‌روند و گریه می‌کنند. این هم با صبر، منافات دارد؛ به چنین کسانی می‌گوییم: اگر می‌خواهید که نفعی به مرده‌ی خود برسانید، در خانه بنشینید و برایش دعا و درخواست آمرزش کنید؛ نیازی نیست که همواره سر قبرش بروید؛ زیرا این کار باعث می‌شود که انسان، همیشه، مرده را به‌خاطر داشته باشد و هیچ وقت یاد او، از ذهنش نرود؛ بدین ترتیب انسان، هیچ‌گاه مصیبت را فراموش نمی‌کند؛ بلکه بهتر است که انسان، هرچه می‌تواند خودش را سرگرم کند تا مصیبت را از یاد ببرد.

۳۳- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: مَا لِعَبْدِي الْمُؤْمِنِ عِنْدِي جَزَاءٌ إِذَا قَبَضْتُ صَفِيَّهُ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا ثُمَّ احْتَسَبَهُ إِلَّا الْجَنَّةَ». [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الله متعال می فرماید: هرگاه یکی از عزیزان بنده‌ی مؤمنم را در دنیا از او می گیرم و او به امید اجر و ثواب، صبر می کند، نزد من پاداشی جز بهشت ندارد».

شرح

رسول الله صلی الله علیه و آله این حدیث را از الله صلی الله علیه و آله نقل می کند؛ علما به این چنین احادیثی، حدیث قدسی می گویند.

واژه‌ی «صفی» که در حدیث آمده، به هر کسی گفته می شود که انسان، او را برمیگزیند و رابطه‌ی محکمی با او دارد؛ مثل: فرزند، برادر، عمو، پدر، مادر یا دوست انسان. وقتی خداوند صلی الله علیه و آله عزیز انسان را از او می گیرد و او به امید ثواب، صبر می کند، پاداشی جز بهشت نخواهد داشت. بدین سان می فهمیم که صبر و بردباری بر مرگ عزیز از دست رفته، فضیلت فراوانی دارد و الله صلی الله علیه و آله پاداش آن را بهشت قرار داده است.

همچنین به فضل و لطف بی کران الله متعال نسبت به بندگانش پی می بریم؛ زیرا ملک، ملک اوست و هرطور که بخواهد، حکم می کند؛ هم خود انسان، و هم عزیزش، از آن الله هستند. وقتی خداوند، عزیز انسان را از او می گیرد و او، به امید ثواب صبر می کند، از این پاداش بزرگ بهره مند می شود.

در این حدیث، به افعال الله صلی الله علیه و آله نیز اشاره شده است؛ آن جا که می فرماید: «إِذَا قَبَضْتُ صَفِيَّهُ»؛ یعنی: «هنگامی که عزیزش را از او می گیرم». بدون شک، الله صلی الله علیه و آله هر کاری که بخواهد، انجام می دهد؛ ولی ما باید بدانیم که همه‌ی کارهای الله، خیر است و هرگز شر یا بدی، به الله نسبت داده نمی شود. یعنی فعل (کار) الله، شر نیست؛ شر، فقط در مفعول است.^(۲) به عنوان مثال: امر ناگواری که خداوند صلی الله علیه و آله برای انسان مقدر می کند، در رابطه با

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۴۲۴.

(۲) بدی‌ها و شرارت‌هایی که در دنیا می بینیم، بدین معنا نیست که در کارهای خداوند نیز، شر و بدی وجود دارد. باید به تفاوت فعل با مفعول توجه کنیم و بدانیم که آفرینش بدی، به معنای انجام دادن بدی نیست؛ زیرا شر، به کسی نسبت داده می شود که مرتکب بدی می گردد، نه به کسی که بدی را به عنوان

انسان، شر به شمار می‌رود، نه در رابطه با تقدیر الهی؛ به عبارت دیگر، شر یا بدی در آنچه که مقدر شده می‌باشد و تقدیر الهی، شر نیست؛ زیرا هرچه الله متعال، مقدر می‌کند، بر حکمت بزرگی استوار است؛ گاه این حکمت، در رابطه با کسی است که این سرنوشت، برایش رقم خورده و در پاره‌ای موارد نیز همه را دربرمی‌گیرد و شامل همه می‌شود. به هر حال اگر انسان بر امر ناگواری که برایش مقدر شده، به امید ثواب صبر کند، به خیر فراوانی دست می‌یابد. مثلاً ممکن است در آن شرایط ناگوار، به سوی الله باز گردد؛ زیرا انسان در شرایطی که همواره در ناز و نعمت به سر می‌برد، شکر خدا را فراموش می‌کند و توجهش به الله تعالی کم می‌شود؛ ولی در ناخوشی‌ها، به خود می‌آید و به سوی پروردگارش بازمی‌گردد. و این، فایده‌ی بزرگی است که در نتیجه‌ی ناخوشی‌ها، حاصل می‌شود. هم‌چنین ممکن است یک مسأله‌ی ناگوار یا زیان‌بار برای یک شخص، به دیگران فایده برساند. مثلاً باران، برای کسی که خانه‌ی گلی دارد، به ظاهر زیان‌آور است، ولی برای دیگران، مفید می‌باشد. البته زیانش، برای خود آن شخص نیز نسبی است و از جهات دیگری، برایش مفید می‌باشد.

چه بسا انسان در شرایط سخت و ناگوار به خود می‌آید و درمی‌یابد که هیچ پناهی جز الله ندارد و بدین‌سان فایده‌ی بزرگی به دست می‌آورد که به مراتب از زیانی که به او رسیده، بزرگ‌تر است.

خلاصه این‌که مؤلف رحمته این حدیث را در باب صبر آورده است؛ زیرا حدیث ابوهریره رضی الله عنه، بیان‌گر این است که اگر انسان بر مرگ عزیزش به امید ثواب صبر کند، پاداشی جز بهشت نخواهد داشت.

۳۴- وَعَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها أَنَّهَا سَأَلَتْ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنِ الطَّاعُونَ، فَأَخْبَرَهَا أَنَّهُ كَانَ عَدَابًا يَبْعَثُهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى مَنْ يَشَاءُ، فَجَعَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى رَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ، فَلَيْسَ مِنْ عَبْدٍ يَقَعُ فِي

یک آزمون، آفریده است. بنابراین به هیچ عنوان نمی‌توانیم بدی یا شری را جزو صفات خداوند تعالی محسوب کنیم؛ چراکه الله متعال، همان‌طور که در ذات و صفاتش، از هر عیبی پاک و منزّه است، در اقوال و افعالش نیز، از هر نقصی پاک می‌باشد. [مترجم]

الطَّاعُونَ فَيَمَكُثُ فِي بَلَدِهِ صَابِرًا مُحْتَسِبًا يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يُصِيبُهُ إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ إِلَّا كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ الشَّهِيدِ». [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله درباره‌ی طاعون پرسیدم. فرمود: «طاعون، عذابی است که الله متعال بر هر کس که بخواهد، می فرستد؛ اما الله متعال، آن را رحمتی برای مؤمنان قرار داده است. بنابراین هر بنده‌ای، هنگام شیوع طاعون، با شکیبایی و نیت ثواب در شهر خود بماند و بداند که هیچ زیانی بدون تقدیر الله به او نمی رسد، اجری همانند اجر شهید خواهد داشت».

۳۵- وَعَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ صلی الله علیه و آله قَالَ: إِذَا ابْتَلَيْتُ عَبْدِي بِمَجِيبَتِيهِ فَصَبَرَ عَوَّضْتُهُ مِنْهُمَا الْجَنَّةَ». يُرِيدُ عَيْنِيهِ. [روایت بخاری]^(۲)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «الله صلی الله علیه و آله فرموده است: هرگاه بنده‌ام را با گرفتن چشمانش بیازمایم و او صبر کند، در عوضش به او بهشت می بخشم».

شرح

مؤلف رحمته الله در ضمن احادیثی که در باب صبر نقل کرده، حدیث عائشه‌ی صدیقه و انس بن مالک رضی الله عنهما را آورده است. در حدیث عایشه رضی الله عنها، رسول الله صلی الله علیه و آله خبر داد که طاعون، عذابی است که الله متعال بر برخی از بندگانش می فرستد. برخی، طاعون را همان وبا که یک بیماری همه گیر مشخصی است، دانسته‌اند و برخی هم گفته‌اند: طاعون به هر بیماری همه گیری گفته می شود که در جایی شیوع یابد و مردم از بابت آن بمیرند. در هر صورت، طاعون یا وبا به عنوان یک بیماری همه گیر، عذابی است که خداوند صلی الله علیه و آله می فرستد؛ ولی رحمتی برای مؤمنان است؛ البته به شرطی که مؤمن در شهری که طاعون شیوع یافته، با صبر و امید ثواب بماند و باور داشته باشد که هیچ زیانی بدون تقدیر الهی به او نمی رسد؛ بدین سان اجری مانند اجر شهید خواهد داشت.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۴۷۴ و....

(۲) صحیح بخاری، ش: ۵۶۵۳.

در حدیث صحیح از عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «إِذَا سَمِعْتُمْ بِهِ بِأَرْضٍ فَلَا تَقْدَمُوا عَلَيْهِ، وَإِذَا وَقَعَ بِأَرْضٍ وَأَنْتُمْ بِهَا فَلَا تَخْرُجُوا فِرَارًا مِنْهُ»^(۱) یعنی: «هرگاه شنیدید که در جایی، طاعون (وبا) شیوع یافته است، به آنجا نروید و هرگاه در جایی بودید که طاعون (وبا) شیوع پیدا کرد، به خاطر گریز از آن، آنجا را ترک نکنید».

بنابراین اگر در جایی طاعون آمد، به آنجا نمی‌رویم؛ زیرا اگر به چنین جایی برویم، خود را در معرض هلاکت قرار داده‌ایم. هم‌چنین اگر در جایی بودیم و طاعون شیوع پیدا کرد، به خاطر ترس از آن، آنجا را ترک نمی‌کنیم؛ چراکه نمی‌توانیم از مشیت الهی بگریزیم.

داستانی را به یاد بیاوریم که خداوند عز و جل برای ما بیان فرموده است:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ﴾
[البقرة: ۲۴۳]

آیا آن جمعیت چند هزار نفری را ندیدی که از ترس مرگ (و به قصد فرار از جهاد، بیماری طاعون را بهانه قرار دادند و) سرزمینشان را ترک کردند. الله به آنان فرمود: بمیرید (و با بیماری طاعون، هلاکشان کرد و) سپس آنان را زنده نمود.

برخی از علما در تفسیر این آیه گفته‌اند: در سرزمینشان، وبا شیوع یافت؛ از این رو آنجا را ترک کردند و گریختند. الله، آنها را هلاک و سپس زنده کرد تا بدانند که نمی‌توانند از مشیت الهی فرار کنند.

حدیث عایشه رضی الله عنها اشاره‌ای به فضیلت صبر و احتساب (امید به ثواب) می‌باشد و نشان می‌دهد که اگر انسان در سرزمینی که وبا آمده، صبر کند و بمیرد، الله متعال ثواب شهید را به او می‌دهد؛ زیرا انسان، علاقه‌ی زیادی به زندگی دارد و همین، باعث می‌شود که برای نجات خود از آن سرزمین فرار کند؛ ولی وقتی با صبر و شکیبایی و امید به ثواب در شهر و بازدهی خود می‌ماند و می‌داند که هیچ‌زیانی بدون مشیت و تقدیر الله به او نمی‌رسد، اجر شهید برایش ثبت می‌گردد و این، از فضل و لطف الله عز و جل می‌باشد.

(۱) صحیح بخاری، ش: (۵۷۲۹، ۵۷۳۰)؛ و مسلم، ش: ۲۲۱۹.

اما حدیث انس بن مالک رضی الله عنه؛ در این حدیث آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اللَّهُ متعال فرموده است: هرگاه انسانی را به گرفتن چشمانش که خیلی دوستشان دارد، بیازمایم و او صبر کند، در عوض دو چشمش، بهشت را به او خواهم داد». هر کسی، چشمانش را دوست دارد؛ ولی اگر الله صلی الله علیه و آله او را بیازماید و بینایی اش را از او بگیرد و او بی قراری نکند، الله صلی الله علیه و آله در عوضش بهشت را به او عنایت می فرماید. بهشتی که با همه ی دنیا برابری می کند. رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «وَمَوْضِعُ سَوْطِ أَحَدِكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا»^(۱) یعنی: «و به اندازه ی جای شلاق شما در بهشت، از دنیا و آنچه در آن است، بهتر می باشد». به عبارت دیگر: یک متر از بهشت، از دنیا و مافیها بهتر است؛ زیرا آخرت، باقی و ماندگار می باشد و دنیا فانی ست و پایان می یابد. این مساحت اندک بهشت، از دنیا و آنچه که در آن است، بهتر می باشد.

وقتی الله متعال، یکی از حواس پنج گانه ی انسان را می گیرد، معمولاً در عوضش، یکی از دیگر حواسش را قوی تر می کند. چه بسا یک انسان نابینا، به قدری از توانایی حسی و ادراکی برخوردار است که به تنهایی و بدون عصاکش، در کوچه و بازار راه می رود و پستی ها و بلندی های مسیرش را می داند؛ گاه تاکسی می گیرد و راننده ی تاکسی، مسیر خانه ی او را یاد ندارد؛ ولی او، خود به راننده می گوید: برو راست، برو چپ تا این که به درب خانه اش می رسند.

۳۶- وَعَنْ عَطَاءِ بْنِ أَبِي رَبَاحٍ قَالَ: قَالَ لِي ابْنُ عَبَّاسٍ رضی الله عنه أَلَا أُرِيكَ امْرَأَةً مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟ فَقُلْتُ: بَلَى، قَالَ: هَذِهِ الْمَرْأَةُ السُّودَاءُ أَتَتْ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله فَقَالَتْ: إِنِّي أُصْرَعُ، وَإِنِّي أَتَكَشَّفُ، فَادْعُ اللَّهَ تَعَالَى لِي قَالَ: «إِنْ شِئْتِ صَبْرْتِ وَلِكِ الْجَنَّةُ، وَإِنْ شِئْتِ دَعَوْتُ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يُعَافِيكَ». فَقَالَتْ: أَصْبِرُ، فَقَالَتْ: إِنِّي أَتَكَشَّفُ، فَادْعُ اللَّهَ أَنْ لَا أَتَكَشَّفُ، فَدَعَا لَهَا. [مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ]^(۲)

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۸۹۲.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۵۶۵۲؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۵۷۶.

ترجمه: عطاء بن ابی رباح می گوید: عبدالله بن عباس رضی الله عنه به من گفت: آیا زنی بهشتی به تو نشان ندهم؟ گفتم: بلی. ابن عباس رضی الله عنه گفت: این زن سیاه؛ نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: من، «صرع» دارم؛ وقتی بی هوش می شوم، برهنه می گردم. از الله بخواه تا مرا شفا دهد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر می خواهی، صبر کن. و در عوض، بهشت از آن تو خواهد بود. و اگر می خواهی، برایت دعا می کنم تا الله تو را شفا دهد». گفت: صبر می کنم. ولی (هنگام بی هوشی) برهنه می شوم. از الله بخواه تا بدنم نمایان نشود. و پیامبر صلی الله علیه و آله برایش دعا کرد.

شرح

ابن عباس رضی الله عنه به عطاء بن ابی رباح رضی الله عنه پیشنهاد کرد که زنی بهشتی را به او نشان دهد. باید دانست که اهل بهشت، دو دسته اند: عده ای بر اساس ویژگی هایشان گواهی می دهیم که بهشتی اند و عده ای نیز به طور مشخص و با نام و نشان، به بهشت مژده داده شده اند.

در دسته ی اول، هر مؤمن پرهیزکاری می گنجد و ما، درباره ی هر مؤمن باتقوایی گواهی می دهیم که بهشتی خواهد بود. همان گونه که الله تعالی (در آیه ی ۱۳۳ سوره ی آل عمران) می فرماید: ﴿أَعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾ یعنی: «(بهشت)، برای پرهیزکاران آماده شده است». هم چنین می فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ۗ جَزَاءُهُمْ عِنْدَ

رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ۗ﴾ [البينة: ۷، ۸]

بی شک کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، آن ها، بهترین آفریدگان هستند. پاداششان نزد پروردگارشان، باغ های جاودانه ای است که زیر درختانش جویبارها روان است و آن ها در آن، جاودانه اند.

ما، درباره ی هر مؤمن پرهیزکاری که کارهای شایسته انجام می دهد، گواهی می دهیم که بهشتی خواهد بود؛ البته به طور مشخص از کسی نام نمی بریم و نمی گوئیم که فلانی، بهشتی ست؛ زیرا نمی دانیم که آیا ختم به خیر می شود یا خیر و نیز از باطنش خبر نداریم که آیا مانند ظاهرش می باشد یا نه. از این رو وقتی آدم مؤمن و نیکوکاری می میرد، قاطعانه نمی گوئیم که بهشتی ست؛ بلکه می گوئیم: امیدواریم بهشتی باشد.

دسته‌ی دوم بهشتیان، کسانی هستند که به‌طور مشخص، از آنان به عنوان اهل بهشت یاد شده است؛ مانند کسانی که رسول‌الله ﷺ به بهشتی بودن آنها گواهی داده است؛ مثل: عشره‌ی مبشره، یعنی ده نفری که مژده‌ی بهشت یافته‌اند: ابوبکر، عمر، عثمان، علی، سعید بن زید، سعد بن ابی وقاص، عبدالرحمن بن عوف، طلحه بن عبیدالله، ابوعبیده عامر بن جراح، و زبیر بن عوام رضی الله عنهم. یا همانند: ثابت بن قیس بن شماس، سعد بن معاذ، عبدالله بن سلام و بلال بن رباح و دیگر کسانی که رسول‌الله ﷺ از آنان، به‌طور مشخص به عنوان اهل بهشت یاد فرمود.

ما، درباره‌ی این‌ها با ذکر نامشان گواهی می‌دهیم که بهشتی‌اند؛ از این رو شهادت می‌دهیم که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بهشتی‌اند و همین‌طور درباره‌ی سایر کسانی که به‌روشنی و با ذکر نامشان، بشارت بهشت یافته‌اند. همانند این بانوی سیاه‌پوست که ابن عباس رضی الله عنهما به شاگردش عطاء بن ابی رباح رضی الله عنه خبر داد که به فرموده‌ی رسول‌الله ﷺ، بانویی بهشتی‌ست.

شاید یک زن سیاه، ارزش و جایگاهی در جامعه نداشته باشد؛ او، صرع دارد و وقتی بی‌هوش می‌شود، بدنش نمایان و برهنه می‌گردد؛ از این رو از رسول‌الله ﷺ می‌خواهد تا برایش دعا کند. پیامبر صلی الله علیه و آله به او می‌فرماید: «اگر می‌خواهی، صبر کن. و در عوض، بهشت از آن تو خواهد بود. و اگر می‌خواهی، برایت دعا می‌کنم تا الله تو را شفا دهد». او، گزینه‌ی اول را انتخاب می‌کند؛ ولی به‌خاطر برهنه شدنش در هنگام بی‌هوشی، ناراحت است؛ می‌گوید: پس دعا کنید که برهنه نشوم. رسول‌الله ﷺ برایش دعا کرد و از آن پس، هر بار دچار صرع می‌شد، بدنش نمایان نمی‌گشت.

صرع، دو سبب دارد:

یک نوع صرع، به سبب تشنج اعصاب می‌باشد و نوعی بیماری جسمی‌ست که پزشکان سعی می‌کنند با شیوه‌های درمانی، معالجه‌اش کنند.

نوع دیگر صرع، به سبب تسلط جن‌ها یا شیاطین بر انسان می‌باشد؛ بدین صورت که جنّی وارد بدن انسان می‌شود و باعث بی‌هوشی او می‌گردد؛ به‌گونه‌ای که شخص جن‌زده به زمین می‌افتد و از شدت صرع، هوش و حواسی ندارد و بی‌هوش می‌شود. چه بسا جن یا شیطانی که به درون انسان راه یافته است، به زبان آن شخص سخن می‌گوید و شنونده، گمان می‌کند که آن شخص، حرف می‌زند؛ حال آن‌که جن درون

اوست که سخن می‌گوید. از این رو از افراد جن‌زده، سخنانی می‌شنویم که در حالت عادی و وقتی به هوش هستند، چنین سخنان بی‌ربطی نمی‌گویند. این نوع صرع، با قرائت و خواندن آیات قرآن بر بیمار توسط اهل علم درمان می‌شود. گاهی جن، به سخن درمی‌آید و علت ورودش به انسان را به عالمی که بر او می‌خواند، می‌گوید. در قرآن کریم نیز به این نوع صرع اشاره شده است؛ آن‌جا که الله تبارک و تعالی می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ

الْمَسِّ﴾

[البقرة: ۲۷۵]

آنان که ربا می‌خورند، همانند کسی (از قبرشان) بر می‌خیزند که شیطان، او را به شدت دچار جنون و اختلال حواس کرده است.

این آیه نشان می‌دهد که شیطان، انسان را به اختلال حواس دچار می‌کند که همان «صرع» است. در سنت نیز به جن‌زدگی اشاره شده است؛ امام احمد رحمته الله علیه در مسند خود روایت کرده که: رسول الله صلی الله علیه و آله در یکی از سفرهایش زنی را دید که با خود کودکی داشت و آن کودک، بی‌هوش می‌شد. آن زن، کودکش را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله با جنی که بر کودک چیره شده بود، سخن گفت و بدین تریب جن، بیرون رفت و آن زن به پاس لطف پیامبر صلی الله علیه و آله هدیه‌ای به ایشان داد.^(۱)

اهل علم با جنی که بر شخص مبتلا به صرع چیره می‌شود، سخن می‌گویند؛ مانند شیخ الاسلام ابوالعباس حرانی رحمته الله علیه. شاگردش ابن‌القیم رحمته الله علیه می‌گوید: باری جن‌زده‌ای را نزدش آوردند. هرچه شیخ رحمته الله علیه بر آن بیمار خواند، جن از وجودش بیرون نرفت. جنی که در بدن آن شخص بود، به سخن درآمد و گفت: من، این مرد را دوست دارم. - آن جن، مؤنث بود. - شیخ رحمته الله علیه به او گفت: ولی او، تو را دوست ندارد. از خدا بترس و بیرون برو. ولی جن قبول نکرد تا این‌که شیخ الاسلام رحمته الله علیه به شدت به گردن بیمار زد؛ به‌گونه‌ای که دست خودش درد گرفت. سرانجام، جن گفت: باشد؛ به شرافت و

(۱) صحیح لغیره؛ روایت احمد در المسند (۱۷۰/۴) به روایت یعلی بن مرة، در سندش انقطاع وجود دارد و در السلسلة الصحيحة به شماره‌ی ۴۸۵ آمده است. نگا: «برهان الشرع فی إثبات المس والصرع» از شیخ علی حسن بن عبدالحمید الحلبي الأثری که در آن، به خوبی درباره‌ی این موضوع بحث کرده و به پاسخ‌گویی شبهاتی در این باره پرداخته است.

بزرگواری شیخ، بیرون می‌روم. شیخ الاسلام رحمته فرمود: لازم نیست به احترام من و به خاطر کرامت من، بیرون بروی؛ بلکه به خاطر اطاعت از الله و رسولش بیرون برو. بدین ترتیب جن در حضور شیخ، از وجود بیمار بیرون رفت و آن بیمار، به خود آمد و گفت: چرا من این جا هستم؟ گفتند: سبحان الله؛ این همه تو را زد و تو نفهمیدی؟! پاسخ داد: اصلاً احساس نکردم که مرا زده است؛ داستان را برایش بازگو کردند و بهبود یافت.

مثال‌ها و نمونه‌های زیادی از این دست وجود دارد. گفتنی است: این نوع صرع، هم درمان دارد و هم پیش‌گیری. برای پیش‌گیری باید به اذکار و اوراد صبح و شب پای‌بند باشیم؛ از جمله: آیه‌الکرسی که هرکس آن را در شب بخواند، تا صبح در حفظ و امان الله خواهد بود و هیچ شیطانی، به او نزدیک نمی‌شود. هم‌چنین سوره‌های اخلاص، فلق و ناس و اورادی که در احادیث رسول الله صلی الله علیه و آله آمده است.

و اما درمان این نوع صرع؛ برای درمان کسی که دچار جن‌زدگی شده است، آیه‌هایی از قرآن که حاوی هشدار، پند و استعاذه یا پناه بردن به الله تعالی می‌باشد، بر بیمار یا جن‌زده می‌خوانند تا جن، بیرون برود.

در این حدیث، به فضیلت صبر که سبب ورود به بهشت می‌باشد، اشاره شده است. آن‌جا که رسول الله صلی الله علیه و آله به آن زن فرمود: «اگر می‌خواهی، صبر کن و بهشت، پاداش تو خواهد بود».

۳۷- وعن أبي عبد الرحمن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال: كَأَنِّي أَنْظَرُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَحْكِي نَبِيًّا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ، صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِمْ، ضَرَبَهُ قَوْمُهُ فَأَذْمَوْهُ وَهُوَ يَمْسَحُ الدَّمَ عَنْ وَجْهِهِ، يَقُولُ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِقَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: عبد الله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: گویا هم اکنون، رسول الله صلی الله علیه و آله را می‌بینم که از پیامبری حکایت می‌کند که قومش، او را زدند و خون‌آلودش کردند و او در حالی که خون را از چهره‌اش پاک می‌کرد، می‌گفت: «یا الله! قوم مرا ببخش؛ چراکه آن‌ها نمی‌دانند».

(۱) صحیح بخاری، ش: (۳۴۷۷، ۶۶۲۹)؛ و مسلم، ش: ۱۷۹۲.

شرح

پیامبر ﷺ در این حدیث به بخشی از سختی‌هایی اشاره می‌فرماید که بر پیامبران علیهم‌السلام گذشته است. الله متعال، وظیفه‌ی ابلاغ رسالت را به پیامبرانش داد؛ زیرا آن‌ها، شایستگی چنین مقامی را داشتند. همان‌گونه که الله ﷻ فرموده است:

﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾ [الأنعام: ۱۲۴]

الله، خود می‌داند رسالتش را به چه کسی بدهد.

پیامبران شایستگی پذیرش رسالت، تبلیغ، دعوت و امر به معروف و نهی از منکر را داشتند و می‌توانستند سختی‌های این راه را تحمل کنند و در این راه صبر نمایند. پیامبران الهی را با سخنان نیش‌دار و کارهای آزاردهنده‌ی خود، اذیت کردند و حتی در پاره‌ای از موارد، آن‌ها را کشتند. چنان‌که الله متعال، به پیامبرش خبر داده است:

﴿وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأَوْدُوا حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصْرُنَا وَلَا مُبَدِّل لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِن نَّبَائِ الْمُرْسَلِينَ ﴿٣٤﴾ وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُم بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿٣٥﴾﴾

[الأنعام: ۳۴، ۳۵]

پیش از تو نیز پیامبرانی تکذیب شدند و در برابر تکذیب دیگران شکیبایی نمودند و اذیت و آزار دیدند تا آن‌که یاری ما به آنان رسید. هیچ چیز نمی‌تواند حکم و قانون الله را تغییر دهد. بدون شک بخشی از سرگذشت پیامبران به تو رسیده است. چنان‌که روی گردانی آنان بر تو سنگین و دشوار است، اگر توانستی سوراخی در زمین پیدا کن یا نردبانی به سوی آسمان جستجو نما و برایشان نشانه‌ای بیاور (تا ایمان بیاورند). و اگر الله اراده کند، آنان را بر هدایت گرد می‌آورد؛ پس، از جاهلان مباش.

این آیه به رسول‌الله ﷺ می‌گوید: حکمت الهی، چنین اقتضا کرده است که تو را تکذیب کنند تا حق و باطل به دنبال درگیری و رویارویی با هم، مشخص شوند. پیامبران که درود خدا بر او باد، حکایت یکی از پیامبران را بیان فرمود که قومش، او را زدند و خون‌آلودش کردند؛ او، خون را از صورتش پاک می‌کرد و می‌گفت: «خدایا! قوم مرا ببخش؛ آن‌ها نمی‌دانند». این، کمال صبر یک انسان است که او را بزنند، و باز خیرخواهشان باشد. اگر کسی را به‌خاطر دنیا بزنند، آکنده از خشم می‌شود و درصدد

انتقام برمی‌آید؛ اما پیامبر خدا را می‌زنند و او برایشان دعای آمرزش می‌کند؛ تازه، دعوتش را بی‌مزد و بی‌منت انجام می‌دهد و هیچ پاداشی از آن‌ها نمی‌خواهد. با این حال، او را آن‌قدر می‌زنند که از سر و صورتش، خون می‌آید و او، دست به دعا برمی‌دارد و برای قومش درخواست مغفرت می‌کند.

رسول‌الله ﷺ این حکایت را بیهوده یا برای پر کردن وقتمان، بازگو نکرده است؛ بلکه آن را برای ما حکایت نموده تا از آن درس بگیریم و طبق آن، در مسیر دعوت حرکت کنیم؛ الله ﷻ می‌فرماید:

﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾ [یوسف: ۱۱۰]

بهراستی در داستان‌ها و سرگذشتشان، عبرتی برای خردمندان وجود دارد.

درسی که از حکایت این پیامبر فرامی‌گیریم، این است که باید در راه دعوت به سوی الله، سختی‌های گفتاری و رفتاری دیگران را تحمل کنیم و در برابرش شکیبیا باشیم و سختی‌های رسول‌خدا ﷺ را به‌یاد بیاوریم و به او اقتدا کنیم که وقتی انگشتش در جهاد، زخمی شد، می‌گفت:

هَلْ أَنْتِ إِلَّا إِضْبَعٌ دَمِيَّتٍ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا لَقِيَّتِ

«تو انگشتی بیش نیستی که زخمی شده‌ای و آنچه به تو رسیده، در راه الله است».

آری! باید در برابر سخنان آزاردهنده‌ای که در راه دعوت، به خود ما می‌گویند یا به ما می‌رسد، صبور باشیم و آن را مایه‌ی رفع درجاتمان یا بخشش گناهانمان بدانیم؛ چراکه شاید از لحاظ اخلاص، یا شیوه‌ی کار، خللی در دعوتمان وجود داشته باشد. تحمل سختی‌های راه دعوت، کفاره‌ی نقصی خواهد بود که در دعوتمان وجود دارد؛ زیرا انسان هر کار کند، باز هم امکان ندارد که در کارش هیچ عیبی نباشد؛ بنابراین سختی‌های راه دعوت، زمینه‌ای برای تکمیل کاستی‌های کار دعوت‌گر و هم‌چنین رفع درجاتش خواهد بود؛ از این‌رو دعوت‌گر باید صبورانه به راهش ادامه دهد، نه این‌که عقب‌نشینی کند و بگوید: خسته شده‌ام و مجبور نیستم که این همه سختی را تحمل کنم. خیر؛ بلکه باید صبور باشد. دنیا، طولانی نیست؛ چند روزی است که می‌گذرد و پایان می‌یابد. پس در راه دعوت صبر کن تا الله هرطور که بخواهد، حکم کند.

ابن مسعود رضی الله عنه گفت: «گویا هم اکنون، رسول‌الله ﷺ را می‌بینم که برای ما حکایت آن پیامبری را بیان می‌کند که...». این شیوه‌ی بیانی عبدالله بن مسعود رضی الله عنه نشان می‌دهد که

انسان، برای بیان صحت خبر یا سخنی که بازگو می‌کند، می‌تواند از چنین عباراتی استفاده نماید که نشان می‌دهد آن خبر یا سخن را به‌درستی حفظ کرده است. وقتی انسان، چنین شیوه‌ای را برای تثبیت سخنش به‌کار می‌گیرد، در واقع، به سلف صالح علیه السلام اقتدا کرده و این، امری ست که در میان عموم مردم رواج دارد.

۳۸- وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ وَأَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنهما عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَا يُصِيبُ الْمُسْلِمَ مِنْ نَصَبٍ وَلَا وَصَبٍ وَلَا هَمٍّ وَلَا حَزَنٍ وَلَا أَذَى وَلَا غَمٍّ، حَتَّى الشُّوْكَهُ يُشَاكُهَا إِلَّا كَفَّرَ اللَّهُ بِهَا مِنْ خَطَايَاهَا». [متفقٌ عليه]^(۱)

ترجمه: ابوسعید (خدری) و ابوهریره رضی الله عنهما می‌گویند: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ رنج، بیماری، نگرانی، ناراحتی، آزار و غم و اندوهی به مسلمان نمی‌رسد، مگر این که الله به وسیله‌ی آن، گناهانش را می‌بخشد؛ حتی خاری که در پایش فرو می‌رود».

۳۹- وَعَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَهُوَ يُوعَكُ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّكَ تُوعَكُ وَعَكًا شَدِيدًا قَالَ: «أَجَلٌ إِنِّي أُوْعَكُ كَمَا يُوعَكُ رَجُلَانِ مِنْكُمْ». قُلْتُ: ذَلِكَ أَنَّ لَكَ أَجْرَيْنِ؟ قَالَ: «أَجَلٌ ذَلِكَ كَذَلِكَ مَا مِنْ مُسْلِمٍ يُصِيبُهُ أَذَى، شَوْكَةٌ فَمَا فَوْقَهَا إِلَّا كَفَّرَ اللَّهُ بِهَا سَيِّئَاتِهِ، وَحَطَّتْ عَنْهُ ذُنُوبُهُ كَمَا تَحُطُّ الشَّجَرَةُ وَرَقَّهَا». [متفقٌ عليه]^(۲)

ترجمه: ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم؛ و ایشان تب داشتند. گفتم: ای رسول‌خدا! شما تب شدیدی دارید. فرمود: «بله، من به اندازه‌ی دو نفر از شما، تب می‌کنم». گفتم: آیا برای این است که دو پاداش به شما می‌رسد؟ فرمود: «بله، همین‌طور است؛ به هیچ مسلمانی آزاری هم‌چون خاری کم‌تر از آن نمی‌رسد، مگر آن‌که الله، آن را کفاره‌ی گناهانش قرار می‌دهد و گناهانش، آن‌چنان می‌ریزد که برگ درختان می‌ریزد».

(۱) صحیح بخاری در چندین مورد، از جمله، ش: (۵۶۴۱، ۵۶۴۲)؛ و مسلم، ش: ۲۵۷۳.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۵۶۴۸؛ و مسلم، ش: ۲۵۷۱.

شرح

این دو حدیث، دلیلی است بر این که هر غم و اندوه و بیماری یا رنجی که به مسلمان می‌رسد، نعمتی از سوی الله ﷻ می‌باشد که آن را کفاره‌ی گناهان مسلمان قرار می‌دهد و با آن، گناهانش می‌ریزد.

امکان ندارد که انسان، در دنیا همیشه شاد باشد؛ روزی شاد است و روزی غمگین؛ یک روز به خواسته‌ی خود می‌رسد و روزی هم نمی‌رسد. بدین سان در ابعاد مختلف زندگی خود، در مورد جسم و روان خویش، و درباره‌ی خانواده و جامعه‌ی خود، در معرض امتحان و مشکلات فراوانی قرار دارد؛ ولی با وجود همه‌ی این مشکلات، همه‌ی اوضاع و احوال مؤمن، برای او خیر است؛ زیرا اگر زیان یا مشکلی به او می‌رسد، شکیبایی می‌ورزد و اگر از خوشی یا نعمتی برخوردار می‌گردد، شکر خدا می‌کند و این، به نفع اوست.

بنابراین اگر به مصیبتی گرفتار شدی، خیال نکن که اندوهی که به تو رسیده یا درد و رنجی که گرفتارش شده‌ای یا حتی خاری که در پایت فرورفته، بی‌نتیجه و بدون پاداش خواهد بود یا فراموش خواهد شد؛ تو در عوضش خیر فراوانی می‌یابی و گناهانت، مثل برگ درختان می‌ریزد و این، از نعمتی از سوی الله ﷻ می‌باشد.

اگر انسان در کنار صبر و شکیبایی، به اجر و ثواب نیز امیدوار باشد، در این صورت از اجر و پاداش نیز برخوردار می‌شود. بنابراین مشکلات و سختی‌ها، دو صورت دارند: مسلمانی، به مصیبتی گرفتار می‌شود؛ اگر اجر و پاداش آن را به‌خاطر بیاورد و به ثواب آن نزد الله، دل و امید ببندد، در این صورت، در مصیبتی که به او رسیده، دو فایده وجود دارد: هم کفاره‌ی گناهان اوست و هم سبب افزایش نیکی‌هایش.

اما اگر از احتساب یا امید به اجر و ثواب، غافل بماند و از بابت مصیبتی که به او رسیده است، دل‌گیر باشد، اگرچه بر نیکی‌هایش افزوده نمی‌شود، ولی باز هم این مصیبت، کفاره‌ی گناهان اوست. اگرچه بدان سبب که صبر نکرده و به اجر آن امیدوار نبوده است، پاداشی نخواهد داشت.

بنابراین چه خوب است که انسان، در هر رنج و مصیبتی که به او می‌رسد، حتی به‌هنگام فرورفتن خار در پایش، به نیت دست‌یابی به ثواب، صبر نماید. این، لطف

خداست که بنده‌ی مؤمنش را گرفتار مصیبت می‌کند و در عوض، به او پاداش می‌دهد یا گناهانش را می‌بخشد.

۴۰- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُصِبْ مِنْهُ». [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «کسی که الله، خیر او را بخواهد، او را گرفتار مصیبت می‌کند».

۴۱- وَعَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا يَتَمَنَّيَنَّ أَحَدُكُمْ الْمَوْتَ لِيُضْرَّ أَصَابَهُ، فَإِنْ كَانَ لَا بُدَّ فَاعْلَأْ فَلْيُقَلِّ: اللَّهُمَّ أَحْيِنِي مَا كَانَتْ الْحَيَاةُ خَيْرًا لِي وَتَوَفَّنِي إِذَا كَانَتْ الْوَفَاةَ خَيْرًا لِي». [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: انس رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «هیچ‌یک از شما به خاطر مصیبتی که به آن گرفتار می‌شود، آرزوی مرگ نکند؛ اما اگر چاره‌ی دیگری ندارد، بگوید: یا الله! تا زمانی که زندگی به نفع من است، مرا زنده نگه دار و آن‌گاه که مرگ به نفع من است، مرا بمیران».

شرح

مؤلف رحمته الله، دو حدیث درباره‌ی پاداش صبر و احتساب (امیدواری به پاداش الهی) آورده است؛ حدیثی از ابوهریره و حدیثی دیگر از انس بن مالک رضی الله عنه که هر دو، بیان‌گر وجوب صبر و شکیبایی و تحمل مصیبت‌ها و سختی‌هاست.

اما حدیث ابوهریره رضی الله عنه که رسول‌الله ﷺ فرمود: «مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُصِبْ مِنْهُ». واژه‌ی «یُصِبْ»، به دو صورت آمده است: به فتح «صاد» و به کسر آن؛ و هر دو، صحیح است. به فتح صاد، بدین معناست که الله ﷻ او را به مصیبت‌ها و سختی‌ها گرفتار می‌کند تا او را بیازماید که صبر می‌کند یا بی‌صبری. اما «يُصِبْ مِنْهُ»، مفهوم فراگیرتری دارد؛

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۶۴۵.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۵۶۷۱؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۶۸۰.

یعنی از سوی الله یا دیگران، گرفتار مصیبت می‌شود. این حدیثِ مطلق، مقید به احادیث دیگریست که نشان می‌دهد: کسی که الله، خیر او را بخواهد، او را گرفتار مصیبت می‌کند و او نیز به امید و نیت ثواب، صبر می‌کند؛ ولی اگر صبر نکند، هیچ خیری در آن نیست و در حقیقت، الله، برای او اراده‌ی خیر نکرده است. کافران به مصیبت‌ها و سختی‌های فراوانی دچار می‌شوند، ولی بر کفرشان می‌مانند و در حال کفر می‌میرند؛ شکی نیست که الله، برای این‌ها اراده‌ی خیر نکرده است. لذا منظور، این است که هر کس بر سختی‌ها صبر کند، برای او خیر است؛ زیرا همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد، هر مصیبتی کفاره‌ی گناهان است و چه خوبی و خیری بالاتر از این‌که گناهان انسان بخشیده شود؛ چراکه سختی‌ها هرچه باشند، حداکثر، دنیوی هستند و با گذشت ایام، پایان می‌یابند و یا سبک‌تر می‌شوند؛ اما عذاب آخرت، ماندگار است. از این‌رو هر مصیبتی که کفاره‌ی گناهانت باشد، به نفع توست.

و اما حدیث انس رضی الله عنه؛ رسول الله صلی الله علیه و آله از این‌که انسان در سختی یا مصیبت آرزوی مرگ کند، منع فرمود. چه بسا انسان، به مصیبتی گرفتار می‌شود که چون تاب تحمل آن را ندارد، آرزوی مرگ می‌کند و می‌گوید: خدایا! مرا بکش. گاهی این را به زبان می‌آورد و گاهی در قلب، آرزوی مرگ می‌کند. رسول الله صلی الله علیه و آله از این نهی فرموده است؛ زیرا همین مصیبت، می‌تواند به خیر و صلاح او باشد. بنابراین اگر به مصیبتی گرفتار شدیم، باید از الله بخواهیم که به ما توفیق صبر عنایت نماید و این، به خیر ماست؛ اما اگر آرزوی مرگ کنیم، نمی‌دانیم؛ شاید مرگ به زیان ما باشد و با مردن نیز راحت نشویم؛ زیرا به دنبال هر مرگی، آرامش و راحتی نیست. به گفته‌ی شاعر:

لَيْسَ مَنْ مَاتَ فَاسْتَرَحَ بِمَيِّتٍ إِنَّمَا الْمَيِّتُ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ

«کسی که بمیرد و راحت شود، مرده نیست؛ مرده، زنده‌نماهایی هستند که راحت نیستند».

آری! چه بسا مرگ انسان، به مجازات و عذاب قبر بینجامد؛ ولی تا وقتی که زنده است، فرصت توبه دارد و شاید توبه کند و به سوی الله بازگردد. واضح است که این، به نفع اوست. به هر حال، اگر به مصیبتی گرفتار شدید، آرزوی مرگ نکنید. رسول الله صلی الله علیه و آله از آرزوی مرگ در سختی‌ها، منع فرموده است؛ اما کسی که در سختی‌ها خودکشی می‌کند

چه حالی خواهد داشت؟ آدم‌های نادانی پیدا می‌شوند که وقتی در تنگنا قرار می‌گیرند، خود را حلق‌آویز می‌کنند یا با چاقو و یا با خوردن سم، خود را می‌کشند و در حقیقت، به عذاب دردناک‌تری گرفتار می‌گردند و راحت نمی‌شوند؛ بلکه از یک عذاب، به عذاب بزرگ‌تر و سخت‌تری انتقال می‌یابند؛ زیرا کسی که خودکشی می‌کند با همان وسیله‌ای که خود را می‌کشد، در دوزخ مجازات می‌شود. اگر با چاقو خودکشی کند، در آخرت، به همان شکل به خود، چاقو می‌زند. همین‌طور اگر با سم خودکشی نماید یا خودش را از بالای کوه بیندازد و یا به هر روشی که خود را بکشد، به همان روش عذاب می‌شود.

عادت رسول‌الله ﷺ بود که وقتی از چیزی منع می‌کرد، در صورتی که جایگزین مباحی برای آن وجود داشت، آن را بیان می‌فرمود و به پیروی از الله ﷻ امر مباح را ذکر می‌کرد؛ نمونه‌اش را می‌توانیم در آیه‌ی ۱۰۴ سوره‌ی بقره ببینیم که الله ﷻ از گفتن واژه‌ی «راعنا» منع فرموده و واژه‌ی «انظرنا» را به عنوان جایگزین، بیان نموده است؛ می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا﴾ [البقرة: ۱۰۴]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! (خطاب به پیامبر) نگویید: **راعنا** (مراعتمان را بکن که این لفظ در زبان عبری، اهانت‌آمیز است)؛ بلکه بگویید: **انظرنا** (که به همان معناست و اهانت‌آمیز نیست).

در این باره به نمونه‌ای از سنت نبوی اشاره می‌کنم: خرمای مرغوبی نزد رسول‌الله ﷺ آوردند. رسول‌الله ﷺ پرسید: «آیا همه‌ی خرماهای خیبر، این‌گونه مرغوبند؟» گفتند: خیر. ما، یک صاع از این خرما را در مقابل دو صاع، و دو صاع را در مقابل سه صاع از خرماهای دیگر، خریداری می‌کنیم. رسول‌الله ﷺ فرمود: «چنین نکنید؛ بلکه ابتدا خرمایی را که کیفیت پایین‌تری دارد، بفروشید و از پول آن، خرمای مرغوب خریداری کنید». می‌بینیم که اگر رسول‌الله ﷺ از یک‌سو از معامله‌ی خرما به خرما منع نمود، از سوی دیگر، راه‌کار و جای‌گزینی برای خریداری خرمای مرغوب ارائه فرمود.

در حدیث انس رضی الله عنه نیز رسول‌الله ﷺ ضمن این‌که از آرزوی مرگ منع نموده، راه درست و سالمی نیز فراروی ما قرار داده است؛ زیرا آرزوی مرگ، نشان‌دهنده‌ی بی‌صبری و نارضایتی انسان در برابر قضا و قدر الهی است؛ ولی با دعایی که در حدیث

آمده، انسان، کارش را به خدا می‌سپارد و بی‌آن‌که تمنای مرگ نماید، از الله ﷻ می‌خواهد که تا زمانی که زندگی، برای او بهتر است، او را زنده بدارد و هرگاه مرگ، به خیر اوست، او را بمیراند؛ چراکه انسان، غیب نمی‌داند و از این‌رو کارش را به دانای نهران و آشکار واگذار می‌کند.

آرزوی مرگ، در واقع این است که انسان از خدا می‌خواهد که هرچه زودتر او را بمیراند و بدین‌سان، از خوبی و خیر فراوانی محروم می‌گردد؛ از خوبی‌هایی مثل توبه و انجام هرچه بیشتر کارهای نیک. در حدیث آمده است: «هرکسی که می‌میرد، پشیمان می‌شود؛ اگر نیکوکار باشد، پشیمان می‌گردد که نیکی‌های بیش‌تری انجام نداده است و اگر بدکار باشد، از این‌که توبه و عذرخواهی نکرده، پشیمان می‌شود». شاید کسی بگوید: چه معنایی دارد که دعا کنیم: خدایا! تا زمانی که زندگی، به نفع ماست، ما را زنده بدار و آن‌گاه که مرگ، به نفع ماست، ما را بمیران؟

می‌گوییم: این‌طور نیست؛ بلکه الله ﷻ از آینده و فرجام انسان، به‌طور مطلق آگاه می‌باشد و این، انسان است که از یک لحظه‌ی بعد نیز خیر ندارد. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [نمل: ۶۵]

بگو: جز الله هیچ‌یک از موجودات آسمان‌ها و زمین، غیب نمی‌داند.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ﴾

[لقمان: ۳۴]

و هیچ‌کس نمی‌داند که فردا چه دست‌آوردی خواهد داشت و هیچ‌کس نمی‌داند در کدامین سرزمین می‌میرد.

آری، هیچ‌یک از ما نمی‌داند که زندگی، به نفع اوست یا مردن. بنابراین وقتی برای کسی دعای طول عمر می‌کنیم، باید این را هم قید کنیم که خداوند ﷻ عمر او را در اطاعت و بندگی خویش، طولانی بگرداند تا بدین‌سان در طول عمرش، خیر و خوبی باشد. شاید کسی اعتراض کند که چرا مریم بنت عمران ﷺ آرزوی مرگ کرد؛ چنان‌که در آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی مریم آمده است:

﴿قَالَتْ يَلَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَّسِيًّا﴾

گفت: ای کاش قبل از این مرده و از یادها رفته بودم.

پاسخش، این است که:

اولاً: آنچه برای امت‌های گذشته مشروع بوده و در آیین ما ممنوع شده است، برای ما حجت نیست؛ زیرا دین ما، آیین‌های گذشته را منسوخ کرده است.
ثانیاً: مریم آرزوی مرگ نکرد؛ بلکه آرزو نمود که ای کاش پیش از این آزمون، از دنیا می‌رفت؛ اگرچه مثلاً هزار سال هم عمر کرده بود. این، آرزوی مرگ زود هنگام نیست.

شخصی به خاطر گرفتاری‌ها و تنگناهای زندگی‌اش آرزوی مرگ می‌کند و شخصی دیگر، بر پایه‌ی مسایلی تمنای مرگ می‌نماید که الله ﷻ آن را می‌پسندد؛ باید میان این دو فرق بگذاریم. رسول الله ﷺ از مورد نخست منع کرده و مورد دوم، جایز است؛ زیرا هنگامی که انسان به خاطر سختی یا مصیبتی آرزوی مرگ می‌کند، به سبب بی‌صبری‌ست؛ حال آن‌که بر انسان واجب است که در برابر سختی‌ها صبر نماید و به اجر و پاداش الهی امیدوار باشد. هر رنج، سختی، بیماری و غم و اندوهی که به انسان می‌رسد، کفاره‌ی گناهانش خواهد بود و اگر به امید اجر و ثواب، صبر و شکیبایی پیشه کند، سبب رفع درجاتش می‌گردد و بدین ترتیب همان مصیبت ناگوار، به نفع انسان می‌شود؛ همان‌گونه که در حدیث آمده است: «عَجَبًا لِأَمْرِ الْمُؤْمِنِ إِنَّ أَمْرَهُ كُلَّهُ لَهُ خَيْرٌ، وَلَيْسَ ذَلِكَ لِأَحَدٍ إِلَّا لِلْمُؤْمِنِ: إِنْ أَصَابَتْهُ سَرَّاءٌ شَكَرَ فَكَانَ خَيْرًا لَهُ، وَإِنْ أَصَابَتْهُ ضَرَّاءٌ صَبَرَ فَكَانَ خَيْرًا لَهُ»^(۱) یعنی: «شگفتا از حال مؤمن که همه‌ی اوضاع و احوالش، برای او خیر است و کسی جز مؤمن، چنین وضعی ندارد: اگر مسأله‌ی خوشایندی به او برسد، شکر می‌کند و اگر زیان و مسأله‌ی ناگواری به او برسد، صبر می‌نماید؛ و این، به خیر اوست».

۴۲- وعن أبي عبد الله حَبَابِ بْنِ الْأَرْتِّ رضي الله عنه قال: شَكُونَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم وَهُوَ مُتَوَسِّدٌ بُرْدَةً لَهُ فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ، فَقُلْنَا: أَلَا تَسْتَنْصِرُ لَنَا أَلَا تَدْعُو لَنَا؟ فَقَالَ: قَدْ كَانَ مِنْ قَبْلِكُمْ يُؤْخَذُ الرَّجُلُ فَيُحْفَرُ لَهُ فِي الْأَرْضِ فَيُجْعَلُ فِيهَا، ثُمَّ يُؤْتَى بِالْمِنْشَارِ فَيُوضَعُ عَلَى رَأْسِهِ فَيُجْعَلُ نَصْفَيْنِ، وَيُمَشَطُ بِأَمْشَاطِ الْحَدِيدِ مَا دُونَ حِمِيهِ وَعَظْمِهِ، مَا يَصُدُّهُ ذَلِكَ عَنِ دِينِهِ، وَاللَّهِ

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۹۹۹.

لِيَتِمَّنَ اللَّهُ هَذَا الْأَمْرَ حَتَّى يَسِيرَ الرَّكْبُ مِنْ صَنْعَاءَ إِلَى حَضْرَمَوْتَ لَا يَخَافُ إِلَّا اللَّهَ وَالذَّنْبَ عَلَى غَنَمِهِ، وَلَكِنَّكُمْ تَسْتَعْجِلُونَ». [روایت بخاری]^(۱)

وفي رواية: «وَهُوَ مُتَوَسِّدٌ بُرْدَةً وَقَدْ لَقِينَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ شِدَّةً».

ترجمه: خباب بن آرت رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله شال خود را در سایه‌ی کعبه، بالش ساخته و تکیه زده بود؛ (از شکنجه‌های مشرکان مکه) به او شکایت کردیم و گفتیم: آیا برای ما درخواست پیروزی نمی‌کنی؟ آیا برای ما دعا نمی‌کنی؟ فرمود: «در امت‌های گذشته برای شخصی (که ایمان آورده بود) چاله‌ای در زمین، می‌کنند و او را در آن می‌گذاشتند. سپس اره‌ای می‌آوردند و روی سرش می‌نهادند و او را از وسط، دونیم می‌کردند. و شانه‌های آهنی در بدنش فرو می‌بردند تا جایی که به استخوان و عصب می‌رسید؛ ولی این‌همه شکنجه، او را از دینش باز نمی‌داشت. به الله سوگند که الله، این دین را کامل می‌کند و به نتیجه می‌رساند؛ تا جایی که سوارکار (مسافر) از «صنعاء» تا «حضر موت» می‌رود و جز ترس خدا و خطر گرگ برای گوسفندان، از هیچ چیز دیگری نمی‌ترسد؛ اما شما عجله می‌کنید».

در روایتی آمده است: رسول الله صلی الله علیه و آله شال خود را بالش کرده و تکیه زده بود و چون شکنجه و سختی زیادی از مشرکان دیده بودیم...

شرح

حدیث ابو عبدالله، خباب بن آرت رضی الله عنه از شکنجه‌ها و آزارهای فراوانی حکایت دارد که مسلمانان از کفار قریش دیدند؛ از این رو برای شکایت نزد رسول الله صلی الله علیه و آله رفتند که در زیر سایه‌ی کعبه بر شال خود تکیه زده بود. پیامبر صلی الله علیه و آله برایشان بیان کرد که مسلمانان امت‌های گذشته، در راه دینشان رنج و مشقت بیش‌تری متحمل شده‌اند؛ به گونه‌ای که برای هر یک از آن‌ها گودالی می‌کنند و او را در آن می‌گذاشتند و سپس او را با اره دونیم می‌کردند. هم‌چنین شانه‌ی آهنی در بدنش فرو می‌بردند، تا جایی که به استخوان می‌رسید. چه شکنجه‌های عجیب و دردناکی! سپس رسول الله صلی الله علیه و آله سوگند خورد که الله تعالی این دین، یعنی اسلام و دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله را به نتیجه می‌رساند، تا جایی که مسافر، در کمال امنیت از صنعاء به حضر موت می‌رود و جز ترس خدا و خطر گرگ بر گوسفندان، هیچ ترس دیگری

(۱) صحیح بخاری، ش: (۳۶۱۲، ۳۸۵۲، ۶۹۴۳).

ندارد. و همین طور نیز شد. این، یکی از نشانه‌های الهی و از معجزه‌های پیامبر ﷺ است که طبق فرموده‌اش اتفاق افتاد و خود، گواهی و شهادتی از سوی الله بر صداقت و رسالت محمد مصطفی ﷺ می‌باشد. همان گونه که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿لَٰكِنِ اللّٰهُ يَشْهَدُ بِمَاۤ اَنْزَلَۤ اِلَيْكَۗ اَنْزَلَهُۥ بِعِلْمِيۡهِۗ وَالْمَلٰٓئِكَةُ يَشْهَدُوْنَۗ وَكَفٰٓى

بِاللّٰهِ شٰهِيۡدًا ﴿۱۶۶﴾

[النساء: ۱۶۶]

اما الله، در مورد آن چه نازل نموده، ثابت می‌کند که آن را به علم و دانش خود نازل نموده است؛ و فرشتگان نیز گواهی می‌دهند. و همین بس که الله گواه است.

این حدیث هم‌چنین دلیلی بر وجوب صبر و شکیبایی در برابر اذیت و آزار دشمنان می‌باشد. انسان، با صبر و شکیبایی به پیروزی می‌رسد. بر هر مسلمانی واجب است که در برابر اذیت و آزار کفار، به امید اجر و ثواب پایداری نماید و منتظر گشایشی از سوی الله ﷻ باشد و گمان نکند که قضیه، به سرعت و به آسانی تمام می‌شود و پایان می‌یابد. الله ﷻ مؤمنان را به وسیله‌ی کفار می‌آزماید و چه بسا مسلمانان، به دست کفار کشته می‌شوند؛ همان گونه که پیامبران کشته شدند. چه بسیار پیامبرانی که به دست یهودیان بنی اسرائیل به قتل رسیدند؛ حال آن که به عنوان پیام‌آوران الهی، از دعوت‌گران و مسلمانان، برتر بودند. لذا مسلمان باید به امید ثواب، پایداری نماید و منتظر گشایشی از سوی الله متعال باشد و خسته و درمانده نشود. آری! مسلمان باید همانند کوه، استوار باشد و بداند که فرجام نیک، از آن پرهیزکاران است و الله، با صابران می‌باشد. با شکیبایی و پایداری در راه حق و پیمودن این راه سخت به مقصد خواهیم رسید؛ البته به دور از هرگونه هرج و مرج طلبی، آشفتگی و بی‌نظمی یا فعالیت‌های تحریک‌آمیز؛ بلکه با رعایت نظم و برنامه‌ریزی سنجیده و درست به نتیجه می‌رسیم؛ زیرا دشمنان اسلام، با روش‌های هدفمند و برنامه‌ریزی شده، به سوی اهدافشان گام برمی‌دارند و به مقصودشان می‌رسند. متأسفانه افراد قشری‌نگر و سطحی، گرفتار احساسات و عواطف خویش می‌شوند و با آشوب و هیاهو و فعالیت‌های تحریک‌آمیز، خود و امت اسلام را از خیر فراوان محروم می‌کنند و گاهی دچار لغزش‌هایی می‌شوند که اگر هم دست‌آوردی داشته‌اند، همه‌اش را از میان می‌برند؛ ولی مؤمن، با صبر و حوصله عمل می‌کند و با تصمیم‌گیری‌های درست و برنامه‌ریزی‌های سنجیده، خود را آماده می‌سازد تا کار دشمنان خدا را یک‌سره کند و هر فرصتی را از آن‌ها می‌گیرد؛ زیرا آن‌ها در کمین نشسته و در انتظار فرصت مناسب برای

نابود کردن اهل خیر هستند. دشمن، در پی تحریک مسلمانان است تا همان طور که امروزه می بینیم کوچک ترین حرکت نسنجیده ای از برخی از مسلمانان سر بزند و بهانه ای به دست دشمن بیفتد و بدین سان به سوی مسلمانان لشکرکشی کنند و بر آنان، چیره شوند.

رسول الله ﷺ اصحابش را به صبر و پایداری فراخواند و برایشان بیان نمود که مؤمنان امت های گذشته، شکنجه های شدیدتری می دیدند، ولی صبر می کردند. گویا به آنان فهماند که شما بیش از امت های گذشته، شایستگی صبر و شکیبایی را دارید؛ لذا شما ای امت محمد! امت صبر و شکیبایی هستید؛ امت احسان و نیکوکاری هستید؛ صبر کنید و پایداری نمایید تا حکم الله فرا رسد و فرجام نیک، از آن پرهیزکاران گردد.

تو ای انسان! در برابر شرارت ها ساکت باش؛ ولی سنجیده و حساب شده عمل کن و منتظر گشایشی از سوی الله باش و خسته و درمانده مشو که راه، طولانی ست و تازه، تو در ابتدای راه هستی. کسانی که در این راه قرار می گیرند، همه ی تلاش خود را به کار می برند تا به قله ی اهداف خویش برسند. تو از آنان سبقت بگیر و تازه نفس و قوی تر از آنها گام بردار و سعی کن تدبیرت از مکر و نیرنگ دشمنانت، قوی تر باشد. آنها، دسیسه می کنند و الله ﷻ نیز تدبیر می کند و مکرشان را باطل و نابود می گرداند؛ به یقین او، از همه ی دسیسه گران، تواناتر است.

۴۳- وعن ابن مسعودٍ رضی الله عنه قال: لَمَّا كَانَ يَوْمُ حُنَيْنٍ آتَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ نَاسًا فِي الْقِسْمَةِ فَأَعْطَى الْأَقْرَعَ بْنَ حَابِسٍ مِائَةً مِنَ الْإِبِلِ وَأَعْطَى عُبَيْتَةَ بْنَ حِصْنٍ مِثْلَ ذَلِكَ، وَأَعْطَى نَاسًا مِنْ أَشْرَافِ الْعَرَبِ وَأَثَرَهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْقِسْمَةِ. فَقَالَ رَجُلٌ: وَاللَّهِ إِنَّ هَذِهِ قِسْمَةٌ مَا عُدِلَ فِيهَا، وَمَا أُرِيدَ فِيهَا وَجْهَ اللَّهِ، فَقُلْتُ: وَاللَّهِ لِأَخْبِرَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَأَتَيْتُهُ فَأَخْبَرْتَهُ بِمَا قَالَ، فَتَغَيَّرَ وَجْهُهُ حَتَّى كَانَ كَالصَّرْفِ. ثُمَّ قَالَ: «فَمَنْ يَعْدِلُ إِذَا لَمْ يَعْدِلِ اللَّهُ وَرَسُولُهُ؟» ثُمَّ قَالَ: «يَرْحَمُ اللَّهُ مُوسَى قَدْ أُؤْذِيَ بِأَكْثَرٍ مِنْ هَذَا فَصَبِرَ». فَقُلْتُ: لَا جَرَمَ لَا أَرْفَعُ إِلَيْهِ بَعْدَهَا حَدِيثًا. [متفقٌ عليه] ^(۱)

ترجمه: ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ در تقسیم غنایم «حنین» سهم بیش تری به

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۱۵۰؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۶۲.

برخی از مردم داد: به اقرع بن حابس، صد شتر بخشید و به عیینه بن حصن نیز همین مقدار بخشید و به تعدادی از اشراف عرب هم عطا نمود و سهمی بیش از دیگران به آنها داد. یکی گفت: به خدا سوگند که در این تقسیم، عدالت رعایت نشده و خشنودی خدا مورد توجه قرار نگرفته است. گفتم: به خدا سوگند که به رسول الله ﷺ خبر می‌دهم. سپس نزد پیامبر ﷺ رفتم و گفته‌ی آن شخص را به ایشان خبر دادم. چهره‌اش تغییر کرد و به شدت قرمز شد؛ آن‌گاه فرمود: «اگر الله و رسولش عدالت را رعایت نکنند، پس چه کسی عدالت را رعایت می‌کند؟ رحمت خدا بر موسی که بیش از این مورد اذیت و آزار قرار گرفت، ولی صبر کرد». با خود گفتم: از این پس، هیچ سخنی را به پیامبر ﷺ نمی‌رسانم.

شرح

منظور از جنگ حنین، غزوه‌ی طائف است که پس از فتح مکه روی داد. رسول الله ﷺ در این غزوه، به غنایم فراوانی دست یافت؛ شتر، گوسفند، و درهم و دینار. آن‌گاه رسول الله ﷺ در مکانی به نام «جعراانه» که پایان حرم از سمت طائف می‌باشد، اردو زد و به تقسیم غنایم پرداخت. غنایم را در میان سران قبایل تقسیم کرد تا رغبت و گرایش بیش‌تری به اسلام بیابند و سهم زیادی به آنان بخشید؛ به گونه‌ای که به هریک از آنها صد شتر داد. در این میان شخصی، به نحوه‌ی تقسیم غنایم توسط پیامبر ﷺ اعتراض کرد و گفت: «به خدا سوگند که در این تقسیم، عدالت رعایت نشده و خشنودی خدا مورد توجه قرار نگرفته است». بدین‌سان شیطان و محبت دنیا، انسان را به نابوی می‌کشاند. چنین سخنی، کفر است؛ به عبارت دیگر، ایراد اتهام به الله و پیامبرش یا گفتن این سخن که آنها عدالت را رعایت نکرده‌اند و پیامبر، رضای خدا را مد نظر قرار نداده، کفر است. بدون شک رسول الله ﷺ خشنودی الله ﷻ را مد نظر قرار داده و قصدش، این بود که سران قبایل و طوایف را جذب اسلام کند تا بر قوت و توان اسلام افزوده شود؛ زیرا وقتی سران قبایل، به اسلام گرایش بیش‌تر و قوی‌تری پیدا کنند و ایمانشان تقویت گردد، قبایل و طوایف زیردستان نیز از آنها پیروی می‌کنند و این، نفع زیادی دربردارد و باعث قدرت اسلام می‌شود؛ ولی جهالت و نادانی، انسان را در ورطه‌ی نابودی می‌اندازد. عبدالله بن مسعود رضی الله عنه که این سخن را درباره‌ی رسول الله ﷺ شنید، آن را به ایشان رساند و به پیامبر ﷺ خبر داد که این مرد، چنین گفته است. چهره‌ی رسول الله ﷺ تغییر کرد و قرمز شد. آن‌گاه فرمود: «اگر الله و رسولش، عدالت را رعایت نکنند، پس چه کسی عدالت را رعایت می‌کند؟» پیامبر ﷺ

کاملاً درست فرمود؛ به راستی اگر تقسیم الله و رسولش عادلانه نباشد، پس چه کسی عدالت را رعایت می کند؟ سپس فرمود: «رحمت خدا بر موسی که بیش از این مورد اذیت و آزار قرار گرفت، ولی صبر کرد». شاهد و دلیل مورد بحث، این جاست که پیامبران مورد اذیت و آزار قرار می گرفتند و صبر می کردند. هشت سال از هجرت پیامبر ﷺ می گذرد و چنین سخن زشتی درباره اش می گویند؛ یعنی زمانی که مدت زیادی از آغاز دعوتش گذشته و توان و قدرتی یافته و صداقتش برای همه، روشن شده و الله ﷻ نشانه های رسالتش را آشکار نموده است؛ با این حال گفته می شود که پیامبر، غنایم را عادلانه تقسیم نکرده و رضای خدا را مد نظر قرار نداده است! وقتی کسی، در میان اصحاب پیامبر ﷺ و در حضور آنها چنین سخنی می گوید، دیگر نباید تعجب کرد که مردم درباره ی علما، سخنان ناشایستی بگویند و خرده بگیرند که فلان عالم، چنین و چنان است و بر او عیب جویی کنند؛ زیرا شیطان، مردم را به عیب جویی و خرده گیری بر علما، وادار می کند. خرده گیری از علما یا غیبت از آنان، باعث می شود که از چشم مردم بیفتند و دیگر، مردم، توجهی به سخنانشان نداشته باشند و در نتیجه کسی برای مردم باقی نمی ماند که آنها را با کتاب خدا و آموزه های دینی، راهنمایی و پیشوایی کند؛ بلکه شیطان و پیروانش، زمامدار مردم می شوند و آنها را به سوی هلاکت سوق می دهند. لذا غیبت کردن از علما به مراتب بدتر و شدیدتر از غیبت کردن از سایر مسلمانهاست؛ زیرا غیبت غیر علما، یک غیبت شخصی است و نه عمومی؛ و زیانش فقط به کسی می رسد که غیبت می کند یا از او غیبت می شود؛ ولی غیبت علما، به همه ی مسلمانها زیان می رساند؛ زیرا علما پرچم داران اسلام هستند و وقتی از سخنانشان سلب اعتماد گردد، پرچم اسلام به زمین می افتد و زیان بزرگ و جبران ناپذیری به امت اسلامی می رسد. وقتی غیبت مردم، حکم خوردن گوشت مرده را دارد، غیبت علما مانند خوردن گوشت مرده ای است که مسموم نیز می باشد؛ زیرا ضرر و زیانش، خیلی بیش تر است. لذا وقتی می شنویم که فلانی، غیبت علما را کرده است، نباید تعجب کنیم؛ زیرا پشت سر رسول الله ﷺ حرف می زدند؛ ولی آن بزرگوار صبر می کرد و به اجر و پاداش الهی امیدوار بود. به هر حال، عاقبت نیک، از آن پرهیزکاران است. مردمی پیدا می شوند که با دیدن یک اشتباه از دوست یا نزدیکشان، به عیب جویی و بدگویی از او می پردازند و هر دشنامی که بخواهند، نثارش می کنند! فقط به خاطر یک اشتباه یا لغزش! ولی انسان باید در برابر این خرده گیری ها و عیب جویی ها، صبر و حوصله

داشته باشد و بداند که پیامبران را دشنام داده‌اند، آن‌ها را اذیت کرده‌اند و تکذیبشان نموده‌اند و حتی آنان را به جنون متهم کرده‌اند و یا گفته‌اند که شاعر یا کاهن و یا جادوگرند! ولی پیامبران، چه واکنشی داشتند؟ ببینیم الله ﷻ چه می‌فرماید:

﴿فَصَبِرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأُوذُوا حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصْرُنَا﴾ [الأنعام: ۳۴]

در برابر تکذیب دیگران شکیبایی نمودند و اذیت و آزار دیدند تا آن که یاری ما به آنان رسید.

حدیث ابن مسعود رضی الله عنه بیان‌گر این نکته است که حاکم یا پیشوای مسلمانان می‌تواند در صورتی که مصلحت بداند، عطا و بخشش کند و حتی به عده‌ای بیش از دیگران بدهد؛ البته این کار باید به مصلحت اسلام باشد و منافع یا مصالح شخصی، دخلی در این قضیه نداشته باشد؛ به‌گونه‌ای که به هرکس که دلش بخواهد، بدهد و یا برعکس، به‌خاطر منافع شخصی، از بذل و بخشش به عده‌ای دیگر، دریغ کند.

اما اگر حاکم یا پیشوای مسلمانان، به مصلحت اسلام چنین کاری بکند، به خودش مربوط می‌شود و در پیشگاه الله، مسؤل خواهد بود و برای کسی درست نیست که بر او اعتراض نماید و اگر اعتراض کند، به خودش بد کرده است.

از این حدیث درمی‌یابیم که رسول الله صلی الله علیه و آله از سرگذشت پیامبران گذشته درس می‌گرفت؛ چنان‌که فرمود: «موسی بیش از این آزار دید، ولی صبر کرد». الله متعال، می‌فرماید:

﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾ [یوسف: ۱۱۰]

به‌راستی در داستان‌ها و سرگذشتشان، عبرتی برای خردمندان وجود دارد.

هم‌چنین به پیامبرش می‌فرماید:

﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَىٰ اللَّهُ فَبِهَدْيِهِمْ أَقْتَدِهٖ﴾ [الأنعام: ۹۰]

ایشان - یعنی پیامبران - کسانی هستند که الله هدایتشان نموده است؛ پس، از شیوه‌ی آنان پیروی کن.

بدین ترتیب الله صلی الله علیه و آله به پیامبرش فرمان داد که از شیوه‌ی پیامبران پیش از خود، پیروی کند. ما هم باید به‌پیروی از پیامبران، در برابر اذیت و آزار دیگران، به امید اجر و ثواب صبور باشیم و بدانیم که این امر، کفاره‌ی گناهان ما و مایه‌ی رفع درجاتمان خواهد بود.

۴۴- وعن أنس رضی الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدِهِ خَيْرًا عَجَّلَ لَهُ الْعُقُوبَةَ فِي الدُّنْيَا، وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدِهِ الشَّرَّ أَمَسَكَ عَنْهُ بِدُنْيِهِ حَتَّى يُوَافِيَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» .
 وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ عِظَمَ الْجَزَاءِ مَعَ عِظَمِ الْبَلَاءِ، وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا أَحَبَّ قَوْمًا ابْتَلَاهُمْ، فَمَنْ رَضِيَ فَلَهُ الرِّضَا، وَمَنْ سَخِطَ فَلَهُ السُّخْطُ» . [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و آن را حسن دانسته است.]^(۱)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه الله، برای بنده اش اراده ی خیر کند، عقوبت یا نتیجه ی اعمال بدش را در دنیا به تعجیل می اندازد و اگر نسبت به بنده اش اراده ی بد نماید، او را در گناهش رها می کند تا در روز قیامت به حسابش برسد» .
 پیامبر ﷺ فرمود: «هرچه مصیبت بزرگ تر باشد، پاداش آن بزرگ تر (بیش تر) است. و الله متعال، کسانی را که دوست دارد، به سختی ها گرفتار می کند؛ کسی که (به مشیت الهی) راضی باشد، دست آوردش، رضایت خداست و هرکس ناخشنود باشد، نتیجه اش خشم خدا خواهد بود» .

شرح

همه ی امور، به دست خدا و به اراده ی اوست. الله ﷻ در وصف خود می فرماید:

[هود: ۱۰۷]

﴿إِنَّ رَبَّكَ فَعَالٌ لِمَا يُرِيدُ﴾

همانا پروردگارت هر چه بخواهد، انجام می دهد.

و در آیه ی ۱۸ سوره ی حج نیز همین توصیف را درباره ی خود، بیان می فرماید.
 پس، همه ی امور به دست خداست.

هیچ انسانی، خالی از خطا و معصیت یا کوتاهی در انجام وظایف شرعی خود نیست. هرگاه الله، خیر و خوبی بنده اش را بخواهد، او را در دنیا به کيفر اعمال بدش می رساند؛ این کيفر، ممکن است در مال، جان و عزیزانش روی دهد تا با چنین مصایبی، به نتیجه ی کارهای بدش برسد و بدین سان کفاره ی گناهانش باشد و دیگر، گناهی بر او نماند و این بلا یا، باعث پاکی او شوند. حتی ممکن است به خاطر یک یا دو گناه، مرگ

(۱) سلسله الصحیحة از آلبنی رحمته الله، ش: (۱۲۲۰، ۱۴۶).

سختی داشته باشد تا در حالی از دنیا برود که از همه‌ی گناهان، پاک شده است. به‌طور قطع این، نعمت بزرگی است؛ زیرا عذاب دنیا، از عذاب آخرت، آسان‌تر می‌باشد. ولی خداوند عز و جل، به کسی که برای او اراده‌ی شر کرده است، مهلت می‌دهد و او را غرق در ناز و نعمت می‌کند و بدی‌ها را از او دور می‌نماید و بدین‌سان آن شخص با سرگرم شدن به نعمت‌های الهی دچار غفلت می‌شود و به‌تدریج به سوی شقاوت و بدبختی پیش می‌رود تا این‌که در حالی می‌میرد که غرق در گناه و معصیت است و کیفرش را در آخرت، می‌بیند. لذا اگر کسی را دیدیم که آشکارا معصیت می‌کند و هیچ بلایی به او نمی‌رسد، و تازه، در ناز و نعمت نیز به‌سر می‌برد، بدانیم که خداوند عز و جل برای او اراده‌ی شر کرده است؛ زیرا عقوبتش را به تأخیر اندخته است تا در آخرت به حسابش برسد.

سپس فرمود: «هرچه مصیبت بزرگ‌تر باشد، پاداش آن بزرگ‌تر (بیش‌تر) است». از این‌رو مصیبت کوچک‌تر یا آسان‌تر، پاداش کمتری دارد و مصیبت هرچه سخت‌تر و بزرگ‌تر باشد، اجر و ثواب بیش‌تری در پی خواهد داشت؛ زیرا الله عز و جل، فضل و لطف زیادی نسبت به بندگانش دارد و هرگاه آن‌ها را سختی‌ها گرفتار کند، پاداش بزرگی به آنان می‌دهد و مقدار پاداش، به میزان مصیبت بستگی دارد.

آن‌گاه افزود: «و الله متعال، کسانی را که دوست دارد، به سختی‌ها گرفتار می‌کند؛ کسی که (به مشیت الهی) راضی باشد، دست‌آوردش، رضایت خداست و هرکس ناخشنود باشد، نتیجه‌اش خشم خدا خواهد بود».

این، مژده‌ای برای مؤمن است که وقتی گرفتار بلا و مصیبت می‌شود، گمان نکند که الله متعال بر او خشم گرفته است؛ بلکه این، نشان‌دهنده‌ی محبت الله به بنده‌اش می‌باشد که او را گرفتار مصیبت می‌کند. اگر بنده، به مشیت الهی راضی باشد و به نیت ثواب صبر کند، نتیجه‌اش خشنودی خدا خواهد بود و اگر ناخشنود باشد، برایش پی‌آمدی جز خشم خدا نخواهد داشت. این حدیث، تشویقی است بر این‌که انسان در برابر سختی‌ها صبور باشد تا به خشنودی الله عز و جل دست یابد.

۴۵- وعن أنس رضي الله عنه قال: كَانَ ابْنُ لَأْبِي طَلْحَةَ رضي الله عنه يَشْتَكِي، فَخَرَجَ أَبُو طَلْحَةَ، فَقَبِضَ الصَّبِيَّ، فَلَمَّا رَجَعَ أَبُو طَلْحَةَ قَالَ: مَا فَعَلَ ابْنِي؟ قَالَتْ أُمُّ سَلِيمٍ وَهِيَ أُمُّ الصَّبِيِّ: هُوَ أَسْكَنَ مَا كَانَ، فَفَرَّبَتْ إِلَيْهِ الْعِشَاءَ فَتَعَشَّى، ثُمَّ أَصَابَ مِنْهَا، فَلَمَّا فَرَغَ قَالَتْ: وَاِرْوِ الصَّبِيَّ، فَلَمَّا أَصْبَحَ أَبُو طَلْحَةَ أَتَى رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فَأَخْبَرَهُ، فَقَالَ: «أَعْرَسْتُمُ اللَّيْلَةَ؟» قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمَا» فَوَلَدَتْ غُلَامًا فَقَالَ لِي أَبُو طَلْحَةَ: اِحْمِلْهُ حَتَّى تَأْتِيَ بِهِ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم وَبَعَثَ مَعَهُ بِتَمْرَاتٍ، فَقَالَ: «أَمَعَهُ شَيْءٌ؟» قَالَ: نَعَمْ، تَمْرَاتٌ فَأَخَذَهَا النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم فَمَضَغَهَا، ثُمَّ أَخَذَهَا مِنْ فِيهِ فَجَعَلَهَا فِي فِي الصَّبِيِّ ثُمَّ حَنَّكَه وَسَمَّاهُ عَبْدَ اللَّهِ. [متفق عليه] ^(۱)

وفي رواية للبخاري: قال ابن عيينة: قَالَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ: فَرَأَيْتُ تِسْعَةَ أَوْلَادٍ كُلُّهُمْ قَدْ قَرَأُوا الْقُرْآنَ، يَعْنِي مِنْ أَوْلَادِ عَبْدِ اللَّهِ الْمُؤَلُودِ.

وفي رواية لمسلم: مَاتَ ابْنُ لَأْبِي طَلْحَةَ مِنْ أُمِّ سَلِيمٍ، فَقَالَتْ لِأَهْلِهَا: لَا تُحَدِّثُوا أَبَا طَلْحَةَ بَابْنِهِ حَتَّى أَكُونَ أَنَا أَحَدُهُ، فَجَاءَ فَفَرَّبَتْ إِلَيْهِ عِشَاءً فَأَكَلَ وَشَرِبَ، ثُمَّ تَصَنَعَتْ لَهُ أَحْسَنَ مَا كَانَتْ تَصْنَعُ قَبْلَ ذَلِكَ، فَوَقَعَ بِهَا، فَلَمَّا أَنْ رَأَتْ أَنَّهُ قَدْ شَبِعَ وَأَصَابَ مِنْهَا قَالَتْ: يَا أَبَا طَلْحَةَ، أَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّ قَوْمًا أَعَارُوا عَارِيَتَهُمْ أَهْلَ بَيْتٍ فَطَلَبُوا عَارِيَتَهُمْ، أَلَيْسَ أَنْ يَمْنَعُوها؟ قَالَ: لَا، فَقَالَتْ: فَاحْتَسِبْ ابْنَكَ. قَالَ: فَغَضِبَ، ثُمَّ قَالَ: تَرَكْتَنِي حَتَّى إِذَا تَلَطَّخْتُ ثُمَّ أَخْبَرْتَنِي بِابْنِي، فَانْطَلَقَ حَتَّى أَتَى رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فَأَخْبَرَهُ بِمَا كَانَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «بَارَكَ اللَّهُ لَكُمَا فِي لَيْلَتِكُمَا». قَالَ: فَحَمَلْتُ، قَالَ: وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فِي سَفَرٍ وَهِيَ مَعَهُ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم إِذَا أَتَى الْمَدِينَةَ مِنْ سَفَرٍ لَا يَطْرُقُهَا طُرُوقًا فَدَنُوا مِنَ الْمَدِينَةِ، فَضَرَبَهَا الْمَخَاضُ، فَاحْتَبَسَ عَلَيْهَا أَبُو طَلْحَةَ، وَانْطَلَقَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم. قَالَ: يَقُولُ أَبُو طَلْحَةَ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ يَا رَبِّ أَنَّهُ يَعْجِبُنِي أَنْ أَخْرَجَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم إِذَا خَرَجَ، وَأَدْخَلَ مَعَهُ إِذَا دَخَلَ، وَقَدْ احْتَبَسْتُ بِمَا تَرَى. تَقُولُ أُمُّ سَلِيمٍ: يَا أَبَا طَلْحَةَ مَا أَجِدُ الَّذِي كُنْتُ أَجِدُ، أَنْطَلِقُ، فَانْطَلَقْنَا، وَضَرَبَهَا الْمَخَاضُ حِينَ قَدِمَا فَوَلَدْتُ غُلَامًا. فَقَالَتْ لِي أُمِّي: يَا أَنَسُ لَا يُرْضِعُهُ أَحَدٌ تَغْدُو بِهِ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم، فَلَمَّا أَصْبَحَ احْتَمَلْتُهُ فَانْطَلَقْتُ بِهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم. وَذَكَرَ تَمَامَ الْحَدِيثِ.

ترجمه: انس رضي الله عنه می گوید: پسر ابوطلحه رضي الله عنه بیمار بود؛ ابوطلحه رضي الله عنه بیرون رفت و در غیابش کودک، فوت کرد. وقتی ابوطلحه بازگشت، پرسید: حال بچه چه طور است؟ ام‌سلیم - مادر کودک - گفت: از همیشه، آرام تر است. سپس برای ابوطلحه رضي الله عنه

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۴۷۰؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۱۴۴.

شام آورد و او، شام خورد و با همسرش نزدیکی کرد. آن‌گاه ام‌سلیم رضی الله عنهما به شوهرش گفت که (بچه مرده) و باید دفنش کنید. ابوطلحه رضی الله عنه صبح، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و ماجرا را برایش بازگو کرد. رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا دیشب با هم نزدیکی کردید؟» گفت: بله. رسول‌الله صلی الله علیه و آله دعا کرد: «خدایا! به این دو برکت عنایت کن». چندی بعد، ام‌سلیم رضی الله عنهما پسری به دنیا آورد. ابوطلحه رضی الله عنه به من گفت: بچه را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله ببر و چند خرما با او فرستاد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا همراهش چیزی هست؟» گفتم: بله، چند خرما همراه او است. پیامبر صلی الله علیه و آله آن را گرفت و خرمایی جوید و سپس آن را از دهانش درآورد و در دهان کودک گذاشت و به کامش مالید و او را «عبدالله» نامید.

در روایت بخاری رحمته الله آمده است: ابن‌عیینه می‌گوید: مردی از انصار رضی الله عنهم می‌گفت: نه نفر از فرزندان عبدالله (بن ابی‌طلحه) را دیدم که همه قاری قرآن بودند.

در روایت مسلم رحمته الله آمده است: یکی از پسران ابوطلحه که از همسرش ام‌سلیم بود، فوت نمود. ام‌سلیم به افراد خانواده‌اش گفت: به ابوطلحه چیزی نگوید تا خودم به او بگویم. وقتی ابوطلحه رضی الله عنه به خانه آمد، ام‌سلیم رضی الله عنهما برایش شام آورد و او شام خورد. ام‌سلیم رضی الله عنهما بهتر از همیشه خودش را برای ابوطلحه آراست و ابوطلحه با او نزدیکی کرد. وقتی ام‌سلیم دید که شوهرش از خوردن شام، سیر شده و نزدیکی کرده است، به او گفت: ای ابوطلحه! به من بگو: اگر گروهی، امانتی به خانواده‌ای بسپارند و بعد امانتشان را بخواهند، آیا آن خانواده حق دارند که آن را به آن‌ها پس ندهند؟ پاسخ داد: نه؛ ام‌سلیم گفت: پس باید بر مرگ پسرت به نیت ثواب، صبور باشی. ابوطلحه رضی الله عنه عصبانی شد و گفت: گذاشتی که من آلوده شوم، آن‌گاه مرگ پسرم را به من خبر می‌دهی؟! از خانه خارج شد و نزد رسول‌الله صلی الله علیه و آله رفت و ماجرا را بازگو کرد. رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند، شب شما را بابرکت و خجسته بگرداند». انس رضی الله عنه می‌گوید: ام‌سلیم، باردار شد و در سفری با رسول‌الله صلی الله علیه و آله همراه بود. رسول‌الله صلی الله علیه و آله عادت داشت که هنگام بازگشت از سفر، شب وارد مدینه نمی‌شد. وقتی به نزدیکی مدینه رسیدند، ام‌سلیم را درد زایمان گرفت و ابوطلحه ناگزیر شد نزد همسرش بماند و رسول‌الله صلی الله علیه و آله به راهش ادامه داد. راوی می‌گوید: ابوطلحه دعا کرد و گفت: خدایا! تو می‌دانی که من دوست دارم هنگام خروج و ورود رسول‌الله صلی الله علیه و آله با ایشان باشم و می‌بینی که به ناچار این‌جا مانده‌ام. ام‌سلیم گفت: ای ابوطلحه! الآن مثل قبل، درد ندارم؛

می‌توانیم برویم. و رفتند. وقتی به مدینه رسیدند، او را درد زایمان گرفت و پسری به دنیا آورد. مادرم به من گفت: ای انس! هیچ‌کس، او را شیر نمی‌دهد تا صبح، او را نزد پیامبر ﷺ ببری. صبح که شد، او را نزد رسول‌الله ﷺ بردم. و سپس ادامه‌ی حدیث را ذکر کرد.

شرح

در این حدیث، داستان ابوطلحه‌ی انصاری ﷺ آمده که پسرش بیمار بود. ابوطلحه، شوهر مادر انس بن مالک ﷺ بوده است. پسر ابوطلحه بیمار بود. وقتی ابوطلحه برای کارهای روزانه‌اش از خانه بیرون رفت، کودک فوت کرد.

هنگامی که ابوطلحه ﷺ به خانه بازگشت، جویای حال بچه شد. ام‌سلیم ﷺ گفت: «از همیشه آرام‌تر است». راست هم گفت؛ زیرا بچه مرده بود و مرگ، بزرگ‌ترین سکون است. ابوطلحه ﷺ این‌طور برداشت کرد که حال بچه بهتر می‌باشد و از این‌رو آرام شده است. ام‌سلیم برای شوهرش شام آورد و ابوطلحه هم خوشحال از این‌که کودکش خوب شده، شامش را خورد و سپس با همسرش نزدیکی کرد. آن‌گاه ام‌سلیم ﷺ به او گفت: بچه مرده است و باید دفنش کنید. صبح که شد، ابوطلحه ﷺ پس از دفن بچه نزد رسول‌الله ﷺ رفت و ماجرا را برای ایشان تعریف کرد. پیامبر ﷺ پرسید: «آیا دیشب با هم نزدیکی کردید؟» پاسخ داد: بله. آن‌گاه رسول‌الله ﷺ برایشان دعا کرد که خداوند در شب آن‌ها برکت دهد. چندی بعد، ام‌سلیم ﷺ فرزندی به دنیا آورد که رسول‌خدا ﷺ نامش را عبدالله گذاشت. و سال‌ها بعد، عبدالله صاحب نه فرزند شد که همه‌ی آنان به برکت دعای رسول‌الله ﷺ، قاری قرآن بودند.

از این روایت، به میزان صبر و شکیبایی ام‌سلیم ﷺ پی می‌بریم؛ پسرش می‌میرد و او با صبر و حوصله، از شوهرش پذیرایی می‌کند و پس از زمینه‌سازی به شوهرش می‌گوید: بچه را دفن کنید.

این حدیث، دلیلی بر جواز توریه می‌باشد؛ یعنی انسان سخنی بگوید که منظور یا نیتش، چیزی غیر از مفهوم قابل برداشت از ظاهر سخنش می‌باشد. به عبارت دیگر، چیزی که ابتدا به ذهن مخاطب (شنونده) می‌رسد، غیر از نیت یا منظور گوینده‌ی آن است.

توریه، جایز است؛ البته در صورتی که از روی مصلحت یا نیاز ضروری و یا برای دفع ضرر باشد و گرنه، چنین کاری شایسته نیست؛ زیرا اگر انسان توریه کند و

بعد، برای شنونده روشن شود که قضیه بر خلاف گمان و تصور او بوده است، توریه‌کننده را دروغ‌گو خواهد پنداشت و به او بدبین خواهد شد؛ ولی اگر واقعاً ضرورت حکم کند، اشکالی ندارد.

در این حدیث آمده است که انس رضی الله عنه برادر مادری‌اش را با تعدادی خرما، نزد رسول‌الله صلی الله علیه و آله برد. پیامبر صلی الله علیه و آله نوزاد را گرفت و خرمایی جوید و در دهان بچه گذاشت و آن را به کامش مالید. به این کار می‌گویند: «تحنیک». بدین‌سان آن کودک، به آب دهان رسول‌الله صلی الله علیه و آله متبرک شد و نخستین چیزی که به معده‌اش رسید، آب دهان پیامبر صلی الله علیه و آله بود. صحابه رضی الله عنهم هرگاه صاحب دختر یا پسر می‌شدند، او را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌بردند تا خرما به کامش بمالد.

تحنیک به قصد تبرک، ویژه‌ی رسول‌الله صلی الله علیه و آله بوده است و درست نیست که مثلاً فلان‌شخص، برای تبرک به کام کودک، خرما بمالد؛ زیرا تبرک جستن، فقط به عرق و آب دهان رسول‌الله صلی الله علیه و آله جایز بود و بس.

اما اگر تحنیک، بدین منظور انجام شود که نخستین چیزی که به معده‌ی نوزاد می‌رسد، خرما باشد، پس به کام هر نوزادی، خرما می‌مالیم؛ زیرا باعث تقویت معده‌اش می‌شود.

در این حدیث، به یکی از نشانه‌های الهی اشاره شد. چنان‌که این نوزاد سال‌ها بعد، به برکت دعای پیامبر صلی الله علیه و آله، صاحب نه فرزند شد که همه‌ی آنها قاری قرآن بودند. از این حدیث چنین برداشت می‌کنیم که گذاشتن نام «عبدالله» بر نوزاد، مستحب است؛ و همین‌طور نام «عبدالرحمن»؛ زیرا رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «إِنَّ أَحَبَّ أَسْمَائِكُمْ إِلَى اللَّهِ عَبْدُ اللَّهِ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ»^(۱) یعنی: «محبوب‌ترین نام‌های شما نزد الله، عبدالله و عبدالرحمن هستند». در این میان، روایت بی‌اساسی را به رسول‌الله صلی الله علیه و آله نسبت می‌دهند که در حقیقت، حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله نیست؛ این روایت که: [بهترین نام‌ها، نام‌هایی هستند که با پیشوند «عبد» و یا با ریشه‌ی «حمد» باشند].^(۲)

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۱۳۲.

(۲) [به‌طور قطع نام‌هایی مثل «حامد» و «محمود» که از ریشه‌ی «حمد» گرفته شده‌اند یا نام‌هایی که در کنار نام‌های نیک خداوند با پیشوند «عبد» می‌آیند، اسم‌های خوبی هستند؛ ولی روایتی که در این

حدیث صحیح، این است: «وَأَحَبُّ الْأَسْمَاءِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَبْدُ اللَّهِ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ، وَأَصْدَقُهَا حَارِثٌ وَهَمَامٌ»^(۱) یعنی: «بهترین نام‌ها، عبدالرحمن و عبدالله هستند و راست‌ترین آن‌ها، حارث و همام». [حارث، یعنی کشاورز یا کسی که زمین را شخم می‌زند و به هر کسی گفته می‌شود که کار می‌کند؛ همام به معنای تصمیم‌گیرنده می‌باشد]. حارث و همام از آن جهت، راست‌ترین نام‌ها هستند که با واقعیت، مطابقت و هم‌خوانی دارند؛ زیرا هر انسانی، به‌نحوی کار می‌کند و همین‌طور تصمیم‌هایی می‌گیرد. به عبارت دیگر هر انسانی، دارای کار و اراده است. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلْقِيهِ ۖ﴾ [الانشقاق: ۶]

ای انسان! به‌یقین تو تا ملاقات پروردگارت در تلاشی سخت خواهی بود و سپس ملاقاتش خواهی کرد.

یعنی هر انسانی همواره در تلاش و تکاپو و مشغول کار و کوشش می‌باشد. به هر حال، باید نام‌های خوبی برای دختران و پسران خود انتخاب کنیم تا از یک‌سو از اجر و ثواب این کار برخوردار شویم و از سوی دیگر، به فرزندانمان خوبی نموده و حقشان را در این زمینه رعایت کرده باشیم. کسانی که نام‌های عجیب و غریبی برای فرزندان‌شان انتخاب می‌کنند، آن‌ها را در آینده دچار مشکلات و ناراحتی‌های روانی می‌نمایند؛ به‌طور قطع گناه رنجی که فرزند از بابت نام غیرمتعارف و زشت خود می‌کشد، بر پدر و مادرش خواهد بود؛ زیرا پدر و مادر، با انتخاب چنین اسمی، او را انگشت‌نمای مردم می‌کنند! البته نام‌گذاری فرزندان، به اسم‌های کافران، حرام است؛ زیرا تشبیه یا همانند شدن به آن‌هاست که حرام می‌باشد. رسول‌الله ﷺ فرموده است: «مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ»؛ یعنی: «هرکس که خود را شبیه قومی بسازد، از جرگه‌ی آن‌هاست».

زمینه در میان مردم، رایج و مشهور است، پایه و اساسی ندارد؛ چنان‌چه عجلونی در «کشف الخفا» (۲۴۴) سخن سخاوی را درباره‌ی بی‌اساس بودن این روایت، آورده است.

(۱) روایت ابوداود، ش: ۴۹۵۰ و مسند احمد (۴/۳۴۵)، و بخاری در الأدب المفرد (۸۱۴)؛ نگا: علل ابن ابی حاتم (۳۱۲/۲، ۳۱۳).

بر ما مسلمانان واجب است که به شدت از کافران بیزارى بجوییم و کینه‌ی آن‌ها را از دل بیرون نکنیم؛ زیرا آن‌ها هرچه قدر که خود را به ما نزدیک نمایند یا با ما اظهار دوستی کنند، باز هم دشمنان ما و دشمنان الله ﷻ هستند و با فرشتگان الهی و پیامبران و بندگان نیک خدا دشمنی دارند. نباید هیچ فرقی بین کافران بگذاریم؛ بلکه باید از همه بیزارى بجوییم، چه آن‌ها که در دنیا قدرتی دارند و چه کافرانی که قدرتی ندارند؛ حتی کارگران کافری که در کشور ما کار می‌کنند؛ زیرا پیامبران، محمد مصطفی ﷺ فرموده است: «أَخْرِجُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى مِنَ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ»؛^(۱) یعنی: «یهود و نصارا را از شبه‌جزیره‌ی عرب بیرون کنید». هم‌چنین فرموده است: «لَا تُخْرِجَنَّ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ حَتَّى لَا أَدْعَ إِلَّا مُسْلِمًا»؛^(۲) یعنی: «حتماً یهود و نصارا را از شبه‌جزیره‌ی عرب بیرون خواهی کرد و فقط کسی را که مسلمان باشد، در آن می‌گذارم». و در واپسین روزهای حیاتش که می‌خواست با امت وداع کند، فرمود: «أَخْرِجُوا الْمُشْرِكِينَ مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ»؛^(۳) یعنی: «مشرکان را از شبه‌جزیره‌ی عرب، بیرون کنید». متأسفانه برخی از مردم، کارگر کافر را بر کارگر مسلمان ترجیح می‌دهند. پناه بر خدا! دل‌ها، دچار کجی و انحراف شده و تمایلی به حق ندارد. شیطان چنین کسانی را فریب داده که کارگر کافر، بهتر است؛ چنان‌که می‌گویند: کافر بیش‌تر به درد کار می‌خورد؛ زیرا تمام وقت کار می‌کند؛ چون نماز نمی‌خواند و برای ادای حج و عمره، مرخصی نمی‌گیرد و روزه نمی‌گیرد و توان بیش‌تری برای کار دارد! حال آن‌که آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین می‌فرماید:

(۱) ابن‌ابی‌عاصم در الآحاد والمثانی (۲۳۴) به روایت ابو عبیده رضی الله عنه؛ فاکهی در أخبار مکه (۱۷۴۹)، و بزار در مسندش (۲۳۰) و خطیب در الفصل للوصل المدرج (۸۱۰/۲) به روایت عمر رضی الله عنه و مسلم به شماره‌ی ۱۷۶۷ بدین الفاظ روایت کرده است: «لَا تُخْرِجَنَّ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ حَتَّى لَا أَدْعَ إِلَّا مُسْلِمًا».

(۲) صحیح مسلم، ش: ۱۷۶۷.

(۳) صحیح بخاری، ش: (۳۰۳۵، ۳۱۶۸، ۴۴۳۱) و مسلم، ش: ۱۶۳۷.

﴿وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ ۗ أُولَٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ ۗ﴾
 [البقرة: ۲۲۱]

برده‌ی مؤمن از مرد (آزاد و) مشرک بهتر است؛ اگر چه (موقعیتش) شما را به شگفت وادارد. مشرکان به سوی جهنم دعوت می‌دهند و الله با شریعتش به سوی بهشت و مغفرت فرا می‌خواند.

عزیزانی که می‌توانند باید برادران خود را که دچار فریب شیطان شده‌اند و کارگران و کارشناسان غیرمسلمان را به سرزمین اسلامی می‌آورند و استخدامشان می‌کنند، نصیحت نمایند؛ آن‌ها باید بدانند که استخدام غیرمسلمانان در سرزمین اسلامی، کمک به کافران در برابر مسلمانان است؛ زیرا این‌ها به کشورهای خود مالیات می‌پردازند و این، کمکی به آن‌ها در برابر مسلمان‌هاست. دلایل و مدارک کافی در این زمینه وجود دارد؛ به هر حال بر ما واجب است که تا می‌توانیم، از کافران دوری و بیزاری بجوییم؛ نه نام‌های آن‌ها را انتخاب کنیم و نه با آن‌ها دوستی نماییم؛ هم‌چنین در سلام کردن به آن‌ها، پیش‌دستی نکنیم و اگر در مسیری از روبه‌روی ما می‌آمدند، برایشان راه را باز نگذاریم؛ زیرا رسول الله ﷺ فرموده است: «لَا تَبْدُءُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ بِالسَّلَامِ، وَإِذَا لَقِيتُمُوهُمْ فِي طَرِيقٍ فَاصْطَرُّوهُمْ إِلَىٰ أُضْيَقِهِ»^(۱) یعنی: «شما، ابتدا به یهود و نصارا سلام نکنید و اگر در راهی با آن‌ها روبه‌رو شدید، آنان را ناگزیر کنید که به تنگ‌ترین قسمت راه بروند».

ما کجا و این رهنمودهای پیامبر ﷺ، کجا؟! ما، با فرموده‌ی رسول الله ﷺ که از روی هوس سخن نمی‌گفت، چه‌همه فاصله داریم! چرا با این‌همه فسق و فجوری که زیاد شده، از هلاکت و نابودی نمی‌ترسیم و به‌خود نمی‌آییم؟ باری رسول الله ﷺ در حالی از خواب برخاست که چهره‌اش سرخ شده بود؛ فرمود: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَنِلُّ لِلْعَرَبِ مِنْ شَرِّ قَدِ اقْتَرَبَ». یعنی: «لا اله الا الله، وای بر عرب از شری که نزدیک شده است». و در حالی که انگشت شست و سبابه‌اش را حلقه کرده بود، افزود: «فُتِيحَ الْيَوْمَ مِنْ رَدْمٍ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مِثْلُ هَذِهِ»؛ یعنی: «امروز، این اندازه از سد یأجوج و مأجوج، باز شد». هشدار شدیدی به عرب‌هاست که پرچم‌داران اسلام بودند. مادر مؤمنان، زینب رضی الله عنها

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۱۶۷.

پرسید: آیا با وجود افراد نیکوکار در جامعه، هلاک می‌شویم؟ پیامبر ﷺ فرمود: «نَعَمْ إِذَا كَثُرَ الْحَبِثُ»^(۱) یعنی: «بله، هنگامی که فسق و فجور زیاد شود».

فرقی نمی‌کند که این خبثات و پلیدی، برآمده از اعمال زشت ما باشد یا به سبب وجود آدم‌های پلید در سرزمین اسلامی؛ در هر دو صورت، ما در معرض نابودی هستیم و واقعیت، همین است که امروزه مشاهده می‌کنیم. خداوند، سرزمین اسلام را از شر دشمنان شناخته‌شده و ناشناخته در حفظ و امان خویش قرار دهد و دسیسه و نیرنگ کافران و منافقان را به خودشان برگرداند.

به سخن ام‌سلیم رضی الله عنها برمی‌گردیم که به شوهرش گفت: «ای ابوطلحه! به من بگو: اگر گروهی، امانتی به خانواده‌ای بسپارند و بعد، امانتشان را بخواهند، آیا آن خانواده حق دارند که آن را به آن‌ها پس ندهند؟» مفهومی، این است که فرزندان، امانت‌های الهی در دست ما هستند و الله تعالی هر زمان که بخواهد، آن‌ها را پس می‌گیرد. ام‌سلیم رضی الله عنها از آن جهت چنین پرسشی مطرح کرد که زمینه را آماده کند تا ابوطلحه رضی الله عنه بتواند این خبر را بشنود و به نیت اجر و ثواب، صبر کند. این، بیان‌گر فراست و زیرکی ام‌سلیم رضی الله عنها می‌باشد و نشان می‌دهد که او، بانویی دانا و صبور بود؛ چراکه مرگ فرزندان، برای مادر خیلی سنگین است و بلکه بر مادر دشوارتر است تا پدر؛ ولی آفرین بر صبر و شکیبایی این بانو.

برکت دعای پیامبر صلی الله علیه و آله را در این حدیث مشاهده می‌کنیم که نتیجه‌اش نه قاری قرآن از فرزندان عبدالله بن ابی‌طلحه رضی الله عنه بود. این حدیث هم‌چنین بیان‌گر کرامت ابوطلحه رضی الله عنه می‌باشد. ابوطلحه و همسر باردارش در سفری همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودند. هنگام بازگشت و قبل از رسیدن به مدینه، همسرش را درد زایمان می‌گیرد؛ ناگزیر می‌شود پیش همسرش بماند و رسول‌الله صلی الله علیه و آله برای این‌که به شب نخورند، به راهش ادامه می‌دهد. چون پیامبر صلی الله علیه و آله عادت نداشت که هنگام بازگشت از سفر، در شب؛ و بی‌خبر، نزد خانواده‌اش برود.^(۲) آن‌جا بود که ابوطلحه رضی الله عنه دعا کرد: «خدا یا! تو می‌دانی که من دوست دارم هنگام خروج و ورود رسول‌الله صلی الله علیه و آله، با ایشان باشم و می‌بینی که

(۱) صحیح بخاری، ش: (۳۳۴۷، ۳۵۹۸، ۷۰۵۹)؛ و مسلم، ش: ۲۸۸۰.

(۲) نگا: بخاری، ش: ۵۲۴۳، و مسلم، ش: ۷۱۵.

به ناچار این جا مانده ام». با خدایش راز و نیاز کرد و درد همسرش کمتر شد و توانستند به راهشان ادامه دهند. وقتی به مدینه رسیدند، همسرش وضع حمل کرد. این، کرامتی برای ابوطلحه رضی الله عنه بود که وقتی دعا نمود، درد همسرش کم شد و توانستند با پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه بروند. ام سلیم رضی الله عنها پس از زایمان به پسرش، انس بن مالک رضی الله عنه گفت که بچه را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله ببر. می دانید که این نوزاد، از ناحیه ی مادر، با انس رضی الله عنه برادر بود. انس رضی الله عنه برادرش را طبق عادت مردم مدینه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برد؛ مردم مدینه وقتی صاحب فرزندی می شدند، او را با تعدادی خرما نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می بردند و پیامبر صلی الله علیه و آله مقداری از آن خرما می جوید و سپس آن را به کام کودک می مالید. در این کار دو فایده بود: یکی، برکت آب دهان رسول الله صلی الله علیه و آله؛ چون صحابه رضی الله عنهم به عرق و آب دهان پیامبر صلی الله علیه و آله تبرک می جستند. حتی عادت داشتند که صبح ها پس از نماز صبح، ظرف آبی با فرزندان شان می فرستادند و پیامبر صلی الله علیه و آله دستانش را در آب فرو می برد و دستانش را می شست؛ آن گاه بچه ها، آن آب را نزد خانواده هایشان می بردند و بدین ترتیب صحابه رضی الله عنهم به آثار پیامبر صلی الله علیه و آله، تبرک می جستند. هم چنین وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله وضو می گرفت، هر یک از صحابه سعی می کرد که خود را به مانده ی آب وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله برساند. همان طور که از عرق و مویش، تبرک می جستند. چنان که یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله، مادر مؤمنان، ام سلمه رضی الله عنها جام یا صندوقچه ای سیمین داشت که چند تار مو از رسول خدا صلی الله علیه و آله را در آن نگه می داشت و مردم برای بهبود بیماری های خود، دو یا سه تار از این موها را در آب می گذاشتند و هم می زدند تا به این آب، تبرک بجویند؛ اما باید دانست که این امر، مخصوص پیامبر علیه الصلاة والسلام بوده است.^(۱)

(۱) گفتنی است: کسی سراغ ندارد که چیزی از آثار رسول الله صلی الله علیه و آله مانده باشد و این، از حکمت الهی است تا زمینه ی شرک، مرتفع گردد. هم چنین هیچ یک از مسلمانان، پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و سایر سرآمدان دینی تبرک نجسته اند و خود، دلیلی است بر این که این امر، مخصوص رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است؛ رک: «التوسل، انواعه واحکامه» از علامه آل بانی رحمته الله علیه، که در این موضوع، بی نظیر است.

دومین فایده‌ی تحنیک، این است که خرما، خیر و برکت فراوانی دارد و برای معده، بسیار مفید است. رسول‌الله ﷺ به کام این نوزاد، خرما مالید و برایش دعای برکت کرد.

در سخن ام‌سلیم به شوهرش، به موضوع مورد بحث ما در باب صبر، اشاره شده است؛ آن‌جا که به شوهرش می‌گوید: پس باید بر فقدان پسرت صبور باشی و اجر این صبوری را از خدا بخواهی.

۴۶- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَيْسَ الشَّدِيدُ بِالصُّرْعَةِ إِنَّمَا الشَّدِيدُ الَّذِي يَمْلِكُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ». [متفقٌ عليه]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «پهلوان، کسی نیست که رقیب (هم‌آوردش) را به زمین بزند؛ پهلوان، کسی است که هنگام خشم، خودش را کنترل کند».

۴۷- وَعَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ صُرَدٍ رضی الله عنه قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، وَرَجُلَانِ يَسْتَبَانِ وَأَحَدُهُمَا قَدِ احْمَرَّ وَجْهُهُ. وَانْتَفَحَتْ أُوْدَاجُهُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي لِأَعْلَمُ كَلِمَةً لَوْ قَالَهَا لَذَهَبَ عَنْهُ مَا يَجِدُ، لَوْ قَالَ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ذَهَبَ عَنْهُ مَا يَجِدُ. فَقَالُوا لَهُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «تَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ». [متفقٌ عليه]^(۲)

ترجمه: سلیمان بن صرد رضی الله عنه می‌گوید: با پیامبر ﷺ نشسته بودم؛ دو نفر به یکدیگر دشنام می‌دادند؛ به گونه‌ای که چهره‌ی یکی از آن‌ها سرخ شده و رگ‌های گردنش، باد کرده بود. رسول‌الله ﷺ فرمود: «من، کلمه‌ای می‌دانم که اگر آن را بگویند، خشمش فرو می‌نشیند. اگر بگویند: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، خشمش، برطرف می‌شود». به او گفتند: پیامبر ﷺ می‌فرماید: «از شر شیطان رانده‌شده به الله پناه ببر».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۱۱۴؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۶۰۹.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۶۰۴۸، ۶۱۱۵)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۶۱۰.

شرح

این دو حدیث، بیان‌گر این نکته‌اند که خشم و عصبانیت، اخگر یا پاره‌آتشی‌ست که شیطان، در دل انسان می‌اندازد و باعث می‌شود که انسان، از خشم بسوزد و بدنش، داغ شود و رگ‌هایش باد کند و چهره‌اش سرخ گردد و سخنان بی‌ربطی بر زبان بیاورد یا کارهای غیرعادی و نابخردانه‌ای انجام دهد. شخصی، نزد پیامبر ﷺ رفت و گفت: مرا راهنمایی کنید. فرمود: «خشمگین مشو». گفت: باز هم مرا وصیت کنید. دوباره فرمود: «خشمگین مشو».

پیامبر ﷺ در حدیث ابوه‌ریره رضی الله عنه که مؤلف رحمته الله آورده است، می‌فرماید: «پهلوان، کسی نیست که رقیبش را به زمین می‌زند». مردم، کسی را پهلوان می‌پندارند که هنگام کشتی یا رویارویی با حریفانش، آن‌ها را نقش زمین کند. مردم، چنین کسی را قهرمان یا پُرزور می‌دانند؛ ولی رسول‌الله ﷺ بیان فرموده است که در حقیقت، چنین کسی، پهلوان نیست؛ بلکه: «پهلوان، کسی‌ست که هنگام خشم، خویشتن‌دار باشد». آری؛ پهلوان واقعی، کسی‌ست که وقتی نفس و امیال درونی، بخواهند او را با خشم و عصبانیت به زمین بزنند، بر خود مسلط باشد. این، قوت یا توانی درونی‌ست که انسان می‌تواند به‌وسیله‌ی آن بر شیطان غلبه کند؛ زیرا شیطان، آتش در دل انسان می‌اندازد تا او را عصبانی و خشمگین نماید. این حدیث، انسان را به خویشتن‌داری در هنگام عصبانیت تشویق می‌نماید تا خشمش را دنبال نکند که پس از آن، پشیمان می‌شود. بسیار اتفاق می‌افتد که انسان، در حال عصبانیت، همسرش را طلاق می‌دهد و گاه آخرین طلاقی‌ست که دیگر، بازگشتی ندارد. چه بسا انسان به هنگام خشم، مالش را نابود کند؛ آن را بسوزاند یا بشکند. گاه اتفاق می‌افتد که پدر در شدت عصبانیت، فرزندش را کتک می‌زند و حتی ممکن است فرزندش زیر کتک بمیرد! و یا در حالت خشم و غضب، همسرش را طوری می‌زند که او را زخمی و حتی ناکار می‌کند! به همین خاطر است که رسول‌الله ﷺ قاضی را از قضاوت و داوری در میان دو نفر، در هنگامی که خشمگین می‌باشد، منع فرموده است؛ زیرا خشم و غضب، مانع از آن می‌شود که قاضی، قضیه را درست درک کند و سپس حکم شرعی‌اش را اجرا نماید؛ بدین‌سان حکم ناعادلانه‌ای صادر می‌کند که حق کسی ضایع می‌گردد و خود را در معرض نابودی قرار می‌دهد.

مؤلف رحمته هم چنین روایت سلیمان بن صرد رضی الله عنه را آورده است که دو نفر در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله به یکدیگر دشنام می دادند؛ یکی از آنها، طوری خشمگین گردید که رگهای گردنش بالا آمد و چهره اش، برافروخته و قرمز شد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «من کلمه ای می دانم که اگر آن را بگویند، خشمش فرو می نشیند. اگر بگوید: **أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ**، خشمش برطرف می شود». بدان سبب باید از شیطان رانده شده به الله پناه ببرد که عصبانیتش، از سوی شیطان است. راهکار خوبی برای فروبردن خشم وجود دارد؛ وقتی که انسان عصبانی می شود، باید خودش را کنترل کند و بر خود، مسلط باشد؛ به عبارتی، صبر و خویشن داری کند و از شیطان رانده شده به الله پناه ببرد و وضو بگیرد؛ زیرا وضو، آتش خشم را خاموش می کند. اگر ایستاده است، بنشیند و اگر نشسته است، دراز بکشد و اگر باز هم فکر می کرد که نمی تواند خودش را کنترل کند، آن مکان را ترک نماید تا دیگر، امکان دنبال کردن خشم برایش وجود نداشته باشد که رفتار خشم آلود، نتیجه ای جز پشیمانی نخواهد داشت.

۴۸- وعن معاذ بن أنس رضی الله عنه أن النبي صلی الله علیه و آله قال: «مَنْ كَظَمَ غِيظًا، وَهُوَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنْفِذَهُ، دَعَا اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَلَى رُؤُوسِ الْخَلَائِقِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يُخَيَّرَهُ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ مَا شَاءَ». [ابوداود و ترمذی، روایتش کرده اند و ترمذی، آن را حسن دانسته است.]^(۱)

ترجمه: معاذ بن انس رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس خشمش را فرو ببرد، در حالی که می تواند آن را عملی سازد (یا انتقام بگیرد)، الله سبحانه و تعالی روز قیامت او را در انظار عمومی صدا می زند و به او اجازه می دهد که هرچه از زنان زیبای بهستی که می خواهد، برای خود برگزیند».

۴۹- وعن أبي هريرة رضی الله عنه أن رجلاً قال للنبي صلی الله علیه و آله: «أوصني، قال: «لا تغضب». فردد مراراً قال: «لا تغضب». [روایت بخاری]^(۱)

(۱) صحیح ابن ماجه، ش: ۳۳۷۵، و صحیح الجامع، ش: ۶۵۱۸ از آل بانی رحمته.

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: شخصی، به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: مرا نصیحت کن. فرمود: «خشمگین مشو». او چندین بار درخواست نصیحت کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خشمگین مشو».

۵۰- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : «مَا يَزَالُ الْبَلَاءُ بِالْمُؤْمِنِ وَالْمُؤْمِنَةِ فِي نَفْسِهِ وَوَلَدِهِ وَمَالِهِ حَتَّى يَلْقَى اللَّهَ تَعَالَى وَمَا عَلَيْهِ خَطِيئَةٌ». [ترمذی، روایتش کرده و آن را حَسَن صحیح دانسته است.]^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «زن و مرد مؤمن همواره در جان و مال و فرزند خویش مورد آزمایش قرار می گیرند تا آن که الله متعال را در حالی ملاقات می کنند که هیچ خطا و گناهی بر آنها نیست».

شرح

هر سه حدیث، بر فضیلت صبر دلالت می کنند؛ در حدیث اول، یعنی حدیث معاذ بن انس رضی الله عنه، واژه ی «غیظ» آمده که به معنای خشم و عصبانیت شدید می باشد. انسان خشمگین، خودش را بر عملی ساختن خشم خود، توانا می بیند؛ کسی که توانایی انتقام گرفتن یا عملی کردن خشم خود را ندارد، اندوهگین می شود؛ از این رو صفت خشم، به الله نسبت داده می شود، ولی صفت حزن و اندوه را نمی توان به الله نسبت داد؛ چراکه حزن یا اندوه، نقص محسوب می گردد؛ ولی خشم و غضب در جایش، صفت پسندیده ای است و کمال به شمار می رود. وقتی انسان، از کسی خشمگین شود و توانایی انتقام گرفتن از او را داشته باشد، ولی به خاطر رضای خدا، از خشمش بگذرد و در برابر قضیه ای که او را خشمگین کرده است، صبر کند، از این ثواب بزرگ بهره مند خواهد شد که الله تعالی روز قیامت او را در انظار عمومی صدا می زند و به او اجازه می دهد که هرچه حور عین می خواهد، برای خود انتخاب کند.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۱۱۶.

(۲) السلسلة الصحيحة، از آلبنی رحمته الله، ش: ۲۲۸۰.

اما حدیث ابوهریره رضی الله عنه: شخصی، نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و درخواست نصیحت کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «خشمگین مشو». و هر بار که آن مرد، خواسته اش را تکرار کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خشمگین مشو». پیش تر در این باره توضیح دادیم.

و حدیث سوم؛ این حدیث، دلیلی است بر این که صبر و احتساب (امیدواری به پاداش الهی)، کفاره‌ی گناهان انسان است. انسان همواره در جان و مال و فرزند خویش مورد آزمایش قرار می‌گیرد و اگر صبر و شکیبایی نماید، الله متعال او را به قدری به این آزمایش، مبتلا می‌کند که دیگر، هیچ گناهی بر او نمی‌ماند و سرانجام، در حالی روی زمین راه می‌رود که هیچ گناهی بر او نیست. البته این، زمانی خواهد بود که شکیبایی ورزد؛ اما اگر بی‌صبری کند، نتیجه‌ای جز خشم و غضب نخواهد داشت.

۵۱- وَعَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه قَالَ: قَدِمَ عَيْنَةَ بَنُ حِصْنٍ فَتَزَلَّ عَلَى ابْنِ أَخِيهِ الْحُرِّ بْنِ قَيْسٍ، وَكَانَ مِنَ التَّفَرِّ الَّذِينَ يُدْنِيهِمْ عُمَرُ رضی الله عنه وَكَانَ الْقُرَاءُ أَصْحَابَ مَجْلِسِ عُمَرَ رضی الله عنه وَمُشَاوَرَتِهِ كَهَوْلًا كَانُوا أَوْ شَبَانًا، فَقَالَ عَيْنَةُ لَابْنِ أَخِيهِ: يَا ابْنَ أَخِي لَكَ وَجْهٌ عِنْدَ هَذَا الْأَمِيرِ فَاسْتَأْذِنْ لِي عَلَيْهِ، فَاسْتَأْذَنَ فَأَذِنَ لَهُ عُمَرُ. فَلَمَّا دَخَلَ قَالَ: هِيَ يَا ابْنَ الْحَطَّابِ، فَوَاللَّهِ مَا تُعْطِينَا الْجَزَلَ وَلَا تَحْكُمُ فِينَا بِالْعَدْلِ، فَغَضِبَ عُمَرُ رضی الله عنه حَتَّى هَمَّ أَنْ يُوقِعَ بِهِ فَقَالَ لَهُ الْحُرُّ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ لِنَبِيِّهِ صلی الله علیه و آله: ﴿حُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ ﴿٣١﴾﴾ [الأعراف: ۱۹۹] وَإِنَّ هَذَا مِنَ الْجَاهِلِينَ، وَاللَّهِ مَا جَاوَزَهَا عُمَرُ حِينَ تَلَاهَا، وَكَانَ وَقَافًا عِنْدَ كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى. [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: عینه بن حصن - به مدینه - آمد و به‌خانه‌ی برادرزاده اش، حر بن قیس رفت. حر، جزو افرادی بود که عمر رضی الله عنه آن‌ها را به خود نزدیک می‌کرد (و گرامی می‌داشت)؛ قاریان قرآن، پیر بودند یا جوان، همواره در مجلس عمر رضی الله عنه حضور داشتند و طرف مشورتش بودند. عینه به حصن به برادرزاده اش گفت: تو نزد این امیر، قدر و منزلت داری؛ از او بخواه که مرا به حضور

(۱) صحیح بخاری، ش: ۴۶۴۲.

بپذیرد. عیینه هنگامی که وارد مجلس عمر رضی الله عنه شد، گفت: های! ای پسر خطاب! تو چیز زیادی به ما نمی دهی و در میان ما به عدالت حکم نمی کنی. عمر رضی الله عنه خشمگین شد و می خواست او را تنبیه کند. حر به عمر گفت: ای امیر مؤمنان! الله متعال، به پیامبرش صلی الله علیه و آله فرموده است:

﴿ خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ ﴾ [الأعراف: ۱۹۹]

عفو و گذشت (در پیش) بگیر و به کار نیک و پسندیده فرمان بده و از جاهلان روی بگردان. و ادامه داد: و این شخص نیز از جاهلان است. (ابن عباس رضی الله عنهما می گوید:) به خدا سوگند، هنگامی که حر، این آیه را تلاوت نمود، عمر رضی الله عنه از حکم آن تجاوز نکرد؛ عمر رضی الله عنه در برابر کتاب خدا، بسیار مطیع بود.

شرح

مؤلف رحمته الله در ادامه‌ی احادیثی که در باب صبر آورده، حدیثی از ابن عباس رضی الله عنهما درباره‌ی امیر مؤمنان، عمر بن خطاب رضی الله عنه ذکر کرده که دومین خلیفه پس از ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود. عمر رضی الله عنه به رعایت عدالت در میان شهروندانش و به فروتنی در برابر حق، مشهور بود. چنان که زنی، آیه‌ای از قرآن را به او تذکر داد و او، بدون چانه زنی تسلیم شد. عیینه بن حصن که از سران قومش بود، نزد عمر رضی الله عنه رفت و با لحنی ناپسند گفت: های! ای پسر خطاب! تو، چیز زیادی به ما نمی دهی و در میان ما عادلانه رفتار نمی کنی.

بینید که این شخص، با خلیفه‌ی عادل چگونه سخن می گوید؟! خلیفه‌ای که قاریان قرآن را گرامی می داشت و آن دسته از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله را که قاری بودند، در کنار خود می نشاند و فرقی نمی کرد که پیر و میان سال بودند یا جوان؛ بلکه آن‌ها را گرامی می داشت و با آن‌ها مشورت می کرد. هر خلیفه و حاکمی باید این چنین باشد و مشاوران و هم نشینان نیک و شایسته‌ای برای خود انتخاب نماید؛ زیرا در غیر این صورت، هم خودش را نابود می کند و هم امت را به نابودی می کشاند. اما اگر هم نشینان خوبی داشته باشد، الله، او را مایه‌ی خیرسانی به امت می گرداند. بر ولی امر و زمام دار مسلمانان، واجب است که برای خود مشاوران و هم نشینانی از اهل علم

و ایمان برگزینند. قاریان صحابه رضی الله عنهم همان علما بودند؛ زیرا تا زمانی که علوم و معارف ده آیه را فرا نمی گرفتند و به آن عمل نمی کردند، به حفظ آیه های بعد نمی پرداختند. خلاصه این که سخنان ناپسند آن مرد، خشم عمر رضی الله عنه را برانگیخت و چیزی نمانده بود که عمر رضی الله عنه تنبیهش کند؛ اما حر بن قیس، برادرزاده ی عیینه، آیه ی ۱۹۹ سوره ی اعراف را به عمر رضی الله عنه یادآوری کرد که الله تعالی پیامبرش را به روی گردانی از جاهلان فرمان می دهد و سپس عرض کرد که عیینه هم جهالت کرده است. عمر رضی الله عنه با شنیدن این آیه، دیگر حرکتی نکرد و از تنبیه عیینه، خودداری نمود؛ زیرا سخت مطیع قرآن بود. صحابه رضی الله عنهم در برابر قرآن و احکام الهی، چه همه ادب داشتند! وقتی به آن ها گفته می شد: این، سخن یا حکم الله است، جلوتر نمی رفتند و مطیع می شدند.

﴿خُذِ الْعَفْوَ﴾ یعنی عفو گذشت در پیش بگیر و تا می توانی از حق خود بگذر که نمی توانی به آن دست یابی. ﴿وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ﴾ و به کار پسندیده، یعنی کاری که مردم و شریعت می پسندند، فرمان بده و به منکر یا غیر عرف فرامخوان؛ مسایل، در یک نگاه کلی سه دسته اند:

منکر یا زشت که باید از آن نهی کرد.

عُرف یا پسندیده که باید به آن فرمان داد.

کارهایی که نه منکر است و نه پسندیده؛ درباره ی چنین کارهایی سکوت می کنیم.

البته همواره باید سعی کنیم که فقط سخنانی بگوییم که در آن خیری وجود دارد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ»؛ یعنی: «هرکس به الله و آخرت ایمان دارد، باید سخن نیک بگوید و گرنه، سکوت کند».

فرمود: ﴿وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾ یعنی هر کس نسبت به تو جهالت نمود و به تو تعدی یا زبان درازی کرد، از او روی بگردان؛ به ویژه اگر روی گردانی ات، از روی ضعف یا خفت و خواری نباشد. مانند عمر بن خطاب رضی الله عنه که از روی خفت و خواری یا ضعف و ناتوانی، روی گردانی نکرد؛ بلکه می توانست آن مرد را تنبیه کند، ولی به حکم این آیه از این کار صرف نظر نمود. جهل، دو معنا دارد:

عدم آگاهی از چیزی.

سفاهت و نادانی یا تعدی و گستاخی نسبت به دیگران. چنانکه شاعر دوران

جاهلی می گوید:

ألا لا يجهلن أحد علينا فنجهل فوق جهل الجاهلينا

یعنی: «هان! مبادا کسی نسبت به ما جهالت و گستاخی کند که ما نیز بیش از

جاهلان و فراتر از آنها بر او جهالت خواهیم کرد».

البته واضح است که این شعر، شعری جاهلیست و ادب اسلامی، غیر از این

است؛ الله ﷻ می فرماید:

﴿وَلَا تَسْتَوِ الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ

وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ ﴿٣٤﴾

[فصلت: ۳۴]

نیکی و بدی یکسان نیست. (بدی را) به بهترین شیوه پاسخ بده که اگر چنین کنی، ناگاه کسی که میان تو و او دشمنیست، چنان می شود که گویا دوستی صمیمی و نزدیک است.

سبحان الله! می فرماید: پاسخ کسی را که به تو بد می کند و میان شما دشمنیست،

به بهترین شیوه بده؛ اگر این کار را بکنی، بلافاصله پاداش آن را می یابی؛ یعنی آن

شخص، چنان می شود که گویا دوست صمیمی و نزدیک توست. چه کسی، این را

می گوید؟ بله، الله ﷻ که دلها در دست اوست و آنها را هر گونه که بخواهد،

می گرداند. دل هر انسانی در میان دو انگشت از انگشتان پروردگار رحمان است. چه

بسا الله، دل بنده اش را به گونه ای بگرداند که دوستی، جای دشمنی را بگیرد و آن

شخص، دوستی صمیمی ات گردد.

خلاصه این که وقتی آیه ی ۱۹۹ سوره ی اعراف را نزد امیر مؤمنان، عمر بن

خطاب ﷺ خواندند، دیگر هیچ حرکتی نکرد و از تنبیه آن مرد، خودداری نمود. ما نیز

باید در هنگام خشم و عصبانیت، آموزه های قرآن و سنت پیامبر ﷺ را به یاد آوریم و

به رهنمودهای کتاب و سنت عمل کنیم تا به خطا و لغزش دچار نشویم؛ زیرا کسی

که به رهنمود الاهی عمل کند، هیچ گاه گمراه نمی گردد. الله ﷻ می فرماید:

﴿فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى ﴿١٢٣﴾﴾

[طه: ۱۲۳]

هرکس از هدایت و رهنمود من پیروی کند، گمراه نمی شود و در رنج و زحمت نمی افتد.

۵۲- وَعَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّهَا سَتَكُونُ بَعْدِي أَثَرَةٌ وَأُمُورٌ تُنْكَرُونَهَا»، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا تَأْمُرُنَا؟ قَالَ: «تُؤَدُّونَ الْحَقَّ الَّذِي عَلَيْكُمْ وَتَسْأَلُونَ اللَّهَ الَّذِي لَكُمْ». [متفقٌ عليه]^(۱)

ترجمه: ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «پس از من، خودخواهی یا تبعیض و حق‌کشی و اموری پدید خواهد آمد که آن‌ها را نمی‌پسندید». گفتند: ای رسول‌خدا! فرمان شما به ما (در چنین شرایطی) چیست؟ فرمود: «حقی را که بر شماست، ادا کنید و حق خود را از الله، درخواست نمایید».

۵۳- وَعَنْ أَبِي يَحْيَىٰ أُسَيْدِ بْنِ حُضَيْرٍ رضی الله عنه أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَا تَسْتَعْمِلُنِي كَمَا اسْتَعْمَلْتَ فُلَانًا وَفُلَانًا فَقَالَ: «إِنَّكُمْ سَتَلْقَوْنَ بَعْدِي أَثَرَةً فَاصْبِرُوا حَتَّىٰ تَلْقَوْنِي عَلَى الْحَوْضِ». [متفقٌ عليه]^(۲)

ترجمه: ابویحیی، أسید بن حضیر رضی الله عنه می گوید: مردی از انصار گفت: ای رسول‌خدا! آیا همان‌طور که به فلانی و فلانی مسئولیتی واگذار کرده‌اید، مرا به کار یا وظیفه‌ای نمی‌گمارید؟ رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «پس از من، تبعیض و حق‌کشی خواهید دید؛ پس صبر کنید تا مرا در کنار حوض ملاقات نمایید».

شرح

حدیث ابن مسعود و حدیث اسید بن حضیر رضی الله عنه درباره‌ی صبر و شکیبایی است و از این رو مؤلف، این دو حدیث را در باب صبر آورده است.

در حدیث عبدالله بن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّهَا سَتَكُونُ بَعْدِي أَثَرَةٌ».

أثره، بدین معناست که انسان چیزی را که دیگران در آن حق دارند، از آن خود بدانند که در واقع، نوعی تبعیض یا خودخواهی و حق‌کشی به‌شمار می‌رود. منظور،

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۶۰۳؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۸۴۳.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۳۷۹۲؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۸۴۵.

این است که حاکمانی بر مسلمانان چیره و مسلط می‌شوند که اموال مسلمانان را هرگونه که بخواهند، خرج می‌کنند و آن‌ها را از حق و حقوقشان، محروم می‌نمایند. بدین‌سان که اموال مسلمانان را برای منافع شخصی خود، هزینه می‌کنند؛ صحابه پرسیدند: در این باره چه دستوری به ما می‌دهید؟ فرمود: «حقی را که بر شماست، ادا کنید». به عبارت دیگر: تبعیض و خودخواهی و حق‌کشی حاکمان، شما را بر آن ندارد که از انجام وظایف خود درباره‌ی آن‌ها کوتاهی کنید و دیگر، از آن‌ها اطاعت نکنید و به آشوب و نافرمانی روی بیاورید؛ بلکه صبر کنید و هم‌چنان از آنان اطاعت نمایید و با آن‌ها حتی بر سر حق خود، درگیر نشوید. هم‌چنین فرمود: «و حق خود را از الله درخواست کنید». از الله بخواهید که حاکمانتان را هدایت کند تا حق و حقوقتان را بدهند. این، از حکمت و فرزانگی رسول الله ﷺ بود که چنین فرمود؛ زیرا می‌دانست که بخل و آز، ریشه در وجود انسان دارد و از این‌رو انسان‌ها نمی‌توانند به‌سادگی در برابر تضييع حقوق خویش صبر کنند و خویشتن‌داری نمایند؛ اما رسول الله ﷺ یاران و امتش را به راهی رهنمون شد که سراسر، خیر است.

بر مسلمان واجب است که حق فرمان‌برداری و اطاعت از حاکمش را ادا کند و به ستیز و کشمکش با او برنخیزد و اگر حقی از او ضایع می‌شود، از الله بخواهد که به حاکم، توفیق ادای حقوق شهروندانش را عنایت کند تا بدین ترتیب به حق خویش برسد. این حدیث، دلیلی بر نبوت رسول خدا ﷺ می‌باشد؛ زیرا از قضیه‌ای خبر داد که سال‌ها بعد، حاکمان و امیران، به تبعیض و خودخواهی و تضييع حقوق دیگران روی آوردند؛ به‌گونه‌ای که می‌بینیم با اموال مردم، عیش و نوش کرده‌اند و اموال مردم را در جهت منافع شخصی خود، هزینه نموده‌اند. ولی این، بدین معنا نیست که دست از اطاعتشان بکشیم یا به ستیز و کشمکش با آن‌ها پردازیم؛ بلکه باید از الله بخواهیم که ما را به حقوقمان برساند و در عین حال، از انجام وظایف خود کوتاهی نکنیم.

هم‌چنین باید در مسایلی که ممکن است به آشوب بینجامد، حکمت داشته باشیم؛ زیرا تبعیض، خودخواهی و حق‌کشی حاکمان، یکی از زمینه‌های شورش مردم برای مطالبه‌ی حقوقشان می‌باشد؛ ولی رسول الله ﷺ به خویشتن‌داری و صبر و حوصله در چنین

شرایطی دستور داده و این وظیفه را فراروی ما نهاده است که به وظایف شرعی و شهروندی خود در قبال حاکمان عمل کنیم و از الله بخواهیم که ما را به حقوقمان برساند. در حدیث اُسَید بن حُضَیر رضی الله عنه نیز به همان مسأله‌ای اشاره شده که در حدیث ابن مسعود رضی الله عنه آمده است؛ یعنی پدیدار شدن تبعیض، خودخواهی و حق‌کشی؛ اما رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «صبر کنید تا مرا در کنار حوض ملاقات نمایید». یعنی اگر صبر و حوصله کنید، الله تعالی به پاس این صبر و حوصله، به شما از حوض پیامبر صلی الله علیه و آله آب خواهد داد. از خداوند تعالی بخواهیم که همه‌ی را کنار حوض پیامبر صلی الله علیه و آله ببرد تا از آب آن، بنوشیم. همان حوضی که روز قیامت، سرشار از آب می‌باشد؛ یعنی در مکان و زمانی که انسان، بیش‌ترین نیاز را به آب دارد؛ زیرا در شرایط سختی قرار می‌گیرد که غم و اندوه و رنج و گرما آزارش می‌دهد و به شدت به آب نیاز پیدا می‌کند. آری! کنار حوض پیامبر صلی الله علیه و آله می‌روند و از آب آن می‌نوشند. حوض پیامبر صلی الله علیه و آله، حوض بزرگی است که به اندازه‌ی مسافت یک ماه، طول و عرض دارد و از طریق دو ناودان از «کوثر» به آن، آب می‌ریزد. «کوثر»، نام نهری در بهشت می‌باشد که به رسول الله صلی الله علیه و آله اختصاص دارد. آبی سفیدتر از شیر، شیرین‌تر از عسل، و خوش‌بوتر از مشک به این حوض می‌ریزد و در آن، ظرف‌های سیمینی‌ست که در درخشندگی، زیبایی و فراوانی، مانند ستارگان آسمان هستند و هرکس یک جرعه از این آب بنوشد، پس از آن، هرگز تشنه نمی‌شود. خدایا! ما را جزو کسانی بگردان که از آب کوثر می‌نوشند. پیامبر صلی الله علیه و آله بیان نمود که اگر امت در برابر خودخواهی، تبعیض و ستم و خودکامگی حکام خود شکیا باشند، کنار حوض ایشان خواهند رفت و از آب آن، خواهند نوشید. در این دو حدیث، به صبر و خویش‌داری در برابر حکامی که حقوق شهروندی را نادیده می‌گیرند، سفارش شده است؛ البته نباید از یاد ببریم که خلاق، هرچه لایق؛ یعنی نوع رفتار حکومت‌ها با مردم، به مردم و رفتار خودشان بستگی دارد. اگر مردم، روی کرد و رفتار نامناسبی در میان خود و در رابطه با الله تعالی داشته باشند، الله متعال، حاکمان ستمگری بر آن‌ها مسلط می‌گرداند؛ چنان‌که فرموده است:

﴿ وَكَذَلِكَ نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴾ [الأَنْعَامُ: ۱۲۹]

این‌چنین برخی از ستمکاران را بر برخی دیگر به سبب کردارشان مسلط می‌کنیم.

اگر مردم خود خوب باشند، حاکمانشان نیز به خواست پروردگار متعال، خوب خواهند بود و اگر مردم، خود خوب نباشند، نباید توقع داشت که حاکمان خوبی بر آنان حکم برانند. گفته می‌شود: یکی از خوارج نزد علی بن ابی‌طالب علیه السلام رفت و پرسید: ای علی! چرا مردم از ابوبکر و عمر اطاعت می‌کردند، ولی از تو اطاعت نمی‌کنند؟ علی علیه السلام پاسخ داد: «برای این که شهروندان ابوبکر و عمر، من و امثال من بودیم؛ اما شهروندان من، تو و امثال تو هستند»؛ یعنی در تو و امثال تو خیری نیست؛ و همین امر نیز باعث شد که در برابر علی علیه السلام سر برآورند و آشوب به پا کنند تا آنجا که حتی او را به قتل رساندند. هم‌چنین گفته می‌شود که به یکی از شاهان اموی، خبر رسید که پشت سرش سخنانی می‌گویند؛ گمان می‌کنم عبدالملک بن مروان بوده است؛ از این رو مردم و بزرگانشان را جمع کرد و گفت: ای مردم! گویا شما می‌خواهید که ما برای شما، مثل ابوبکر و عمر باشیم؟ گفتند: آری. گفت: اگر می‌خواهید که ما برای شما همانند ابوبکر و عمر باشیم، شما برای ما مثل مردم و شهروندان ابوبکر و عمر باشید!

آری! الله تعالی حکیم است و کسی را بر مردم مسلط می‌کند که مطابق اعمالشان با آنها رفتار می‌نماید. اگر مردم، خود نیک بودند، رفتار نیکی از حکومت می‌بینند و اگر بد بودند، وضعیت، برعکس خواهد بود. با این حال، شکی نیست که درست‌کار بودن شخص حاکم، خیلی مهم و بلکه اساس حکمرانی است؛ اگر حاکم درست‌کار باشد، مردم نیز نیک و درست‌کار خواهند بود؛ چراکه حاکم با امکاناتی که در اختیار دارد، می‌تواند کسانی را که دچار لغزش می‌شوند، اصلاح کند.

۵۴- وَعَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أُوفِيٍّ رضي الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فِي بَعْضِ أَيَّامِهِ الَّتِي لَقِيَ فِيهَا الْعَدُوَّ، انْتَهَرَ حَتَّى إِذَا مَالَتِ الشَّمْسُ قَامَ فِيهِمْ فَقَالَ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَتَمَنَّوْا لِقَاءَ الْعَدُوِّ، وَاسْأَلُوا اللَّهَ الْعَافِيَةَ، فَإِذَا لَقَيْتُمُوهُمْ فَاصْبِرُوا، وَاعْلَمُوا أَنَّ الْجَنَّةَ تَحْتَ ظِلَالِ السُّيُوفِ». ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم: «اللَّهُمَّ مُنْزِلَ الْكِتَابِ وَجَرِي السَّحَابِ، وَهَازِمَ الْأَحْزَابِ، أَهْزِمْهُمْ وَأَنْصُرْنَا عَلَيْهِمْ». [متفقٌ عليه] ^(۱)

(۱) صحیح بخاری، ش: (۲۹۶۵، ۲۹۶۶)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۷۴۲.

ترجمه: ابوبراهیم، عبدالله بن ابی‌اوفی رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله در یکی از روزهایی که با دشمن روبه‌رو شد، تا پس از زوال آفتاب منتظر ماند. سپس در میان برخاست و فرمود: «ای مردم! رویارویی با دشمن را آرزو نکنید و از الله، عافیت بخواهید؛ ولی اگر با دشمن روبه‌رو شدید، صبر و پایداری کنید و بدانید که بهشت، زیر سایه‌ی شمشیرهاست». سپس دعا کرد: «یا الله! ای نازل‌کننده‌ی کتاب و ای ذاتی که ابرها را به حرکت درمی‌آوری! ای شکست‌دهنده‌ی دسته‌های دشمن! احزاب - یعنی گروه‌های دشمن - را شکست بده و ما را بر آنها پیروز بگردان».

شرح

در حدیثی که مؤلف رحمته از عبدالله بن ابی‌اوفی رضی الله عنه نقل کرده، آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در یکی از غزوه‌ها، تا زوال آفتاب منتظر ماند؛ یعنی منتظر ماند تا خورشید، از وسط آسمان بگذرد و هوا سردتر شود و مردم، سرحال و بانشاط گردند؛ آن‌گاه برخاست و برایشان سخنرانی کرد. گفتنی‌ست: برخی از خطبه‌ها و سخنرانی‌های رسول‌الله صلی الله علیه و آله به‌طور ثابت، زمان مشخصی داشت؛ مثل سخنرانی روز جمعه. برخی از خطبه‌ها، به حسب ضرورت و مطابق شرایط، انجام می‌شد؛ یعنی رسول‌الله صلی الله علیه و آله طبق نیاز، برای مردم سخنرانی می‌کرد؛ و در این خطبه‌هایی زیاد هم پیش می‌آمد. در خطبه‌ای که - در غزوه‌ی احزاب - ایراد کرد، چنین فرمود: «رویارویی با دشمن را آرزو نکنید»؛ یعنی انسان نباید آرزوی رویارویی با دشمن را داشته باشد و یا دعا کند که خداوند، او را با دشمنش روبه‌رو نماید؛ خیر، بلکه باید به‌فرموده‌ی رسول‌الله صلی الله علیه و آله دعای عافیت کند. اما اگر زمانی با دشمن روبه‌رو شد، وظیفه دارد که پایداری نماید: «فَإِذَا لَقِيتُمْهُمْ فاصْبِرُوا». همین بخش حدیث، مورد استناد مؤلف بوده که آن را در باب صبر آورده است؛ یعنی هنگام رویارویی و پیکار با دشمن، صبور و پایدار باشید و از الله عز و جل کمک بخواهید و برای اعلای کلمه‌ی الله بجنگید «و بدانید که بهشت، زیر سایه‌ی شمشیرهاست». آری؛ بهشت، زیر سایه‌ی شمشیریست که مجاهد با خود دارد. هرگاه مجاهد راه الله کشته شود، بهشتی‌ست؛ همان‌گونه که الله عز و جل می‌فرماید:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَزِّقُونَ ﴿۱۳۹﴾
 فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ۗ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ
 خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۱۴۰﴾ ۝ يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ
 وَفَضْلِهِ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۴۱﴾﴾ [آل عمران: ۱۶۹، ۱۷۱]

هرگز کسانی را که در راه الله کشته شدند، مرده مپندار؛ بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی می‌یابند. به آنچه الله از فضل خویش به آنان داده است، شادمانند و در حق کسانی که هنوز به آنان نپیوسته‌اند و به دنبال ایشان (شهید می‌شوند) شادی می‌کنند؛ چراکه نه ترس و هراسی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند. آنان، به نعمت و فضل پروردگار و از این که الله، پاداش مؤمنان را از میان نمی‌برد، شادمانند.

شهید در هنگام شهادتش در راه الله، هیچ دردی حس نمی‌کند؛ جز این که جدایی روحش از دنیا را احساس می‌نماید و درمی‌یابد که روحش به سوی نعمت‌های جاوید و همیشگی بهشت می‌رود. انس بن نصر رضی الله عنه، یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بود که پیش از شهادتش گفت: «من، بوی بهشت را از سمت "أُحُد" استشمام می‌کنم». ببینید که خداوند تعالی حس بویایی انس بن نصر رضی الله عنه را آن‌چنان باز کرد که بوی بهشت از سمت احد به مشامش رسید تا این که شهید شد.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بهشت، زیر سایه‌ی شمشیرهاست». و سپس دعا کرد: «اللَّهُمَّ مُنْزِلَ الْكِتَابِ وَمُجْرِي السَّحَابِ، وَهَازِمَ الْأَحْزَابِ، أَهْزِمُهُمْ وَأَنْصُرْنَا عَلَيْهِمْ». رسول الله با توسل به نشانه‌های الهی از قبیل فرورفتادن کتاب، درخواست نصرت و یاری نمود؛ منظور از کتاب، قرآن کریم است و شامل سایر کتاب‌های آسمانی هم می‌شود. «ای ذاتی که ابرها را به حرکت درمی‌آوری!» این، یکی از نشانه‌های هستی‌ست. کسی جز الله تعالی ابری را که در میان آسمان و زمین قرار دارد، حرکت نمی‌دهد؛ اگر همه‌ی انسان‌ها با وسایل و ابزارهای که در اختیار دارند، بخواهند ابری را به حرکت درآورند یا جهتش را تغییر دهند، جز به اراده‌ی الله، نمی‌توانند کاری از پیش ببرند؛ بلکه ذاتی، آن را به جریان می‌اندازد که هرگاه پدید آمدن چیزی را اراده کند، فقط کافی‌ست که بگو: پدید آی و بی‌درنگ پدید می‌آید. «وَهَازِمَ الْأَحْزَابِ»، الله تعالی یگانه ذاتی‌ست که احزاب و گروه‌های کفر را شکست می‌دهد؛ چنان‌که در جنگ «احزاب» دسته‌های کفر را شکست داد؛

هزاران جنگجوی دشمن در اطراف مدینه جمع شده بودند تا با پیامبر ﷺ بجنگند؛ اما الله متعال، کافران را در حالی که به هیچ غنیمتی دست نیافتند، شکست داد و آنان را مالا مال از خشم و عصبانیت بازگرداند؛ بدین سان که بادی سهمگین به سوی آنها فرستاد که آنان را به شدت تکان داد و ظرف‌هایشان را زیر و رو کرد و خیمه‌ها و چادرهایشان را از جا کند و آرامش آنها را بهم زد؛ باد سرد و شدیدی که آنان را ناگزیر کرد بازگردند و از جنگ، منصرف شوند. چنان که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿ وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ ﴾

[الأحزاب: ۲۵]

و الله، کافران را در حالی که به هیچ پیروزی و غنیمتی دست نیافتند، مالا مال از خشم و عصبانیت بازگرداند. و الله، مؤمنان را از جنگ بی‌نیاز کرد.

پس، الله ﷻ ذاتی است که گروه‌ها و دسته‌های کفر را شکست می‌دهد. قدرت رزمی و توانایی انسان، یک وسیله و سبب می‌باشد که گاهی مفید و کارآمد است و گاهی فایده‌ای ندارد. البته ما وظیفه داریم ساز و برگ جنگی فراهم کنیم و در رویارویی با دشمن، از توان رزمی خویش به عنوان سبب یا وسیله استفاده نماییم؛ ولی در حقیقت، الله متعال است که دشمن را شکست می‌دهد. اینک به پاره‌ای از نکاتی اشاره می‌کنم که از حدیث عبدالله بن ابی‌اوفی رضی الله عنه برداشت می‌کنیم:

انسان، نباید رویارویی با دشمن را آرزو کند؛ البته آرزوی شهادت، چیز دیگری است. آرزوی شهادت، جایز می‌باشد و نه تنها از آن نهی نشده، بلکه بدان سفارش هم شده است؛ ولی هیچ‌گاه نباید آرزوی روبه‌رو شدن با دشمن را داشته باشیم؛ زیرا به حکم شرع و به فرموده‌ی پیامبر ﷺ ممنوع است.

هم‌چنین درمی‌یابیم که باید از الله ﷻ درخواست سلامت و عافیت بکنیم؛ زیرا عافیت یا سلامتی، نعمت بزرگی است. لذا هیچ‌گاه تمنای جنگ و پیکار نکنید و از خداوند عافیت و پیروزی دین را درخواست نمایید؛ ولی اگر با دشمن روبه‌رو شدید، پایداری کنید.

از این حدیث بدین نکته پی می‌بریم که باید در هنگام رویارویی با دشمن، صبور و پایدار باشیم. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٤٥﴾ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنزَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَأَصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿٤٦﴾﴾

[الأنفال: ٤٥، ٤٦]

ای مؤمنان! هنگامی که با گروهی (از دشمن) روبه‌رو شدید، پایداری نمایید و الله را زیاد یاد کنید تا رستگار شوید. و از الله و پیامبرش اطاعت نمایید و با هم نزاع نکنید که سست می‌شوید و شکوهتان از میان می‌رود؛ و شکیبایی ورزید. همانا الله با صابران است.

حدیث عبدالله بن ابی اوفی رضی الله عنه بیان‌گر این نکته است که فرمانده یا امیر لشکر باید با سپاهیان، خوش‌رفتار باشد و ضمن رعایت حال سربازانش، جنگ را در زمان مناسبی آغاز کند؛ چه در ساعت مناسبی از روز و چه در فصل مناسبی از سال؛ بنابراین روزهای گرم تابستان، زمان مناسبی برای جنگ نیست؛ همین‌طور در سرمای شدید زمستان. خلاصه این‌که فرمانده یا امیر لشکر باید شرایط را به‌خوبی بررسی کند و بهترین زمان ممکن را برای جنگ انتخاب نماید.

مجاهد راه خدا، باید به‌پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله دعا کند و بگوید: «اللَّهُمَّ مُنْزِلَ الْكِتَابِ وَجُجْرِي السَّحَابِ، وَهَازِمَ الْأَحْزَابِ، أَهْزِمْهُمْ وَأَنْصُرْنَا عَلَيْهِمْ».

یکی از نکات آموزنده‌ی این حدیث، این است که همواره باید برای شکست دشمنان خود، دعا کنیم؛ زیرا آن‌ها در حقیقت، دشمن خدا هستند و همه‌ی کافران، گذشته از کینه‌ای که نسبت به مسلمانان دارند، با الله و پیامبران او و نیز فرشتگان و همه‌ی مؤمنان دشمنی دارند.

۴- باب: صدق و راستی

الله ﷻ می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ [التوبة: ۱۱۹]
ای مومنان! تقوای الهی پیشه کنید و با راست گویان باشید.

﴿وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ﴾ [الأحزاب: ۳۵]
...و مردان و زنان راست گو...

﴿فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ﴾ [محمد: ۲۱]
اگر با الله صادق باشند، به طور قطع برایشان بهتر است.

شرح

صدق، به معنای خبری است که واقعیت داشته باشد؛ یعنی اگر کسی خبری بدهد و آن خبر مطابق واقعیت باشد، می گویند: راست گفته است؛ مثلاً امروز، یکشنبه هست و شما می گویند: امروز، یکشنبه است؛ این، خبر راستی است. اما اگر بگویند: دوشنبه است، خبر دروغی است.

گذشته از صدق و راستی در اقوال و سخنان، صدق و راستی افعال نیز دارای اهمیت است؛ صدق و راستی در افعال، این است که باطن انسان همانند ظاهرش باشد. به عبارت دیگر، عمل انسان، مطابق نیت قلبی اش باشد. بنابراین آدم ریاکار، صادق نیست؛ زیرا پیش مردم چنین وانمود می کند که عابد است؛ ولی در حقیقت، عبادت گزار نیست. مشرک نیز با الله صادق نمی باشد؛ چراکه خودش را موحد و یکتاپرست نشان می دهد؛ ولی این چنین نیست. منافق، صادق به شمار نمی رود؛ چون گرچه اظهار ایمان می کند، ولی مؤمن نیست. هم چنین بدعت گذار؛ زیرا در ظاهر خود را پیرو رسول الله ﷺ نشان می دهد، ولی پیرو ایشان نیست. به هر حال صدق و راستی یعنی مطابقت خبر با

واقعیت؛ و یکی از صفات و ویژگی‌های اساسی مؤمنان به شمار می‌رود؛ متضاد صدق، کذب و دروغ است که یکی از ویژگی‌ها و نشانه‌های منافقان می‌باشد.

مؤلف رحمته چند آیه درباره‌ی صدق و راستی ذکر کرده است؛ الله متعال، می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ ﴿١١٩﴾﴾ [التوبة: ۱۱۹]

ای مومنان! تقوای الهی پیشه کنید و با راست‌گویان باشید.

این آیه، پس از ذکر داستان سه نفری نازل شد که از غزوه‌ی تبوک تخلف نمودند که یکی از آن‌ها کعب بن مالک رضی الله عنه بود و ان‌شاءالله حدیثش را ذکر خواهیم کرد. این سه نفر که بدون هیچ عذری در غزوه‌ی تبوک شرکت نکرده بودند، پس از بازگشت رسول خدا صلی الله علیه و آله از تبوک، صادقانه به رسول الله صلی الله علیه و آله گفتند که هیچ عذری نداشته‌اند. در این آیه به همین سه نفر اشاره می‌شود؛ آن‌جا که الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا﴾ یعنی: «و به آن سه نفری که پذیرش توبه‌ی آنان به تأخیر افتاد، لطف و احسان نمود»؛ زیرا منافقان پس از بازگشت پیامبر صلی الله علیه و آله از تبوک، نزدش می‌رفتند و عذر می‌آوردند و سوگند می‌خوردند که معذور بوده‌اند. الله متعال، درباره‌ی آن‌ها چنین نازل فرمود که:

﴿سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِعُرْضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رَجَسٌ وَمَا وَلَّهُمْ جَهَنَّمَ جزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٩٥﴾﴾ [التوبة: ۹۵، ۹۶]

[التوبة: ۹۵، ۹۶]

هنگامی که (از تبوک) به نزدشان بازگردید، برایتان به نام الله سوگند یاد می‌کنند تا از آنان صرف نظر کنید؛ پس، از آنان روی بگردانید؛ همانا آن‌ها، پلیدند و جایگاهشان به سبب آن‌چه مرتکب می‌شدند، دوزخ است. برایتان سوگند می‌خورند تا از آنان راضی شوید. اگر شما از آنان راضی شوید، به‌طور قطع الله، از مردم فاسق و نابکار راضی نخواهد شد.

اما این سه نفر، صادقانه به رسول الله صلی الله علیه و آله گفتند که هیچ عذری نداشته‌اند. لذا رسول الله صلی الله علیه و آله تصمیم‌گیری درباره‌ی آن‌ها را تا پنجاه روز به تأخیر انداخت؛ از این‌رو زمین با همه‌ی گستردگی‌اش بر آنان تنگ شد و از خود به تنگ آمدند و دریافتند که در برابر الله هیچ پناهگاهی جز او نیست؛ سپس رحمتش را شامل حالشان کرد تا توبه نمایند و آن‌گاه توبه‌ی آن‌ها را پذیرفت. سپس فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ (التوبة: ۱۱۹)

ای مومنان! تقوای الهی پیشه کنید و با راست‌گویان باشید.

بدین ترتیب الله متعال، به مؤمنان فرمان داد که تقوا پیشه کنند و با صادقان باشند، نه با دروغ‌گویان.

مؤلف رحمه الله سپس به آیه‌ی ۳۵ سوره‌ی احزاب اشاره کرده که الله متعال، در آن مردان و زنان راست‌گو را ستوده و از پاداش بزرگی که برایشان آماده نموده، خبر داده است:

﴿إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَنَاتِ وَالْقَنَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَشِيعِينَ وَالْخَشِيعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّامِتِينَ وَالصَّامِتَاتِ وَالْحَفِظِينَ وَالْحَفِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾ [الأحزاب: ۳۵]

به راستی مردان و زنان مسلمان، و مردان و زنان مؤمن، و مردان و زنان فرمان‌بردار، و مردان و زنان راست‌گو و مردان و زنان بردبار، و مردان و زنان فروتن، و مردان و زنان صدقه‌دهنده و مردان و زنان روزه‌دار، و مردان و زنان پاک‌دامن و مردان و زنانی که الله را بسیار یاد می‌کنند، الله برایشان آمرزش و پاداش بزرگی آماده کرده است.

الله تعالی می‌فرماید:

﴿فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ﴾ (محمد: ۲۱)

اگر با الله صادق باشند، به‌طور قطع برایشان بهتر است.

آری! اگر با الله صادق باشند، برایشان بهتر است؛ ولی اگر نفاق ورزند و خلاف آنچه را که در دل دارند، اظهار کنند و تعاملشان با پیامبر صلی الله علیه و آله بر پایه‌ی دروغ باشد و اظهار پیروی از او را داشته باشند و در حقیقت از او پیروی نکنند، هیچ خیری نخواهند دید. اگر از دل، و در عمل و گفتار با پروردگارش صادق بودند، به‌طور قطع برایشان بهتر بود؛ ولی دروغ گفتند و برایشان خیلی بد شد. الله تعالی می‌فرماید:

﴿لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنْفِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ

إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ [الأحزاب: ۲۴]

تا الله، صادقان و راست‌گویان را به‌پاس راستی و صدقشان پاداش دهد و اگر بخواید، منافقان را عذاب کند یا توبه‌ی آن‌ها را بپذیرد.

این آیه، اهمیت و جایگاه والای صدق و راستی را نشان می‌دهد و بیان‌گر این است که نتیجه‌ی راستی، پاداش بزرگ الهی است. لذا باید راست بگوییم و با راست‌گویان باشیم و رُک سخن بگوییم و به قصد چاپلوسی یا ریا چیزی را پنهان نکنیم و حرفمان را صریح بزنیم. چرا از مردم خجالت بکشیم و با خالق خود، صادق نباشیم؟ پس در هر شرایطی راست بگویید و در این زمینه هیچ‌کس برایتان مهم نباشد؛ وقتی خود را به صداقت و راست‌گویی عادت دهید، نتیجه‌اش را خیلی زود می‌بینید؛ ولی اگر صادق نباشید و حقیقت را از مردم پنهان کنید، در ادامه‌ی کارتان نیز گرفتار دروغ و فریب و گناه خواهید شد؛ اما اگر راست بگویید، ادامه‌ی راهتان را درست و هموار کرده‌اید. پس در هر شرایطی، چه به نفع شما باشد و چه به زیانتان، راست بگویید تا در جرگه‌ی راست‌گویانی قرار بگیرید که الله ﷻ به همراهی با آنان فرمان داده است.

اما حدیث کعب بن مالک رضی الله عنه:^(۱)

این حدیث، در داستان بازماندن کعب بن مالک رضی الله عنه از همراهی با رسول خدا صلی الله علیه و آله در غزوه‌ی تبوک آمده است. ماجرای غزوه‌ی تبوک، از این قرار بود که رسول الله صلی الله علیه و آله در سال نهم هجری به جنگ رومیان رفت؛ وقتی به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر رسید که رومی‌های نصرانی، قصد جنگ با مسلمانان را دارند، به رویارویی با آنها رفت و بیست شبانه‌روز در محلی به نام «تبوک» اردو زد؛ اما هیچ جنگی رخ نداد. این غزوه در گرمای تابستان و زمانی روی داد که میوه‌ها و خرماها به ثمر رسیده بود. منافقان دنیا را بر آخرت ترجیح دادند و چون رنج این سفر دور و دراز بر آنان دشوار بود، به سایه‌ی نخل‌ها پناه بردند تا خرماهای تازه بخورند و از حضور در این غزوه تخلف نمودند؛ ولی مؤمنان مخلص با رسول الله صلی الله علیه و آله از مدینه خارج شدند و طولانی بودن راه و میوه‌های تازه‌ی مدینه، عزمشان را سست نکرد. کعب بن مالک رضی الله عنه که از مؤمنان مخلص و وفادار بود، بدون هیچ عذری از این غزوه بازماند. خود، می‌گوید: «در هیچ غزوه‌ای، جز غزوه‌ی تبوک، از همراهی با رسول الله صلی الله علیه و آله تخلف نکردم». آری! او از مجاهدان راه الله بود. هم‌چنین می‌گوید: «البته در غزوه‌ی بدر نیز شرکت نداشتم». جز کعب رضی الله عنه عده‌ی دیگری نیز در «بدر» شرکت نداشتند؛ زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله قصد جنگ نداشت و از این‌رو فقط کمتر از سیصد و بیست

(۱) این حدیث، به شماره‌ی ۲۲ در همین کتاب، آمده است.

نفر با ایشان خارج شدند تا به کاروان تجارتی قریش که از نزدیک مدینه می‌گذشت، حمله کنند و مال و غنیمت بگیرند؛ چراکه اهل مکه، پیامبر ﷺ و یارانش را از شهرشان اخراج کرده و اموالشان را مصادره کرده بودند. بنابراین گرفتن اموال این کاروان تجارتی، برای پیامبر ﷺ جایز بود و بدین سان می‌توانستند بخشی از حقشان را بگیرند. رسول الله ﷺ و کمتر از سیصد و بیست تن از اصحاب ﷺ از مدینه بیرون رفتند و هفتاد شتر و دو اسب با خود داشتند؛ اما الله متعال، آنها و دشمنانشان را بدون قرار قبلی با یکدیگر، در برابر هم قرار داد. کاروان سالار این قافله‌ی تجارتی، ابوسفیان، از حرکت پیامبر ﷺ باخبر شد و مسیر کاروان را به سمت ساحل، عوض کرد و برای قریش پیام فرستاد و از آنها درخواست نیروی کمکی نمود. بدین ترتیب حدود نُهصد تا هزار نفر از قریشی‌ها و سران و اشرافشان، از روی سرکشی و خودنمایی به مردم یا به‌خاطر روکم‌کنی، از خانه‌هایشان بیرون آمدند تا مانع پیامبر ﷺ و یارانش شوند. در بین راه به آنها خبر رسید که کاروان به سلامت، نجات یافته است؛ از این رو در لشکر مکه، دودستگی به وجود آمد. عده‌ای گفتند: حالا که کاروان نجات یافته است، برگردیم؛ اما سرکش قریش، ابوجهل گفت: به خدا سوگند بر نمی‌گردیم تا به بدر برویم و سه شبانه‌روز در آنجا بمانیم و شترها را نحر کنیم و شراب بنوشیم و جشن و سور برپا کنیم و به مردم غذا دهیم و همه‌ی عرب‌ها، حرکت و شوکت ما را بشنوند و همواره از ما حساب ببرند.

آری! این‌چنین از روی ریا و روکم‌کنی و سرکشی، به بدر رفتند؛ اما الحمدلله که آوازه‌ی شکستشان به همه‌ی عرب‌ها رسید و چنان شکستی خوردند که هیچ‌گاه عرب‌ها، چنان شکستی را نچشیده بودند. این جنگ در هفدهم ماه رمضان سال دوم هجری روی داد.

وقتی مسلمانان، رویاروی کفار قریش قرار گرفتند، الله ﷻ به فرشتگانش وحی کرد

که:

﴿أَيُّ مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ﴾

[الأنفال: ۱۲]

من با شما هستم؛ پس مؤمنان را استوار بگردانید. در دل کافران ترس می‌اندازم.

الحمد لله مسلمانان، سخت شکستشان دادند و هفتاد نفر از آنها را کشتند و هفتاد نفر نیز اسیر کردند. کشته‌های قریش، از سربازان و رده‌های پایین آنها نبودند؛ بلکه همه، از سران و اشراف قریش بودند. به فرمان پیامبر ﷺ جنازه‌های بیست و چهار تن از سران قریش را کشان‌کشان آوردند و در یکی از چاه‌های بدر انداختند. آن‌گاه رسول الله ﷺ سر همان چاهی که اجساد مشرکان را در آن ریخته بودند، ایستاد و تک‌تک کشته‌های قریش را با نام و نام پدرشان، مخاطب قرار داد و فرمود: «ای فلان بن فلان! آیا وعده‌ی پروردگارتان را حق یافتید؟ ما، وعده‌ی پروردگاران را حق یافتیم.»^(۱) پرسیدند: ای رسول خدا! چگونه با مردمانی که مرده‌اند، سخن می‌گویید؟ فرمود: «به الله سوگند که شما، سخنان مرا بهتر از آنها نمی‌شنوید و از آنها شنواتر نیستید؛ اما آنها پاسخ نمی‌دهند.» چون مرده‌اند. این، نعمتی بزرگ بر امت اسلام بود که هرگاه آن را یاد می‌کنیم، باید خدا را شکر نماییم. الله ﷻ پیامبرش را یاری نمود و این روز را روز فرقان، یعنی روز جدایی حق از باطل نامید. به قدرت خدا در آن روز بنگر که چگونه سیصد و چند نفر را بر حدود هزار جنگجوی مسلح پیروز گردانید، حال آن‌که ساز و برگ جنگی مسلمانان، خیلی کم بود و تعداد اندکی شتر و دو اسب با خود داشتند؛ اما وقتی نصرت الهی بر قومی نازل شود، هیچ‌کس نمی‌تواند در برابرشان، ایستادگی کند. الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٢٣﴾﴾

[آل عمران: ۱۲۳]

الله شما را در جنگ بدر یاری کرد، در حالی که ناتوان بودید. پس تقوای الهی پیشه کنید؛ باشد که سپاس‌گزاری نمایید.

زمانی که مسلمانان، مکه را فتح کردند و با دوازده هزار رزمنده، به جنگ «هوازن» و «ثقیف» رفتند، به کثرت خود مغرور شدند و گفتند: امروز تعدادمان، کم نیست و شکست نمی‌خوریم؛ اما در برابر سه‌هزار و پانصد جنگجوی دشمن، شکست خوردند! چرا؟ چون به تعداد زیاد خود، فریفته شدند. الله ﷻ به آنها نشان داد که فراوانی و کثرت افراد، سودی به آنان نبخشید؛ الله ﷻ می‌فرماید:

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۸۷۵.

﴿لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ ﴿٢٥﴾﴾

[التوبة: ۲۵]

الله، شما را در نبردهای فراوانی و در روز حنین یاری داده است؛ آن گاه که کثرت و فراوانی شما، مغرورتان کرد؛ ولی فراوانی شما، سودی به شما نبخشید و زمین با آن همه گستردگی بر شما تنگ شد و بدین ترتیب (در میدان نبرد) پشت(به دشمن) کرده، گریختید.

خلاصه این که کعب بن مالک رضی الله عنه در غزوه بدر حضور نداشت؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله به قصد جنگ بیرون نرفته بود؛ اما الله جل جلاله، مسلمانان و دشمنانشان را بدون قرار قبلی با یکدیگر، در برابر هم قرار داد. آیا می دانید چه نتیجه ای، عاید اهل بدر شد؟ الله جل جلاله به اهل بدر نظر انداخته و به آنان فرموده است: «هر کار که می خواهید، بکنید؛ من، شما را بخشیده ام».

آری؛ هر گناهی که از اهل بدر سر زده، الله متعال، آن را بخشیده است؛ زیرا بهایش را پیش تر پرداخته اند. غزوه بدر، خیر فراوانی برای اصحاب داشت. حتی یکی از بدری ها به نام حاطب بن ابی بلتعنه رضی الله عنه با اشتباه بزرگی که مرتکب شد، به خاطر خیر و برکت این غزوه، مورد عفو قرار گرفت. زمانی که رسول الله صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت مکه را فتح کند، حاطب رضی الله عنه نامه ای به اهل مکه نوشت و آن ها را از تصمیم رسول الله صلی الله علیه و آله آگاه ساخت. الله متعال، پیامبرش را از این ماجرا باخبر فرمود. حاطب رضی الله عنه نامه را با یک زن، به مکه فرستاد. پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق وحی از این قضیه اطلاع یافت و علی بن ابی طالب رضی الله عنه و شخصی دیگر را فرستاد تا نامه را از آن زن پس بگیرند. آن دو به راه افتادند و در سبزه زاری به نام «روضه ی خاخ» به آن زن رسیدند و دستگیرش کردند و به او گفتند: نامه کجاست؟ گفت: نامه ای با من نیست. گفتند: به خدا سوگند که نه ما دروغ می گوئیم و نه پیامبر صلی الله علیه و آله به ما دروغ گفته است؛ نامه را بده و گرنه، تو را برهنه و بازرسی می کنیم. آن زن، هنگامی که دید آن دو جدی هستند، نامه را بیرون آورد. نامه ای از حاطب بن ابی بلتعنه رضی الله عنه به قریش. خداوند جل جلاله بر مسلمانان و بر حاطب رضی الله عنه منت نهاد و الحمد لله که این نامه، به قریش نرسید. وقتی نامه را به پیامبر صلی الله علیه و آله دادند، از حاطب پرسید: «ای حاطب! چگونه چنین کاری کردی؟» حاطب رضی الله عنه عذرش را بیان کرد و عذرخواهی نمود. عمر رضی الله عنه عرض کرد: ای رسول خدا! او، منافق شده است؛ اجازه دهید گردنش را بزنم. پیامبر صلی الله علیه و آله

فرمود: «الله، به اهل بدر نظر کرده و فرموده است: هرکاری که می‌خواهید، بکنید؛ همانا من، شما را بخشیده‌ام.»^(۱) حاطب رضی الله عنه جزو کسانی بود که در بدر حضور داشتند.

کعب بن مالک رضی الله عنه در بدر حضور نداشت؛ اما باید دانست که در سایر غزوه‌ها حاضر بوده است. وی، در پیمان «عقبه» که در «منا» با رسول الله صلی الله علیه و آله بیعت بستند، حضور داشت؛ او، خود می‌گوید: «دوست ندارم که به‌جای بیعت عقبه، در بدر می‌بودم». اگرچه بدر از بیعت عقبه، شهرت بیش‌تری در میان مردم دارد. کعب رضی الله عنه به خود تسلی می‌داد که اگرچه در بدر شرکت نداشت، اما در پیمان عقبه، حاضر بوده است. خداوند از کعب و همه‌ی صحابه راضی باد.

کعب رضی الله عنه می‌گوید: «من هنگام تخلف از غزوه‌ی تبوک، از هر زمان دیگری، قوی‌تر و سرمایه‌دارتر بودم. والله که قبل از آن، هرگز دو شتر نداشتم؛ ولی برای این غزوه، دو شتر فراهم نمودم.»

عادت پیامبر صلی الله علیه و آله بود که هرگاه می‌خواست به غزوه‌ای برود، توریه می‌کرد؛ یعنی مقصدش را آشکار نمی‌ساخت؛ زیرا اگر به‌طور مشخص مقصدش را بیان می‌نمود، ممکن بود که دشمن باخبر شود و برای مقابله آماده گردد یا از صحنه فرار کند. از این‌رو رسول الله صلی الله علیه و آله مقصدش را آشکار نمی‌ساخت و به عنوان یک راه‌برد جنگی، اگر می‌خواست به جنوب برود، چنین وانمود می‌کرد که به شمال خواهند رفت و اگر مقصدش، به سمت مشرق بود، طوری نشان می‌داد که می‌خواهند به سمت مغرب بروند تا دشمن، از حرکت و اسرار آن‌ها باخبر نشوند. رسول الله صلی الله علیه و آله بر خلاف عادتش، در غزوه‌ی تبوک، توریه نکرد و مقصد را به‌طور مشخص بیان فرمود؛ زیرا:

رسول الله صلی الله علیه و آله در گرمای شدید به این غزوه رفت؛ زمانی که میوه‌ها می‌رسد و انسان، سست و بی‌حال است و رغبت زیادی به خواب و استراحت دارد.

سفری طولانی، بیابانی خشک و دشمنی بزرگ پیش رو داشتند.

قرار بود به جنگ دشمن بزرگی بروند که طبق اطلاعات پیامبر صلی الله علیه و آله، سپاهیان زیادی فراهم دیده بود.

(۱) بخاری، ش: ۳۹۸۳.

از این رو پیامبر ﷺ وضعیت موجود را برای مسلمانان، روشن ساخت تا خود را برای آن، آماده سازند؛ لذا آنان را از مقصدش، آگاه کرد. مسلمانان با رسول خدا ﷺ رهسپار تبوک شدند و جز منافقان، و کسانی که واقعاً معذور بودند و نیز کعب بن مالک، مراره بن ربیع و هلال بن امیه ﷺ که جزو مؤمنان مخلص و وفادار به شمار می‌رفتند، هیچ‌کس از این غزوه باز نماند و تنها کسانی از حضور در این غزوه تخلف نمودند که در نفاق، غوطه‌ور بودند. پیامبر ﷺ با تعداد زیادی از مسلمانان، به سمت تبوک حرکت کرد و بیست شبانه‌روز در آنجا اردو زدند و بدون این‌که جنگی روی دهد، بازگشتند.

کعب ﷺ می‌گوید: «پیامبر ﷺ و مسلمانان همراهش، آماده شدند»؛ اما کعب، تأخیر کرد؛ او، هر روز صبح تصمیم می‌گرفت تا خود را آماده کند؛ ولی بدون این‌که کاری انجام دهد، باز می‌گشت و با خود می‌گفت: هر وقت بخواهم، می‌توانم بروم؛ اما هیچ کاری نکرد و آن‌قدر امروز و فردا نمود که روزها سپری شد و آن‌ها به سرعت رفتند و کعب، از غزوه بازماند.

بنابراین وقتی انسان تصمیم خوبی می‌گیرد، باید خیلی زود دست به کار شود؛ زیرا ممکن است فرصت را از دست بدهد و از انجام آن کار شایسته باز بماند. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَنُقَلِّبُ أَفْعَدَّتَهُمْ وَأَبْصَرَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ

[الأنعام: ۱۱۰]

يَعْمَهُونَ ﴿۱۱﴾

همان‌طور که ابتدا ایمان نیاوردند، (این بار هم) دل‌ها و چشمانشان را وارونه و دگرگون می‌کنیم و آنان را در سرکشی و طغیانشان وامی‌گذاریم تا سرگردان بمانند.

اگر انسان بلافاصله پس از شناخت حق، به آن روی نیاورد و به حقیقت عمل نکند، چه بسا ممکن است فرصت را از دست بدهد و از حق محروم بماند؛ همان‌طور که اگر انسان در ابتدای مصیبتی که بر سرش می‌آید، صبر نکند، از پاداش آن محروم می‌گردد؛ چون رسول الله ﷺ فرموده است: «صبر، آن است که در آغاز مصیبت باشد».

پس ای برادر مسلمانم! باید برای انجام کارهای شایسته، شتاب‌نامی و درنگ نکنی تا مبدا بی‌آن‌که کاری انجام دهی، روزها سپری شود و از انجام کارهای شایسته باز بمانی یا تنبلی کنی و شیطان و هوای نفس، تو را از انجامش باز بدارند. کعب ﷺ هر روز با خود می‌گفت: خودم را به آن‌ها خواهم رساند، ولی نتوانست. وی می‌گوید: پس

از خروج رسول الله ﷺ هرگاه به میان مردم می‌رفتم، کسی که برایم در جایگاه یک الگو باشد، نمی‌یافتم». آری! از خانه‌اش بیرون می‌رفت و رسول الله ﷺ و ابوبکر، عمر، عثمان، علی و هیچ‌یک از مهاجران پیش‌گام و انصار را نمی‌دید؛ بلکه تنها منافقان و افراد ضعیفی را می‌دید که الله متعال، آن‌ها را معذور شمرده است. لذا از خود ناراحت می‌شد که چگونه با چنین کسانی در مدینه مانده است؟ رسول الله ﷺ هیچ از او یاد نکرد تا آن‌که به تبوک رسیدند. آن‌جا در حالی که در میان مردم نشسته بود، پرسید: «کعب، چه کار کرد؟» مردی از بنی سلمه گفت: ای رسول خدا! او را لباس‌های زیبا و نگرستن به آن‌ها از آمدن، بازداشت. معاذ بن جبل ؓ از کعب دفاع کرد و گفت: سخن بدی گفتی. ای رسول خدا! به الله سوگند که ما جز خیر و نیکی، چیز دیگری از او نمی‌دانیم. و رسول الله ﷺ سکوت کرد. در آن هنگام، مردی سفیدپوش در سراب نمایان شد. پیامبر ﷺ فرمود: «ای کاش، ابوخیثمه باشد». و ابوخیثمه‌ی انصاری ؓ بود؛ این، بیان‌گر فراست و تیزی رسول الله ﷺ است. بدون شک، قدرت بینایی، شنوایی و گویایی پیامبر ﷺ از همه بیش‌تر بود و به‌اندازه‌ی سی مرد قوی، قدرت داشت. ابوخیثمه ؓ همان کسی است که وقتی پیامبر ﷺ به صدقه دادن تشویق نمود، یک صاع خرما، صدقه داد و منافقان، او را سرزنش کردند. وقتی صحابه ؓ به تشویق پیامبر ﷺ صدقه می‌دادند، منافقان هر کسی را مطابق وضعیتش، مسخره یا سرزنش می‌کردند؛ اگر کسی، چیز زیادی برای صدقه می‌آورد، منافقان می‌گفتند: آدم ریاکاری‌ست! و اگر یکی از اصحاب فقیر، صدقه‌ی اندکی با خود می‌آورد، می‌گفتند: خداوند، از این صدقه‌ی اندک، بی‌نیاز است! و به‌شیوه‌های مختلف، مؤمنان را به‌ریشخند می‌گرفتند. الله ﷻ این آیه را نازل فرمود:

﴿الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا

جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٩﴾ [التوبة: ٧٩]

کسانی که بر آن دسته از مؤمنان که زیاد صدقه می‌دهند و نیز بر مؤمنانی که به اندازه‌ی توانشان صدقه می‌دهند، ایراد می‌گیرند و آن‌ها را مسخره می‌کنند، بدانند که الله (نیز در مقابل) آنان را مسخره می‌کند و عذاب دردناکی در پیش دارند.

منافق، نه تنها هیچ خیری برای مسلمانان ندارد که سراسر شر است؛ اگر اهل خیر را ببیند که زیاد صدقه می‌دهند، آن‌ها را سرزنش می‌کند و اگر ببیند که کسی به‌اندازه‌ی

توان خود، نمی‌تواند چیز زیادی در راه خدا بدهد، باز هم مسخره می‌نماید؛ بدترین و پلیدترین بندگان خدا، منافقان هستند و در پایین‌ترین رده‌ی دوزخ قرار می‌گیرند.

منافقان زمان ما اهل خیر، دعوت‌گران و کسانی را که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، به عقب‌ماندگی متهم می‌کنند و می‌گویند: این‌ها، آدم‌های سخت‌گیر و مرتجع‌ی هستند. همه‌ی این اتهامات، میراث منافقان زمان رسول‌خدا ﷺ است که هم‌چنان ادامه دارد. نگویید: در زمان ما، منافقی وجود ندارد؛ بلکه نزد ما نیز منافقانی هستند که نشانه‌های زیادی دارند! ابن‌القیم رحمته در کتابش «مدارج السالکین» بسیاری از صفات و ویژگی‌های منافقان را بر اساس آموزه‌ها و داده‌های کتاب خداوند عز و جل برشمرده است. اگر کسی را دیدید که به مؤمنان در شرایط گوناگون و از جهات مختلف طعنه می‌زند، بدانید که منافق است. تا این‌جا به دو نکته‌ی مهم پی بردیم:

نکته‌ی اول: انسان نباید در انجام کارهای نیک و تصمیم‌های خوبی که می‌گیرد، درنگ کند؛ بلکه باید بلافاصله دست به کار شود و سستی و تنبلی به خود راه ندهد. رسول‌الله صلی الله علیه و آله درباره‌ی کسانی که زود به مسجد می‌روند، ولی در صف‌های اول، حاضر نمی‌شوند و در صف‌های عقب‌تر می‌ایستند، فرموده است: «کسانی هستند که همواره (در صف‌های) عقب می‌ایستند تا این‌که الله هم آن‌ها را (از رحمتش) عقب می‌اندازد». وقتی انسان به تأخیر و درنگ در کارهای نیک عادت کند، الله عز و جل نیز او را از فضایل و امتیازات کارهای شایسته عقب می‌اندازد. بنابراین باید در انجام کارهای نیک شتاب کنیم، پیش از آن‌که دیگر، فرصتی از سوی الله برای ما باقی نماند.

نکته‌ی دوم: منافقان همواره به مؤمنان، طعنه می‌زنند.

ابوخیثمه رضی الله عنه یک صاع صدقه داد؛ منافقان به او طعنه زدند و گفتند: خداوند، از یک صاع صدقه‌ی این مرد، بی‌نیاز است. منافقان درک و شعور ندارند؛ چراکه رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «مَنْ تَصَدَّقَ بِعَدْلِ تَمْرَةٍ مِنْ كَسْبٍ طَيِّبٍ، وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلَّا الطَّيِّبَ، فَإِنَّ اللَّهَ يَقْبَلُهَا بِيَمِينِهِ، ثُمَّ يُرِيهَا لِصَاحِبِهَا كَمَا يُرِي أَحَدَكُمْ قَلْوَهُ حَتَّى تَكُونَ مِثْلَ الْجَبَلِ»؛ یعنی: «هرکس به اندازه‌ی یک خرما از کسب حلال و پاک صدقه دهد- و الله جز مال حلال و پاک را نمی‌پذیرد- الله عز و جل آن را به دست راست خود می‌گیرد و آن‌چنان برای صدقه‌دهنده پرورش می‌دهد که مثل کوه، بزرگ می‌شود؛ همان‌طور که شما کره اسب

خود را پرورش می‌دهید». هم‌چنین فرموده است: «اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ»؛ یعنی: «از آتش دوزخ پروا کنید؛ اگرچه با صدقه دادن نصف یک خرما باشد». الله ﷻ می‌فرماید:

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴿٧﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴿٨﴾﴾

[الزلزلة: ۷، ۸]

پس هر کس هم‌وزن ذره‌ای نیکی کند، آن را می‌بیند. و هر کس هم‌وزن ذره‌ای بدی نماید، آن را می‌بیند.

آری! الله ﷻ پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند.

کعب ﷺ می‌گوید: نگرانی من، زمانی شروع شد که خبر بازگشت رسول الله ﷺ به من رسید. دروغ‌های مختلفی از ذهنم می‌گذشت و با خود می‌گفتم: چگونه فردا خود را از خشم و ناراحتی رسول خدا ﷺ نجات دهم و بدین منظور از همه‌ی افراد صاحب‌نظر خانواده‌ام، کمک گرفتم؛ ولی هنگامی که به من گفتند: رسول الله ﷺ برگشته است، افکار باطل از سرم بیرون رفت و دریافتم که با کذب و دروغ، نمی‌توانم خود را از خشم و ناخشنودی پیامبر ﷺ برهانم. لذا تصمیم گرفتم که راست بگویم.

صبح آن‌روز، رسول خدا ﷺ وارد مدینه شد. عادتش، این بود که هرگاه از سفری بازمی‌گشت، نخست به مسجد می‌رفت و دو رکعت نماز می‌خواند و با مردم می‌نشست. به جابر ﷺ نیز دستور داد که هنگام بازگشت از سفر به همین شکل عمل کند که ان‌شاءالله حدیثش را ذکر خواهیم کرد.

وقتی از تبوک بازگشت، همین کار را کرد؛ تخلف‌کنندگان، یکی‌یکی نزدش می‌آمدند و عذرهایشان را بیان می‌کردند و سوگند می‌خوردند. رسول الله ﷺ نیز آن‌چه را که در ظاهر به‌زبان می‌آوردند، از آنان پذیرفت و با آن‌ها بیعت کرد و برایشان طلب مغفرت نمود و باطنشان را به خدا واگذار نمود. ولی این کار، هیچ نفعی برایشان نداشت؛ زیرا الله ﷻ این آیه را نازل کرد:

﴿أَسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾

[التوبة: ۸۰]

(می‌خواهی) برایشان طلب آمرزش کن یا برایشان درخواست آمرزش نکن؛ اگر هفتاد بار هم برایشان آمرزش بخواهی، الله هرگز آنان را نمی‌آمرزد.

کعب رضی الله عنه می گوید: تصمیم گرفتم که راست بگویم؛ لذا به مسجد، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم. هنگامی که به او سلام کردم، تبسم خشم آلودی کرد و فرمود: «بیا». و من، جلو رفتم و روبه رویش نشستم. پرسید: «علت نیامدنت، چه بود؟ مگر شتر نخریده بودی؟» گفتم: بلی. به الله سوگند که اگر نزد کسی جز شما، از صاحبان دنیا نشسته بودم، به گمانم می توانستم عذری بیاورم و خود را از خشمش برهانم؛ زیرا من از فن سخنوری برخوردارم؛ ولی به الله سوگند، یقین دارم که اگر امروز با کذب و دروغ، رضایت شما را جلب کنم، به زودی خداوند تو را از من ناخشنود می گرداند. و اگر به شما راست بگویم، از من می رنجید؛ اما راست می گویم و امیدوارم که خداوند مرا ببخشد. والله که هیچ عذری نداشتم. به خدا سوگند، هنگامی که از جهاد بازماندم، از هر زمان دیگری، قویتر و سرمایه دارتر بودم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «این شخص، راست گفت. برخیز (و برو) تا خداوند درباره ات قضاوت کند».

بدین سان درمی یابیم که وقتی بنده ای، حُسن نیت داشته باشد و تصمیم درستی بگیرد، الله تعالی به او لطف می کند و او را از معصیت مصون می دارد؛ همان گونه که کعب رضی الله عنه تصمیم گرفت به پیامبر صلی الله علیه و آله دروغ بگوید، اما الله تعالی قلبش را پاک کرد و همه ی افکار باطل را از سرش بیرون برد و بدین ترتیب کعب رضی الله عنه تصمیم گرفت که به پیامبر صلی الله علیه و آله راست بگوید.

هم چنین بدین نکته پی می بریم که باید سعی کنیم هنگامی که از سفر باز می گردیم، پیش از رفتن به خانه، به مسجد برویم و دو رکعت نماز در مسجد بخوانیم؛ زیرا این، سنت گفتاری و کرداری پیامبر صلی الله علیه و آله است. سنت کرداری، همین روایت کعب رضی الله عنه می باشد؛ اما سنت گفتاری:

جابر بن عبدالله رضی الله عنه شترش را در سفری، در بین راه به پیامبر صلی الله علیه و آله فروخت و شرط گذاشت که تا مدینه، بر آن سوار شود؛ پیامبر صلی الله علیه و آله نیز شرط او را پذیرفت. پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از او به مدینه رسیدند؛ وقتی جابر رضی الله عنه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت، به او دستور دادند که به مسجد برود و دو رکعت، نماز بخواند.

متأسفانه امروز، عده ی خیلی کمی به این سنت عمل می کنند؛ چون خیلی ها نمی دانند که این کار، سنت است؛ حال آن که دشوار هم نیست. فرقی نمی کند که این دو رکعت را در مسجد محله ات بخوانی یا در نزدیک ترین مسجد به ورودی شهر.

از سخنان کعب رضی الله عنه درمی یابیم که او، آدم زبان دار و سخن وری بوده است؛ ولی به خاطر تقوا و ترسش از خداوند عز وجل به پیامبر صلی الله علیه و آله دروغ نگفت؛ بلکه راست گفت.

همان طور که در حدیث کعب رضی الله عنه آمده است، چه بسا انسان در حالت خشم و عصبانیت نیز لبخند می زند؛ شاید کسی پرسد: چگونه بفهمیم که این، لبخند رضایت است یا لبخند خشم؟ می گوییم: با شواهد و قراینی مثل رنگ چهره و امثال آن، نوع خنده را درک می کنیم.

بدین نکته نیز پی می بریم که سلام کردن کسی که ایستاده، به کسی که نشسته است، اشکالی ندارد؛ زیرا کعب رضی الله عنه در حالی که ایستاده بود به پیامبر صلی الله علیه و آله که نشسته بودند، سلام کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «(جلو) بیا».

بهتر است انسان، از نزدیک با مخاطبش سخن بگوید؛ زیرا با کعب بن مالک رضی الله عنه دور ایستاده بود و پیامبر صلی الله علیه و آله می توانست از دور با او سخن بگوید، اما به او فرمود که نزدیک تر برو. چون برای شنیدن سخنان طرف مقابل و همین طور رساندن حرف خود به او، مؤثرتر است و اگر سرزنی در کار باشد، بهتر آن را درمی یابد. از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله به کعب رضی الله عنه فرمود: «نزدیک بیا».

هم چنین به کمال ایمان و باور راستین کعب رضی الله عنه پی می بریم که به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: «می توانستم عذری بیاورم و خود را از خشم شما برهانم؛ زیرا من از فن سخنوری برخوردارم؛ ولی به الله سوگند، یقین دارم که اگر امروز با کذب و دروغ، رضایت شما را جلب کنم، به زودی خداوند، تو را از من ناخشنود می گرداند».

به یقین سبحان الله سخن پنهان و نهان تر از آن را می داند؛ از این رو کعب رضی الله عنه ترسید که اگر دروغ بگوید، خداوند عز وجل با شنیدن سخن دروغینش، آیه ای درباره ی دروغش نازل کند. همان گونه که در ابتدای سوره مجادله آمده است که زنی، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و از شوهرش شکایت داشت که او را «ظهار» کرده بود. بنابراین سبحان الله آیه ای قرآن، درباره اش نازل فرمود:

﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿١﴾﴾

[المجادلة: ۱]

به راستی الله، سخن زنی را که درباره ی شوهرش با تو گفتگو می کرد و به الله شکایت می نمود، شنید؛ و الله، گفتگویتان را می شنید. بی گمان الله، شنوای بیناست.

کعب رضی الله عنه درباره‌ی خودش می‌گوید که نزد رسول‌الله صلی الله علیه و آله رفت و به ایشان، راست گفت و اعتراف کرد که هیچ عذر مالی یا جانی نداشته است؛ بلکه پذیرفت که هنگام حرکت پیامبر صلی الله علیه و آله و صحابه رضی الله عنهم برای غزوه‌ی تبوک، دو شتر داشته؛ حال آن‌که پیش از آن، در هیچ غزوه‌ای دارای دو شتر نبوده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله پس از شنیدن سخنان کعب رضی الله عنه فرمود: «این شخص، راست گفت». همین افتخار، برای کعب رضی الله عنه کافی ست که رسول‌الله صلی الله علیه و آله او را به صداقت و راست‌گویی توصیف نمود. سپس فرمود: «برخیز (و برو) تا خداوند درباره‌ات قضاوت کند». و کعب رضی الله عنه در حالی آن‌جا را ترک کرد که تسلیم امر الهی بود و به الله عز و جل ایمان راسخی داشت و می‌دانست آن‌چه خدا بخواهد، همان می‌شود و آن‌چه خواست خدا نباشد، نمی‌شود.

تعدادی از مردان بنی سلمه، نزد کعب رضی الله عنه رفتند و او را تشویق کردند که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بازگردد و اعترافش را پس بگیرد. به او گفتند: به خدا سوگند، ما سراغ نداریم که پیش از این، مرتکب گناهی شده باشی؛ یعنی تا کنون از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله تخلف نکرده‌ای؛ همین‌که رسول‌الله صلی الله علیه و آله برای تو استغفار و درخواست آمرزش کند، برای بخشش گناحت، کافی ست. برگرد و سخنان قبلی‌ات را تکذیب کن تا پیامبر صلی الله علیه و آله همان‌گونه که برای سایر تخلف‌کنندگان، طلب آمرزش کرده، برای تو نیز درخواست آمرزش کند. کعب رضی الله عنه تصمیم گرفت به پیشنهادشان عمل کند؛ اما الله متعال، نجاتش داد و این فضیلت بزرگ را برایش در قرآن ثبت کرد که تا برپایی قیامت، تلاوت می‌شود. کعب رضی الله عنه از افراد قبیله‌اش (بنی سلمه) پرسید: آیا شخص دیگری نیز مانند من سخن گفته است که با او مثل من رفتار شود؟ گفتند: بله؛ مراره بن ربیع عمری و هلال بن امیه‌ی واقفی، مانند تو سخن گفتند و پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان نیز همان سخنی را گفت که به تو گفته بود. کعب رضی الله عنه می‌گوید: «مردان بنی سلمه، دو مرد نیکوکار را نام بردند که در بدر حضور یافته و نمونه و خوش‌نام بودند». گاهی الله عز و جل الگوها و نمونه‌هایی پیش روی انسان قرار می‌دهد که او را بر آن می‌دارد با الگوبرداری از غیر خود و به پیروی از آن‌ها، از یک کار زشت دست بردارد یا از تصمیم بدی که گرفته است، منصرف شود. وقتی این دو مرد نیکوکار را که از اصحاب بدر بودند، برای کعب رضی الله عنه نام بردند، دیگر، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بازنگشت؛ خود می‌گوید: «دو مرد نیکوکار را نام بردند که برایم حکم الگو را داشتند». رسول‌الله صلی الله علیه و آله دستور داد که کسی با این سه نفر سخن نگوید؛ از این‌رو مسلمانان با آن‌ها قطع رابطه

کردند. آن‌ها در این دوران اگرچه در میان مسلمانان راه می‌رفتند، ولی گویا دچار فراموشی شده و حافظه‌ی خود را از دست داده بودند. زمین، برایشان ناشناخته شده بود؛ زمینی که در آن قدم می‌گذاشتند، گویا زمینِ قبلی نبود. چون به هر کس سلام می‌کردند، جواب سلامشان را نمی‌داد تا چه رسد به این که اول او، به آن‌ها سلام کند! حتی خوش‌اخلاق‌ترین انسان‌ها، رسول‌خدا ﷺ نیز پاسخ سلامشان را نمی‌داد. کعب ﷺ می‌گوید: نزد رسول‌خدا ﷺ می‌رفتم و می‌نشستم و به او سلام می‌کردم و زیرچشمی نگاهش می‌نمودم که آیا لب‌هایش را برای جواب سلام حرکت می‌دهد یا خیر؟ واقعاً خیلی سخت است که در جامعه‌ی اسلامی، جامعه‌ای که بهترین انسان‌ها را در خود داشت، با انسان قطع رابطه کنند؛ از این‌رو زمین، با همه‌ی گستردگی‌اش بر آنان تنگ شد و از خود به تنگ آمدند و دریافتند که در برابر الله، هیچ پناهگاهی جز خودش وجود ندارد. همه با آن‌ها قطع رابطه کردند؛ انگار این‌ها، شترهای گری بودند که هیچ‌کس به آنان نزدیک نمی‌شد و حتی جواب سلامشان را هم نمی‌داد. شرایط سخت و دشواری بود؛ با این حال، کعب بن مالک ﷺ نماز جماعت را ترک نکرد و به مسجد می‌رفت و به پیامبر ﷺ سلام می‌کرد، ولی سرانجام او نیز در آن شرایط دشوار، به قدری به تنگ آمد که کمتر به مسجد می‌رفت؛ چون خجالت می‌کشید که با کسانی نماز بخواند که یک کلمه‌ی محبت‌آمیز به او نمی‌گفتند و حتی یک سرزنش کوچک هم از آنان نمی‌شنید که دلش خوش شود با او سخن گفته‌اند. زمین بر آنان تنگ شد و پنجاه شب کامل به همین شکل سپری کردند. چهل روز گذشته بود که رسول‌الله ﷺ برایشان پیام فرستاد از همسرانشان، کناره‌گیری کنند. کناره‌گیری از همسر برای کعب بن مالک ﷺ که جوان بود، کار ساده‌ای به نظر نمی‌رسید؛ اما وقتی پیک رسول‌الله ﷺ این پیام را برایش آورد، از او پرسید: باید طلاقش دهم یا نه؟

زیرا اگر رسول‌الله ﷺ به او دستور می‌داد که همسرت را طلاق بده، برای اطاعت از الله و رسولش، به راحتی این کار را می‌کرد. قاصد رسول‌الله ﷺ به او گفت: پیامبر ﷺ دستور داده که از همسرت کناره‌گیری کنی. دیگر، از خودش حرف درنیاورد؛ بلکه دستور پیامبر ﷺ را درست مطابق واژه‌ها و عبارات ایشان، به کعب ابلاغ نمود و فرمان آن بزرگوار را در لفظ و معنا، تحریف نکرد. این، از ادب صحابه ﷺ بود که نمونه‌اش را در رویکرد قاصد پیامبر ﷺ می‌بینیم؛ بدین‌سان که نگفت: منظور پیامبر ﷺ، حکم طلاق بوده

یا نه؛ بلکه فقط فرمان پیامبر ﷺ را بدون شرح و تفسیر شخصی بیان کرد و گفت: پیامبر ﷺ چنین دستور داده است. ^(۱) کعب ﷺ به همسرش گفت: نزد خانواده‌ات برو. کعب ﷺ می‌گوید: «دوستانم (مراره و هلال) درمانده شده، در خانه‌هایشان نشستند و گریه می‌کردند». چون آن دو، نمی‌توانستند این را تحمل کنند که از خانه‌هایشان بیرون بروند و هیچ‌کس، هیچ توجهی به آنان نکند. لذا از تحمل این وضعیت درمانده شدند و خانه‌نشین گشتند و گریه می‌کردند. وی، در ادامه می‌گوید: «و من که از آن دو جوان‌تر و قوی‌تر بودم، از خانه بیرون می‌رفتم و با مسلمانان در نماز جماعت شرکت می‌کردم و در بازارها می‌گشتم؛ ولی کسی با من سخن نمی‌گفت. وقتی رسول‌الله ﷺ پس از نماز می‌نشست، نزدش می‌رفتم و به او سلام می‌کردم و با خود می‌گفتم: آیا لب‌هایش را برای جواب سلام حرکت می‌دهد یا خیر؟» اما رسول‌خدا ﷺ جواب سلامش را نمی‌داد؛ زیرا اگرچه خوش‌اخلاق‌ترین مردم بود، ولی الله ﷻ به او دستور داده بود که با این‌ها قطع رابطه کند. کعب می‌گوید: «نزدیک پیامبر ﷺ نماز می‌خواندم و زیرچشمی به او نگاه می‌کردم. هنگامی که نماز می‌خواندم، به من نگاه می‌کرد؛ ولی وقتی زیرچشمی نگاهش می‌نمودم، صورتش را از من برمی‌گرداند. در همین دوران، یک بار از دیوار باغ ابوقتاده که پسرعمویم و محبوب‌ترین مردم نزد من بود، بالا رفتم و به او سلام کردم؛ ولی به‌خدا سوگند که جواب سلامم را نداد». خدا می‌داند، انگار درب باغ بسته بوده است. کعب به‌شدت از سوی مردم رانده شده بود و هیچ‌کس با او سخن نمی‌گفت و حتی جواب سلامش را نمی‌داد. همان‌گونه که پسرعمویش ابوقتاده ﷺ نیز پاسخ سلامش را نداد. همه‌ی این‌ها به‌خاطر اطاعت از الله و رسولش بود؛ زیرا صحابه ﷺ از هیچ سرزنشی در راه الله نمی‌ترسیدند و به‌خاطر دین الله، از هیچ‌کس پروا نداشتند؛ گرچه آن‌شخص برایشان از همه محبوب‌تر بود. کعب ﷺ به پسرعمویش گفت: «ای ابوقتاده! تو را به‌خدا سوگند، آیا می‌دانی که من، الله و رسولش را دوست دارم؟» اما او، هیچ نگفت. دوباره او را سوگند داد. ابوقتاده ﷺ می‌دانست که کعب ﷺ خدا و رسولش را دوست دارد، ولی باز

(۱) البته مطابق حدیث شماره‌ی ۲۲ همین کتاب، قاصد پیامبر ﷺ فرمان ایشان مبنی بر کناره‌گیری کعب ﷺ از همسرش را توضیح داد؛ چنان‌که کعب پرسید: «أَطْلَقَهَا، أَمْ مَاذَا أَفْعَلُ؟» قَالَ: «لَا بَلْ اعْتَرَلَهَا فَلَا تَقْرِبَنَّهَا». یعنی: چه کار کنم؟ او را طلاق دهم؟ گفت: خیر؛ بلکه با او نزدیکی نکن. [مترجم]

هم سکوت کرد و چون کعب برای سومین بار او را سوگند داد. این بار گفت: «الله و رسولش بهتر می‌دانند». در واقع به او توجه نکرد و «نه» یا «بله» به او نگفت. کعب رضی الله عنه می‌گوید: «اشک از چشمانم جاری شد». آری؛ برای این که با این همه تأکید و سوگند، باز هم پسرعموی عزیزش، جوابش را نداد. اگرچه سوگند دادن دیگران، یک مسأله‌ی تبعیدی است و نوعی استشهاد یا گواهی خواستن به‌شمار می‌رود، اما ابوقتاده رضی الله عنه با این که به‌خوبی می‌دانست که کعب، الله و رسولش را دوست دارد، با این حال، شهادت نداد. کعب رضی الله عنه برگشت و از باغ بیرون رفت. در بازار مدینه راه می‌رفت که یکی از نبطی‌های شام را دید که آدرس او را می‌پرسید. نبطی به کسانی می‌گفتند که نه عرب بودند و نه عجم و در جستجوی آب، به سرزمین‌های مختلف کوچ می‌کردند. بیابان‌گردهایی که با آداب و رسوم و زبان عرب‌ها و غیرعرب‌ها آشنایی داشتند. این کشاورز یا دهقان شامی، می‌گفت: چه کسی کعب بن مالک را به من نشان می‌دهد؟

بینید که اهل شر، چگونه به دنبال فرصت هستند؟ کعب بن مالک رضی الله عنه خودش را معرفی کرد و آن کشاورز، نزدش رفت و نامه‌ای از پادشاه «غسان» به او داد. در آن زمان، کمتر کسی سواد داشت. اما کعب رضی الله عنه که خواندن و نوشتن می‌دانست، نامه را خواند؛ در آن نوشته بود: «اما بعد، به ما خبر رسیده که رفیقت (محمد)، به تو ستم کرده است». گفتنی است: حاکم غسان، کافر بود. وی، در نامه‌اش به کعب رضی الله عنه نوشته بود: «خداوند، تو را در وضعیتی قرار نداده که خوار و زبون شوی و حَقّ ضایع گردد»؛ یعنی: در سرزمینی که به تو اهانت می‌شود، نمان. «نزد ما بیا تا از تو قدردانی کنیم»؛ یعنی تو را در اموال و پادشاهی خود، شریک نماییم. اما کعب رضی الله عنه مرد باایمانی بود که الله و رسولش را دوست داشت. با خود گفت: این هم بخشی از آزمایش الهی است.

سبحان الله! همه با او قهرند و او را از خود رانده‌اند. نزدیک‌ترین و بهترین دوستانش، با او قطع رابطه کرده‌اند؛ اگر ذره‌ای ضعف ایمان در قلبش وجود داشت، از چنین فرصتی استفاده می‌کرد و دعوت پادشاه غسان را می‌پذیرفت و نزدش می‌رفت. اما کعب رضی الله عنه به سوی تنوری رفت و نامه را در تنور انداخت و آن را آتش زد. او، لحظه‌ای نامه را با خود نگه نداشت که مبادا وسوسه شود؛ بلکه بلافاصله نامه را از میان برد و آن را نزد خویش نگه نداشت تا دیگر، دعوت‌نامه یا بهانه‌ی برای رفتن به نزد پادشاه غسان در دست نداشته باشد.

تا این جا درمی یابیم که ترک جماعت برای کسی که به حکم قاضی از جامعه رانده شده و تاب تحمل چنین وضعی را ندارد، جایز است؛ زیرا وقتی چنین شخصی به مسجد می رود، نه به او سلام می کنند و نه جواب سلامش را می دهند؛ چون چنین حکمی، برای او صادر شده است و شکی نیست که چنین وضعی، برای او رنج آور و آزاردهنده است. از این رو علما، چنین شرایطی را عذری برای ترک جماعت دانسته اند. هم چنین به میزان فرمان برداری صحابه رضی الله عنهم از رسول الله صلی الله علیه و آله پی می بریم؛ همان طور که این امر، در برخورد ابوقتاده رضی الله عنه با کعب رضی الله عنه به روشنی نمایان است.

و نیز درمی یابیم که باید از اهل شر و افراد بدخواه پرهیز و دوری نماییم؛ زیرا در پی هر فرصتی، سعی می کنند که به آدم ضربه بزنند و او را به نابودی بکشانند. چنان که پادشاه غسان، شرایط کعب رضی الله عنه یا هم چون فرصتی را غنیمت دانست و او را به سوی ضلالت و گمراهی فراخواند تا بلکه از دین خود برگردد و دین او را بپذیرد. علاوه بر این، به قوت و پایداری کعب بن مالک رضی الله عنه در دین خدا پی می بریم و درمی یابیم که او، از مؤمنان راستین و مخلص بوده است؛ نه از کسانی که الله تبارک و تعالی درباره ی آنها می فرماید:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةً لِلنَّاسِ كَعَدَابِ اللَّهِ﴾^ط

[العنکبوت: ۱۰]

و از مردم کسانی هستند که می گویند: «به الله ایمان آوردیم» و چون در راه الله اذیت و آزار ببینند، اذیت و آزار مردم را مانند عذاب الله می شمارند.

یعنی ادعای می کنند، ولی ایمانشان ضعیف است و اگر در راه الله، اذیت و آزاری ببینند، از دین برمی گردند و راه فسق و نافرمانی را در پیش می گیرند. کعب بن مالک رضی الله عنه امتحان بزرگی در راه خدا شد، اما صبر کرد و به امید ثواب و پذیرفته شدن توبه اش، منتظر گشایشی از سوی الله ماند تا این که الله تبارک و تعالی به گونه ای کم نظیر، مشکل او و دو دوستش را حل نمود و آیه هایی درباره ی آنها نازل فرمود که تا روز قیامت تلاوت می شود و ما گاه در قرائت نمازمان نیز داستانشان را می خوانیم؛ این، فضیلت بسیار بزرگی است.

از دیگر نکات قابل برداشت از حدیث کعب رضی الله عنه، این است که وقتی انسان در معرض فتنه قرار می گیرد، باید زمینه یا خاستگاه فتنه را بخشکاند و آن را از بین ببرد.

همان طور که کعب رضی الله عنه دعوت نامه‌ای را که می‌توانست برایش حکم سند یا مدرک پناهندگی را داشته باشد، آتش زد. به هر حال وقتی انسان در معرض فتنه قرار می‌گیرد، باید هیچ زمینه‌ای برای آن برجای نگذارد تا مبادا دچار فتنه گردد. مثل اتفاقی که برای سلیمان بن داود علیهما السلام افتاد؛ چنان‌که در پایان روز و هنگام عصر به تماشای اسب‌هایش رفت و آن قدر به اسب‌ها مشغول شد که از یاد پروردگارش غافل گشت تا این‌که خورشید، غروب نمود و او، نماز عصرش را نخوانده بود. دستور داد اسب‌ها را دوباره بیاورند و آن‌گاه از خود انتقام گرفت و به قطع کردن ساق‌ها و گردن‌هایشان پرداخت و بدین‌سان از خود انتقام گرفت؛ زیرا تماشای اسب‌های تیزرو، او را از یاد خدا غافل کرد:

﴿فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَّتْ بِالْحِجَابِ ۗ رُدُّوهَا

عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ ۗ﴾ [ص: ۳۲، ۳۳]

گفت: محبت اسب‌ها را به گونه‌ای بر محبت پروردگارم ترجیح دادم که از یاد پروردگارم غافل شدم تا آن‌که (خورشید) در پرده (ی افق) پنهان گشت. (گفت:) اسب‌ها را دوباره نزد بیاورید؛ و آن‌گاه به دست کشیدن (و قطع کردن) ساق‌ها و گردن‌هایشان پرداخت.

بنابراین هرگاه دریافتی که چیزی از اموال و دارایی‌هایت، تو را از یاد الله تعالی غافل می‌کند، هر طور که شده، آن را از خود دور کن تا دیگر، تو را از یاد الله متعال، غافل نکند و سبب هلاکت و نابودی‌ات نگردد. چون هر چیزی که انسان را از یاد الله، غافل کند، زیان‌بار است. الله تعالی می‌فرماید:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُلْهِكُمْ ءَمْوَالُكُمْ وَلَا ءَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ

يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْخٰسِرُونَ ۗ﴾ [المنافقون: ۹]

ای مؤمنان! اموال و فرزندان، شما را از یاد الله غافل نکنند. و کسانی که چنین رویکردی دارند، زیان‌کارند.

کعب رضی الله عنه می‌گوید: «پس از این‌که چهل شب گذشت...». آری! یک ماه و ده روز گذشت و هنوز وحی نازل نشده بود. این، از حکمت الهی است که نزول وحی را درباره‌ی مسایل مهم به تأخیر می‌انداخت؛ مانند این ماجرا یا ماجرای افک که به مادر مؤمنان، عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها تهمت زدند. چنین مواردی، از حکمت الهی بوده است تا

مردم، منتظر نزول وحی بمانند و اشتیاق بیشتری پیدا کنند تا ببینند که پروردگار جهانیان، چه حکمی نازل می‌کند؟

چهل شبانه‌روز گذشت و وحی نازل نشد؛ رسول‌الله ﷺ برای کعب و دوستانش (مراوه و هلال) پیام فرستاد که از زنانشان کناره‌گیری کنند. همسر هلال بن امیه رضی الله عنه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و گفت: «ای رسول‌خدا! هلال بن امیه، پیرمرد ناتوانی‌ست که خادمی ندارد. آیا به نظر شما اشکالی دارد که به او خدمت کنم؟» فرمود: «خیر، ولی نباید با تو نزدیکی کند». همسر هلال رضی الله عنه گفت: «به‌خدا سوگند که او، هیچ شهوتی ندارد. والله، از زمانی که این مسأله برایش پیش آمده است تا به امروز، همواره گریه می‌کند». چون نمی‌دانست که سرانجام، چه می‌شود؟

کعب رضی الله عنه می‌گوید: «ده شب دیگر نیز گذشت. نماز صبح پنجاهمین شب را خوانده و بر بام یکی از خانه‌هایم نشسته بودم و همان حالی را داشتم که الله متعال، ذکر کرده است؛ یعنی زمین با تمام وسعتش بر من تنگ شده بود و از خود، به‌تنگ آمده بودم. ناگهان فریاد شخصی را شنیدم که بالای کوه «سَلْع» رفته بود و با صدای بلند می‌گفت: ای کعب بن مالک! تو را بشارت باد. از شنیدن این سخن، به سجده افتادم و دانستم که گشایشی حاصل شده و رسول‌الله صلی الله علیه و آله پس از نماز صبح، پذیرش توبه‌ی ما را از سوی الله، به مردم اعلام نموده است». چون رسول‌خدا صلی الله علیه و آله دوست داشت که اصحاب و امتش توبه کنند و به سوی الله باز گردند. کعب رضی الله عنه می‌افزاید: «مردم به‌راه افتادند تا به ما مژده دهند». اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله، برای برادرانشان همان چیزی را می‌پسندیدند که برای خود دوست داشتند؛ از این‌رو نه تنها به برادرانشان حسادت نکردند که الله، پذیرش توبه‌ی آن‌ها را در قرآن بیان فرمود، بلکه به آن‌ها تبریک هم گفتند.

نکاتی که تا این‌جا روایت، درمی‌یابیم:

اول: شدت حکم پیامبر صلی الله علیه و آله مبنی بر قطع رابطه با این سه نفر؛ به‌گونه‌ای که حتی دستور داد از زنانشان کناره‌گیری کنند. چون جدایی مرد و زن از یکدیگر چندان آسان نیست.

دوم: اگر مردی به همسرش بگوید: نزد خانواده‌ات برو، طلاق صورت نمی‌گیرد؛ زیرا کعب رضی الله عنه همین را به همسرش گفت و طلاق، واقع نشد. بنابراین اگر کسی به همسرش بگوید: نزد خانواده‌ات برو و قصد یا نیت طلاق نداشته باشد، طلاق، واقع

نمی‌گردد. اما اگر قصد طلاق داشته است، طلاق، واقع می‌شود؛ زیرا رسول الله ﷺ فرموده است: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى...».

سوم: به میزان فرمان برداری صحابه ﷺ از رسول خدا ﷺ پی می‌بریم؛ چراکه کعب ﷺ به محض شنیدن دستور پیامبر ﷺ تسلیم شد و دیگر نزد پیامبر ﷺ نرفت تا از ایشان درباره‌ی حکمش، تخفیف بخواهد یا از پیک رسول خدا ﷺ تقاضا کند که نزدشان بازگردد و چنین تقاضایی را مطرح کند. خیر؛ بلکه همه چیز را پذیرفت.

چهارم: پیامبر ﷺ نسبت به امتش بسیار مهربان بود. می‌بینیم که هلال بن امیه ﷺ به خدمت همسرش نیاز داشت؛ از این رو رسول الله ﷺ به او اجازه داد که همسرش به او خدمت کند.

پنجم: هنگام پرسیدن سؤال شرعی یا هنگام شهادت دادن و در سایر موارد این چنینی، بیان وضعیت یا شرح حال فرد، اشکالی ندارد؛ اگرچه او، خود دوست نداشته باشد که کسی، از وضعیتش باخبر شود؛ زیرا وقتی رسول الله ﷺ به همسر هلال ﷺ اجازه داد که به او خدمت کند و فرمود: نباید با تو نزدیکی نماید، همسر هلال گفت: او هیچ شهوتی ندارد.

ششم: کسی که در چنین شرایطی قرار می‌گیرد و مردم به حکم قاضی با او قطع رابطه می‌کنند، می‌تواند تا صدور حکم جدید یا تا پایان اجرای حکمش، از حضور در جماعت خودداری کند؛ چون رنجی که از این بابت متحمل می‌شود، عذری برای او به‌شمار می‌رود و نمی‌تواند نمازش را راحت و با خیال آسوده بخواند. همان‌طور که کعب بن مالک ﷺ نمازش را در خانه می‌خواند و پیش‌تر در این باره سخن گفتیم.

هفتم: صحابه ﷺ اشتیاق زیادی داشتند که بشارت پذیرش توبه را به برادرانشان برسانند و بدین منظور با هم مسابقه می‌دادند؛ زیرا خوشحال کردن مسلمان، مایه‌ی تقرب و نزدیکی به الله ﷻ می‌باشد و نوعی نیکی محسوب می‌شود و الله متعال، نیکوکاران را دوست دارد و اجرشان را ضایع نمی‌کند.

از این رو اگر خبر خوشحال‌کننده‌ای برای برادر مسلمان خود داشتید، یا خواب خوبی برایش دیده بودید، باید آن را به او برسانید یا برایش تعریف نمایید؛ چون با این کار خوشحالش می‌کنید.

هشتم: مژدگانی دادن، کار پسندیده‌ای است؛ زیرا کعب بن مالک رضی الله عنه لباس هایش را به عنوان مژدگانی به کسی بخشید که خبر پذیرش توبه‌اش را به او داد. نظیرش را درباره‌ی عبدالله بن عباس رضی الله عنهما سراغ داریم؛ نظرش درباره‌ی حج، این بود که مردم می‌توانند حج و عمره را با هم انجام دهند؛ یعنی انجام حج و عمره را با هم نیت کنند. به این نوع حج، «تمتع» می‌گویند؛ اما عمر بن خطاب رضی الله عنه از حج تمتع باز می‌داشت و نظرش، این بود که باید عمره و حج را در زمان‌های جداگانه‌ای ادا کنند تا خانه‌ی خدا همواره، آکنده از زایر باشد. گرچه این، اجتهاد عمر فاروق رضی الله عنه بود، اما سنت رسول الله صلی الله علیه و آله حج تمتع را تأیید می‌کند و به پیروی سزوارتر است. خلاصه این که شخصی در خواب دید که یک نفر به او می‌گوید: حج و عمره‌ات پذیرفته باد. این شخص که فتوای درست بودن حج تمتع را از ابن عباس رضی الله عنهما گرفته بود، خوابش را برای او، تعریف کرد. ابن عباس رضی الله عنهما خوشحال شد که فتوای درستی داده بود؛ لذا از آن شخص خواست تا اندکی درنگ کند؛ چون می‌خواست هدیه‌ای به او بدهد. و بدین‌سان به خاطر خواب خوبی که آن مرد برایش دیده بود، به او مژدگانی داد.

نتیجه این که اگر کسی به تو خبر خوبی داد، حداقل باید برایش دعای خیر نمایی یا در حد توان خود، به او مژدگانی بدهی.

کعب رضی الله عنه می‌گوید: «...وارد مسجد شدم. دیدم رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته است و مردم، اطرافش را گرفته‌اند. طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه برخاست و به سوی من دوید و با من مصافحه کرد و به من تبریک گفت. به خدا سوگند، تنها او از میان مهاجران برخاست و دیگر، هیچ کس بلند نشد.» کعب رضی الله عنه هیچ‌گاه برخاستن طلحه رضی الله عنه را فراموش نکرد.

هنگامی که کعب رضی الله عنه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت، چهره‌ی ایشان از خوشحالی می‌درخشید؛ زیرا خوشحال بود که الله تعالی توبه‌ی این سه نفر را که به الله و رسولش راست گفته بودند، پذیرفته است. رسول الله صلی الله علیه و آله به کعب فرمود: «تو را به بهترین روزی مژده باد که از وقتی متولد شده‌ای، چنین روزی بر تو نگذشته است.» پیامبر صلی الله علیه و آله راست و درست فرمود؛ زیرا الله متعال، قبول شدن توبه‌ی کعب و دوستانش را در قرآن نازل کرده بود؛ قرآنی که تلاوت می‌شود و کلام پروردگار جهانیان است و به واسطه‌ی جبرئیل علیه السلام بر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نازل شده و تا قیامت، محفوظ خواهد بود. می‌دانید که فقط داستان پیامبران و افراد مشخصی، در قرآن کریم آمده و ثبت و حفظ شده است؛ مثل داستان کعب و

مرازه و هلال ﷻ این داستان، در کتاب خدا ماندگار شد و در محراب نماز و بر منبرهای مساجد، خوانده می شود و هرکس آن را بخواند، با هر حرفی که تلفظ می کند، ده نیکی می یابد. چون آیات قرآن است.

کعب ﷻ می گوید: «پرسیدم: ای رسول خدا! آیا این مژده، از سوی شماست یا از سوی الله؟» فرمود: «خیر؛ بلکه از سوی الله ﷻ». به طور قطع مژده ای که از سوی الله باشد، بزرگ تر است و ارزش و شرافت بیش تری دارد. کعب ﷻ عرض کرد: «ای رسول خدا! از بابت توبه ام می خواهم اموالم را در راه الله و رسولش صدقه دهم». رسول الله ﷺ فرمود: «مقداری از اموالت را برای خود نگه دار. این، برایت بهتر است». و کعب ﷻ مطابق دستور پیامبر ﷺ عمل کرد.

حدیث کعب ﷻ دلیلی ست بر این که تبریک گفتن به کسانی که نعمتی دینی یا دنیوی به آن ها می رسد، سنت است. چنان که فرشتگان الهی به ابراهیم مژده دادند که صاحب فرزندی بردبار و پسری دانا خواهد شد. پسر بردبار، اسماعیل بود و فرزند دانا، اسحاق علیهما السلام.

هم چنین درمی یابیم که برخاستن برای دیگران به منظور دست دادن یا تبریک گفتن، اشکالی ندارد. یکی، برخاستن به سوی یک شخص است که حدیث کعب ﷻ و برخاستن طلحه ﷻ برای او دلیل بر جوازش می باشد. و دیگری، برخاستن برای اوست؛ بدون این که انسان، به سمت آن شخص برود. این هم اشکالی ندارد. به ویژه وقتی که مردم، به آن عادت کرده باشند؛ زیرا نهی و ممنوعیتی در این باره در سنت رسول الله ﷺ وارد نشده است. آنچه در سنت نهی شده، در رابطه با کسی ست که برایش برمی خیزند. آن هم در صورتی که خود دوست داشته باشد که برایش بلند شوند. پیامبر ﷺ فرموده است: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَتَمَثَّلَ لَهُ النَّاسُ قِيَامًا، فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ!»^(۱) یعنی: «هرکس دوست دارد که مردم برایش بایستند، باید جایگاه خود را در دوزخ آماده (مشخص) کند». علما برخاستن را بر سه نوع دانسته اند:

(۱) صحیح است؛ روایت: ترمذی (۲۷۵۵)، ابن ابی شیبیه (۲۳۴/۵) و بغوی در مسند ابن الجعد (۱۴۸۲) و هناد در الزهد (۸۳۷) به نقل از معاویه، که در صحیح الجامع به شماره ی ۵۹۵۷ آمده است؛ نگا: علل ابن ابی حاتم (۳۳۶/۲).

برخاستن به سوی شخص. (برخاستن برای شخصی و حرکت کردن یا رفتن به سوی او).

برخاستن برای شخص (بدون حرکت کردن یا رفتن به سوی او).
ایستادن بالای سر شخصی که نشسته است.

اما گزینه‌ی نخست؛ پیامبر ﷺ سعد بن معاذ ﷺ را برای داوری و قضاوت درباره‌ی بنی قریظه به میان آن‌ها فرستاده بود. وقتی سعد ﷺ بازگشت، پیامبر ﷺ فرمود: «قُومُوا إِلَى سَيِّدِكُمْ»^(۱) یعنی: «برخیزید و به سوی سرورتان بروید». سعد بن معاذ ﷺ در غزوه‌ی احزاب از ناحیه‌ی رگ دستش آسیب دید؛ همان رگی که اگر پاره شود، انسان خیلی زود از پای درمی‌آید. سعد ﷺ دعا کرد که زنده بماند تا نتیجه‌ی خیانت «بنی قریظه» را ببیند. بنی قریظه، هم‌پیمان قبیله‌ی «اوس» بودند و بر خلاف پیمانی که با رسول الله ﷺ بسته بودند، در جریان جنگ احزاب یا «خندق» خیانت کردند و با دسته‌ها و گروه‌های دشمن، همراهی و همکاری نمودند. سعد ﷺ نزد رسول خدا ﷺ جایگاه ویژه‌ای داشت؛ به گونه‌ای که به دستور پیامبر ﷺ خیمه‌ی کوچکی در درون مسجد برای او برپا کردند تا پیامبر ﷺ بتوانند از نزدیک عیادتش کنند؛ چون سعد ﷺ در غزوه‌ی احزاب از ناحیه‌ی رگ دستش مجروح شد. پس از غزوه‌ی احزاب و بازگشت گروه‌های دشمن و شکسته شدن محاصره‌ی مدینه، غزوه‌ی بنی قریظه روی داد؛ سعد ﷺ به سبب جراحی که در احزاب برداشته بود، در غزوه‌ی بنی قریظه حضور نداشت. بنی قریظه تسلیم شدند و به داوری و قضاوت سعد بن معاذ ﷺ درباره‌ی خود تن دادند و قرار شد سعد بن معاذ ﷺ درباره‌ی آن‌ها حکم کند. رسول خدا ﷺ، سعد ﷺ را برای قضاوت درباره‌ی بنی قریظه به حضور خواست و سعد ﷺ در حالی که بر الاغی سوار بود، نزد پیامبر ﷺ آمد. چون همان‌طور که گفتیم، زخمی شده بود. رسول الله ﷺ فرمود: «برخیزید و به سوی سرورتان بروید». آن‌گاه افراد قبیله‌ی اوس، برخاستند و سعد ﷺ را از الاغ پایین آوردند. رسول الله ﷺ به سعد فرمود: «یهودیان بنی قریظه به داوری تو راضی شده‌اند». سعد ﷺ پرسید: «آیا هرچه حکم کنم، انجام می‌شود؟» پیامبر ﷺ فرمود: آری؛ و همه اعلام کردند

(۱) صحیح بخاری، ش: (۳۰۴۳، ۴۱۲۱، ۶۲۶۲) و مسلم، ش: ۱۷۶۸.

که قضاوت سعد رضی الله عنه برای آن‌ها قابل قبول خواهد بود. سعد رضی الله عنه گفت: «قضاوت من، این است که جنگجویانشان، کشته و زن‌ها و بچه‌ها، اسیر گردند و اموالشان به غنیمت گرفته شود». رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «درباره‌ی این‌ها همان حکمی را صادر کردی که الله از بالای هفت آسمان، صادر کرده بود». ^(۱) رسول الله صلی الله علیه و آله حکم سعد رضی الله عنه را اجرا کرد؛ بدین‌سان هفت صد نفر از مردانشان کشته شدند و زن‌ها و بچه‌هایشان به اسارت درآمدند و اموالشان در میان مسلمانان تقسیم گردید. البته این روایت را بدین سبب نقل کردم که به این فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله استناد کنم که فرمود: «برخیزید و به سوی سرورتان بروید». یکی دیگر از دلایل جواز برخاستن به سوی افراد، این است که وقتی کعب بن مالک رضی الله عنه وارد مسجد شد، طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه برخاست و به سویش رفت. پیامبر صلی الله علیه و آله آن‌جا حضور داشت و اگر اشکالی در این کار بود، طلحه رضی الله عنه را از برخاستن به سوی کعب رضی الله عنه منع می‌کرد.

هم‌چنین زمانی که نمایندگان «ثقیف» پس از پایان جنگ، در «جعرانه» نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند، رسول الله صلی الله علیه و آله برایشان برخاست و حتی چند قدمی به استقبالشان رفت. نوع دوم، برخاستن برای شخص بود؛ این هم اشکالی ندارد؛ به‌ویژه زمانی که در میان مردم رایج شده است و اگر برای کسی بلند نشوند، بی‌احترامی به او به‌شمار می‌رود. گرچه بهتر است که مطابق سنت، برای کسی بلند نشویم.

و اما ایستادن بالای سر شخصی که نشسته است؛ این کار، ممنوع و ناجایز می‌باشد؛ از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که: «لَا تَقُومُوا كَمَا تَقُومُ الْأَعَاجِمُ، يُعْظَمُ بَعْضُهَا بَعْضًا»؛ ^(۲) یعنی: «شما همانند غیرعرب‌ها که برای تعظیم یکدیگر برمی‌خیزند، بلند نشوید». حتی باید بدانیم که وقتی امام یا پیش‌نماز نمی‌تواند ایستاده نماز بخواند و می‌نشیند، نماز گزارانی که به او اقتدا کرده‌اند، نشسته نماز می‌خوانند؛ اگرچه توان قیام یا ایستادن را دارند تا مشابَهتی به پارسیان قدیم نباشد که برای تعظیم شاهان خود، بالای سرشان می‌ایستادند. بنابراین ایستادن بالای سر افراد، ممنوع است؛ مگر در شرایطی که

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۰۴۳؛ و مسلم، ش: (۱۷۶۸، ۱۷۶۹).

(۲) ضعیف است؛ نگاه: ضعیف الجامع، ش: ۶۲۶۲ از شیخ آل‌بانی رحمته الله علیه.

ضرورت، ایجاب کند. مثل وقتی که انسان از ناحیه‌ی یک نفر نگران است که شاید به او حمله‌ور شود؛ در این صورت، اشکالی ندارد که بالای سرش بایستد. یا مانند ایستادن بالای سر یک نفر در برابر چشم دشمن تا از یک سو دوست و هم‌کیش خود را گرامی بدارد و از سوی دیگر، دشمن را تحقیر کند. چنان‌که مغیره بن شعبه رضی الله عنه در جریان صلح حدیبیه، بالای سر پیامبر صلی الله علیه و آله که نشسته بودند، ایستاد و شمشیری در دست داشت تا رسول خدا صلی الله علیه و آله را در برابر چشمان نمایندگان قریش که برای مذاکره‌ی صلح می‌آمدند، گرامی بدارد و برعکس، آن‌ها را تحقیر کند. بنابراین نتیجه می‌گیریم که ما مسلمانان، باید با گفتار و کردار خود، کفار را رنج دهیم؛ الله تعالی می‌فرماید:

﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ جَهْدِ الْكُفَّارِ وَالْمُنَافِقِينَ وَأَغْلَظَ عَلَيْهِمْ﴾ [التوبة: ۷۳]

ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت بگیر.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ﴾ [الفتح: ۲۹]

تا به وسیله‌ی آنان کافران را به خشم آورد.

و می‌فرماید:

﴿وَلَا يَطُؤُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ

عَمَلٌ صَالِحٌ﴾ [التوبة: ۱۲۰]

و در هیچ مکانی که مایه‌ی خشم کفار می‌شود، قدم نمی‌گذارند و بر هیچ دشمنی پیروز نمی‌شوند مگر آن‌که در برابرش برایشان عمل شایسته‌ای ثبت می‌گردد.

متأسفانه برخی از ما، به جای این‌که رفتار خشم‌آلودی با آن‌ها داشته باشیم، آنان را شادمان می‌سازیم و در جشن‌ها، شادی‌ها و اعیاد کفرآمیزشان شرکت می‌کنیم؛ اعیادی که نه تنها رضایت خدا در آن نیست، بلکه مایه‌ی خشم اوست و هر لحظه امکان دارد در حالی که سرگرم جشن و شادی‌اند، عذاب الهی بر سرشان نازل شود. به‌گفته‌ی ابن‌القیم در «أحكام أهل الذمة»، مردمانی پیدا می‌شوند که ارزش زیادی برای دین قایل نیستند.

باید با رفتارمان، مایه‌ی رنج و اندوه آن‌ها شویم و آنان را در تنگنا قرار دهیم؛ زیرا آن‌ها دشمنان خدا، دین، فرشتگان، پیامبران، بندگان راست‌گو و صدیق خدا و نیز دشمنان شهدا و بندگان شایسته‌ی الله هستند. به هر حال مغیره بن شعبه رضی الله عنه در حالی که شمشیری در دست داشت، بالای سر پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاد؛ به عبارت دیگر صحابه رضی الله عنهم در روزی که مذاکرات صلح انجام می‌شد، بر خلاف روزهای عادی، این کار را انجام دادند تا دشمن را تحقیر کنند.

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله آب دهانش را بیرون می‌انداخت، صحابه آن را با دستانشان می‌گرفتند و به صورت و سینه‌ی خویش می‌کشیدند؛ صحابه رضی الله عنهم در شرایط عادی این کار را انجام نمی‌دادند؛ بلکه می‌خواستند میزان علاقه‌ی خود به رسول خدا صلی الله علیه و آله را به رُخ نماینده یا قاصد کفار بکشند تا وقتی نزدشان باز می‌گردد، از علاقه‌ی بی‌نظیر صحابه رضی الله عنهم به پیامبرشان سخن بگویند. همین‌طور هم شد؛ وقتی نماینده‌ی قریش نزدشان بازگشت، به آن‌ها گفت: من نزد شاهان زیادی رفته‌ام و خسرو، سزار و نجاشی را دیده‌ام؛ ولی ندیده‌ام که یارانشان، آن‌ها را آن‌گونه گرمی بدارند که اصحاب محمد، محمد را گرمی می‌دارند. لذا اگر ایستادن در بالای سر شخصی، به قصد احتیاط در برابر حمله‌ی احتمالی او و یا به نیت رنج دادن دشمن باشد، اشکالی ندارد.

یکی دیگر از نکاتی که از حدیث کعب رضی الله عنه درمی‌یابیم، این است که وقتی خداوند تبارک و تعالی نعمتی به انسان می‌بخشد، سنت است که بخشی از ثروتش را به عنوان صدقه در راه خدا ببخشد. همان‌طور که کعب رضی الله عنه تصمیم گرفت به شکرانه‌ی پذیرش توبه‌اش از سوی الله متعال که تا رستاخیز مایه‌ی افتخارش گردید، مقداری از ثروتش را صدقه دهد و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز تصمیمش را تأیید کرد. کعب رضی الله عنه هم‌چنین یکی از شرایط توبه‌اش را این قرار داد که هیچ‌گاه دروغ نگوید؛ چون الله تبارک و تعالی او را به واسطه‌ی صدق و راستی، نجات داد. او، تصمیمش را عملی ساخت و هیچ‌گاه دروغ نگفت و بدین‌سان در صدق و راستی، زبان‌زد و نمونه قرار گرفت؛ چنان‌که الله تبارک و تعالی از او و دوستانش مراره و هلال، به عنوان صادقان یاد نمود و فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ [التوبة: ۱۱۹]

ای مومنان! تقوای الهی پیشه کنید و با راست‌گویان باشید.

الله متعال، بر آنان منت نهاد و توبه‌ی آنها را پذیرفت؛ چنان‌که در بیان این منت، آیه‌هایی از قرآن نازل فرمود:

﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ﴾
[التوبة: ۱۱۷]

به‌طور قطع الله، لطف و رحمت ویژه‌اش را بر پیامبر و مهاجران و انصار که در آن زمان دشوار (یعنی در جنگ تبوک) از او پیروی کردند، ارزانی داشت و پس از آن‌که نزدیک بود دل‌های گروهی از ایشان دچار لغزش شود...

در این آیه، پروردگار متعال تأکید فرمود که لطف و رحمت ویژه‌اش را به پیامبر ﷺ و مهاجران و انصار، ارزانی داشته و از لغزش‌های آنان در گذشته است؛ آن‌جا که فرمود: ﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ﴾ منظور از «نبی» در این آیه، محمد رسول‌الله ﷺ است که خداوند ﷻ همه‌ی گناهان او را آمرزیده است و مهاجران، کسانی هستند که به‌خاطر الله و رسولش، از شهرشان مکه به مدینه مهاجرت کردند و از فضیلت ترک وطن و هجرت و نصرت رسول خدا ﷺ برخوردار شدند. انصار، کسانی هستند که پیش از مهاجران در سرای هجرت جای گرفتند و ایمان را برگزیدند؛ یعنی اهالی مدینه که از پیامبر ﷺ استقبال کردند و او را یاری دادند و همان‌گونه که از عزیزان خود دفاع می‌نمودند، به دفاع و پشتیبانی از ایشان برخاستند. الله ﷻ بدان سبب، ابتدا مهاجران را نام برده که آن‌ها از دو فضیلت هجرت و نصرت برخوردارند و از این‌رو بر انصار ﷻ برتری دارند.

فرمود: ﴿الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ﴾ یعنی در آن زمان دشوار از او پیروی کردند. منظور، غزوه‌ی تبوک است؛ تبوک، از مدینه خیلی دور بود و زمانی رهسپار این منطقه شدند که میوه‌ها و محصولات کشاورزی به‌ثمر رسیده و هوا، به‌شدت گرم بود؛ زمانی که سایه‌های درختان، حکم اقامتگاه تابستانی را داشت و لذت‌بخش بود. اما صحابه ﷻ در آن هوای گرم و در شرایط دشوار رهسپار جهاد شدند؛ در شرایطی که نزدیک بود دل‌های برخی از ایشان، دچار لغزش شود: ﴿مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ﴾ چیزی نمانده بود که برخی از آن‌ها بدون هیچ عذری در غزوه‌ی تبوک شرکت نکنند، اما الله ﷻ بر آن‌ها منت نهاد و به آنان پایداری و استقامت عنایت نمود و بدین‌سان توفیق یافتند که با رسول خدا ﷺ به سوی تبوک حرکت کنند. ﴿ثُمَّ تَابَ

عَلَيْهِمْ﴾ یعنی «باز هم از لغزش‌های آنان درگذشت»؛ و بدین ترتیب، بر لطف ویژه‌ی خدا نسبت به آنان تأکید نمود. ﴿إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ یعنی «الله، نسبت به آنان بخشاینده‌ی مهرورز است» و رأفت و رحمت خویش را شامل حالشان کرد. مهر و رحمتی که در مفهوم «رؤوف» می‌باشد، لطیف‌تر و بزرگ‌تر از مفهوم رحمت در واژه‌ی «رحیم» است. به عبارتی بخشایش یا لطف و رحمت خاص خود را شامل حالشان کرد و به‌طریق اولی، رحمت عام او، شامل حالشان بود. سپس فرمود: ﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَقُوا﴾ یعنی: لطف و رحمت ویژه‌ی خود را به آن سه نفری که پذیرش توبه‌ی آن‌ها به تأخیر افتاد، عنایت نمود. این سه نفر کعب بن مالک، مراره بن ربیع و هلال بن امیه رضی الله عنهم هستند که پذیرش توبه‌ی آن‌ها به تأخیر افتاد و آنچه در این جا ذکر شده، بازماندن آن‌ها از عذوه‌ی تبوک نیست؛ بلکه پیامبر صلی الله علیه و آله صدور حکم درباره‌ی آن‌ها را به تأخیر انداخت تا ببیند که حکم الله متعال، درباره‌ی آنان چیست. ﴿حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَّبَتْ﴾ یعنی: «آن‌گاه که زمین با همه‌ی گستردگی‌اش بر آنان تنگ شد». کعب بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: «زمین برایم بیگانه و ناشناخته شده بود؛ به‌گونه‌ای که گویا نمی‌دانستم در مدینه هستم یا در جای دیگری». ﴿وَضَاقَتْ عَلَيْهِمُ أَنْفُسُهُمْ﴾ «و از خود به‌تنگ آمدند». گاهی انسان، از خود به‌تنگ می‌آید و دیگر تحمل خودش را هم ندارد؛ اما این سه نفر صبر کردند تا این که الله تعالی آن‌ها را از این تنگنا رها کند.

﴿وَوَظَنُوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ﴾ ظن، در این جا به معنای یقین است؛ یعنی یقین کردند که در برابر الله، هیچ پناهگاهی جز او وجود ندارد. به عبارت دیگر دریافتند که هیچ‌کس نمی‌تواند کاری برایشان بکند یا نفعی به آنان برساند و تنها راهی که دارند، این است که به الله پناه ببرند؛ چون همه چیز به دست الله تعالی می‌باشد.

﴿ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ سپس توفیقشان داد و رحمتش را شامل حالشان کرد تا توبه نمایند و به مراتبی از توبه دست یابند که فقط دوستان الله به آن می‌رسند؛ همان‌گونه که فرموده است:

[البقرة: ۲۲۲]

﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾

همانا الله، توبه‌کنندگان و جویندگان پاکی را دوست دارد.

اما منافقان، نزد پیامبر ﷺ عذر و بهانه آوردند و پیامبر ﷺ برایشان درخواست آمرزش کرد و باطنشان را به خدا واگذار نمود؛ الله ﷻ با نزول وحی، بدترین سخنانی را که به کسی می‌گوید، درباره‌ی این دروغ‌گویان فر فرستاد:

﴿سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا أُنْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ﴾ [التوبة: ۹۵]

هنگامی که (از تبوک) به نزدشان بازگردید، برایتان به نام الله سوگند یاد می‌کنند تا از آنان صرف نظر کنید...

پس آنان را سرزنش نکنید؛ بلکه ﴿فَاعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رَجُسٌ﴾ از آنان روی بگردانید که بی‌گمان آنان، پلیدند. پناه بر خدا! فرمود: «آنها نجس و پلید هستند». شراب، نجس است؛ کثافتی که از انسان دفع می‌شود، نجس می‌باشد؛ سرگین الاغ، نجس است؛ و منافقان نیز نجس و پلید هستند. آری! مثال منافقان، این چنین است ﴿وَمَا أُولَئِكَ إِلَّا جَزَاءُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ «و جایگاهشان به سبب آنچه مرتکب می‌شدند، دوزخ است». پناه بر الله! چه جایگاه بدی! آنها از این دنیا به دوزخ، نقل مکان می‌کنند. الله نجاتمان دهد؛ آتشی سوزان و شعله‌ور که به دل‌ها می‌رسد و در ستون‌هایی بلند و کشیده، بر آنها گماشته شده است.

﴿يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِيَرْضَوْا عَنْهُمْ﴾ «برایتان سوگند می‌خورند تا از آنها راضی شوید». چون شما از باطنشان خبر ندارید و فقط برای شما ظاهرنمایی می‌کنند. ﴿فَإِنْ تَرَضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴾ «اگر شما از آنها راضی شوید، بی‌گمان الله از مردم فاسق و نابکار راضی نمی‌گردد». اگر همه‌ی مردم از انسان راضی باشند و خداوند ﷻ راضی نباشد، چه فایده‌ای دارد؟ اما اگر الله از انسان خشنود گردد، مردم را نیز از انسان، خشنود و راضی می‌گرداند و دل‌هایشان را به سویس متمایل و علاقه‌مند می‌سازد؛ در حدیثی آمده است: وقتی الله ﷻ بنده‌ای را دوست می‌دارد، به جبرئیل عليه السلام اعلام می‌کند که من فلانی را دوست دارم؛ تو نیز او را دوست بدار. آن‌گاه جبرئیل، دوستش می‌دارد و در آسمان ندا می‌دهد که الله، فلانی را دوست دارد؛ شما هم دوستش بدارید و بدین سان اهل آسمان دوستش می‌دارند و نزد اهل زمین نیز محبوب می‌گردد». الله ﷻ فرموده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾ [مریم: ۹۶]

بی گمان پروردگار رحمان، دوستی و محبتی برای مؤمنان و نیکوکاران پدید خواهد آورد.

اما اگر انسان سعی کند به قیمت نارضایتی الله، به خشنودی و رضایت مردم دست یابد، نتیجه اش برعکس خواهد بود و الله ﷻ بر او خشم می گیرد و مردم را نیز از او ناخشنود می گرداند. وقتی معاویه رضی الله عنه خلافت را در دست گرفت، مادر مؤمنان، عایشه ی صدیقه رضی الله عنها نامه ای بدین مضمون برایش نوشت که: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «مَنْ التَّمَسَ رِضَاءَ اللَّهِ يَسْخَطِ النَّاسَ كَفَاءَهُ اللَّهُ مُؤْتَةَ النَّاسِ، وَمَنْ التَّمَسَ رِضَاءَ النَّاسِ يَسْخَطِ اللَّهَ وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى النَّاسِ»؛ یعنی: «هرکس خشنودی الله را در چیزی طلب کند که مایه ی خشم مردم است، الله متعال او را از شر یا ظلم مردم حفظ می نماید و هرکس در ازای ناخشنودی الله در پی خشنودی مردم باشد، الله متعال بر او خشم می گیرد و او را به مردم وامی گذارد (و مردم را از او خشمگین می کند)». چه بسیارند کسانی که رضای مردم را در ازای خشم خدا طلب می کنند!

این ها در خشم خدا هستند، اگرچه رضایت و خشنودی مردم را به دست بیاورند و خشنودی مردم، هیچ نفعی به آنان نمی رساند؛ همان گون که الله ﷻ فرموده است: ﴿فَإِنْ تَرَضُوا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴾ [یعنی: «اگر شما از آن ها راضی شوید، بی گمان الله از مردم فاسق و نابکار راضی نمی گردد»]. حتی اگر بهترین و برگزیده ترین مخلوق الله ﷻ، رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنان راضی شود، هیچ نفعی برایشان ندارد؛ زیرا الله متعال، از مردم فاسق و نابکار راضی نمی گردد.

این آیه نسبت به فسق و نافرمانی از پروردگار متعال، هشدار می دهد. فسق، یعنی ارتکاب معصیت یا نافرمانی از خداوند صلی الله علیه و آله که بزرگ ترین نوع آن، کفر می باشد. هر فسق و فجوری، متناسب با سطح و اندازه ی خود، باعث ناخشنودی الله متعال می شود. فسق به عنوان یکی از عوامل ناخشنودی خداوند متعال، مراتب و انواع گوناگونی دارد؛ نافرمانی پدر و مادر، قطع رابطه ی خویشاوندی، تقلب و خیانت به مردم، پیمان شکنی، دروغ گویی، و همه ی معاصی، فسق و فجور محسوب می شوند؛ اما گناهان کوچک با کارهای نیک و پسندیده، از میان می روند و بخشیده می گردند. البته در صورتی که انسان، کارهای نیک را به نحو احسن و به بهترین شکل انجام دهد؛ الله ﷻ می فرماید:

﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ

كَانَ مَشْهُودًا﴾ ﴿۷۸﴾ [الإسراء: ۷۸]

از زوال خورشید تا تاریکی شب نماز را برپا دار و نماز صبح را به جای آور. بی گمان خواندن نماز صبح با حضور فرشتگان است.

هم چنین می فرماید:

﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾ [هود: ۱۱۴]

بی گمان نیکی ها، بدی ها را از میان می برند.

اما گناهان کبیره فقط با توبه بخشیده می شوند.

به هر حال فسق، سبب محروم شدن از رضایت و خشنودی الله ﷻ می باشد و طاعت و بندگی، زمینه ای برای دستیابی به رضایت الهی است. پس ای برادر مسلمان! اگر خواهان رضایت و خشنودی الله متعال هستی، به اطاعت و بندگی اش پای بند باش و اگر می خواهی مردم از تو راضی باشند، در اطاعت و بندگی الله ﷻ بکوش.

در روایتی آمده است که: «پیامبر ﷺ روز پنجشنبه عازم غزوه ی تبوک شد. و دوست داشت که در روز پنجشنبه سفرش را آغاز کند». البته چنین نبود که همیشه سفرش را در روز پنجشنبه آغاز نماید؛ چنانکه آخرین سفرش به مکه را در حج واداع در روز شنبه آغاز کرد و گاه اتفاق می افتاد که در یکی دیگر از روزهای هفته عازم سفر می شد؛ گرچه غالباً روز پنجشنبه سفر خود را آغاز می فرمود. رسول خدا ﷺ وارد مدینه شد. عادتش، این بود که هرگاه از سفری بازمی گشت، نخست به مسجد می رفت و دو رکعت نماز می خواند و با مردم می نشست. پیش تر در این باره سخن گفتیم. این دو رکعت را در هر وقتی می توانیم بخوانیم و محدودیت زمانی ندارد؛ حتی در اوقاتی که از نماز خواندن نهی شده است؛ زیرا مشروعیت این دو رکعت به سبب ورود به شهر می باشد و در هر زمانی که این سبب فراهم شود، حتی در اوقات ممنوع، خواندن این دو رکعت، سنت است.

وَأَمَّا الْأَحَادِيثُ:

۵۵- فَأَلَّوْا: عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ الصَّدَقَ يَهْدِي إِلَى الْبِرِّ وَإِنَّ الْبِرَّ يَهْدِي إِلَى الْجَنَّةِ، وَإِنَّ الرَّجُلَ لِيَصْدُقَ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ صَدِيقًا، وَإِنَّ الْكَذِبَ يَهْدِي إِلَى الْفُجُورِ وَإِنَّ الْفُجُورَ يَهْدِي إِلَى النَّارِ، وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَكْذِبُ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ كَذَابًا». [متفقٌ عليه] ^(۱)

ترجمه: ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا صدق و راستی، انسان را به سوی نیکی رهنمون می شود. و نیکی، انسان را به بهشت می رساند. و شخص، پیوسته راست می گوید تا این که نزد الله به عنوان صدیق و راست گو نوشته می شود. و بی گمان کذب و دروغ، انسان را به فسق و فجور می کشاند و فسق و فجور، انسان را به جهنم می رساند. و شخص همواره دروغ می گوید تا این که نزد الله به عنوان کذاب و دروغ گو نوشته می شود.»

شرح

پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «عَلَيْكُمْ بِالصَّدَقِ!»؛ یعنی: همواره راست بگویید. صدق، یعنی خبری که مطابق واقعیت باشد. داستان کعب و دوستانش، بیان گر اهمیت راست گویی و فرجام نیک آن است و نشان می دهد که آدم صادق و راست گو، ختم به خیر می شود و آدم دروغ گو، هیچ دست آوردی ندارد. یکی از عوام به دوستش گفت: دروغ، انسان را از مخمصه نجات می دهد؛ اما دوستش این را رد کرد و گفت: صدق و راستی، مایه ی نجات انسان است؛ فقط راست گویی. دروغ، می تواند به صورت زبانی یا در عمل باشد. دروغ زبانی، این است که انسان دروغ بگوید. و دروغ عملی، این است که انسان، عملی انجام دهد که بر خلاف باطنش می باشد؛ از این رو منافق، دروغ گو به شمار می رود؛ زیرا پیش مردم چنین وانمود می کند که مؤمن است؛ با مردم نماز می خواند، روزه می گیرد، و حتی صدقه می دهد؛ اما در حقیقت، بخیل است؛ و گاه حج می گزارد و اگر کسی اعمالش را ببیند، به درست کاری او گواهی می دهد؛ اما این اعمال، باطنش را برملا نمی کند؛ چون در باطن، دروغ گوست.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۰۹۴؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۶۰۷.

از این رو می‌گوییم: دروغ، هم در زبان است و هم در عمل. اگر خبری مطابق واقعیت باشد، راست است؛ و این، در زبان می‌باشد. هرگاه اعمال انسان، مطابق باطن و نیت قلبی اش باشد، صدق و راستی به‌شمار می‌رود؛ یعنی صدق در اعمال.

رسول‌الله ﷺ عاقبت صدق و راستی را بیان کرد و فرمود: «صدق و راستی به سوی نیکی؛ و نیکی، به سوی بهشت رهنمون می‌شود». در متن حدیث واژه‌ی «بر» آمده که به معنای نیکی‌ست؛ یکی از نام‌های الله ﷻ، «بر» می‌باشد که از همین ریشه گرفته شده و به معنای «بسیار نیکوکار» است.

نیکی، یکی از نتایج صدق و راستی‌ست؛ فرمود: «نیکی، به سوی بهشت رهنمون می‌شود». پس عملِ آدمِ نیکوکار، او را به بهشت می‌رساند و بهشت، هدف نهایی و آرزوی همه است. الله متعال، همه‌ی ما را بهشتی بگرداند؛ از این رو انسان باید از خداوند ﷻ بهشت را درخواست کند و از دوزخ به او پناه ببرد:

﴿فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ﴾ [آل عمران: ۱۸۵]

پس هرکس از آتش جهنم دور گردد و وارد بهشت شود، رستگار است.

رسول‌الله ﷺ فرمود: «شخص همواره راست می‌گوید تا آن‌که نزد الله به عنوان راست‌گو و صدیق نوشته می‌شود». صدیق، دومین جایگاه را در میان بندگان برگزیده‌ای دارد که الله ﷻ به آنان نعمت بخشیده و آن‌ها را گرامی داشته است:

﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾ [النساء: ۶۹]

آنان که از الله و رسول اطاعت می‌کنند، هم‌نشین پیامبران، صدیقان، شهدا و صالحان خواهند بود که الله به آنان نعمت داده است؛ و چه رفیقان نیکی هستند!

شخصی که صدق و راستی پیشه می‌سازد و همواره راست می‌گوید، نزد الله ﷻ به عنوان صدیق نوشته می‌شود. روشن است که تنها افراد اندکی، به چنین جایگاه والایی دست می‌یابند؛ البته فرقی نمی‌کند که زن باشند یا مرد؛ چنان‌که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ﴾

[المائدة: ۷۵]

مسیح پسر مریم، فقط فرستاده‌ای‌ست که پیش از او نیز فرستادگانی آمده و رفته‌اند؛ و

مادرش، صدیقه و بانویی راست گو بود.

به طور قطع برترین و راست گوترین صدیقان، ابوبکر صدیق رضی الله عنه بوده است. یعنی عبدالله بن عثمان بن ابی قحافه رضی الله عنه که بدون هیچ تردید و درنگی، دعوت رسول الله صلی الله علیه و آله را پذیرفت و بلافاصله پس از آن که پیامبر صلی الله علیه و آله او را به اسلام فراخواند، مسلمان شد و زمانی که قوم پیامبر صلی الله علیه و آله تکذیبش کردند، او فرستاده‌ی خدا را تصدیق نمود؛ هم‌چنین زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله از معراجش سخن گفت، مردم او را تکذیب کردند؛ اما ابوبکر صدیق رضی الله عنه تصدیقش نمود. مردم می‌گفتند: ای محمد! چگونه در یک شب، از مکه به بیت‌المقدس رفته‌ای و بازگشته‌ای؟ حتی ادعا می‌کنی که به آسمان نیز رفته‌ای! امکان ندارد.

سپس نزد ابوبکر صدیق رضی الله عنه رفتند و گفتند: آیا شنیده‌ای که رفیقت چه می‌گوید؟ ابوبکر صدیق رضی الله عنه پرسید: چه می‌گوید؟ گفتند: او، چنین و چنان می‌گوید. گفت: «اگر او چنین فرموده، پس به یقین راست گفته است». از آن پس، ابوبکر رضی الله عنه «صدیق» نامیده شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله از کذب و دروغ بر حذر داشت و فرمود: «وایاکم والکذب». یعنی: «از دروغ‌گویی بپرهیزید». دروغ، به معنای خبری است که واقعیت ندارد؛ فرقی نمی‌کند که به زبان باشد یا در عمل. اگر کسی پرسد: امروز چند شنبه است؟ و جواب دهند که پنج‌شنبه یا سه‌شنبه می‌باشد؛ حال آن‌که چهارشنبه است؛ در این صورت، دروغ گفته‌اند؛ چراکه واقعیت ندارد. منافق، دروغ‌گو به‌شمار می‌رود؛ زیرا از ظاهرش چنین برمی‌آید که مسلمان است؛ حال آن‌که چنین نیست و در حقیقت کافر می‌باشد؛ یعنی منافق، در عمل، دروغ‌گوست.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «و بی گمان، کذب و دروغ، انسان را به فسق و فجور می‌کشاند». فجور، یعنی خروج از اطاعت الله صلی الله علیه و آله و روی آوردن به معصیت و نافرمانی از او؛ کفر، بزرگ‌ترین نوع فجور می‌باشد. به تعبیر قرآن کافران، فاجر و نابکارند:

﴿أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُ الْفَجْرَةُ﴾ (۴۲)

[عبس: ۴۲]

آن‌ها همان کافران بدکارند.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَفِي سَجِّينٍ ﴿٧﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَجِّينٌ ﴿٨﴾ كِتَابٌ مَّرْقُومٌ ﴿٩﴾

﴿وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿١٠﴾ الَّذِينَ يُكْذِبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ ﴿١١﴾﴾ [المطففين: ۷، ۱۱]

چنین نیست (که می‌پندارند)؛ به راستی نامه‌ی اعمال بدکاران در «سجین» است. و تو چه می‌دانی که «سجین» چیست؟ کتابی که (در «سجین» است، کتابی) مهمور و نوشته‌شده (در مورد سرنوشت بدکاران) می‌باشد. در آن روز وای به حال تکذیب‌کنندگان! آنان که روز جزا را انکار می‌کنند.

و نیز می‌فرماید:

﴿وَإِنَّ الْفَجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ ﴿۱۴﴾﴾

[الانفطار: ۱۴]

و به یقین بدکاران، در دوزخ‌اند.

بنابراین کذب و دروغ، انسان را به سوی فسق و فجور سوق می‌دهد و فسق و فجور، او را به دوزخ می‌کشاند.

رسول‌الله ﷺ فرمود: «شخص همواره دروغ می‌گوید تا این‌که نزد الله، به عنوان کذاب و دروغ‌گو نوشته می‌شود». دروغ‌گفتن حرام است؛ بلکه علما آن را جزو گناهان کبیره دانسته‌اند؛ زیرا رسول‌الله ﷺ بیان فرموده که هرکس به دروغ گفتن عادت کند، نزد الله ﷻ به عنوان دروغ‌گو و کذاب نوشته می‌شود. یکی از بزرگ‌ترین انواع دروغ، این است که امروزه برخی از مردم مرتکب می‌شوند؛ یعنی دروغ می‌گویند تا دیگران را بخندانند. در حدیثی، وعید و هشدار شدید در این‌باره آمده که رسول‌الله ﷺ فرموده است: «وَيْلٌ لِلَّذِي يُحَدِّثُ فَيَكْذِبُ لِيُضْحِكَ بِهِ الْقَوْمَ، وَيَلُّ لَهُ وَيَلُّ لَهُ»^(۱)؛ یعنی: «وای به حال کسی که برای خنداندن مردم، سخن دروغ سر هم کند؛ وای بر او! باز هم وای بر او». این، هشدار شدیدی است که برخی از مردم، آن را ساده می‌گیرند.

کذب و دروغ، به کلی حرام است و انسان را به فسق و فجور می‌کشاند و جز سه مورد، هیچ استثنایی ندارد؛ یعنی در سه مورد، جایز می‌باشد؛ چنان‌که در حدیث آمده است: در جنگ؛ برای آشتی دادن مردم با یکدیگر، و نیز سخنی که زن و مرد برای تقویت زندگی زناشویی به هم می‌گویند. البته برخی از علما، کذب و دروغ را در این حدیث، به «توریه» معنا کرده‌اند و آن را دروغ آشکار نمی‌دانند. گاه توریه، دروغ نامیده

(۱) حسن است؛ روایت: ترمذی، ش: ۲۳۱۵؛ و ابوداود، ش: ۴۹۹۰؛ و احمد در مسندش (۲/۵، ۵، ۷)؛ و رویانی در مسندش (۹۱۰) و هناد در الزهد (۱۱۵۰) و ابن‌قانع در معجم الصحابة (۷۱/۳) و دیگران از طریق بهز بن حکیم از پدرش از جدش به صورت مرفوع.

می‌شود؛ همان‌گونه که در حدیث ابوهریره رضی الله عنه آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لَمْ يَكْذِبْ إِبرَاهِيمُ عليه السلام إِلَّا ثَلَاثَ كَذَبَاتٍ: ثُنْتَيْنِ مِنْهُنَّ فِي ذَاتِ اللّٰهِ عليه السلام: قَوْلُهُ «إِنِّي سَقِيمٌ» وَقَوْلُهُ «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا» وَوَأَحَدَةً فِي شَأْنِ سَارَةَ...»^(۱) یعنی: «ابراهیم عليه السلام فقط سه بار دروغ گفت؛ دو بار به خاطر خدا. آن‌جا که فرمود: «إِنِّي سَقِيمٌ» یعنی من بیمارم. و دیگری آن‌جا که گفت: «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا» یعنی بت بزرگ، این کار را کرده است. و سومین دروغش به خاطر (نجات) ساره از پادشاه ستمگر بود». البته ابراهیم عليه السلام دروغ نگفت؛ بلکه توریه کرد. در هر حال چه توریه کرده و چه دروغ گفته باشد، باید بدانیم که مطابق دیدگاه بیشتر علما، دروغ گفتن فقط در سه موردی که ذکر شد، جایز است. بدترین و شدیدترین نوع دروغ، این است که انسان به دروغ، مدعی اموال دیگران شود و برای اثبات دروغش، قسم بخورد؛ مثل این که کسی، حق خودش را مطالبه نماید و انسان با آن که می‌داند که مطالبه‌کننده راست می‌گوید، سوگند یاد کند و بگوید که به‌خدا، هیچ حقی نزد من نداری! یا برعکس، به دروغ مدعی چیزی شود که هیچ حقی در آن ندارد و سوگند یاد کند و بگوید که فلان چیز و فلان کالا که نزد توست، مال من است! اگر بر ادعای دروغینش سوگند بخورد، به چنین سوگندی، سوگند «غموس» می‌گویند؛ غموس، یعنی غوطه‌دهنده؛ چون صاحبش را در گناه و در نتیجه، در دوزخ غوطه‌ور می‌کند. رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ يَفْتَتِعُ بِهَا مَالَ مُسْلِمٍ هُوَ عَلَيْهِ فَاجِرٌ لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضَبَانُ»^(۲) یعنی: «هرکس با سوگند دروغ، مال مسلمانی را تصاحب نماید، در حالی که الله را ملاقات می‌کند که الله بر او خشمگین است». نتیجه این که دروغ، حرام است و به‌طور مطلق برای انسان جایز نیست که دروغ بگوید؛ مگر در سه موردی که ذکر شد. آن‌هم با اختلافی که درباره‌اش وجود دارد؛ یعنی برخی توریه را در این سه مورد جایز دانسته‌اند و برخی، دروغ را.

(۱) صحیح بخاری، ش: (۳۳۵۸، ۴۷۱۲، ۵۰۸۴)؛ و مسلم، ش: ۲۳۷۱.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۴۵۵۰، ۶۶۷۶ و مسلم، ش: (۱۱۰، ۱۳۸).

۵۶- الثَّانِي: عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ حَفِظْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: «دَعْ مَا يَرِيْبُكَ إِلَى مَا لَا يَرِيْبُكَ، فَإِنَّ الصَّدَقَ طَمَأْنِينَةٌ، وَالْكَذِبَ رِيْبَةٌ». [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و آن را صحیح دانسته است.]^(۱)

ترجمه: ابو محمد، حسن بن علی بن ابی طالب عليه السلام می گوید: به یاد دارم که رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود: «آن چه را که درباره‌ی (درست بودن) آن شک داری، رها کن و به کاری پرداز یا به چیزی روی بیاور که درباره‌اش شک نداری. صدق و راستی، مایه‌ی اطمینان و آرامش است و دروغ، مایه‌ی شک و اضطراب».

شرح

رسول الله صلى الله عليه وآله فرموده است: «دَعْ مَا يَرِيْبُكَ»؛ یعنی: «آن چه را که درباره‌اش شک داری و به آن مطمئن نیستی، ترک کن. «إِلَى مَا لَا يَرِيْبُكَ»: «و به چیزی روی بیاور که درباره‌ی درست بودن آن، مطمئن هستی».

امام نووی رحمته الله این حدیث را در «الأربعین» نیز آورده است و حدیث مهم و جامعی است و در بحث تقوا و احتیاط در مسایل، اهمیت زیادی دارد. علما در مسایل فقهی، جنبه‌ی احتیاط را در نظر گرفته‌اند و دلایل زیادی بر آن ذکر کرده‌اند؛ به عنوان مثال، لباس کسی آلوده شده است و او نمی‌داند که سمت راست لباسش، آلوده است یا سمت چپ. اگر سمت راست را بشوید، هم چنان شک دارد که شاید سمت چپ، آلوده باشد و همین‌طور اگر سمت چپ را بشوید، باز هم مطمئن نیست و شک دارد که شاید سمت راست لباسش آلوده باشد؛ احتیاط، چیست؟ روشن است که هم سمت چپ و هم سمت راست لباسش را بشوید تا مطمئن شود و هیچ شکی برایش باقی نماند.

هم‌چنین اگر انسان در نمازش دچار شک شد که دو رکعت خوانده است یا سه رکعت و نتوانست به یکی از این‌ها مطمئن شود که دو رکعت خوانده است یا سه رکعت؛ یعنی اگر دو رکعت را در نظر بگیرد، شک دارد که شاید نمازش ناقص باشد و همین‌طور اگر حساب کند که سه رکعت خوانده است، باز هم مطمئن نیست. در چنین

(۱) صحیح الجامع، ش: (۳۳۷۷، ۳۳۷۸)، و إرواء الغلیل از آلبانی به شماره‌ی ۲۰۷۴؛ آلبانی، آن را صحیح دانسته است.

حالتی باید تعداد رکعات کمتر را مد نظر قرار دهد؛ چون در این صورت، دیگر شکی باقی نمی ماند که نمازش یا تعداد رکعت های آن، ناقص نیست؛ یعنی اگر بین سه رکعت و چهار رکعت شک کرد، سه رکعت را در نظر بگیرد و بر همین اساس نمازش را کامل نماید.

این حدیث، یکی از اصول فقه به شمار می رود که اگر در چیزی شک کردی، آن را ترک کن و به چیزی روی بیاور که در آن شک نداری یا به آن، مطمئن هستی.

این حدیث، در زمینه ی تربیت و پرورش درونی نیز حایز اهمیت است؛ یعنی انسان با چنین رویکردی به آرامش می رسد و اضطراب و نگرانی ندارد. چون بسیاری از کسانی که دل زنده ای دارند یا اصطلاحاً زنده دل هستند، با پرداختن یا روی آوردن به مسایل و کارهای شبهه انگیز، دچار اضطراب و نگرانی می شوند و اگر شک و تردیدشان از میان برود و به یقین برسند، دیگر نگران و آشفته نیستند.

پیامبر ﷺ فرمود: «صدق و راستی، مایه ی آرامش است». این بخش حدیث، مورد استناد مؤلف رحمته بوده که آن را در باب صدق و راستی، آورده است. آری! صدق و راستی، آرامش بخش است و کسی که صدق و راستی پیشه سازد، هیچ گاه پشیمان نمی شود و نمی گوید که ای کاش، چنین و ای کاش چنان می کردم! چون صدق و راستی، مایه ی نجات است و انسان راست گو را به سرمنزل مقصود می رساند؛ چنان که الله عز و جل صادقان و راست گویان را نجات می بخشد و از این رو آدم های راست گو را همواره آرام و مطمئن می بینیم بر هیچ چیزی تأسف و افسوس نمی خورند: «وَمَنْ صَدَقَ نَجَا»: «هرکس راست بگوید، نجات می یابد». بر عکس دروغ که به فرموده ی رسول الله ص، مایه ی شک و بی قراری ست. دروغ، اول از همه دروغ گو را دچار شک و اضطراب می کند؛ زیرا همواره بی قرار و مضطرب است که آیا مردم، حرفش را باور خواهند کرد یا نه؟ از این رو می بینیم که افراد دروغ گو، معمولاً برای اثبات حرف خود، قسم می خورند تا کسی در سخنشان، شک نکند. مثل منافقان که برای اثبات سخنانشان به نام الله، سوگند یاد می کنند؛ چون همواره نگرانند که شاید کسی حرفشان را باور نکند. الله عز و جل می فرماید:

﴿يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهُمْ أُولُو
لَمْ يَنَالُوا﴾ [التوبة: ۷۴]

به نام الله سوگند می‌خورند که (هیچ سخنی برضد پیامبر) نگفته‌اند؛ در صورتی که سخن کفرآمیز گفته‌اند و پس از اسلام آوردن، کفر ورزیدند و تصمیمی گرفتند که به آن دست نیافتند.

لذا شکی نیست که دروغ، سبب تردید و بی‌قراری انسان می‌گردد و او را نگران می‌کند که مبادا مردم به دروغش پی ببرند و از این‌رو همواره مضطرب و نگران است. از این حدیث، درمی‌یابیم که انسان باید دروغ را ترک کند و به صدق و راستی روی بیاورد؛ زیرا دروغ، مایه‌ی شک و اضطراب است و راستی، مایه‌ی اطمینان و آرامش؛ و پیامبر ﷺ فرموده است: «آن‌چه را که مایه‌ی شک توست، رها کن و به چیزی روی بیاور که تو را در شک نمی‌اندازد».

۵۷- الثالث: عن أبي سفيان صخر بن حرب[ؓ] في حديثه الطويل في قصة هرقل، قال هرقل: فماذا يأمركم يعني النبي^ﷺ قال أبو سفيان: قلت: يقول: «اعبدوا الله وحده لا تُشركوا به شيئاً، وأتركوا ما يقول آبؤكم، ويأمرنا بالصلاة والصدق، والعفاف، والصلوة» [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوسفیان، صخر بن حرب[ؓ] در حدیث طولانی‌اش در داستان ملاقاتش با «هرقل» می‌گوید: هرقل پرسید: شما را به چه چیزی امر می‌کند؟ منظورش پیامبر ﷺ بود. ابوسفیان[ؓ] پاسخ داد: می‌گوید: «الله یگانه را عبادت و پرستش نمایند و به او شرک نوزید و عقاید و اعمال (شرک‌آمیز) پدرانان را ترک کنید؛ و ما را به نماز، راست‌گویی، پاک‌دامنی و صله‌ی رحم (رعایت پیوند خویشاوندی) امر می‌کند».

شرح

ابوسفیان، مشرک بود و در فاصله‌ی صلح حدیبیه و فتح مکه مسلمان شد. پیمان صلح حدیبیه در سال ششم هجری بسته شد و مکه در سال هشتم هجری فتح گردید.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۷؛ و مسلم، ش: ۱۷۷۳.

ابوسفیان و تعدادی از قریشیان به شام رفتند. در آن زمان «هرقل»، پادشاه نصارا بود؛ او، تورات و انجیل را خوانده و پادشاهی زیرک بود و با کتاب‌های پیشین، آشنایی داشت. وقتی شنید که گروهی از اهل حجاز، یعنی ابوسفیان و همراهانش به شام آمده‌اند، آن‌ها را به حضور خواست و درباره‌ی پیامبر ﷺ و نسب ایشان و هم‌چنین در مورد اصحاب آن بزرگوار و میزان احترامی که به ایشان می‌گذارند، سؤال کرد. هم‌چنین درباره‌ی وفاداری رسول خدا ﷺ به عهد و پیمان‌ش پرسید و سؤال‌های دیگری نیز مطرح کرد و بدین‌سان دریافت که به‌راستی، محمد، همان پیامبری است که کتاب‌های پیشین، خبر آمدنش را داده‌اند؛ اما به‌خاطر حرص و محبت پادشاهی، و به‌حکمت الله ﷻ، مسلمان نشد. او، از ابوسفیان پرسید که محمد (ﷺ) شما را به چه امر می‌کند؟ ابوسفیان به او خبر داد که محمد (مصطفی ﷺ) آن‌ها را به عبادت و پرستش الله یگانه فرمان می‌دهد و به آن‌ها دستور می‌دهد که چیزی را با الله، شریک نسازند؛ و جز الله، هیچ پادشاه و پیامبر یا سنگ و درختی را عبادت نکنند و ماه و خورشید و هیچ چیزی جز الله را نپرستند. چون عبادت، ویژه‌ی الله ﷻ می‌باشد و این، همان دعوت یا پیامی است که پیامبر ﷺ و سایر پیامبران آورده‌اند. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ (۲۵)

[الأنبياء: ۲۵]

و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر این که به او وحی کردیم که هیچ معبود برحق جز من وجود ندارد؛ پس مرا عبادت و پرستش کنید.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [النحل: ۳۶]

در هر امتی پیامبری (با این پیام) فرستادیم که الله را عبادت و پرستش کنید و از معبودان باطل دوری نمایید.

یعنی الله را عبادت کنید و از شرک دوری نمایید. این، دعوت همه‌ی پیامبران الهی بود و پیامبران محمد مصطفی ﷺ نیز همین پیام را برای انسان‌ها آورده است؛ چنان‌که فرمود: «عقاید و اعمال شرک‌آمیز پدران‌تان را ترک کنید». ببینید که چگونه حق را آشکارا بیان نمود! پیامبر ﷺ امت را از عبادت بت‌ها منع کرد و فرمانشان داد که دیگر، مانند پدران‌شان، جز الله را پرستش نکنند؛ البته در مواردی که پدران‌شان، اخلاق و منش نیکی

داشتند، آن‌ها را به ترک اخلاق و منش نیکی که از پدرانشان به جای مانده بود، دستور نداد. الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَإِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا﴾ [الأعراف: ۲۸]

و چون کار زشتی انجام دهند، می‌گویند: پدرانمان را بر این کار یافته‌ایم و الله، ما را به انجام آن دستور داده است.

اما الله متعال، تکذیبشان کرده و فرموده است:

﴿قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ﴾ [الأعراف: ۲۸]

بگو: الله به کار زشت فرمان نمی‌دهد.

آری! پیامبر ﷺ همین که دعوتش را آغاز کرد، به امتش فرمان داد که دیگر، هم چون پدرانشان شرک نورزند و شرک به الله را ترک کنند.

ابوسفیان رضی الله عنه در پاسخ هرقل چنین گفت که: «ما را به اقامه‌ی نماز امر می‌کند». نماز، پیوند میان بنده با پروردگار اوست و پس از شهادتین، بزرگ‌ترین رکن اسلام به‌شمار می‌رود و مؤمن و کافر را از هم جدا می‌کند. به‌فرموده‌ی رسول الله ﷺ نماز، پیمانی است که فرق میان مسلمانان و غیرمسلمانان محسوب می‌شود و به‌واسطه‌ی این پیمان، خون مسلمانان، یعنی جان کسانی که نماز می‌خوانند، حکم جان همه‌ی مسلمانان را دارد و نباید مورد تعرض قرار گیرد؛ رسول الله ﷺ فرمود: «الْعَهْدُ الَّذِي بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمُ الصَّلَاةُ فَمَنْ تَرَكَهَا فَقَدْ كَفَرَ»^(۱). یعنی: «فرقی که میان ما و مشرکان و کافران می‌باشد، نماز است؛ هرکس نماز را ترک کند، کفر ورزیده است»؛ یعنی کافر شده و از دایره‌ی اسلام، بیرون رفته است. تلاش آن دسته از علما که ترک نماز را کفر اصغر دانسته‌اند، بیهوده و نادرست است؛ بلکه ترک نماز، کفر اکبر و سبب خروج از اسلام می‌باشد. اندکی تأمل و دقت نظر در حدیث نشان می‌دهد که چنین تأویلی، نادرست می‌باشد؛ زیرا همان‌طور که در حدیث آمده، نماز، فرق ایمان و کفر است و کفر و ایمان را از هم جدا می‌کند؛ اگر

(۱) حَسَن است؛ روایت: ترمذی (۲۶۲۱) و احمد در مسندش (۳۴۶/۵)، و ابن ماجه (۱۰۷۹) و ابن‌نصر در تعظیم قدر الصلاة (۸۹۶) و دارقطنی در سنن خود (۵۲/۲)؛ و دوری در تاریخ ابن معین (۱۲۰۵) و... به‌نقل از بریده.

ترک نماز کفر نباشد، پس چه معنا دارد که نماز را فاصله یا فرق کفر و ایمان دانسته است؟ از این رو تلاش کسانی که ترک نماز را مانند «طعنه زدن به نسب‌ها یا نوحه‌خوانی بر میت»،^(۱) کفر اصغر دانسته‌اند، تلاش بی‌جا و نادرستی‌ست. نماز، مثل مرز یا حدود دو زمین است که یکی از آن زید و دیگری، از آن عمرو می‌باشد؛ کسی که در زمین زید باشد، در زمین عمرو نیست و کسی که در زمین عمرو باشد، در زمین زید نیست؛ نماز نیز همین‌گونه است و مرز کفر و ایمان می‌باشد. لذا انسان با توجه به این مرز، یا در محدوده‌ی کفر است و یا در محدوده‌ی ایمان؛ و حالت سومی ندارد. نماز در میان اعمال، تنها عملی‌ست که ترکش، کفر می‌باشد؛ اما کسی که در ماه رمضان روزه نمی‌گیرد یا با وجود استطاعت و توانایی، حج نمی‌گذارد، کافر نیست؛ اما اگر نماز نخواند، می‌گوییم که کافر است؛ هم‌چنین کسی که زکات نمی‌دهد، کافر نمی‌باشد؛ اما اگر نماز را ترک کند، از دایره‌ی اسلام خارج می‌شود و کافر است. عبدالله بن شقیق رحمته که تابعی مشهوری‌ست، می‌گوید: «اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله ترک هیچ عملی، جز ترک نماز را کفر نمی‌دانستند». بنابراین اگر انسان نمازی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن امر می‌کرد، ترک نماید، مثل این است که توحید را رها کند؛ یعنی انسان، با ترک نماز کافر و مشرک می‌شود. پناه بر خدا! حدیث جابر رضی الله عنه که امام مسلم رحمته روایتش کرده، این نکته را تأیید می‌کند؛ جابر رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بَيْنَ الرَّجُلِ وَبَيْنَ الْكُفْرِ وَالشِّرْكِ تَرْكُ الصَّلَاةِ»^(۲) آری! نماز، فاصله‌ی هر شخصی با کفر و شرک است و اگر نماز را ترک کند، دیگر، با کفر و شرک فاصله‌ای ندارد؛ یعنی کافر و مشرک شده است.

ابوسفیان در پاسخ هرقل گفت: «ما را به صدق و راست‌گویی امر می‌کند». نکته‌ی مورد استناد، در همین بخش حدیث است که مؤلف، آن را در باب صدق و راستی آورده است؛ همان‌طور که الله تعالی می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ [التوبة: ۱۱۹]

ای مومنان! تقوای الهی پیشه کنید و با راست‌گویان باشید.

(۱) نگا: صحیح مسلم، ش: ۶۷.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۸۲.

صدق، بر دو نوع است: صدق و راستی با الله ﷻ و صدق و راستی با بندگان او. متضاد صدق و راستی، کذب یا دروغ است که به معنای گفتن خبر خلاف واقعیت می‌باشد و یکی از ویژگی‌های منافقان به‌شمار می‌رود. چنان‌که رسول‌الله ﷺ فرموده است: «نشانه‌ی منافق، سه چیز است...». یکی از ویژگی‌ها یا نشانه‌های منافق، این است که: «هنگام سخن گفتن، دروغ می‌گوید».^(۱) متأسفانه برخی از مردم به بیماری دروغ‌گویی مبتلا هستند و تا دروغ نگویند، راحت نمی‌شوند. هرگاه دهان به سخن می‌گشایند، حتماً باید دروغ بگویند یا وقتی در مجلسی می‌نشینند، کارهای مضحکی انجام می‌دهند تا دیگران را بخندانند.

ابوسفیان هم‌چنین در پاسخ هرقل به او خبر داد که محمد (مصطفی ﷺ) به عفت و پاک‌دامنی، امر می‌کند. عفت، بر دو نوع است: عفت از شهوت‌های جنسی و عفت از شهوت شکم.

عفت از شهوت جنسی، این است که انسان از زنا و زمینه‌های آن (مثل چشم‌چرانی) دوری کند؛ زیرا الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقْرُبُوا الزَّانِيَةَ إِنَّهُ كَانَ فَحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا﴾ [الإسراء: ۳۲]

و به زنا نزدیک نشوید؛ بی‌گمان زنا، کار بسیار زشت و راه بد و ناپسندی‌ست.

به کسی که مرتکب زنا شود، باید صد شلاق یا تازیانه بزنند و او را به مدت یک سال تبعید کنند؛ این در صورتی‌ست که پیش‌تر ازدواج نکرده باشد؛ اما اگر ازدواج نموده و با همسرش نزدیکی کرده باشد و سپس مرتکب زنا گردد، سنگ‌سار می‌شود تا آن‌که بمیرد. این، برای عبرت مردم است تا به چنین کار زشتی روی نیاورند؛ چراکه زنا و بدکاری، اخلاق و دین را از میان می‌برد و پی‌آمدهای فردی و اجتماعی ناگواری در زمینه‌ی نسب پدید می‌آورد و باعث پیدایش بیماری‌هایی می‌شود که امروزه به سبب گسترش بی‌بند و باری مشاهده می‌کنیم. الله ﷻ از همه‌ی زمینه‌ها و عواملی که به بی‌بند و باری می‌انجامد، منع فرموده است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى﴾ [الأحزاب: ۳۳]

و در خانه‌هایتان بمانید و به شیوه‌ی دوران جاهلیت پیشین، اظهار زینت نکنید.

(۱) ر.ک: صحیح بخاری، ش: (۳۳، ۲۶۸۲) و صحیح مسلم، ش: ۵۹.

بهترین مکان برای زن، خانه‌ی اوست و باید در خانه‌اش بماند و بدون ضرورت بیرون نرود. و اگر ضرورتی برای بیرون رفتن پیش آمد، به فرموده‌ی رسول خدا ﷺ بدون اظهار زینت و بدون استفاده از عطر و مواد خوشبوکننده بیرون برود. هم‌چنین باید هنگام بیرون رفتن از خانه، خودش را از همه‌ی نامحرمان بپوشاند؛ حجاب شرعی، این است که زن، همه‌ی اعضای را که سبب فتنه می‌شود، بپوشاند؛ به‌ویژه صورتش را. پوشاندن صورت از مردان نامحرم، واجب است و بیش از پوشاندن سر یا دست و پا، اهمیت دارد و دیدگاه کسانی که پوشاندن صورت را برای زن واجب نمی‌دانند، بی‌اعتبار است.^(۱) زیرا در گفتارشان، تناقض وجود دارد؛ از یک‌سو پوشاندن صورت را واجب نمی‌دانند و از سوی دیگر، معتقدند که پوشاندن پا، واجب است. حال آن‌که باید پرسید: کدام‌یک از این اندام، بیش‌تر مایه‌ی فتنه می‌باشد؟ صورت یا پا؟ هر انسان عاقلی می‌فهمد که چه می‌گوید؛ بدون شک اگر زن، صورتش را نپوشاند و به خود عطر بزند و از خانه‌اش بیرون برود، مردم را دچار فتنه می‌کند؛ همین‌طور اگر در حالی که عطر یا مواد خوشبوکننده استفاده کرده، به بازار برود و در بازار قدم بزند، باعث فتنه شده است؛ لذا برای هیچ مردی جایز نیست که نسبت به ناموس خود، همسر یا دختر و یا خواهر و مادر خویش سهل‌انگاری کند؛ بلکه باید همواره به نحوه‌ی پوشش و رفت و آن‌ها، توجه داشته باشد.

نوع دوم عفت، یعنی عفت از شهوت شکم؛ بدین معناست که انسان، مناعت طبع یا عزت نفس داشته باشد و به آن‌چه مردم دارند، چشم ندوزد. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ﴾ [البقرة: ۲۷۳]

از بس مناعت دارند، افراد بی‌خبر آنان را ثروتمند می‌پندارند.

یعنی دست نیاز پیش مردم دراز نمی‌کنند و از کسی چیزی درخواست نمی‌نمایند؛ چون مناعت دارند؛ و خواستن از مردم، خفت و خواری است و دستی که به سوی مردم،

(۱) آلبانی رحمته الله علیه، کتابی به نام «الرد المفحم» دارد که در آن دلایلی مبنی بر عدم وجوب پوشش صورت ذکر کرده است؛ وی، پوشش صورت را برای زن، مستحب یا سنت می‌داند. چه خویست که پژوهش‌گران، دلایل طرفین را در این موضوع، به‌خوبی بررسی و ارزیابی کنند تا روی‌کردشان در قبال این مسأله، عالمانه و مبتنی بر کتاب و سنت صحیح رسول خدا ﷺ باشد. [مترجم]

دراز می‌شود، پایین است و دست دهنده، بالاست. لذا جایز نیست که از کسی چیزی درخواست کنیم، مگر زمانی که چاره‌ای نباشد و ضرورت و نیاز شدید، اقتضا کند؛ اما بدون ضرورت و نیاز شدید، حرام است که کسی پیش مردم، دست دراز کند و از آنان چیزی بخواهد؛ احادیثی وجود دارد که از چنین کاری، برحذر داشته است؛ چنان‌که رسول‌الله ﷺ خبر داده که گدا یا کسی که پیش مردم دست دراز می‌کند، روز قیامت در حالی حشر می‌شود که چهره‌اش بدون گوشت می‌باشد و استخوانش نمایان شده است؛ در روزی که همه حضور دارند، سؤال‌کننده یا گدا، در انظار مردم، چنین وضعی خواهد داشت!

صحابه رضی الله عنهم هنگام بیعت با رسول‌خدا ﷺ قرار می‌گذاشتند که از مردم چیزی درخواست نکنند؛ حتی اگر یکی از آن‌ها سوار شتر یا اسب خود بود و شلاقش افتاد، باز هم از کسی نخواهد که شلاق را بردارد و به او بدهد؛ بلکه خود پیاده شود و شلاقش را بردارد. انسانی که خداوند تعالی او را از مردم بی‌نیاز کرده یا غنای دل به او بخشیده، از ذلت و خواری سؤال و درخواست از مردم، خبر ندارد و نمی‌داند که این کار، چقدر ذلت‌بار است! چرا و چگونه دست خود را پیش مخلوقی چون خود، دراز می‌کنی؟! «و هرگاه چیزی خواستی، از الله بخواه و اگر می‌خواستی کمک بگیری، از الله درخواست کمک کن».

بنا بر روایت ابوسفیان رضی الله عنه، پنجمین چیزی که پیامبر صلی الله علیه و آله به آن امر می‌کرد، صله‌ی رحم یا رعایت پیوند خویشاوندی بود که در رأسش، ارتباط با پدر و مادر می‌باشد؛ چون ارتباط با والدین، هم نیکی به‌شمار می‌رود و هم صله‌ی رحم. بنابراین باید با خویشاوندان خود، متناسب با نسبتی که با ما دارند، رابطه داشته باشیم؛ با برادر، بیش از عمو و با عمو، بیش از عموی پدر و به همین ترتیب، خویشاوند هرچه به انسان نزدیک‌تر باشد، باید ارتباط بیش‌تری با او داشت. بحث ارتباط یا پیوند، در قرآن و سنت، بدون قید و به‌صورت مطلق آمده است؛ هرچه در کتاب و سنت بدون قید باشد، به عُرْف برمی‌گردد. بنابراین باید تعریف یا چگونگی ارتباط و پیوند را در عُرْف جستجو کنیم؛ از این‌رو نوع ارتباط‌ها به اشخاص، وضعیت آن‌ها و هم‌چنین زمان و مکان بستگی دارد. مثلاً خویشاوندی دارید که از شما بی‌نیاز است و از دور، احوال‌پرس او هستید و می‌دانید که نیازی به شما ندارد؛ همین مقدار که در ماه یا یک و نیم ماه

یکبار از او سر بزیند، مطابق عُرف ما به عنوان صله‌ی رحم یا رعایت حق خویشاوندی‌اش، کافی‌ست؛ اما اگر این شخص خیلی به شما نزدیک باشد، مثل پدر و مادر یا برادر و عمو، باید خیلی بیش‌تر به او سر بزیند و ارتباط بیش‌تری با او داشته باشید؛ به‌ویژه اگر فقیر یا بیمار باشد. در این صورت به ارتباط بیش‌تری از سوی شما نیاز دارد. در قرآن و سنت، تأکید زیادی به صله‌ی رحم شده و برعکس، درباره‌ی کسانی که ارتباط خویشاوندی را رعایت نمی‌کنند، وعیدها یا هشدارهای شدیدی وجود دارد.

۵۸- الرَّابِعُ: عَنْ أَبِي ثَابِتٍ، وَقِيلَ: أَبِي سَعِيدٍ، وَقِيلَ: أَبِي الْوَلِيدِ، سَهْلِ بْنِ حُنَيْفٍ، وَهُوَ بَدْرِيٌّ رضی الله عنه قَالَ: «مَنْ سَأَلَ اللَّهَ تَعَالَى الشَّهَادَةَ بِصِدْقٍ بَلَّغَهُ اللَّهُ مَنَازِلَ الشُّهَدَاءِ، وَإِنْ مَاتَ عَلَى فِرَاشِهِ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: سهل بن حنیف رضی الله عنه که از اصحاب بدر است و برخی، کنیه‌اش را ابو ثابت گفته‌اند و عده‌ای، کنیه‌اش را ابوسعید دانسته‌اند و ابوولید نیز گفته شده، می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که صادقانه از الله متعال درخواست شهادت کند، الله، او را به درجه یا جایگاه شهدا می‌رساند؛ گرچه در رختخواب خود بمیرد».

شرح

مؤلف رحمته الله این حدیث را از آن جهت در باب صدق و راستی آورده که در آن آمده است: «کسی که صادقانه از الله متعال شهادت را بخواهد، الله او را به درجه‌ی شهدا می‌رساند». شهادت، یکی از رتبه‌ها و درجات والای صدیق بودن می‌باشد. همان‌گونه که الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾ [النساء: ۶۹]

آنان که از الله و پیامبر اطاعت می‌کنند، هم‌نشین پیامبران، صدیقان، شهدا و صالحان خواهند بود که الله به آنان نعمت داده است؛ و چه رفیقان نیکی هستند!

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۹۰۹.

یکی از انواع شهادت، گواهیِ علماست که احکام الله ﷻ را برای بندگان بیان می‌کنند و این، نوعی شهادت یا گواهی دادن است؛ الله ﷻ در این باره می‌فرماید:

﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ﴾ الله گواهی می‌دهد که هیچ

معبود برحقّی جز او وجود ندارد؛ و فرشتگان و علما (نیز همینگونه گواهی می‌دهند).

شهادت، انواع فراوانی دارد:

برخی از علما در تفسیر آیه‌ی پیشین، واژه‌ی ﴿وَالشُّهَدَاءُ﴾ را به مفهوم علما دانسته‌اند؛ شکی نیست که علما، شهدا یا گواهانی هستند که شهادت می‌دهند الله ﷻ پیامبرش را با آیین راستین و هدایت فرستاده است و در برابر امت گواهند که شریعت الهی به آن‌ها رسیده است؛ بدین‌سان که حلال و حرام را در احکام الهی بیان می‌کنند و گواهی می‌دهند که این کار، واجب است یا مستحب و این حرام است یا مکروه؛ از آن‌جا که تنها اهل علم، به کنه احکام الهی پی می‌برند و آن را می‌شناسند، شهدا یا گواهان حق محسوب می‌شوند.

هم‌چنین کسانی که به سبب بیماری‌های همه‌گیر می‌میرند و یا می‌سوزند یا غرق می‌شوند و یا با علت‌هایی این‌چنین از دنیا می‌روند، شهید به‌شمار می‌روند.

کسانی که در راه الله کشته می‌شوند، شهیدند. و نیز آنان که در دفاع از جان یا مال خود به‌قتل می‌رسند، در جرگه‌ی شهدا قرار می‌گیرند. مردی از رسول خدا ﷺ پرسید: شخصی می‌خواهد مالم را به‌ناحق تصاحب کند؛ چه کنم؟ فرمود: «مالت را به او نده». سؤال کرد: «اگر با من جنگید، (یا با من درگیر شد) چه کنم؟» فرمود: «با او پیکار و مقابله کن». عرض کرد: «اگر او را کشتم، حکمش چیست؟» فرمود: «دوزخی‌ست»؛ چون او، ظلم و تجاوز نموده است. و فرمود: «اگر او، تو را به قتل برساند، بهشتی هستی». رسول الله ﷺ هم‌چنین فرموده است: «کسی که در دفاع از مال و خانواده‌ی خویش کشته شود، شهید است».^(۱)

کسی که به‌ناحق و مظلومانه کشته می‌شود، حکم شهید را دارد؛ مثل کسی که او را بدون هیچ دلیلی می‌کشند.

(۱) تخریج این احادیث در صفحات گذشته آمده است.

اما واضح است که والاترین درجه‌ی شهادت را کسانی دارند که در راه الله کشته می‌شوند؛ همان‌طور که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَزَقُونَ ﴿۱۶۹﴾
فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ۗ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ
خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۱۷۰﴾ ۝ يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ
وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۷۱﴾﴾ [آل عمران: ۱۶۹، ۱۷۱]

هرگز کسانی را که در راه الله کشته شدند، مرده مپندار؛ بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی می‌یابند. به آن‌چه الله از فضل خویش به آنان داده است، شادمانند و در حق کسانی که هنوز به آنان نپیوسته‌اند و به دنبال ایشان (شهید می‌شوند) شادی می‌کنند؛ چراکه نه ترس و هراسی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند. آنان، به نعمت و فضل پروردگار و از این‌که الله، پاداش مؤمنان را از میان نمی‌برد، شادمانند.

این‌ها، همان کسانی هستند که برای اعلا‌ی کلمه‌الله می‌جنگند، نه برای اهداف و منافع شخصی خود یا به‌خاطر اموالشان؛ بلکه برای سرافرازی دین الله، جهاد می‌کنند؛ چنان‌که از رسول‌الله ﷺ درباره‌ی مردی پرسیدند که از روی شجاعت (برای اظهار شجاعت)، و از روی تعصب، یا از روی ریا و خودنمایی می‌جنگد. سؤال کردند: کدام‌یک در راه خداست؟ فرمود: «کسی که برای اعلا‌ی کلمه‌الله (وسرافرازی دین او) بجنگد، او مجاهد راه الله است».

این، معیار و ترازوی دقیقی‌ست که رسول‌خدا ﷺ در اختیارمان قرار داده تا اعمال خود را با آن بسنجیم. اگر برای سرافرازی دین الله بجنگی و کشته شوی، شهید هستی و اگر به پیروزی برسی، به سعادت رسیده‌ای؛ یا شهادت و یا پیروزی. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ ۖ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمْ
اللَّهُ بِعَذَابٍ مِّنْ عِنْدِهِ ۗ أَوْ يَأْتِيَنَا﴾ [التوبة: ۵۲]

بگو: آیا درباره‌ی ما انتظاری جز یکی از دو نیکی (شهادت یا پیروزی) را دارید؟ حال آن‌که ما درباره‌ی شما انتظار می‌بریم که الله از سوی خویش یا به دست ما عذابی به شما برساند.

در هر دو صورت، به زیان دشمنان اسلام است؛ همان‌گونه که الله متعال، احزاب و گروه‌های کفر را از سوی خویش گرفتار عذاب کرد؛ آن‌ها مدینه را محاصره کرده بودند

و می خواستند با رسول خدا ﷺ بجنگند؛ اما الله جل جلاله باد و سپاهیانى به سويشان فرستاد و در دل هایشان ترس و وحشت انداخت.

﴿يَا أَيُّدِيْنَا﴾ «یا به دست ما عذابی به شما برساند». همان طور که در غزوه‌ی «بدر» روی داد و الله متعال، عذاب سختی به دست پیامبر ﷺ و صحابه رضی الله عنهم به مشرکان رساند. اگر انسان، صادقانه از خداوند ﷻ درخواست شهادت کند و دعا نماید و بگوید: «یا الله! شهادت در راه خودت را نصیبم بگردان»، و در عین حال بداند که شهادت، فقط با پیکار و جهاد خالصانه در راه الله به دست می آید، خداوند ﷻ او را به رتبه‌ی شهدا می‌رساند؛ هرچند در رختخواب خود بمیرد. شرطش این است که در نیت و خواسته‌اش، صادق باشد. شاید این سؤال مطرح شود که آیا کسی که در دفاع از کشور یا سرزمین خود کشته می‌شود، شهید است یا نه؟ می‌گوییم: اگر بدین خاطر از کشورش دفاع می‌کند که کشوری اسلامی‌ست، پیکارش در راه خداست؛ زیرا در حقیقت برای سرافرازی دین خدا جنگیده است؛ اما اگر فقط به خاطر کشورش می‌جنگد، نه برای دفاع از دین خدا، پیکارش در راه خدا نیست؛ زیرا طبق سنجه یا معیار رسول الله ﷺ (برای سرافرازی دین) ننگیده است.

۵۹- الخامس: عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «غَزَا نَبِيٌّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِمْ فَقَالَ لِقَوْمِهِ: لَا يَتَّبِعُنِي رَجُلٌ مَلَكَ بُضْعَ امْرَأَةٍ. وَهُوَ يُرِيدُ أَنْ يَبْنِي بِهَا وَلَمَّا يَبْنِ بِهَا، وَلَا أَحَدٌ بَنَى بَيْوتًا لَمْ يَرْفَعْ سُقُوفَهَا، وَلَا أَحَدٌ اشْتَرَى غَنَمًا أَوْ خَلْفَاتٍ وَهُوَ يَنْتَظِرُ أَوْلَادَهَا. فَغَزَا فَدَنَا مِنَ الْقَرْيَةِ صَلَاةَ الْعَصْرِ أَوْ قَرِيبًا مِنْ ذَلِكَ، فَقَالَ لِلشَّمْسِ: إِنَّكَ مَأْمُورَةٌ وَأَنَا مَأْمُورٌ، اللَّهُمَّ احْبِسْهَا عَلَيْنَا، فَحُبِسَتْ حَتَّى فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ، فَجَمَعَ الْغَنَائِمَ، فَجَاءَتْ يَعْني النَّارَ لَتَأْكُلَهَا فَلَمْ تَطْعَمَهَا، فَقَالَ: إِنَّ فِيكُمْ غُلُولًا، فليبايعني من كل قبيلة رجل، فليزقت يد رجل بيده فقال: فيكم الغلول، فليبايعني قبيلتك، فليزقت يد رجلين أو ثلاثة بيده فقال: فيكم الغلول، فجاءوا برأس مثل رأس بقرة من الذهب، فوضعها

فَجَاءَتِ النَّارُ فَأَكَلَتْهَا، فَلَمْ تَحَلِّ الْعَنَائِمُ لِأَحَدٍ قَبْلَنَا، ثُمَّ أَحَلَّ اللَّهُ لَنَا الْعَنَائِمَ لَمَّا رَأَى
ضَعْفَنَا وَعَجَزَنَا فَأَحَلَّهَا لَنَا». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «یکی از پیامبران صلوات الله و سلامه علیهم می خواست به جنگ برود. به قومش گفت: کسی که زنی را نکاح کرده، ولی هنوز او را به خانه اش نبرده است و می خواهد او را به خانه ببرد و نیز کسی که خانه ای ساخته و هنوز سقفش را درست نکرده است؛ هم چنین کسی که شترهای آبستنی خریده و منتظر زاییدن آنهاست، با من نیاید. سپس عازم جنگ شد. هنگام نماز عصر یا نزدیک به عصر بود که به نزدیکی روستای مورد نظر رسید. خطاب به خورشید گفت: تو مأموری و من نیز مأمورم. خدایا! آن را برای ما متوقف کن؛ و خورشید، متوقف شد تا آن که خداوند، او را پیروز گردانید؛ آن گاه به جمع آوری غنایم پرداخت. سپس آتشی آمد تا اموال غنیمت را بخورد و نابود کند؛ ولی به آنها نزدیک نشد. آن پیامبر گفت: حتماً در میان شما خیانت یا سرقتی از مال غنیمت، صورت گرفته است. از هر قبیله یک نفر با من، بیعت کند. (هنگام بیعت) دست یک نفر از آنان به دست او چسبید. گفت: سرقت در قبیله ی شما انجام شده است. همه ی افراد قبیله ات باید با من بیعت کنند. آن گاه دست دو یا سه نفر از افراد آن قبیله، به دست پیامبر چسبید. گفت: شما سرقت کرده اید. آنها (اعتراف کردند و) چیزی مانند سر گاو را که از طلا ساخته شده بود، آوردند و پیامبر آن را (روی سایر غنایم) گذاشت. سپس آتش آمد و همه ی اموال را خورد و نابود کرد. پیش از ما، اموال غنیمت برای هیچ کس حلال نبوده است؛ اما خداوند که ضعف و ناتوانی ما را دید، غنایم را برای ما حلال ساخت.»

شرح

در این حدیث که مؤلف رحمته الله علیه آورده است، نشانه های بزرگی وجود دارد؛ رسول الله صلی الله علیه و آله داستان یکی از پیامبران علیهم الصلوة والسلام را بیان فرموده که می خواست به جهاد برود؛ ولی چند گروه را از همراهی با خود منع نمود: هر کسی که زنی نکاح کرده و هنوز او را به خانه نبرده بود؛ هر کس که خانه ای ساخته و سقفش را آماده نکرده بود و نیز هر کسی که شتران آبستنی خریده و منتظر زاییدن آنها بود؛ چون اینها دغدغه ی

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۱۲۴؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۷۴۷.

فکری دیگری جز جهاد داشتند: کسی که زنی نکاح کرده و هنوز او را به خانه نبرده، اشتیاق زیادی دارد که هرچه زودتر همسرش را به خانه ببرد؛ همین طور کسی که خانه‌اش ناتمام است، مشتاق کامل شدن خانه‌اش می‌باشد تا با زن و بچه‌اش زیر سقفی برود که مال اوست. هم‌چنین کسی که دام‌های آبستنی دارد برای زاییدن دام‌هایش لحظه‌شماری می‌کند؛ حال آن‌که جهاد به‌گونه‌ای است که انسان باید برای آن، فراغت داشته و یک‌سو باشد؛ یعنی به چیزی جز جهاد نیندیشد و فکر و خیالی جز جهاد نداشته باشد. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ﴾ [الشرح: ۷]

پس هنگامی که فراغت یافتی، (در عبادت و نیایش) بکوش.

یعنی هنگامی که از کارهای دنیا فراغت یافتی و دیگر مشغله‌ی ذهنی نداشتی، به عبادت و نیایش پرداز. پیامبر ﷺ فرموده است: «لا صلاةَ بِمَحْضَرَةِ طَعَامٍ وَلَا وَهُوَ يُدَافِعُهُ الْأَخْبَتَانِ»^(۱) یعنی: «هنگامی که غذا آماده و حاضر است یا وقتی که انسان تنگ‌و‌ضوست، نماز درست نیست». [رای جمهور علما، این است که نماز خواندن در چنین حالتی، مکروه می‌باشد]. به هر حال وقتی که انسان می‌خواهد به عبادت پردازد، باید قلب و تمام وجودش را فارغ کند تا با اشتیاق و فراغت بال و یک‌سویی و نیز با آرامش و توجه کامل، به عبادت مشغول شود.

آن پیامبر، عازم جنگ شد و زمانی به منطقه‌ی دشمن رسید که مقداری از نماز عصر گذشته و چیزی به شب نمانده بود؛ و چون نگران بود که مبدا پیش از تمام شدن جنگ شب شود، رو به خورشید کرد و گفت: تو مأموری و من نیز مأمورم. مأموریت خورشید، مأموریتی تکوینی است و مأموریت پیامبر، مأموریتی شرعی. پیامبر مأموریت داشت که جهاد نماید و خورشید وظیفه دارد مطابق امر و فرمان الله ﷻ به سوی قرارگاهش حرکت کند؛ چنان‌که الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾ [یس: ۳۸]

و خورشید همواره به سوی قرارگاهش در حرکت است؛ این، تقدیر و اندازه‌گیری (پروردگار) توانا و داناست.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۵۶۰.

خورشید از زمانی که آفریده شده، در مسیرش در حرکت بوده و هیچ گاه از مسیرش منحرف نشده است؛ نه بالا رفته و نه پایین؛ نه گُند شده است و نه تند.

آن پیامبر، دعا کرد: «خدایا! خورشید را برای ما متوقف کن». و الله متعال دعایش را پذیرفت و بدین ترتیب خورشید غروب نکرد تا این که این پیامبر جنگید و غنایم زیادی به دست آورد. گفتنی است: استفاده از غنایم برای رزمندگان امت‌های گذشته، حلال نبوده است؛ بلکه غنایم به طور خاص برای مجاهدان این امت، یعنی امت رسول الله ﷺ حلال می‌باشد.

امت‌های گذشته، غنایم جنگی را در محلی جمع می‌کردند و آن گاه آتشی از آسمان، برای سوزاندن غنایم نازل می‌شد؛ اما چنان‌که از این حدیث برمی‌آید، آتش، غنایم به دست آمده از جهاد هم‌زمان آن پیامبر را نسوزاند؛ و این، نشانه‌ی خیانت در غنایم بود. پیامبر به همراهانش گفت: سرقت یا خیانتی در غنایم صورت گرفته است. و سپس دستور داد که از هر قبیله‌ای، یک نفر با او بر سر این که قبیله‌اش خیانت نکرده‌اند، بیعت کند. هنگام بیعت، دست یکی از بیعت‌کنندگان به دست پیامبرشان چسبید. معلوم شد که خیانت، در قبیله‌ی آن شخص بوده است. به دستور پیامبر ﷺ همه‌ی افراد آن قبیله با او بیعت کردند؛ دست دو یا سه نفر از آن‌ها به دست پیامبرشان چسبید. پیامبر به آن‌ها گفت: شما خیانت کرده‌اید. خیانت در غنیمت، یعنی سرقت از غنایم یا پنهان کردن چیزی که به غنیمت گرفته‌اند. این‌ها نیز چیزی زرین، شبیه سر گاو را پنهان کرده بودند؛ وقتی آن را آوردند، پیامبر ﷺ آن را روی سایر غنایم گذاشت و آن گاه آتش، غنایم را سوزاند. این هم از نشانه‌های الله ﷻ بود.

نکاتی چند از این حدیث در می‌یابیم؛ از جمله:

جهاد در میان امت‌های گذشته نیز مشروع بوده است؛ همان‌گونه که در این امت نیز مشروعیت دارد. چنان‌که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَكَايِنٍ مِّن نَّبِيٍّ قَتَلَ مَعَهُ رِئِيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا أَسْتَكَاؤُوا﴾

[آل عمران: ۱۴۶]

چه بسیار پیامبرانی که خداپرستان زیادی، همراهشان نبرد کردند و در برابر سختی‌هایی که در راه الله به آنان رسید، سست نشدند و ضعیف نگشتند و زبونی نکردند.

داستان طالوت و جالوت و داود عليه السلام نیز که در آیات ۲۴۶ تا ۲۵۲ سوره بقره آمده، بیان‌گر مشروعیت جهاد در میان امت‌های گذشته است.

این حدیث هم‌چنین دلیلی بر عظمت الله تعالی می‌باشد؛ اوست که امور هستی را تدبیر می‌کند و اوست که جریان مسایل و رویدادها را بر خلاف طبیعت یا روال عادی آن‌ها برای تأیید و نصرت پیامبر و یا دور کردن شر و بدی از او، و به‌طور کلی برای مصلحت اسلام و به نفع آیین راستین، دگرگون می‌سازد.

نشانه‌ها یا معجزه‌های پیامبران هر شکلی که داشته‌اند، برای تأیید پیامبران بوده‌اند. خورشید، مطابق آفرینش و روال عادی خود، به‌امر الله در مسیر مشخصی حرکت می‌کند و از مسیرش منحرف نمی‌شود؛ اما در این‌جا الله تعالی آن را متوقف کرد و بدین ترتیب فاصله‌ی میان عصر تا مغرب طولانی شد تا آن‌که پیامبرش را به پیروزی رساند. این، ردی بر کسانی‌ست که می‌گویند: افلاک و گردش ستارگان، ثابت و تغییرناپذیر است. چه کسی، افلاک را آفریده است؟ الله تعالی ذاتی که آن را آفریده، خود می‌تواند دگرگونش کند؛ اما بسیاری از اخترشناسان حرکت افلاک و گردش ستارگان را بر طبق طبیعت می‌پندارند و گمان می‌کنند که هیچ‌کس نمی‌تواند تغییری در آن ایجاد نماید. آن‌ها از آن جهت چنین پنداری دارند که منکر خالق و آفریدگار هستی هستند و دلیل و علت هر چیزی را طبیعت می‌دانند!

دلایلی از کتاب و سنت وجود دارد که افلاک و به‌طور کلی هستی، به‌امر الله، تغییر می‌کند. چنان‌که این پیامبر، دعا کرد و به‌امر الله، خورشید متوقف شد.

مشرکان از رسول‌خدا، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله خواستند که برای اثبات صداقتش، نشانه‌ای به آن‌ها نشان دهد؛ پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی ماه اشاره فرمود و آن‌گاه ماه، دو نیمه شد و آن‌ها دیدند که یک نیمه‌ی ماه بالای «صفا» قرار گرفت و نیمه‌ی دیگر بر بالای «مروه» نمایان شد. همان‌گونه که الله تعالی در این‌باره می‌فرماید:

﴿أَقْرَبَتِ السَّاعَةُ وَأَذْشَقَ الْقَمَرُ ۗ وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ

[القمر: ۱، ۲]

﴿۲﴾

قیامت نزدیک شد و ماه شکافت. و اگر نشانه‌ای ببینند، روی می‌گردانند و می‌گویند: جادوی باطلی‌ست.

مشرکان با دیدن این معجزه گفتند: محمد، ما را جادو کرده و ماه، نشکافته است؛ بلکه محمد، ما را چشم‌بندی نموده است. کافر با لجاجتی که دارد، حتی هنگامی که حق و حقیقت برایش ثابت شود، باز هم ایمان نمی‌آورد؛ همان‌طور که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٩٦﴾ وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿٩٧﴾﴾

[یونس: ۹۶، ۹۷]

بی‌گمان کسانی که فرمان پروردگارت بر آنان تحقق یافت، ایمان نمی‌آورند؛ اگرچه همه‌ی نشانه‌ها برایشان بیاید، تا آن‌که عذاب دردناک را مشاهده کنند.

دل‌ها در میان دو انگشت از انگشتان پروردگار رحمان است و الله، دل‌ها را هر گونه که بخواهد، می‌گرداند؛ لذا کسی که سزاوار عذاب الهی گردد، هرگز ایمان نمی‌آورد. هرچند همه‌ی نشانه‌ها را به او نشان دهید. از این‌رو مشرکان، از رسول‌الله ﷺ خواستند که نشانه‌ای به آن‌ها نشان دهد و پیامبر ﷺ نیز این نشانه‌ی شگفت‌انگیز را به آنان نشان داد؛ نشانه‌ای که از توان همه خارج است؛ اما چه گفتند؟ بینیم الله متعال، در این باره چه می‌فرماید؟

﴿وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ ﴿٢﴾ وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَقَرٌّ ﴿٣﴾﴾

[القمر: ۲، ۳]

و اگر نشانه‌ای ببینند، روی می‌گردانند و می‌گویند: جادوی باطلی‌ست. و (پیامبر و رسالتش را) دروغ شمردند و از خواسته‌های نفسانی خویش پیروی کردند. و هر امری، سرانجام (در محل خود) قرار می‌گیرد.

از حدیث ابوهریره رضی الله عنه بدین نکته پی می‌بریم که الله متعال، لطف زیادی به این امت فرموده که غنایم جنگی را برایشان حلال نموده است؛ حال آن‌که غنایم جنگی بر امت‌های گذشته حرام بود. در غنایمی که مسلمانان از کافران به دست می‌آورند، خیر فراوانی وجود دارد و در زمینه‌ی جهاد، به‌کار مسلمانان می‌آید و در این عرصه کمک زیادی به آن‌ها می‌کند. مثلاً با اموالی که در جهاد از کفار به‌غنیمت می‌گیرند، برای جهاد و پیکار دوباره با آن‌ها، آماده می‌شوند و می‌توانند باری دیگر، با آنان بجنگند. این، از فضل و لطف الله ﷻ می‌باشد؛ چنان‌که رسول‌الله ﷺ فرموده است: «أُعْطِيَتْ حَمْسًا، لَمْ يُعْطَهُنَّ أَحَدٌ قَبْلِي»؛ یعنی: «پنج چیز به من عطا شده است که به هیچ پیامبری عطا نشد».

سپس یکی از موارد پنج‌گانه‌ای که برشمرده، این بود که فرمود: «وَأُحِلَّتْ لِي الْمَعَانِمُ وَلَمْ تَحِلَّ لِأَحَدٍ قَبْلِي»^(۱) یعنی: «اموال غنیمت برایم حلال شد؛ حال آن‌که پیش از من برای هیچ پیامبری حلال نشده بود».

از دیگر نشانه‌هایی که در این حدیث آمده، این است که دست خیانت‌کاران به دست پیامبرشان چسبید؛ و این، امری غیرعادی است؛ اما الله متعال بر هر کاری تواناست. هم‌چنین درمی‌یابیم که پیامبران الهی غیب نمی‌دانستند؛ مگر آن‌که خداوند عَلَيْهِمُ السَّلَامُ آن‌ها را از یک مسأله‌ی غیبی آگاه می‌ساخت. واضح است که پیامبران، غیب نمی‌دانستند. گذشته از این حدیث، دلایل زیادی وجود دارد که پیامبران از غیب، بی‌اطلاع بوده‌اند و غیب نمی‌دانسته‌اند؛ چنان‌که اسرار و مسایل زیادی بر پیامبرمان صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مخفی و پوشیده می‌ماند؛ نمونه‌اش را می‌توانیم در سومین آیه از سوره‌ی «تحریم» ببینیم که الله عَلَيْهِمُ السَّلَامُ می‌فرماید:

﴿وَإِذْ أَسْرَأَ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَرْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضُهُمْ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ ﴿٣﴾﴾

[التحریم: ۳]

و هنگامی که پیامبر، رازی را به یکی از همسرانش گفت و او، آن راز را (نزد یکی دیگر از همسران پیامبر) فاش کرد. و الله، پیامبر را از آن آگاه ساخت؛ (پیامبر) بخشی از آن را برای او بازگو کرد و از (بازگو کردن) بخش دیگرش خودداری نمود و چون پیامبر، آن زن را از این موضوع باخبر ساخت، آن زن گفت: «چه کسی تو را از این موضوع باخبر ساخته است؟» (پیامبر) گفت: «(پروردگار) دانا و آگاه به من خبر داده است».

به هر حال پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غیب نمی‌دانست؛ حتی وقتی یارانش در سفری با او بودند و به جایی می‌رفتند، نمی‌دانست که کجا رفته‌اند؛ مگر آن‌که از آن‌ها سؤال می‌کرد. چنان‌که ابوهریره رَضِيَ اللهُ عَنْهُ در سفری همراه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود؛ در بین راه مدتی برای غسل جنابت، غیبت کرد. وقتی نزد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رفت، از او پرسیدند: «کجا بودی؟» بنابراین پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غیب نمی‌دانست و هیچ‌یک از آفریده‌های الهی، غیب نمی‌داند. الله عَلَيْهِمُ السَّلَامُ می‌فرماید:

(۱) صحیح بخاری، ش: (۳۳۵، ۴۳۸) و صحیح مسلم، ش: ۵۲۱.

﴿عَلِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا ﴿٦٦﴾ إِلَّا مَن آرْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْأَلُكُم مِّن بَيْن يَدَيْهِ وَمِمَّنْ خَلْفَهُ رَصَدًا ﴿٦٧﴾﴾

[الجن: ٢٦، ٢٧]

دانای نهان است و هیچ کس را بر غیب خود آگاه نمی‌کند. مگر کسی را که به پیامبری برگزیند (آن هم به عنوان معجزه) و نگاه‌بانانی پیش رو و پشت سرش گسیل می‌دارد.

این حدیث، از سوی دیگر نیز دلیلی بر قدرت خداست؛ چون آتشی که برای سوزاندن غنایم آمد، از درختان یا هیزم‌های زمین، درست نشده بود؛ بلکه به امر الله، از آسمان نازل شد تا غنیمت‌هایی را که گرد آورده بودند، بسوزاند.

٦٠- السَّادِسُ: عَنْ أَبِي خَالِدٍ حَكِيمِ بْنِ حَزَامٍ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَتَفَرَّقَا، فَإِنْ صَدَقَا وَبَيْنَا بُورِكٌ لَّهُمَا فِي بَيْعِهِمَا، وَإِنْ كَتَمَا وَكَذَبَا مُحِقَّتْ بَرَكَةُ بَيْعِهِمَا». [متفق عليه]^(١)

ترجمه: ابو خالد، حکیم حزام رضي الله عنه می‌گوید: رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «فروشنده و خریدار تا زمانی که از هم جدا نشده‌اند، اختیار فسخ معامله را دارند؛ اگر راست بگویند و عیب کالا را بیان کنند، در معامله‌ی آن‌ها خیر و برکت خواهد بود؛ و اگر عیب کالا را پنهان کنند و دروغ بگویند، معامله‌ی آن‌ها بی برکت خواهد شد.»

شرح

در حدیث، واژه‌ی «الْبَيْعَانِ» آمده که به معنای فروشنده و خریدار است؛ همان‌طور که در زبان عربی می‌گویند: «قمران» یعنی «دو ماه» که منظور خورشید و ماه است؛ یا گفته می‌شود: «عُمران»، یعنی دو عمر که منظور ابوبکر و عمر هستند.

فرمود: «بِالْخِيَارِ»؛ یعنی: هر دو اختیار فسخ معامله را دارند؛ البته تا زمانی که محل معامله را ترک نکرده و از هم جدا نشده باشند؛ چون فرمود: «مَا لَمْ يَتَفَرَّقَا». به عنوان مثال: شخصی، خودروی خود را به پنج میلیون تومان می‌فروشد؛ تا زمانی که فروشنده و خریدار، در محل معامله هستند و از هم جدا نشده‌اند، هر یک از آن دو، حق فسخ

(١) صحیح بخاری، ش: ٢٠٧٩؛ و صحیح مسلم، ش: ١٥٣٢.

معامله را دارد. این، لطف خداست که بر بندگان آسان گرفته است؛ زیرا کالا تا زمانی که در دست دیگران است، برای انسان ارزشمند می‌باشد و دوست دارد که هر طور شده، به آن دست یابد؛ ولی وقتی به آن دست می‌یابد، علاقه‌اش به آن کمتر می‌شود؛ از این رو شارع، این امکان را برای انسان فراهم کرده که با تأنی و دقت نظر، معامله‌اش را انجام دهد و عجله نکند. لذا تا زمانی که فروشنده و خریدار، از هم جدا نشده‌اند، هر چقدر هم که طول بکشد، حق فسخ معامله را دارند؛ چون فرمود: «ما لم یتفرقا». در حدیث ابن عمر رضی الله عنهما آمده است: «أَوْ يُخَيَّرُ أَحَدُهُمَا الْآخِرَ»؛ یعنی: «یا این که یکی از آن دو (فروشنده یا خریدار)، حق فسخ معامله را به دیگری بدهد». به عبارت دیگر، به طرف معامله‌اش بگوید: حق فسخ معامله فقط با توست. بدین ترتیب این حق، از او سلب می‌شود و به طرف مقابلش می‌رسد. یا حتی می‌توانند با موافقت یکدیگر، حق فسخ معامله را از هر دوی خود سلب کنند. لذا این مسأله، چهار صورت دارد:

هر دو، حق فسخ معامله را برای خود محفوظ نگه دارند؛ این، در زمانی است که بدون قید و شرط خاصی در این زمینه، با هم معامله می‌کنند.

معامله، با این شرط انجام می‌شود که هیچ‌یک از آن دو حق فسخ معامله را نداشته باشد. در این صورت، بلافاصله پس از عقد قرارداد، معامله تمام است و هیچ‌یک حق به هم‌زدن معامله را ندارد.

هنگام معامله، توافق کنند که حق فسخ، فقط با فروشنده است؛ بنابراین خریدار، دیگر حق فسخ معامله را ندارد.

توافق می‌کنند که حق فسخ معامله با خریدار باشد، نه با فروشنده؛ لذا فروشنده، دیگر حق فسخ معامله را ندارد.

به هر حال خریدار و فروشنده، هر دو حق فسخ معامله را دارند و از این رو می‌توانند این حق را برای خود محفوظ نگه دارند یا آن را از خود سلب کنند؛ به توافقشان بستگی دارد که در این باره چه تصمیمی بگیرند و چگونه با هم به توافق برسند؛ چون رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «الْمُسْلِمُونَ عَلَى شُرُوطِهِمْ إِلَّا شَرْطًا أَحَلَّ حَرَامًا أَوْ

حَرَمَ حَلَالاً»^(۱) این حدیث، بیان‌گر این است که شرایط مورد توافق مسلمانان در معامله‌هایشان اعتبار دارد، مگر شرایطی که حلالی را حرام، یا حرامی را حلال کند.

پیامبر ﷺ فرمود: «تا زمانی که جدا نشده‌اند»؛ و نوع یا چگونگی جدایی را بیان نکرد؛ اما منظور، جدا شدن از یکدیگر و ترک محل معامله می‌باشد. و اما نکته‌ی مورد توجه مؤلف از این حدیث که در باب صدق و راستی ذکرش کرده، این است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «اگر راست بگویند و عیب کالا را بیان کنند، در معامله‌ی آن‌ها، خیر و برکت خواهد بود». اگر راست بگویند و در تعریف از کالای مورد معامله، صادق باشند و عیب‌هایش را بیان کنند، معامله‌ی آن‌ها مبارک خواهد بود؛ به عنوان مثال: شخصی می‌خواهد ماشین خود را بفروشد؛ می‌گوید: ماشین جدیدی‌ست؛ چنین امکاناتی دارد و چنین و چنان است؛ خلاصه این‌که تا می‌تواند از آن تعریف می‌کند؛ ولی واقعاً طوری که او می‌گوید، نیست. لذا دروغ گفته است. هم‌چنین اگر هنگام فروختن ماشین، عیب‌هایش را نگوید، در واقع عیب‌های ماشین را کتمان کرده است؛ حال آن‌که برکت معامله، در صداقت و بیان عیب‌های کالای مورد معامله می‌باشد. صداقت و راست‌گویی با بیان عیب‌های کالا، تفاوت دارد؛ صداقت در تعریف از کالا و بیان کیفیت آن است؛ و بیان، در رابطه با عیب‌های کالای مورد معامله می‌باشد. در معامله، کتمان عیب یا مخفی کردن آن، متضاد بیان است و تعریف نابه‌جا و بی‌اساس از کالا، متضاد راست‌گویی.

مثال دیگری می‌زنم: شخصی، گوسفندی دارد و می‌خواهد آن را بفروشد. گوسفندش، بیمار است؛ اما بیماری‌اش نمایان نیست. یعنی کسی با نگاه کردن به گوسفند، متوجه بیماری‌اش نمی‌شود. فروشنده هم نمی‌گوید که این گوسفند، بیمار است. یعنی عیبش را بیان نمی‌کند؛ حتی طوری از گوسفندش تعریف می‌کند که واقعیت ندارد؛ به عبارتی، دروغ می‌گوید. بدین‌سان، نه راست گفته و نه عیب گوسفندش را بیان کرده است.

(۱) روایت: ترمذی (۱۳۵۲)، و طبرانی در الکبیر (۲۲/۱۷)؛ و حاکم در المستدرک (۱۱۳/۴) و برای شرط اولش، شواهدی وجود دارد.

متأسفانه امروزه نمونه‌ی این تقلب را زیاد می‌بینیم؛ آقای فروشنده، خرمای خوب و مرغوب را روی جعبه می‌چیند و خرمای نامرغوب را پایین‌تر؛ یعنی صادقانه معامله نمی‌کند و عیب کالایش را مخفی نگه می‌دارد. خدا به ما رحم کند.

۵- باب: مراقبت (توجه به خداوند ﷻ و رسیدگی به اعمال خویش)

الله متعال، می فرماید:

﴿الَّذِي يَرَبُّكَ حِينَ تَقُومُ ﴿٢١٨﴾ وَتَقْلُبُكَ فِي السَّجْدِينَ ﴿٢١٩﴾﴾ [الشعراء: ٢١٨، ٢١٩]
ذاتی که چون (به عبادت) می ایستی، تو را می بیند. و گردش و حرکت تو را در میان سجده کنندگان (مشاهده می کند).

﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾ [الحديد: ٤]
و او، با شماست؛ هر جا که باشید.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ ﴿٥﴾﴾ [آل عمران: ٥]
بدون شک هیچ چیزی در آسمان و زمین بر الله پنهان نمی ماند.

﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ ﴿١٤﴾﴾ [الفجر: ١٤]
بی گمان پروردگارت در کمین گاه است.

﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ ﴿١٩﴾﴾ [غافر: ١٩]
(الله) خیانت چشمها و آنچه را سینهها پنهان می دارند، می داند.
آیات فراوانی در این باره وجود دارد.

شرح

مؤلف رحمته پس از باب صدق و راستی و ذکر آیات و احادیثی در این باره، بابی تحت عنوان «مراقبت» گشوده است؛ مراقبت، دو وجه دارد:
وجه اول: این است که همواره به الله ﷻ توجه داشته باشیم.

وجه دوم: این است که الله متعال، همواره شاهد و نگهبان اعمال ماست. همان گونه که می فرماید:

[الأحزاب: ۵۲]

﴿وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَّقِيبًا ﴿۵۲﴾﴾

و الله بر همه چیز شاهد و نگهبان است.

توجه به خداوند عز وجل، این است که بدانیم و یقین داشته باشیم که الله متعال از گفتار، کردار و باورمان آگاه است؛ چنان که می فرماید:

﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ﴿۲۱۷﴾ الَّذِي يَرِنُكَ حِينَ تَقُومُ ﴿۲۱۸﴾ وَتَقَلُّبِكَ فِي

[الشعراء: ۲۱۷، ۲۱۹]

السَّجِدِينَ ﴿۲۱۹﴾﴾

و بر پروردگار توانا و مهربور توکل کن؛ ذاتی که چون (به عبادت) می ایستی، تو را می بیند. و گردش و حرکت تو را در میان سجده کنندگان (مشاهده می کند).

یعنی وقتی که در تاریکی شب، در خلوت و تنهایی خود به نماز می ایستی و هیچ کس تو را نمی بیند، الله عز وجل از عبادت و نماز شب تو آگاه است و تو را می بیند و تاریکی و ظلمت شب، مانع از این نمی شود که خداوند، تو را نبیند. ﴿وَتَقَلُّبِكَ فِي السَّجِدِينَ ﴿۲۱۹﴾﴾ یعنی: تو را می بیند که در این ساعت با سجده کنندگان، سجده می کنی؛ آری! الله عز وجل قیام و سجده ی انسان را مشاهده می کند. ذکر قیام، از از ذکر سجده برتر است؛ چراکه در حالت قیام، قرآن می خوانیم و قرآن، کلام خدا و برترین کلام است؛ اما حالت سجده، از حالت قیام، برتر می باشد؛ زیرا سجده، نزدیک ترین حالت بنده به پروردگارش می باشد. چنان که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنْ رَبِّهِ وَهُوَ سَاجِدًا»^(۱) یعنی: «بنده زمانی که در حال سجده است، بیش از هر زمانی به پروردگارش نزدیک می باشد». از این رو فرمان یافته ایم که در سجده، زیاد دعا کنیم. هم چنین برای توجه به خداوند عز وجل باید بدانیم که او، از همه ی سخنان ما آگاه است و همه را می شنود. الله عز وجل می فرماید:

(۱) صحیح مسلم، ش: ۴۸۲.

﴿أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ ﴿٨٠﴾﴾

[الزخرف: ۸۰]

یا گمان می‌کنند که ما، رازشان و سخنان درگوشی آن‌ها را نمی‌شنویم؟ آری؛ (می‌شنویم) و فرشتگانمان نزدشان (هستند و) می‌نویسند.

هر سخنی که بگوییم، خوب باشد یا بد، آشکار باشد یا پنهان، به نفع ما یا به زیان ما، ثبت و نوشته می‌شود؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ﴿١٨﴾﴾

[ق: ۱۸] (انسان) هیچ سخنی بر زبان نمی‌آورد مگر آن که نزدش، نگهبانی (برای نوشتن آن) حضور دارد.

بنابراین هر سخنی که بگوییم، روز قیامت درباره‌اش بازخواست خواهی شد؛ پس بگذار زبانت فقط سخن نیک بگوید یا سکوت کند. رسول الله ﷺ فرموده است: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ»^(۱) یعنی: «کسی که به الله و روز قیامت ایمان دارد، سخن نیک بگوید و یا سکوت نماید». در نهان و در قلب خود، متوجه الله ﷻ باش. بنگر چه در قلبت می‌گذرد؟ مبدا در دلت شرک به الله، ریا، انحراف، کینه‌ی مؤمنان یا محبت کافران یا چیزهای دیگری باشد که الله ﷻ نمی‌پسندد. مواظب قلب خود باش؛ زیرا الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمُ مَا تُوسِسُ بِهِ نَفْسُهُ ۗ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبَلٍ

﴿الْوَرِيدِ ﴿١٦﴾﴾

و به‌راستی ما، انسان را آفریده‌ایم و وسوسه‌های نفس او را می‌دانیم؛ و ما از رگ گردن به او نزدیک‌تریم.

درباره‌ی گفتار، کردار و قلب خویش مواظب باش و خدا را از یاد مبر؛ زیرا وقتی از رسول خدا ﷺ سؤال شد که «احسان» چیست، فرمود: «أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ»^(۲) یعنی: «الله را چنان عبادت کنی که گویا او را می‌بینی؛ و اگر

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۰۱۸ و...؛ صحیح مسلم، ش: ۴۷.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۵۰، ۴۷۷۷)؛ و صحیح مسلم، ش: (۸، ۹).

نمی‌توانستی این چنین عبادتش کنی که گویا او را می‌بینی، پس با یقین به این که او، تو را می‌بیند، عبادتش نما». بنابراین از این حدیث، چنین بر می‌آید که: عبادت، دو درجه دارد؛ درجه‌ی اول، عبادت رغبت و امید است؛ و درجه‌ی دوم، عبادت ترس و هراس. پس انسان همواره باید متوجه پروردگارش باشد و بداند که الله ﷻ شاهد و نگهبان اوست. لذا هر چه بگوییم، یا هر کاری که انجام دهیم و یا هر رازی را که مخفی کنیم، او، همه را می‌داند.

مؤلف - نووی رحمته - چند آیه در این باب ذکر کرده است که بیان‌گر همین نکته‌اند. نخست آیه‌ای را آورده که الله ﷻ به پیامبرش می‌فرماید:

﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ﴿۱۷۷﴾ الَّذِي يَرِنُكَ حِينَ تَقُومُ ﴿۱۷۸﴾ وَتَقَلُّبِكَ فِي السَّلْجِدِينَ ﴿۱۷۹﴾ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۱۸۰﴾﴾

[الشعراء: ۲۱۷، ۲۲۰]

و بر پروردگار توانا و مهرورز توکل کن؛ ذاتی که چون (به عبادت) می‌ایستی، تو را می‌بیند. و حرکت تو را در میان سجده‌کنندگان (مشاهده می‌کند). همانا او، شنوا و داناست.

الله متعال، می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ ﴿۵﴾﴾

[آل عمران: ۵]

بدون شک هیچ چیزی در آسمان و زمین بر الله پنهان نمی‌ماند.

واژه‌ی ﴿شَيْءٌ﴾ را به صورت نکره، ذکر کرد؛ و این، همه چیز را دربرمی‌گیرد. یعنی هیچ چیزی در آسمان و زمین بر الله ﷻ مخفی و پوشیده نیست. الله متعال، در سوره‌ی انعام این نکته را با شرح و تفصیل بیش‌تری بیان می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنَ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظِلْمَتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ ﴿۵۹﴾﴾

[الأنعام: ۵۹]

و کلیدهای غیب نزد اوست و کسی جز او از آن آگاه نیست. به آنچه در خشکی و دریاست، آگاه است. و هیچ برگ‌ی نمی‌افتد مگر آن که آن را می‌داند و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین، و هیچ تر و خشکی نیست مگر آن که در کتابی روشن ثبت شده است.

علما می‌گویند: وقتی از برگ‌هایی که به زمین می‌افتند، آگاه است، پس به یقین از برگ‌هایی که در حال رشد هستند، غافل نمی‌باشد و به آنها نیز آگاهی کامل دارد. در

این آیه و اژه‌های ﴿وَرَقَّةٌ﴾ و ﴿حَبَّةٌ﴾ به صورت نکره ذکر شده‌اند؛ و این، همه‌ی برگ‌ها و دانه‌ها را دربرمی‌گیرد و بدین معناست که او از همه‌ی دانه‌ها و برگ‌های کوچک و بزرگ آگاه است. حال فرض کنیم دانه‌ی کوچکی ست که در زیر دریا در تاریکی‌های زمین قرار دارد؛ لذا این دانه‌ی کوچک، در تاریکی‌های پنج‌گانه‌ای قرار گرفته است و با این حال، از الله ﷻ مخفی و پوشیده نیست. آری! پنج تاریکی:

تاریکی اول: تاریکی خاک یا گلی که دانه در آن فرو رفته است.

تاریکی دوم: تاریکی آب دریا.

تاریکی سوم: ظلمت و تاریکی شب.

تاریکی چهارم: سیاهی و تاریکی ابرهای متراکمی که روی هم قرار گرفته‌اند.

و تاریکی پنجم: تاریکی بارانی ست که نازل می‌شود.

پنج تاریکی، روی این دانه‌ی کوچک است؛ با این حال الله ﷻ به این دانه، آگاهی کامل دارد. فرمود: ﴿وَلَا رَظَبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ﴾^(۱) یعنی: «هیچ تر و خشکی نیست، مگر این که در کتابی روشن، ثبت شده» و نزد الله، پروردگار جهانیان واضح و معلوم است. لذا با توجه به علم گسترده و فراگیر الهی، مؤمن باید همواره متوجه خداوند ﷻ باشد و همان‌گونه که آشکارا و در میان جمع از او می‌ترسد، در نهان نیز از او بترسد؛ بلکه توفیق واقعی از آن کسی ست که خوف و خشیتش در نهان، بیش تر است؛ زیرا خشیت الهی در نهان، خالصانه تر می‌باشد و کسی آن جا نیست که شبهه‌ی ریا و خودنمایی پیش آید. ای برادر مسلمان!^(۱) از یاد مبر که الله ﷻ همواره تو را می‌بیند؛ پس مواظب باش که از او فرمان‌برداری کنی و از آنچه نهی فرموده، خودداری نمایی. شایسته است که از الله کمک و توفیق بنخواهیم؛ زیرا اگر او، ما را یاری نکند و به ما توفیق نبخشد، ما خیلی ضعیف و ناتوانیم. او، خود به ما یاد داده که تنها او را بپرستیم و تنها از او یاری بجوییم. هدایت یافتن و کمک گرفتن یا استعانت در چارچوب شریعت، توفیق و دهشی الهی ست:

(۱) خطاب علامه عثیمین رحمته از آن جهت متوجه آقایان است که گویا فقط آقایان، پای درس ایشان حضور داشته‌اند، وگرنه زینده‌ی هر مسلمانی - اعم از زن و مرد - است که از چنین رهنمودهایی غافل نباشد.

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ﴿٥٦﴾ أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿٥٧﴾﴾ [الفاتحة: ٥، ٦]
 (پروردگارا!) تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم. ما را به راه راست، هدایت فرما.

عبادت باید در راستا و در جهت راه مستقیم باشد و گرنه نتیجه‌ای جز زیان ندارد. بنابراین به سه نکته‌ی مهم راه‌نمایی فرمود: عبادت؛ استعانت یا کمک خواستن از الله؛ و طلب هدایت. این، راه کسانی است که الله ﷻ به آنان نعمت داده است.

الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾ [الحديد: ٤]
 و او با شماست، هر جا که باشید.

آری! الله ﷻ با بندگان خود می‌باشد، هر جا که باشند؛ در دریا باشند یا در خشکی و یا در فضا؛ در جای تاریکی باشند یا در مکان روشنی؛ هر جا و در هر حالتی که باشند، او، با آن‌هاست. فرمود: با بندگان خود می‌باشد، نه در مکانی که بندگان، آن‌جا هستند. لذا الله ﷻ با علم، قدرت، تدبیر، شنوایی، بینایی و سیطره‌ی خود و دیگر صفات کاملش، بر ما به‌طور کامل احاطه دارد. این، بدین معنا نیست که ما هر جا که باشیم، الله متعال نیز همان‌جاست؛ خیر. بلکه الله ﷻ فراتر از هر چیزی است. خود، می‌فرماید:

﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى ﴿٢٠﴾﴾ [طه: ٥]
 (او) پروردگار گسترده‌مهر و رحمان (است) که بر عرش قرار گرفت.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ﴾ [الأنعام: ١٨]
 اوست که بر بندگان، چیره است.

این آیه، بیان‌گر صفت علو و برتری الله ﷻ می‌باشد. و نیز می‌فرماید:

﴿عَآمِنْتُمْ مِّنْ فِي السَّمَآءِ﴾ [الملک: ١٦]
 آیا از پروردگاری که در آسمان است، ایمن شده‌اید...؟

و می‌فرماید:

﴿وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ﴿٢٥٥﴾﴾ [البقرة: ٢٥٥]
 و او بلندمرتبه و بزرگ است.

هم چنین می فرماید:

﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَىٰ﴾

[الأعلى: ۱]

نام پروردگار برتر و بلندمرتبهات را به پاکی یاد کن.

آیات فراوانی وجود دارد که نشان می دهد الله ﷻ فراتر از هر چیزی است؛ اما هیچ چیزی در هیچ یک از صفات الهی، شبیه و همانند او نیست. الله، ضمن نزدیک بودن به بندگانش، بالاتر و فراتر از آنهاست و ضمن این که دارای صفت علو و برتری است یا بالاتر و فراتر از آنهاست، به آنان نزدیک می باشد. خود، می فرماید:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾

[البقرة: ۱۸۶]

و چون بندگام از تو درباره‌ی من بپرسند، (بدانند که) من نزدیکم و درخواست دعاکننده را بدان گاه که مرا می خواند، اجابت می کنم.

نباید چنین بپنداریم که خداوند ﷻ در زمین است؛ زیرا در صورتی که دچار چنین توهمی شویم، در حقیقت صفت علو و برتری الله متعال را انکار کرده ایم. ضمن این که هیچ یک از مخلوقات و آفریده های الهی، گنجایش او را ندارد:

﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾

[البقرة: ۲۵۵]

کرسی پروردگار، آسمان ها و زمین را در برگرفته است.

«کرسی»، به همه‌ی آسمان ها و زمین احاطه دارد و قدمین (دو پای) پروردگار رحمان ﷻ بر آن قرار دارد. گفتنی است: «عرش» از کرسی خیلی بزرگ تر می باشد؛ چنان که در حدیث آمده است: «إِنَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعَ وَالْأَرْضِينَ السَّبْعَ بِالنَّسْبَةِ لِلْكَرْسِيِّ كَحَلْقَةِ أُلْقِيَّتِ فِي فَلَاةٍ مِنَ الْأَرْضِ»^(۱) یعنی: «هفت آسمان و هفت زمین به نسبت کرسی، مانند حلقه ای هستند که در زمین پهناوری افتاده است». واضح است که یک حلقه‌ی کوچک، در مقایسه با سرزمینی بزرگ و پهناور، چیزی نیست. فرمود: «وَإِنَّ فَضْلَ الْعَرْشِ عَلَى الْكَرْسِيِّ كَفَضْلِ الْفَلَاةِ عَلَى هَذِهِ الْحَلْقَةِ»؛ یعنی: «بزرگی عرش نسبت به کرسی، مانند بزرگی زمین پهناور نسبت به این حلقه می باشد». پس خالقش چه قدر عظیم است!

(۱) آلبنی رحمه الله این حدیث را با توجه به شواهدی که دارد، صحیح دانسته است.

امکان ندارد که خالق، در زمین باشد؛ زیرا پروردگار سبحان، بزرگ‌تر از این است که در احاطه‌ی چیزی از مخلوق‌ها یا آفریده‌هایش باشد. باید بدانیم که منظور از همراهی یا «معیتی» که پروردگار متعال، در پاره‌ای از موارد به خود نسبت داده، بر طبق سیاق و قراین، گوناگون است؛ گاه منظور از معیت و همراهی، این است که با علم، قدرت، چیرگی، برتری، تدبیر، شنوایی و بینایی خود و دیگر صفاتش، به مخلوق‌ها احاطه‌ی کامل دارد. مثل این آیه که می‌فرماید:

﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾ [الحديد: ۴]
و او، با شماست؛ هر جا که باشید.

و نیز مانند این آیه که می‌فرماید:

﴿مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا﴾ [المجادلة: ۷]

هیچ گفتگوی محرمانه‌ای میان سه نفر نیست، مگر این که او چهارمینشان است و نیز پنج نفر با هم محرمانه سخن نمی‌گویند مگر آن که او ششمین آن‌هاست و نه تعدادی کم‌تر از آن و نه بیش‌تر، مگر آن که او، با ایشان است؛

گاه منظور از معیت و همراهی، تهدید و هشدار می‌باشد؛ همان‌گونه که می‌فرماید:

﴿يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا﴾ [النساء: ۱۰۸]

آنان اعمال زشتشان را از مردم پنهان می‌کنند؛ ولی نمی‌توانند اعمال ناپسندشان را از الله پنهان نمایند. و آن‌گاه که شب را در تدابیر و سخنانی می‌گذرانند که (الله) نمی‌پسندد، الله با آن‌هاست؛ و الله به اعمالشان احاطه‌ی کامل دارد.

پروردگار متعال در این آیه آنان را تهدید می‌کند و به آن‌ها هشدار می‌دهد که از سخنان و دسیسه‌گری‌های شبانه‌ی آنان، آگاه است؛ سخنان و تدابیری که الله سُبْحٰنَهُ نمی‌پسندد و آن‌ها، آن را از مردم پنهان می‌کنند و تصورشان، این است که خداوند متعال از تدابیر و سخنان شبانه‌ی آنان، بی‌اطلاع می‌باشد! حال آن‌که الله متعال از همه چیز آگاه است. و گاه منظور از معیت و همراهی، نصرت و یاری یا تأیید و تقویت می‌باشد؛ مانند این آیه که فرموده است:

﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾ [النحل: ۱۲۸]

همانا الله با پرهیزکاران و نیکوکاران است.

و مثل این آیه که می فرماید:

﴿فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتَرَكُكُمْ

أَعْمَلَكُمْ﴾ [محمد: ۳۵]

ضعف و سستی نورزید و به صلح و سازش فرا نخوانید که شما برترید و الله با شماست و هرگز از پاداش اعمالتان نمی کاهد.

آیه‌های زیادی در این باره وجود دارد. البته این نوع سوم از معیت و همراهی پروردگار، دو گونه است: گاه به کسانی نسبت داده می شود که ویژگی‌های مشخصی از آنها، ذکر می گردد. و گاه به طور مشخص از معیت و همراهی پروردگار با افراد معینی، سخن به میان می آید. آیه‌ی ۱۲۸ سوره‌ی نحل به معیت و همراهی پروردگار با کسانی اشاره دارد که پرهیزکار و نیکوکار باشند؛ یعنی دو ویژگی داشته باشند: تقوا و احسان یا نیکوکاری؛ اما الله متعال در پاره‌ای از موارد، به طور مشخص بیان فرموده که معیت و همراهی اش با فلان شخص می باشد؛ همان طور که پیش تر گفتیم، این نوع معیت نیز به مفهوم تأیید و یاری کردن بنده است. مثل این آیه که الله ﷻ می فرماید:

﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا أُثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي

الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ [التوبة: ۴۰]

اگر پیامبر را یاری نکنید، به راستی الله یاری اش نمود؛ آن گاه که کافران او را در آن حال که یکی از دو نفر بود، از مکه بیرون راندند. هنگامی که آن دو (پیامبر و ابوبکر صدیق) در غار بودند و به یارش می گفت: اندوهگین مباش؛ همانا الله با ماست.

پیامبر ﷺ و ابوبکر صدیق ﷺ در غار بودند؛ ابوبکر ﷺ به پیامبر ﷺ عرض کرد: «ای رسول خدا! اگر یکی از آنها به پایین پایش نگاه کند، حتماً ما را می بیند». زیرا قریشی‌ها با جدیت تمام در جستجو و تعقیب پیامبر ﷺ بودند. همه‌ی کوه‌ها، دره‌ها و زمین‌های هموار را گشته و برای کسی که پیامبر ﷺ و ابوبکر ﷺ را دست گیر می کرد، دو بیست شتر، جایزه گذاشته بودند؛ صد شتر برای دست گیری پیامبر ﷺ و صد شتر برای دست گیری ابوبکر ﷺ. مردم به طمع دست یابی به این جایزه به جستجو پرداختند؛ اما الله ﷻ با

پیامبر ﷺ و ابوبکر ﷺ بود. مشرکان به دهانه‌ی غار رسیدند. ابوبکر ﷺ عرض کرد: «ای رسول خدا! اگر یکی از آن‌ها به پایین پایش نگاه کند، حتماً ما را می‌بیند». رسول الله ﷺ به او فرمود: «غم مخور که الله با ماست؛ گمانت درباره‌ی دو نفر که سومینشان خداست، چه می‌باشد؟» بر خلاف چیزی که مردم می‌گویند، هیچ مانعی مثل کبوتر یا تار عنکبوت و یا درختی بر دهانه‌ی غار نبود؛ بلکه فقط عنایت الله ﷻ بود که مشرکان آن دو را ندیدند. چون از معیت و همراهی الله بر خوردار بودند.

نمونه‌ی دیگری از این نوع معیت و همراهی را درباره‌ی موسی و هارون علیهما السلام مشاهده می‌کنیم؛ آن‌گاه که خداوند ﷻ آن دو را به سوی فرعون فرستاد. ببینیم خداوند متعال، چه می‌فرماید:

﴿قَالَ رَبِّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطَّعِنِي ۗ قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى ۗ﴾
[طه: ۴۵، ۴۶]

گفتند: ای پروردگاران! ما از این می‌ترسیم که به شکنجه و آزارمان بپردازد یا سرکشی نماید. فرمود: نترسید، من با شما هستم؛ می‌شنوم و می‌بینم.

الله اکبر! فرمود: «من با شما هستم؛ می‌شنوم و می‌بینم». وقتی الله با آن دو بود، آیا امکان داشت که فرعون و سپاهیان‌ش بتوانند آسیبی به آن‌ها برسانند؟ هرگز. می‌بینیم که الله متعال، در این‌جا از معیت و همراهش به‌طور خاص با افراد معینی یعنی موسی و هارون علیهما السلام سخن گفته است. به‌هر حال باید به معیت و همراهی الله با آفریده‌هایش ایمان داشته باشیم؛ البته با این باور و آگاهی که الله از بالای عرش خود با بندگانش می‌باشد و هیچ‌کس در هیچ‌یک از صفاتش، شبیه و همانند او نیست و از این‌رو نباید چنین تصور نمود که مگر می‌شود خداوند که در آسمان است، با ما باشد؟ می‌گوییم: شاید و نباید که خداوند ﷻ را با مخلوقات و آفریده‌هایش مقایسه کنیم؛ علاوه بر این، حتی در مخلوقات نیز می‌بینیم که علو و برتری، یعنی بالا بودن، هیچ تعارض و منافاتی با معیت و همراهی ندارد. همه می‌دانند که ماه، در آسمان است. همان‌گونه که الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا﴾
[نوح: ۱۶]

و ماه را در میان آسمان‌ها روشنی‌بخش، قرار داده است.

همچنین همه می دانند که ستاره‌ها در آسمان هستند. با این حال، می‌گوییم: «به مسیرمان ادامه می‌دهیم و ماه با ماست» یا می‌گوییم: «به راهمان ادامه می‌دهیم و ستارگان با ما هستند». در صورتی که ماه و ستارگان در آسمان هستند؟ آری؛ چون از دید ما، ناپدید نیستند. الله ﷻ بر بالای عرش خود با ماست و بر همه‌ی آفریده‌هایش احاطه دارد.

مقتضا یا تأثیر این آیه بر رفتار و سلوک انسان چیست؟

وقتی می‌خوانیم که «الله، با شماست؛ هر جا که باشید» و هنگامی که باور می‌کنیم که الله متعال با ماست، بیش‌تر مواظب خواهیم بود و توجه بیش‌تری به الله ﷻ خواهیم داشت؛ چون می‌دانیم که هر جا که باشیم، از حال و وضع ما آگاه است؛ حتی اگر در خانه‌ی تاریکی باشیم که هیچ‌کس در آن‌جا با ما نباشد، به‌یقین الله متعال، با ماست. البته این، بدین معنا نیست که خداوند متعال، در همان مکانی است که ما هستیم؛ خیر. بلکه منظور، این است که الله به ما احاطه دارد و هیچ چیزی از ما بر او پوشیده و مخفی نمی‌باشد. بدین ترتیب بیش‌تر مواظبیم و از خدا می‌ترسیم و گناه نمی‌کنیم و از او فرمان می‌بریم.

فرمود: ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾ ۱۴. الله متعال، این آیه را پس از ذکر سرانجام قوم «عاد»

آورده است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿إِزْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ ۗ ۷﴾ أَلَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلَهَا فِي الْبَلَدِ ۗ ۸ وَنُمُودَ الَّذِينَ جَابُوا
الْصَّخْرَ بِالْوَادِ ۗ ۹ وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ ۗ ۱۰ الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبَلَدِ ۗ ۱۱ فَأَكْثَرُوا
فِيهَا الْفُسَادَ ۗ ۱۲ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ ۗ ۱۳ إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ ۗ ۱۴﴾

[الفجر: ۷، ۱۴]

همان قوم «ارم» (عاد نخستین که) بلندقامت (و دارای خانه‌های بزرگ با ستون‌های عظیم) بودند. همان قبیله‌ای که همانندش در هیچ یک از شهرها آفریده نشده بود. و نیز با قوم ثمود که صخره‌ها را در «وادی القری» تراشیده بودند، چه کرد؟ و همچنین با فرعون که دارای سپاه و میخ‌های شکنجه بود. همان کسانی که در شهرها سرکشی کردند. و فساد فراوانی در آن‌ها ایجاد نمودند. پس پروردگارت، تازیانه‌ی عذاب را بر سرشان فرود آورد. بی‌گمان پروردگارت در کمین‌گاه است.

الله ﷻ بیان فرمود که همواره در کمین سرکشان است و کمر هر سرکشی را می‌شکند و او را به نابودی می‌کشاند و هیچ اثری از او باقی نمی‌گذارد. قوم عاد، دارای خانه‌های بزرگی بودند که ستون‌های قوی و بزرگی داشت؛ الله متعال به آنان قدرت و نیرو بخشید، ولی آن‌ها در زمین سرکشی کردند و گفتند: «چه کسی از ما نیرومندتر است؟» الله ﷻ می‌فرماید:

﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً﴾ [فصلت: ۱۵]

آیا توجه نکردند و نیندیشیدند که الله، ذاتی که آن‌ها را آفریده، از آنان نیرومندتر است؟

الله متعال، با این دلیل عقلی که آن‌ها را آفریده است، برایشان بیان فرمود که از آنان قوی‌تر و نیرومندتر است. از این رو فرمود: ﴿وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ﴾ یعنی: «آنان همواره آیات ما را انکار می‌کردند». نفرمود که آیا توجه نکردند که الله از آنان نیرومندتر است؛ بلکه این را با دلیل عقلی برایشان ثابت کرد؛ زیرا هر عقلی، چنین قضاوت می‌کند که خالق (آفریننده) از مخلوق یا آفریده‌اش قوی‌تر است. لذا ذاتی که آن‌ها را آفریده، از آنان نیرومندتر می‌باشد. اما آن‌ها همواره آیات الهی را انکار می‌کردند تا این که خداوند ﷻ ایشان را گرفتار خشکسالی نمود؛ به گونه‌ای که به آسمان چشم می‌دوختند و منتظر باران بودند. سرانجام، خدای متعال، صبح یکی از روزها باد بی‌خیری به سویشان فرستاد که گرد و غبار زیادی به پا کرده بود و مانند ابرِ پرباری به نظر می‌رسید.

﴿فَلَمَّا رَأَوْهُ غَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ قَالُوا هَذَا غَارِضٌ مُّمْطِرُنَا﴾ [الاحقاف: ۲۴]

پس هنگامی که عذاب را به صورت ابر گسترده‌ای مشاهده کردند که رو به دشت‌ها و آبگیرهایشان نهاده بود، گفتند: «این، ابری است که بر ما خواهد بارید».

خداوند ﷻ می‌توانست با فرستادن باد، عذابشان کند؛ اما به حکمتش، بادِ عذاب، به گونه‌ای به سراغشان آمد که گمان کردند ابر باران‌زایی است تا بدین سان عذاب، بر آن‌ها شدیدتر و ناگوارتر باشد. چون عذابی که انسان، ابتدا آن را رحمت یا مایه‌ی دفع ضرر می‌داند، به مراتب سخت‌تر و شدیدتر است؛ مثل این که پول هنگفتی به کسی بدهید و بلافاصله از او پس بگیرید.

﴿فَلَمَّا رَأَوْهُ غَارِضًا مُّسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ قَالُوا هَذَا غَارِضٌ مُّمْطِرُنَا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ﴾

پس هنگامی که عذاب را به صورت ابر گسترده‌ای مشاهده کردند که رو به دشت‌ها و آبگیرهایشان نهاده بود، گفتند: «این، ابری‌ست که بر ما خواهد بارید». بلکه این، همان عذابی‌ست که برای آمدنش شتاب داشتید.

زیرا آن‌ها قلدری می‌کردند و به پیامبرشان می‌گفتند: اگر راست می‌گویی و عذابی با خود داری، بیاور تا ببینیم.

﴿رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٤﴾ تُدْمِرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَأَصْبَحُوا لَا يُرَىٰ إِلَّا مَسَكِنُهُمْ﴾

[الاحقاف: ۲۴، ۲۵]

بادی که عذاب دردناکی در آن است. به فرمان پروردگارش همه چیز را نابود می‌کند. پس آن چنان عذاب شدند که چیزی جز خانه‌هایشان دیده نمی‌شد.

پناه بر خدا! این تندباد سرد و سرکش، هفت شب و هشت روز پیاپی بر آنان وزید؛ زیرا صبح شروع شد و مغرب به پایان رسید. الله متعال، این تندباد را در هفت شب و هشت روز پیاپی و شوم بر آن‌ها مسلط کرد؛ به گونه‌ای که هر یک از آن‌ها را به آسمان بالا می‌برد و سپس به زمین می‌انداخت و بدین‌سان مانند تنه‌های پوسیده و توخالی خرما به زمین می‌افتادند تا این‌که ریشه‌کن شدند. آن‌ها از ترس و برای نجات خود، سر به زیر می‌بردند؛ مثل حالت سجده؛ ولی نجات نیافتند. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحْسَاتٍ لِنَدِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَىٰ وَهُمْ لَا يُنصَرُونَ ﴿١٦﴾﴾

[فصلت: ۱۶]

پس تندبادی سخت و سرد در روزهایی شوم بر آنان فرستادیم تا عذاب خفت‌بار را در زندگی دنیا به آنان بچشانیم. و به‌طور قطع عذاب آخرت، خفت‌بارتر است؛ و آنان یاری نخواهند شد.

پناه بر خدا! قوم «ثمود» نیز که در «وادی‌القری» صخره‌ها را تراشیده بودند، چنین وضعی داشتند؛ آن‌ها هم سرکش بودند و هم با پیامبرشان برخورد بدی کردند؛ حتی به او گفتند: «ای صالح! پیش از این در میان ما مایه‌ی امید بودی»^(۱) و ما، تو را عاقل می‌پنداشتیم؛ اما حالا سفیه و بی‌خرد شده‌ای! هر پیامبری که پیام الهی را به قومش می‌رساند، او را به جنون یا جادوگری متهم می‌کردند. همان‌طور که الله ﷻ می‌فرماید:

(۱) رک: سوره‌ی هود، آیه‌ی: ۶۲.

﴿كَذَلِكَ مَا آتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مُجْنُونٌ ﴿٥٢﴾﴾

[الذاریات: ۵۲]

همچنین هیچ پیامبری نزد پیشینیانسان نیامد مگر این که گفتند: جادوگر یا دیوانه است.

الله متعال، پس از آن که ماده شتر را پی کردند، سه شبانه روز به قوم ثمود مهلت داد و سپس هلاکشان کرد:

﴿فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعَدَّ غَيْرُ مَكْذُوبٍ ﴿٦٥﴾﴾ [هود: ۶۵]

(صالح به آنان) گفت: سه روز (فرصت دارید که) در خانه‌هایتان (از زندگی) برخوردار باشید. این وعده‌ی راستینی است.

سه روز که گذشت، زمین به شدت لرزید و بانگی شدید و مرگبار آن‌ها را فراگرفت و از پا درآمدند و مانند تنه‌های خرما که در برابر هوا و نور خورشید، تیره و سیاه می‌شوند، به زمین افتادند و مردند.

اما فرعون، آن سرکش ستمگری که الله ﷻ را انکار کرد و به موسی ﷺ گفت: پروردگار جهانیان، دیگر، چه صیغه‌ای است؟ و به قومش گفت: شما خدایی جز من ندارید! پناه بر خدا! حتی به وزیرش هامان گفت:

﴿أَبِنِ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ ﴿٣٦﴾ أَسْبَابَ السَّمَوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَىٰ إِلَهِ مُوسَىٰ﴾

[غافر: ۳۶، ۳۷]

برجی برایم بساز تا به دروازه‌های آسمان برسم؛ به دروازه‌ها و راه‌های آسمان دست یابم و به خدای موسی بنگرم...

فرعون، این را از روی انکار و تکبر گفت؛ چون موسی ﷺ را دروغ‌گو می‌پنداشت: ﴿وَإِنِّي لِأَظُنُّهُ كَذِبًا﴾ یعنی: «(فرعون گفت:) من، موسی را دروغ‌گو می‌پندارم». فرعون دروغ می‌گفت؛ چون در صداقت موسی ﷺ شک نداشت و خود، می‌دانست که موسی ﷺ راست‌گوست. چنان‌که در قرآن می‌خوانیم، زمانی که موسی ﷺ با فرعون مناظره می‌کرد، به او گفت:

﴿قَالَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَآئِرٍ وَإِنِّي

[الإسراء: ۱۰۲]

لَأَظُنُّكَ يَفِرْعَوْنُ مَثْبُورًا ﴿١٠٣﴾﴾

موسی گفت: تو می‌دانی که این نشانه‌های آشکار را تنها پروردگار آسمان‌ها و زمین فرو فرستاده است. و ای فرعون! من تو را هلاک‌شده می‌دانم.

می‌بینیم که موسی علیه السلام فرعون را مخاطب قرار داد و به او گفت: «تو می‌دانی». و دیگر، سخنی از پاسخ فرعون در این آیه نیامده که گفته باشد: «من نمی‌دانم». این، نشان می‌دهد که فرعون، حقیقت را می‌دانسته، اما از پذیرش آن سر باز زده و سرکشی نموده است. چنان‌که الله تعالی درباره‌ی فرعون و فرعونیان می‌فرماید:

﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا﴾

[النمل: ۱۴]

و نشانه‌های آشکار را از روی ستم و سرکشی انکار کردند.

فرعون و فرعونیان می‌دانستند که موسی علیه السلام راست‌گوست، اما با این حال، راه انکار و سرکشی را در پیش گرفتند. نتیجه‌اش چه شد؟ آری! پیایی شکست خوردند که بزرگ‌ترینش، شکست ساحران فرعون در برابر موسی علیه السلام بود. فرعون، با موافقت موسی علیه السلام همه‌ی جادوگران قلمروش را جمع کرد؛ این موسی علیه السلام بود که زمان گردهمایی و مبارزه را تعیین کرد؛ اگر نصرت و یاری الهی با موسی علیه السلام نبود، او در برابر فرعون، ضعیف و ناتوان بود. اما خداوند تعالی یاری‌اش کرد و او موعد مبارزه را تعیین نمود. موسی علیه السلام به آنان فرمود:

﴿مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى﴾

[طه: ۵۹]

میعادگاهتان روز زینت (روز عید) باشد و (قرار، این) که مردم، هنگام چاشت جمع شوند.

روز عید را بدان سبب، روز زینت می‌نامند که مردم در روز عید لباس نو می‌پوشند و به خود می‌رسند. موسی علیه السلام قرار گذاشت که موعدشان، روز عید و هنگام چاشت باشد؛ نه شب و در خفا. فرعون، همه‌ی جادوگران توانا و مشهور و برجسته را جمع کرد. آن‌ها ریسمان‌ها و عصاهایشان روی زمین انداختند و ناگهان مارهای بزرگی که حرکت می‌کردند، همه جا را گرفتند و مردم به وحشت افتادند. حتی موسی علیه السلام نیز در درونش احساس ترس کرد؛ اما الله متعال، یاری‌اش نمود:

﴿قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ ﴿٦٨﴾ وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ...﴾

[طه: ۶۸، ۶۹]

گفتیم: نترس؛ به‌راستی تو، چیره و برتری. آنچه را که در دست راستت، بینداز.

موسی علیه السلام عصایش را که در دست راستش داشت، انداخت؛ و عصایش آن چه را که ساخته و پرداخته بودند، بلعید. سبحان الله العظیم! حتماً تعجب می کنید و می گوید: پس عصا چه شد؟ عصا آن قدر بزرگ نبود که آن همه ریسمان و عصا را بلعد؛ اما الله عز و جل بر هر کاری تواناست. واضح است که جادوگران، خیلی خوب به جادوگری و اسرار آن آشنا هستند. لذا دریافتند که کار موسی علیه السلام و تغییر حالت عصایش، سحر و جادو نیست و فهمیدند که نشانه‌ای از نشانه‌های الله عز و جل می باشد:

[الشعراء: ۴۶]

﴿فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ ﴿٤٦﴾﴾

پس جادوگران به سجده افتادند.

فرمود: «به سجده افتادند!» فرمود: سجده کردند. به سجده افتادن با سجده کردن، تفاوت دارد. به سجده افتادند، یعنی این که ناخواسته و بدون اختیار از مشاهده‌ی معجزه‌ی موسی علیه السلام به سجده افتادند و به الله و پیامبرش ایمان آوردند:

﴿فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ ﴿٤٦﴾ قَالُوا ءَأَمَّنَّا رَبَّ الْعَلَمِينَ ﴿٤٧﴾ رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ ﴿٤٨﴾﴾

[الشعراء: ۴۶، ۴۸]

پس جادوگران به سجده افتادند. گفتند: ما به پروردگار جهانیان، پروردگار موسی و هارون ایمان آوردیم.

فرعون جادوگرانش را که ایمان آوردند، تهدید کرد و آنان را به تبانی با موسی علیه السلام متهم نمود و گفت:

[طه: ۷۱]

﴿إِنَّهُوَ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ ط﴾

حتماً او، بزرگ شماست که به شما سحر و جادو آموخته است.

سبحان الله! غرور و کله شقی، باعث می شود که آدم، بدون منطق و به دور از عقل و خرد سخن بگوید. فرعون ادامه داد:

﴿فَلَا قِطْعَانَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِّنْ خَلْفٍ وَلَا صَلْبَتَكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ

[طه: ۷۱]

وَلَتَعْلَمَنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى ﴿٧١﴾﴾

دست‌ها و پاهایتان را بر خلاف یکدیگر قطع می‌کنم و شما را به تنه‌های خرما به دار می‌کشم تا بدانید که عذاب کدامیک از ما سخت‌تر و ماندگارتر است.

فکر می‌کنید چه پاسخ دادند؟ گفتند:

﴿لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ﴾ [طه: ۷۲]

ما هرگز تو را بر دلایل و نشانه‌های روشنی که به ما رسیده است، ترجیح نمی‌دهیم.

گفتند: امکان ندارد تو را بر این دلایل و نشانه‌های آشکار ترجیح دهیم. تو، دروغ‌گویی؛ تو، پروردگار ما نیستی. پروردگار ما، همان پروردگار موسی و هارون است.

﴿قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ﴾

[طه: ۷۲]

ما هرگز تو را بر دلایل و نشانه‌های روشنی که به ما رسیده و بر ذاتی که ما را آفریده است، ترجیح نمی‌دهیم؛ هر حکمی که می‌خواهی صادر کن.

آری! هر کاری که می‌خواهی، بکن. تو تنها می‌توانی در زندگی دنیا حکم برانی و بیش‌ترین کاری که می‌توانی انجام دهی، این است که ما را می‌کشی و به زندگی دنیوی ما پایان می‌دهی. اما بدان که:

﴿إِنَّا ءَامَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَنَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَبِيرٌ

[طه: ۷۳]

وَأَبْقَىٰ ﴿۷۳﴾

به‌راستی ما به پروردگارمان ایمان آوردیم تا گناهانمان و جادویی را که ما را به انجامش مجبور نمودی، ببخشد. و الله بهتر و پایدارتر است.

فرعون، جادوگرانش را مجبور کرده بود که به مقابله‌ی موسی عليه السلام برخیزند. دعا کنیم که الله متعال، ما را جزو مؤمنان راستین و اهل یقین بگرداند. هنگامی که ایمان و یقین، در قلب انسان جای بگیرد، هیچ چیزی نمی‌تواند در آن خللی ایجاد کند، و گرنه جادوگران، مأموران و سپاهیان فرعون بود. در ابتدای روز، به سحر و جادوی خود افتخار می‌کردند و کافر بودند؛ اما در پایان روز ایمان آوردند و با ایمانی که در دل‌هایشان جای گرفت، رو در روی فرعون ایستادند؛ این، شکست تلخ و بزرگی برای فرعون به‌شمار می‌رفت؛ اما با این حال، دست از طغیان و سرکشی برداشت تا این‌که سرانجام، تصمیم گرفت موسی عليه السلام را به‌قتل برساند. موسی عليه السلام و قومش به سوی «دریای سرخ» گرینختند و مصر را پشت سرشان، در غرب رها کردند؛ چون به سمت

شرق فرار نمودند تا این که به دریا رسیدند؛ فرعون و سپاهیان در تعقیبشان بودند. دشمن، پشت سرشان بود و دریا، پیش رویشان:

[الشعراء: ۶۱]

﴿قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ إِنَّا لَمُدْرِكُونَ ﴿٦١﴾﴾

اصحاب موسی گفتند: حتماً به چنگشان خواهیم افتاد.

گفتند: حالا که دریا، پیش روی ماست و فرعون و سپاهیان پشت سر ما هستند، به کجا فرار کنیم؟

[الشعراء: ۶۲]

﴿قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ ﴿٦٢﴾﴾

(موسی) گفت: چنین نیست؛ بی گمان پروردگارم با من است و راه نجاتمان را به من نشان خواهد داد.

آری! یقین پیامبران علیهم الصلاة والسلام، این چنین است که سخت ترین شرایط را برایشان آسان می گرداند. الله ﷻ به موسی ﷺ وحی نمود که عصایش را به دریا بزند و موسی ﷺ به فرمان پروردگار، عصایش را به دریای سرخ زد و دوازده راه در دریا باز شد؛ زیرا بنی اسرائیل دوازده طایفه بودند. لا اله الا الله؛ دوازده راه در دریا باز شد؛ حال چقدر باید طول بکشد که این دوازده راه، خشک شود؟ هیچ طول نمی کشد؛ زیرا الله به موسی ﷺ وحی کرد:

﴿فَأَضْرَبَ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخْفُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَىٰ ﴿٧٧﴾﴾ [طه: ۷۷]

... راهی خشک در دریا برایشان باز کن و از رسیدن دشمن نگران مباش و نترس.

بدین ترتیب موسی و قومش، در امنیت کامل از دریا گذشتند؛ دریا در میان این راه ها به سان کوهی ثابت به نظر می رسید؛ حال آن که آب، سیال است؛ اما به امر الله ﷻ مانند کوهی ثابت گردید. برخی از علما گفته اند: الله متعال، در میان لایه های آب که مانند کوه به نظر می رسیدند، روزنه هایی باز گذاشته بود که بنی اسرائیل یکدیگر را از لایه لای آن می دیدند تا گمان نکنند که سایر همراهانشان، غرق شده اند. وقتی موسی ﷺ و همراهانشان از دریا بیرون آمدند، فرعون و فرعونیان وارد دریا شدند؛ دریا به امر الله به حالت اولش درآمد و همه ی فرعونیان به هلاکت رسیدند. بنی اسرائیل به اندازه ای از فرعون می ترسیدند که فکر کردند فرعون، غرق نشده است؛ از این رو الله متعال، پیکر

بی جان فرعون را روی سطح آب به آن‌ها نشان داد تا مطمئن شوند که فرعون به هلاکت رسیده است. چنان که الله ﷻ می فرماید:

﴿فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَ آيَةً﴾ [یونس: ۹۲]

پس امروز جسدت را سالم نگاه می داریم تا عبرتی برای آیندگان باشی.

آری؛ جسدش را دیدند و مطمئن شدند که هلاک شده است. برادرم! در این سه امت بنگر که در اوج طغیان و سرکشی بودند؛ اما الله متعال، چگونه آن‌ها را گرفتار عذاب کرد و در کمینشان بود! بنگر که چگونه متناسب با چیزی که به آن می بالیدند، به هلاکت رسیدند! قوم عاد می گفتند: ما از همه نیرومندتریم؛ پس با چیزی مثل باد هلاک شدند که در اصل، لطیف است! قوم صالح، به وسیله‌ی زمین لرزه و فریادی مرگبار هلاک شدند و فرعون و فرعونیان، در آب غرق گشتند و از میان رفتند. فرعون، به پادشاهی اش و آب‌هایی که در قلمروش جاری بود، افتخار می کرد:

﴿وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿۵۱﴾ أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ ﴿۵۲﴾ فَلَوْلَا أَلْقَى عَلَيْهِ آسُورَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ ﴿۵۳﴾﴾

[الزخرف: ۵۱، ۵۳]

و فرعون در میان قومش بانگ برآورد: آیا پادشاهی مصر از آن من نیست؟ و این جویبارها از فرودست کاخم روان است؛ آیا نمی بینید؟ مگر نه این است که من از این شخص فرومایه که نمی تواند خوب سخن بگوید، بهترم؟ چرا دست‌بندهای زرین به او آویخته نشده یا چرا فرشتگانی همراهش نیامده‌اند؟

الله متعال، فرعون را در آب غرق نمود؛ یعنی با همان چیزی که بدان افتخار می کرد. مؤلف رحمه الله به این آیه اشاره کرده است که الله ﷻ درباره‌ی خود می فرماید:

﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ ﴿۱۹﴾﴾ [غافر: ۱۹]

(الله) خیانت چشم‌ها و آن‌چه را سینه‌ها پنهان می دارند، می داند.

آری! چشم‌ها نیز مرتکب خیانت می شوند. بدین سان که انسان دور از چشم دیگران، مرتکب نگاه حرام می شود؛ گرچه دیگران، بی اطلاع اند؛ اما الله ﷻ می داند که انسان مرتکب نگاه حرام شده است. هم‌چنین نظر سوء به دیگران، در مفهوم خیانت

چشم‌ها می‌گنجد. گرچه شخصی که به او نگاه سوء دارند، خود، در نمی‌یابد که نظر بدی به او کرده‌اند؛ اما الله ﷻ از نگاه بد، آگاه است. و نیز هنگامی که انسان به چیز حرامی نگاه می‌کند؛ کسی که نگاه‌کننده را می‌بیند، متوجه نمی‌شود که نگاه او به آن چیز حرام، از روی انکار است یا از روی رضا؛ اما به یقین الله ﷻ می‌داند که این نگاه، از روی انکار است یا از روی رضایت؛ زیرا ذاتی‌ست که از خیانت چشم‌ها آگاه می‌باشد؛ همان‌گونه که راز سینه‌ها را می‌داند. یعنی از آن‌چه که در دل انسان می‌گذرد، آگاه است. دل‌ها در سینه‌ها جای دارند و این، دل‌ها هستند که جای اندیشیدن و درک و فهم می‌باشند؛ یعنی دل‌ها، جایگاه عقل و تدبیر به‌شمار می‌روند. الله متعال، می‌فرماید:

﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ﴾

آیا در زمین به گردش نمی‌پردازند تا دل‌هایی داشته باشند که با آن دریابند؟

سپس در ادامه‌ی این آیه می‌فرماید:

﴿فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ ﴿٤٦﴾﴾ [الحج: ٤٦]

به‌راستی چشم‌ها، نابینا نمی‌شود؛ بلکه دل‌های درون سینه‌هاست که کور می‌گردد.

سبحان الله! گویا این آیه، درباره‌ی وضعیت کنونی مردم نازل شده است! همان‌گونه که به وضعیت مردم گذشته اشاره دارد؛ چون در گذشته و حال، این پرسش وجود داشته که محل عقل، در قلب است یا در مغز؟

کسانی که نگاهی کاملاً مادی به مسایل و قضایا دارند، درباره‌ی این مسأله دچار اشتباه شده‌اند و به رهنمود الله و پیامبرش مراجعه نمی‌کنند؛ وگرنه، واضح و روشن است که جای عقل، در قلب می‌باشد و جای قلب، در سینه است. چنان‌که می‌فرماید:

﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا﴾

﴿فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ ﴿٤٦﴾﴾ [الحج: ٤٦]

آیا در زمین به گردش نمی‌پردازند تا دل‌هایی داشته باشند که با آن دریابند یا گوش‌هایی که با آن بشنوند؛ به‌راستی چشم‌ها، نابینا نمی‌شود؛ بلکه دل‌های درون سینه‌هاست که کور می‌گردد.

قضیه کاملاً روشن است که جای عقل در قلب می‌باشد؛ گفتار رسول خدا ﷺ نیز همین را تأیید می‌کند؛ چنان‌که فرموده است: «أَلَا وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضَغَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ: أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ»؛ یعنی: «بدانید که در بدن،

پاره‌گوشتی‌ست که صلاح و فساد همه‌ی بدن وابسته به آن است. بدانید که آن عضو، قلب است». لذا درباره‌ی قضیه‌ای که کتاب الله، به‌وضوح درباره‌اش سخن گفته است، چه فکر و گمانی دارید؟ حال آن‌که الله ﷻ، آفریننده‌ی هر چیزی‌ست و از آن آگاه می‌باشد. سنت و گفتار پیامبر ﷺ نیز در این‌باره کاملاً روشن است! پس باید هر دیدگاه یا سخنی را که بر خلاف کلام خدا یا سنت پیامبرش ﷺ می‌باشد، دور بیندازیم یا آن را زیر پاهایمان لگدمال نماییم و هیچ توجهی به آن نکنیم. بنابراین قلب، جایگاه عقل می‌باشد و مغز، جای تصورها و خیال‌هایی‌ست که به ذهن ما می‌رسد و مغز، آن‌ها را به سوی قلب می‌فرستد و آن‌گاه قلب، امر و نهی می‌کند. مغز، حکم منشی را برای قلب دارد و این، بعید نیست. الله متعال می‌فرماید:

[الذاریات: ۲۱]

﴿وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾

و در وجود خودتان (نیز نشانه‌هایی‌ست)؛ پس آیا نمی‌بینید؟

در حدیث رسول الله ﷺ بدین نکته اشاره شد که صلاح و فساد همه‌ی بدن، به قلب بستگی دارد. لذا اگر قلب، جای امر و نهی نبود، دیگر معنا نداشت که صلاح و فساد بدن به صلاح و فساد قلب وابسته باشد. از این‌رو دل، جای عقل و تدبیر است و با مغز یا ذهن نیز بی‌ارتباط نیست؛ زیرا اگر مغز مختل شود، عقل و قدرت تفکر نیز تباه می‌گردد. با این حال، توجه داشته باشیم که عقل یا قدرت تدبیر، در دل می‌باشد؛ یعنی همان قلبی که در سینه است. همان‌طور که الله ﷻ می‌فرماید:

[الحج: ۴۶]

﴿وَلَكِنَّ تَعْمَى الْقُلُوبِ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾

بلکه دل‌های درون سینه‌هاست که کور می‌گردد.

فرمود: «دل‌هایی که درون سینه‌هاست».

مؤلف رحمته پس از ذکر آیاتی در این باب، حدیث عمر بن خطاب رضی الله عنه را آورده است که اساسی‌ترین مسایل دین ما، یعنی اسلام و ایمان و احسان در آن تعریف می‌شود.

مؤلف رحمته می گوید: وأما الأحادیث:

۶۱- فالأول: عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضی الله عنه قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ جُلُوسٌ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله ذَاتَ يَوْمٍ إِذْ طَلَعَ عَلَيْنَا رَجُلٌ شَدِيدُ بَيَاضِ الثِّيَابِ، شَدِيدُ سَوَادِ الشَّعْرِ، لَا يُرَى عَلَيْهِ أَثَرُ السَّفَرِ، وَلَا يَعْرِفُهُ مِنَّا أَحَدٌ، حَتَّى جَلَسَ إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فَأَسْنَدَ رُكْبَتَيْهِ إِلَى رُكْبَتَيْهِ، وَوَضَعَ كَفَّيْهِ عَلَى فَخْذَيْهِ وَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ أَخْبِرْنِي عَنِ الْإِسْلَامِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: «الْإِسْلَامُ أَنْ تَشْهَدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَتَقِيمَ الصَّلَاةَ وَتُؤْتِيَ الزَّكَاةَ وَتَصُومَ رَمَضَانَ، وَتُحَاجَّ الْبَيْتَ إِنْ اسْتَطَعْتَ إِلَيْهِ سَبِيلًا». قَالَ: صَدَقْتَ. فَعَجِبْنَا لَهُ يَسْأَلُهُ وَيُصَدِّقُهُ، قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْإِيمَانِ. قَالَ: «أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، وَتُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ». قَالَ: صَدَقْتَ قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْإِحْسَانِ. قَالَ: «أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ. فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ». قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ السَّاعَةِ. قَالَ: «مَا الْمَسْئُولُ عَنْهَا بِأَعْلَمَ مِنَ السَّائِلِ». قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنْ أَمَارَاتِهَا. قَالَ: «أَنْ تَلِدَ الْأُمَّةُ رَبَّتَهَا، وَأَنْ تَرَى الْحَفَاةَ الْعُرَاةَ الْعَالَةَ رِعَاءَ الشَّاءِ يَتَطَاوَلُونَ فِي الْبُنْيَانِ». ثُمَّ انْطَلَقَ، فَلَبِثْتُ مَلِيًّا، ثُمَّ قَالَ: «يَا عُمَرُ! أَتَدْرِي مِنَ السَّائِلِ؟» قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ: «فَإِنَّهُ جِبْرِيلُ أَتَاكُمْ يُعَلِّمُكُمْ دِينَكُمْ».^(۱) [روایت مسلم]

ترجمه: عمر بن خطاب رضی الله عنه می گوید: نزد رسول الله صلى الله عليه وآله نشستیم بودیم؛ ناگهان مردی که لباس بسیار سفیدی پوشیده بود و موهای بسیار سیاهی داشت، وارد مجلس شد؛ آثار سفر بر او نمایان نبود و هیچیک از ما، او را نمی شناخت. نزد پیامبر صلى الله عليه وآله به گونه ای نشست که زانوهایش را به زانوهای پیامبر صلى الله عليه وآله چسباند و دو دستش را روی پاهای خویش گذاشت و گفت: «ای محمد! به من درباره ی اسلام بگو که چیست؟» (پیامبر صلى الله عليه وآله) فرمود: «اسلام، این است که گواهی دهی معبود راستینی جز الله وجود ندارد و محمد، فرستاده ی اوست و نماز را برپا داری و زکات دهی و ماه رمضان را روزه بگیری و اگر توانایی و استطاعت داشتی، به حج خانه ی خدا بروی.» (سؤال کننده) گفت: «درست گفتم.» ما تعجب کردیم که خود، سؤال می کند و خود، تصدیقش می نماید. پرسید: «به من بگو که ایمان چیست؟» فرمود: «ایمان، این است که به الله، و فرشتگانش، و کتاب هایش، و پیامبرانش و روز قیامت (آخرت) و نیز به

(۱) صحیح مسلم، ش: ۸.

تقدیر خیر و شر از سوی الله، ایمان و باور داشته باشی». سؤال کرد: «احسان چیست؟» فرمود: «احسان، این است که الله را چنان عبادت کنی که گویا او را می بینی؛ و اگر نمی توانستی این چنین عبادتش کنی که گویا او را می بینی، پس با یقین به این که او، تو را می بیند، عبادتش نما». گفت: «به من درباره ی (زمان) قیامت خبر بده». فرمود: «کسی که از او می پرسی (یعنی خود رسول خدا) از سؤال کننده، دانایتر نیست». گفت: «پس به من از نشانه های بگو». فرمود: «(از نشانه های قیامت است) که کنیز، آرایش را بزاید^(۱) و پابرهنگان و برهنه های نیازمند و چوپان ها را می بینی که در ساختمان سازی بر یک دیگر سبقت می گیرند». پس از آن، سؤال کننده رفت. مدت زیادی درنگ کردم؛ پیامبر ﷺ فرمود: «ای عمر! آیا می دانی که سؤال کننده چه کسی بود؟» گفتم: الله و پیامبرش بهتر می دانند. فرمود: «او جبرئیل بود؛ نزدتان آمد تا دیتان را به شما آموزش دهد».

شرح

واژه ی «بینما» که در حدیث آمده، ظرف است و بر «مفاجئه» یا پیش آمدن ناگهانی مسأله ای دلالت می کند؛ از این رو پس از آن، «حرف مفاجئه» آمده است. [همان طور که در ترجمه ی حدیث مشاهده می کنید، راوی می گوید: نزد رسول خدا ﷺ نشسته بودیم که ناگهان مردی سفیدپوش وارد مجلس شد. به هر حال، صحابه ﷺ نزد رسول خدا ﷺ زیاد می نشستند؛ زیرا رسول الله ﷺ همواره در میان اصحاب و خانواده ی خود حضور داشت. در خانه، از هیچ خدمتی به خانواده دریغ نمی کرد؛ حتی گوسفندها را می دوشید، لباس وصله می زد و کفش تعمیر می نمود. و در مسجد نیز با صحابه ﷺ بود؛ به عیادت بیمار یا دیدن نزدیکان می رفت و نمی گذاشت که یک

(۱) در حدیث آمده است: «أَنَّ تَلَدَ الْأُمَّةُ رَبَّتَهَا». ابن حجر رحمته الله، مفهومش را کثرت نافرمانی فرزندان از مادرانشان دانسته است؛ به پندار وی، مفهوم حدیث از این قرار است که دختران به مادرانشان، امر و نهی می کنند؛ اما همان طور که در شرح حدیث، مشاهده خواهید کرد، علامه ابن عثیمین رحمته الله این را کنایه از کثرت اموال و دارایی ها دانسته است؛ به گونه ای که کنیزان زیر دست به جایی می رسند که حکم رییس را می یابند. نووی رحمته الله کثرت کنیزان و کنیززادگان را به عنوان رأی جمهور علما درباره ی مفهوم این حدیث، ذکر کرده است. [مترجم]

لحظه هم از وقتش ضایع شود؛ بلکه همواره مشغول اطاعت و بندگی الله ﷻ بود. مثل ما نبود که ارزشی برای وقت خود قایل نیستیم و به سادگی، اوقاتمان را ضایع می‌کنیم! واقعاً عجیب است که وقت، گران‌بهاترین چیز برای انسان است، اما کمترین ارزش را برایش دارد و بهای اندکی به آن می‌دهد! الله ﷻ می‌فرماید:

﴿حَقِّ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ﴿۹۹﴾ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ﴾

[المؤمنون: ۹۹، ۱۰۰]

و چون مرگ هر یک از ایشان فرا رسد، می‌گوید: ای پروردگرم! مرا بازگردان تا در سرایی که (کارهای نیک را) رها کردم، به انجام اعمال شایسته پردازم.

انسان پس از مرگش آرزو می‌کند که به دنیا بازگردد و دیگر، وقتش را ضایع نکند. نمی‌گوید: مرا به دنیا بازگردان تا از مال و همسر و سواری و خانه‌ام، بهره ببرم؛ بلکه می‌گوید: مرا به دنیا بازگردان تا به انجام کارهای نیکی پردازم که نسبت به آن‌ها کوتاهی کرده‌ام. فرصتی که داشتم، گذشت و از آن، استفاده نکردم. متأسفانه ما به وقتمان بهای زیادی نمی‌دهیم و آن را بیهوده می‌گذرانیم؛ بلکه گاه وقتمان را در کارهای زیان‌بار سپری می‌کنیم. منظورم، شخص خاصی نیست؛ بلکه به‌طور عموم بیش‌تر مسلمانان، اوقاتشان را در غفلت و فراموشی یا بازی و سرگرمی، تلف می‌کنند و نسبت به مسایل دینی خود، جدی نیستند. متأسفانه مسلمان‌ها به خوش‌گذرانی و تن‌پروری روی آورده‌اند و بدون هیچ توجهی، به دینشان لطمه می‌زنند؛ حال آن‌که پیامبر ﷺ همواره به کارهای مفید می‌پرداخت.

صحابه ﷺ نزدش نشسته بودند که ناگهان مردی سفیدپوش که موهای بسیار سیاهی داشت و آثار سفر بر او نمایان نبود و هیچ‌کس او را نمی‌شناخت، وارد مجلس شد. مسافر نبود که صحابه ﷺ بگویند که از فلان‌جا آمده یا اهل فلان‌جاست؛ لذا تعجب کردند؛ زیرا پاکیزه بود و هیچ اثری از سفر، بر رویش دیده نمی‌شد. سفرهای آن زمان با شتر یا با پای پیاده انجام می‌شد و از این‌رو گرد و غبار زیادی بر روی مسافر می‌نشست؛ اما غریبه‌ای که وارد مجلس پیامبر ﷺ و صحابه ﷺ شد، مسافر نبود؛ چون آثار سفر و گرد و غباری بر رویش دیده نمی‌شد. البته هیچ‌یک از صحابه، او را نمی‌شناخت. جلو رفت و مقابل پیامبر ﷺ نشست؛ او جبرئیل امین ﷺ بود؛ یکی از بزرگ‌ترین فرشتگان الهی، بلکه برترین فرشتگان؛ زیرا حامل وحی از سوی الله ﷻ به

پیامبران بوده است. جبرئیل، فرشته‌ی بزرگی است که پیامبر ﷺ دو بار، او را به شکل و قیافه‌ی اصلی‌اش دیده است: یک بار در زمین و یک بار هم در آسمان. باری در زمین در غار «حراء» او را دید که ششصد بال داشت و افق آسمان را گرفته بود. این فرشته‌ی بزرگ، همه‌ی کرانه‌ی آسمان را به روی پیامبر ﷺ بسته بود و رسول خدا ﷺ نمی‌توانست آسمان را ببیند. سبحان الله! ششصد بال دارد؛ الله ﷻ می‌فرماید:

﴿جَاعِلِ الْمَلٰٓئِكَةِ رُسُلًا اُولٰٓئِٓكَ اَجْنِحٰتٍ مِّثْنٰی وَثُلٰثَ وَرَبْعَ﴾ [فاطر: ۱]

ذاتی که فرشتگان را پیام‌آور و دارای بال‌های دوگانه، سه‌گانه و چهارگانه قرار داده است.

آری! فرشتگان بال‌هایی دارند که با آن، به سرعت پرواز می‌کنند.

پیامبر ﷺ دومین بار، جبرئیل التلیه را در «سدره المنتهی» مشاهده کرد. الله متعال می‌فرماید:

﴿اِنَّ هُوَ اِلَّا وَحٰی یُوْحٰی ۙ عَلَّمَهُ شَدِیْدُ الْقُوٰی ۙ ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوٰی ۙ وَهُوَ

بِالْاُفُقِ الْاَعْلٰی ۙ ثُمَّ دَنَا فَتَدَلٰی ۙ فَكَانَ قَابَ قَوْسَیْنِ اَوْ اَدْنٰی ۙ﴾ [النجم: ۴، ۹]

سخنش، چیزی جز وحی نیست که به او نازل می‌شود. (فرشته‌ی) خیلی توانمند، به او آموزش داده است. (فرشته‌ای) نیرومند که (فراروی پیامبر) راست ایستاد. و او در کرانه‌ی بلند (آسمان) بود. آن‌گاه نزدیک شد و فرود آمد. و به اندازه‌ی فاصله‌ی دو کمان یا نزدیک‌تر رسید.

این دیدار در زمین بوده است؛ جبرئیل التلیه از بالا فرود آمد و به محمد مصطفی ﷺ نزدیک شد و وحی الهی را به ایشان ابلاغ کرد. الله ﷻ در ادامه‌ی این سوره می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ رَءَاہُ نَزْلَةً اٰخَرٰی ۙ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهٰی ۙ﴾ [النجم: ۱۳، ۱۴]

و به‌راستی یک بار دیگر نیز او را دیده است؛ نزد «سدره‌المنتهی».

به هر حال، رسول الله ﷺ دو بار جبرئیل التلیه را به شکل و قیافه‌ی اصلی‌اش دیده است. البته الله متعال، این توانایی را به فرشتگان داده است که می‌توانند خود را به شکل‌هایی غیر از شکل اصلی خود درآورند. جبرئیل التلیه به شکل یک مرد، وارد مجلس پیامبر ﷺ و صحابه ﷺ شد و مقابل پیامبر ﷺ به‌گونه‌ای نشست که زانوهایش را به زانوی ایشان چسباند و دستانش را روی پاهای خویش گذاشت. بنا بر الفاظی که در این روایت آمده است، علما گفته‌اند: جبرئیل التلیه دستانش را روی پاهای خود گذاشت، نه روی پاهای پیامبر ﷺ. این، از کمال ادب است که انسان در برابر معلمش

مؤدبانه و با آمادگی کامل بنشینند و به درس استاد و سخنانش گوش بسپارد. جبرئیل علیه السلام وارد این جلسه شد و گفت: «به من درباره‌ی اسلام بگو که چیست؟» با عبارت «ای رسول خدا!» ایشان را مخاطب قرار نداد و مانند بادیه‌نشینان، رسول خدا صلی الله علیه و آله را با نام ایشان، مورد خطاب قرار نداد؛ زیرا اعراب، رسول الله صلی الله علیه و آله را با عبارت «ای محمد!» صدا می‌زدند؛ البته کسانی که رهنمود الله تعالی را در این باره شنیده بودند، با چنین عبارتی، رسول خدا صلی الله علیه و آله را صدا نمی‌زدند؛ بلکه می‌گفتند: ای رسول خدا! زیرا الله متعال در کتابش فرموده است:

﴿لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا﴾ [النور: ۶۳]

صدا زدن پیامبر را همانند صدا زدن یک‌دیگر قرار ندهید.

این آیه، بدین معناست که پیامبر صلی الله علیه و آله را آن گونه صدا نزنید که یک‌دیگر را صدا می‌زنید؛ بلکه ادب را رعایت کنید. از این آیه این مفهوم نیز برداشت می‌شود که صدا زدن یا فراخوان پیامبر صلی الله علیه و آله یا به عبارت دیگر امر و نهی او را مانند فرمان سایر مردم قرار ندهید که به دلخواه خود، اگر خواسته باشید، از آن اطاعت کنید و اگر میلтан نباشد، ترکش نمایید؛ خیر، بلکه همواره از امر و نهی پیامبر صلی الله علیه و آله اطاعت نمایید. لذا این آیه، هر دو مفهوم را دربرمی‌گیرد. البته بادیه‌نشین‌ها، به‌خاطر دوری از علم و دانش و به سبب جهل و ناآگاهی، هنگامی که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌آمدند و می‌خواستند او را صدا بزنند، می‌گفتند: «ای محمد!».

جبرئیل علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت که من بگو: اسلام چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أَنَّ تَشْهَدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ...» یعنی: اسلام، این است که گواهی دهی معبود برحقى جز الله وجود ندارد و محمد، فرستاده‌ی خداست». این، نخستین رکن یا پایه‌ی اسلام می‌باشد؛ یعنی اولین رکن اسلام، این است که با زبان، شهادتین را بگویی و به‌قلب اعتراف کنی که معبود راستینی جز الله نیست و محمد فرستاده‌ی اوست. الوهیت الله، فرع یا شاخه‌ی ربوبیت اوست؛ چون کسی که به سوی الله روی می‌آورد و یا او را عبادت می‌کند یا او را به‌فریاد می‌خواند، در حقیقت به ربوبیت او اقرار و اذعان نموده است؛ چون معبود، باید «رب» باشد؛ یعنی در مقام و جایگاه پروردگار که صفات کاملی دارد؛ از این‌رو کسانی که منکر صفات الله تعالی هستند،

نقص بزرگی در عبودیت دارند؛ زیرا با انکار صفات الهی، «هیچ» را می‌پرستند؛ زیرا رب یا پروردگار باید دارای صفات کامل باشد و معبودی که از صفات کمال برخوردار نیست، در حقیقت، هیچ است. معبود، باید دارای صفات کامل باشد تا به مقتضای صفات کمالش، عبادت و پرستش شود؛ از این رو الله متعال، فرموده است:

﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾ [الأعراف: ۱۸۰]

و بهترین نامها از آن الله است. پس او را با این نامها بخوانید.

یعنی: او را با توسل به این نامها عبادت کنید و با توسل به نامهای نیک الله ﷻ، خواسته‌های خود را از او درخواست نمایید. دعا، در این جا، هم دعای عبادت را شامل می‌شود و هم دعای مسألت یا درخواست را. [دعا، دو معنا دارد: یکی، عبادت؛ و دیگری، درخواست.]

لا إله إلا الله، یعنی هیچ معبود برحقى جز الله وجود ندارد؛ نه فرشته‌ی مقرب و نه پیامبری مرسل؛ نه خورشید و ماه، و نه سنگ و درختی؛ و نه هیچ ولی، صدیق و شهیدی. لا إله إلا الله؛ هیچ معبود برحقى جز الله یگانه وجود ندارد. همه‌ی پیامبران، این کلمه یا پیام توحیدی را آورده و با همین کلمه، برانگیخته شده‌اند؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾

[الأنبياء: ۲۵]

و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر این که به او وحی کردیم که هیچ معبود برحقى جز من وجود ندارد؛ پس مرا عبادت و پرستش کنید.

هم چنین می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [النحل: ۳۶]

در هر امتی، پیامبری (با این پیام) فرستادیم که الله را عبادت و پرستش کنید و از معبودان باطل دوری نمایید.

کسی که این کلمه را تصدیق کند و با اذعان و اعتراف قلبی، بر زبان بیاورد و به مقتضای ایمانش، کار نیک و شایسته انجام دهد، وارد بهشت خواهد شد؛ یعنی این کلمه، او را به بهشت می‌رساند. پیامبر ﷺ فرموده است: «مَنْ كَانَ آخِرُ كَلَامِهِ مِنَ الدُّنْيَا لَا

إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ»؛ یعنی: «کسی که آخرین سخنش در دنیا لا اله الا الله باشد، وارد بهشت می‌شود». الله متعال، همه‌ی ما را جزو چنین کسانی بگرداند.

فرمود: «و گواهی دهی که محمد، فرستاده‌ی خداست». آری؛ گواهی به این که محمد بن عبدالله هاشمی قریشی عربی، فرستاده‌ی الله متعال است، بخش دوم شهادتین به عنوان نخستین رکن اسلام به‌شمار می‌رود؛ از آن جهت از میان پیامبران، تنها محمد رسول الله ﷺ را ذکر کرد که با بعثت ایشان، سایر ادیان، منسوخ شد؛ یعنی با بعثت رسول الله ﷺ دین یهود و نصارا باطل گردید و دیگر، دینی جز اسلام، پذیرفته نخواهد شد؛ الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَسِرِينَ ﴿۸۵﴾﴾

[آل عمران: ۸۵]

و هر کس دینی جز اسلام بجوید، هرگز از او پذیرفته نمی‌شود و در آخرت از زیان‌کاران خواهد بود.

برای عبادت‌های خودساخته‌ی خود، رنج زیادی متحمل می‌شوند؛ ولی همه‌اش بیهوده است و هیچ سودی به آنان نمی‌بخشد و از آن‌ها پذیرفته نمی‌شود. فرمود: ﴿وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَسِرِينَ﴾: «و در آخرت، جزو زیان‌کاران خواهد بود»؛ یعنی چنین کسانی حتی اگر به‌ظاهر در دنیا سودی ببرند، ولی در آخرت فقط زیان می‌بینند؛ زیرا دینشان، باطل است. لذا نصارا که امروزه خود را پیرو عیسی بن مریم می‌دانند، دروغ‌گو هستند و عیسی مسیح علیه السلام از آنان بیزار است و آن‌گاه که بیاید، با آن‌ها پیکار خواهد کرد؛ همان‌گونه که در آخر زمان می‌آید و دینی جز اسلام را نمی‌پذیرد؛ صلیب، یعنی نماد آیین نصارا را می‌شکند و خوک (غذای مورد علاقه‌ی نصرانی‌ها) را از میان می‌برد و چنین مدعیان دروغینی را به پرداخت جزیه یا مالیات وامی‌دارد و فقط آیین اسلام، مورد قبول اوست.

محمد، رسول خداست؛ به سوی چه کسانی؟

به سوی همه‌ی مردم. همان‌طور که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا ﴿۱﴾﴾ [الفرقان: ۱]

بس والا و بابرکت است ذاتی که قرآن را بر بنده‌اش نازل کرد تا بیم‌دهنده‌ی جهانیان باشد.

یعنی پیامبر ﷺ برای همه‌ی جهانیان برانگیخته شده است. الله متعال هم چنین می‌فرماید:

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ آلَمَّتِ الْاُمِّي الَّذِي
يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَتِهِ وَأَتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٥٨﴾﴾ [الأعراف: ١٥٨]

بگو: ای مردم! به راستی که من فرستاده‌ی الله به سوی همه‌ی شما هستم؛ فرستاده‌ی پروردگاری که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن اوست؛ هیچ معبود برحقى جز او وجود ندارد؛ زنده می‌کند و می‌میراند؛ پس به الله و فرستاده‌اش ایمان بیاورید؛ همان پیامبر درس‌نخوانده‌ای که به الله و سخنانش ایمان دارد؛ و از او پیروی کنید تا هدایت یابید.

رسول الله ﷺ سوگند خورد و فرمود: «هر یهودی و نصرانی‌ای که پیام مرا بشنود و به آنچه که آورده‌ام، ایمان نیاورد، دوزخی خواهد بود».^(۱)

از این رو ما گواهی می‌دهیم که همه‌ی یهودی‌ها و نصرانی‌ها و سایر کفار، دوزخی‌اند؛ زیرا این، گواهی و شهادت پیامبر ﷺ است. بهشت، بر این‌ها حرام است؛ چون دشمنان الله و پیامبرانش هستند؛ دشمن ابراهیم، نوح، موسی، عیسی و دشمن همه‌ی پیامبران؛ و در مسیر هدایت قرار ندارند.

نخستین رکن اسلام (شهادتین) دو بخش دارد: اقرار به وحدانیت الله به عنوان یگانه معبود برحق؛ و اقرار به رسالت محمد مصطفی ﷺ. این دو بخش، دو شرط اساسی عبادت را گرد آورده‌اند؛ یعنی اخلاص برای الله و پیروی از رسول خدا ﷺ؛ زیرا کسی که به وحدانیت الله اقرار می‌کند، در حقیقت دین و عبادتش را برای الله خالص می‌گرداند و با اذعان به رسالت محمد مصطفی ﷺ، از او پیروی می‌نماید و از هیچ‌کس جز او پیروی نمی‌کند. لذا عبادت، دو شرط دارد: یکی اخلاص برای الله؛ و دیگری، اتباع یا پیروی از رسول الله ﷺ. و این دو با هم، یکی از ارکان و پایه‌های اسلام به‌شمار می‌روند؛ زیرا به یک چیز برمی‌گردند: تصحیح عبادت. به عبارت دیگر، عبادت در صورتی صحیح و قابل قبول خواهد بود که به مقتضای شهادتین، خالص برای الله و مطابق رهنمود و سنت رسول خدا ﷺ باشد.

(۱) ر.ک: صحیح مسلم، ش: ۲۱۸، به روایت ابوهریره ﷺ.

پیامبر ﷺ فرمود: «و گواهی دهی که محمد، فرستاده‌ی خداست». لذا بر ما واجب است که با ایمان قلبی، به زبان شهادت دهیم که محمد، فرستاده‌ی الله می‌باشد و پروردگار جهانیان، او را به عنوان رحمتی به سوی همه‌ی جهانیان فرستاده است؛ همان‌طور که می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ﴿١٧﴾﴾ [الأنبياء: ۱۰۷]

و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.

هم‌چنین باید ایمان و باور داشته باشیم که محمد مصطفی ﷺ، آخرین پیامبر است. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾

[الأحزاب: ۴۰]

محمد، پدر هیچ‌یک از مردان شما نیست؛ ولی فرستاده‌ی الله و آخرین پیامبر است. لذا هیچ پیامبری، پس از او نمی‌آید و هرکس پس از او، ادعای پیغمبری کند، کافر و دروغ‌گوست و هرکس، پیامبر دروغین را تصدیق نماید، او نیز کافر است. اقرار به رسالت محمد مصطفی ﷺ، چنین ایجاب می‌کند که از شریعت و سنتش پیروی نماییم و در دینش نوآوری نکنیم و چیزهایی را که جزو دینش نیست، به آن نیفزاییم؛ از این‌رو اهل بدعت یا کسانی که در دین پیامبر ﷺ نوآوری می‌کنند، در حقیقت رسالت ایشان را تأیید و تصدیق نکرده‌اند؛ اگرچه ادعا کنند و بگویند که ما، رسول‌الله ﷺ را دوست داریم و او را گرامی می‌داریم؛ زیرا اگر آن‌ها، او را به تمام معنا دوست و گرامی می‌داشتند، هیچ‌گاه و در هیچ کاری، فراروی پیامبر ﷺ پیش‌دستی نمی‌کردند و چیزی را که جزو دینش نیست، وارد دینش نمی‌گرداندند. بدعت در واقع، خرده‌گیری و عیب‌جویی بر رسول‌خدا ﷺ است؛ گویا بدعت‌گذار رسول‌الله ﷺ را به کوتاهی در تکمیل دین و شریعت، متهم می‌کند؛ زیرا بدعت‌گذار، دین و شریعت یا آیینی پدید می‌آورد که رسول‌خدا ﷺ نیاورده است! پناه بر الله! بدعت و نوآوری در دین، یک اشکال بزرگ دیگر نیز دارد؛ بدعت و نوآوری در دین، تکذیب عملی این فرموده‌ی الهی است که:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾

[المائدة: ۳]

امروز دینتان را برای شما کامل نمودم.

این که الله ﷻ دین را کامل کرده، بدین معناست که پس از دین پیامبر ﷺ، دیگر، هیچ دینی درست نیست. حرکت‌ها و بدعت‌هایی که اهل بدعت در نحوه‌ی ذکر پدید آورده و به دین خدا نسبت داده یا افزوده‌اند، بیان‌گر این حقیقت است که آنان در واقع، با مفهوم این آیه مخالفت نموده و آن را تکذیب کرده‌اند. هم‌چنین رسول الله ﷺ را متهم نموده‌اند که دین را تکمیل نکرده است؛ حال آن‌که رسول الله ﷺ از چنین اتهامی، مبرا است.

مقتضای شهادت و گواهی به رسالت رسول الله ﷺ این است که فرموده‌های آن بزرگوار را که از طرق صحیح به ما می‌رسد، تصدیق نماییم و بر اساس عقل و تصورات و برداشت‌های شخصی، با سنت پیامبر ﷺ مخالفت نکنیم؛ زیرا اگر فقط بر پایه‌ی عقل خود، فرموده‌ها و به‌طور کلی سنت او را تأیید کنیم، در حقیقت از هوا و خواسته‌ی نفسانی خویش پیروی نموده‌ایم و راه هدایت را در پیش نگرفته‌ایم. کسی که به معنای واقعی به رسول خدا ﷺ ایمان دارد، در برابر سنتش که صحت آن به ثبوت رسیده، می‌گوید: شنیدم و ایمان آوردم و تصدیق کردم؛ دیگر، چون و چرا نمی‌کند و چنین و چنان نمی‌گوید. کسی که در برابر سنت پیامبر ﷺ چون و چرا می‌کند، مؤمن راستین و حقیقی نیست؛ از این‌رو برای کسانی که چنین رویکردی در تعامل با سنت پیامبر ﷺ دارند، نگرانیم؛ زیرا عقل قاصر خود را در تعامل با سنت، ملاک قرار می‌دهند. این نگرانی برای این‌ها وجود دارد که به صورت حقیقی، به رسالت رسول الله ﷺ ایمان نیاورده‌اند؛ یعنی در گواهی و ایمانشان، متناسب با شک و تردیدی که نسبت به سنت دارند، ضعف و کاستی وجود دارد.

مقتضای ایمان به رسالت رسول خدا ﷺ این است که درباره‌اش غلو نکنیم و او را فراتر از جایگاهی قرار ندهیم که الله متعال، به او داده است؛ مانند کسانی که گمان می‌کنند رسول خدا ﷺ توانایی رفع مشکلاتشان را دارد! حتی سر قبر پیامبر ﷺ دعا می‌کنند و از او، حل مشکلاتشان را درخواست می‌نمایند. این، غلو و زیاده‌روی در شأن رسول خدا ﷺ می‌باشد و شرک به الله ﷻ، به‌شمار می‌رود. سبحان الله! رسول خدا ﷺ

را به فریاد می‌خوانند، حال آن‌که آن بزرگوار پس از مرگش برای خود نیز نمی‌تواند کاری بکند. مردم در زمان خلافت امیر مؤمنان، عمر بن خطاب رضی الله عنه گرفتار قحط و خشکسالی شدند؛ صحابه رضی الله عنهم در مسجدالنبی طلب باران کردند؛ سر قبر پیامبر صلی الله علیه و آله رفتند و نگفتند که ای رسول‌خدا! برای ما دعا کن یا نزد الله، شفاعت و سفارش نما که برایمان باران نازل کند! بلکه عمر فاروق رضی الله عنه دعا کرد و گفت: «یا الله! ما قبلاً به وسیله پیامبرت، درخواست باران می‌کردیم و برای ما باران نازل می‌فرمودی؛ حال به وسیله عموی پیامبرمان، (عباس) درخواست باران می‌کنیم». آن‌گاه به عباس دستور داد که برخیزد و برای نزول باران دعا کند؛^(۱) چراکه رسول‌الله صلی الله علیه و آله وفات نموده و دیگر، هیچ کاری از او ساخته نیست. خود، فرموده است: «إِذَا مَاتَ ابْنُ آدَمَ انْقَطَعَ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثَةٍ: إِلَّا مِنْ صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ أَوْ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ»^(۲) یعنی: «هنگامی که انسان می‌میرد، عملش قطع می‌شود؛ مگر در سه مورد: صدقه‌ی جاری؛ یا علمی که دیگران از آن نفع می‌برند؛ یا فرزند صالحی که برایش دعا می‌کند». از پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ کاری ساخته نیست و امکان ندارد که در قبرش، بتواند برای تو کاری بکند. لذا کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله را فراتر از منزلت و جایگاهی قرار دهد که الله متعال به او داده، مفهوم و حقیقت «محمد رسول‌الله» را تصدیق نکرده است؛ بلکه گواهی داده که محمد، خدایی است که شریک الله می‌باشد! زیرا معنای پیامبر، این است که بنده یا انسانی همانند سایر انسان‌هاست و نه دروغ می‌گوید و نه پرستش می‌شود. هر یک از ما هر روز در نمازش می‌گوید: «أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً عبده ورسوله». بدین‌سان گواهی می‌دهیم که محمد، بنده و فرستاده‌ی خداست و بنده‌ای هم‌چون سایر بندگان می‌باشد که پرورده‌ی پروردگار جهانیان و فرستاده‌ی اوست، و الله متعال، پروردگار و معبود برحق است. به کسانی که درباره‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله غلو می‌کنند، می‌گوییم که شما حقیقت لا إله إلا الله و هم‌چنین حقیقت محمد رسول‌الله را تصدیق نکرده‌اید.

(۱) صحیح بخاری، ش: (۱۰۱۰، ۳۷۱۰). رک: کتاب «التوسل، أنواعه و أحكامه» از محدث معاصر، علامه ناصرالدین آلبانی.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۱۶۳۱، به روایت ابوهریره رضی الله عنه.

خلاصه این که شهادتین، اساس و پایه‌ی اسلام است و همه‌ی اسلام بر این دو عبارت، استوار می‌باشد. اگر خواسته باشیم درباره‌ی مفهوم و شروط این دو اصل مهم سخن بگوییم، روزها طول می‌کشد و زمان زیادی می‌طلبد. از این رو نگاهی کلی و اجمالی به شروط شهادتین انداختیم و از الله متعال، درخواست می‌کنیم که ما را جزو کسانی قرار دهد که عقیده، گفتار و کردارشان، مطابق شروط شهادتین می‌باشد. و اما دومین رکن اسلام:

دومین رکن اسلام، نماز است؛ در زبان عربی از آن جهت به نماز، «صلاة» گفته می‌شود که پیوند یا ارتباط بنده با پروردگارش می‌باشد. چون هم‌ریشه‌ی واژه‌ی «صله» است و «صله»، یعنی پیوند و ارتباط. هنگامی که انسان به نماز می‌ایستد، با پروردگارش سخن می‌گوید و با او راز و نیاز می‌کند و در واقع، نماز بده‌بستانی میان بنده و پروردگارش به‌شمار می‌رود. در حدیث صحیح آمده است که ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ به‌نقل از الله متعال فرمود: «قَسَمْتُ الصَّلَاةَ بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِي نِصْفَيْنِ فَإِذَا قَالَ: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ قَالَ: حَمِدَنِي عَبْدِي فَإِذَا قَالَ: ﴿الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ قَالَ: أَثْنَى عَلَيَّ عَبْدِي فَإِذَا قَالَ: ﴿مَلِكِ يَوْمَ الدِّينِ﴾ قَالَ: مَجَّدَنِي عَبْدِي فَإِذَا قَالَ: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ قَالَ: هَذَا بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِي نِصْفَيْنِ فَإِذَا قَالَ: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ إِلَى آخِرِهِ قَالَ اللَّهُ: هَذَا لِعَبْدِي وَلِعَبْدِي مَا سَأَلَ»^(۱) یعنی: «من نماز را میان خود و بندهام دو قسمت کرده‌ام. هنگامی که بنده می‌گوید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ الله می‌فرماید: بندهام مرا حمد و ستایش کرد. و آن‌گاه که بنده می‌گوید: ﴿الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ الله می‌فرماید: بندهام مرا ثنا گفت. و زمانی که بنده می‌گوید: ﴿مَلِكِ يَوْمَ الدِّينِ﴾ خداوند می‌فرماید: بندهام مرا به‌بزرگی یاد کرد. و چون بنده می‌گوید: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ خداوند (ﷻ) می‌فرماید: این، ارتباط دوطرفه‌ی من و بندهام می‌باشد. و وقتی بنده، ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ را تا پایانش

(۱) صحیح مسلم، ش: ۵۹۸.

می‌خواند، الله می‌فرماید: این، درخواست بنده‌ی من است و من، خواسته‌اش را برآورده می‌سازم».

دقت کنید؛ بده‌بستان و گفتگو و راز و نیازی، میان انسان و پروردگارش می‌باشد؛ با این حال، بسیاری از ما در نماز حضور دل نداریم و با این‌که با ذاتی راز و نیاز می‌کنیم که از راز سینه‌ها آگاه است، حواسمان به این سو و آن سو می‌رود. این، نشانه‌ی بی‌اطلاعی و غفلت ماست. لذا باید با حضور دل نماز بخوانیم تا نمازمان، به درد بخورد و از آن نفعی ببریم؛ زیرا نفع نماز در این است که به‌طور کامل ادا شود. همه‌ی ما، این فرموده‌ی الله ﷻ را می‌خوانیم که:

﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾ [العنکبوت: ۴۵]

و نماز را برپا دار. بی‌گمان نماز، از کارهای زشت و ناپسند باز می‌دارد.

چه بسا انسان، نماز می‌خواند و در دلش، بدی را بد و خوبی را خوب نمی‌داند! ضمن این‌که در نمازش حضور دل ندارد. نماز می‌خواند، ولی قلبش هیچ تکانی نمی‌خورد و بی‌فایده است؛ چون نمازش، ناقص می‌باشد. نماز، بزرگ‌ترین رکن و پایه‌ی اسلام پس از شهادتین به‌شمار می‌رود؛ پایه یا رکن مهمی که پروردگار متعال، آن را بدون واسطه و به‌طور مستقیم، در والاترین مکانی که بشر به آن‌جا رفته و در بهترین شب، یعنی در شب معراج پیامبر ﷺ بر آن بزرگوار و بر امتش فرض نمود؛ پنجاه نماز در شبانه‌روز که همان شب به پنج نماز کاهش یافت. لذا چهار نکته درباره‌ی نماز، درخور توجه می‌باشد:

اول: حکم نماز، مانند حج و روزه، از طریق فرشته و با واسطه به پیامبر ﷺ ابلاغ نشد؛ بلکه الله متعال، خود حکم نماز را به‌طور مستقیم و بدون واسطه، به پیامبر ﷺ ابلاغ فرمود.

دوم: حکم نماز در بهترین مکانی که بشر به آن‌جا رسیده، یعنی زمانی که پیامبر ﷺ در زمین نبود، به ایشان ابلاغ شد.

سوم: از لحاظ زمان نیز، نماز در بهترین وقت و بهترین شب پیامبر ﷺ، یعنی در شب معراج فرض گردید؛ نه در وقت دیگری زیرا شب معراج، بهترین شب برای پیامبر ﷺ بود.

چهارم: از لحاظ کمیت یا مقدار نیز فقط یک نماز فرض نشد؛ بلکه پنجاه نماز، فرض گردید. و این، دلیلی است بر این که الله متعال، نماز بنده اش را می پسندد و دوست دارد که بنده اش همواره در نماز و عبادت باشد. البته الله متعال، برای هر چیزی سببی قرار داده است؛ رسول الله ﷺ که تسلیم فرمان الله شده و پنجاه وعده نماز را پذیرفته بود و به زمین بازمی گشت، موسی علیه السلام را دید. موسی علیه السلام از رسول الله ﷺ پرسید: خداوند، چه چیزی بر امت تو فرض نمود؟ پیامبر ﷺ پاسخ داد: «پنجاه نماز در شبانه روز».^(۱) موسی علیه السلام گفت: امت، توانایی این را ندارند؛ من، پیش از تو مردم را آزموده و تجربه کرده ام. نزد پروردگارت برو و از او بخواه که مقداری از این نمازها برای امت بکاهد. رسول الله ﷺ نزد الله متعال بازگشت و الله متعال، بخشی از نمازها را کم کرد؛ اما موسی علیه السلام باز هم مقدار باقی مانده را بیرون از توانایی این امت دانست و به رسول خدا ﷺ پیشنهاد کرد که دوباره نزد الله بازگردد و تخفیف و کاهش بیشتری بخواهد. رسول الله ﷺ چندین بار میان موسی علیه السلام و الله ﷻ رفت و آمد کرد و هر بار، بخشی از نمازها کم شد تا این که به پنج نماز در شبانه روز رسید. الله متعال به لطف خویش، مقدار نمازها را به پنج وعده کاهش داد؛ اما ثواب پنجاه نماز را به این امت نوید داد. این، با ده برابر شدن پاداش نیکی ها، فرق دارد و بر این امت منت نهاد که پنج نماز را در عمل، برای آن ها به مثابه پنجاه نماز قرار داد. لذا ادای پنج نماز به معنای اقامه ی پنجاه نماز می باشد و هر نمازی، یک نیکی است که ده برابر می شود. این، لطف خاص و ویژه ای بود که درباره ی نماز به این امت عنایت شد و جدا از لطف الهی در زمینه ی چندین برابر شدن نیکی هاست و بیان گر اهمیت نماز می باشد؛ وگرنه دیگر، فرقی بین نماز و سایر اعمال نیک وجود نداشت. به هر حال الله ﷻ پنج نماز را در شبانه روز بر بندگانش فرض نمود که حتماً باید انجامش دهند؛ آری! باید در شبانه روز، پنج بار با الله ﷻ باشیم و با او راز و نیاز کنیم. اگر شخصی، موفق شود که در یک روز پنج بار به ملاقات پادشاه برود، خوشحال می شود و آن را برای خود یک افتخار می داند. این امکان برای هر یک از ما وجود دارد که روزانه پنج بار با شاه

(۱) صحیح بخاری، ش: (۳۳۶، ۳۵۹۸، ۶۹۶۳)؛ و صحیح مسلم، ش: (۲۳۴، ۲۳۷).

شاهان، راز و نیاز کنیم؛ پس چرا خوشحال نباشیم؟! لذا خدا را بر این نعمت سپاس بگزاریم و به نمازمان پای بند باشیم.

رسول الله ﷺ فرمود: «و نماز را برپا داری». یعنی نماز را با رعایت همه‌ی شروط، ارکان و واجبات آن، به درستی ادا کنی. یکی از مهم‌ترین شرط‌های صحت نماز، وقت نماز است؛ زیرا الله ﷻ می‌فرماید:

﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا﴾ [النساء: ۱۰۳]

بی‌گمان نماز در اوقات مشخص و معینی، بر مؤمنان فرض است.

نمازهای پنج‌گانه در پنج یا سه وقت ادا می‌شود؛ پنج وقت برای کسانی که هیچ عذری ندارند و سه وقت برای کسانی که معذورند. هم‌چنین سه وقت برای کسانی که معذور نیستند؛ اما جمع کردن، برای آن‌ها جایز است. وقت نماز ظهر و عصر در شرایطی که جمع کردن جایز است، یکی‌ست و وقت نماز مغرب و عشاء نیز یکی‌ست؛ و وقت نماز صبح جداست. یعنی در حالت عذر یا در حالت جایز بودن جمع، سه وقت می‌باشد. الله ﷻ در کتابش می‌فرماید:

﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ

كَانَ مَشْهُودًا﴾ [الإسراء: ۷۸]

از زوال خورشید تا تاریکی شب نماز را برپا دار و نماز صبح را به جای آور. بی‌گمان خواندن نماز صبح با حضور فرشتگان است.

نفرمود: «از زوال خورشید تا طلوع آن»؛ بلکه فرمود: ﴿إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ﴾ که تاریکی شب یا نیمه‌شب می‌باشد. زیرا در نیمه‌ی شب، خورشید بیش‌ترین فاصله را از نقطه‌ای دارد که در آن‌جا نیمه‌شب است و از این‌رو نیمه‌شب، تاریک‌ترین زمان شب می‌باشد؛ بنابراین دیدگاه راجح درباره‌ی اوقات پنج‌گانه‌ی نماز این قرار است: نماز صبح از طلوع صبح صادق تا طلوع خورشید.

نماز ظهر از زوال خورشید تا زمانی که سایه‌ی هر چیزی به اندازه‌ی خودش شود؛ البته پس از کم کردن سایه‌ی زمان زوال؛ زیرا خورشید، به‌ویژه در زمستان سایه‌ای به سمت شمال ایجاد می‌کند که این سایه در محاسبه‌ی وقت نماز ظهر، اعتبار ندارد و محاسبه نمی‌شود؛ بلکه باید به سایه نگاه کنیم؛ سایه تا زمانی که کوتاه

می‌شود، هنوز زوال خورشید نیست و بلافاصله پس از این که سایه، شروع به بزرگ شدن کرد، زوال خورشید، آغاز می‌گردد. برای محاسبه‌ی وقت ظهر، ابتدای بزرگ شدن سایه را علامت‌گذاری کنید؛ زمانی که سایه‌ی آن چیز، به اندازه‌ی طول آن شد، وقت نماز ظهر پایان می‌یابد و وقت نماز عصر، شروع می‌شود.

وقت عصر نیز تا زمان زرد شدن خورشید و به هنگام ضرورت، تا غروب خورشید می‌باشد.

وقت مغرب، از غروب خورشید شروع می‌شود و تا زمان ناپدید شدن شفق قرمز، ادامه دارد؛ فاصله‌ی غروب خورشید تا ناپدید شدن سرخی مغرب، گاه، یک ساعت و ربع می‌باشد و گاه، یک ساعت و سی و دو دقیقه.

وقت نماز عشاء، از پایان وقت مغرب تا نیمه‌شب می‌باشد. برای محاسبه‌ی نیمه‌شب بدین شکل عمل کنید که وقت غروب خورشید و وقت طلوع اش را بسنجید و سپس نصف، یعنی تقسیم بر دو کنید. بدین ترتیب می‌توانید پایان وقت عشاء را محاسبه نمایید. بر این اساس، اگر خانمی در ثلث یا یک‌سوم پایانی شب از عادت ماهیانه‌اش پاک شود، دیگر، نماز عشاء و مغرب بر او فرض نیست. چون پس از پایان وقت، پاک شده است.

در صحیح امام مسلم رحمته حدیثی از عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه آمده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «وَقْتُ الْعِشَاءِ إِلَى نِصْفِ اللَّيْلِ»^(۱) یعنی: «وقت نماز عشاء، تا نیمه‌شب است». هیچ حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله وجود ندارد که بیان‌گر وقت عشاء تا سپیده‌دم باشد؛ از این رو قول راجح، این است که وقت عشاء، تا نیمه‌شب می‌باشد و آیه‌ی قرآن نیز همین را می‌رساند؛ زیرا خواندن نماز صبح را از چهار وقت دیگر، جدا نموده و فرموده است:

﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ

[الإسراء: ۷۸]

كَانَ مَشْهُودًا ﴿۷۸﴾

از زوال خورشید تا تاریکی شب نماز را برپا دار و نماز صبح را به جای آور. بی‌گمان خواندن نماز صبح با حضور فرشتگان است.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۶۱۲.

چهار نماز (ظهر، عصر، مغرب و عشاء) را که به هم پیوسته‌اند و در میانشان فاصله‌ای وجود ندارد، با هم ذکر کرد و نماز صبح را جداگانه؛ زیرا قبل و بعد آن، وقت هیچ نمازی، متصل به وقت نماز صبح نیست؛ چنان‌که از نماز ظهر، نصف روز فاصله دارد و میان نماز عشاء و صبح، به اندازه‌ی نیمه‌ی دوم شب، فاصله است. باید دانست که نماز پیش از وقت، پذیرفته نمی‌گردد؛ اگرچه فقط تکبیر الاحرام، یعنی نخستین تکبیر نماز، قبل از وقت، گفته شود؛ زیرا عبادتی که زمان یا وقت مشخصی دارد، فقط در زمان یا وقت مشخص آن، درست است؛ مثل این‌که کسی بخواهد به جای رمضان، روز دیگری، حتی یک روز قبل از رمضان، روزه بگیرد؛ واضح است که روزه‌ی رمضان، هم‌چنان بر عهده‌ی اوست. نماز نیز این‌چنین است؛ البته اگر وقت نماز را نداند و به‌خاطر عدم آگاهی از وقت، نمازش را قبل از وقت بخواند، نماز نفل محسوب می‌شود و باید نماز فرض خود را دوباره بخواند. اگر بعد از وقت، نماز بخواند، دو حالت دارد:

حالت اول: از وقت نماز بی‌اطلاع باشد که از آن به عنوان «عذر به جهل» یاد می‌کنیم؛ یا فراموش کند و یا خواب بماند. در این حالت، یعنی در صورت عذر به جهل یا نسیان و یا خواب، نمازی که پس از وقتش خوانده می‌شود، قابل قبول خواهد بود. جهل، این است که انسان از فرارسیدن وقت نماز، بی‌اطلاع باشد تا این‌که وقت نماز پایان یابد. چنین شخصی، همین‌که متوجه شد، نمازش را بخواند و از آن‌جا که به سبب بی‌اطلاعی معذور بوده، نمازش درست است. نسیان یا فراموشی، این است که انسان مشغول کاری باشد و بی‌آن‌که متوجه شود، وقت نماز پایان یابد. چنین کسی، پس از پایان وقت نیز باید نمازش را بخواند. خواب نیز همین‌گونه است؛ مثلاً شخصی می‌خوابد و قصد دارد هنگام اذان برخیزد؛ اما خوابش سنگین است و با صدای اذان یا صدای زنگ ساعت بیدار نمی‌شود تا این‌که وقت نماز پایان می‌یابد. لذا پس از آن‌که بیدار شد، نمازش را بخواند؛ زیرا رسول‌الله ﷺ فرموده است: «مَنْ نَامَ عَنْ صَلَاةٍ أَوْ نَسِيَهَا فَلْيُصَلِّهَا إِذَا ذَكَرَهَا، لَا كَفَّارَةَ لَهَا إِلَّا ذَلِكَ»^(۱) یعنی: «کسی

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۹۷؛ و صحیح مسلم، ش: ۶۸۴.

که از نماز، خواب بماند یا آن را فراموش کند، وقتی به یادش آمد، نمازش را بخواند و ترک نماز، کفاره‌ی دیگری ندارد».

حالت دوم: اگر نماز را به عمد به تأخیر بیندازد تا این که وقتش پایان یابد، به اتفاق علما، گناهکار می‌باشد و از الله و پیامبرش نافرمانی کرده است.

برخی از علما گفته‌اند: کسی که نماز را به عمد به تأخیر بیندازد، از دایره‌ی اسلام خارج می‌شود؛ اما قول صحیح که دیدگاه جمهور علماست، این است که کافر نیست؛ البته علما اختلاف نظر دارند که آیا اگر کسی، نماز را ترک کند و سپس بعد از پایان وقت، نمازش را بخواند، نمازش درست یا نه؟ برخی، آن را درست دانسته‌اند؛ چون به راه درست، باز آمده است. این دسته از علما، چنین حالتی را مانند حالت کسی قلمداد کرده‌اند که از روی فراموشی، نمازش را پس از وقت آن می‌خواند؛ اما دیدگاه درست بر طبق دلایل، این است که اگر کسی نماز را به عمد، خارج از وقتش بخواند، نمازش درست نیست؛ اگرچه هزار بار هم نماز بخواند؛ زیرا رسول الله ﷺ فرموده است: «مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ»^(۱) یعنی: «هرکس عملی انجام دهد که امر (دین) ما بر آن نیست، عملش مردود است». به عبارت دیگر، عملش باطل و غیر قابل قبول می‌باشد. واضح است که عمل باطل، پذیرفته نمی‌شود و اگر کسی نمازی را که به عمد ترک کرده، خارج از وقتش بخواند، در حقیقت مطابق فرمان الله و پیامبر ﷺ عمل نکرده است.^(۲)

اما کسی که عذر دارد، معذور به‌شمار می‌رود و وقتی عذرش برطرف شد، باید نمازش را بخواند. کسی که معذور نیست یا عذری ندارد، اگر همه‌ی عمرش را نماز بخواند، باز هم نمی‌تواند یک نمازی را که به عمد ترک کرده، جبران نماید. لذا راهش، این است که به سوی الله توبه کند و راه راست در پیش بگیرد و کارهای نیک فراوانی

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۷۱۸.

(۲) ابن‌القیم رحمه الله در کتابش، «الصلاة وحکم تاركها» این دیدگاه را مطرح و تأیید کرده است؛ ابن‌حزم نیز همین دیدگاه را دارد. این دیدگاه، گرچه بر خلاف دیدگاه جمهور می‌باشد، اما صحیح است.

انجام دهد و استغفار و طلب آمرزش کند. «هر کس به سوی الله توبه کند، الله متعال نیز توبه‌اش را می‌پذیرد».

دومین شرط نماز، طهارت و پاکیزگی است. هیچ نمازی بدون طهارت، پذیرفته نمی‌شود. پیامبر ﷺ فرموده است: «لَا يَقْبَلُ اللَّهُ صَلَاةَ أَحَدِكُمْ إِذَا أَحْدَثَ حَتَّى يَتَوَضَّأَ»؛^(۱) یعنی: «هرگاه یکی از شما بی‌وضو شود، الله متعال، هیچ نمازی را از او نمی‌پذیرد تا آن‌که دوباره وضو بگیرد». لذا باید به همان شکلی که فرمان یافته‌ایم، وضو بگیریم. اگر کسی با یکی از عوامل شکننده‌ی وضو مثل: ادرار یا مدفوع، خروج باد از شکم، خواب و یا خوردن گوشت شتر، بی‌وضو گردد، باید وضو بگیرد. فرایض وضو عبارتند از: شستن صورت، شستن دست‌ها تا آرنج، مسح سر، و شستن پاها تا دو قوزک پا. همان‌گونه که الله ﷻ فرمان داده است:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾
[المائدة: ۶]

ای مؤمنان! هنگامی که (قصد نماز می‌کنید و) به نماز می‌ایستید، صورت و دستانتان را تا آرنج بشویید و سرتان را مسح کنید و پاهایتان را تا دو قوزک بشویید.

لذا یکی از اندام، یعنی سر، مسح می‌شود و سه عضو دیگر را باید شست؛ گفتنی است: گوش‌ها، جزو سر هستند و مسح می‌شوند و دهان و بینی نیز جزو صورتند و آن‌ها را مانند صورت می‌شوئیم؛ به شستن دهان، «مضمضه» و به شستن بینی، «استنشاق» می‌گویند.

طهارت پس از قضای حاجت با آب یا سنگ که به آن، استنجا و استجمار می‌گویند، ربطی به وضو ندارد؛ اگر انسان قضای حاجت کند و استنجا نماید و سپس مشغول کاری شود و آن‌گاه وقت نماز فرارسد، فقط باید وضو بگیرد و دیگر، نیازی به استنجا نیست؛ زیرا استنجا را برای پاک کردن نجاست، انجام می‌دهند و هر زمان که نجاست، برطرف شود، نیازی به طهارت یا شستشوی دوباره نیست، مگر آن‌که دوباره قضای حاجت کند.

(۱) صحیح بخاری، ش: (۱۳۵، ۶۹۵۴)؛ و مسلم، ش: ۲۲۵.

شاید این پرسش مطرح شود که کسی، پس از قضای حاجت فراموش کرده که خودش را خوب و به صورت شرعی، پاک نماید و وضو گرفته است؛ حکمش چیست؟ دیدگاه صحیح، این است که وضویش، درست می‌باشد. زیرا همان‌طور که گفتم، استنجا، ربطی به وضو ندارد.

اما در حالت ناپاکی بزرگ‌تر، مثل حالت جنابت باید غسل کند و همه‌ی بدنش را با آب پاک بشوید؛ زیرا الله ﷻ فرموده است:

[المائدة: ۶]

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَأَطَهَّرُوا﴾

و اگر جنب بودید، غسل نمایید.

مضمضه (شستن دهان) و استنشاق (شستن بینی) در غسل، واجب می‌باشد؛ زیرا دهان و بینی، جزو صورت‌اند و باید شسته شوند؛ همان‌گونه که شستن و پاک کردن پیشانی، گونه و ریش واجب می‌باشد.

برای انجام غسل، کافی است همه‌ی بدنتان را با آب بشوید؛ فرقی نمی‌کند که شستن بدن را از سر آغاز کنید یا از سینه و یا از پشت یا از پایین بدن. هم‌چنین کافی است که به نیت غسل در آب استخر یا هر جای دیگر، غوطه بزنید و سپس بیرون بیایید.

وضوی پیش از غسل، سنت است، نه واجب؛ البته پیش از غسل وضو بگیرد و نیازی به وضوی پس از غسل نیست؛ زیرا از رسول الله ﷺ ثابت نشده که پس از غسل، وضو گرفته باشد.

در شرایطی که به آب دسترسی ندارد یا هوا سرد است و امکان گرم کردن آب برایش فراهم نیست یا بیمار می‌باشد، باید تیمم کند؛ زیرا الله ﷻ فرموده است:

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لَمَسْتُمُ

النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ

[المائدة: ۶]

مِّنْهُ﴾

و چنان‌که بیمار یا مسافر بودید یا قضای حاجت کردید یا با زنان آمیزش نمودید و آبی نیافتید، با خاک پاک تیمم کنید؛ بدین ترتیب که صورت و دستانتان را مسح نمایید.

همان‌گونه که در این آیه آمده است، در حالت بیماری یا در سفر، می‌توان به جای وضو یا غسل، تیمم نمود؛ البته تیمم در سفر، زمانی درست است که آب در دسترس نباشد.

اما ترس از سرما؛ دلیلش داستان عمرو بن عاص رضی الله عنه می‌باشد که: پیامبر صلی الله علیه و آله او را به عنوان فرمانده با تنی چند از اصحاب به «سریه‌ای»^(۱) فرستاد. وی، در این سریه جُنُب شد و پس از آن که تیمم کرد، برای همراهانش پیش‌نماز گردید. وقتی (به مدینه) نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برگشتند، به او فرمود: «آیا در حالی که جنب بودی، برای یارانت پیش‌نماز شدی؟» عرض کرد: بله ای رسول خدا! فرموده‌ی الله را به‌یاد آوردم که فرموده است:

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ۝۹﴾ [النساء: ۲۹]

و خویشتن را نکشید. به‌درستی که الله به شما مهربور است.

سپس ادامه داد: من از سرما ترسیدم؛ لذا با خاک پاک تیمم کردم و نماز خواندم.^(۲) پیامبر صلی الله علیه و آله کار عمرو رضی الله عنه را تأیید کرد و به او نفرمود که نمازش را دوباره بخواند؛ زیرا کسی که نگران بیماری یا ضرر است، حکم کسی را دارد که دچار بیماری شده و معذور است؛ البته بدین شرط که ترس یا نگرانی، قطعی یا غالب باشد و به‌صرف تصور یا بدین گمان که آب، ضرر خواهد داشت، نباید تیمم کند؛ بلکه باید غسل نماید. طهارت تیمم، جایگزین طهارت آب است و با همان عواملی باطل می‌شود که طهارت با آب باطل می‌گردد؛ و نیز هنگامی که عذر برطرف شود. لذا اگر کسی بدین عذر که آبی نیافته، تیمم کرده است و سپس این عذر برطرف شود، یعنی به آب دسترسی پیدا کند، باید خودش را با آب پاک نماید؛ زیرا الله متعال، تیمم با

(۱) «سریه» به تحرکات نظامی مسلمانان در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله گفته می‌شود که شخص پیامبر صلی الله علیه و آله در آن حضور نداشت.

(۲) روایت: ابوداود (۳۳۴)، و احمد در مسندش (۲۰۳/۴)، و حاکم در المستدرک (۲۸۵/۱) و دارقطنی در سننش (۱۷۸/۱)، و بیهقی در الکبری (۲۲۵/۱)، و ابن‌شاهین در ناسخ الحدیث و منسوخه (۱۳۷)، و ابن‌الجوزی در التحقيق (۲۳۹/۱). [بحث رجال این روایت را ببینید در شرح ریاض الصالحین (۱۹۵/۱)؛ هم‌چنین نگا: التلخیص (۱۵۰/۱) و تعلیق التعلیق (۱۸۹/۲) از حافظ رحمته الله علیه].

خاک را در نبود آب، جایگزین طهارت کرده است. در حدیثی که اصحاب سنن از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده‌اند، آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «خاک پاک (برای) وضو (یا فرمود: برای) طهارت مسلمان است؛ اگرچه ده سال، آب نیابد؛ و اگر به آب دسترسی پیدا کند، از خدا بترسد و برای طهارت (وضو یا غسل)، از آب استفاده نماید».^(۱)

در صحیح بخاری در حدیثی طولانی به نقل از عمران بن حصین رضی الله عنه آمده که رسول الله صلی الله علیه و آله پس از پایان نماز، مردی را دید که در گوشه‌ای نشسته و با ایشان نماز نخوانده است؛ رسول الله صلی الله علیه و آله علتش را جویا شد و فرمود: «چرا با ما نماز نخواندی؟» پاسخ داد: «جنب شده‌ام و آب نیست». فرمود: «با خاک، تیمم کن؛ همین برایت کافی است». وقتی به آب دست یافتند، پیامبر صلی الله علیه و آله به آن شخص، آب داد تا غسل کند و فرمود: «روی خودت، آب بریز»؛^(۲) یعنی: غسل کن. این حدیث بیان‌گر این است که وقتی آب یافت شود، تیمم باطل می‌گردد و این، یک قاعده در نزد مردم شده است که می‌گویند: «وقتی آب باشد، تیمم درست نیست»؛ اما اگر آب نباشد و عذر برطرف نگردد، تیمم جایگزین طهارت آب است و با خروج یا پایان وقت، باطل نمی‌شود. لذا اگر مسافری آب نیابد و برای نماز ظهر تیمم کند، تا زمانی که تیممش را نشکند، یعنی هیچ‌یک از عوامل شکننده‌ی وضو برایش پیش نیاید، وضویش درست است؛ اگرچه تا نماز عشاء هم طول بکشد و نیازی نیست که برای هر نمازی تیمم کند؛ زیرا

(۱) صحیح لغیره؛ روایت: ترمذی (۱۲۴)، و نسائی (۳۲۲)، و عبدالرزاق (۲۳۸/۱)، و احمد در مسندش (۱۵۵/۵)، و ابن‌المنذر در الأوسط (۱۷۵)، و ابن حبان در صحیحش (۱۳۱۳)، و دارقطنی در سنن خود (۱۸۶/۱)، از ابوذر رضی الله عنه. در سندش تا ابوذر رضی الله عنه اختلافاتی وجود دارد؛ نگا: التلخیص الحبیر (۲۱۰)، و علل ابن‌ابی‌حاتم (۱۱/۱)، التحقیق ابن‌الجوزی (۵۱/۱، ۲۴۰). خطیب، همه‌ی این اختلافات را در الفصل للوصل المدرج (۹۳۲/۲-۹۵۰) آورده است. هم‌چنین شاهی به روایت ابوهریره رضی الله عنه دارد که بزار در مسند خود ذکر کرده است؛ و نیز طبرانی در الأوسط و دارقطنی در علل خود (۹۳/۸) آن را مرسل دانسته است؛ ابن‌القطان، سندش را آن‌گونه که در تحفة المحتاج (۲۰۸/۱) آمده، صحیح دانسته است؛ نگا: الإرواء (۱۵۳) و صحیح الجامع (۱۶۶۷) از آل‌بانی رحمته الله.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۳۴۴؛ و مسلم، ش: ۸۱۰.

تیمم با پایان وقت، باطل نمی‌شود و نوعی طهارت شرعی است؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿فَأَمْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِمَّا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ﴾ [المائدة: ۶]

پس صورت و دستانتان را مسح نمایید. پروردگار نمی‌خواهد حکم دشواری بر شما قرار دهد؛ بلکه می‌خواهد شما را پاک بدارد.

آری؛ الله ﷻ بیان فرمود که طهارت تیمم، طهارت به‌شمار می‌رود و رسول الله ﷺ نیز فرموده است: «وَجَعَلْتُ لِي الْأَرْضَ مَسْجِدًا وَطَهْرًا، فَأَيُّمَا رَجُلٍ مِنْ أُمَّتِي أَدْرَكْتُهُ الصَّلَاةَ فَلْيُصَلِّ!»^(۱) یعنی: «زمین برای من مسجد و پاک گردیده است. بنابراین هر جا وقت نماز فرارسید، افراد اتم می‌توانند همان‌جا (اگر آب نبود، تیمم کنند) و نماز بخوانند». در حدیث دیگری آمده است: «فَعِنْدَهُ مَسْجِدُهُ وَطَهْرُهُ»^(۲) که به همان معناست.

طهارت، یکی از شرایط مهم و اساسی نماز می‌باشد؛ طهارت بدین معناست که ناپاکی را از لباس، بدن و جای نماز خود رفع کنید. لذا هنگام نماز باید بدن و لباس نمازگزار و هم‌چنین جای نمازش پاک باشد. بدین دلیل که:

۱- رسول الله ﷺ به زنانی که از عادت ماهیانه‌ی خود پاک شدند، فرمان داد که هر یک از آن‌ها برای خواندن نماز، ابتدا خون را از لباسش پاک کند؛ بدین‌سان که آن را با ناخن‌های خود بتراشد و سپس لباسش را با دستش بساید و آن‌گاه آن را بشوید.^(۳) باری رسول الله ﷺ در حالی که کفش‌هایش در پایش بود، برای یارانش امامت داد؛ در اثنای نماز، کفش‌هایش را درآورد. صحابه ﷺ نیز کفش‌هایشان را درآوردند. وقتی

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۲۳؛ و مسلم، ش: ۸۱۰.

(۲) صحیح است؛ نگا: صحیح الجامع (۱۷۸۰) از آلبنی رحمته به نقل از ابوامامه رضی.

(۳) صحیح است؛ روایت: ابن خزیمه در صحیحش (۲۷۵)، و ابن حبان در صحیحش (۱۳۹۶)، و ترمذی (۱۳۸)، و ابوعوانه (۲۰۶/۱) و شافعی در مسندش (ص: ۸) و ابوداود (۳۶۲)؛ و نسائی در المجتبی (۲۹۳)؛ و حمیدی (۳۱۸)؛ و بیهقی در بیان من أخطأ علی الشافعی (ص: ۱۲۵) و الکبری (۱۳/۱)، ۱۳۹، ۲۴۴) به چندین طریق از هشام بن عروه از فاطمه بنت منذر از اسماء به‌صورت مرفوع.

سلام داد، از آن‌ها پرسید: چرا کفش‌هایتان را درآوردید؟ گفتند: دیدیم شما کفش‌هایتان را درآوردید؛ از این‌رو ما نیز کفش‌هایمان را درآوردیم. فرمود: «جبرئیل نزد آمد و به من خبر داد که کفش‌هایم پاک نیست.»^(۱) این حدیث نیز نشان می‌دهد که لباس یا هر پوشیدنی دیگری باید از هرگونه نجاستی پاک باشد.

۲- درباره‌ی پاکی جای نماز نیز دلایلی وجود دارد؛ از جمله این‌که بادیه‌نشینی وارد مسجد پیامبر ﷺ شد و با وجودی که چند نفر آن‌جا بودند، در گوشه‌ای از مسجد ادرار کرد. بیش‌تر بادیه‌نشین‌ها، از رفتار و سلوک درست و شهری بی‌اطلاع بودند؛ به‌هر حال، مردم بر سرش فریاد زدند تا او را از این کار باز دارند. رسول‌الله ﷺ فرمود: «رهاش کنید». یعنی کاری به او نداشته باشید. وقتی کارش را تمام کرد، پیامبر ﷺ صدایش زد و به او فرمود: «إِنَّ هَذِهِ الْمَسَاجِدَ لَا تَصْلُحُ لِشَيْءٍ مِنْ هَذَا الْبَوْلِ وَلَا الْقَدْرِ إِثْمًا هِيَ لِذِكْرِ اللَّهِ ﷻ وَالصَّلَاةِ وَقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ»^(۲) یعنی: «چیزهایی مانند ادرار و نجاست شایسته‌ی این مساجد نیست؛ بلکه این مساجد برای ذکر الله، نماز و تلاوت قرآن ساخته شده‌اند». آن صحرانشین گفت: «خدایا! من و محمد را مشمول رحمت خویش بگردان و کسی را با ما مشمول این رحمت مگردان»؛ زیرا صحابه ﷺ او را سرزنش کردند؛ اما رسول‌خدا ﷺ با مهربانی و به‌نرمی با او سخن گفت. صحرانشین گمان می‌کرد که رحمت، گنجایش همه را نخواهد داشت؛ از این‌رو رسول‌الله ﷺ فرمود: «لَقَدْ تَجَجَّرَتْ وَاسِعًا»^(۳) یعنی: «رحمت گسترده‌ی الهی را تنگ و محدود پنداشتی».

(۱) صحیح است؛ روایت: ابن‌خزیمه در صحیحش (۱۰۱۷)؛ و ابن‌حبان در صحیحش (۲۱۸۵)؛ و ابوداود (۶۵۰)؛ احمد در مسندش (۹۲/۳)؛ ابن‌منذر در الأوسط (۷۳۲)؛ ابن‌حزم در الأحکام (۴۵۵/۴) و المحلی (۹۳/۱) به‌نقل از ابوسعید خدری ﷺ که آلبانی رحمته آن را در صحیح الجامع (۴۶۱) صحیح دانسته است.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۸۵۰.

(۳) صحیح است؛ روایت: ابن‌الجارود (۱۳۱)؛ ترمذی (۱۴۷)؛ شافعی در مسندش (ص: ۲۰) و در الأم (۵۲/۱)؛ ابوداود (۳۸۰)؛ نسائی (۱۲۱۷)؛ احمد در مسندش (۲۳۹/۲) از طریق ابن‌عیینة از زهری از ابن‌مسیب از ابوهیره رضی به صورت مرفوع. یونس بن یزید ایلی با ابن‌عیینة مخالفت کرده و آن را از

به هر حال، رسول الله ﷺ دستور داد که سطل آبی بیاورند و روی مکانی که صحرانشین ادرار کرده بود، بریزند تا زمین، پاک شود.

۳- در رابطه با پاکی بدن، روایتی در «صحیحین» آمده که عبدالله بن عباس رضی الله عنهما روایت می کند: رسول الله ﷺ از کنار دو قبر عبور کرد؛ فرمود: «إِنَّهُمَا لِيُعَذَّبَانِ وَمَا يُعَذَّبَانِ فِي كِبِيرٍ، أَمَا أَحَدُهُمَا فَكَانَ لَا يَسْتَبْرِئُ مِنَ الْبَوْلِ، وَأَمَّا الْآخَرُ فَكَانَ يَمِشِي بِالتَّمِيمَةِ بَيْنَ النَّاسِ»^(۱) یعنی: «این دو نفر عذاب می شوند، آن هم به خاطر گناهی که آن را بزرگ نمی دانستند؛ یکی از آن ها، از ادرار خود پرهیز نمی کرد و دیگری، در میان مردم سخن چینی می نمود». پناه بر خدا! این حدیث، دلیلی است بر این که انسان باید دقت کند که به ادرارش و نیز سایر نجاست ها آلوده نشود. فرض کنیم کسی در بیابان است و لباسش نجس می شود و چیزی با خود ندارد که آن را بشوید؛ آیا باید برای نماز به خاطر نجس بودن لباسش تیمم کند؟

پاسخ: خیر؛ نباید تیمم کند. هم چنین اگر بدنش، مثلاً دست یا پایش یا هر عضو دیگری، نجس شود و چیزی برای شستن آن نداشته باشد، نیازی به تیمم نیست؛ زیرا برای رفع نجاست باید آن را از بین برد و اگر امکانش نباشد، باید صبر کرد و نیازی به تیمم نیست تا آن که امکان برطرف کردن نجاست فراهم شود. والله اعلم. (الله، بهتر می داند).

احکام مسح بر موزه (جوراب) و پانسمان:

پیش تر گفتیم که وضو، چهار رکن دارد: در دو مورد، مسح؛ و در یک مورد، شستن است و در یک مورد دیگر، هم می توان مسح نمود و هم می توان شست: صورت، شسته می شود و فقط زمانی صورت را مسح می کنند که پانسمان شده باشد. لذا اگر کسی، صورتش را برای حفاظت از نور خورشید، با پوشش یا هر چیزی بپوشاند، درست نیست که صورتش را مسح کند؛ بلکه ابتدا باید آن پوشش را

زهري از ابوسلمه از ابوهريره رضی الله عنه به صورت مرفوع روایت نموده است؛ نگا: ابن خزيمة (۸۶۴)؛ ابن حبان (۹۸۷)؛ ابوداود (۸۸۲). بحث سندی این روایت را در اصل کتاب بنگرید.
(۱) صحیح بخاری، ش: (۲۱۶، ۲۱۸، ۱۳۶۱، ۶۰۵۲، ۶۰۵۵)؛ و مسلم، ش: ۲۹۲.

بردارد و سپس صورتش را بشوید؛ مگر زمانی که ضرورت، ایجاب کند. در این حالت به جای شستن صورت، روی پوشش صورتش مسح می‌کند.

دو دست نیز فقط شسته می‌شوند؛ مگر آن‌که ضرورت، ایجاب کند. مثل وجود حساسیت در دست، به‌صورتی که آب برایش زیان‌آور باشد یا دستانش را پانسمان کرده و یا دست‌کش پوشیده باشد تا آب به آن‌ها نرسد؛ در این حالت اشکالی ندارد که بر روی پانسمان یا دست‌کش، مسح کند.

اما سر را مسح می‌کنیم و طهارتش آسان‌تر از سایر اندام است. اگر زنی، سرش را حنا کرده باشد، نیازی نیست که برای مسح، حنا را پاک کند یا از روی سرش بردارد؛ مثل مُحَرَّم که در حالت احرام، صمغ یا ماده‌ی چسبنده‌ی دیگری به سرش می‌زند تا موهایش پراکنده نشود. او نیز نباید برای مسح، صمغ یا ماده‌ی چسبنده را از روی سرش پاک کند.

در رابطه با پا، با توجه به شرایط، هم حکم مسح وجود دارد و هم حکم شستن؛ از این‌رو در قرآن کریم حکم با دو قرائت آمده که هم بر حکم مسح و هم بر حکم شستن دلالت می‌کند؛ چنان‌که ﴿وَأَرْجُلَكُمْ﴾ با دو قرائت «فتحه» و «کسره» ثابت است. در قرائت کسر، عطف به این فرموده‌ی الله ﷻ است که: ﴿وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ﴾ و بدین مفهوم می‌شود که «پاهایتان را مسح کنید». در قرائت نصب (فتحه) عطف به این بخش آیه است که: ﴿فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ﴾. در این قرائت، مفهوم آیه این است که «پاهایتان را بشوید». حال، این پرسش مطرح می‌شود که چه زمانی می‌توانیم پاهایمان را مسح کنیم؟

پاسخ: زمانی که انسان، جوراب یا موزه بپوشد. جوراب‌ها، معمولاً از جنس پنبه یا پشم و امثال آن هستند. و موزه‌ها، از جنس چرم‌اند. به هر حال مسح بر جوراب و موزه، جایز است، به چهار شرط:

اول: این‌که جوراب‌ها یا موزه‌ها، پاک باشند؛ لذا اگر از چرم نجسی ساخته شده باشند، مسح بر آن‌ها، درست نیست؛ زیرا چیزی که در اصلش نجس باشد، نه با مسح، پاک می‌شود و نه با شستن؛ اما اگر از جنس پاکی باشند، اما با نجاستی خارجی

نجس شوند، روشن است که انسان، با چنین وضعیتی نماز نمی‌خواند و بر جوراب یا موزه‌ای که نجس شده است، مسح نمی‌کشد.

دوم: باید جوراب یا موزه را در حالت طهارت با آب پوشیده باشد؛ لذا اگر تیمم کند و سپس موزه یا جوراب بپوشد، درست نیست که روی آن‌ها مسح بکشد؛ زیرا در حالت طهارت تیمم، آن‌ها را پوشیده و تیمم به صورت و دو کف دست مربوط می‌شود و هیچ ربطی به پاها ندارد.

این شرط، برگرفته از فرموده‌ی رسول‌الله ﷺ به مغیره شعبه رضی الله عنه می‌باشد که: «دَعَهُمَا فَإِنِّي أَدْخَلْتُهُمَا طَاهِرَتَيْنِ»؛ یعنی: «آن‌ها را بیرون نیاور؛ زیرا من، آن‌ها را پس از طهارت و وضو پوشیده‌ام».

سوم: این که فقط در هنگام وضو می‌توان بر جوراب یا موزه، مسح نمود؛ نه در غسل؛ بلکه هنگام غسل باید جواب‌ها یا موزه‌ها را بیرون آورد و پاها را شست. لذا انسان در حالت جنابت نمی‌تواند بر جوراب‌ها یا موزه‌هایش مسح کند.

چهارم: باید در محدوده‌ی زمانی مشخصی باشد که شریعت تعیین کرده است؛ یعنی یک شبانه‌روز برای مقیم و سه شبانه‌روز برای مسافر؛ اما سؤال این است که زمان مسح، از چه وقت شروع می‌شود؟

پاسخ: از نخستین باری که انسان پس از بی‌وضو شدن، وضو می‌گیرد و مسح می‌کند؛ لذا پیش از نخستین مسح، جزو زمان مسح حساب نمی‌شود. به‌طور مثال: اگر شخصی صبح روز سه‌شنبه ابتدا وضو بگیرد و سپس موزه یا جوراب بپوشد و تا نماز عشاء، بی‌وضو نشود، روز سه‌شنبه، جزو زمان مسح برای او به حساب نمی‌آید؛ زیرا قبل از مسح بوده و هنوز مسح نکرده است؛ آن‌گاه صبح چهارشنبه وضو می‌گیرد و بر روی جوراب‌ها یا موزه‌هایش مسح می‌کند؛ زمان مسح، برای او از صبح چهارشنبه آغاز می‌گردد. زیرا علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه نقل کرده که: «پیامبر صلی الله علیه و آله برای مقیم، یک شبانه‌روز و برای مسافر، سه شبانه‌روز، تعیین کرد».^(۱) یعنی: برای مسح بر موزه (جوراب).

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۷۶.

صفوان بن عسال رضی الله عنه می گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله به ما دستور می داد که در مسافرت، سه شبانه روز موزه هایمان را در نیاوریم». بنابراین نخستین مسح، اعتبار دارد؛ نه زمان پوشیدن جوراب (موزه) یا زمانی که انسان، پس از پوشیدن جوراب (موزه) بی وضو می شود. مقیم پس از نخستین مسح، یک شبانه روز، یعنی ۲۴ ساعت حساب می کند و مسافر، سه شبانه روز یا ۷۲ ساعت. اگر انسان هنگامی که مقیم است، مسح کند و پیش از پایان مدت مسح به سفر برود، مدت مسح مسافر را محاسبه می کند. به عنوان مثال: اگر پس از وضوی صبح امروز، جوراب (موزه) بپوشد و برای نماز ظهر مسح کند، آن گاه بعد از ظهر عازم سفر شود، سه شبانه روز را حساب کند. و بر عکس، اگر در سفر بود و مسح نمود، سپس مقیم شد، مسح مقیم را حساب نماید؛ زیرا پایان مدت مسح، اعتبار دارد، نه آغاز آن. امام احمد رحمته الله ابتدا بر این باور بود که آغاز مدت مسح، اعتبار دارد؛ اما از این دیدگاه برگشت و مبنای محاسبه را پایان مدت مسح دانست. تعجبی ندارد که یک عالم، از قول یا دیدگاه قبلی اش برگردد؛ زیرا به دنبال حق است و باید از حق و حقیقت، پیروی نمود؛ از این رو هر زمان که انسان به حقیقتی پی ببرد، باید از آن پیروی کند. گاه از امام احمد رحمته الله درباره ی یک مسأله، چهار یا پنج تا هفت دیدگاه روایت می شود. او، به عنوان یک عالم و امام، در پاره ای از موارد به رجوع خود از مسأله ای تصریح می کند و گاه تصریح نمی کند. در مواردی که به رجوع خود از یک نظریه یا دیدگاه تصریح نموده، دیگر جایز نیست که آن دیدگاه را به او نسبت دهیم، مگر با این قید که ابتدا چنین دیدگاهی داشته و سپس از آن برگشته است. در مواردی که خود، به رجوع از آن ها تصریح نکرده، می توانیم هر دو دیدگاه را به او نسبت دهیم. روایات و دیدگاه های زیادی از امام احمد رحمته الله نقل شده است؛ چون او، اهل نقل و روایت بود و توجه ویژه ای به آثار و روایات داشت. روشن است که آثار و روایات، به یک باره به اهل روایت نمی رسد که در یک زمان، به همه اش احاطه و آگاهی داشته باشند تا به یک دیدگاه ثابت برسند. امام احمد نیز همین گونه بود و آثار و روایات، به تدریج به او می رسید. یک روز، این حدیث، و روزی دیگر، حدیثی دیگر دریافت می کرد.

به هر حال، باید بدانیم که هرگاه انسان، مدت مسح را تمام کند و همچنان بر طهارت باشد، یعنی بی وضو نشود، وضویش درست است و همین که بی وضو شد،

برای وضوی مجدد، باید جوراب یا موزه‌اش را بیرون بیاورد و پاهایش را بشوید؛ ولی صرفاً پایان مدت مسح، باطل‌کننده‌ی وضو نیست. هم‌چنین اگر در حالی که وضو دارد، جوراب‌ها یا موزه‌هایش را بیرون بیاورد، وضویش باطل نمی‌شود؛ البته در چنین حالتی، برای وضوی مجدد، باید پاهایش را بشوید.

سومین شرط نماز، استقبال قبله است؛ یعنی نمازگزار باید رو به سوی قبله نماید و اگر رو به سوی قبله نکند، نمازش، درست نیست؛ زیرا الله متعال، در ابتدای جزء دوم قرآن کریم، چند بار بدین کار، دستور داده است؛ می‌فرماید:

﴿وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا

وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ﴾ [البقرة: ۱۵۰]

و هر جا که رفتی، رویت را به سوی مسجدالحرام کن؛ و هر جا بودید، رو به سوی مسجدالحرام نمایید.

پیامبر ﷺ ابتدا که به مدینه رفته بود، به سوی «بیت‌المقدس» نماز می‌خواند؛ لذا کعبه پشت سرش قرار می‌گرفت و شام، پیش رویش. او همواره چشم به آسمان می‌دوخت و منتظر بود که خداوند ﷻ جبرئیل ﷺ را با حکم تغییر قبله بفرستد و حکم کند که به سوی «مسجدالحرام» که قبله‌ی مورد پسندش بود، روی بگرداند. همان‌گونه که الله متعال، می‌فرماید:

﴿قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ

الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ [البقرة: ۱۴۴]

ما، نگاه‌هایت را به سوی آسمان می‌بینیم (که در انتظار تغییر قبله هستی). بنابراین تو را به سوی قبله‌ای متوجه می‌کنیم که مورد پسند توست. پس رویت را به سوی مسجدالحرام کن.

بدین ترتیب الله ﷻ خواسته‌ی پیامبرش را پذیرفت و حکم نمود که مسلمانان، روی خود را به سوی مسجدالحرام بگردانند. البته در سه مورد، حکم استقبال قبله مستثناست:

مورد نخست: زمانی که انسان نتواند به سببی مانند بیماری، رویش را به سوی قبله بگرداند؛ در این حالت، حکم روی آوردن به قبله از او برداشته می‌شود؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

[التغابن: ۱۶]

﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾

تا می‌توانید، تقوای الله پیشه کنید.

هم‌چنین می‌فرماید:

[البقرة: ۲۸۶]

﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾

الله، هیچ‌کس را جز به اندازه‌ی توانش تکلیف نمی‌دهد.

پیامبر ﷺ نیز فرموده است: «إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِأَمْرٍ فَأْتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ»؛ یعنی: «وقتی

به شما دستوری دادم، تا می‌توانید به آن عمل کنید».

مسأله‌ی دوم: هرگاه انسان در حالتِ ترس باشد، مثل وقتی که از دشمن یا از درنده‌ای فرار می‌کند و یا از ترس جاننش از آتش یا درنده‌ای می‌گریزد، در چنین حالتی استقبال قبله، شرط صحت نمازش نیست و به هر سو که بتواند، نماز می‌خواند؛ دلیلش، این است که الله متعال، می‌فرماید:

﴿فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَأَدْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ

[البقرة: ۲۳۹]

تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ﴿۲۳۹﴾

پس اگر می‌ترسیدید، (باز هم نماز را ترک نکنید) و پیاده یا سواره، نمازها را به‌جای آورید. و چون احساس امنیت کردید، پس الله را یاد کنید؛ چنان‌که الله چیزهایی به شما آموخت که نمی‌دانستید.

بخش پایانی این آیه، ﴿فَأَدْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم﴾ تا آخر، بیان‌گر این است که انسان هر حکمی را به‌خاطر ترس ترک کند، گناهی بر او نیست که شامل استقبال قبله نیز می‌شود. هم‌چنین دو آیه‌ای که پیش‌تر گذشت (آیه‌ی ۱۶ سوره‌ی تغابن و آیه‌ی ۲۸۶ سوره‌ی بقره) و نیز حدیث پیامبر ﷺ که بیانش کردم، دلیلی‌ست بر این‌که وجوب هر عملی، به میزان توانایی انسان بستگی دارد.

مسأله‌ی سوم: استقبال قبله در نمازهای نافله‌ای که انسان در سفر می‌خواند، واجب نیست؛ فرقی نمی‌کند که با کشتی سفر کند یا با هواپیما و یا با قطار یا هر وسیله‌ی دیگری. انسان در حال سفر نمازهای وتر، تهجد (نماز شب) و ضحی و امثال آن را به هر سو که بخواند، درست است. چه خوب است که مسافر نیز مانند مقیم، نمازهای نافله بخواند؛ البته به‌استثنای سنت‌های مؤکده‌ی روزانه مثل سنت ظهر،

مغرب و عشاء؛ چون سنت، این است که در مسافرت، ترک شوند. [یعنی چیزی به نام سنت یومیه در مسافرت معنا ندارد.]

اما اگر کسی می‌خواست در مسافرت نماز نفل بخواند، به همان جهتی نماز بخواند که صورتش به آن سو می‌باشد. زیرا این کار در «صالحین» از رسول خدا ﷺ ثابت شده است. گفتنیست که استقبال قبله، بر کسی که جهت قبله را نمی‌داند، واجب است؛ اما اگر تا آنجا که برایش امکان داشت سعی خود را برای یافتن جهت قبله به کار بست و پس از آنکه نماز خواند، دریافت که به سمتی غیر از قبله نماز خوانده است، دیگر نباید نمازش را تکرار کند. بدین دلیل که وقتی قبله از بیت المقدس به کعبه تغییر یافت، صحابه رضی الله عنهم در مسجد «قبا» به سوی بیت المقدس نماز می‌خواندند که شخصی آمد و به آن‌ها خبر داد که الله متعال، فرمان تغییر قبله را به سوی کعبه نازل فرموده است؛ صحابه رضی الله عنهم چرخیدند و رو به سوی کعبه نمودند؛ یعنی پیش‌تر کعبه، پشت سرشان قرار داشت و با شنیدن این حکم، رو به سوی کعبه کردند و نمازشان را ادامه دادند. این اتفاق در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله افتاد و چون انکارش نکرد و به آن‌ها دستور نداد که نمازشان را دوباره بخوانند، خود، دلیلیست بر این که کارشان، مشروع و مورد تأیید بوده است. بنابراین اگر انسان در رابطه با جهت قبله اشتباه کند، واجب نیست که نماز را اعاده یا تکرار نماید. البته اگر در اثنای نماز، متوجه اشتباهش شد، باید بلافاصله با این که در حال نماز است، روی خود را به سوی قبله بگرداند. خلاصه این که استقبال قبله، جز در سه موردی که ذکر شد، جزو شرایط صحت نماز است؛ مگر آن که انسان با وجود سعی و تلاش برای شناخت قبله دچار اشتباه شود که در این حالت نیز اشکالی در نمازش وارد نمی‌گردد.

البته این‌جا به یک نکته‌ی مهم اشاره می‌کنم؛ وقتی انسان به مسافرت می‌رود و میهمان کسی می‌شود و می‌خواهد نماز نفل بخواند، باید از میزبان جهت قبله را پرسد و به سوی قبله نماز بخواند؛ زیرا غرور و تکبر، برخی از مردم را به گناه وامی‌دارد و باعث می‌شود که شرم کنند و جهت قبله را نپرسند! روشن است که چنین شرم و حیایی، نابه‌جاست. برخی از مردم، خجالت می‌کشند که سؤال کنند تا دیگران نگویند که نمی‌دانست! چه ضرری دارد؟ بگذار هرچه می‌خواهند، بگویند؛

بلکه جهت قبله را از صاحب‌خانه یا میزبان پرس. برخی به خاطر همین غرور نابه‌جا، مرتکب گناه می‌شوند و بنا بر خیال و تصور خویش، به سمتی غیر از قبله نماز می‌خوانند! در چنین حالتی باید نمازشان را تکرار کنند؛ یعنی دوباره بخوانند؛ زیرا بر مبنایی عمل کرده‌اند که شرعی نیست و هر عبادتی که با تکیه بر مبانی شرعی انجام نشود، باطل و مردود می‌باشد. رسول‌الله ﷺ فرموده است: «مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ»^(۱) یعنی: «هرکس عملی انجام دهد که امر (دین) ما بر آن نیست، عملش مردود است».

باید بدانیم که هیچ نمازی بدون نیت، درست نیست؛ زیرا رسول‌الله ﷺ فرموده است: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ...»؛ یعنی: «اعمال، به نیت‌ها بستگی دارند». آیات قرآن کریم نیز نشان می‌دهد که نیت، یکی از شرایط اساسی پذیرش اعمال است؛ همان‌طور که الله متعال در وصف یاران پیامبرش ﷺ می‌فرماید:

﴿تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا﴾ [الفتح: ۲۹]

آنان را در حال رکوع و سجده می‌بینی؛ در حالی که فضل و خشنودی الله را می‌جویند.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَمَا تَنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۲۷۲]

و فقط به رضای الله انفاق نمایید.

و می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَعًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾ [النساء: ۱۰۰]

[النساء: ۱۰۰]

کسی که در راه الله مهاجرت نماید، در زمین پناهگاه‌های بسیار و گشایش در زندگی خواهد یافت. و کسی که از خانه‌اش به قصد هجرت به سوی الله و رسولش بیرون رود و آن‌گاه مرگش فرا رسد، پاداش او با الله است.

(۱) صحیح مسلم، ش ۲۹۸۵.

می‌بینیم که نیت، در هر عملی شرط است؛ از این رو یکی از شرایط صحت نماز، نیت است و بدون نیت، نماز درست نیست. نیت، در حقیقت کار دشواری نیست؛ زیرا هر انسان عاقلی که کاری انجام می‌دهد، ابتدا قصد و نیت انجام آن را می‌کند و سپس به انجام آن می‌پردازد؛ لذا نه کار دشواری است و نه نیازی به این است که نیت و قصد خویش را بر زبان بیاورد. چون محل یا جای نیت، قلب است. نیت، همان قصد و اراده‌ی درونی یا قلبی است و رسول‌الله ﷺ به زبان نیت نمی‌کرد و به امتش نیز دستور نمی‌داد که به زبان نیت کنند و ثابت نیست که هیچ‌یک از صحابه رضی الله عنهم به زبان نیت کرده باشد. لذا بنا بر قول راجح، بر زبان آوردن نیت، بدعت است؛ چون همان‌طور که گفتم، ثابت نشده که پیامبر صلی الله علیه و آله یا هیچ‌یک صحابه رضی الله عنهم به زبان نیت کند یا بگوید: نیت کردم که نماز بخوانم....

یکی از دوستان که خدا رحمتش کند، قصه‌ی جالبی تعریف می‌کرد؛ می‌گفت: چندین سال قبل، شخصی را در مسجد الحرام دیدم که هنگام اقامه‌ی نماز به زبان نیت کرد و گفت: «نیت می‌کنم که ادا گردانم چهار رکعت نماز ظهر را پشت سر امام مسجد الحرام، خالصاً لله تعالی...!» همین که می‌خواست تکبیر بگوید، به او گفتم: «صبر کن، هنوز مانده!» پرسید: «چه مانده؟» گفتم: «بگو: در فلان روز و فلان تاریخ از ماه و سال تا سندش محکم‌تر باشد!» آن شخص تعجب کرد. جای تعجب هم دارد.

کسی که به زبان نیت می‌کند، انگار می‌خواهد خدا را از قصد و اراده‌ی خود باخبر سازد! حال آن‌که الله متعال از راز سینه‌ها و کوچک‌ترین چیزی که به دل انسان خطور می‌کند، آگاه است. آیا می‌خواهید خداوند را از تعداد رکعت‌ها یا از اوقات نماز آگاه کنید که نیت را بر زبان می‌آورید؟! نیازی نیست؛ الله عز و جل خود می‌داند. بنابراین جای نیت، قلب است؛ نه زبان.

همان‌طور که می‌دانید، نماز بر چند گونه است: نفل مطلق، نفل معین، و نماز فرض. نمازهای فرض، عبارتند از: صبح، ظهر، عصر، مغرب، و عشاء. هرگاه که در وقت نماز صبح به مسجد می‌روید، روشن است که قصد نماز مغرب را ندارید؛ بلکه به نیت ادای نماز صبح رفته‌اید. این‌جا پرسشی پیش می‌آید؛ به مسجد می‌روید و تکبیر می‌گویید؛ یعنی وارد نماز می‌شوید. آن‌گاه از ذهن شما می‌رود که مشغول

خواندن چه نمازی هستید. چنین مواردی، زیاد اتفاق می‌افتد؛ به‌ویژه وقتی که انسان برای رسیدن به نماز و از دست ندادن رکعت‌ها، عجله می‌کند.

اشکالی ندارد؛ همین‌که در چنین وقتی در مسجد حاضر شده‌اید، بدین معناست که قصد یا نیت ادای نماز وقت را داشته‌اید. چون اگر کسی از شما بپرسد که آیا قصد ادای نماز ظهر، یا عصر، یا مغرب و یا عشاء را داشتی، می‌گویی: نه؛ فقط به قصد نماز صبح آمده‌ام.

لذا نیازی نیست که نیت صبح را کرده باشید؛ درست است که اگر نیت صبح را بکنید، بهتر و کامل‌تر می‌باشد؛ اما در پاره‌ای از موارد، انسان فراموش می‌کند که نماز را تعیین کند؛ یعنی در دل، نماز معینی را نیت نماید؛ در چنین حالتی وقت نماز، خود گویای این است که انسان، قصد ادای نماز آن وقت را داشته است. بنابراین، تعیین نماز فرض دو حالت دارد:

حالت اول، این است که انسان به‌طور مشخص، نماز معینی را نیت می‌کند؛ مثلاً در دل می‌گوید که نیت نماز ظهر را دارد.

حالت دوم، این است که وقت، تعیین‌کننده‌ی نمازیست که انسان ادا می‌کند. حالت دوم، در رابطه با نمازیست که در وقتش ادا می‌شود. لذا اگر کسی نماز قضایی (از دست‌رفته) داشته باشد، مثلاً از نمازهای ظهر و عصر و مغرب، خواب مانده است؛ در این صورت باید برای ادای این نمازهای قضایی، هر یک را به‌طور مشخص در دل نیت کند؛ زیرا از وقتش گذشته است.

اما در رابطه با نفل‌های معین، مثل نماز وتر یا سنت صبح یا سنت‌های مؤکده، باید نیت با تعیین اسم هریک باشد؛ البته در دل، نه با زبان. به عنوان مثال: اگر می‌خواستید نماز وتر را بخوانید، اما نیت وتر نکرديد و در اثنای نماز، نیت وتر نمودید، این، درست نیست؛ زیرا وتر، جزو نفل‌های معین است و نفل‌های معین باید نیت معین داشته باشند؛ یعنی برای ادای نفل‌های معین، در نیت قلبی خود، نامشان را تعیین می‌کنیم.

برای نوافل مطلق، فقط نیت نماز کافیست و نیت نماز هم به‌طور طبیعی انجام می‌شود و گریزناپذیر است. مثلاً شخصی به هنگام چاشت وضو می‌گیرد و نیت

می‌کند هر چه خدا توفیق دهد، نماز بخواند؛ همین کافی‌ست؛ زیرا این نماز، جزو نفل‌های مطلق یا نامعین است.

حال، اگر کسی خواسته باشد در اثنای نماز نیتش را جابه‌جا کند، چه حکمی دارد؟ آیا چنین کاری ممکن است؟

پاسخ: باید بدانیم که جابه‌جایی نیت یا به عبارت دیگر انتقال نیت از معین به معین یا از مطلق به معین، درست نیست. به عنوان مثال: شخصی مشغول نماز نافله‌ی مطلق می‌شود؛ در بین نماز به یادش می‌آید که سنت صبح را نخوانده است. لذا سنت صبح را نیت می‌کند. می‌گوییم: در این صورت، سنت صبح درست نیست؛ زیرا نیت را از مطلق به معین تغییر داده است؛ حال آن‌که برای ادای نماز معین، از همان ابتدا باید نیت نمود؛ یعنی قبل از تکبیر. در رابطه با انتقال نیت از معین به معین نیز مثالی می‌زنم: شخصی به نماز عصر می‌ایستد؛ در بین نماز به یادش می‌آید که نماز ظهر را نخوانده یا آن را بدون وضو خوانده است؛ از همان‌جا نماز ظهر را نیت می‌کند. این هم درست نیست؛ زیرا نیتش را از معین به معین تغییر داده است. نماز عصری که شروع کرده نیز درست نمی‌باشد؛ چراکه با انتقال یا جابه‌جایی نیتش به ظهر، آن را قطع کرده است.

اما انتقال نیت از معین به مطلق، درست است؛ مثلاً شخصی، نماز فرض را شروع می‌کند و سپس به یاد می‌آورد که قراری دارد و باید سرِ قرارش حاضر شود؛ لذا نیت نفل می‌کند. درست است؛ اما بدین شرط که وقت نماز فرض، تنگ نباشد و نماز جماعت را نیز از دست ندهد. یعنی دو شرط دارد: یکی، گنجایش وقت و دیگری، از دست ندادن جماعت. لذا شخصی که در نماز جماعت حاضر شده، نمی‌تواند نیتش را به نفل مطلق، تغییر دهد؛ زیرا لازمه‌اش، ترک جماعت است. هم‌چنین اگر وقت تنگ باشد، باز هم انتقال نیت به نفل مطلق درست نیست؛ زیرا هرگاه وقت نماز فرض تنگ شود، وقت دیگری جای‌گزینش نمی‌گردد. بنابراین انتقال یا جابه‌جایی نیت، سه حالت دارد:

از مطلق به معین: در این حالت نماز معین، درست نیست و مطلق می‌ماند.

از معین به معین: اولی باطل است و دومی، منعقد نمی‌شود.

از معین به مطلق: درست است و نماز معین، بر عهده‌اش باقی می‌ماند.

نیت امامت و نیت اقتدا:

جماعت، از امام (پیش‌نماز) و مقتدی تشکیل می‌شود که حداقل، یک نفر به عنوان پیش‌نماز و یک نفر به عنوان مقتدی‌ست. هرچه جمعیت حاضر در جماعت بیش‌تر باشد، نزد پروردگار متعال، بهتر و محبوب‌تر است. همه در رابطه با نیت اقتدا، اتفاق نظر دارند؛ یعنی وقتی در نماز جماعت شرکت می‌کنید، باید نیت اقتدا به پیش‌نمازی را بکنید که به او اقتدا نموده‌اید. نیت اقتدا، کار زیادی ندارد؛ زیرا کسی که به مسجد می‌رود، در عمل نیت اقتدا دارد. هم‌چنین وقتی به کسی می‌گوییم: برو جلو یا پیش‌نماز شو، در حقیقت نیت کرده‌ایم که به او اقتدا کنیم.

اما علما در رابطه با امام (پیش‌نماز) اختلاف نظر دارند که آیا نیت امامت بر او واجب است یا خیر؟ برخی گفته‌اند: امام باید برای امامت نماز نیت کند؛ اگر دو نفر شخصی را ببینند که نماز می‌خواند، آن‌گاه پشت سرش بایستند و او از اقتدای این دو بی‌اطلاع باشد، بنا بر دیدگاه کسانی که نیت امامت را برای امام واجب می‌دانند، نماز این دو نفر باطل می‌باشد؛ چون پیش‌نمازشان نیت امامت نکرده است؛ اما بنا بر دیدگاه کسانی که نیت امامت را برای امام واجب نمی‌دانند، نماز این دو نفر درست است. اولی، دیدگاه مشهور در مذهب امام احمد می‌باشد و دومی، مذهب امام مالک است. دلیل امام مالک رحمته این است که رسول‌الله ﷺ در یکی از شب‌های رمضان، به‌تنهایی نماز می‌خواند؛ مردم آمدند و پشت سر رسول‌خدا ﷺ به نماز ایستادند؛ در حالی که پیامبر ﷺ نمازش را به‌تنهایی و بدون نیت امامت، آغاز کرده بود. مالکی‌ها هم‌چنین به روایت دیگری استناد کرده‌اند که ابن‌عباس رضی الله عنهما شبی نزد رسول‌خدا ﷺ خوابید؛ پیامبر ﷺ برای نماز شب برخاست و به‌تنهایی به نماز ایستاد. ابن‌عباس رضی الله عنهما نیز برخاست و وضو گرفت و سپس به رسول‌الله ﷺ اقتدا کرد.

در مورد روایت دوم، شکی نیست که رسول‌الله ﷺ در اثنای نماز، نیت امامت کرد و در این‌که در اثنای نماز می‌توان نیت امامت نمود، بحثی نیست. به هر حال، احتیاط در چنین مسأله‌ای، این است که وقتی دو نفر می‌آیند و می‌خواهند به کسی اقتدا کنند، ابتدا به او خبر دهند؛ اگر سکوت کرد، یعنی پذیرفته که پیش‌نمازشان باشد و اگر با

دستش اشاره نمود که پشت سرم نماز نخوانید، پس بهتر است به او اقتدا نکنند و این، به احتیاط نزدیک‌تر می‌باشد.

سؤال دیگری نیز مطرح می‌شود؛ آیا حتماً نماز امام و مقتدی باید از یک جنس باشد؟ یعنی آیا می‌توان برای نماز فرض، به کسی اقتدا نمود که در حال خواندن نفل است و بر عکس؟

پاسخ: اگر انسان برای نماز نفل به کسی اقتدا کند که در حال ادای نماز فرض می‌باشد، اشکالی ندارد؛ زیرا یک بار رسول‌الله ﷺ در مسجد «خیف» در «منا» پس از نماز صبح دید که دو نفر نماز نخوانده‌اند. از آنان پرسید: «چرا با جماعت نماز نخواندید؟» گفتند: «ای رسول‌خدا! ما در محل بارانداز خود نماز خوانده‌ایم». احتمال دارد بدین گمان در کنار بارهایشان نماز خوانده بودند که گمان می‌کردند به نماز جماعت نمی‌رسند یا دلیل دیگری داشته‌اند. خدا می‌داند، اما رسول‌الله ﷺ به آن دو فرمود: «إِذَا صَلَّيْتُمَا فِي رِحَالِكُمَا ثُمَّ أَتَيْتُمَا جَمَاعَةً فَصَلِّيا فَإِنَّهَا لَكُمْ نَافِلَةٌ»^(۱) یعنی: «وقتی در محل اقامت خود، نماز خواندید و سپس به جماعت آمدید، با جماعت نماز بخوانید که برای شما نافله خواهد بود». به عبارت دیگر، نمازی که با جماعت می‌خوانید، برای شما حکم نماز نفل را دارد؛ چراکه نماز فرض را خوانده‌اید و تمام شده است. بنابراین، خواندن نماز نفل پشت سر امامی که در حال خواندن نماز فرض است، اشکالی ندارد.

بر عکس؛ اگر امام مشغول خواندن نماز نفل باشد، آیا می‌توان برای نماز فرض به او اقتدا کرد؟ مثل رمضان؛ انسان به مسجد می‌رود و هنوز نماز عشاء را نخوانده است؛ مردم را می‌بیند که نماز تراویح را شروع کرده‌اند. آیا می‌تواند به نیت نماز عشاء، به امام نماز تراویح اقتدا کند یا ابتدا نماز عشاء را بخواند و سپس با جماعت، تراویح بخواند؟

(۱) حسن است؛ روایت: ترمذی (۱۹)؛ دارمی در سننش (۱۳۶۷)؛ نسائی (۸۵۸)؛ احمد در مسندش (۱۶۰/۴)؛ ابن خزیمه (۱۶۳۸)؛ ابن حبان (۱۵۶۴)؛ طحاوی در شرح المعانی (۳۶۳/۱) و... از طریق یعلی بن عطاء از جابر بن یزید الأسود از پدرش به صورت مرفوع. همان‌طور که در التقریب آمده است، جابر، صدوق (راست‌گو) می‌باشد.

پاسخ: علما در این باره اختلاف نظر دارند؛ برخی بر این باورند که خواندن نماز فرض با جماعتی که نفل می‌خوانند، درست نیست؛ زیرا نماز فرض، از نماز نفل برتر است و نباید نماز مقتدی از نماز امام، برتر باشد؛ اما عده‌ی دیگری از علما گفته‌اند: خواندن نماز فرض پشت سر پیش‌نماز نفل، درست است؛ این‌ها به روایتی استناد کرده‌اند که در آن آمده است: معاذ بن جبل رضی الله عنه نماز عشاء را پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌خواند و سپس نزد قوم خویش می‌رفت و همان نماز را برایشان امامت می‌داد؛ یعنی خود نفل می‌خواند و قومش برای نماز عشاء به او اقتدا می‌کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز او را از این کار منع نکرد. اگر کسی بگوید: شاید پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از این ماجرا بی‌خبر بوده است، می‌گوییم: اگر خبر داشته که هیچ بحثی در آن نیست؛ چون باید بدانیم که شکایت معاذ بن جبل رضی الله عنه را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بردند که نماز عشاء را طولانی می‌کند. بنابراین، چنین به نظر می‌رسد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از تمام ماجرا اطلاع داشته است. اگر فرض کنیم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هیچ اطلاعی از این ماجرا نداشته است، باز هم هیچ اشکالی وارد نمی‌شود؛ زیرا پروردگار متعال که خبر داشت معاذ رضی الله عنه با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز عشاء را می‌خواند و سپس نزد قومش می‌رود و همان نماز را برایشان امامت می‌دهد؛ بی‌گمان هیچ چیزی در آسمان و زمین، بر الله متعال مخفی و پوشیده نیست. از آن‌جا که الله متعال از طریق وحی از چنین کاری منع نفرمود، خود، بیان‌گر این است که اشکالی در کار معاذ رضی الله عنه وجود نداشته است؛ چراکه الله تعالی هیچ‌گاه بندگان را در زمینه‌های دینی، بدون راهنمایی رها نکرده است و اگر اشکالی در این کار بود، به‌طور قطع به‌صراحت ممنوع می‌شد. نتیجه این‌که انسان می‌تواند نماز فرض را پشت سر کسی که مشغول خواندن نماز نفل است، بخواند و هرگونه قیاسی در برابر نص، بی‌اعتبار می‌باشد. بنابراین اگر در ماه رمضان به نماز عشاء نرسیدید و وقتی به مسجد آمدید، مردم تراویح می‌خوانند؛ در چنین حالتی به نیت نماز عشاء به جماعت تراویح ملحق شوید و بدین‌سان نماز عشاء خود را با آن‌ها بخوانید. اگر از ابتدای دو رکعت تراویح، به جماعت رسیدید، پس از این‌که امام سلام داد، دو رکعت بخوانید و بدین‌سان چهار رکعت عشاء را کامل کنید. اگر به رکعت دوم تراویح رسیدید، پس از آن‌که امام سلام داد، سه رکعت بخوانید؛ چون با امام، یک رکعت خوانده‌اید و سه

رکعت دیگر از نماز عشاء شما مانده است. امام احمد رحمته، خود به جواز این کار تصریح کرده است؛ اگرچه فتوای مذهبش، بر خلاف این است.

خلاصه این که:

ادای نماز فرض، پشت سر شخصی که در حال خواندن نماز فرض است، جایز می باشد.

درباره ی خواندن نماز فرض پشت سر پیش نمازی که مشغول نفل است، اختلاف نظر وجود دارد.

به اتفاق علما خواندن نماز نفل با جماعت فرض، جایز است.

مسأله ی سوم درباره ی جنس نماز می باشد؛ سؤال این است که آیا حتماً باید نوبت یا وقت نماز امام و مقتدی، یک گونه باشد؟ یعنی نماز ظهر با جماعت ظهر و نماز عصر با جماعت عصر، یا نه؟

پاسخ: در این باره نیز اختلاف نظر وجود دارد؛ برخی از علما گفته اند: نماز مقتدی و امام باید از لحاظ نوبت یا وقت، یکسان باشد؛ یعنی نماز ظهر را فقط باید پشت سر پیش نمازی خواند که نماز ظهر را می خواند و همین طور سایر نمازهای پنج گانه؛ دلیلشان این است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «إِنَّمَا جُعِلَ الْإِمَامُ لِيُؤْتَمَّ بِهِ»^(۱) یعنی: «امام برای این تعیین شده که به او اقتدا کنند».

برخی از علما دیدگاه دیگری دارند و یکی بودن نماز امام و مقتدی را از لحاظ نوبت یا وقتش، شرط نمی دانند؛ این دسته از علما گفته اند: خواندن نماز عصر، پشت سر کسی که نماز ظهر را می خواند، جایز است و همین طور خواندن نماز ظهر پشت سر پیش نماز عصر و نیز سایر نمازهای پنج گانه؛ زیرا این کار، تأثیری بر امامت یا پیش نمازی ندارد. وقتی خواندن نماز فرض با جماعت نفل یا امامی که در حال خواندن نفل است، جایز می باشد، پس اختلاف اسم نماز تأثیری بر صحت نماز ندارد؛ و این دیدگاه، صحیح تر است. شاید این پرسش پیش آید که مگر می شود نماز ظهر را پشت سر کسی خواند که نماز عشاء را می خواند؟ چطور ممکن است؟

(۱) صحیح بخاری، ش: ۷۲۲؛ و صحیح مسلم، ش: ۴۱۴.

پاسخ: بله؛ برای نماز عشاء به مسجد می‌روی؛ وقتی نماز عشاء اقامه می‌شود، به‌یادت می‌آید که نماز ظهر را بدون وضو خوانده‌ای. لذا به نیت ظهر، با جماعت عشاء نماز بخوان؛ بدین‌سان، نیت تو، نماز ظهر است و نیت امام، نماز عشاء. اشکالی هم ندارد؛ زیرا رسول‌الله ﷺ فرموده است: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَّا نَوَىٰ»^(۱) یعنی: «اعمال به نیت‌ها بستگی دارند و دست‌آورد هر کسی، همان چیزی‌ست که نیت کرده است». اما حدیث مورد استناد مخالفان این دیدگاه را نیز بررسی می‌کنیم؛ حدیث، این است: «إِنَّمَا جُعِلَ الْإِمَامُ لِيُؤْتَمَّ بِهِ فَلَا تَحْتَلِفُوا عَلَيْهِ»^(۲) یعنی: «امام برای این تعیین شده که به او اقتدا شود؛ پس با او اختلاف نکنید». این حدیث، بدین معنا نیست که در نیت با او اختلاف نکنید. یعنی بدین مفهوم نمی‌باشد که نباید نیت شما با نیت پیش‌نمازتان متفاوت باشد؛ زیرا پیامبر ﷺ، خود شرح و تفسیر این فرموده‌اش را بیان نموده است؛ چنان‌که در ادامه می‌فرماید: «فَإِذَا كَبَّرَ فَكَبِّرُوا وَإِذَا سَجَدَ فَاسْجُدُوا وَإِذَا رَفَعَ فَارْفَعُوا»؛ یعنی: «هنگامی که امام تکبیر گفت، شما نیز تکبیر بگویید؛ و آن‌گاه که سجده کرد، شما نیز به سجده بروید و هنگامی که سر از سجده برداشت، شما نیز سر از سجده بردارید». لذا مفهوم حدیث، این است که هر یک از اعمال نماز را پس از امام انجام دهید و بر او پیشی نگیرید. بخشی از احادیث و سخنان پیامبر ﷺ، تفسیر و شرحی بر بخشی دیگر از سخنان اوست.

از این بحث، موضوع دیگری نیز بیرون می‌آید؛ این‌که: اگر شکل و تعداد رکعت‌های نماز امام و مقتدی یکی باشد، هیچ اشکالی پیش نمی‌آید؛ مانند خواندن نماز ظهر با جماعت عصر که تعداد رکعت‌ها و شکل نماز، یک‌سان است. در این حالت، هیچ اشکالی پیش نمی‌آید؛ اما اگر نماز امام و مقتدی، با هم متفاوت باشد؛ مثلاً نماز مقتدی، دو رکعت باشد و نماز امام، چهار رکعت یا بر عکس؛ و یا نماز مقتدی، سه رکعتی باشد و نماز امام، چهار رکعتی یا بر عکس؛ در چنین حالتی چه باید کرد؟

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۹۰۷.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۷۲۲؛ و صحیح مسلم، ش: ۴۱۴.

پاسخ: اگر تعداد رکعت‌های مقتدی، بیش از تعداد رکعت‌های امام باشد، اشکالی پیش نمی‌آید؛ مثلاً شخصی برای نماز مغرب وارد مسجد می‌شود؛ همین‌که نماز مغرب برپا می‌گردد، به یادش می‌آید که نماز عصر را بدون وضو خوانده است. حال باید ابتدا نماز عصرش را بخواند. می‌گوییم: به نیت عصر به پیش‌نماز مغرب، اقتدا کن و وقتی امام، سلام داد، برخیز و یک رکعت دیگر بخوان؛ بدین‌سان چهار رکعت خوانده‌ای و اشکالی هم پیش نیامد.

اگر تعداد رکعت‌های امام، بیش از تعداد رکعت‌های مقتدی باشد، در این صورت، اگر مقتدی در رکعت دوم یا پس از آن به جماعت برسد، باز هم اشکالی پیش نمی‌آید؛ اما اگر از اولین رکعت جماعت وارد نماز شود، در این صورت، اشکال پیش می‌آید. فرض کنید به مسجد می‌روید و امام، نماز عشاء را می‌خواند. در شرایطی که انسان، بین نمازها جمع می‌کند، چنین حالتی زیاد پیش می‌آید؛ یعنی شما می‌خواهید نماز مغرب را بخوانید. اگر مردم در دو رکعت پایانی نماز عشاء باشند، به نیت مغرب به پیش‌نماز اقتدا کنید؛ بدین‌سان دو رکعت با امام می‌خوانید و وقتی امام سلام داد، برخیزید و یک رکعت دیگر بخوانید. جمعاً سه رکعت شد و اشکالی هم پیش نیامد.

اما اگر در رکعت دوم عشاء بودند، به نیت مغرب به امام اقتدا کن و با امام نیز سلام بده؛ هیچ اشکالی ندارد؛ زیرا بدین‌سان سه رکعت مغرب را خوانده‌ای. البته برخی معتقدند که ایراد دارد؛ می‌گویند: ایرادش در این است که وقتی در رکعت دوم امام به او اقتدا می‌کنی، در رکعت دوم که امام می‌نشیند، شما نیز ناگزیر می‌نشینید؛ حال آن‌که رکعت نخست شماس است. و بدین‌سان ایراد را در این می‌بینند که شما در رکعت اول، برای تشهد نشسته‌اید. در پاسخ می‌گوییم: هیچ ایرادی ندارد؛ آیا مگر زمانی که در نماز ظهر، از رکعت اول عقب می‌مانید و در رکعت دوم به جماعت ملحق می‌شوید و امام برای تشهد می‌نشیند و شما هم می‌نشینید، اشکالی پیش می‌آید، در صورتی که رکعت اول شماس است؟ این دو مسأله، یک‌سان هستند و هیچ اشکالی در آن‌ها وجود ندارد.

زمانی اشکال پیش می‌آید که به مسجد می‌روید و می‌خواهید نماز مغرب را بخوانید؛ می‌بینید که مردم، نماز عشاء را می‌خوانند و در رکعت اول هستند. شما باید

سه رکعت بخوانید و آن‌ها چهار رکعت می‌خوانند؛ یعنی تعداد رکعت‌های امام از تعداد رکعت‌های شما، بیش‌تر است؛ اگر پس از سجده‌ی رکعت سوم، با امام بلند شوید که مغرب، سه رکعت است، نه چهار رکعت؛ و اگر بنشینید، با امام مخالفت کرده‌اید. اشکال، همین‌جاست.

می‌گوییم: رکعت سوم بنشینید و اگر قصد جمع دارید، بدین‌شکل عمل نمایید که وقتی نشستید، نیت جدا شدن کنید و التّحیات را بخوانید و سلام دهید؛ آن‌گاه دوباره برخیزید و باقی‌مانده‌ی نماز عشاء را با امام شریک شوید.

اما اگر قصد جمع ندارید یا از شرایط جمع برخوردار نیستید، در این حالت در رکعت سوم، برای تشهد بنشینید و منتظر بمانید که امام، چهار رکعت را تمام کند و برای تشهد بنشیند؛ آن‌گاه با او سلام دهید. هم‌چنین می‌توانید نیت جدایی یا فرادی کنید و سلام دهید. قول راجح، همین است که بیان کردم و شیخ الاسلام ابوالعباس حرانی رحمته نیز همین دیدگاه را دارد. نیت انفراد (جدا شدن و به‌تنهایی نماز را تمام کردن) در این‌جا از روی ضرورت است؛ زیرا انسان نمی‌تواند در نماز مغرب بیش از سه رکعت بخواند و نشستن در چنین حالتی ضرورتی شرعی و گریزناپذیر است و ایرادی ندارد.

رسول‌الله ﷺ نماز را دومین رکن اسلام معرفی کرد. حال باید بدانیم که ارکان و پایه‌های نماز چیست؟

ارکان نماز بر دو گونه است: قولی (گفتاری) و عملی. از آن جمله می‌توان به تکبیرة الاحرام اشاره کرد؛ یعنی انسان برای ورود به نماز، الله اکبر بگوید و گرنه، نماز بدون تکبیر آغازین منعقد نمی‌گردد. لذا اگر انسان، تکبیرة الاحرام را فراموش کند، نمازش درست نیست و مطلقاً منعقد نشده است؛ زیرا همان‌طور که گفتیم، نماز جز با تکبیرة الاحرام منعقد نمی‌شود. پیامبر صلی الله علیه و آله ضمن این‌که نماز را به یک نفر آموزش می‌داد، به او فرمود: «إِذَا قَمَتَ إِلَى الصَّلَاةِ فَاسْبِغِ الوُضُوءَ ثُمَّ اسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ فَكَبِّرْ»؛ یعنی: «هنگامی که می‌خواستی نماز بخوانی، وضوی کاملی بگیر و سپس رو به سوی قبله کن و آن‌گاه تکبیر (الله اکبر) بگو». لذا باید تکبیر گفت؛ هم‌چنان‌که پیامبر صلی الله علیه و آله همواره نماز را با «الله اکبر» آغاز می‌کرد.

قرائت سورهی فاتحه نیز از ارکان نماز است و بدون قرائت فاتحه، نماز درست نیست؛ زیرا الله متعال، می فرماید:

[المزمل: ۲۰]

﴿فَأَقْرَعُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ﴾

پس آن چه از قرآن میسر باشد، بخوانید.

این، امر است؛ پیامبر ﷺ ابهامی را که در ﴿مَا تَيَسَّرَ﴾ وجود دارد، بیان نموده که سورهی «فاتحه» می باشد؛ چنان که فرموده است: «لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَمْ يَقْرَأْ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ»^(۱) یعنی: «نماز هیچ کس، بدون خواندن سورهی فاتحه درست نیست». هم چنین فرموده است: «كُلُّ صَلَاةٍ لَا يُقْرَأُ فِيهَا بِأَمِّ الْكِتَابِ أَوْ بِأَمِّ الْقُرْآنِ فَهِيَ خِدَاجٌ»^(۲) یعنی: «هر نمازی که در آن سورهی فاتحه خوانده نشود، ناقص است». به عبارت دیگر، باطل و نادرست می باشد. بنابراین، خواندن سورهی فاتحه یکی از ارکان نماز برای هر نمازگزاری است؛ فرقی نمی کند که امام باشد یا مقتدی و یا نمازش را به تنهایی (فرادی) می خوانده باشد؛ زیرا نصوص و دلایل شرعی در این باره، عام می باشد و هیچ موردی را مستثنا نکرده است. وقتی خداوند و پیامبرش چیزی را مستثنا نکنند، حکمش عمومیت دارد؛ زیرا اگر مستثنایی وجود داشت، به طور قطع الله و پیامبرش آن را بیان می کردند. همان طور که الله ﷻ می فرماید:

[النحل: ۸۹]

﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ﴾

و کتاب (قرآن) را بر تو نازل کردیم که بیان گر همه چیز است.

هیچ حدیث صحیح و صریحی از پیامبر ﷺ ثابت نشده که وجوب قرائت سورهی «فاتحه» را از مقتدی، برداشته باشد؛ نه در نمازهای سری و نه در نمازهای جهری. البته فرق نمازهای سری و جهری در این است که در نمازهای جهری، فقط سورهی فاتحه را می خوانیم و سپس ساکت شده، به قرائت امام گوش می دهیم؛ اما در نمازهای سری، علاوه بر سورهی فاتحه، از قسمت های دیگر قرآن نیز می خوانیم تا

(۱) صحیح بخاری، ش: ۷۵۶؛ و مسلم، ش: ۳۹۴، به نقل از عبادة بن صامت ؓ.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۳۹۵.

آن که امام، تکبیر بگوید و به رکوع برود؛ البته در این باره، یک مورد مستثنا در سنت وجود دارد؛ و آن، زمانی است که وقتی انسان به جماعت می پیوندد، امام در رکوع است؛ در این حالت، دیگر، قرائت سوره‌ی فاتحه بر مقتدی واجب نیست. دلیلش، روایتی است که امام بخاری رحمته از ابوبکره رضی الله عنه روایت کرده که این صحابی بزرگوار، وقتی به مسجد رسید که پیامبر صلی الله علیه و آله در رکوع بود. لذا به سرعت و قبل از این که به صف برسد، رکوع کرد و آن گاه وارد صف شد. پیامبر صلی الله علیه و آله پس از آن که سلام داد، پرسید؟ «کدام یک از شما چنین کاری کرد؟» ابوبکره رضی الله عنه عرض کرد: ای رسول خدا! من بودم. فرمود: «زَادَكَ اللَّهُ حِرْصًا وَلَا تَعُدُّ»^(۱) یعنی: «خداوند، علاقه‌ات را به نماز، بیش تر بگرداند؛ اما دوباره چنین کاری مکن».

پیامبر صلی الله علیه و آله دریافت که اشتیاق و علاقه‌ی وافر ابوبکره رضی الله عنه به نماز، او را بر آن داشت که با سرعت، حرکت کند و پیش از رسیدن به صف، رکوع نماید تا به آن رکعت برسد. لذا به او فرمود: «خداوند، علاقه‌ات را به نماز، بیش تر بگرداند؛ اما دوباره چنین کاری مکن». رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «إِذَا أَتَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَاَمْشُوا إِلَى الصَّلَاةِ وَعَلَيْكُمْ بِالسَّكِينَةِ وَالْوَقَارِ»^(۲) یعنی: «وقتی به نماز می آید، به آرامی (با حالت راه رفتن) و با سکون و آرامش به نماز بیایید».

به هر حال، رسول الله صلی الله علیه و آله به ابوبکره رضی الله عنه دستور نداد که رکعتی را که برای رسیدن به آن با سرعت حرکت کرده بود، بخواند؛ اگر ابوبکره رضی الله عنه به آن رکعت نمی رسید، به طور قطع، پیامبر صلی الله علیه و آله به او دستور می داد که آن رکعت را بخواند؛ زیرا امکان نداشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان یک مسأله را که نیاز آن وقت بود، به تأخیر بیندازد و آن را بیان نکند؛ او به عنوان مبلغ، مطابق نیاز وقت، کارش را انجام می داد و در تبلیغ حقایق یا بیان آن ها کوتاهی نمی کرد. لذا همین که پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوبکره رضی الله عنه نگفت که از یک رکعت بازمانده‌ای، خود دلیلی بر رسیدن ابوبکره رضی الله عنه به آن رکعت است؛ اگرچه به قرائت فاتحه در قیام نرسید. بنابراین در چنین حالتی، وجوب قرائت فاتحه برداشته

(۱) صحیح بخاری، ش: ۷۸۳.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۶۳۶.

می‌شود. و این، علت موجّهی نیز دارد؛ چون قرائت فاتحه در قیام، واجب است و وقتی چنین حالتی پیش می‌آید، به‌خاطر پیروی از امام، حکم قیام برداشته می‌شود و بدین‌سان ذکر واجب قیام، یعنی قرائت فاتحه نیز ساقط می‌گردد. لذا دلیل و علت، هر دو، نشان می‌دهند که وقتی کسی به نماز بیاید و امام در حال رکوع باشد، باید ایستاده، تکبیر احرام را بگوید و بدون قرائت به رکوع برود. البته اگر برای رفتن به رکوع دوباره تکبیر بگوید، بهتر است و اگر تکبیر نگفت، اشکالی ندارد و اولین تکبیر، کافی‌ست.

خواندن سوره‌ی فاتحه در قیام، واجب است؛ متأسفانه برخی از مردم، پس از آن‌که امام برای رکعت دوم برمی‌خیزد، می‌نشینند و با امام بلند نمی‌شوند و در همان حال سوره‌ی فاتحه را می‌خوانند؛ بدین‌سان زمانی برمی‌خیزند که نصف سوره‌ی فاتحه را در حالت نشسته خوانده‌اند؛ حال آن‌که توانایی قیام یا ایستادن را داشته‌اند. این‌ها باید بدانند که قرائت سوره‌ی فاتحه، بدین‌شکل درست نیست؛ زیرا خواندن سوره‌ی فاتحه در حالت قیام، واجب است و این‌ها توانایی ایستادن را دارند؛ از این‌رو قرائت بخشی از فاتحه در حالت نشسته، درست نیست.

در رکعت اول و دوم، علاوه بر قرائت واجب، یعنی قرائت سوره‌ی فاتحه، خواندن سوره‌ها یا آیه‌های دیگر، سنت است و اگر هر از چند گاهی، در نماز عصر و ظهر، علاوه بر سوره‌ی فاتحه، سوره‌ها یا آیه‌های دیگری نیز بخوانند، اشکالی ندارد. البته اصل، بر این است که در رکعت‌های پس از تشهد اول، فقط سوره‌ی فاتحه را بخوانند.

رکوع، یکی دیگر از ارکان نماز است. رکوع، یعنی خم شدن و گرنش به قصد تعظیم الله عَلَيْهِ؛ یعنی با این استحضار که در برابر الله عَلَيْهِ ایستاده‌ایم، سر فرو می‌بریم و در برابرش خم می‌شویم تا او را تعظیم نماییم. از این‌رو رسول‌الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده است: «فَأَمَّا الرُّكُوعُ فَعَظَّمُوا فِيهِ الرَّبَّ»^(۱) یعنی: «در رکوع، عظمت و بزرگی پروردگار را بیان کنید». به‌عبارت دیگر، در رکوع بگویید: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ»؛ زیرا رکوع، تعظیم عملی پروردگار است و گفتن «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ»، تعظیم زبانی یا گفتاری الله متعال

(۱) صحیح مسلم، ش: ۴۷۹.

می‌باشد. بدین ترتیب هر دو تعظیم، در رکوع با هم جمع می‌شوند و در کنار تعظیم اصلی، یعنی تعظیم با قلب قرار می‌گیرند؛ زیرا فقط برای الله متعال، تعظیم و کرنش می‌کنیم و این، همان تعظیم قلبی است. بنابراین، در رکوع هر سه تعظیم، با هم جمع می‌شوند:

۱- تعظیم قلبی.

۲- تعظیم با جوارح.

۳- تعظیم زبانی.

واجب است که در رکوع، به اندازه‌ای خم شویم که دستانمان به زانوهایمان برسد و کمی خم شدن، فایده‌ای ندارد. لذا باید پشت خود را به سمت زمین، آن قدر خم کنیم که دستانمان به زانوهایمان برسد. وضعیت پشت در رکوع، باید به گونه‌ای هموار باشد که در راستای سر قرار گیرد و نباید پشتمان را کوژ نماییم.

هم‌چنین در حال رکوع، بازوها را از پلوه‌ها دور می‌کنیم و انگشتان خود را باز نموده، روی زانو‌ها قرار می‌دهیم و عبارت «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ» را تکرار می‌نماییم و یا می‌گوییم: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَبِحَمْدِكَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي» یا می‌گوییم: «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ».

سجده، یکی دیگر از ارکان نماز است؛ الله ﷻ می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَعَبُدُوا رَبَّكُمْ﴾ [الحج: ۷۷]

ای مؤمنان! رکوع و سجده کنید و پروردگارتان را عبادت و پرستش نمایید.

پیامبر ﷺ فرموده است: «أَمَرْتُ أَنْ أَسْجُدَ عَلَى سَبْعَةِ أَعْظُمٍ: عَلَى الْجَبْهَةِ - وَأَشَارَ يَدَيْهِ عَلَى أَنْفِهِ - وَالْيَدَيْنِ وَالرُّكْبَتَيْنِ، وَأَطْرَافِ الْقَدَمَيْنِ»؛^(۱) یعنی: «به من دستور داده شده است که با هفت استخوان بدن (هفت عضو) سجده نمایم: پیشانی - و با دستش به بینی خود اشاره کرد (یعنی پیشانی و بینی با هم) - دو دست، دو زانو و سر انگشتان پا».

نماز بدون سجده، درست نیست؛ زیرا سجده، یکی از ارکان نماز است. نمازگزار، در سجده این عبارت را می‌گوید: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى». در رکوع می‌گوییم:

(۱) صحیح بخاری، ش: ۸۱۲؛ و صحیح مسلم، ش: ۴۰۹۰؛ به نقل از ابن عباس رضی الله عنهما.

«سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ»؛ زیرا رکوع، حالت تعظیم را دارد. در سجده می‌گوییم: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى»؛ چراکه سجده، حالت نزول و فرود آمدن از بالا به پایین را دارد. انسان، بالاترین عضو بدنش، یعنی صورتش را به سمت پایین‌ترین عضو بدن خود، یعنی پاهایش پایین می‌آورد و بدین‌سان صورت و پاهایش را در یک‌جا قرار می‌دهد و این، کمال خاکساری در برابر الله و تنزیه و ستایش اوست؛ بنده، با گفتن «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى»، در حقیقت پروردگار والا و بلندمرتبه‌ی خود را که فراتر و والاتر از هر چیزی‌ست، به‌پاکی یاد می‌کند و می‌گوید: من، سرم را، گرمی‌ترین عضو بدنم را به سمت پاهایم پایین می‌برم و به خاک می‌سایم.

«سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى» را سه بار یا بیشتر، تکرار کنید و بگویید: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَبِحَمْدِكَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي» یا بگویید: «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ» و هر چه می‌خواهید، در سجده طلب کنید و دعا نمایید؛ چه دینی باشد و چه دنیوی؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «فَأَمَّا الرُّكُوعُ فَعَطِّمُوا فِيهِ الرَّبَّ وَأَمَّا السُّجُودُ فَاجْتَهِدُوا فِي الدُّعَاءِ فَقِيمُوا أَنْ يُسْتَجَابَ لَكُمْ»^(۱) یعنی: «در رکوع عظمت و بزرگی پروردگار را بیان کنید؛ اما در سجده در دعا کردن بکوشید (و زیاد دعا نمایید)؛ زیرا شایسته است که دعایتان پذیرفته شود». هم‌چنین فرموده است: «أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنْ رَبِّهِ وَهُوَ سَاجِدٌ»^(۲) یعنی: «بنده، زمانی که در حال سجده است، بیش از هر زمانی به پروردگارش نزدیک می‌باشد». پس تا می‌توانید و هر چه می‌خواهید، در سجده دعا کنید؛ بهشت را درخواست نمایید؛ از دوزخ پناه بخواهید؛ علم و دانش سودمند، عمل نیک و ایمان راسخ و استوار و... را طلب کنید. حتی می‌توانید خانه‌ی خوب، همسر نیک، فرزند شایسته، ماشین و خیر دنیا و آخرت، هر چه که می‌خواهید، درخواست نمایید؛ زیرا دعا، عبادت است؛ گرچه در رابطه با امور دنیوی باشد. الله ﷻ می‌فرماید:

[غافر: ۶۰]

﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾

و پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا دعای شما را بپذیرم.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۴۷۹.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۴۸۲.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾

[البقرة: ۱۸۶]

و چون بندگام از تو درباره‌ی من بپرسند، (بدانند که) من نزدیکم و درخواست دعاکننده را بدانگاه که مرا می‌خواند، اجابت می‌کنم.

در این ایام و روزهای دشوار، چه خوبست که سجده‌های طولانی کنیم و زیاد دعا نماییم و با لابه و زاری از الله متعال بخواهیم که ستمگران تجاوزگر را از ظلمشان بازدارد و از اجابت دعاهایمان، ناامید نباشیم؛ زیرا الله متعال، حکیم است و چه بسا به حکمت خویش، بار اول یا دوم و یا سوم، دعای بندگانش را اجابت نمی‌کند تا بیش‌تر به نیازشان به الله پی ببرند و بیش‌تر، دعا و زاری کنند. الله، احکم الحاکمین و بهترین حکمران است و ما، نمی‌توانیم به حکمتش پی ببریم؛ بلکه باید همان‌طور که فرمان یافته‌ایم، زیاد دعا کنیم.

پس از آن‌که سر از رکوع برداشتیم، به سجده می‌رویم؛ بدین ترتیب که ابتدا، زانوها و سپس دو دست و آن‌گاه پیشانی و بینی را بر زمین می‌گذاریم. نباید روی دست‌های خود به سجده برویم؛ زیرا رسول‌الله ﷺ از این کار نهی فرموده است: «إِذَا سَجَدَ أَحَدُكُمْ فَلَا يَبْرُكْ بَرُوكَ الْبَعِيرِ»^(۱) یعنی: «هر یک از شما هنگامی که می‌خواهد سجده کند، مانند شتر، ابتدا دستانش را روی زمین قرار ندهد».

(۱) صحیح است؛ به روایت: ابوداود (۸۴۰)؛ دارمی در سنن خود (۱۳۲۱)؛ احمد در مسندش (۳۸۱/۲)؛ طحاوی در شرح المعانی (۲۵۴/۱)؛ ابن‌الجوزی در التحقیق (۳۹۰/۱)؛ ابن‌حزم در المحلی (۱۲۹/۴)؛ بیهقی در الکبری (۹۹/۲، ۱۰۰) از طریق محمد بن عبدالله بن حسن از ابی‌الزناد از اعرج ل‌ابوهریره رضی الله عنه به صورت مرفوع. البته این مسأله، هم از لحاظ لغوی و هم از لحاظ متن حدیث، درخور تأمل و بررسی بیش‌تر است. زیرا در این روایت، هم‌چنین آمده است: «ولیضع یدیه ثم رکبته». یعنی: «دستانش را بگذارد و سپس زانوهایش را». شیخ رحمته الله از آن جهت، این را ذکر نکرده است که هم‌چون ابن‌قیم که در زاد المعاد آورده، این بخش را مقلوب یعنی جابه‌جا می‌داند و بر این باور است که ابتدا، باید زانوها را بر زمین گذاشت و سپس دست‌ها را. گفتنی‌ست: این دیدگاه، هم از لحاظ لغوی و هم از لحاظ متن حدیث، مرجوح است، نه راجح؛ یعنی قول راجح، همان است که ابتدا دست‌ها را بر زمین بگذاریم و سپس

حتماً دیده‌اید که شتر، وقتی که می‌خواهد روی زمین بنشیند، ابتدا دستانش را پایین می‌آورد. رسول‌الله ﷺ از آن جهت از این کار منع فرمود که تشبه به حیوانات، به‌ویژه در نماز، کار پسندیده‌ای نیست. هر جای قرآن که انسان به حیوان تشبیه شده است، در مقام ذم و نکوهش می‌باشد؛ همان‌طور که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْعَاوِينَ ﴿١٧٥﴾ وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا﴾
[الأعراف: ۱۷۵، ۱۷۶]

برایشان سرگذشت کسی را بازگو کن که آیاتمان را به او دادیم؛ ولی او از آن جدا شد و شیطان بر او دست یافت و بدین ترتیب در شمار گمراهان قرار گرفت. اگر می‌خواستیم مقامش را به وسیله‌ی این آیات بالا می‌بردیم؛ ولی او به پستی گرایید و از خواهش نفس خویش پیروی کرد. مثالش همانند سگی است که اگر به آن حمله کنی، دهانش را باز و زبانش را بیرون می‌آورد و اگر او را به حالش واگذاری، بازهم زبانش را بیرون می‌آورد. این، مثال کسانی است که آیاتمان را تکذیب و انکار نمودند.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿مَثَلُ الَّذِينَ خُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ﴾
[الجمعة: ۵]

مثال کسانی که به عمل کردن به تورات مکلف شدند و به آن عمل نکردند، مانند درازگوشی است که کتاب‌هایی حمل می‌کند. مثال مردمانی که آیات الله را تکذیب کردند، چه مثال بدی است!

رسول‌الله ﷺ نیز فرموده است: «الْعَائِدُ فِي هَيْبَتِهِ كَالْكَلْبِ يَتَّقِيءُ ثُمَّ يَعُودُ فِي قَيْئِهِ»؛^(۱)

یعنی: «کسی که هدیه‌اش را پس می‌گیرد، مانند سگی است که استفراغ می‌کند و سپس

زانوها را؛ زیرا در متن حدیث، بدون هیچ‌گونه جابه‌جایی‌ای، ابتدا دست‌ها و سپس زانوها، ذکر و ثابت شده است؛ از لحاظ لغوی نیز بدین نکته توجه کنیم که: در «النهاية (۲۳۰/۵)» و «اللسان (۴۵۱/۱۳)» بدین صورت معنا شده که هنگام سجده، ابتدا دست‌ها و سپس زانوها را روی زمین قرار دهد؛ مثل شتر در هنگامی که می‌خواهد روی زمین بخوابد.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۵۸۹؛ و مسلم، ش: ۱۶۲۲ به نقل از ابن عباس رضی الله عنهما.

آن را می‌خورد». هم‌چنین از رسول خدا ﷺ روایت شده است که: «الَّذِي يَتَكَلَّمُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَالْإِمَامُ يَخْطُبُ كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا»^(۱) یعنی: «کسی که در روز جمعه، به‌هنگام سخنرانی امام صحبت می‌کند، مانند درازگوشی است که کتاب‌هایی را حمل می‌کند».

همان‌طور که مشاهده می‌کنید، تشبیه انسان به حیوان فقط در مقام ذم و نکوهش می‌باشد. از این‌رو رسول الله ﷺ نمازگزار را از این‌که هنگام سجده کردن، مانند شتر عمل کند و ابتدا دستانش را به سمت زمین ببرد، منع فرموده است؛ بلکه باید ابتدا زانوها را پایین ببریم، مگر آن‌که عذری داشته باشیم؛ مثل افراد سال‌خورده که برایشان دشوار است که ابتدا زانوانشان را به سمت زمین، پایین ببرند. لذا اشکالی ندارد که ابتدا دست‌ها را روی زمین بگذارند. هم‌چنین کسی که بیمار است یا در ناحیه‌ی زانوهایش، دردی دارد و دیگر کسانی که معذورند.

سجده، حتماً باید مطابق حکم الله ﷻ و فرموده‌ی رسول الله ﷺ بر اعضای هفت‌گانه باشد: پیشانی و به تبع آن، بینی؛ و نیز دو کف دست. تا این‌جا سه عضو شد. هم‌چنین دو زانو که جمعاً می‌شود پنج عضو، به‌علاوه‌ی نوک انگشتان دو پا؛ که در مجموع هفت عضو می‌گردد. ما نیز فرمان می‌بریم و بر اعضای هفت‌گانه، سجده می‌کنیم. لذا تا وقتی که در سجد هستیم، جایز نیست که هیچ‌یک از این اندام را بالا بیاوریم. در حالت سجده، باید دو پا را به هم بچسبانیم، نه این‌که آن‌ها را دور از هم و با فاصله نگه داریم. در رابطه با زانوها، حکم خاصی ثابت نشده و به همان شکل عادی، روی زمین می‌گذاریم؛ اما دست‌ها را باید روبه‌روی گوش‌ها یا شانه‌ها روی زمین قرار دهیم و سر خود را در میان دو دست، روی زمین بگذاریم؛ درباره‌ی قرار دادن دست‌ها، هم تا مقابل گوش‌ها در حدیث آمده و هم تا برابر شانه‌ها ثابت شده است. دست‌ها را از دو پهلو فاصله می‌دهیم و پشت خود را بالا نگه می‌داریم، مگر آن‌که در صف جماعت باشیم و بترسیم که باعث اذیت فردی شویم که در کنار ماست. لذا در این صورت نیازی نیست که دست‌ها یا بازوهای خود را از پهلوها فاصله دهیم؛ چون

(۱) ضعیف است؛ روایت: احمد در مسندش (۲۳۰/۱)؛ رامهرمی در أمثال الحدیث (۵۶)؛ ابن‌جوزی در التحقیق (۵۰۵/۱) به نقل از ابن‌عباس رضی الله عنهما که در سندش، مجالد بن سعید می‌باشد؛ او، ضعیف است.

نباید به خاطر یک سنت، برادر مسلمان خود را اذیت کنیم. گاه برخی از برادران را دیده‌ام که می‌خواهند به سنت عمل کنند و از این‌رو در حال سجده، پشتشان را خیلی می‌کشند؛ طوری که انگار چیزی نمانده دراز بکشند. این، خلاف سنت، و بلکه بدعت است. سنت، این است که پشتشان را بالا نگه دارند. کاری که آن‌ها می‌کنند، علاوه بر این که خلاف سنت است، ضرر هم دارد و تمام وزن بدن را روی پیشانی و بینی قرار می‌دهد و اگر سجده کمی طولانی‌تر شود، خسته‌کننده و آزاردهنده خواهد بود. بنابراین چنین کاری، خلاف سنت است و جسم انسان را اذیت می‌کند؛ از این‌رو اگر کسی را دیدید که بدین شکل سجده می‌کند، به او تذکر دهید که این کار، سنت نیست و روش درست را به او یاد دهید.

انسان باید در حالت سجده، خشوع داشته باشد و علو و برتری الله عَلَّی را به یاد بیاورد؛ زیرا وقتی می‌گویید: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى»، در حقیقت، الله را با صفت علو و برتری‌اش به پاکی یاد می‌کنید و او را از هرگونه پستی و نزولی پاک می‌دانید؛ ما معتقدیم که الله، با ذات خود، برتر و فراتر از همه‌ی مخلوقات و آفریده‌های خویش است؛ همان‌طور که می‌فرماید:

[الأعلى: ۱]

﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى ﴿١﴾﴾

نام پرورگار برتر و بلندمرتبه‌ات را به پاکی یاد کن.

صفت علو یا برتری یا بالا بودن برای الله عَلَّی در قرآن و سنت، بیش از آن ثابت شده که محدود و محصور باشد. انسان به هنگام دعا، دست‌هایش را بالاتر از هر چیزی به سوی آسمان بالا می‌برد. الله متعال در هفت جای قرآن ذکر کرده که بر عرش قرار گرفته و عرش، والاترین مخلوق پروردگار است و الله عَلَّی بالای عرش خویش می‌باشد.

یکی دیگر از ارکان نماز، سکون و آرامش در انجام ارکان نماز است. یعنی انسان، با سکون و آرامش به رکوع و سجده برود و در قیام پس از رکوع و نیز در فاصله‌ای که میان دو سجده می‌نشیند و در همه‌ی نماز، سکون و آرامش داشته باشد. دو استاد بزرگ حدیث، یعنی امام بخاری و امام مسلم رحمهما الله حدیثی از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده‌اند که: شخصی وارد مسجد شد و نماز خواند و آن‌گاه به پیامبر صلی الله علیه و آله سلام

کرد؛ رسول الله ﷺ جواب سلامش را داد و به او فرمود: «برو و دوباره نماز بخوان؛ چراکه تو نماز نخواندی». یعنی درست نماز نخواندی. آن مرد رفت و دوباره نماز خواند؛ آن گاه نزد پیامبر ﷺ آمد و سلام کرد. رسول الله ﷺ جواب سلامش را داد و باز فرمود: «برو و دوباره نماز بخوان؛ تو نماز نخواندی». لذا رفت و مثل اول، نماز خواند و سپس نزد پیامبر ﷺ آمد و سلام کرد؛ پیامبر ﷺ به او فرمود: «برو و نماز بخوان؛ تو نماز نخواندی». آن مرد عرض کرد: سوگند به ذاتی که تو را به حق فرستاده است، بهتر از این یاد ندارم. به من یاد دهید.^(۱)

رسول الله ﷺ همان ابتدا، کیفیت نماز را به او آموزش نداد؛ بلکه سه بار به او فرمود که برود و نماز بخواند تا بیشتر، مشتاق علم شود و مثل زمین خشک که پذیرای باران است، به استقبال علم برود؛ چنان که آن شخص، سوگند یاد کرد که بهتر از این نمی داند؛ آن گاه از رسول خدا ﷺ درخواست کرد که به او آموزش دهند. و پیامبر ﷺ نیز نماز را به او آموزش دادند. این جا باید به تفاوتی که در نحوه فراگیری علم وجود دارد، توجه کنیم؛ کسی که خود طلب دارد و می خواهد چیزی یاد بگیرد، خیلی بیش تر به درس و مواد آموزشی توجه می کند و آن ها را بهتر حفظ می نماید. نحوه سوگند خوردن این مرد نیز، درخور تأمل است؛ او قسم یاد کرد و گفت: «سوگند به ذاتی که تو را به حق فرستاده است...». نگفت به خدا سوگند...؛ چرا؟

پاسخ: برای این که به طور کامل، اعتراف کند که همه ی سخنان رسول خدا ﷺ حق و حقیقت است. به هر حال پیامبر ﷺ به او فرمود: «إِذَا قُمْتَ إِلَى الصَّلَاةِ فَاسْبِغِ الوُضُوءَ»؛ یعنی: «هنگامی که می خواهی نماز بخوانی، وضوی کاملی بگیر». و افزود: «ثُمَّ اسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ فَكَبِّرْ»؛ یعنی: «و سپس رو به سوی قبله کن و آن گاه تکبیر (الله اکبر) بگو». منظور، همان تکبیر الاحرام است. «ثُمَّ اقْرَأْ مَا تَيَسَّرَ مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ»؛ یعنی: «آن چه از قرآن یاد داری و برایت میسر است، بخوان». البته در سنت رسول الله ﷺ به وضوح بیان شده که خواندن سوره ی فاتحه واجب است. «ثُمَّ ارْكَعْ حَتَّى تَظْمِنَ رَاكِعًا»؛ یعنی: «سپس با آرامش کامل، رکوع کن». به عبارت دیگر در رکوع، عجله

(۱) صحیح بخاری، ش: (۷۵۷، ۷۹۳، ۶۲۵۱، ۶۶۶۷)؛ و مسلم، ش: ۳۹۷.

نکن و بی‌قرار نباش؛ بلکه رکوعت را با آرامش کامل انجام بده. «ثُمَّ ارْفَعْ حَتَّى تَظْمِنَ قَائِمًا»؛ یعنی: «سپس سر از رکوع بردار و با آرامش کامل، بایست»؛ همان‌گونه که در رکوع عجله نکردی و آرام و قرار داشتی. از این رو سنت است که قیام پس از رکوع، به‌اندازه‌ی رکوع یا نزدیک به آن، طول بکشد. «ثُمَّ اسْجُدْ حَتَّى تَظْمِنَ سَاجِدًا»؛ «آن‌گاه با آرامش کامل، سجده کن»؛ یعنی در سجده، عجله نکن و سجدهات را با آرامش انجام بده. «ثُمَّ ارْفَعْ حَتَّى تَظْمِنَ جَالِسًا»؛ یعنی: «سپس سر از سجده بردار و با آرامش کامل بنشین». منظور، نشستن میان دو سجده است. پس از آن، سجده‌ی دوم را مانند سجده‌ی اول با آرامش کامل انجام بده. «ثُمَّ افْعَلْ ذَلِكَ فِي صَلَاتِكَ كُلِّهَا»؛ یعنی: «و این را در همه‌ی نمازت انجام بده». به عبارت دیگر: قیام، رکوع، قیام پس از رکوع، سجده، نشستن در میان دو سجده و سجده‌ی دوم را در همه‌ی نمازت، با آرامش کامل به‌انجام برسان.

شاهد و دلیل ما از این حدیث درباره‌ی موضوع مورد بحثمان، این‌جاست که فرمود: «حَتَّى تَظْمِنَ»؛ یعنی «با آرامش کامل...» یا پیش از این به آن شخص فرمود که: «تو، نماز نخواندی». بنابراین، نتیجه می‌گیریم که نماز بدون آرامش یا نمازی که با عجله خوانده شود، نماز نیست. این آرامش باید در همه‌ی نماز رعایت شود؛ فرقی نمی‌کند که در رکوع باشد یا در قیام پس از رکوع؛ در سجده باشد یا در نشستن میان دو سجده. نمازگزار باید هر یک از ارکان نماز را با آرامش انجام دهد. علما آرامش نماز را به‌اندازه‌ی گفتن ذکر واجب هر رکن، دانسته‌اند؛ یعنی رکوع باید حداقل به‌اندازه‌ی گفتن «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ» باشد و سجده، به‌اندازه‌ی گفتن «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى». نشستن میان دو سجده نیز حداقل باید به‌اندازه‌ی گفتن «رَبِّ اغْفِرْ لِي» طول بکشد؛ قیام پس از رکوع نیز به‌اندازه‌ی گفتن «رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْد».

آن‌چه از سنت برمی‌آید، این است که آرامش و سکون، فراتر از این است؛ زیرا اگر به‌اندازه‌ی گفتن «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ» در رکوع بمانیم، اثری از آرامش در آن دیده نمی‌شود. این، چگونه آرامشی است که بگوییم: الله اکبر، سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ و آن‌گاه سر از رکوع برداریم! آرامش و سکون، به‌گونه‌ای است که گفته شود: این شخص، آرام

و قرار دارد. عجیب است که شیطان، چگونه با آدم، بازی می‌کند؟! انسان در برابر الله ﷻ می‌ایستد و با دعا و ثنا به او تقرب و نزدیکی می‌جوید؛ اما به‌گونه‌ای نماز می‌خواند که انگار دشمن، در تعقیب اوست و دارد از دشمن، فرار می‌کند! اگر در برابر یکی از پادشاهان دنیا بایستیم و دو یا چند ساعت با او گفتگو کنیم، برای ما خیلی آسان است؛ حتی ممکن است روی پا بایستیم و هیچ حرکت دیگری نکنیم؛ تازه، خوشحال هم باشیم که با آقای پادشاه، همنشین شده‌ایم یا افتخار کنیم که پادشاه با ما سخن می‌گوید! پس چرا در برابر پادشاه راستین که ما را آفریده است، به ما روزی می‌دهد و کم‌کم می‌کند، طوری می‌ایستیم که انگار در حال فرار هستیم؟! بدون شک شیطان، دشمن انسان است و مؤمن خردمند و پخته، کسی است که شیطان را دشمن خویش می‌داند؛ همان‌گونه که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ

أَصْحَابِ السَّعِيرِ ﴿٦﴾

[فاطر: ۶]

به‌راستی شیطان، دشمن شماست؛ پس او را دشمن بگیرید. جز این نیست که پیروانش را فرامی‌خواند تا از دوزخیان باشند.

بر انسان واجب است که در همه‌ی اعمال و اقوال نمازش، سکون و آرامش داشته باشد.

پرسش: حکم کسی که نماز نمی‌خواند، چیست؟

پاسخ: کسی که نمازش را درست و کامل نمی‌خواند؛ یعنی برخی از موارد مؤثر در کامل بودن نماز را رعایت نمی‌کند، از پاداشی که به نماز کامل تعلق می‌گیرد، محروم خواهد بود، اما گناه کار نیست. مثلاً در رکوع با حفظ سکون و آرامش، به گفتن «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ»، بسنده می‌کند؛ این، کافی است؛ اما از آن‌جا که بیشتر تسبیح نکرده، پاداش کمتری می‌یابد. البته کسی که به‌کلی نماز را ترک کرده است، کافر و مرتد می‌باشد؛ آن‌هم کفری که انسان را از اسلام و از جرگه‌ی مسلمانان خارج می‌کند و در آخرت نیز در شمار مسلمانان نخواهد بود. رسول‌الله ﷺ خبر داده که چنین

شخصی، با فرعون، هامان، قارون و ابی بن خَلَف که سران کفر بودند، برانگیخته خواهد شد.

اما در دنیا کافر و مرتد به‌شمار می‌رود و ولی امر یا زمام‌دار مسلمانان، وظیفه دارد او را به خواندن نماز فرابخواند؛ و اگر نماز نخواند، حکم از دین برگشته‌ها یا مرتدها را بر او اجرا کند و او را بکشد. لذا همانند مرتد، جنازه‌اش را سوار ماشین کنند و به مکانی دور از مناطق مسکونی ببرند و چاله‌ای حفر نمایند و او را زیر خاک کنند تا بوی تعفنش، دیگران را نیازارد و خانواده و دوستانش نیز از دیدنش رنج نبینند؛ چون چنین آدمی، هیچ حرمت و احترامی ندارد و دفنش، فقط به‌خاطر این است که بویش، دیگران را نیازارد؛ نه او را غسل می‌دهیم و نه کفن می‌کنیم و نه بر جنازه‌اش نماز می‌خوانیم و حتی جنازه‌اش را برای نماز خواندن نزدیک مساجد مسلمانان نمی‌بریم؛ زیرا کافر و مرتد بوده است. شاید کسی بگوید: این، چه حرفی است؟ این، دیگر چه گزافه‌گویی و جفایی است؟ این، غیرمنطقی است.

می‌گوییم: نه گزافه‌گویی است و نه بی‌مهری و جفا؛ بلکه همان چیزی را می‌گوییم که از کلام خدا و رسولش و از سخنان یاران پیامبرش، برداشت می‌شود.

اما کلام خدا؛ الله متعال، در سوره‌ی «توبه» درباره‌ی مشرکان فرموده است:

﴿فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَعَآتُوا الزَّكَاةَ فَأَخَوْنَكُمْ فِي الدِّينِ﴾ [التوبة: ۱۱]

پس اگر توبه کردند و نماز را برپا داشتند و زکات دادند، برادران دینی شما هستند.

و اگر غیر از این بودند، کافرند و برادران دینی ما نیستند؛ زیرا هر مؤمنی، به هر اندازه که گناه‌کار باشد، از دایره‌ی اسلام، خارج نیست و برادر دینی ماست. با این‌که جنگیدن با مسلمان کفر است؛ اما اگر دو گروه از مسلمانان، با هم بجنگند، از جرگه‌ی مسلمانان خارج نمی‌شوند؛ رسول‌الله ﷺ فرموده است: «سببُ المسلم فسوق وقتالُهُ کفر»^(۱)؛ یعنی: «ناسزاگویی به مسلمان، فسق است و جنگیدن با او، کفر». با این حال مسلمانی که با برادر مسلمانش می‌جنگد، کافر نیست و برادر دینی ماست؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

(۱) بخاری، ش: (۴۶، ۵۵۸۴)؛ و مسلم، ش: ۶۴.

﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقْتُلُوا الَّتِي تَبَغَى حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿۹﴾﴾ [الحجرات: ۹، ۱۰]

و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر جنگیدند، میانشان صلح برقرار کنید. و اگر یکی از این دو گروه، به گروه دیگر تجاوز نمود، با گروه تجاوزگر بجنگید تا به حکم الله بازگردد. و اگر (به حکم الله) بازگشت، در میانشان به عدالت و انصاف، صلح برقرار کنید و عدالت و دادگری پیشه نمایید. بی گمان الله، دادگران را دوست دارد. جز این نیست که مؤمنان با هم برادرند؛ پس در میان برادران صلح و آشتی برقرار کنید.

می بینیم که هر دو گروه، مسلمانانند و از این رو برادران ما هستند؛ اگرچه جنگیدن با مسلمان، گناه بزرگی است.

آیه ۱۱ سوره ی «توبه» بیان گر این است که اگر مشرکان توبه نکنند و اعمالی را که در این آیه آمده، انجام ندهند، برادران ما نیستند.

اما دلیل سنت؛ امام مسلم رحمته در صحیح خود از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «بَيْنَ الرَّجُلِ وَبَيْنَ الْكُفْرِ وَالشَّرْكِ تَرْكُ الصَّلَاةِ»^(۱) این حدیث، بدین معناست که: نماز، فاصله‌ی هر شخصی با کفر و شرک است و اگر نماز را ترک کند، دیگر، با کفر و شرک فاصله‌ای ندارد؛ یعنی کافر و مشرک شده است. واژه‌ی «بین» که در حدیث تکرار شده است، فاصله را می‌رساند و بیان گر مرز بین ایمان با کفر و شرک می‌باشد؛ بنابراین انسان در رابطه با نماز، یا در محدوده‌ی ایمان قرار می‌گیرد و یا در محدوده‌ی کفر و شرک.

اصحاب «سنن» از بریده بن حصیب رضی الله عنه روایت کرده‌اند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «الْعَهْدُ الَّذِي بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمُ الصَّلَاةُ فَمَنْ تَرَكَهَا فَقَدْ كَفَرَ»^(۲) یعنی: «فرقی که میان

(۱) صحیح مسلم، ش: ۸۲.

(۲) حسن است؛ روایت: ترمذی (۲۶۲۱)؛ ابن حبان (۱۴۵۴)؛ حاکم در المستدرک (۴۸/۱)؛ و احمد در مسندش (۳۴۶/۵)، و ابن ماجه (۱۰۷۹)؛ ابن ابی شیبه (۱۶۷/۶)؛ لالکائی در أصول الاعتقاد (۱۵۲۰)؛ و

ما و مشرکان و کافران می‌باشد، نماز است؛ هرکس نماز را ترک کند، کفر ورزیده است». به عبارت دیگر، فاصله و مرز میان ما و میان مشرکان و کافران، نماز است و هرکس نماز را ترک کند، در جرگه‌ی مشرکان و کافران قرار می‌گیرد و جزو مسلمانان نیست.

این، نص صریح قرآن و سنت درباره‌ی ترک نماز و حکم آن می‌باشد؛ اما دیدگاه صحابه رضی الله عنهم درباره‌ی ترک نماز:

عبدالله بن شقیق رضی الله عنه که تابعی مشهوری است، می‌گوید: «اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله ترک هیچ عملی، جز ترک نماز را کفر نمی‌دانستند».^(۱)

امام مشهور، اسحاق بن راهویه رضی الله عنه و برخی دیگر از اهل علم، اجماع و اتفاق نظر صحابه رضی الله عنهم را درباره‌ی کافر بودن آدم بی‌نماز (تارک الصلاة) نقل کرده‌اند. حتی اگر فرض کنیم که برخی از صحابه رضی الله عنهم ترک نماز را کفر ندانسته‌اند، اما جمهور صحابه، آن‌هم آن دسته از ایشان که اهل فتوا بوده‌اند، تارک نماز را کافر دانسته‌اند.

این، دلایلی از کلام خدا و رسولش و سخن صحابه رضی الله عنهم بود که بیان کردیم؛ حال همین بس که عمر بن خطاب رضی الله عنه فرموده است: «لا حَظَّ في الإسلامِ لِمَن تَرَكَ الصَّلَاةَ»؛^(۲) «کسی که نماز را ترک کند، هیچ بهره‌ای از اسلام ندارد». حرف «لا» در این عبارت، حرف نفی جنس است و کم و زیاد را دربرمی‌گیرد؛ بنابراین مفهوم سخن عمر رضی الله عنه، این می‌شود که هرکس نماز را ترک کند، هیچ بهره‌ای از اسلام ندارد؛ نه کم و نه زیاد؛ بلکه کافر است.

ابن‌نصر در تعظیم قدر الصلاة (۸۹۴) از طریق حسین بن واقد از عبدالله بن بریده از پدرش به صورت مرفوع:

(۱) صحیح مقطوع است؛ روایت: ترمذی (۲۷۵۷)؛ و ابن‌نصر در تعظیم قدر الصلاة (۹۴۸).

(۲) صحیح موقوف؛ روایت: لالکائی در أصول الاعتقاد (۱۵۲۸)، دارقطنی در سنن خود (۵۲/۲)، ابن‌نصر در تعظیم قدر الصلاة (۹۲۳، ۹۲۷)، ابن‌ابی‌شیبہ در مصنف خود (۴۳۸/۷)؛ عبدالرزاق (۱۵۰/۱) از طریق هشام بن عروہ از پدرش از سلیمان بن یسار از مسور بن مخرمه از عمر رضی الله عنه. مالک، این روایت را بدون سلیمان نقل کرده و دارقطنی در علل خود (۲۰۹/۲) در این باره سخن گفته و روایت جمع را ترجیح داده است.

ترک نماز، مسایل و پی‌آمدهایی در دنیا و آخرت در پی دارد؛ مسایل دنیوی ترک نماز، عبارتند از:

اول: ابتدا بی‌نماز را به خواندن نماز، فرامی‌خوانند؛ اگر قبول نکرد و نماز نخواند، کشتنش بر ولی امر یا زمام‌دار مسلمانان، واجب است و اگر در این زمینه کوتاهی کنند، در پیشگاه الله از آن‌ها سؤال خواهد شد؛ زیرا هرکس که از اسلام برگردد و مرتد شود، ابتدا از او می‌خواهند که دوباره مسلمان شود و اگر قبول نکرد، باید او را بکشند. پیامبر ﷺ فرموده است: «مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَأَقْتُلُوهُ»^(۱) یعنی: «هر کس دینش را تغییر داد (و از اسلام برگشت)، او را بکشید».

دوم: نباید به آدم بی‌نماز زن بدهند و اگر به او زن دادند، عقد، باطل است و آن زن، برایش حلال نیست و ارتباطشان با هم نامشروع می‌باشد. پناه بر خدا! زیرا نکاح یا ازدواجشان، از اساس نادرست است؛ چراکه الله متعال فرموده است:

﴿فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ﴾

[الممتحنة: ۱۰]

پس اگر آن‌ها را باایمان یافتید، آنان را به سوی کافران (و شوهران کافرشان) بازنگردانید؛ نه این زنان بر کافران، حلالند و نه آن کافران بر این زنان حلال هستند.

سوم: آدم بی‌نماز هیچ ولایت یا اختیاری بر فرزندان و خواهرانش و بر هیچ‌کس دیگری ندارد؛ زیرا کافر است و کافر نمی‌تواند سرپرست یا ولی مسلمان باشد؛ حتی نمی‌تواند دخترش را به ازدواج کسی درآورد. اگر فرض کنیم که کسی ازدواج کند و صاحب دختر شود و سال‌ها بگذرد و آن شخص هم‌چنان بی‌نماز باشد، نمی‌تواند دخترش را به ازدواج کسی درآورد. چون هیچ ولایتی بر دخترش ندارد. شاید کسی بگوید: این‌طور که مشکلات زیادی پیش می‌آید؛ خیلی‌ها هستند که بی‌نمازند و دختر دارند! چه کار کنیم؟

پاسخ: در چنین حالتی خواستگار، از طریق برادر آن دختر اقدام به ازدواج کند یا از طریق عموی دختر و یا از طریق محارم نزدیک وی که بر او دارای حق ولایت و سرپرستی هستند تا شرط رضایت ولی دختر در ازدواج رعایت گردد. به هر حال پدر

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۷۹۴.

بی‌نماز، هیچ‌گونه ولایتی بر دخترش ندارد و اگر هزار بار هم دخترش را به عقد کسی درآورد، عقدش باطل است.

برخی از علما ترک نماز را کفری نمی‌دانند که انسان را از دایره‌ی اسلام خارج کند؛ از این رو معتقدند که بی‌نماز، کافر نیست. این‌ها به پاره‌ای از نصوص و داده‌هایی از قرآن و سنت، استناد کرده‌اند که از پنج حال، خارج نیست:

۱- پاره‌ای از این نصوص، ربطی به ادعایشان مبنی بر عدم کافر بودن بی‌نماز ندارد؛ مثلاً می‌گویند: تکفیر بی‌نماز با آیه‌ی ۴۸ سوره‌ی نساء منافات دارد. الله ﷻ در این آیه می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [النساء: ۴۸]

همانا الله این را که به او شرک ورزند، نمی‌آمرزد و جز شرک را برای هر کس که بخواهد می‌بخشد.

این‌ها می‌گویند: بنابر این آیه، الله متعال، جز شرک، هر گناه دیگری از جمله ترک نماز را می‌بخشد.

می‌گوییم: بی‌نماز، بنا بر حدیث جابر رضی الله عنه که مسلم رضی الله عنه روایت کرده، مشرک است؛ اگرچه برای بت سجده نمی‌کند،^(۱) اما تابع هوا و خواسته‌های نفسانی خویش می‌باشد و الله عز و جل فرموده است:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ﴾ [الجنائیه: ۲۳]

آیا به آن کس توجه کرده‌ای که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داد و الله، از روی دانش خود (که او هدایت نمی‌یابد)، گم‌راهش کرد.

تازه اگر دیدگاه یا استناد آقایان به آیه‌ی ۴۸ سوره‌ی «نساء» را بپذیریم، باز هم باید توجه داشته باشیم که مفهوم این آیه، با احادیثی که بیان‌گر کافر بودن بی‌نماز

(۱) منظور شیخ رحمته الله، این نیست که شرک، فقط در سجده کردن برای بت‌ها، منحصر می‌باشد؛ شیخ، تنها به شرک مشهور در نزد عموم مردم اشاره کرده است و گرنه، شرک، انواع گوناگونی دارد؛ از جمله: دعا و صدا زدن مرده‌ها اعم از پیامبران و دوستان خدا و درخواست کمک از آن‌ها یا قربانی کردن برای آنان و نزدیکی جستن به آن‌ها از طریق نذر یا طواف قبرهایشان و... چنین جهالت‌ها و خرافه‌هایی در مفهوم شرک می‌گنجد.

می‌باشد، تخصیص یافته است؛ به‌ویژه که این احادیث، صریح است و فقط از مفهوم آن‌ها، کافر بودن بی‌نماز برداشت نمی‌شود و بر کسی پوشیده نیست که دلالت تصریح از دلالت مفهوم، قویتر می‌باشد.

۲- هم‌چنین به احادیث مقیدی استناد کرده‌اند که امکان ندارد در توصیف کسانی باشد که نماز نمی‌خوانند؛ مثلاً به این حدیث استناد می‌کنند که رسول‌الله ﷺ فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بِذَلِكَ وَجَهَ اللَّهُ»^(۱) یعنی: «خداوند، کسی را که به رضای او لا اله الا الله بگوید، بر دوزخ حرام کرده است». بخش پایانی این روایت، آن‌جا که می‌گوید: «يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجَهَ اللَّهُ»، خود، بازدارنده‌ی مهمی است که انسان را از ترک نماز بازمی‌دارد. زیرا کسی که مخلصانه لا اله الا الله می‌گوید، ناگزیر باید در جهت اخلاصش، عملی انجام دهد که به رضایت و خشنودی الله برسد. روشن است که نماز، بزرگ‌ترین عملی است که با آن، رضایت و خشنودی الله ﷻ به دست می‌آید. این حدیث، به هیچ عنوان بیان‌گر این نکته نیست که آدم بی‌نماز، کافر نمی‌باشد؛ زیرا در آن، قیدی مانند کسب رضایت الله آمده که انسان را از ترک نماز بازمی‌دارد.

۳- برخی از احادیث مورد استناد آقایان، مقید به حالت عذر برای ترک نماز است؛ یعنی گاه به احادیثی استناد می‌کنند که در آن‌ها ترک نماز، بنا بر عذری مانند عدم شناخت اسلام بوده است. مانند حدیث حذیفه^(۲) که برخی از اصحاب سنن

(۱) صحیح بخاری، ش: ۴۰۷؛ و مسلم، ش: ۱۰۵۲ از عتبان مالک ﷺ.

(۲) صحیح است؛ روایت: ابن ماجه (۴۰۴۹)؛ حاکم در المستدرک (۵۲۰/۴، ۵۸۷) و بزار در مسند خود (۲۵۹/۷) و گفته است: «این حدیث را عده‌ای از ابومالک از ربیع از حذیفه به صورت موقوف روایت کرده‌اند و ما سراغ نداریم که کسی، آن را با سند ذکر کرده باشد جز ابوکریب از ابومعاویه». هم‌چنین روایت: بیهقی در شعب الإیمان (۲۰۲۸)؛ و نعیم بن حماد در الفتن (۱۶۶۵) از طریق ابومعاویه از ابومالک اشجعی از ربیع بن حراش از حذیفه به صورت مرفوع. ابومعاویه، همان محمد بن خازم تمیمی سعدی ضریر کوفی است که نسائی و دیگران، او را ثقة دانسته‌اند؛ البته در غیر حدیث اعمش اضطراب دارد. چنانچه در التهذیب ابن حجر (۹۰/۵) در شرح حالش می‌خوانیم: «...ابومعاویه، ضریر در غیر حدیث اعمش، مضطرب است و آن‌ها را خوب، حفظ نمی‌کند». یعقوب بن شبیه می‌گوید: «جزو ثقات

درباره‌ی کسانی روایت کرده‌اند که شناختشان از اسلام، فقط به گفتن لا اله الا الله منحصر می‌شود و درباره‌ی اسلام، فقط همین را می‌دانند که لا اله الا الله بگویند و چیز دیگری از اسلام نمی‌دانند؛ آری، چنین کسانی از دوزخ نجات می‌یابند؛ زیرا معذورند و از فرایض اسلام، بی‌اطلاع می‌باشند. ما نیز همین اعتقاد را داریم که اگر کسی دور از شهرها و در جنگل و صحرا زندگی کرده و تنها چیزی که از اسلام به او رسیده است، لا اله الا الله بوده و بر همین حال بمیرد، کافر نیست.

۴- هم‌چنین به احادیثی استناد کرده‌اند که «عام» است؛ بنا بر قواعد موجود در اصول فقه، «عام» به وسیله‌ی «خاص» تخصیص می‌یابد. لذا احادیث عام درباره‌ی بهستی بودن گوینده‌ی لا اله الا الله و دیگر احادیث عام، با احادیث دیگری هم‌چون کافر بودن بی‌نماز، تخصیص می‌یابند.

۵- و نیز به احادیث ضعیفی استناد نموده‌اند که در برابر احادیث صحیح مبنی بر کافر بودن بی‌نماز، هیچ اعتباری ندارند.

است و گاه تدلیس می‌کند و مرجئی است». ابن حبان در «الثقات» گفته است: «حافظ متقنی است که حافظه‌ی خوبی دارد، اما مرجئی خبیثی است». گفتنی است: ابومعاویه به تنهایی روایتش نکرده است. چنانچه محمد بن فضیل در کتابش «الدعاء» (۱۵) آن را از ابومالک متابعت نموده و نیز خلف بن خلیفه در تاریخ بغداد (۴۰۰/۱) (۳۷۳)؛ ابن فضیل، صدوق است و عثمان بن ابی‌شیبه درباره‌ی ابن خلیفه گفته است: «صدوق و ثقه می‌باشد، اما به سبب پیروی در احادیثش دچار اضطراب شد». متابعت قوی دیگری هم وجود دارد که بوصیری، آن را در مصباح الزجاجة (۹۲۴۱) ذکر کرده و گفته است: «اسنادش، صحیح است و رجالش، ثقه؛ مسدد در مسند خود از ابوعوانه از ابومالک با سند و متنش، روایتش کرده و حاکم نیز در المستدرک از طریق ابوکریب از ابومعاویه، آن را آورده و بنا بر شرط مسلم، صحیحش دانسته است». این متابعت‌های سه‌گانه، دیدگاه کسانی را که حدیث را به سبب تفرد ابومعاویه، ضریر مرجئی کوفی، دارای علت دانسته‌اند، رد می‌کند. چون ابومعاویه را به نقل روایت‌هایی متهم می‌کنند که بدعتش را تأیید کند. اما باید دانست که ایراد این اتهام به تنهایی کافی نیست. زیرا تا زمانی که در چنین روایاتی، زشتی نمایان و غیر قابل توجیهی وجود نداشته باشد و بتوان آن را بر مبنای اصول اهل سنت، تأویل کرد، اشکالی وارد نمی‌شود؛ به‌ویژه زمانی که راوی، به کذب متهم نباشد یا از ناحیه‌ی حفظ و روایتش ضعیف قلمداد نگردد، اصل بر این است که تفردش پذیرفته می‌شود.

آن‌گاه که از اقامه‌ی دلیل بازماندند و نتوانستند دلیل قانع‌کننده‌ای برای ادعایشان بیاورند که «بی‌نماز، کافر نیست»، شرک یا کفری را که در احادیث صحیح به بی‌نماز نسبت داده شده، چنین تأویل کردند که منظور از آن، «کفر و شرک اصغر یا کوچک» است! رسول‌الله ﷺ فرموده است: «بَيْنَ الرَّجُلِ وَبَيْنَ الْكُفْرِ وَالشِّرْكِ تَرْكُ الصَّلَاةِ»^(۱) این حدیث، بدین معناست که: نماز، فاصله‌ی هر شخصی با کفر و شرک است و اگر نماز را ترک کند، دیگر، با کفر و شرک فاصله‌ای ندارد؛ یعنی کافر و مشرک شده است. اما مخالفان این باور که «بی‌نماز، کافر است»، کفر و شرک مورد اشاره در این حدیث را کفر و شرک کوچک دانسته و آن را نمونه‌ای از کفری دانسته‌اند که ابن‌عباس رضی الله عنهما بدان اشاره نموده و درجات مختلفی برای کفر، قایل شده است. حال باید پرسیم: چرا باید شرک و کفر مورد اشاره در این حدیث را بر نوع اصغر یا کوچک آن حمل کنیم؛ حال آن‌که هیچ دلیلی وجود ندارد؟ پس منظور، شرک و کفر حقیقی یا بزرگ است. واژه‌ی «بین» که در حدیث تکرار شده است، فاصله را می‌رساند و بیان‌گر مرز میان ایمان، با کفر و شرک می‌باشد؛ بنابراین، انسان در رابطه با نماز، یا در محدوده‌ی ایمان قرار می‌گیرد و یا در محدوده‌ی کفر و شرک.

در نتیجه، دلایل شرعی، حاکی از آن است که تارک نماز، کافر می‌باشد و دلیلی برای ردّ این دیدگاه وجود ندارد. وقتی حکمی از کتاب خدا و سنت رسول‌الله ﷺ ثابت شد، بنده‌ی مؤمن باید آن را بپذیرد؛ زیرا ما، شارع نیستیم که از پیش خود شریعت بسازیم؛ بلکه شارع، الله ﷻ می‌باشد و شریعت، همان چیزی است که در کلام خدا و رسولش آمده و ما دینمان را از کلام خدا و رسولش فرامی‌گیریم و به آن باور داریم و بدان عمل می‌کنیم؛ چه مطابق میل ما باشد و چه نباشد؛ به هر حال باید به احکام شرعی عمل نماییم.

گفتنی است: در رابطه با اختلافاتی که در میان امت پیش می‌آید، اگر با حسن نیت و تلاش خالصانه برای رسیدن به حقیقت باشد، دیگر نباید کسی را که دیدگاهش با دیدگاه ما متفاوت است، سرزنش کنیم یا او را گمراه بینداریم؛ خیر، بلکه اجتهاد کرده و

(۱) صحیح مسلم، ش: ۸۲.

پیامبر ﷺ نیز فرموده است: «إِذَا حَكَمَ الْحَاكِمُ فَاجْتَهَدَ وَأَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ وَإِنْ اجْتَهَدَ وَأَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ»^(۱) یعنی: «اگر حاکم اجتهاد کند، اما در صدور حکم دچار اشتباه شود، یک پاداش به او می‌رسد و اگر اجتهاد کند و حکم درستی صادر نماید، دو پاداش به او می‌رسد». بنابراین، انسان حق ندارد که برادر مسلمانش را به صرف این که فکر و دیدگاه دیگری دارد، سرزنش کند یا بر او عیب بگیرد؛ کسی سزاوار سرزنش است که با وجود اقامه‌ی دلیل، لجاجت می‌ورزد و هم‌چنان بر دیدگاه نادرستش پافشاری می‌کند.

پیش‌تر پیرامون پاره‌ای از احکام مربوط به ترک نماز، سخن گفتیم و بدین نتیجه رسیدیم که بی‌نماز، کافر و مرتد است؛ از این‌رو اگر کسی که نمازخوان است، همسر نمازخوانی بگیرد و سپس بی‌نماز شود، واجب است که آن دو را از هم جدا کنند تا آن‌که نماز بخواند. وقتی از هم جدا شدند، پس از آن‌که عده‌ی زن پایان یافت، دیگر، امکان رجوع برای مرد وجود ندارد؛ اما اگر پیش از پایان عده‌ی زن، آن مرد دوباره مسلمان شد و نماز خواند، می‌تواند رجوع کند؛ ولی اگر عده‌ی زن تمام شده بود، بنا بر قول جمهور علما، آن زن فقط با عقد جدید برایش حلال می‌شود. برخی از علما گفته‌اند: پس از پایان عده‌ی زن، اختیار زن با خود اوست و اگر آن مرد، دوباره نمازخوان و مسلمان شد، تصمیم با خود زن است؛ اگر بخواهد، می‌تواند بدون عقد جدیدی به زندگی آن مرد بازگردد. و بنا بر آنچه که در سنت آمده، قول راجح، همین است. فایده‌ی عده، در این است که اگر مرد پیش از پایان عده‌ی زن، دوباره مسلمان و نمازخوان شود، در این صورت، اختیار زن با خودش نیست و مرد می‌تواند رجوع کند؛ اما اگر عده‌ی زن تمام شد و آن‌گاه مرد، به اسلام بازگشت و نماز خواند، اختیار با خود زن می‌باشد که رجوع کند یا خیر.

برای هیچ‌کس جایز نیست که بر جنازه‌ی آدم بی‌نماز، نماز بخواند. اگر کسی بمیرد و بدانیم که بی‌نماز بوده است، برای ما جایز نیست که او را غسل دهیم یا کفنش کنیم و یا او را نزد سایر مسلمانان ببریم تا بر او نماز بخوانند؛ این کار، فریفتن مسلمانان است و جایز نمی‌باشد. زیرا الله ﷻ به پیامبرش فرموده است:

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۸۰۵؛ و مسلم، ش: ۳۲۴۰، به نقل از عمرو بن عاص رضی الله عنه. [این حدیث در همین

کتاب به شماره‌ی ۱۸۶۵ آمده است. (مترجم)]

﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِۦ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ﴾

[التوبة: ۸۴]

و بر جنازه‌ی هیچ‌یک از آنان نماز مخوان و بر قبرشان نایست. همانا آنان به الله کفر ورزیدند.

بدین‌سان الله متعال، پیامبرش را از نماز خواندن بر منافقان که در حقیقت کافرند و اظهار اسلام می‌کنند، منع فرموده است؛ از این‌رو کفر، مانع نماز خواندن مسلمانان بر کافران یا ایستادن بر سر قبرهایشان می‌باشد. الله متعال، هم‌چنین می‌فرماید:

﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِيٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾

[التوبة: ۱۱۳]

برای پیامبر و مؤمنان روا نیست که برای مشرکان، پس از آن‌که برایشان روشن شد که آنان دوزخی‌اند، آمرزش بخواهند؛ هرچند خویشاوند باشند.

گاه پیش می‌آید که جنازه‌ی کسی را برای نماز خواندن می‌آورند که درباره‌اش شک داریم که آیا نمازخوان بوده است یا خیر؟ حال، چه کنیم؟ آیا بر او نماز بخوانیم؟ پاسخ: اگر این شک پایه و اساسی دارد، در نماز جنازه‌اش بدین‌سان دعا کنید که: «اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ مُؤْمِنًا فَاغْفِرْ لَهُ وَارْحَمَهُ». یعنی: «خدایا! اگر این شخص مؤمن بوده است، او را ببامرز و او را مشمول رحمت خویش بگردان». بدین ترتیب شما با این قید یا شرط که مؤمن بوده است، برایش درخواست آمرزش کرده‌اید و این‌چنین از شرش درامان خواهید بود و اگر هم بی‌نماز بوده، دیگر شما گناه‌کار نیستید.

به‌هر حال باید به‌طور جدی از نماز خواندن بر آدم بی‌نماز بپرهیزیم و اگر کسی را دیدیم که در این زمینه سهل‌انگاری می‌کند و یا بی‌توجه به حکم شریعت بر جنازه‌ی آدم‌های بی‌نماز، نماز می‌خواند، به‌طور جدی به او تذکر دهیم. امید است که الله ﷻ شما را وسیله‌ی هدایت او قرار دهد و بدین‌سان به خیر و پاداش فراوانی دست یابید.

رسول‌الله ﷺ دادن زکات را یکی دیگر از ارکان اسلام برشمرد و فرمود: «...و زکات دهی...». یعنی زکات اموال را به کسانی بدهی که پروردگار متعال، تعیین فرموده است. واژه‌ی «زکات» برگرفته از «زکاء» می‌باشد که به معنای «پاکیزگی» و «رشد و نمو» است؛ زیرا زکات‌دهنده، خودش را از بُخل پاک می‌کند و مالش را نیز به‌وسیله‌ی زکات رشد می‌دهد؛ یعنی در مالش برکت می‌آید. الله ﷻ به پیامبرش فرموده است:

﴿حُدِّ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةٌ تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾ [التوبة: ۱۰۳]

بخشی از اموالشان را به عنوان زکات بگیر تا بدین وسیله آنان را پاک و تزکیه نمایی.

زکات، سهم شرعی مشخصی در اموال مسلمانان است که به افراد و گروه‌های مشخصی می‌رسد؛ البته این سهم، در همه‌ی اموال وجود ندارد؛ بلکه در اموال مشخصی است که رسول الله ﷺ آن را بیان کرده و بخشی از آن در قرآن کریم نیز بیان شده است. در رابطه با همه‌ی اموال، زکات واجب نیست؛ بلکه شروطی دارد. زکات، بخش اندکی از اموال مسلمان است که آن را ادا می‌کند و رکنی از ارکان اسلام به‌شمار می‌رود که زکات‌دهنده به وسیله‌ی آن خودش را از بنخل و فرومایگی پاک می‌سازد و نامه‌ی اعمالش را از گناهان و بدی‌ها پاک می‌گرداند؛ همان‌گونه که پیامبر ﷺ فرموده است: «الصَّدَقَةُ تُطْفِئُ الْخَطِيئَةَ كَمَا يُطْفِئُ الْمَاءُ النَّارَ»^(۱) یعنی: «صدقه، گناهان را آن‌گونه از بین می‌برد که آب، آتش را خاموش می‌کند». زکات، بهترین و برترین نوع صدقه می‌باشد. یک تومان زکاتی که می‌دهید از یک تومان صدقه‌ای که از مالتان پرداخت می‌کنید، بهتر است؛ زیرا الله متعال در حدیثی قدسی می‌فرماید: «مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنَّمَا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ»^(۲) یعنی: «بنده‌ام با هیچ چیزی بهتر و محبوب‌تر از آنچه که بر او فرض کرده‌ام، به من نزدیک نمی‌شود». لذا یک رکعت نماز فرض، از یک رکعت نماز نفل برتر است.

دادن زکات، سبب بخشش گناهان انسان می‌گردد. هم‌چنین مایه‌ی فایده رساندن به دیگران است؛ زیرا زکات‌دهنده با ادای زکاتش به دیگران، به آن‌ها نیکی می‌کند و بدین‌سان در جرگه‌ی نیکوکارانی قرار می‌گیرد که الله متعال، آن‌ها را دوست دارد؛ همان‌گونه که می‌فرماید:

﴿وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ [البقرة: ۱۹۵]

و نیکی نمایید؛ بی‌گمان الله، نیکوکاران را دوست دارد.

(۱) صحیح است؛ نگا: صحیح الجامع (۵۱۳۶) از آل‌بانی رحمته

(۲) صحیح بخاری، ش: ۶۰۲۱، به نقل از ابوهریره رضی

زکات، باعث ایجاد الفت و همدلی می‌گردد؛ زیرا وقتی ثروتمندان زکات اموالشان را به فقیران و نیازمندان بدهند، دیگر، کینه و حسادتی در دل فقرا نسبت به ثروتمندان باقی نمی‌ماند؛ اما اگر ثروتمندان اموالشان را از نیازمندان دریغ کنند و چیزی به آنها ندهند، فقرا نسبت به ثروتمندان کینه پیدا می‌کنند.

زکات هم‌چنین فقرا را از چپاول و دست‌درازی به اموال ثروتمندان باز می‌دارد؛ زیرا وقتی آدم فقیر و نیازمند هیچ خیری از ثروتمند نبیند، امکان دارد که ارزش‌ها را بشکند و به دست‌درازی و غارت اموال دیگران بپردازد و برای سیر کردن شکم خود و خانواده‌اش دست به دزدی یا هر کار دیگری بزند.

دادن زکات، دروازه‌ی برکت آسمان و زمین را به سوی انسان باز می‌کند؛ همان‌طور که در حدیث آمده است: «مَا مَنَعَ قَوْمٌ زَكَاةَ أَمْوَالِهِمْ إِلَّا مُنِعُوا الْقَطْرَ مِنَ السَّمَاءِ»^(۱) یعنی: «هیچ قومی، از دادن زکات اموالشان خودداری نمی‌کنند، مگر آن‌که از باران آسمان محروم می‌شوند». بنابراین اگر مردم زکات اموالشان را بدهند، الله متعال برکت‌های آسمان و زمین را به سویشان نازل می‌فرماید؛ و این با نزول باران و رویش گیاهان و پرورشیدن دام‌ها به‌انجام می‌رسد و بدین‌سان مردم از برکت باران و دیگر منافع آن بهره‌مند می‌گردند.

به‌وسیله‌ی زکات به مجاهدان راه الله کمک می‌شود؛ زیرا یکی از موارد مصرف زکات، جهاد در راه خداست؛ همان‌گونه که الله متعال در آیه‌ی ۶۰ سوره‌ی «توبه» بدین نکته تصریح فرموده است: ﴿وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾

هم‌چنین زکات، وسیله‌ای برای آزاد کردن بردگان است؛ انسان می‌تواند با پولش برده‌ای را خریداری و آزاد کند؛ زیرا الله متعال فرموده است: ﴿وَفِي الرِّقَابِ﴾

به‌وسیله‌ی زکات می‌توان خیلی‌ها را از زیر بار قرض‌ها و بدهی‌هایشان نجات داد. آدم‌های محترمی که زیر بار قرض رفته‌اند، بسیارند. لذا این امکان برای شما وجود دارد که با زکات اموال خود، از یک‌سو آدم بدهکاری را از این حالت نجات دهید و از سوی

(۱) صحیح است؛ روایت: حاکم (۵۸۳/۴)؛ ابن‌ماجه (۴۰۱۹)؛ طبرانی در الأوسط (۶۲/۵)، و مسند الشامیین (۳۹۱/۲) به نقل از ابن‌عمرؓ؛ نگا: المصباح از بوصیری (۴۱۴۱). آلبانی در صحیح الجامع (۷۹۷۸) آن را صحیح دانسته است.

دیگر، صاحب حق را به حقیقت برسانید؛ روشن است که در چنین کاری، خیر فراوانی وجود دارد.

از دیگر فواید زکات، این است که می‌توان به مسافران در راه‌مانده‌ای که به‌نحوی اموال خود را در سفر از دست داده‌اند و پولی ندارند که با آن، به شهر و منطقه‌ی خود بازگردند، کمک کرد؛ اگرچه در شهر خود، ثروتمند باشند.

خلاصه این که زکات، فواید زیادی دارد و از این رو یکی از ارکان اسلام به‌شمار می‌رود. علما درباره‌ی کسی که زکات اموالش را نمی‌دهد، اختلاف نظر دارند که آیا مانند آدم بی‌نماز، کافر است یا خیر؟

دیدگاه صحیح، این است که کافر نمی‌باشد؛ به دلیل روایتی که امام مسلم رحمته از ابوهریره رضی الله عنه نقل کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «مَا مِنْ صَاحِبٍ ذَهَبٍ وَلَا فِضَّةٍ لَا يُؤَدِّي مِنْهَا حَقَّهَا إِلَّا إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صُفِّحَتْ لَهُ صَفَائِحُ مِنْ نَارٍ فَأَحْمِي عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَيُكْوَى بِهَا جَنْبُهُ وَجَبِينُهُ وَظَهْرُهُ كُلَّمَا بَرَدَتْ أُعِيدَتْ لَهُ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ حَتَّى يُقْضَى بَيْنَ الْعِبَادِ فَبَرَى سَبِيلَهُ إِمَّا إِلَى الْجَنَّةِ وَإِمَّا إِلَى النَّارِ»^(۱) یعنی: «هر صاحب طلا و نقره‌ای که زکات آن‌ها را ندهد، طلا و نقره‌اش در روز قیامت به ورق‌های آتشین تبدیل می‌شود و با آتش دوزخ، گرم و گداخته می‌گردد و آن‌گاه به‌وسیله‌ی آن پشت، پهلو و پیشانی‌اش را داغ می‌کنند. و هرگاه سرد شود، دوباره داغ می‌گردد و این کار در روزی که به‌اندازه‌ی پنجاه هزار سال است، تکرار می‌شود تا این که میان بندگان، قضاوت گردد و راهش را به‌سوی بهشت یا به‌سوی جهنم، مشاهده کند». از این حدیث، چنین برداشت می‌شود که مانع زکات، یعنی کسی که زکات اموالش را نمی‌دهد، کافر نیست؛ زیرا اگر کافر باشد، هیچ راهی برایش به‌سوی بهشت باز نمی‌گردد؛ حال آن که در این حدیث آمده است: «و آن‌گاه راهش را به‌سوی بهشت یا به‌سوی دوزخ، مشاهده می‌کند».

روایتی از امام احمد رضی الله عنه نقل شده که مانع زکات، یعنی کسی که زکات نمی‌دهد، کافر است؛ زیرا زکات یکی از ارکان و پایه‌های اسلام به‌شمار می‌رود و وقتی یکی از

(۱) صحیح مسلم، ش: ۹۸۷

پایه‌های خانه‌ای خراب شود، آن خانه فرو می‌ریزد. البته قول صحیح، این است که هرکس زکات مالش را ندهد، کافر نیست؛ اما در معرض خطر بزرگی است و با کفر، فاصله‌ی زیادی ندارد.^(۱) و این، هشدار بسیار شدیدی است.

اینک به یکی از مسایل زکات می‌پردازیم؛ باید دانست که همه‌ی اموال، مشمول حکم زکات نیستند؛ در برخی از اموال، زکات واجب است و در برخی، زکات نیست. اموالی که زکات دارند:

اول: طلا و نقره، چه به صورت سکه یا پول باشند و چه به حالت شمش یا قطعه‌هایی از طلا و نقره، و چه به صورت زیورآلات یا هر شکل دیگر. مهم، این است که طلا و نقره به هر شکلی که باشند، زکات دارند؛ البته وقتی به نصاب زکات برسند و یک سال کامل هم بگذرد.

نصاب طلا، هشتاد و پنج گرم است، و نصاب نقره، پانصد و نود و پنج گرم. کسی که این مقدار، طلا یا نقره داشته باشد، صاحب نصاب زکات است و با گذشت یک سال کامل بر این مقدار از دارایی‌اش باید زکاتش را بدهد و اگر کمتر از این باشد، زکات ندارد. مثلاً اگر هشتاد گرم طلا یا پانصد و پنجاه گرم نقره داشته باشد، زکات بر او واجب نیست.

علما اختلاف نظر دارند که آیا نصاب طلا با نقره، کامل می‌شود یا خیر؟ یعنی اگر کسی، نیمی از نصاب طلا داشته باشد و نیمی از نصاب نقره، آیا در مجموع این دو، زکات بر او واجب است یا نه؟

پاسخ: قول صحیح این است که مجموع طلا و نقره با هم سنجیده نمی‌شود؛ یعنی هرکدام، جنس مستقلی است که نصاب مشخصی دارد؛ همان‌طور که در نصاب گندم، جو محاسبه نمی‌شود و نصاب جو نیز با گندم تکمیل نمی‌گردد.

اگر پول‌های رایج که جایگزین طلا و نقره شده است، مطابق ارزش طلا و نقره به نصاب زکات برسد، زکات دارد و گرنه، زکات ندارد. مثلاً اگر کسی هفتاد و پنج هزار تومان داشته باشد، چون به نصاب نقره نمی‌رسد، بر او زکات واجب نیست؛ زیرا مطابق ارزش نقره، محاسبه می‌شود.

(۱) دیدگاه جمهور علما نیز همین است.

اما جواهر گرانبها مثل الماس، یاقوت و انواع مروارید و امثال آن، به هر اندازه که باشند، زکات ندارند؛ مگر آنچه که کاربرد تجاری داشته و در داد و ستد و فعالیت‌های بازرگانی انسان، مورد استفاده قرار بگیرد. در این صورت، زکات دارد؛ از هر جنسی که باشد.

دوم: دام‌ها، یعنی شتر و گاو و گوسفند، زکات دارند؛ البته به شرطی که به حد نصاب برسند. کمترین حد نصاب در شتر، پنج نفر؛ در گاو، سی رأس و در گوسفند، چهل رأس می‌باشد. نصاب دام مانند سایر اموال نیست و هرچه بیشتر شود، بر طبق یک ترتیب مشخص، نصابش محاسبه می‌گردد. زکات چهل گوسفند و نیز زکات صد گوسفند، یک رأس می‌باشد تا آن‌که تعدادشان به یکصد و بیست و یک رأس برسد. زکات صد و بیست و یک گوسفند، دو گوسفند است. در تعداد زیاده بر نصاب، زکات نیست؛ یعنی از چهل رأس تا یکصد و بیست رأس، زکاتش، فقط یک گوسفند است. و از یکصد و بیست و یک تا دویست رأس، دو گوسفند؛ و زکات دویست و یک رأس تا سیصد و نود و نه رأس، سه گوسفند می‌باشد و زکات چهارصد گوسفند، چهار رأس می‌باشد. یعنی ترتیب مشخصی دارد.

وقتی تعداد شترها کم‌تر از بیست و چهار نفر باشد، زکاتش از جنس گوسفند است؛ یعنی پنج گوسفند. و وقتی تعداد شترها بیست و پنج نفر یا بیش‌تر باشد، زکاتش از جنس شتر خواهد بود؛ البته متناسب با تعداد شترها، سن شتر زکات، متفاوت خواهد بود. شرط وجوب زکات در دام‌ها، این است که به حد نصاب برسند و هم‌همی سال یا بیش‌تر آن از چراگاه‌های طبیعی استفاده کنند، نه این‌که به آن‌ها علوفه بدهند. لذا اگر کسی چهل گوسفند داشته باشد که تمام سال را به‌چرا بگذرانند، زکات دارند؛ یا اگر هشت ماه از سال و یا هفت ماه را در چرا سپری کنند، باز هم زکات دارند. اما اگر یک سال را به‌چرا بگذرانند و سالی دیگر علوفه بخورند، زکات ندارند. هم‌چنین اگر تعداد ماه‌هایی که در چرا هستند، کمتر باشد، باز هم زکات ندارند.

گفتنی‌ست: اگر کسی گوسفند را به عنوان مال‌التجاره و با هدف تجارت نگه دارد و قصد پروار بندی یا زیاد شدن تعدادشان را نداشته باشد، در صورتی که به نصاب نقره برسد، زکات دارد؛ اگرچه یک گوسفند باشد؛ زیرا اموال تجاری، در هر حال، زکات

دارند و نصاب چنین اموالی، مطابق نصاب طلا و نقره، محاسبه می‌شود. البته بیش‌تر، بر طبق نصاب نقره که ارزان‌تر می‌باشد؛ چون طلا، گران است.

سومین نوع اموال زکات، محصول‌های کشاورزی مانند خرما، گندم، برنج، جو و امثال آن است که از زمین به‌ثمر می‌رسد؛ البته باید به حد نصاب برسند؛ یعنی سیصد صاع، مطابق صاعی که رسول خدا ﷺ تعیین کرده و مأموران جمع‌آوری زکات، مقدارش را می‌دانند.

اگر انسان درخت خرمایی داشته باشد که محصولش به حد نصاب برسد، زکاتش واجب است و بر صاحبش واجب می‌باشد که زکات آن را از محصول نوع متوسط ادا کند؛ واجب نیست که از مرغوب‌ترین نوع محصول باشد و نیز نباید از نوع نامرغوب محصول، زکات آن را جدا کند.

اگر محصولش را فروخت، زکاتش را از پول حاصل از فروش محصول بپردازد؛ مقدار زکات در رابطه با چنین اموالی، عُشر یا نصف عُشر می‌باشد. اگر محصولش را بدون استفاده از موتور یا ماشین‌آلات مخصوص آبیاری می‌کند، باید عُشر، یعنی یک‌دهم محصولش را به عنوان زکات بدهد؛ یعنی اگر محصولش، ده‌هزار کیلوست، باید هزار کیلو به‌عنوان زکات جدا کند و بدهد؛ اما اگر آب کشاورزی را به‌وسیله‌ی ماشین‌آلات یا موتور از زمین بیرون می‌کشد، نصف عُشر، یعنی یک‌بیستم بر او واجب است. لذا در ده‌هزار کیلو، فقط پانصد کیلو، زکات است؛ زیرا در این حالت، کشاورز هزینه‌ی بیش‌تری برای آبیاری محصولاتش متحمل می‌شود. لذا به‌لطف و حکمت پروردگار متعال مقدار کم‌تری زکات می‌دهد.

چهارمین نوع اموال زکات، کالاهای تجارته‌ی است؛ کالای تجاری به هر جنسی گفته می‌شود که انسان، با آن تجارت می‌کند؛ مانند انواع ملک و زمین، پارچه، ظرف و ظروف، ماشین و سایر کالاها. مقدار زکات در کالاهای تجاری مانند طلا و نقره ربع عُشر، یعنی یک‌چهارم یا ۲/۵٪ می‌باشد. اگر خواسته باشید مقدار زکات مال خود را بسنجید، خیلی آسان است؛ آن را تقسیم بر چهل کنید، خارج قسمت، مقدار زکات اموال شماست. اگر کسی صد میلیون تومان داشته باشد، زکاتش دو و نیم میلیون تومان است. در زبان عربی به کالاهای تجاری «عروض» گفته می‌شود؛ چون همواره در معرض نابودی است؛ می‌بینید که واژه‌های عروض و معرض، هم‌ریشه یا به عبارت دیگر،

هم‌خانواده هستند. در زبان عربی به هر چیزی که در معرض زوال و نابودی باشد، «عرض» می‌گویند. همان‌طور که الله ﷻ می‌فرماید:

[النساء: ۹۴]

﴿عَرَضَ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا﴾

...کالای زوال‌پذیر زندگی دنیا را....

کالا‌های تجاری، نزد تجار و بازرگانان بدین‌گونه است که صبح کالایی می‌خرند و بعد از ظهر می‌فروشند و قصدشان استفاده از خود کالا نیست؛ بلکه با این خرید و فروش، در پی کسب درآمد هستند.

کیفیت ادای زکات کالا‌های تجاری، بدین‌شکل است که وقتی زمان زکات فرارسید، ارزش همه‌ی کالا‌های تجاری خود را می‌سنجید و یک‌چهارم قیمت آن را می‌پردازید؛ قیمت کالاهایی که به‌تازگی خریده‌اید نیز باید محاسبه شود؛ مثلاً سررسید زکات شخصی، ماه «رجب» می‌باشد و در ماه «ربیع» کالایی خریده است؛ باید قیمت این کالا را نیز با سایر کالا‌های تجاری خود در سررسید زکاتش بسنجد و زکاتش را جدا کند. شاید کسی بگوید که یک سال نگذشته است؛ می‌گوییم: در رابطه با کالا‌های تجاری، گذشت سال مطرح نیست؛ مبنای کالا‌های تجاری در زمینه‌ی زکات، محاسبه‌ی قیمت و ارزش آن‌ها در سررسید یا زمان ادای زکات است. مثلاً کالایی به دو میلیون و پانصد هزار تومان خریده‌اید و هنگام سررسید زکات اموال تجاری شما، قیمتش دو میلیون تومان می‌باشد. حال، شما باید این قیمت، یعنی دو میلیون تومان را مبنای ادای زکات این کالا قرار دهید و اگر به سود حاصل از کالا‌های تجاری یا ارزش افزوده‌ی آن مطمئن نبودید، قیمت سرمایه، معتبر می‌باشد.

موارد مصرف زکات:

پاسخ: الله متعال به حکمت خویش موارد مصرف زکات را تعیین فرموده است:

﴿إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَمِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمَوْلَّاتِ قُلُوبُهُمْ وَفِي

الرِّقَابِ وَالْغَرْمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ

[التوبة: ۶۰]

حَكِيمٌ ﴿٦٠﴾

زکات، ویژه‌ی نیازمندان (فقرا)، و مستمندان (مساکین)، و کارگزاران زکات و کسانی‌ست که باید از آنان دل‌جویی شود و نیز در راه آزاد کردن بردگان، و کمک به بدهکاران و مجاهدان

راه الله و در راه ماندگان می‌باشد که به عنوان فریضه‌ای از سوی الله (صادر شده) است. و الله، دانای حکیم است.

نیازمندان (فقرا) و مستمندان (مساکین)، افرادِ نابرخورداری هستند که از تأمین نیازهای یک سال خود و زیردستانشان، عاجزند. مثلاً شخصی در ماه سیصد هزار تومان درآمد دارد، اما مخارج خانواده‌اش پانصد هزار تومان می‌باشد؛ این شخص، فقیر است. بنابراین دویست هزار تومان در ماه، کم دارد که در سال دو میلیون و چهارصد هزار تومان می‌شود؛ از این رو دو میلیون و چهار صد هزار تومان برای تأمین نیازهای یک سالش به او می‌دهیم. شخص دیگری، ماهیانه پانصد هزار تومان درآمد دارد، اما تعداد افراد خانواده‌اش، زیاد است و ماهیانه یک میلیون تومان هزینه دارند؛ لذا شش میلیون تومان در سال کم می‌آورد که از مال زکات به او می‌دهیم.

نباید از مال زکات، بیش از نیاز سالیانه‌اش به او بدهیم؛ زیرا سررسید زکات، سالیانه است. حال، این پرسش مطرح می‌شود که فقیر، نیازمندتر است یا مسکین (مستمند)؟ پاسخ: علما گفته‌اند: با در نظر گرفتن اصل اولویت‌بندی، از آن‌جا که الله متعال، ابتدا فقیران را ذکر کرده است، لذا فقرا از مساکین، نیازمندترند.

و اما سومین مورد مصرف زکات، این است که به کارگزاران زکات تعلق می‌گیرد؛ منظور از کارگزاران زکات، مأموران جمع‌آوری زکات هستند که از اهل زکات، زکاتِ اموالشان را می‌گیرند و به مستحقان زکات می‌دهند. رییس حکومت که آنان را بدین کار گماشته، مزدشان را می‌دهد؛ اگرچه ثروتمند باشند؛ زیرا مستحق زکات‌اند؛ نه از روی نیاز، بلکه به عنوان مزد کارشان. ولی امر یا کاردار مسلمانان، مطابق درآمد ماهیانه‌ی هر یک از کارگزاران زکات، مزدش را می‌دهد؛ یعنی اگر یکی از آن‌ها کار کند و حقوق ماهیانه‌اش، دویست و پنجاه هزار تومان باشد، ولی امر یا رییس حکومت، از اموال زکات، دویست و پنجاه هزار تومان به او می‌دهند و اگر زمام‌دار یا حکومت بخواهد از بیت‌المال یا بودجه‌ی حکومتی، حقوق یا مزد کارگزاران زکات را پردازد، اشکالی ندارد.

کسانی که باید از آنان دلجویی شود، یکی دیگر از گزینه‌های مصرف زکات‌اند؛ منظور، تازه‌مسلمانانی هستند که برای به دست آوردن دلشان و ایجاد رغبت بیش‌تر در

آن‌ها به اسلام و مسلمانان، حمایت مالی می‌شوند تا بدین‌سان دریابند که اسلام، دین دوست و، صمیمیت و ارتباط با یکدیگر است.

در این میان می‌توانیم بخشی از اموال زکات را به کسی بدهیم تا مسلمانان را از شر و شرارتش نجات دهیم؛ یعنی به کسی که نسبت به مسلمانان، کینه و دشمنی دارد. البته علما اختلاف نظر دارند که آیا کسانی که از آن‌ها دلجویی می‌شود، باید دارای سیادت یا مقامی در میان اقوام خود باشند یا خیر؟

پاسخ: دیدگاه صحیح، این است که برخورداری چنین افرادی از سیادت یا جایگاه والا، شرط نیست و می‌توانیم به یک فرد عادی نیز از اموال زکات بدهیم تا او را به اسلام علاقه‌مند کنیم؛ اما برای دفع شرارت چنین افرادی، نمی‌توانیم از اموال زکات هزینه کنیم؛ چون پی‌گیری قضایی و کیفری چنین افرادی، امکان‌پذیر است و می‌توانیم از طریق دادگاه‌ها به حقوق خود برسیم، بی‌آن‌که از اموال زکات هزینه نماییم.

الله متعال، در رابطه با پنجمین مورد مصرف زکات، فرمود: ﴿وَفِي الرِّقَابِ﴾ یعنی: «و در راه آزاد کردن بردگان...».

علما در این مورد، سه نوع یا گزینه را ذکر کرده‌اند:

- ۱- این‌که برده‌ای خریداری و آزاد کنید.
- ۲- به برده‌ای که می‌خواهد خودش را از آقایش خریداری کند، کمک نمایید.
- ۳- مسلمانی را که در اسارت کافران است، آزاد کنید؛ حتی مسلمانی که برای فرار از ستمگران، نزد عده‌ای از مسلمانان پنهان شده، همین حکم را دارد و اگر امکان نجات او از طریق پرداخت پول به ستمگران وجود داشته باشد، می‌توان از اموال زکات هزینه کرد.

ششم: الله متعال فرموده است: ﴿وَالْغُرْمِين﴾ یعنی: «و برای کمک به بدهکاران...». بدهکار به کسی می‌گویند که زیر بار قرض رفته و از پرداخت بدهی‌هایش ناتوان است. هم‌چنین کسی که به‌خاطر مصلحتی عمومی بدهکار شده، در این مفهوم می‌گنجد؛ اگرچه خود، ثروتمند بوده و توانایی پرداخت چنین بدهی‌هایی را داشته باشد. از این‌رو علما، بدهکار را بر دو گونه دانسته‌اند:

- ۱- کسی که به‌خاطر دیگران، بدهکار است.
- ۲- کسی که بدهی شخصی دارد.

در رابطه با نوع اول، می‌توان شخصی را مثال زد که برای آشتی دادن دو قبیله، تعهدی مالی می‌پذیرد؛ یعنی دو قبیله با هم درگیری و نزاع و کشمکش دارند. شخص نیکوکاری می‌خواهد میان این دو قبیله، آشتی برقرار کند و از این رو به پرداخت مبلغی پول متعهد می‌گردد تا غایله خاتمه پیدا کند. روشن است که این فرد به‌خاطر مسایل شخصی، زیر بار قرض نرفته؛ بلکه مصلحتی عمومی در کار بوده است؛ یعنی ایجاد صلح و آشتی در میان دو قبیله.

علما گفته‌اند: بدهی این شخص، از مال زکات پرداخت می‌شود؛ اگرچه خود، ثروتمند باشد؛ زیرا به‌خاطر دیگران، بدهکار شده است.

به‌عنوان مثال: شخصی، بیست و پنج میلیون تومان پول دارد؛ سپس در ازای ده میلیون تومان، میان دو قبیله آشتی برقرار می‌کند. گرچه خود، توانایی پرداخت این مبلغ را دارد، اما می‌گوییم: لازم نیست که از پول شخصی خود، هزینه کند؛ بلکه این مبلغ را از مال زکات به او می‌دهیم. چون به‌خاطر کاری بزرگ، یعنی ایجاد صلح و آشتی به پرداخت این مبلغ متعهد شده است و اگر به چنین افرادی کمک نکنیم، چه بسا دیگر، کسی حاضر نشود که چنین کارهای بزرگ و ارزشمندی انجام دهد.

اما کسی که بدهی شخصی دارد؛ مثلاً خانه‌ای به مبلغ یک و نیم میلیون تومان در سال اجاره کرده است و توان پرداخت این مبلغ را ندارد. اگرچه از عهده‌ی سایر مخارجش برمی‌آید، اما از پرداخت این مبلغ، عاجز است؛ لذا این مبلغ را از مال زکات به او می‌دهیم تا بدهی‌اش را ادا کند؛ چون بدهکار به‌شمار می‌رود.

هم‌چنین اموال کسی به هر دلیلی مثل آتش‌سوزی نابود می‌شود و آن شخص، زیر بار قرض می‌رود و از پرداخت بدهی‌اش ناتوان است؛ به چنین شخصی نیز به‌اندازه‌ی بدهی یا قرضی که دارد، از مال زکات می‌دهیم. چون نمی‌تواند بدهی‌اش را پرداخت کند.

گفتنی‌ست: کسی که بدهی شخصی دارد، زمانی مستحق زکات است که از پرداخت آن، عاجز باشد و اگر توانایی پرداخت بدهی‌اش را داشت، مستحق زکات نیست؛ ولی آیا جایز است که خودمان نزد بستانکار برویم و به او بگوییم: بفرما؛ این، بدهی فلانی‌ست، و نیت زکات کنیم؟

پاسخ: بله؛ جایز است و حتماً نباید عینِ مبلغ را به بدهکار بدهید تا خود، بدهی‌اش را پردازد؛ زیرا هدف، رفعِ ذمه و بدهی‌ست و فرقی نمی‌کند که به بدهکار بگوییم یا نگوییم. خوب است آیه‌ی موارد مصرف زکات را با تأمل و دقت بیشتر، بازخوانی نماییم:

﴿إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَمِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمَوْلَاةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْعَرْمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ [التوبة: ۶۰]

زکات، ویژه‌ی نیازمندان، و مستمندان، و کارگزاران زکات و کسانی‌ست که باید از آنان دل‌جویی شود و نیز در راه آزاد کردن بردگان، و کمک به بدهکاران و مجاهدان راه الله و در راه ماندگان می‌باشد که به عنوان فریضه‌ای از سوی الله (صادر شده) است. و الله، دانای حکیم است.

می‌بینیم که ابتدا فرمود: ﴿لِلْفُقَرَاءِ﴾؛ یعنی: زکات، از آن نیازمندان است؛ سه مورد بعدی، به واژه‌ی ﴿فُقَرَاءِ﴾ که با حرف «لام» آمده است، معطوف می‌باشد. و آن‌گاه فرمود: ﴿وَفِي الرِّقَابِ﴾، نفرمود: «لِلرِّقَابِ». حرف «فی»، در زبان عربی ظرف است و مفهوم آیه، این می‌شود که زکات برای نیازمندان، مستمندان، کارگزاران زکات و کسانی‌ست که باید از آنان دل‌جویی شود؛ اما در موارد بعدی که با حرف «فی» آمده، مفهوم آیه این است که زکات، در جهت کمک به بردگان، بدهکاران، مجاهدان راه الله و در راه ماندگان، مصرف می‌شود؛ اگرچه زکات را به‌طور مستقیم به این چهار گروه، از جمله بدهکاران ندهیم؛ مهم، این است که در این راه‌ها هزینه شود. به‌طور مثال: چه مال زکات را به‌طور مستقیم، به بدهکار بدهیم تا خودش، بدهی خود را پردازد و چه خودمان، نسبت به پرداخت بدهی‌هایش اقدام کنیم، فرقی نمی‌کند. اما پرسش، این است که کدام گزینه برای پرداخت بدهی بدهکار از اموال زکات، بهتر است؟ خودمان بدهی‌اش را بدهیم یا مبلغ بدهی را به شخص بدهکار بدهیم تا شخصاً نسبت به پرداخت بدهی‌اش اقدام نماید؟

پاسخ این مسأله، به توضیح بیش‌تری نیاز دارد؛ اگر نگران بودید که بدهکار پس از دریافت مبلغ، نسبت به پرداخت بدهی‌اش اقدام نکند و پولی را که به او می‌دهید،

بخورد، در این صورت پول زکات را به او ندهید؛ بلکه خود نسبت به تسویه حساب بدهی‌اش اقدام نمایید و آن را به بستانکار تحویل دهید. اما اگر بدهکار، آدم خردمند و دینداری‌ست و برای خود نمی‌پسندد که هم‌چنان زیر بار قرض باشد و گمان غالب شما، این بود که اگر پول زکات را به او بدهید، بلافاصله نزد بستانکارش می‌رود و بدهی‌اش را پرداخت می‌کند، پس در این صورت، معادل مبلغ بدهی‌اش به عنوان زکات به او بدهید و بگویید: این پول را بگیر و بدهی‌هایت را تسویه کن. و این، برای حفظ آبرویش، بهتر است. البته به‌هنگام تقسیم اموال زکات، باید به‌هوش باشیم که فریب برخی از فریب‌کاران را نخوریم! گاه پیش می‌آید که برخی، صورت حساب بدهی خود را می‌آورند و شما هم از مال زکات به آن‌ها می‌دهید تا نسبت به پرداخت بدی‌های خود اقدام کنند. یک سال می‌گذرد و باز، با همان صورت حساب نزدتان می‌آیند و از بدهی‌های آن‌ها، هیچ کم نشده است! چرا؟ چون این جور آدم‌ها فقط به خالی کردن کیسه‌ی دیگران و پُر کردن کیسه‌ی خود فکر می‌کنند و حلال و حرام، برایشان مهم نیست. چنین مواردی برای ما زیاد پیش آمده و وقتی برای پرداخت بدهی‌هایشان نزد بستانکاران رفته‌ایم، گفته‌اند: فلانی که به ما بدهی ندارد یا بدهی‌اش را داده است! لذا باید دقت کنیم و به‌هوش باشیم که زکات مالمان را به چه کسی می‌دهیم؛ البته اگر کسی دقت کرد و با این حال، فریب خورد و بعدها برایش روشن شد که زکاتش را به کسی داده که مستحقش نبوده، از آن‌جا که سعی کرده با تقوای الهی و آگاهی و روشن‌بینی زکاتش را بدهد، تکلیف از گردنش برداشته شده و این، از لطف خدای متعال است.

الله متعال، هفتمین مورد مصرف را زکات را نیز تعیین نموده و فرموده است:

﴿وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾؛ بنابراین یکی از موارد مصرف زکات، در راه الله، یعنی در جهت جهاد و کمک به مجاهدان راه الله می‌باشد. جهاد، به پیکاری گفته می‌شود که برای اعلا‌ی کلمه‌ی الله و سرافرازی دین انجام می‌گردد. این، همان تعریفی‌ست که رسول الله ﷺ درباره‌ی جهاد بیان فرموده است؛ زیرا از رسول خدا ﷺ درباره‌ی کسانی پرسیدند که از روی تعصب و حس قومی و قبیله‌ای یا برای نشان دادن شجاعت خود یا برای نام و نشان و خودنمایی می‌جنگند. رسول الله ﷺ فرمود: «مَنْ قَاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ

هِيَ الْعُلْيَا فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^(۱) یعنی: «کسی که برای اعلائی کلمه ی الله بجنگد، او، مجاهد است و در راه الله جنگیده است». این، سخن جامع و کاملی است که پیش تر به طور مفصل درباره اش سخن گفتیم.

نکته: کشتن مسلمان ظالم در جنگ، جایز است. حال این پرسش مطرح می شود که: حتی اگر او را به زور یا به اجبار به جنگ آورده باشند؟

پاسخ: شیخ الاسلام ابوالعباس حرانی رحمته الله گفته است: اگر مسلمانان در کنار قوم «تاتار» جنگیدند، باید با آنان مقابله و پیکار کرد؛ هر چند مسلمان و مجبور باشند. اگر واقعاً همان طور که می گویند، مجبور باشند، اگر کشته شوند، شهید خواهند بود؛ زیرا کسی مسئول کشته شدن آنهاست که آنها را مجبور کرده و گناه ظلم، با کسی است که آنان را به جنگیدن، مجبور نموده است. اگر هم راست گو نباشند و دروغ بگویند و به اختیار خود در کنار قوم تاتار بجنگند، نه به اجبار، پس نتیجه ی کارشان را دیده و خودشان، این بلا را بر سر خویش آورده اند. امام ابوالعباس حرانی رحمته الله در بیان علت جواز جنگیدن با چنین کسانی می فرماید: امکان تشخیص مسلمانانی که به اجبار به جنگ آمده اند و آنان که به اختیار خود در کنار قوم تاتار قرار گرفته اند، وجود ندارد؛ زیرا جای تصمیم گیری یا اجبار و اختیار، قلب است و از این رو تشخیص این که فرد، مجبور بوده یا به اختیار خود آمده، ممکن نیست. لذا در هر صورت، باید به خاطر دفاع از حق، با او بجنگیم و حسابش با خداوند تعالی خواهد بود.

آری! به فرض این که اسیر شود، از آن جا که مسلمان است، کُشتنش جایز نمی باشد؛ اما در میدان نبرد، کشتنش جایز است.

شیخ الاسلام رحمته الله این را در «الفتاوی»، (کتاب: جهاد، جلد: ۲۸ صص: ۵۴۴-۵۵۳) ذکر کرده و در هر حال دیدگاه ما، این است که هر کس برای حفظ مال، خانه (ناموس) یا سرزمینش کشته می شود، از دو حال خارج نیست:

اگر بدین خاطر می جنگد و کشته می شود که کشورش، کشوری اسلامی است، پس پیکارش در راه خدا و به خاطر اسلام می باشد و اگر بدین خاطر که کشور اوست و می خواهد همان گونه که از مالش دفاع می کند، از کشورش نیز دفاع نماید، اگر کشته

(۱) صحیح بخاری، ش: (۱۲۰، ۲۵۹۹)؛ و مسلم، ش: ۱۹۰۴.

شود، شهید است؛ زیرا در حدیث رسول الله ﷺ به روشنی آمده است: با کسی که می‌خواهد اموال را غصب کند، پیکار کن و اگر او را بکشی، دوزخی خواهد بود.

این که الله ﷻ فرموده است: ﴿وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ هم دادن زکات به خود مجاهدان را دربرمی‌گیرد و هم شامل خریداری اسلحه برای آنها می‌شود. لذا خریداری سلاح برای مجاهدان از پول زکات، جایز است. علما هم چنین تأمین هزینه‌های طلاب را از محل اموال زکات جایز دانسته‌اند؛ اگرچه طالب علم، خود توانایی کسب درآمد داشته باشد؛ اما از آنجا که وقتش را در کسب علم صرف می‌کند، لذا می‌توان از مال زکات به‌اندازه‌ی نیازش به او داد؛ زیرا کسب علم، نوعی جهاد در راه خداست. گفتنی است دادن مال زکات به کسی که برای عبادت یک‌سو می‌شود یا وقتش را فقط در عبادت سپری می‌کند، جایز نیست؛ بلکه خود باید با کار و تلاش، به تأمین هزینه‌های خویش پردازد. از این رو به فضیلت و برتری علم بر عبادت پی می‌بریم. بنابراین اگر دو نفر نزدمان آمدند و یکی از آنها گفت: من توانایی کسب و کار دارم، اما می‌خواهم وقتم را فقط برای عبادت و انجام اعمالی مثل: نماز، روزه، ذکر و تلاوت قرآن بگذارم، و درخواست زکات کند، چیزی به نمی‌دهیم و او را به کسب و کار تشویق می‌کنیم.

دیگری می‌گوید: من اگرچه توانایی کسب و کار دارم، اما می‌خواهم به کسب علم و دانش پردازم؛ و درخواست کمک یا پشتیبانی مالی کند، از مال زکات می‌توانیم به او بدهیم. بلکه با روی باز کمکش می‌کنیم تا در راه تحصیل علم، موفق شود.

و اما هشتمین، مورد مصرف زکات؛ الله ﷻ می‌فرماید: ﴿وَابْنِ السَّبِيلِ﴾ منظور از «ابن سبیل»، مسافر در راه‌مانده‌ای است که پولش تمام شده و چیزی ندارد که خود را به شهرش برساند. مسافر در راه‌مانده، جزو فقرا و مستمندان نیست و ممکن است در شهر خود، ثروتمند باشد و فقط در اثنای سفرش بی‌پول شده است. لذا از مال زکات، به‌اندازه‌ای که خود را به شهرش برساند، به او می‌دهیم.

بدین ترتیب به موارد هشت‌گانه‌ی مصرف زکات پی بردیم. باید بدانیم که مصرف زکات، جز در این موارد هشت‌گانه جایز نیست. بنابراین، مصرف زکات برای ساخت مسجد، تعمیر و به‌سازی راه، و نیز بنای مدرسه و دیگر کارهای خیر، درست و جایز نمی‌باشد؛ زیرا الله ﷻ این موارد هشت‌گانه را با صیغه‌ی «حصر» ذکر فرموده است. در

زبان عربی به حرف ﴿إِنَّمَا﴾، حرف حصر می‌گویند.^(۱) یعنی موارد مصرف زکات در همین هشت مورد خلاصه می‌شود و اگر مصرف زکات در سایر کارهای خیر جایز بود، این هشت مورد، به صورت انحصاری و با حرف حصر، ذکر نمی‌گردید. برای ساخت مساجد، به‌سازی راه‌ها و بنای مدارس، باید از محل کمک‌های خیرین و سایر کارهای خیر، هزینه نمود.

رسول الله ﷺ در پاسخ جبرئیل رضی الله عنه زکات را سومین رکن اسلام برشمرد و چهارمین رکن اسلام را «روزه‌ی ماه رمضان» ذکر فرمود.

ماه رمضان، پس از شعبان و پیش از شوال قرار دارد. گفته شده که نام‌گذاری ماه‌های قمری، مصادف با ماه رمضان و در شدت گرما بوده است. لذا این ماه، «رمضان» نامیده شد که برگرفته از «رمضاء» می‌باشد؛ رمضاء، یعنی گرمای شدید.

هم‌چنین علت دیگری برای نام‌گذاری این ماه، بیان کرده و گفته‌اند: گناهان، حرارت سوزناکی دارند و چون این ماه، حرارت گناهان را از میان می‌برد، بدین اسم نامیده شده است؛ رسول الله ﷺ فرموده است: «مَنْ صَامَ رَمَضَانَ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ»؛ یعنی: «هرکس ماه رمضان را از روی ایمان و برای کسب اجر و ثواب روزه بگیرد، گناهان گذشته‌اش بخشیده می‌شود». به هر حال ماه رمضان، برای مسلمانان ماه مشخص و نام‌آشنایی است که الله متعال آن را در کتابش ذکر فرموده است:

﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ﴾

[البقرة: ۱۸۵]

ماه رمضان، ماهی است که در آن قرآن نازل شده است.

رمضان، تنها ماهی است که الله متعال، نامش را در کتاب خود ذکر فرموده است. روزه‌ی رمضان، یکی از ارکان اسلام به‌شمار می‌رود که اسلام هیچ مسلمانی، بدون آن کامل نیست. البته برای وجوب روزه بر هر شخصی، شرایطی وجود دارد:

(۱) و همان‌گونه که در ترجمه‌ی آیه‌ی موارد مصرف زکات (آیه‌ی ۶۰ سوره‌ی توبه) مشاهده می‌کنید، این مفهوم را رعایت کرده‌ایم و در ترجمه‌ی مفهوم آیه، آورده‌ایم که زکات، ویژه‌ی نیازمندان، مستمندان و... تا پایان آیه، می‌باشد. [مترجم].

مسلمان، بالغ، عاقل، توانا و مقیم باشد و هیچ‌یک از موانع و جوب روزه در او یافت نشود؛ لذا شش شرط دارد. از این رو بر بچه یا نابالغ، مجنون (دیوانه) و بر کافر، روزه واجب نیست. کسی که توانایی روزه ندارد، از دو حال خارج نیست:

الف: اگر امیدی به برطرف شدن ناتوانی‌اش وجود دارد، مثلاً بیماری قابل درمانی دارد، در مدت بیماری‌اش روزه نگیرد و پس از آن که بهبود یافت، به تعداد روزهایی که روزه نگرفته است، روزه بدارد.

ب: اگر امیدی به برطرف شدن ناتوانی‌اش وجود ندارد، مثلاً پیر و سال‌خورده است یا بیماری‌ای دارد که امیدی به بهبودش نیست، باید به‌ازای هر روز که روزه نمی‌گیرد، به یک نیازمند غذا دهد.

یکی دیگر از شرایط و جوب روزه این بود که مقیم باشد، یعنی مسافر یا در سفر نباشد. روزه بر مسافر واجب نیست؛ اما باید به تعداد روزهایی که در سفر روزه نمی‌دارد، روزه بگیرد.

حیض و نفاس، مانع و جوب روزه‌اند. یعنی روزه بر زنان در حالت حیض (عادت ماهیانه) و نفاس (پس از زایمان) واجب نیست؛ بلکه ناجایز است؛ البته باید پس از پاک‌ی، روزه‌های قضایی (از دست‌رفته) را جبران کنند.

روزه‌ی رمضان به رؤیت هلال ماه بستگی دارد و بیست و نه یا سی روز می‌باشد؛ زیرا رسول‌الله ﷺ فرموده است: «إِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَصُومُوا، وَإِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَافْطِرُوا، فَإِنْ عُمَّ عَلَيْكُمْ فَأَكْمِلُوا الْعِدَّةَ ثَلَاثِينَ»^(۱) یعنی: «هرگاه هلال رمضان را دیدید، روزه بگیرید و هرگاه هلال شوال را دیدید، افطار کنید؛ و اگر آسمان ابری بود و ماه را ندیدید، سی روز را کامل نمایید». اگر در ابتدای ماه رمضان، به سبب ابری بودن آسمان، ماه را ندیدید، ماه شعبان را سی روز حساب کنید و اگر در پایان ماه، آسمان ابری بود و هلال ماه رؤیت نشد، ماه رمضان را سی روز حساب نمایید.

پنجمین رکن اسلام، حج خانه‌ی خداست. یعنی به قصد انجام مناسکی که الله متعال از طریق کتابش یا از طریق پیامبرش ﷺ بیان فرموده، رهسپار خانه‌ی خدا شوید.

(۱) بخاری، این حدیث را به شماره‌ی ۱۷۷۴ بدین الفاظ روایت کرده و با الفاظ دیگری نیز در صحیحین آمده است.

حج خانه‌ی خدا یکی از ارکان اسلام است و «عمره» نیز جزو حج خانه‌ی خدا به‌شمار می‌رود و رسول‌الله ﷺ عمره را حج اصغر نامیده است؛ البته حج، پنج شرط دارد: بالغ بودن، عاقل بودن، مسلمان بودن، آزاد بودن، و استطاعت و توانایی. اگر یکی از این شرایط ناقص باشد، حج، واجب نیست.

اگر کسی توانایی مالی نداشته باشد؛ یعنی عجزش، مالی باشد، حج نه بر خودش واجب است و نه بر نایبش؛ اما اگر توانایی جسمی نداشته باشد و امیدی به رفع ناتوانی وجود دارد، منتظر بماند تا توانایی‌اش را بازیابد و اگر پیر و سال‌خورده است و امیدی به برطرف شدن ناتوانی‌اش وجود ندارد، باید نماینده یا نایبی برای خود بگیرد و او را از طرف خود به حج بفرستد؛ زیرا زنی از رسول‌خدا ﷺ پرسید: پدرم شرایط حج را دارد، اما پیر و ناتوان است و نمی‌تواند خود را روی شتر نگه دارد؛ آیا می‌توانم به جای او حج کنم؟ رسول‌الله ﷺ فرمود: «آری».^(۱)

آن پیرمرد، توانایی مالی داشت؛ اما چون ضعیف بود و توانایی جسمی نداشت، رسول‌الله ﷺ به آن زن فرمود: به جای او، حج کن.

رسول‌الله ﷺ پنج رکن اسلام را برای جبرئیل علیه السلام برشمرد. جبرئیل علیه السلام تأیید کرد و گفت: «راست گفתי». عمر رضی الله عنه می‌گوید: «ما تعجب کردیم که خود، می‌پرسد و خود، تصدیقش می‌کند!» زیرا تأیید یا تصدیق شخص، به معنای آگاهی از سخنی است که می‌گوید؛ و گرنه، سؤال‌کننده پس از دریافت پاسخش می‌گوید: فهمیدم؛ نمی‌گوید: درست گفתי. جبرئیل علیه السلام ارکان اسلام را می‌دانست؛ از این رو به رسول‌الله ﷺ گفت: «درست گفתי». آن‌گاه پرسید: «به من بگو که ایمان چیست؟»

محل ایمان، قلب است و محل اسلام، اندام و جوارح؛ از این رو اسلام، عملی ظاهری و نمایان می‌باشد و ایمان، عملی باطنی که جایگاه آن، قلب است.

ایمان، یعنی باور کامل و قطعی انسان به یک چیز؛ به‌گونه‌ای که هیچ شک و تردیدی به آن راه نیابد؛ بلکه به آن چیز آن‌گونه باور داشته باشد که به خورشیدِ وسط آسمان باور دارد و بدون هیچ شک و تردیدی می‌پذیرد و اذعان می‌کند که خورشید، در آسمان است؛ لذا ایمان، یعنی قبول و پذیرش آن‌چه که الله به عنوان شریعت، نازل

(۱) بخاری، ش: ۱۴۱۷؛ و مسلم، ش: ۲۳۷۵ به نقل از ابن‌عباس رضی الله عنهما.

فرموده و اذعان و اعتراف کامل و بی‌چون و چرا به شریعت الهی. رسول الله ﷺ در پاسخ جبرئیل علیه السلام فرمود: «أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، وَتُؤْمِنَ بِالْقَدْرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ»؛ یعنی: «ایمان، این است که به الله و فرشتگانش و کتاب‌هایش، و پیامبرانش و روز قیامت (آخرت) و نیز به تقدیر خیر و شر از سوی الله، ایمان و باور داشته باشی». بدین ترتیب، شش رکن ایمان را برشمرد. فرمود: «أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ»؛ یعنی باور داشته که الله، وجود دارد و زنده، دانا و تواناست؛ پروردگار جهانیان است و هیچ پروردگاری جز او وجود ندارد و فرمانروایی مطلق و حمد و ستایش مطلق از آن اوست و همه‌ی امور به او بازمی‌گردد و تنها او، شایسته‌ی عبادت می‌باشد و هیچ چیز و هیچ کس جز او سزاوار پرستش نیست. او، ذاتی ست که باید بر او توکل و اعتماد نمود و یاری و توفیق، از سوی اوست؛ او به همه‌ی صفات کمال موصوف است؛ به‌گونه‌ای که هیچ شباهتی به هیچ‌یک از صفات مخلوقات ندارد؛ زیرا:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾

[الشوری: ۱۱]

هیچ چیزی همانند او نیست.

لذا به وجود الله، به ربوبیت و الوهیت او و نیز به اسماء و صفاتش ایمان داریم؛ و هرکس وجود الله را انکار کند، کافر است و برای همیشه در دوزخ می‌ماند. هم‌چنین هرکس در وجود الله شک کند، کافر است؛ زیرا لازمه‌ی ایمان، این است که بدون هیچ شک و تردیدی باور داشته باشیم که الله زنده، دانا، توانا و موجود است و هرکس در ربوبیت الله شک کند، کافر می‌باشد و هرکس، کسی یا چیزی را در ربوبیت الله شریکش بسازد، کافر است؛ اگر کسی بگوید: اولیا در تدبیر هستی نقشی دارند و آن‌ها را به‌فریاد بخواند و از آنان مدد و کمک بخواهد، کافر است؛ زیرا در حقیقت، به الله، ایمان نیاورده است. هم‌چنین هرکس، یکی از انواع عبادت را برای غیر الله انجام دهد، کافر است؛ چون الله را در الوهیت یگانه ندانسته و عبادت را تنها برای الله، قرار نداده است. لذا هرکس، برای خورشید یا ماه یا درخت و یا کوه و یا برای فرشته یا یکی از پیامبران یا یکی از اولیای خدا سجده کند، کافر است و از دایره‌ی ایمان، خارج می‌باشد. چون به الله، شرک آورده است. هم‌چنین اگر کسی، از روی تکذیب و انکار و بدون هیچ تأویلی، یکی از صفات ثابت‌شده برای الله را انکار

کند، کافر است؛ زیرا این کار، به معنای تکذیب و انکار الله و رسولش می‌باشد. مثلاً اگر کسی بگوید که الله بر عرش خود قرار ندارد و یا به آسمان دنیا نزول نمی‌کند، کافر است. البته اگر انکارش، برخاسته از تأویل باشد، باید نگریست که آیا تأویلش، هیچ محلی از اجتهاد دارد یا خیر؟ اگر تأویلش جای اجتهاد داشت، آن شخص کافر نیست؛ اما فاسق می‌باشد و از منهج اهل سنت و جماعت، خارج شده است. ولی اگر تأویلش جای اجتهاد نداشت، حکم انکار و تکذیب را دارد و کافر است. این، مفهوم ایمان به الله می‌باشد.

وقتی بدین‌سان به الله ایمان بیاورید، به اطاعت و بندگی او می‌پردازید و به دستورهایش عمل می‌کنید و از آنچه که نهی فرموده، پرهیز می‌نمایید؛ زیرا کسی که به درستی به الله ایمان بیاورد، به قطع عظمت و بزرگی الله در دلش می‌آید و نیز محبت الله در دلش قرار می‌گیرد و وقتی الله را بیش‌تر و فراتر از هر محبتی، دوست بدارد و به‌گونه‌ای تعظیمش کند که فراتر از هر تعظیمی باشد، نتیجه‌اش این است که به فرمان‌های الله عمل می‌کند و از آنچه که منع فرموده، دوری می‌نماید.

هم‌چنین در زمینه‌ی ایمان به الله، باید باور داشته باشیم که الله عَلَّو فراتر و برتر از هر چیزی، بر بالای عرش خویش است و عرش او، فراتر از همه‌ی مخلوقاتش می‌باشد و بلکه بزرگ‌ترین مخلوق و آفریده‌ای است که ما سراغ داریم؛ زیرا در روایتی آمده است: «إِنَّ السَّمَوَاتِ السَّبْعَ وَالْأَرْضِينَ السَّبْعَ بِالنَّسْبَةِ لِلْكَرْسِيِّ كَحَلْقَةِ الْفَلَاةِ مِنَ الْأَرْضِ»^(۱) یعنی: «هفت آسمان و هفت زمین به نسبت کرسی، مانند حلقه‌ای هستند که در زمین پهناوری افتاده است». واضح است که یک حلقه‌ی کوچک، در مقایسه با سرزمینی بزرگ و پهناور، چیزی نیست. و فرمود: «وَإِنَّ فَضْلَ الْعَرْشِ عَلَى الْكَرْسِيِّ كَفَضْلِ الْفَلَاةِ عَلَى هَذِهِ الْحَلْقَةِ». یعنی: «بزرگی عرش نسبت به کرسی، مانند بزرگی زمین پهناور به این حلقه می‌باشد». ببین؛ عرش چه‌قدر بزرگ است! از این‌رو الله متعال، عرش خود را عظیم و بزرگ، توصیف کرده است:

(۱) آلبانی رَحِمَهُ اللهُ این حدیث را با توجه به شواهدی که دارد، صحیح دانسته است.

[التوبة: ۱۲۹]

﴿وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾^(۱)

و او، پروردگارِ عرشِ بزرگ است.

هم‌چنین می‌فرماید:

[البروج: ۱۵]

﴿ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ﴾^(۱)صاحب عرشِ بزرگ است.^(۱)

این، همان عرش است که الله، روی آن قرار گرفته؛ پس الله، فراتر از عرش است و عرش، فراتر از همه‌ی مخلوقات الله می‌باشد؛ اما کرسی که خیلی کوچک‌تر از عرش است، وسیع‌تر از آسمان‌ها و زمین می‌باشد:

[البقرة: ۲۵۵]

﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾

کرسی پروردگار، آسمان‌ها و زمین را در بر گرفته است.

باید باور و ایمان داشته باشیم که الله، فراتر از هر چیزی است و همه چیز، در برابر الله، ناچیز می‌باشد. لذا الله ﷻ فراتر از و بزرگ‌تر از آن است که در عقل و فکر ما بگنجد؛ حتی چشم‌ها از درک الله، عاجزند. اگرچه مؤمنان در بهشت، الله را می‌بینند، اما امکان ندارد که حقیقت ذاتش را دریابند:

[الأنعام: ۱۰۳]

﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ﴾

هیچ چشمی او را در نمی‌یابد (و هیچ‌کس حقیقت ذاتش را درک نمی‌کند) و او، همه را در می‌یابد.

لذا شأن الله، فراتر از درک ماست؛ از این‌رو باید ایمانی درخورِ عظمتِ الله داشته باشیم تا آن‌گونه که حق عبادت اوست، عبادتش کنیم.

لازمه‌ی ایمان به الله، این است که باور داشته باشیم که علم و دانشِ الله به همه چیز احاطه دارد و او، خیانت چشم‌ها و راز سینه‌ها را می‌داند و از هر اندک و زیادی یا بزرگ و کوچکی که در آسمان‌ها و زمین است، آگاه می‌باشد:

(۱) حمزه، کسائی و مفضل از عاصم، «المجید» را با کسره قرائت کرده‌اند که در این صورت، صفت

«عرش» می‌باشد. [مترجم]

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ ﴿٥﴾﴾ [آل عمران: ۵]

بدون شک هیچ چیزی در آسمان و زمین بر الله پنهان نمی‌ماند.

هم‌چنین باید باور داشته باشیم که الله، بر همه چیز تواناست و هرگاه اراده‌ی پیدایش چیزی را بکند، فقط کافی‌ست که بگوید: «پدید آی»، پس پدید می‌آید؛ هرچه که باشد. میلیون‌ها انسان در دنیا بوده و هستند و تنها الله تعالی تعدادشان را می‌داند. بنگر که الله متعال درباره‌ی آفرینش و برانگیختن انسان‌ها چه می‌فرماید:

﴿مَا خَلَقْنَاكُمْ وَلَا نَبْعُثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ ﴿٢٨﴾﴾ [لقمان: ۲۸]

آفرینش و برانگیختن شما (برای الله) جز همانند آفرینش و برانگیختن یک تن نیست.

آری! آفرینش و برانگیختن همه‌ی مردم برای الله، تنها به اندازه‌ی آفرینش و برانگیختن یک تن است. الله تعالی درباره‌ی برانگیختن می‌فرماید:

﴿فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ ﴿١٣﴾ فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ ﴿١٤﴾﴾ [النازعات: ۱۳، ۱۴]

این بازگشت، تنها با یک بانگ بزرگ است و بس؛ و ناگهان همگی روی زمین هموار حاضر می‌شوند.

در زندگی روزمره‌ی خود نیز نمونه‌ای از این نشانه‌ها را مشاهده می‌کنیم؛ هنگامی که انسان می‌خوابد، پروردگار متعال، روح او را می‌گیرد یا به عبارتی، او را در خواب مرگ فرومی‌برد؛ همان‌گونه که می‌فرماید:

﴿وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ ﴿٦٠﴾﴾ [الأنعام: ۶۰]

و او ذاتی‌ست که شب‌هنگام شما را در مرگ خواب فرو می‌برد.

خواب مرگ، گرچه مرگ کاملی نیست و روح به‌کلی از جسد جدا نمی‌شود، اما هنگامی که انسان از خواب برمی‌خیزد، احساس می‌کند که زندگانی و حیات دوباره‌ای یافته است. پیش از پیدایش امکانات کنونی یا برقی که اکنون در اختیار ماست، این حس، بیش‌تر وجود داشت؛ چون وقتی تاریکی شب، همه جا را فرامی‌گرفت، مردم بیش‌تر احساس تاریکی، وحشت، و سکون و آرامش می‌کردند و وقتی صبح می‌شد، حس بهتری از تابش آفتاب و نمایان شدن روشنایی روز به آن‌ها دست می‌داد و از رفتن شب و آمدن روز لذت بیش‌تری می‌بردند؛ اما امروزه شب‌ها مانند روز، روشن است و آن لذت پیشین را حس نمی‌کنیم؛ با این حال هنگامی که

انسان از خواب برمی‌خیزد، احساس می‌کند که دوباره زنده شده و این، از رحمت و حکمت الهی است.

و نیز ایمان داریم که الله، شنوا و داناست؛ هرچه بگوییم، اگرچه پنهان باشد، آن را می‌شنود. همان‌گونه که الله متعال، می‌فرماید:

﴿أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ ﴿۸۰﴾﴾

[الزخرف: ۸۰]

یا گمان می‌کنند که ما، رازشان و سخنان درگوشی آن‌ها را نمی‌شنویم؟ آری؛ (می‌شنویم) و فرشتگانمان نزدشان (هستند و) می‌نویسند.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَىٰ ﴿۷﴾﴾

[طه: ۷]

به‌راستی که او سخن نهان و پنهان‌تر (از آن) را می‌داند.

منظور از سخن پنهان‌تر، رازی است که انسان در درونش پنهان می‌دارد؛ همان‌گونه

الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلِمَ مَا تُسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ ﴿۱۶﴾﴾

[ق: ۱۶]

و به‌راستی ما، انسان را آفریده‌ایم و وسوسه‌های نفس او را می‌دانیم.

یعنی الله ﷻ از وسوسه‌های درونی انسان، آگاه است؛ اگرچه آن را برای بندگان اظهار نکند. الله ﷻ بیناست و حرکت مورچه‌ی سیاه را بر روی سنگ سیاه در تاریکی شب می‌بیند. وقتی به علم، قدرت، شنوایی و بینایی الله ایمان آوردی، باید در همه حال مواظب باشی و سعی کنی تنها چیزی بگویی یا کاری انجام دهی که الله را راضی می‌کند؛ زیرا هرچه بگویی و هر کاری که انجام دهی، الله تو را می‌بیند. از این‌رو از پروردگارت می‌ترسی که تو را در کاری ناپسند ببیند یا می‌ترسی که تو را آن‌جا که دستور داده، نبیند؛ آری، می‌ترسی که سخن ناشایستی بگویی یا درباره‌ی آنچه که به تو دستور داده است، سکوت نمایی. بدین‌سان اگر به کمال قدرت الله ایمان بیاوری، هرچه بخواهی از او درخواست می‌کنی؛ البته با رعایت ادب و بدون این‌که از حد بگذری. دیگر، چیزی را غیرممکن و بعید نمی‌پنداری؛ زیرا هرچیزی به قدرت الله، ممکن است. موسی عليه السلام از فرعون و فرعونیان گریخته بود و هنگامی که

به دریای سرخ رسید، الله متعال به او فرمان داد که عصایش را به دریا بزند؛ موسی علیه السلام عصایش را به دریا زد و در لحظه‌ای دریا خشکید و دوازده راه باز شد و دریا در این میان، مانند کوهی به نظر می‌رسید. موسی علیه السلام و همراهانش به قدرت الله متعال از دریا گذشتند؛ انگار از بیابانی عبور کردند که هیچ آبی به آن نرسیده بود.^(۱) گفته می‌شود: زمانی که سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه در جریان فتح ایران به رود «دجله» رسید، ایرانی‌ها به کرانه‌ی شرقی این رود بزرگ گریخته و همه‌ی پل‌ها و قایق‌ها را از میان برده بودند تا مسلمانان به آن‌ها دست نیابند. سعد رضی الله عنه با صحابه مشورت کرد. سرانجام تصمیم گرفتند که به رود بزنند و از این رود بزرگ عبور کنند؛ آن‌ها با اسب‌ها، شترها و یا با پای پیاده، از رودخانه گذشتند و هیچ آسیبی به آنان نرسید!

چه کسی این رودخانه را به صورت سطحی هموار و سخت درآورد که سپاهیان اسلام توانستند از روی آن بگذرند و غرق نشوند؟ بی‌گمان الله تعالی که بر هر کاری تواناست. چنین ماجرای برای علاء بن حضرمی رضی الله عنه و سپاهیان که عازم «بحرین» بودند نیز پیش آمد. وقتی دریا پیش رویشان قرار گرفت، علاء رضی الله عنه دعا کرد و بدون این که آسیبی به آنان برسد، از روی آب گذشتند.^(۲)

نشانه‌های الله، بی‌شمار است؛ از این رو باید مسایل خارق‌العاده‌ای را که الله تعالی در کتابش خبر داده یا پیامبرش صلی الله علیه و آله بیان نموده و یا مردم مشاهده کرده‌اند، باور کنیم و آن را جزو ایمان به الله بدانیم؛ زیرا چنین باوری، در حقیقت، ایمان به قدرت الله متعال است.

(۱) این، یکی از نشانه‌هایی بود که الله متعال، به عنوان معجزه به موسی علیه السلام داد تا نشان صداقتش باشد.

(۲) این، جزو کراماتی است که الله متعال، آن را دلیلی بر پیروی بنده از پیامبران، یا گام نهادن وی در راه آن‌ها قرار داده است؛ معجزه، از آن پیامبر می‌باشد و کرامت، به پیرو پیامبر تعلق دارد. تفاوت کرامت با جادوگری در این است که کرامت، بدون اراده یا قصد بنده و نیز بدون سعی و درخواست او روی می‌دهد و بنده، برای روی دادن کرامت، از جن‌ها و شیطان‌ها کمک نمی‌گیرد؛ اما جادوگران و کاهن‌ها از شیطان‌ها کمک می‌گیرند و اغلب، برای نزدیکی به شیطان‌ها، کارهایی انجام می‌دهند که ویژه‌ی الله تعالی می‌باشد؛ کارهایی مثل تعظیم و گرامی‌داشت جن‌ها یا اظهار ترس و خشیت در برابر آن‌ها و درخواست کمک از آنان و امید بستن به آن‌ها تا سحری که می‌خواهند، روی دهد! همان سحری که برخی از افراد نادان، آن را کرامت و حتی معجزه‌ای برای جادوگر می‌پندارند.

لازمه‌ی ایمان به الله ﷻ این است که بدانیم الله متعال، ما را می‌بیند و اگر نمی‌توانستیم الله را چنان عبادت کنیم که گویا او را می‌بینیم، پس یقین داشته باشیم که او، ما را می‌بیند. بسیاری از مردم از این مسأله‌ی مهم غافل‌اند و برخی را می‌بینیم که الله را از روی عادت عبادت می‌کنند، نه به گونه‌ای که گویا الله را می‌بینند. این، نقصی در ایمان و عمل به‌شمار می‌رود.

هم‌چنین لازمه‌ی ایمان به پروردگار، این است که حکم و فرمانروایی را از آن الله دانا و بزرگ بدانیم. آری؛ فرمان، تکوینی باشد یا تشریعی، از آن الله متعال است و فرمانروایی جز الله، وجود ندارد و همه چیز به دست اوست؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِّزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۲۶﴾﴾ [آل عمران: ۲۶]

بگو: یا الله! ای مالک الملک! به هر که خواهی، پادشاهی و حکومت می‌بخشی و پادشاهی و حکومت را از هر که خواهی، می‌گیری و هر که را خواهی، عزت می‌دهی و هر که را خواهی، خوار و زبون می‌گردانی. خوبی به دست توست و تو، بر همه چیز توانایی.

چه بسیار پادشاهانی که به شبی از تخت شاهی به‌زیر آمده‌اند و چه بسیار انسان‌هایی که به‌روزی پادشاه شده‌اند! چه بسیار قدرتمندانی که خود را بر همه چیزه می‌دیدند و به نیم‌روزی خوار و ذلیل گشتند! چرا؟ چون فرمانروایی به دست الله است. حکم شرعی نیز تنها از آن الله متعال می‌باشد و تنها اوست که حلال و حرام می‌کند و تعیین تکلیف می‌فرماید و هیچ‌یک از آفریدگانش، سزاوار چنین امتیازی نیست؛ از این‌رو الله متعال بندگانش را منع کرده که مبادا جز به فرمان او یا بدون دلیلی شرعی، چیزی را حلال یا حرام بنامند؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَلٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِيَتَفَتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ ﴿۱۱۶﴾﴾ [النحل: ۱۱۶، ۱۱۷]

با دروغ‌هایی که بر زبانتان می‌آید، نگوئید که این حلال و این حرام است تا بدین‌سان بر الله دروغ ببندید. بی‌گمان کسانی که بر الله دروغ می‌بندند، رستگار نمی‌شوند. بهره‌ی اندکی (در دنیا نصیبشان می‌شود) و عذاب دردناکی در پیش دارند.

نتیجه این که بحث ایمان به الله، موضوع گسترده‌ای است که سخن گفتن درباره‌ی آن روزها زمان می‌برد؛ اما همین اشاره‌ی کوتاه کافی است.

رسول الله ﷺ فرمود: «وملائیکته»؛ یعنی: «و به فرشتگانش باور و ایمان داشته باشی».

فرشتگان، جزو جهان غیب‌اند و الله ﷻ آن‌ها را از نور آفریده و آنان را بر کارهای ویژه‌ای گماشته است و هریک از آن‌ها مطابق فرمان الله متعال به وظیفه‌اش عمل می‌کند؛ همان‌گونه که الله ﷻ درباره‌ی نگهبانان دوزخ می‌فرماید:

﴿عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾

[التحریم: ۶]



فرشتگان خشن و سخت‌گیری بر آن گماشته شده‌اند که از آن‌چه الله به آنان دستور داده، سرپیچی نمی‌کنند و هر چه فرمان می‌یابند، انجام می‌دهند.

آری! فرشتگان بر خلاف انسان‌ها، از هیچ فرمانی سرپیچی نمی‌کنند و از انجام هیچ فرمانی ناتوان نیستند و توانایی اجرای همه‌ی فرمان‌ها را دارند. انسان‌ها، گاه از اجرای فرمان‌ها سرپیچی می‌کنند یا از انجامش عاجزند؛ اما فرشتگان برای اجرای فرمان‌ها آفریده شده‌اند؛ حال، این فرمان‌ها در رابطه با عبادت‌های متعلق به آنان باشد یا در زمینه‌ی امور بندگان و آفریده‌های خدا.

مثلاً جبرئیل الکریم ﷺ به‌عنوان برترین فرشته‌ی الله، کارگزار وحی می‌باشد و وحی الهی را از سوی الله به پیامبرانش می‌رساند؛ او به بزرگ‌ترین کار سودمند برای بندگان، گماشته شده و فرشته‌ی توانا و امانت‌داری است که سایر فرشتگان از او فرمان می‌برند و از این‌رو برترین فرشته‌ی الله ﷻ می‌باشد. همان‌گونه که محمد مصطفی ﷺ برترین پیامبران است:

﴿عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى ۝ ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى ۝ وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى ۝﴾

[النجم: ۵، ۷]

(فرشته‌ی) خیلی توانمند، به او آموزش داده است. (فرشته‌ی) نیرومند که (فراروی پیامبر) راست ایستاد. و او در کرانه‌ی بلند (آسمان) بود.

یعنی: جبرئیل علیه السلام، این فرشته‌ی توانا، قرآن را به پیامبر صلی الله علیه و آله آموزش داد. الله تعالی

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ﴿١٩﴾ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ ﴿٢٠﴾ مُطَاعٍ ثَمَّ

[التکویر: ۱۹، ۲۱]

أَمِينٍ ﴿٢١﴾ ﴿

به‌یقین قرآن، گفتار (ابلاغ‌شده توسط) فرستاده‌ی بزرگوار (ی به نام جبرئیل) است. (همان فرشته‌ی) نیرومندی که نزد صاحب عرش دارای مقامی والا است. آن‌جا (در ملکوت آسمان‌ها) مورد اطاعت (فرشتگان، و) امین است.

برخی از فرشتگان به انجام امور بندگان در رابطه با مسایل حیاتی آنان در دنیا گماشته شده‌اند؛ مثل میکائیل علیه السلام که مسؤول باران و گیاهان است. زندگی انسان‌ها، به این دو مایه‌ی حیات، یعنی وحی و آب بستگی دارد. جبرئیل علیه السلام، کارگزار حیات و زندگانی دل‌هاست و میکائیل علیه السلام، مسؤول حیات زمین (آب و گیاهان) می‌باشد. اسرافیل علیه السلام که یکی از حاملان عرش است، مسؤول دمیدن در «صور» می‌باشد. صور، شاخ نیم‌دایره و کمانی‌شکل بزرگی به‌اندازه‌ی فاصله‌ی میان زمین و آسمان است. وقتی اسرافیل در آن می‌دمد، مردم صدای وحشتناکی می‌شنوند که پیش از آن، هرگز نشنیده‌اند و از شدت این صدا، به‌قدری می‌ترسند که می‌میرند. آن‌گاه دوباره در آن دمیده می‌شود و ناگهان همه‌ی مردم در حالی که نظاره‌گرند، به‌پا می‌خیزند و هر روحی به کالبد دنیوی خود بازمی‌گردد. لذا این سه فرشته، به کارهایی در رابطه با حیات و زندگانی گماشته شده‌اند؛ جبرئیل علیه السلام کارگزار حیات دل‌هاست؛ میکائیل علیه السلام مسؤول حیات گیاهان و زمین؛ و اسرافیل علیه السلام به دمیدن در «صور» گماشته شده که در پی آن، پیکرهای بی‌جان انسان‌ها دوباره جان می‌گیرند و زنده می‌شوند؛ از این‌رو رسول الله صلی الله علیه و آله در ابتدای نمازهای شب، به جای «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ»^(۱)، الله متعال را با ذکر ربوبیتش برای این سه فرشته ثنا و ستایش می‌کرد؛ چنان‌که در ابتدای نمازش می‌گفت: «اللَّهُمَّ رَبِّ جِبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَإِسْرَافِيلَ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ أهدني لما اختلف فيه من

(۱) صحیح است؛ نگا: صحیح الجامع (۴۶۶۷) از آل‌بانی رحمته.

الحَقُّ بِإِذْنِكَ إِنَّكَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^(۱) یعنی: «یا الله! ای پروردگار جبرئیل و میکائیل و اسرافیل! ای پدیدآورنده‌ی آسمان‌ها و زمین! ای دانای نهان و آشکار! تو در میان بندگان دربارهی اختلافاتشان داوری می‌کنی؛ پس مرا به لطف و توفیق خود، به سوی حقیقت و راه راستی که در آن اختلاف کرده‌اند، هدایت نما؛ بی‌گمان تو هر که را بخواهی، به راه راست هدایت می‌کنی».

برخی از فرشتگان بر گرفتن جان‌ها گماشته شده‌اند که در رأسشان، فرشته‌ی مرگ است و همکارانی نیز دارد؛ اگر خواسته باشند جان مؤمنی را بگیرند، با خود کفن و کافور بهستی برای روح آن شخص می‌آورند و اگر آن شخص، دوزخی باشد، کفن و کافوری دوزخی و آتشین با خود می‌آورند و کنارش می‌نشینند و جانش را از کالبدش بیرون می‌کشند تا آن‌که جانش به گلو می‌رسد؛ آن‌گاه فرشته‌ی مرگ، جانش را می‌گیرد و به فرشتگان همراه خود تحویلش می‌دهد تا آن را در کفن و کافور بگذارند.

فرشتگان، روح انسان را در کفن و کافور می‌گذارند و انسان‌ها، جسدش را خداوند به ما انسان‌ها چه همه لطف دارد! الله عَزَّ وَجَلَّ می‌فرماید:

﴿حَقِّي إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ﴾ [الأنعام: ۶۱]

و چون مرگ هر یک از شما فرا رسد، فرستادگان ما جانش را می‌گیرند و کوتاهی نمی‌کنند.

یعنی در حفظ جان یا روح او، کوتاهی نمی‌کنند. الله متعال، آن‌چنان قدرتی به فرشته‌ی مرگ داده است که می‌تواند در یک زمان، جان‌های بسیاری را در شرق و غرب زمین و در گوشه و کنار دنیا بگیرد. تعجیبی هم ندارد؛ چون فرشتگان با ما انسان‌ها قابل مقایسه نیستند و الله متعال توان و قدرتی به آن‌ها داده که از قدرت جن‌ها بیش‌تر است و جن‌ها از انسان‌ها، قوی‌ترند. داستان سلیمان عَلَيْهِ السَّلَام را ببینید که الله متعال این‌چنین بیان فرموده است:

(۱) صحیح مسلم، ش: ۷۷۰ به نقل از عایشه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا.

﴿قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ ﴿٣٨﴾ قَالَ عَفْرَيْتُ مِنْ الْحَيْنِ أَنَا عَاتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ ﴿٣٩﴾﴾ [النمل: ۳۸-۳۹]

(سلیمان) گفت: ای سران و اشراف! کدام یک از شما تخت ملکه‌ی سبا را پیش از آن که مطیع و فرمان‌بردار نزد من بیایند، برایم می‌آورد؟ یکی از جن‌های قوی گفت: من آن را پیش از آن که از جای برخیزی، برایم می‌آورم و من، بر انجام این کار، توانا و امینم.

این تخت در کجا بود؟ آری! این تخت، در یمن بود و سلیمان علیه السلام در شام؛ مسافتی به اندازه‌ی یک ماه؛ اما ببینیم که یکی دیگر از حاضران، از این جن قوی نیرومندتر است:

﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾ [النمل: ۴۰]

کسی که دانشی از کتاب داشت، گفت: من آن را پیش از آن که پلک دیده‌ات به هم بخورد، نزدت می‌آورم.

و سلیمان علیه السلام بلافاصله آن تخت را نزد خویش حاضر دید. علما گفته‌اند: این شخص که دانشی از کتاب داشت، اسم اعظم را می‌دانست و با این اسم دعا کرد و فرشتگان تخت ملکه‌ی سبا را در یک لحظه، از یمن به شام بردند؛ لذا فرشتگان از جن‌ها قوی‌ترند. از این رو نباید تعجب کنیم که انسان‌های زیادی در گوشه و کنار دنیا، به‌طور هم‌زمان می‌میرند و یک فرشته جانشان را می‌گیرد؛ الله جل جلاله می‌فرماید:

﴿قُلْ يَتَوَفَّكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ ﴿١١﴾﴾

[السجدة: ۱۱]

بگو: فرشته‌ی مرگ که بر شما گماشته شده است، جانتان را می‌گیرد و سپس به سوی پروردگارتان بازگردانده می‌شوید.

آیا امکان دارد که الله جل جلاله به این فرشته دستور دهد که جان کسانی را که مرگشان فرارسیده، بگیرد و او «نه» بگوید؟ به قطع امکان ندارد؛ چون فرشتگان هیچ‌گاه از فرمان الله سرپیچی نمی‌کنند. الله جل جلاله به «قلم» دستور داد که همه‌ی چیزهایی را که تا قیامت روی خواهد داد، بنویسد؛ چه شد؟ قلم به عنوان یک موجود بی‌جان، نوشت یا نه؟

آری؛ نوشت. امکان ندارد که کسی از حکم و فرمان الله متعال سرپیچی کند. فقط انسان‌ها و جن‌های سرکش، (آن‌هم به خاطر اختیاری که به آن‌ها داده شد و باید پاسخ‌گو باشند) سرکشی می‌نمایند و فرشتگان، هیچ‌گاه از الله نافرمانی نمی‌کنند. پنجمین فرشته، کارگزار دوزخ یا نگهبان آتش جهنم است که «مالک» نام دارد. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَنَادُوا يَمْلِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَكِثُونَ ﴿۷۷﴾﴾ [الزخرف: ۷۷]

و (دوزخیان) فریاد می‌زنند: ای مالک! (ای نگهبان دوزخ! کاش) پروردگارت ما را بکشد. (نگهبان دوزخ) می‌گوید: شما (در دوزخ) ماندگارید.

دوزخیان درخواست مرگ می‌کنند تا راحت شوند؛ اما نگهبان دوزخ به آنان می‌گوید که شما در دوزخ می‌مانید و عذاب می‌کشید.

ششمین فرشته‌ای که از او نام می‌بریم، کارگزار یا نگهبان بهشت می‌باشد که بنا بر برخی از روایت‌ها، نامش «رضوان» است.

به هر حال، فرشتگانی که نامشان برای ما ذکر شده، با همان نام، به آن‌ها ایمان داریم و فرشتگانی که نامشان ذکر نشده، به‌طور کلی به آن‌ها و عملی که انجام می‌دهند یا وصفی که در کتاب و سنت درباره‌ی آنان بیان شده است، ایمان داریم. آیا فرشتگان که جزو جهان غیب‌اند، دیده می‌شوند؟

پاسخ: آری؛ گاه به شکل و قیافه‌ی اصلی خود دیده می‌شوند و گاه به صورت‌ها و شکل‌هایی غیر از شکل اصلی خود. پیامبر ﷺ جبرئیل عليه السلام را دو بار به شکلی اصلی‌اش مشاهده کرد؛ یک بار در زمین و یک بار در آسمان، در «سدره‌المنتهی». همان‌گونه که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ ﴿۱۳﴾ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ ﴿۱۴﴾﴾ [النجم: ۱۳، ۱۴]

و به‌راستی یک بار دیگر نیز او را دیده است؛ نزد «سدره‌المنتهی».

آیا می‌دانید که پیامبر ﷺ جبرئیل عليه السلام را چگونه دید؟ او را دید که شش صد بال داشت و افق آسمان را گرفته بود. اندازه‌ی بال‌هایش را فقط خدا می‌داند؛ اما وقتی می‌گویند همه‌ی افق را گرفته بود، بدین معناست که خیلی بزرگ و گسترده می‌باشد.

این فرشته که پیامبر ﷺ او را دو بار در شکل و قیافه‌ی اصلی‌اش دید، گاه، به صورت یک انسان نزد رسول‌الله ﷺ می‌آمد؛ همان‌طور که در حدیث عمر ﷺ آمده است: صحابه ﷺ نزد رسول‌خدا ﷺ نشسته بودند که ناگهان مردی سفیدپوش که موهای بسیار سیاهی داشت و آثار سفر بر او نمایان نبود و هیچ‌کس او را نمی‌شناخت، وارد مجلس شد. الله متعال بر هر کاری تواناست و این توانایی را به فرشتگان داده است که می‌توانند خود را به شکل انسان درآورند.

این، وضعیت فرشتگان الهی است که نکات مفصلی درباره‌ی آن‌ها در کتاب خدا و سنت رسولش آمده و ما باید به همه‌ی آن‌ها ایمان داشته باشیم و بدانیم که نیرومند و توانا هستند؛ همان‌گونه که الله ﷻ در غزوه‌ی «بدر» به آنان فرمود:

﴿أَنْبِيَاءُ مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا سَأَلْتِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ

فَأَضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَأَضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ ﴿۱۲﴾

[الأنفال: ۱۲]

من با شما هستم. پس مؤمنان را استوار بگردانید. در دل کافران ترس می‌اندازم. پس گردن‌هایشان را بزنید و دست‌ها و پاهایشان را قطع کنید.

فرشتگان در جنگ بدر، در کنار صحابه می‌جنگیدند و گاه کافری به زمین می‌افتاد و آثار ضربه‌های شمشیر بر پیکرش نمایان بود؛ اما معلوم نمی‌شد که چه کسی، او را شمشیر زده است؛ آری؛ این، فرشتگان الهی بودند که در غزوه‌ی بدر، کافران را شمشیر می‌زدند و می‌کشتند؛ زیرا الله ﷻ به آنان فرمود:

﴿فَأَضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَأَضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ ﴿۱۲﴾ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ

وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿۱۳﴾

[الأنفال: ۱۲، ۱۳]

پس گردن‌هایشان را بزنید و دست‌ها و پاهایشان را قطع کنید. بدان سبب که آنان با الله و پیامبرش مخالفت و دشمنی نموده‌اند؛ و هر کس با الله و فرستاده‌اش دشمنی نماید، بداند که مجازات الله، سخت و شدید است.

به هر حال، هم به فرشتگانی ایمان داریم که نامشان را می‌دانیم و هم به فرشتگانی که نامشان در کتاب و سنت ذکر نشده، اما به‌طور کلی از عبادت‌ها و اعمالشان ذکری به میان آمده است؛ ایمان به فرشتگان، یکی از ارکان شش‌گانه‌ی ایمان به‌شمار می‌رود و هرکس فرشتگان را انکار کند یا منکر وجودشان شود یا بگوید که فرشتگان، همان

نیروهای خیر هستند و شیطان‌ها نیروهای شر می‌باشند، کافر است و از دایره‌ی اسلام خارج می‌باشد؛ زیرا الله و رسولش و اجماع مسلمانان را انکار کرده است. برخی از مردم، بی‌نهایت گمراه شده و وجود فرشتگان را انکار کرده‌اند. پناه بر خدا! گفته‌اند: چیزی به نام عالم فرشتگان وجود ندارد و فرشتگان، همان نیروهای خیر هستند! اگر این‌ها این سخن را از روی تأویل و برداشت و فهم نادرست بگویند، باید نادرست بودن این تأویل و بلکه این تحریف دینی را برایشان بیان کنیم. و اگر چنین سخنی برآمده از تأویل نباشد، انکار فرشتگان به‌شمار می‌رود و کسانی که چنین سخنی می‌گویند، کافرند. زیرا داده‌های صریح کتاب و سنت و نیز اجماع مسلمانان را درباره‌ی وجود فرشتگان انکار کرده‌اند. بدون شک الله متعال، می‌تواند جهان کاملی بیافریند که انسان نتواند با حواس پنج‌گانه‌ی خود آن را درک کند؛ مانند جن‌ها که وجود دارند و با این حال، به‌طور عادی نمی‌توانیم آن‌گونه که سایر اشیا را می‌بینیم، آن‌ها را درک کنیم. خلاصه این که الله متعال، مخلوقات گوناگونی دارد.

رسول الله ﷺ فرمود: «وَكُتُبِهِ»؛ یعنی: «و به کتاب‌هایش باور و ایمان داشته باشی». این، سومین رکن ایمان است. منظور، همه‌ی کتاب‌هایی است که الله متعال، بر پیامبرانش نازل فرموده و هر پیامبری، کتابی داشته است؛ همان‌طور که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ﴾ [الشوری: ۱۷]

الله، ذاتی است که قرآن را به‌حق و درستی نازل کرد و نیز میزان (معیار عدالت) را.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ [الحديد: ۲۵]

به‌راستی پیامبران را با نشانه‌های آشکار فرستادیم و همراهشان کتاب و معیار عدل نازل کردیم تا مردم به عدالت رفتار کنند.

البته ما، برخی از این کتاب‌ها را می‌شناسیم و برخی را نمی‌شناسیم. «تورات» کتابی است که الله متعال بر موسی عليه السلام نازل فرمود و «انجیل» کتابی است که بر عیسی عليه السلام فرو فرستاد. در قرآن صحیفه‌های موسی عليه السلام نیز ذکر شده که گویا غیر از

تورات است؛ صحیفه‌های ابراهیم علیه السلام و «زبور» داوود علیه السلام هم در قرآن کریم، ذکر گردیده است.

هر کتابی که در قرآن ذکر شده، باید به آن ایمان داشته باشیم و در رابطه با کتاب‌هایی که ذکر نشده، به‌طور کلی ایمان داریم که الله متعال، کتاب‌هایی بر پیامبران فرو فرستاده است. لذا ایمان داریم که الله ﷻ تورات را بر موسی و انجیل را بر عیسی و زبور را بر داوود و چند صحیفه بر ابراهیم علیه السلام نازل کرده است؛ البته نباید چنین برداشت کنیم که انجیلی که امروزه نصارا در دست دارند، همان کتابی است که الله متعال بر عیسی علیه السلام نازل فرموده است؛ زیرا انجیل‌های کنونی که در دست نصاراست، تحریف شده و کشیش‌ها و رجال دینی کلیسا، در آن دست برده و آن را تحریف نموده‌اند؛ چیزهایی بدان افزوده و چیزهایی نیز از آن کم کرده‌اند؛ از این‌رو امروزه چهار یا پنج نوع انجیل وجود دارد؛ در صورتی که انجیل نازل شده بر عیسی علیه السلام یکی بوده است. اما الله متعال، خود حفظ و نگهداری کتابی را که بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرده، بر عهده گرفته است؛ زیرا پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ پیامبری نمی‌آید که درست و نادرست را برای مردم بیان کند و به آن‌ها نشان دهد که چه تحریف‌هایی صورت گرفته است. کتاب‌های گذشته از آن جهت، از تحریف، محفوظ نماند که پیامبرانی برانگیخته می‌شدند و تحریف‌های انجام شده در کتاب‌های پیشین را بیان می‌کردند. این، همان رازی است که پروردگار متعال، خود عهده‌دار حفظ و نگهداری قرآن می‌باشد تا مردم بدانند که هرگاه تحریفی در کتاب‌های آسمانی صورت گرفته، نیازمند پیامبرانی بوده‌اند که حق را برایشان بیان کنند. مهم این است که به اصل کتابی که به هر پیامبری نازل شده، ایمان داشته باشیم و آن را از سوی الله بدانیم؛ نه این که کتابی را که در دست مدعیان پیروی از آن پیامبر می‌باشد، همان کتابی بدانیم که الله متعال بر آن پیامبر فرو فرستاده است؛ زیرا بدون شک، تحریف یافته است.

لازمه‌ی ایمان به کتاب‌های الهی، این است که معتقد باشیم هر خبری که در آن‌ها آمده، حق است؛ همان‌طور که همه‌ی گزارش‌های قرآنی، حق می‌باشد؛ زیرا آن‌چه در کتاب‌های پیامبران آمده، از سوی خداست و هر خبری که از سوی خدا باشد، حق است. هم‌چنین باید بر این باور باشیم که همه‌ی احکام این کتاب‌ها، حق است. البته

این پرسش پیش می‌آید که آیا این کتاب‌ها و محتوای آن‌ها تا کنون بدون تحریف مانده است؟ پیش‌تر پاسخ این پرسش را دادیم؛ اما اینک بدین نکته می‌پردازیم که آیا عمل به احکام کتاب‌های پیشین بر ما واجب است؟

پاسخ: به مواردی که الله متعال، از این کتاب‌ها برای ما ذکر فرموده، عمل می‌کنیم؛ البته در صورتی که حکمی برخلاف آن در شریعت ما نیامده باشد. به عنوان مثال الله ﷻ یکی از احکام تورات را در قرآن، این‌چنین بیان می‌فرماید:

﴿وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصًا فَمَن تَصَدَّقَ بِهِ ۖ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَّهُ وَمَن لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٤٥﴾﴾

و در تورات برای بنی‌اسرائیل چنین مقرر نمودیم که (حکم قصاص) بدین ترتیب است که جان در برابر جان، چشم در برابر چشم، بینی در برابر بینی، گوش به جای گوش و دندان به جای دندان قصاص می‌شود و زخم‌ها نیز قصاص دارند. پس هرکس گذشت نماید، گذشتش کفاره‌ی (گناهان) اوست. و کسانی که مطابق احکامی که الله نازل نموده، حکم نکنند، ستم‌کارند.

این حکم، در تورات آمده بود و الله ﷻ آن را در قرآن نقل فرمود تا ما نیز به این

حکم عمل نماییم؛ زیرا الله ﷻ می‌فرماید:

﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾

[یوسف: ۱۱۰]

به‌راستی در داستان‌ها و سرگذشتشان، عبرتی برای خردمندان وجود دارد.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمُ اقْتَدِهْ﴾

[الأنعام: ۹۰]

ایشان (پیامبران)، کسانی هستند که الله هدایتشان نموده است؛ پس، از شیوه‌ی آنان پیروی کن.

الله ﷻ چیزی را بیهوده ذکر نمی‌کند و آنچه از کتاب‌های گذشته نقل نموده، برای ما مشروع است؛ مگر آن‌که در شریعت ما به حکمی برخلاف آن، تصریح شده باشد که در این صورت، ناسخ آن به‌شمار می‌رود. همان‌طور که در شریعت ما، برخی از احکام با برخی دیگر از آیات احکام، منسوخ شده است.

البته بدین نکته توجه داشته باشیم که در حال حاضر آن چه را در کتاب‌های غیرمسلمانان وجود دارد، نه تصدیق و نه تکذیب می‌کنیم؛ زیرا رسول الله ﷺ چنین دستور داده است و امکان دارد ندانسته چیزی را که باطل می‌باشد، تصدیق کنیم یا چیزی را که درست و حق است، تکذیب نماییم؛ بلکه باید بگوییم: به الله و آنچه که به سوی ما و پیشینیان نازل کرده است، ایمان داریم. لذا چیزی را که شریعت ما درباره‌ی درستی یا نادرستی آن چیزی نگفته، نه تأیید و نه تکذیب می‌کنیم؛ اما اگر موردی وجود داشت که در شریعت ما به درستی یا نادرستی آن تصریح شده بود، پس حکمش روشن است و درباره‌ی آن، مطابق شریعت خود عمل می‌کنیم.

خوب است به نمونه‌ای از روایت‌های بی‌اساس بنی‌اسرائیل اشاره کنیم؛ می‌گویند: داوود الیه ﷺ شیفته‌ی زن یکی از سپاهیان شد؛ لذا آن سرباز را به جنگ فرستاد تا شاید کشته شود و بدین ترتیب داوود، به زن آن سرباز دست یابد! لذا خداوند، دو فرشته را نزد داوود فرستاد.

سپس روایان این روایت بی‌اساس، داستانی را ذکر کرده‌اند که در سوره‌ی «ص» آمده است:

«آن دو بی‌مقدمه نزد داوود رفتند؛ او از آنان ترسید. گفتند: نترس؛ ما دو مدعی (دادخواه) هستیم که یکی از ما بر دیگری ستم کرده است؛ پس در میان ما به حق داوری کن و ستم روا مدار و ما را به راه راست راهنمایی نما. یکی از آن‌ها گفت: این، برادر من است که نود و نه میش دارد و من، یک میش دارم؛ می‌گوید: این یک میش را نیز به من بسپار؛ و در سخن گفتن بر من چیره شده است.»^(۱)

روایان این روایت بی‌پایه و دروغین گفته‌اند: خداوند، این مثال را برای داوود بیان کرد تا متوجه اشتباهش شود؛ چون داوود نود و نه زن داشت و به زن سربازش چشم دوخته بود تا به او دست یابد و صد زن داشته باشد!

کذب و بی‌اساس بودن این داستان، روشن است؛ زیرا داوود الیه ﷺ یکی از پیامبران الهی بود و امکان ندارد که از روی هوا و هوس، دست به چنین حیل‌های بزند؛ هیچ عاقلی چنین کاری نمی‌کند، چه رسد به پیامبری معصوم؟ این داستان، در روایت‌های

(۱) ر.ک: سوره‌ی ص: ۲۳-۲۴.

بی‌اساس بنی‌اسرائیل آمده و از این رو می‌گوییم: هیچ پایه‌ای ندارد. چون شایسته‌ی پیامبر خدا و بلکه شایسته‌ی هیچ عاقلی نیست. خلاصه این که آنچه در کتاب‌های غیرمسلمانان آمده، بر دو گونه است:

اول: برخی از آن‌ها را الله متعال در قرآن کریم یا به زبان رسول‌الله ﷺ بیان فرموده است؛ چنین مواردی قابل قبول و صحیح می‌باشد.

دوم: مواردی است که بنی‌اسرائیل، خود روایت کرده‌اند که از سه حالت، خالی نیست:

حالت اول: شریعت ما به دروغ بودن آن، گواهی داده و ما نیز باید به بی‌اساس بودن آن، معتقد باشیم.

حالت دوم: شریعت ما به درست بودن آن، شهادت داده است؛ ما هم مطابق شریعت خود، آن را تصدیق می‌کنیم.

حالت سوم: در شریعت ما به درست بودن یا نادرست بودن آن، تصریح نشده است؛ در این صورت سکوت می‌کنیم؛ زیرا اهل کتاب، قابل اطمینان نیستند و در خبرهایشان کذب، تحریف، و کم و زیاد به هم آمیخته است.

رسول‌الله ﷺ فرمود: «وَرُسُلِهِ»؛ یعنی: «و به پیامبرانش ایمان داشته باشی».

پیامبران، همان انسان‌هایی بودند که الله ﷻ آن‌ها را به عنوان پیام‌رسان و مبلغ فرمان‌ها و رهنمودهای خود به سوی بندگانش فرستاد. آری؛ آن‌ها مانند سایر انسان‌ها پدر و مادر داشتند، جز عیسی فرزند مریم الطیلة که الله متعال، او را بدون پدر آفرید. به هر حال، خداوند ﷻ پیامبرانش را رحمتی بر بندگانش قرار داد تا با بندگان خود اتمام حجت کند؛ همان‌طور که می‌فرماید:

﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالْتَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَعَائِشَةَ دَاوُدَ زَبُورًا ﴿١٣٣﴾ وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا ﴿١٣٤﴾ رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٣٥﴾﴾

[النساء: ۱۶۳، ۱۶۵]

ما، به تو وحی کردیم؛ همان‌گونه که به نوح و پیامبران پس از او وحی نمودیم. و به ابراهیم، و اسماعیل، و اسحاق، و یعقوب و نوادگانش و به عیسی، و ایوب، و یونس، و هارون و سلیمان نیز وحی کردیم. و به داود زبور دادیم. و پیامبرانی (مبعوث کردیم) که پیش‌تر داستان‌شان را برایت گفته‌ایم و هم‌چنین پیامبرانی که داستان‌شان را برایت نگفته‌ایم. الله به‌طور ویژه و بی‌واسطه با موسی سخن گفت. پیامبرانی مژده‌رسان و بیم‌دهنده (برانگیختیم) تا مردم پس از ارسال پیامبران، عذر و بهانه‌ای در برابر الله نداشته باشند. و الله، غالب باحکمت است.

پیامبران زیادی برانگیخته شدند که نخستین آن‌ها، نوح عليه السلام و آخرین‌شان، محمد صلى الله عليه وآله بود. دلیلش این است که الله تعالى می‌فرماید:

﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ﴾ [النساء: ۱۶۳]

ما، به تو وحی کردیم؛ همان‌گونه که به نوح و پیامبران پس از او وحی نمودیم.

هم‌چنین در «صحیحین» و دیگر کتاب‌های حدیث، در حدیث شفاعت، آمده است: «مردم روز قیامت نزد نوح عليه السلام می‌روند و به او می‌گویند: تو، نخستین پیامبری هستی که الله به سوی اهل زمین فرستاد.»
و اما دلیل این‌که محمد مصطفی صلى الله عليه وآله واپسین پیامبر می‌باشد، این فرموده‌ی الهی است که:

﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾

[الأحزاب: ۴۰]

محمد، پدر هیچ‌یک از مردان شما نیست؛ ولی فرستاده‌ی الله و آخرین پیامبر است.

هم‌چنین رسول الله صلى الله عليه وآله فرموده است: «أنا خاتم النبیین»^(۱) یعنی: «من، آخرین پیامبرم». ما باید ایمان داشته باشیم که همه‌ی پیامبران، در رسالتشان و در پیام‌هایی که از سوی الله تعالى ابلاغ کرده‌اند، صادق و راست‌گو بوده‌اند. بر این اساس، به پیامبرانی که با اسم و نام ذکر شده و نیز به پیامبرانی که نامشان ذکر نشده، ایمان داریم و معتقدیم که الله متعال برای هر یک از امت‌ها، پیامبری فرستاده است تا در برابر الله، عذر و بهانه‌ای نداشته باشند؛ همان‌طور که می‌فرماید:

(۱) صحیح است؛ نگا: صحیح الجامع (۱۷۷۳، ۴۲۵۸، ۷۴۱۸) از آل‌بانی رحمته

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [النحل: ۳۶]
 در هر امتی پیامبری (با این پیام) فرستادیم که الله را عبادت و پرستش کنید و از معبودان باطل دوری نمایید.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ [فاطر: ۲۴]
 و در میان همه‌ی امت‌ها هشداردهنده‌ای بوده است.

بر ما واجب است که به پیام‌های پیامبران ایمان داشته باشیم و اگر از راه درستی به ما رسیده باشد، آن را بپذیریم و درستی آن را باور کنیم. هم‌چنین باید از آخرین پیامبر، محمد مصطفی ﷺ پیروی نماییم؛ زیرا الله متعال پیروی از او را بر ما فرض نموده است:

﴿قُلْ يَتَّيِّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ
 وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ الْاُمِّي الَّذِي
 يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ [الأعراف: ۱۵۸]

بگو: ای مردم! به‌راستی که من فرستاده‌ی الله به سوی همه‌ی شما هستم؛ فرستاده‌ی پروردگاری که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن اوست؛ هیچ معبود برحق‌ی جز او وجود ندارد؛ زنده می‌کند و می‌میراند؛ پس به الله و فرستاده‌اش ایمان بیاورید؛ همان پیامبر درس‌نخوانده‌ای که به الله و سخنان‌اش ایمان دارد؛ و از او پیروی کنید تا هدایت یابید.

هم‌چنین به ما دستور داده که از پیامبرش پیروی کنیم؛ می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ [آل عمران: ۳۱]
 بگو: اگر الله را دوست دارید، از من پیروی کنید تا الله شما را دوست بدارد.

در رابطه با سایر پیامبران، زمانی از آن‌ها پیروی می‌کنیم که در شریعت ما به پیروی از عمل‌کرد خاصی از آن‌ها تصریح شده باشد؛ به عنوان مثال رسول الله ﷺ فرموده است: «أَحَبُّ الصَّلَاةِ صَلَاةُ أَخِي دَاوُدَ، كَانَ يَنَامُ نِصْفَ اللَّيْلِ وَيَقُومُ ثُلُثَهُ، وَيَنَامُ سُدُسَهُ؛ وَأَحَبُّ الصِّيَامِ إِلَى اللَّهِ صِيَامُ دَاوُدَ، كَانَ يَصُومُ يَوْمًا وَيُفْطِرُ يَوْمًا»؛ یعنی: «بهترین نماز، نماز داوود عليه السلام است که تا نیمه‌شب می‌خوابید و یک‌سوم شب را به نماز می‌ایستاد و آن‌گاه یک‌ششم آن را می‌خوابید. و بهترین روزه، روزه‌ی داوود عليه السلام است»

که یک روز در میان، روزه می‌گرفت». این حدیث، از عبادت و شب‌زنده‌داری داوود علیه السلام و نیز نحوه‌ی روزه‌گرفتنش حکایت دارد تا ما نیز در این زمینه از او پیروی کنیم.

آیا اگر شریعت ما به پیروی از کار مشخصی از یکی از پیامبران دستور نداده باشد، انجام آن عمل برای ما مشروع است یا حتماً باید در شریعت ما به انجام آن عمل، تصریح شده باشد؟ علما در این باره اختلاف نظر دارند. دیدگاه صحیح، این است که شریعت پیامبران گذشته، برای ما نیز مشروع است؛ مگر آن‌که در شریعت ما به خلاف آن، حکم شده باشد؛ زیرا الله ﷻ به پیامبرش دستور داده است:

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَّتْهُمْ أَلْتَدِهٖ﴾ [الأَنعام: ۹۰]

ایشان (پیامبران)، کسانی هستند که الله هدایتشان نموده است؛ پس، از شیوه‌ی آنان پیروی کن.

بدین‌سان الله متعال، به پیامبرش دستور داده که از شیوه‌ی پیامبران پیشین پیروی کند. هم‌چنین می‌فرماید:

﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾ [یوسف: ۱۱۰]

به‌راستی در داستان‌ها و سرگذشتشان، عبرتی برای خردمندان وجود دارد.

این آیه در پایان سوره‌ی یوسف آمده که خداوند ﷻ در آن، داستانی طولانی برای ما بیان فرموده است تا از آن، درس بگیریم. از این‌رو علما رحمهم الله نکات زیادی در زمینه‌ی احکام شرعی از قبیل قضاوت و دادرسی، از این سوره برگرفته‌اند؛ مانند این اصل که: صدور حکم باید بر اساس شواهد و قراین موجود باشد؛ و این، برگرفته از این آیه است که:

﴿وَشَهِدْ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ قَبْلِ فَصَدَقْتَ وَهُوَ مِنْ

الْكٰذِبِيْنَ ﴿٢٦﴾ وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبْتَ وَهُوَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ ﴿٢٧﴾﴾

[یوسف: ۲۶، ۲۷]

یکی از بستگان زن که حضور داشت، شهادت داد: اگر پیراهن یوسف از جلو پاره شده است، زن راست می‌گوید و یوسف دروغ‌گوست. و اگر پیراهنش از پشت پاره شده، زن دروغ می‌گوید و یوسف راست‌گوست.

یعنی: چگونگی پاره شدن پیراهن یوسف، می تواند دلیل یا قرینه‌ای بر گناه‌کاری یا بی‌گناهی او باشد. علما با توجه به قرآینی که پیرامون یک مسأله در سنت وجود دارد، حکمش را استنباط و بیان می‌کنند.

به هر حال دیدگاه راجح این است که شریعت امت‌های گذشته تا زمانی که در شریعت ما بر خلاف آن حکم نشده باشد، برای ما نیز جنبه‌ی شرعی دارد. حق پیامبران الهی بر گردن ماست که آنان را آن‌گونه که شایسته‌ی آنهاست، دوست و گرامی بداریم و بر این باور باشیم که در میان نیکان، در بالاترین سطح قرار دارند؛ همان‌طور که الله عزوجل می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا ﴿٦٩﴾﴾ [النساء: ۶۹]

آنان که از الله و پیامبر اطاعت می‌کنند، همشین پیامبران، صدیقان، شهدا و صالحان خواهند بود که الله به آنان نعمت داده است؛ و چه رفیقان نیکی هستند!

رسول الله صلی الله علیه و آله پنجمین رکن ایمان را ایمان به «روز آخرت» برشمرد؛ یعنی ایمان به روز قیامت. روز قیامت از آن جهت «روز آخرت» یا روز واپسین نامیده می‌شود که آخرین روز حسابرسی به اعمال بندگان می‌باشد و پس از آن، روز دیگری (برای حسابرسی) وجود ندارد. هر انسانی چهار مرحله را سپری می‌کند:

یک مرحله در شکم مادرش، یک مرحله در دنیا، مرحله‌ای در عالم بزرخ و یک مرحله نیز در روز قیامت که آخرین مرحله می‌باشد. از این‌رو به روز قیامت، «یوم‌الآخر» یا روز واپسین گفته می‌شود. در آن روز جای هر کسی مشخص می‌گردد که در بهشت است یا در دوزخ؛ الله متعال من و شما را جزو بهشتی‌ها بگرداند و ما را از دوزخ پناه دهد.

کتاب «العقیده الواسطیة»، کتاب مختصری در زمینه‌ی عقاید اهل سنت و جماعت می‌باشد که از علامه ابوالعباس حرانی رحمته الله علیه به‌جای مانده است و جزو بهترین کتاب‌های شیخ به‌شمار می‌رود و از لحاظ محتوا، روشن بودن مطالب و پاسخ‌گویی به مسایل مختلف، کم‌نظیر است. شیخ‌الاسلام رحمته الله علیه در این کتاب می‌گوید: «هر آن‌چه که

پیامبر ﷺ درباره‌ی مسایل پس از مرگ خبر داده است، در مفهوم ایمان به آخرت می‌گنجد». از جمله: آزمون قبر.

وقتی مرده را به خاک می‌سپارند، دو فرشته نزدش می‌آیند و او را می‌نشانند و از او سه سؤال می‌پرسند: پروردگارت کیست؟ و دینت چیست؟ و پیامبرت کیست؟ الله متعال، در آن هنگام مؤمنان را با سخن استوار توحیدی، ثابت و پایدار می‌گرداند. از الله درخواست می‌کنم که همه‌ی ما را جزو اهل ایمان قرار دهد. مؤمن در آن هنگام، می‌گوید: پروردگارم الله، و دینم اسلام، و پیامبرم، محمد ﷺ است. آن‌گاه از آسمان ندا می‌رسد که بنده‌ام، راست گفت؛ پس فرشی از بهشت برایش پهن کنید و از لباس‌های بهشتی، بر او بپوشانید و دری به سوی بهشت برایش باز نمایید! سپس تا آن‌جا که چشمش کار می‌کند، قبرش گشاد و فراخ می‌شود و از نسیم خوش‌بوی بهشت به سویش می‌وزد و نعمت‌های بی‌نظیر بهشت را مشاهده می‌کند.

اما منافق یا کافر، می‌گوید: آها! چیزهایی از مردم شنیدم و من هم تکرارش کردم. چیزی برای گفتم ندارد؛ زیرا ایمان به قلبش نرسیده و به‌زبان همان چیزی را گفته که به گوشش رسیده است! بی‌آن‌که معنایش را بداند. لذا قبرش بر او تنگ خواهد بود؛ این، عذاب و فتنه‌ی بزرگی است که رسول‌الله ﷺ به ما دستور داده است در هر نمازی، از آن به الله پناه ببریم و بگوییم: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ وَمِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ»^(۱) یعنی: «از عذاب دوزخ و از عذاب قبر، به الله پناه می‌برم».

لذا ایمان به عذاب یا نعمت قبر، جزو ایمان به آخرت به‌شمار می‌رود. نعمت قبر از آن مؤمنانی است که سزاوار برخورداری از این نعمت‌اند و عذابش از آن کسانی است که سزاوار عذاب‌اند؛ چنان‌که این امر، در کتاب و سنت و اجماع اهل سنت و جماعت، آمده است. الله متعال، در کتابش می‌فرماید:

﴿كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ ﴿٣١﴾ الَّذِينَ تَتَوَفَّيْهُمْ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ

عَلَيْكُمْ أَذْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٣٢﴾﴾ [النحل: ۳۱، ۳۲]

(۱) صحیح مسلم، ش: (۹۲۴، ۹۲۶) به‌نقل از ابوهیره رضی الله عنه؛ همین مضمون در صحیح مسلم، به‌شماره‌ی ۹۳۰ از ابن عباس رضی الله عنه نیز نقل شده است.

الله، این چنین به پرهیزکاران پاداش می‌دهد؛ پاکانی که چون فرشتگان، جانشان را می‌گیرند، می‌گویند: سلام و درود بر شما؛ به پاداش کردارتان وارد بهشت شوید.

یعنی در هنگام مرگشان، به آنان گفته می‌شود که وارد بهشت شوید. اللَّهُ تَجَلَّى در پایان سوره‌ی «واقعه» می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقْرَبِينَ ﴿۸۸﴾ فَرَوْحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّتْ نَعِيمٌ ﴿۸۹﴾﴾

[الواقعة: ۸۸، ۸۹]

ولی اگر از مقربان باشد، پس آسایش و گیاهان خوش‌بو و باغ‌های پر نعمت (درانتظار اوست).

الله تَجَلَّى این نوید را درباره‌ی کسانی بیان می‌فرماید که مرگشان نزدیک شده است؛ یعنی در همان روزی که بمیرند، از این نعمت‌ها برخوردار می‌شوند. اما ببینید که الله متعال درباره‌ی عذاب قبر می‌فرماید:

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمْرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ ﴿۹۳﴾﴾

و چون ستمکاران را در سختی‌های مرگ ببینی و فرشتگان، دستانشان را (به سوی آنان) گشوده، (می‌گویند): جان بکنید؛ امروز به سبب سخنان نادرستی که به الله می‌گفتید و بدان سبب که از تصدیق آیاتش سرکشی می‌کردید، با عذاب خوارکننده‌ای مجازات می‌شوید.

کافران هنگام مردن، جان نمی‌دهند؛ چون مژده‌ی خوبی به آن‌ها داده نمی‌شود. به آن‌ها نوید دوزخ را می‌دهند؛ از این‌رو حاضر نیستند که جان دهند؛ لذا فرشتگان مرگ به آنان می‌گویند: «جان بکنید». این عذاب خوارکننده، در زمان مرگشان و همین‌که می‌میرند، به آن‌ها می‌رسد.

الله تَجَلَّى درباره‌ی فرعونیان می‌فرماید:

﴿النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ ﴿۴۶﴾﴾

[غافر: ۴۶]

(عذابشان) آتش دوزخ است که صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند و روزی که قیامت برپا گردد، (فرمان می‌رسد): فرعونیان را وارد سخت‌ترین عذاب بگردانید.

فرمود: «صبح و شام بر آتش دوزخ عرضه می‌شوند». این، قبل از برپاشدن قیامت است؛ چراکه در ادامه می‌فرماید: «و روزی که قیامت برپا گردد، فرمان می‌رسد که فرعونیان را وارد سخت‌ترین عذاب بگردانید».

البته باید بدانیم که این نعمت و عذاب قبر، جزو عالم غیب است و ما، در حیات خود آن را احساس نمی‌کنیم و اگر عذاب قبر را احساس می‌کردیم، دیگر، مردگان خود را به خاک نمی‌سپردیم؛ زیرا امکان ندارد که انسان، مرده‌اش را به سمت عذاب وحشتناکی ببرد که آن را می‌شنود. هنگامی که کافران و منافقان، از پاسخ به سؤال قبر باز می‌مانند و نمی‌توانند جواب دهند، با گریز آهین، به آن‌ها می‌زنند و بدین‌سان فریادی سر می‌دهند که جز انسان، همه‌ی موجودات زمین، آن را می‌شنوند! رسول الله ﷺ فرموده است: «لَوْ سَمِعَهَا الْإِنْسَانُ لَصَعِقَ»^(۱)؛ یعنی: «اگر انسان آن را بشنود، بی‌هوش می‌شود». هم‌چنین فرموده است: «لَوْلَا أَنْ تَدَافِنُوا لِدَعَوَاتِ اللَّهِ إِنْ يُسْمِعَكُمْ عَذَابَ الْقَبْرِ»^(۲)؛ یعنی: «اگر بیم آن نبود که مردگان خود را دفن نکنید، از الله می‌خواستیم که عذاب قبر را به گوش شما برساند». لذا این لطف خداست که ما، عذاب قبر را احساس نمی‌کنیم و به آن، به‌عنوان یک مسأله‌ی غیبی ایمان داریم. هم‌چنین اگر عذاب قبر، قابل دیدن یا حس کردن بود، مایه‌ی رسوایی می‌گشت. وقتی از کنار قبری عبور می‌کردیم و صدای ناله و فریاد به گوشمان می‌رسید، صاحب قبر پیش ما رسوا می‌شد. هم‌چنین مایه‌ی نگرانی و ناراحتی خانواده و فرزندان بود و از غصه، نمی‌توانستند بخوابند؛ چون همواره صدای ناله و فریاد عزیزشان را می‌شنیدند! اما این، لطف خداست که عذاب قبر را یک مسأله‌ی غیبی و پنهان قرار داده است؛ لذا مبدا کسی بگوید: پس چرا پس از خاکسپاری مرده و گذشت دو یا سه روز، هیچ اثری از عذاب در کنار قبر مرده، دیده نمی‌شود؟ پاسخ روشن است؛ برای این‌که

(۱) بخاری، ش: (۱۲۳۰، ۱۲۳۲، ۱۲۹۱).

(۲) مسلم، ش: ۵۱۱۲، به‌نقل از زید بن ثابت رضی الله عنه؛ به همین مضمون از انس رضی الله عنه به‌شماره‌ی ۵۱۱۳ نیز در صحیح مسلم، آمده است.

عذاب قبر، یک مسأله‌ی غیبی است و الله متعال فقط در پاره‌ای از موارد، هر که از بندگانش را بخواهد، از غیب مطلع می‌سازد؛ و گرنه، هیچ کس غیب نمی‌داند.

روایتی در «صحیحین» آمده است که عبدالله بن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله از کنار دو قبر عبور نمود و فرمود: «إِنَّهُمَا لِيُعَذَّبَانِ وَمَا يُعَذَّبَانِ فِي كَيْبِرٍ، أَمَا أَحَدُهُمَا فَكَانَ لَا يَسْتَنْزِعُهُ مِنَ الْبَوْلِ، وَأَمَّا الْآخَرُ فَكَانَ يَمْشِي - بِالتَّيْمِمَةِ»^(۱) یعنی: «این دو نفر عذاب می‌شوند، نه به خاطر گناه بزرگی؛ یکی از آن‌ها، از ادرار خود پرهیز نمی‌کرد و دیگری، در میان مردم سخن چینی می‌نمود». بدین سان الله صلی الله علیه و آله پیامبرش را از عذاب شدن دو نفر در قبرهایشان مطلع ساخت.

خلاصه این که باید به فتنه و عذاب قبر، ایمان داشته باشیم و بدانیم که در قبر دو فرشته، سه سؤال می‌پرسند: پروردگارت کیست؟ دینت چیست و پیامبرت کیست؟ ایمان به آن چه که در روز قیامت روی می‌دهد، جزو ایمان به آخرت و روز قیامت است؛ هنگامی که برای دومین بار در «صور» دمیده می‌شود، مردم از قبرهایشان برانگیخته می‌شوند و در برابر الله، پروردگار جهانیان در حالی می‌ایستند که لخت و پابرهنه هستند و هیچ لباسی به تن ندارند و ختنه نشده‌اند و زبانشان، از وحشت روز قیامت بند آمده است! حتی پیامبران نیز همین گونه برانگیخته می‌گردند؛ همان طور که الله صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ﴾ [الأنبياء: ۱۰۴]

همان طور که نخستین آفرینش را آغاز نمودیم، دوباره آن را تکرار می‌کنیم.

یعنی همان گونه که انسان، از شکم مادرش برهنه و ختنه نشده به دنیا می‌آید و هیچ چیزی از دنیا با خود ندارد، روز قیامت نیز از درون زمین به همین شکل خارج خواهد شد؛ در آن هنگام انسان‌ها، مرد و زن، کوچک و بزرگ، و مسلمان و غیرمسلمان، همه در برابر الله صلی الله علیه و آله در حالی می‌ایستند که لخت، پابرهنه و ختنه نشده‌اند! اما به یکدیگر نگاه نمی‌کنند؛ زیرا آن قدر از وحشت روز قیامت به خود مشغولند که

(۱) صحیح بخاری، ش: (۲۰۹، ۲۱۱، ۵۵۹۲، ۵۵۹۵)؛ و مسلم، ش: ۴۳۹.

دیگر به فکر نگاه کردن به یکدیگر نمی‌افتند؛ چه بسا زن و مردی در کنار هم باشند، اما به هم نگاه نمی‌کنند! همان‌طور که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ ﴿۳۳﴾ يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ﴿۳۴﴾ وَأُمُّهُ وَأَبِيهِ ﴿۳۵﴾

وَصَلِحَ بَيْنَهُ وَبَيْنِهِ ﴿۳۶﴾ لِكُلِّ أَمْرٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ﴿۳۷﴾ [عبس: ۳۳، ۳۷]

پس هنگامی که آن بانگ مهیب و هولناک سر رسد، روزی که آدمی از برادرش فرار می‌کند، و از مادر و پدر می‌گریزد؛ و نیز از همسر و فرزندان. در آن روز هر کسی گرفتاری و کاری دارد که او را به خود مشغول می‌کند.

بر اساس ایمان به آخرت، معتقدیم که خداوند ﷻ در روز قیامت، زمین را مانند پوست دباغی‌شده، پهن و گسترده می‌سازد. زمین، اینک کروی شکل است؛ اما در روز قیامت، پهن و گسترده می‌شود؛ الله ﷻ می‌فرماید:

﴿إِذَا السَّمَاءُ أَنْشَقَّتْ ﴿۱﴾ وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ ﴿۲﴾ وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ ﴿۳﴾

[الانشقاق: ۱، ۳]

هنگامی که آسمان بشکافد و به فرمان پروردگارش گوش بسپارد و سزاوار (این فرمان‌برداری) است. و هنگامی که زمین، کشیده و گسترده شود.

یعنی زمین تنها در روز قیامت که آسمان می‌شکافد، پهن و گسترده می‌شود و مانند پوست دباغی‌شده، به‌گونه‌ای صاف و هموار می‌گردد که هیچ کوه و درخت یا دره و ساختمانی روی آن دیده نمی‌شود و الله متعال آن را به‌سان میدانی صاف قرار می‌دهد که هیچ‌گونه پستی و بلندی‌ای در آن به چشم نمی‌خورد.

مردم به همان شکلی که پیش‌تر بیان شد، برانگیخته می‌شوند و آسمان‌ها در هم می‌پیچد و الله ﷻ آن را در دست راست خود می‌پیچاند و خورشید، بالای سر مردم قرار می‌گیرد و به‌اندازه‌ی یک «میل» از آنان فاصله دارد؛ یک میل می‌تواند به‌اندازه‌ی «چوب سرمه‌کش» باشد یا به‌اندازه‌ی یک‌سوم فرسنگ. در هر حال، به مردم خیلی نزدیک می‌گردد؛ ولی ما بر این باوریم برخی از مردم، از گرمای آن روز درمان خواهند بود؛ همان کسانی که الله ﷻ آن‌ها را در زیر سایه‌اش جای می‌دهد و آن روز جز سایه‌ی او، هیچ سایه‌ای وجود ندارد. آن‌ها، هفت گروهند که رسول الله ﷺ آنان را نام برده و فرموده است: «سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللَّهُ فِي ظِلِّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ: الإِمَامُ الْعَادِلُ، وَشَابٌّ نَشَأَ فِي

عِبَادَةَ رَبِّهِ، وَرَجُلٌ قَلْبُهُ مُعَلَّقٌ بِالْمَسَاجِدِ، وَرَجُلَانِ تَحَابَّا فِي اللَّهِ اجْتَمَعَا عَلَيْهِ وَتَفَرَّقَا عَلَيْهِ، وَرَجُلٌ دَعَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ مَنْصِبٍ وَجَمَالٍ، فَقَالَ: إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ، وَرَجُلٌ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ فَأَخْفَاهَا حَتَّى لَا تَعْلَمَ شِمَالُهُ مَا تُنْفِقُ يَمِينُهُ، وَرَجُلٌ ذَكَرَ اللَّهَ خَالِيًا، فَفَاصَتْ عَيْنَاهُ؛^(۱) یعنی: «الله در روزی که هیچ سایه‌ای جز سایه‌ی او وجود ندارد، هفت گروه را در زیر سایه‌ی خود جای می‌دهد: فرمانروای عادل؛ جوانی که در اطاعت و بندگیِ الله، رشد یافته است؛ کسی که همواره به مسجد دل بسته باشد؛ دو مسلمانی که فقط به خاطر خشنودی الله با یکدیگر دوست باشند و بر همین اساس، گرد هم می‌آیند یا از یکدیگر جدا می‌شوند؛ کسی که زنی زیبا و صاحب مقام او را به سوی خود بخواند، ولی او نپذیرد و بگوید: من از الله می‌ترسم؛ کسی که با دست راستش به گونه‌ای صدقه دهد که دست چپش نداند که دست راستش چه صدقه می‌دهد؛ و کسی که در تنهایی الله را یاد کند و از چشمانش اشک سرازیر شود».

لذا هفت گروه، از گرما و عذاب روز قیامت در امان خواهند بود:

اول: فرمانروای عادل؛ یعنی فرمانروایی که در میان شهروندانش به عدالت رفتار می‌کند. عدالت زمانی تحقق می‌یابد که مطابق شریعت الله، حکم شود و این، رأس عدالت به شمار می‌رود که محبوب الله ﷻ می‌باشد؛ زیرا الله ﷻ می‌فرماید:

[النحل: ۹۰]

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾

همانا الله به عدل و احسان، فرمان می‌دهد.

لذا هر فرمانروایی که در میان مردمش مطابق حکم الله عمل نکند، عدالت را رعایت نکرده است؛ بلکه کافر می‌باشد؛ زیرا الله ﷻ می‌فرماید:

[المائدة: ۴۴]

﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾

کسانی که مطابق احکامی که الله نازل نموده است، حکم نکنند، کافرند.

لذا اگر حاکمی قوانینی وضع کند که با شریعت الهی مخالف باشد و دانسته چنین کاری انجام دهد و از شریعت، روی بگرداند و بگوید که من از قانون نمی‌گذرم، کافر

(۱) صحیح بخاری، ش: (۲۲۰، ۱۳۳۴، ۶۳۰۸)؛ و مسلم، ش: ۱۷۱۲.

می باشد؛ اگرچه نماز بخواند، روزه بگیرد، حج بگزارد و الله را ذکر کند و به رسالت رسول الله ﷺ گواهی دهد؛ با این حال، کافر است و برای همیشه در دوزخ خواهد ماند.

حکمرانی چنین شخصی بر ملت مسلمان در شرایطی که توانایی برکنار کردن او را دارند، جایز نیست. مهم ترین شاخص عدالت، این است که فرمانروا یا حاکم در میان مردم مطابق شریعت الله حکم کند. هم چنین باید فقیر و ثروتمند را برابر بداند و با دوست و دشمن، یکسان رفتار کند و فرقی میان نزدیکان خود و دیگران نگذارد؛ آری! حتی باید با دوست و دشمن، یکسان رفتار نماید. علما گفته اند: اگر دو نفر، یکی کافر و دیگری مسلمان، برای دادرسی نزد قاضی بروند، بر قاضی حرام است که به ناحق از مسلمان، جانب داری کند یا در قضاوتش، او را به نحوی بر غیرمسلمان ترجیح دهد و امتیاز خاصی برایش قایل شود. هر دو با هم وارد مجلس قضاوت می شوند و با هم می نشینند و قاضی با هر دو سخن می گوید؛ نه این که با مسلمان با چهره ی باز سخن بگوید و با کافر، سخن نگوید یا با اخم و ترشرویی با او حرف بزند! خیر؛ نباید چنین رفتاری داشته باشد. چون اینک مسلمان و غیرمسلمان، در مقام قضاوت قرار گرفته اند و باید در میانشان، برابر و به عدالت حکم شود؛ اگرچه کافر، به هیچ عنوان مانند مسلمان نیست:

﴿أَفَتَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ ۗ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾

[القلم: ۳۵، ۳۶]

پس آیا مسلمانان را مانند مجرمان قرار می دهیم؟ شما را چه شده است؟ چگونه حکم می کنید؟

یکی از شرایط عدالت، این است که حاکم یا فرمانروا قوانین کیفری یا مجازات هایی را که خداوند ﷻ فرض نموده است، اجرا کند؛ حتی بر فرزندان، و در این زمینه رفتار تبعیض آمیزی نداشته باشد. رسول الله ﷺ الگوی عدالت و عادل ترین فرمانروا بود؛ زنی از «بنی مخزوم» سرقت کرد؛ وقتی رسول خدا ﷺ دستور داد که دستش را قطع کنند، اسامه ﷺ به درخواست نزدیکان این زن، نزد رسول خدا ﷺ رفت و از ایشان درخواست نمود که این حکم را اجرا نکنند؛ رسول الله ﷺ به اسامه ﷺ فرمود: «آیا درباره ی حکم و قانون خدا سفارش می کنی؟» آن گاه برخاست و برای مردم سخنرانی

نمود؛ پس از حمد و ثنای الله، فرمود: «امت‌های پیش از شما (بنی اسرائیل)، از آن جهت به هلاکت رسیدند که وقتی فرد مشهور و نام‌داری در میان آن‌ها دزدی می‌کرد، او را رها می‌کردند و هرگاه فرد ضعیفی مرتکب سرقت می‌شد، دستش را قطع می‌نمودند». سپس سوگند یاد کرد و ادامه داد: «لَوْ أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ سَرَقَتْ لَقَطَعْتُ يَدَهَا»^(۱) یعنی: «اگر دخترم، فاطمه دزدی کند، دستش را حتماً قطع می‌کنم». درود و سلام الله بر رسولش باد! فاطمه، دختر رسول‌خدا، برترین زنان، سرور و بانوی زنان اهل بهشت، دختر برترین بنده‌ی خدا؛ اگر دزدی کند، پدرش رسول‌الله ﷺ دستش را قطع می‌کند! ببینید، فرمود: «دستش را حتماً قطع می‌کنم». نگفت: دستور می‌دهم که دستش را قطع کند! یعنی خودم این حکم را اجرا می‌کنم. این، همان عدالتی است که نظام آسمان و زمین، بر پایه‌ی آن حفظ می‌شود. یکی از نشانه‌های عدالت فرمانروا یا حاکم، این است که کسانی را بر پست‌ها و مسؤولیت‌ها می‌گمارد که شایستگی دینی دارند و کارآمد هستند؛ یعنی هم امانت‌دارند و هم از عهده‌ی مسؤولیت و کاری که به آن‌ها داده می‌شود، برمی‌آیند. ارکان و پایه‌های مورد نیاز هر مسؤول، دو چیز است: تعهد، و تخصص. الله ﷻ می‌فرماید:

[القصص: ۲۶]

﴿إِنَّ خَيْرَ مَنْ أَسْتَعْتَزَ الْأَمِينُ ﴿۲۶﴾﴾

بهترین کسی که استخدام می‌کنی، شخص توانا و امانت‌دار است.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿قَالَ عِفْرِيتٌ مِّنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِن مَّقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ

[نمل: ۳۸-۳۹]

لَقَوِيَّ أَمِينٌ ﴿۳۹﴾﴾

یکی از جن‌های قوی گفت: من، تخت ملکه سبا را پیش از آن‌که از جای برخیزی، برایت می‌آورم و من، بر انجام این کار، توانا و امینم.

عدالت چنین ایجاب می‌کند که حاکم یا فرمانروا، تنها افراد توانا و امانت‌دار را بر کارها و پست‌های عمومی بگمارد و اگر جز این باشد، دیگر، عادل نیست؛ یعنی اگر با وجود افراد شایسته پست‌ها و مسؤولیت‌ها را به کسانی واگذار کند که شایستگی ندارند، حاکم و فرمانروای عادل به‌شمار نمی‌رود.

(۱) صحیح بخاری، ش: (۳۴۵۳، ۳۹۶۵، ۶۲۹۰)؛ و مسلم، ش: (۳۱۹۶، ۳۱۹۷)

به هر حال، رسول الله ﷺ فرمانروای عادل را در رأس کسانی برشمرد که الله متعال روز قیامت، آنها را زیر سایه‌ی خود جای می‌دهد؛ روزی که سایه‌ای جز سایه‌ی او وجود ندارد؛ زیرا رعایت عدالت در میان مردم، بسیار دشوار است و هرکس به توفیق خداوند ﷻ به مقام فرمانروایی برسد و عدالت پیشه کند، هم خود به خیر و نیکی فراوانی دست می‌یابد و هم مردم، در زمان حکومتش و حتی پس از آن، نفع زیادی می‌برند؛ زیرا الگو و سرمشق نیکی بوده است.

دوم: جوانی که جوانی‌اش در عبادت و بندگی الله، سپری شود؛ فاصله‌ی بین پانزده سالگی تا سی سالگی را دوران جوانی می‌نامند. جوان، اندیشه‌ها و گرایش‌های خاص خود را دارد و روی یک چیز ثابت نمی‌ماند؛ چون هنوز خام است و پخته نشده و با احساس و عاطفه، جذب هر چیزی می‌شود؛ از این رو رسول الله ﷺ در جنگ، دستور می‌داد که جنگجویان سالخورده‌ی دشمن را بکشند و جوان‌ها را زنده بگذارند؛ زیرا چه بسا هنگامی که اسلام را به جوان‌ها عرضه می‌کردند، مسلمان می‌شدند. جوان به مقتضای جوانی خود علاقه‌ها، سلیقه‌ها، گرایش‌ها و رفتار و اخلاق خاص خودش را دارد و از این رو اگر جوانی‌اش را در عبادت و بندگی الله سپری کند، جزو کسانی خواهد بود که الله متعال در روز قیامت آنها را زیر سایه‌ی خود جای می‌دهد. اطاعت خدا، یعنی اجرای دستورهایش و پرهیز از آنچه که ممنوع قرار داده است. لذا اوامر و نواهی الهی را باید شناخت و این، تنها با کسب علم میسر می‌شود. پس جوانی که در راه تحصیل علم گام برمی‌دارد، جوان شایسته‌ای است که به فرمان الهی عمل می‌کند و از آنچه که نهی کرده، دوری می‌نماید.

سوم: شخصی که به مساجد دل‌بسته است؛ یعنی مساجد را دوست دارد. اما آیا منظور از مساجد در این حدیث، مکان‌های عبادت است یا خود عبادت و کثرت نماز و سجده؟

هر دو احتمال وجود دارد و فرقی نمی‌کند؛ شخصی به مساجد دل‌بسته است و همواره در مسجد و در حال نماز می‌باشد و پس از هر نمازی، منتظر نماز بعدی است. لذا باید فرق این دو سخن را بدانیم: یکی می‌گوید: «خدایا! مرا با نماز راحت کن»؛ و دیگری می‌گوید: «خدایا! مرا از نماز، راحت کن»! اولی خوب است و انسان، از

خداوند ﷻ درخواست می‌کند که نماز را مایه‌ی آرامش قلبی او قرار دهد. اما دومی، نماز را سخت و دشوار می‌داند و از خدا می‌خواهد که او را از نماز، راحت کند!

چهارم: دو شخصی که به‌خاطر الله یکدیگر را دوست دارند و بر همین اساس، گرد هم می‌آیند یا از یکدیگر جدا می‌شوند؛ یعنی دوستی آن‌ها با یکدیگر فقط به‌خاطر الله ﷻ می‌باشد و دلیل دیگری ندارد؛ نه با هم قوم و خویشند و نه ارتباط مالی با یکدیگر دارند؛ بلکه فقط با هم دوستند و هریک، دیگری را بدان سبب دوست دارد که او را عبادت‌گزار و فرمان‌بردار الله می‌بیند و مشاهده می‌کند که آدم سر به راهی است که در راه راست و مسیر شریعت، حرکت و زندگی می‌نماید؛ از این رو با او دوست می‌شود. البته اشکالی ندارد که دوست آدم، قوم و خویش هم باشد؛ یعنی هم نسبت خویشاوندی با هم داشته باشند و هم به‌خاطر ارزش‌های ایمانی، یکدیگر را دوست بدارند. این دو، به‌خاطر الله با هم دوست می‌شوند و به‌خاطر ارتباط و پیوند دینی با یکدیگر، مانند دو برادر هستند؛ این، خود عبادت است. تا زنده‌اند، به‌خاطر الله با هم ارتباط دوستانه‌ای دارند و چیزی جز مرگ، آنان را از هم جدا نمی‌کند؛ الله متعال، چنین افرادی را در روز قیامت که سایه‌ای جز سایه‌ی او وجود ندارد، زیر سایه‌ی خود جای می‌دهد و این محبت و دوستی، در روز قیامت نیز درمیانشان پابرجا خواهد بود؛ همان‌طور که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ﴾ [الزخرف: ۶۷]

دوستان، در آن روز دشمن یکدیگرند، جز پرهیزکاران.

پنجم: مردی که زنی زیبا و صاحب‌مقام یا دارای جایگاه اجتماعی، او را به سوی خود بخواند و او بگوید: من، از الله می‌ترسم.

زنی زیبا که از طبقات پایین نیست و نام و جایگاهی دارد، از مردی که دارای توانایی جسمی و جنسی است، در جایی خالی که هیچ‌کس نیست و هیچ‌کس باخبر نمی‌شود، درخواست زنا و کار زشت می‌کند؛ شرایط، فراهم است و این مرد نیز آدم کم‌توان یا ضعیفی نیست که میل و شهوتی به زنان نداشته باشد؛ اما این مرد، می‌گوید: من از الله می‌ترسم. تنها چیزی که او را از این کار زشت باز می‌دارد، ترس خداست. ببینید؛ همه‌ی شرایط فراهم است؛ هم خود مرد، توانایی و میل جنسی دارد و هم زنی زیبا خودش را در اختیارش قرار داده است و جای خلوتی نیز دارند؛ اما یک مانع قوی و

بزرگ‌تر از شرایط موجود برای آن مرد، او را از زنا کردن باز می‌دارد؛ یعنی ترس خدا. از این رو می‌گوید: «من، از خدا می‌ترسم». نگفت: من، میلی به زنا ندارم؛ یا نگفت که تو، زشتی یا از طبقات پایین جامعه هستی. هم‌چنین نگفت که کسی، این جاست و ما را می‌بیند؛ خیر، بلکه از خدا ترسید و گفت: «من، از الله می‌ترسم». الله متعال روز قیامت که سایه‌ای جز سایه‌ی او وجود ندارد، این شخص را زیر سایه‌ی خود جای می‌دهد.

نمونه‌ی این خداترسی را می‌توانیم در یوسف پیامبر ﷺ ببینیم. یوسف پسر یعقوب پسر اسحاق بن ابراهیم علیهم‌السلام. اسماعیل ﷺ، عموی او محسوب می‌شود؛ زیرا اسحاق بن ابراهیم، جد (پدربزرگ) او بود و اسماعیل، ابوالعرب، یعنی پدر عرب‌ها به‌شمار می‌رود. زن عزیز مصر، عاشق و دل‌باخته‌ی یوسف ﷺ شد. این زن گذشته از جایگاه والایی که داشت، زنی زیبا بود؛ دور از چشم مردم و درباریان، همه‌ی درها را به روی خود و یوسف ﷺ بست و آن‌گاه یوسف را به سوی خود خواند و گفت: ﴿هَيْتَ لَكَ﴾، یعنی: «پیش بیا». یوسف ﷺ جوان بود و به اقتضای طبیعت بشری، قصد آن زن کرد؛ اما برهان پروردگارش را دید و ترس الله ﷻ در دلش افتاد و خواسته‌ی زشت آن زن را نپذیرفت. لذا زن عزیز مصر، او را به زندان تهدید کرد؛ اما یوسف ﷺ زندان را بر این کار زشت، ترجیح داد و گفت:

﴿قَالَ رَبِّ اللَّيْلُنَّ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ ﴿٣٣﴾ فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٣٤﴾ ثُمَّ بَدَأ لَهُمْ مِّن بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيْسَ جُنُنُهُ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿٣٥﴾﴾

[یوسف: ۳۳، ۳۵]

یوسف) گفت: ای پروردگارم! زندان برایم محبوب‌تر از چیزی‌ست که این زنان مرا به‌سوی آن فرامی‌خوانند و اگر مکرشان را از من دور نکنی، به آنان تمایل می‌یابم و بدین‌سان از جاهلان می‌شوم. پروردگارش، دعایش را پذیرفت و مکر زنان را از او دور کرد. همانا الله شنوای داناست. آن‌گاه پس از دیدن نشانه‌ها (ی پاک‌ی یوسف) تصمیم گرفتند او را تا مدتی زندانی کنند.

بدین‌سان یوسف ﷺ به‌خاطر الله ﷻ و ترس از او، زندانی شد و با وجود فراهم بودن شرایط، برهان پروردگارش را دید و از خدا ترسید و از زنا خودداری کرد.

ششم: کسی که با دست راستش به گونه‌ای صدقه دهد که دست چپش نداند که دست راستش چه صدقه می‌دهد. این، کمال اخلاص است که انسان سعی کند هیچ‌کس از اعمال نیکش باخبر نشود؛ بلکه خواهان این باشد که عملش، فقط بین او و خدایش بماند و بدین‌سان دور از چشم مردم صدقه می‌دهد تا با صدقه‌اش بر کسی که به او صدقه می‌دهد، متنی نگذارد؛ زیرا صدقه دادن در پیش چشم دیگران، خود متنی بر صدقه‌گیرنده به‌شمار می‌رود. لذا صدقه‌اش را پنهانی و مخفیانه می‌دهد، به گونه‌ای که دست چپش نمی‌داند که دست راستش چه صدقه داده است؛ یعنی اگر امکانش بود، طوری صدقه می‌داد که دست چپش نیز نفهمد که دست راستش صدقه می‌دهد. این چنین شخصی، بی‌نهایت مخلص است؛ الله متعال، چنین شخصی را در روز قیامت زیر سایه‌ی خود جای می‌دهد.

بنابراین، شکی نیست که صدقه‌ی پنهانی، بهتر است؛ اما در شرایطی که آشکار کردن صدقه باعث تشویق دیگران شود، آشکار نمودن آن، افضل و بهتر می‌باشد. از این‌رو الله متعال کسانی را که در نهان و آشکار صدقه می‌دهند، ستوده است. برتری صدقه، به نفع یا مصلحتی بستگی دارد که در آن است و سه حالت دارد: اگر نفع اظهار آن بیش‌تر باشد، بهتر است که علنی و آشکارا صدقه دهیم و اگر نفع پنهان کردن صدقه بیش‌تر باشد، پس صدقه‌ی پنهانی افضل است و اگر نفع هر دو یک‌سان باشد، در این صورت نیز صدقه‌ی پنهانی، بهتر و افضل است.

هفتم: کسی که در تنهایی الله را یاد کند و اشک از چشمانش سرازیر شود؛ یعنی با زبان و قلب خود، الله را ذکر کند و هیچ‌کس نزد نباشد که شائبه‌ی خودنمایی یا ریا پیش آید؛ بلکه به الله دل‌بستگی داشته و دلش از دنیا و وابستگی به آن، خالی و تهی باشد. لذا وقتی با دل و زبان ذکر خدا می‌کند و عظمت و بزرگی پروردگار را به‌یاد می‌آورد، مشتاق الله ﷻ می‌گردد و اشک از چشمانش سرازیر می‌شود. چنین شخصی، جزو کسانی است که روز قیامت در زیر سایه‌ی الله، جای می‌گیرند.

گاه انسان، توفیق یکی از این اعمال هفت‌گانه را پیدا می‌کند و گاه توفیق می‌یابد که دو یا سه یا چهار یا پنج یا شش یا همه‌ی این اعمال را انجام دهد؛ امکانش وجود دارد و هیچ اشکالی هم پیش نمی‌آید که انسان، از این همه توفیق برخوردار شود؛ همان‌طور که در حدیث رسول‌الله ﷺ آمده است: بهشت، چندین دروازه دارد؛ «فَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ

الصَّلَاةُ دُعَايِ مِنْ بَابِ الصَّلَاةِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصَّدَقَةِ دُعَايِ مِنْ بَابِ الصَّدَقَةِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجِهَادِ دُعَايِ مِنْ بَابِ الْجِهَادِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصِّيَامِ دُعَايِ مِنْ بَابِ الرِّيَّانِ؛^(۱) یعنی: «هرکس اهل نماز باشد، از دروازه‌ی نماز؛ و هرکس اهل صدقه باشد، از دروازه‌ی صدقه و هرکس اهل جهاد باشد، از دروازه‌ی جهاد و هرکس، اهل روزه باشد، او را از دروازه‌ی «ریان» (به سوی بهشت) صدا می‌زنند». ابوبکر رضی الله عنه پرسید: «ای رسول‌خدا! این که کسی را از یک دروازه صدا بزنند، سخت نیست؛ اما آیا کسی هست که او را از همه‌ی دروازه‌ها صدا بزنند؟» رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «نَعَمْ وَأَرْجُو أَنْ تَكُونَ مِنْهُمْ»؛ یعنی: «آری، و امیدوارم که تو، یکی از آنها باشی»؛ زیرا ابوبکر رضی الله عنه اهل نماز، صدقه، جهاد و روزه بود و از همه‌ی این کارهای نیک سهمی می‌گرفت. الله از او راضی باد و ما را در بهشت، در کنار او جای دهد.

یکی از نشانه‌های رستاخیز، این است که خورشید به اندازه‌ی یک «میل» به مردم نزدیک می‌شود؛ حدیث هفت گروهی را که روز قیامت، در زیر سایه‌ی الله جای می‌گیرند، توضیح دادم. اینک دوست دارم نکته‌ای را یادآوری کنم. برخی از مردم گمان می‌کنند که منظور از این سایه، سایه‌ی الله صلی الله علیه و آله می‌باشد؛ این، گمان نادرستی است که فقط افراد ناآگاه چنین پنداری دارند؛ زیرا مردم، روی زمین هستند و سایه، نتیجه‌ی تابش خورشید بالای سرشان می‌باشد. اگر چنین فرض کنیم که منظور، سایه‌ی پروردگار متعال می‌باشد، لزوماً خورشید، باید بالاتر از الله جل جلاله باشد و این، محال و غیرممکن است؛ زیرا الله جل جلاله از همه‌ی جهت‌ها، به‌طور مطلق والاتر و فراتر است. پس منظور از سایه‌ی الله که در این حدیث آمده، چیست؟

پاسخ: منظور، سایه‌ای است که الله صلی الله علیه و آله آن را روز قیامت می‌آفریند تا کسانی که سزاوارند، زیر این سایه جای بگیرند و بدان سبب در حدیث، از این سایه، به عنوان «سایه‌ی الله» یاد شده که پدیدآوردن چنین سایه‌ای در آن روز، فقط از خدای متعال، ساخته است؛ زیرا در آن روز هیچ پستی و بلندی و ساختمانی وجود ندارد و هیچ سایه‌بانی پیدا نمی‌شود و هیچ چتری نیست که مردم زیر سایه‌اش بروند و تنها، همان سایه‌ای وجود دارد که روز قیامت الله صلی الله علیه و آله آن را برای برخی از بندگانش می‌آفریند.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۷۶۴؛ و مسلم، ۱۷۰۵، به نقل از ابوهیره رضی الله عنه.

نامه‌های اعمال در روز قیامت، توزیع می‌شود و هرکس کارنامه‌ی اعمالی را که در دنیا انجام داده است، دریافت می‌کند؛ زیرا دو فرشته بر هر انسانی گماشته شده‌اند؛ یکی در سمت راستش و دیگری، در سمت چپش. همان‌گونه که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ ﴿١٦﴾ إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ ﴿١٧﴾ مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ﴿١٨﴾﴾ [ق: ۱۶، ۱۸]

و ما از رگ گردن به انسان، نزدیک‌تریم. آن‌گاه که دو فرشته‌ی نشسته در راست و چپ (آدمی، نیکی‌ها و بدی‌هایش را) دریافت می‌کنند (و می‌نویسند. انسان) هیچ سخنی بر زبان نمی‌آورد مگر آن که نزدش، نگهبانی (برای نوشتن آن) حضور دارد.

این دو فرشته‌ی بزرگوار، هر عملی را که انسان انجام می‌دهد یا هر سخنی را که می‌گوید، ثبت می‌کنند؛ اما آن‌چه را که در دل انسان می‌گذرد، نمی‌نویسند؛ رسول‌الله ﷺ فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ تَجَاوَزَ عَنْ أُمَّتِي عَمَّا حَدَّثَتْ بِهِ أَنْفُسَهَا، مَا لَمْ تَعْمَلْ بِهِ أَوْ تَكَلَّمْ»^(۱)؛ یعنی: «الله از وسوسه‌هایی که در دل‌های امت من می‌گذرد، تا زمانی که آن را عملی نکرده یا بر زبان نیاورده‌اند، در گذشته است».

فرشته‌ای که در سمت راست انسان نشسته است، گفتار و کردار نیک او را ثبت می‌کند و فرشته‌ی سمت چپ، گفتار و کردار بد او را می‌نویسد. این دو فرشته همه‌ی اعمالی را که به نوشتن آن مأمور شده‌اند، می‌نویسند و نامه‌ی اعمال هر کسی در روز رستاخیز بر گردنش آویخته می‌شود؛ همان‌طور که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَكُلُّ إِنْسَانٍ أَلَمَنَّهُ طَلِيبٌ ﴿١٣﴾﴾ [الإسراء: ۱۳]

و کردار هر انسانی را به گردنش آویخته‌ایم.

روز قیامت، نامه‌ی اعمال هر انسانی را بیرون می‌آورند؛ آن‌گاه به او می‌گویند:

﴿أَقْرَأُ كِتَابِكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا ﴿١٤﴾﴾ [الإسراء: ۱۴]

کارنامه‌ات را بخوان؛ امروز خودت بر خویشتن به عنوان حساب‌رس کافی هستی.

سپس نامه‌ی اعمالش را می‌خواند و هرچه دارد، برایش روشن می‌گردد. برخی از مردم، کارنامه‌ی خود را به دست راست خویش دریافت می‌کنند و برخی دیگر، به

(۱) صحیح بخاری، ش: ۴۸۶۴، به نقل از ابوهریره ﷺ.

دست چپ و از پشت سرشان. از الله ﷻ عاجزانه می‌خواهم که همه‌ی ما را جزو کسانی قرار دهد که نامه‌ی اعمالشان را به دست راست خود دریافت می‌نمایند. کسی که نامه‌ی اعمالش را به دست راستش دریافت می‌کند، به مردم می‌گوید: «بیایید و نامه‌ی اعمالم را بخوانید». بدین ترتیب به سبب لطفی که خدا در حقش کرده است، به قدری شادمان می‌شود که نامه‌ی اعمالش را به مردم نشان می‌دهد؛ اما کسی که نامه‌ی اعمالش را به دست چپ خویش دریافت می‌کند، از شدت غم و اندوه می‌گوید:

[الحاقه: ۲۵]

﴿يَلِيَّتِي لَمْ أُوتِ كِتَابِيهَا﴾

ای کاش نامه‌ی اعمالم را به من نمی‌دادند!

بر اساس ایمان به آخرت و روز رستاخیز، باید باور داشته باشیم که الله ﷻ به حساب مردم رسیدگی می‌کند؛ همان‌طور که می‌فرماید:

﴿وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَىٰ بِنَا حَسِيبِينَ﴾ [الأنبياء: ۴۷]

و اگر عملی هم‌سنگ دانه‌ی خردلی هم باشد، باز هم آن را (به حساب) می‌آوریم. و همین بس که ما حساب‌رسییم.

الله ﷻ هم چنین می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا مَنْ أَوْقَىٰ كِتَابَهُ وَيَمِينِهِ ۖ فَسَوْفَ يُحَاسِبُ حِسَابًا يَسِيرًا﴾ [الانشقاق: ۷، ۸]

اما کسی که نامه‌ی اعمالش را به دست راست خویش دریافت کند، به حسابی آسان (آن هم فقط با عرضه‌ی اعمالش به او) محاسبه می‌شود.

همان‌گونه که در این آیه تصریح شده است، حساب مؤمن، حساب آسانی خواهد بود؛ بدین‌سان که الله متعال، بنده‌اش را نزد خویش می‌خواند و او را می‌پوشاند و دور از چشم مردم، از او اقرار می‌گیرد که آیا فلان گناه و فلان گناهت را به یاد داری؟ و بنده به یکایک گناهانش اعتراف می‌کند. آن‌گاه الله ﷻ به او می‌فرماید: «إِنِّي قَدْ سَتَرْتُهَا عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا وَأَنَا أَعْفِرُهَا لَكَ الْيَوْمَ!» یعنی: «در دنیا گناهانت را پوشاندم و امروز گناهانت را برایت می‌آمرزم». چه همه گناه کرده‌ایم و الله متعال، همه را پوشانیده است! این لطف خدا نسبت به مؤمنان خواهد بود؛ اما خداوند ﷻ

کافران را رسوا و خوار می گرداند؛ چنان که شاهدان در انظار عمومی برضد اینها گواهی می دهند و می گویند:

﴿هَتُّوْلَآءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ ۚ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾ [هود: ۱۸]

اینها همان کسانی هستند که بر پروردگارشان دروغ بستند. آگاه باشید که لعنت و نفرین الله بر ستم کاران است.

در بحث ایمان به آخرت، بر ما واجب است که به حوض پیامبران، محمد مصطفی ﷺ ایمان داشته باشیم؛ همان حوضی که روز قیامت، مؤمنان کنارش می روند و از آب آن می نوشند. منبع آب یا سرچشمه‌ی این حوض، نهر «کوثر» است که آبش از طریق دو ناودان به این حوض می ریزد. «کوثر»، نام نهری در بهشت می باشد که به رسول الله ﷺ اختصاص دارد؛ همان طور که الله ﷻ می فرماید: ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَكَ الْكَوْثَرَ﴾ [الکوثر: ۱] یعنی: «ما به تو کوثر را عطا کردیم».

پیامبر ﷺ در توصیف آب کوثر فرموده که سفیدتر از شیر، شیرین تر از عسل، و خوش بوتر از مشک است و به اندازه‌ی مسافت یک ماه، طول و عرض دارد و در آن، ظرف‌های سیمینی‌ست که در درخشندگی، زیبایی و فراوانی مانند ستارگان آسمان هستند و هرکس یک جرعه از این آب بنوشد، پس از آن هرگز تشنه نمی شود.^(۱) مؤمنان این امت، روز قیامت از آب این حوض می نوشند. خدایا! ما را جزو کسانی بگردان که از آب کوثر می نوشند. البته کسانی که به پیامبر ﷺ ایمان نیاورند، از این حوض رانده می شوند و نمی توانند از آب آن بنوشند. این حوض که خداوند ﷻ آن را مخصوص رسول الله ﷺ قرار داده، در میان حوض‌هایی که به پیامبران داده می شود، بزرگ‌ترین حوض است؛ هر پیامبری، حوضی خواهد داشت که مؤمنان امتش از آن می نوشند؛ اما حوض هیچ پیامبری به حوض پیامبر اسلام ﷺ نمی رسد؛ زیرا این امت، دوسوم جمعیت بهشت را تشکیل می دهند و از این رو حوض پیامبر ﷺ باید از همه‌ی حوض‌ها، بزرگ‌تر و گسترده‌تر باشد.

(۱) این اوصاف در چندین حدیث که شیخین (بخاری و مسلم) و سایر محدثان از تعداد زیادی از صحابه ﷺ روایت کرده‌اند، آمده و به حد تواتر رسیده است.

از دیگر مواردی که در بحث آخرت، باید به آن ایمان داشته باشیم، ایمان به «صراط» است. «صراط»، نام پلی است که در میانه‌ی راه بهشت، بر روی دوزخ نصب شده است و از مو، باریک‌تر و از شمشیر، تیزتر می‌باشد و سرعت عبور مردم از روی آن، به اعمالشان بستگی دارد؛ هرکس به سوی اعمال نیک بشتابد، از روی «پل صراط» به سرعت عبور می‌کند و هرکس در انجام اعمال نیک درنگ نماید، آهسته از روی پل خواهد گذشت؛ هرکس که نیک و بد را در هم بیامیزد و خداوند متعال او را نبخشد، در آتش دوزخ خواهد افتاد. پناه بر الله!

به هر حال، سرعت عبور مردم متفاوت است؛ برخی به یک چشم به هم زدن، از روی پل می‌گذرند و برخی مانند برق عبور می‌کنند؛ عده‌ای، مثل باد و بعضی، مانند اسب تیزپا؛ برخی نیز همانند شتر عبور می‌کنند. عده‌ای، آهسته و آرام بر روی پاهایشان از روی پل صراط می‌گذرند و برخی دیگر، چهار دست و پا و افتان و خیزان عبور می‌کنند. بعضی نیز در دوزخ می‌افتند.

گفتنی است: فقط مؤمنان از روی این پل عبور می‌کنند و کافران از روی این پل نمی‌گذرند؛ زیرا در صحرای محشر، آنان را به سوی دوزخ می‌رانند. والله اعلم. خداوند، همه‌ی ما را از آتش دوزخ مصون بدارد. هنگامی که می‌خواهند از روی پل صراط عبور می‌کنند، آن‌ها را در میان بهشت و دوزخ نگه می‌دارند تا تقاص یکدیگر را پس دهند؛ این غیر از قصاصی است که در میدان حشر انجام می‌شود. این قصاص یا تقاص پس دادن، برای این است که دل‌هایشان از کینه و دشمنی نسبت به یکدیگر پاک گردد تا در بهترین حالت و بدون کینه، وارد بهشت شوند. لذا وقتی به طور کامل پاک شدند، اجازه می‌یابند که وارد بهشت گردند. پیش از ورود رسول خدا ﷺ به بهشت، دروازه‌اش برای هیچ‌کس باز نمی‌شود؛ از این رو رسول الله ﷺ، خود برای بهشتیان سفارش می‌کند که هرچه زودتر وارد بهشت شوند؛ همان‌طور که رسول الله ﷺ در میدان حشر برای مردم شفاعت می‌کند که زودتر حساب‌رسی به اعمالشان شروع گردد تا زودتر، از سختی‌ها و غم و اندوه رستاخیز رهایی یابند. این دو شفاعت، ویژه‌ی رسول خدا ﷺ است. بنابراین نخستین کسی که وارد بهشت می‌گردد، رسول الله ﷺ است و امت رسول الله ﷺ نیز اولین امتی هستند که وارد بهشت می‌شوند؛ اما دوزخی‌ها را گروه‌گروه به سوی دوزخ می‌رانند و هر ملت و گروهی که وارد

دوزخ می‌گردند، هم‌نوعان دوزخی خود را لعنت و نفرین می‌کنند و از یک‌دیگر بیزار می‌جویند. پناه بر خدا! هنگامی که به دوزخ می‌رسند، می‌بینند که دروازه‌های دوزخ باز است تا به نوبت وارد دوزخ شوند. پس از آن‌که وارد دوزخ شدند، برای همیشه در آن می‌مانند؛ ماندنی که هیچ پایانی ندارد؛ همان‌طور که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُعْزِرْ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿١٦٨﴾﴾

[النساء: ۱۶۸، ۱۶۹]

همانا الله، بر آن نیست که کافران و ظالمان را بیامزد و آنان را به راه راست هدایت کند. (آنان را) تنها به راه دوزخ می‌کشاند که جاودانه در آن خواهند ماند. و این کار، بر الله آسان است.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكٰفِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا ﴿١٦٩﴾ خٰلِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿١٧٠﴾ يَوْمَ ثُقُلَتِ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يٰلَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ ﴿١٧١﴾ وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبْرَاءَنَا فَأَصَلْنَا السَّبِيلَ ﴿١٧٢﴾ رَبَّنَا عَذَابُهُمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَتُمْ لَعْنًا كَبِيرًا ﴿١٧٣﴾﴾

[الأحزاب: ۶۴، ۶۸]

بی‌گمان الله، کافران را لعنت کرده و برایشان آتش سوزانی آماده نموده است. برای همیشه در آن می‌مانند؛ هیچ دوست و یابوری نمی‌یابند. روزی که چهره‌هایشان در آتش گردانیده می‌شود، می‌گویند: ای کاش از الله و پیامبر اطاعت می‌کردیم! و می‌گویند: پروردگارا! ما از سران و بزرگانمان اطاعت کردیم؛ پس ما را گمراه کردند. پروردگارا! آنان را دو چندان عذاب بده و آنان را سخت لعنت کن.

و نیز می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خٰلِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ﴿٢٣﴾﴾ [الجن: ۲۳]

و هرکس از الله و فرستاده‌اش نافرمانی کند، پس بی‌گمان آتش دوزخ در انتظار اوست و چنین کسانی جاودانه و برای همیشه در دوزخ می‌مانند.

این سه آیه، بیان‌گر این است که دوزخیان برای همیشه در دوزخ می‌مانند و دیگر، سخن هیچ‌کس در این‌باره اعتبار ندارد. همان‌طور که بهشتیان نیز در بهشت جاودانه‌اند. شاید کسی اعتراض کند که الله ﷻ در سوره‌ی «هود» فرموده است:

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ ﴿١٠٦﴾ خَلِيدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ
السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ ﴿١٠٧﴾ وَأَمَّا الَّذِينَ
سَعِدُوا فِي الْجَنَّةِ خَلِيدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ
عَطَاءً غَيْرٍ مَّجْدُوزٍ ﴿١٠٨﴾﴾

[هود: ۱۰۶، ۱۰۸]

افراد تیره‌بخت در دوزخ خواهند بود و در آن ناله و فریاد سر می‌دهند. تا آسمان‌ها و زمین باقی‌ست، جاودانه در دوزخ می‌مانند؛ مگر مدتی که پروردگارت بخواهد. همانا پروردگارت هر چه بخواهد، انجام می‌دهد؛ ولی افراد خوشبخت و سعادتمند، تا آسمان‌ها و زمین باقی‌ست، جاودانه در بهشت می‌مانند؛ مگر مدتی که پروردگارت بخواهد. و این، عطا و بخششی ناگسستنی‌ست.

آری! شاید کسی اعتراض کند که فرمود: «اهل بهشت، از عطا و بخششی ناگسستنی و پایان‌ناپذیر برخوردار خواهند شد»؛ اما درباره‌ی دوزخیان بیان نمود که: «پروردگارت هرچه بخواهد، انجام می‌دهد». لذا شاید این فرموده‌ی الله بدین معنا باشد که عذاب دوزخیان، سرانجام پایان می‌یابد؟

پاسخ: می‌گوییم: این‌طور نیست؛ بلکه الله متعال بیان فرموده که وقتی بهشتیان از نعمت‌های الهی برخوردار می‌شوند، دیگر، این نعمت‌ها پایان نمی‌یابد. سپس این نکته را بیان نموده که الله ﷻ درباره‌ی دوزخیان، به عدالت حکم می‌کند و الله هرچه بخواهد، انجام می‌دهد و هیچ چیز نمی‌تواند حکمش را تغییر دهد یا به تأخیر بیندازد و وقتی الله متعال درباره‌ی دوزخیان حکم کند که وارد دوزخ شوند، حکمش قطعی‌ست.

درباره‌ی ایمان به آخرت، سخن گفتیم و اینک به ششمین رکن ایمان می‌پردازیم؛ رسول الله ﷺ فرمود: «وَتُؤْمِنُ بِالْقَدْرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ»؛ یعنی: «و به تقدیر نیک و بد از سوی الله، ایمان داشته باشی».

منظور از تقدیر، هر آن چیزی‌ست که الله ﷻ تا روز قیامت رقم می‌زند یا مقدر می‌فرماید. الله متعال، «قلم» را آفرید و به او دستور داد: «بنویس». پرسید: پروردگارا! چه بنویسم؟ فرمود: «هرآنچه را روی خواهد داد». بدین ترتیب به امر الله، هرچه تا روز قیامت روی خواهد داد، ثبت و مقدر گردید؛ از این‌رو آنچه نصیب انسان باشد، به او می‌رسد و آنچه نصیب یا قسمتش نباشد، به او نمی‌رسد. الله ﷻ این را به صورتی کلی و بدون شرح و تفصیل در کتابش بیان نموده و فرموده است:

﴿أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى

اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿۷۰﴾

[الحج: ۷۰]

آیا نمی‌دانی که الله همه‌ی چیزهایی را که در آسمان و زمین است، می‌داند؟ همه در کتابی (ثبت و محفوظ) است. بی‌گمان این امر بر الله آسان می‌باشد.

و می‌فرماید:

﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ

تَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿۲۲﴾

[الحديد: ۲۲]

هیچ مصیبتی در زمین و جان‌هایتان (به شما) نمی‌رسد، مگر پیش از آن که پدیدش بیاوریم، در کتابی ثبت شده است. بی‌گمان این امر، بر الله آسان است.

آری! الله متعال، هر مصیبتی را پیش از آفرینش زمین و قبل از آفرینش انسان‌ها و حتی پیش از آفرینش خود آن مصیبت، پنجاه هزار سال قبل از آفرینش آسمان‌ها و زمین، ثبت و مقدر کرده است. ایمان به تقدیر الهی، چهار مرحله دارد که باید به همه‌ی این مراحل ایمان بیاوریم:

مرحله‌ی اول: باید ایمان و باور داشته باشیم که الله عَلَّمَهُ به همه چیز داناست و الله متعال، این نکته را در بسیاری از آیات قرآن بیان نموده است؛ همان‌گونه که می‌فرماید:

﴿لَتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا ﴿۱۲﴾

[الطلاق: ۱۲]

تا بدانید که الله بر همه چیز تواناست و (بدانید) که به‌راستی علم الله، همه چیز را در بر گرفته است.

و می‌فرماید:

﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ

مِن وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظِلْمَتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي

كِتَابٍ مُّبِينٍ ﴿۵۹﴾

[الأنعام: ۵۹]

و کلیدهای غیب نزد اوست و کسی جز او از آن آگاه نیست. به آن‌چه در خشکی و دریاست، آگاه است. و هیچ برگی نمی‌افتد مگر آن که آن را می‌داند و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین، و هیچ تر و خشکی نیست مگر آن که در کتابی روشن ثبت شده است.

مرحله‌ی دوم: این است که ایمان داشته باشیم که الله متعال، اندازه و مقدار هر

چیزی را تا برپاشدن قیامت تعیین کرده و آن را پنجاه هزار سال پیش از آفرینش آسمان‌ها و زمین ثبت نموده است. هر چیزی که تا روز قیامت پدید آید، نوشته و ثبت شده و پیدایش آن، قلم خورده و دواتش خشکیده و پرونده‌های تقدیر، بسته شده است؛ لذا هرچه نصیب باشد، می‌رسد و آنچه قسمت نباشد، نمی‌رسد. لذا اگر چیزی به تو رسید که انتظارش را نداشتی، نگو اگر چنین و چنان می‌کردم، نتیجه‌اش چنین و چنان می‌شد؛ زیرا آنچه به تو رسیده، قسمت و مقدر بوده و باید همان‌گونه که الله برایت رقم زده است، به تو برسد و هر کاری که انجام دهی، نمی‌توانی از آن فرار کنی و تقدیر الهی همان‌گونه که او تعیین کرده، روی می‌دهد و هیچ دگرگونی و تغییری در آن نخواهد بود؛ زیرا امری قطعی است که الله، مقدر فرموده است. شاید کسی بگوید: مگر در حدیث نیامده است که: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُبَسَّطَ لَهُ فِي رِزْقِهِ وَيُنْسَأَ لَهُ فِي آثَرِهِ، فَلْيَصِلْ رَحْمَهُ»^(۱) یعنی: «کسی که می‌خواهد روزی‌اش، زیاد و عمرش طولانی شود، پس صله‌ی رحم یا ارتباطش با خویشانش را رعایت کند»؟

پاسخ: آری؛ در حدیث همین‌طور آمده است؛ اما باید توجه داشت که برای چنین کسی، رقم خورده و مقدر شده است که پیوند خویشاوندی‌اش را برقرار کند؛ در نتیجه روزی و عمرش برکت می‌یابد و از این‌رو این شخص، به تقدیر الله ﷻ ارتباطش را با خویشاوندش حفظ می‌کند و روزی‌اش زیاد و عمرش، طولانی می‌شود و این اتفاق، به‌طور قطعی مطابق تقدیر الهی روی می‌دهد؛ اما رسول‌الله ﷺ از آن جهت، با عبارت: «هرکس دوست دارد...»، این نکته را بیان فرمود که تشویقی برای ما باشد تا به صله‌ی رحم و پیوند خویشاوندی بیش‌تر توجه کنیم.

گفتنی‌ست: علاوه بر آنچه که در «لوح محفوظ» ثبت شده است، سرنوشت انسان و امور مختلف، در مراحل دیگری نیز ثبت و ضبط و فیصله می‌گردد: زمانی که جنین در شکم مادر خویش است و چهار ماه می‌گذرد، فرشته‌ای که بر رحم‌ها گماشته شده، به سویش فرستاده می‌شود و روح را در او می‌دمد و فرمان

(۱) صحیح است؛ بخاری، ش: ۱۹۲۵؛ و مسلم، ش: ۴۶۳۹ به نقل از انس بن مالک ﷺ. هم‌چنین روایت

بخاری، ش: ۵۵۲۶، و مسلم ش: ۴۶۳۸ به نقل از ابوهریره ﷺ.

می‌یابد که رزق، اجل، عمل و سعادت یا شقاوتی را که برای این جنین رقم خورده است، ثبت کند. این ثبت و ضبط، غیر از ثبت و ضبطی است که در «لوح محفوظ» انجام شده است و در رابطه با سرنوشت انسان در طول عمر اوست؛ لذا علما، آن را سرنوشت زندگانی نامیده‌اند که در رابطه با وضعیت و سرنوشت انسان در طول زندگی‌اش ثبت می‌شود. پس از گذشت چهار ماه یا صد و بیست روز، مادر حرکت جنین را حس می‌کند؛ زیرا روح یا جان، وارد پیکر جنین شده است؛ حال آن‌که پیش‌تر فقط یک پاره‌گوشت بی‌جان بود.

کتابت دیگری نیز انجام می‌شود؛ یعنی هر سال یک‌بار. و این، فیصله و ثبت امور سالیانه در شب «قدر» می‌باشد. الله متعال در شب قدر همه‌ی رویدادها و پدیده‌هایی را که در آن سال اتفاق می‌افتد یا پدید می‌آید، رقم می‌زند؛ همان‌طور که می‌فرماید:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْمُبْرَكَةِ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ ﴿۳﴾ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ ﴿۴﴾﴾

[الدخان: ۳، ۴]

... به‌راستی ما، آن را در شبی پربرکت و خجسته نازل کرده‌ایم؛ همانا ما، هشداردهنده بوده‌ایم. در آن شب هر کار استواری فیصله و مقرر می‌گردد.

علت نام‌گذاری شب «قدر» نیز همین است که امور مختلف در آن شب، مقدر می‌گردد.

سومین مرحله‌ی ایمان به تقدیر: این است که باور و ایمان داشته باشیم که همه چیز به اراده و مشیت الله متعال است و هیچ چیز، خارج از اراده و خواست او نیست. فرقی نمی‌کند که این امر در رابطه با مسایلی باشد که به الله عز و جل اختصاص دارد، مثل: نازل کردن باران، زنده کردن مردگان و امثال آن؛ یا در رابطه با مسایلی هم‌چون نماز و روزه و امثال آن باشد که مردم می‌دانند؛ همه‌ی این‌ها، به حکم و اراده‌ی الله متعال است؛ همان‌طور که می‌فرماید:

﴿لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ ﴿۱۸﴾ وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۹﴾﴾

[التکویر: ۲۸، ۲۹]

(قرآن، پندی‌ست) برای آن‌کس از شما که بخواهد راه مستقیم در پیش گیرد. و شما (بیمودن راه مستقیم را) نمی‌خواهید مگر آن‌که الله، پروردگار جهانیان بخواهد و اراده کند.

و می فرماید:

﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلْنَا مِنَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ أَخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ ءَامَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ﴾ [البقرة: ۲۵۳]

و اگر الله می خواست، کسانی که پس از پیامبران آمدند، با وجود دلایل روشنی که برایشان آمده بود، با هم نمی جنگیدند؛ اما برخی از آنان، ایمان آوردند و برخی، کفر ورزیدند. و اگر الله می خواست، با هم نمی جنگیدند؛ اما الله هر چه بخواهد، به انجام می رساند.

بدین سان الله متعال، بیان فرمود که همه ی اعمال ما، به اراده ی او انجام می شود و خواست و اراده ی ما، تنها به خواست و اراده ی الله ﷻ تحقق می یابد. آری، هر چیزی به اراده ی الله روی می دهد و آنچه که او نخواهد، در قلمرو پادشاهی و فرمانروایی اش پدید نمی آید؛ از این رو مسلمانان اجماع و اتفاق نظر دارند که: «هرچه خدا بخواهد، همان می شود و آنچه او نخواهد، نمی شود».

و اما چهارمین مرحله: باور و اعتقاد به این است که همه چیز، مخلوق و آفریده ی الله متعال می باشد؛ چنان که می فرماید:

﴿اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾ [الزمر: ۶۲]

الله، آفریدگار همه چیز هست و او نگهبان و ناظر بر همه چیز می باشد.

و می فرماید:

﴿وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا﴾ [الفرقان: ۲]

و هر چیزی را آفریده و اندازه و تناسب شایسته و دقیق آن را (به حکمت خویش) رعایت نموده است.

بنابراین هر اتفاقی که روی می دهد، مخلوق خداست. انسان، آفریده ی خداست و عمل او نیز مخلوق خدا می باشد. چنان که الله ﷻ سخن ابراهیم عليه السلام را خطاب به قومش، چنین بیان فرموده است که:

﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ﴾ [الصفات: ۹۶]

الله، شما و کردارتان را آفریده است.

لذا کردار بنده، مخلوق الله ﷻ به شمار می‌رود؛ اگرچه بنده آن عمل را انجام می‌دهد، نه الله؛ خداوند ﷻ این اعمال را می‌آفریند و بنده، مرتکبش می‌گردد؛ یعنی خلقت عمل به الله نسبت داده می‌شود و ارتکاب یا انجام دادنش به بنده.

هرچه اتفاق می‌افتد، مخلوق و آفریده‌ی الله ﷻ می‌باشد؛ البته آنچه که جزو صفات خداست، مخلوق نیست؛ مثلاً قرآن که الله متعال، آن را بر بنده و فرستاده‌اش محمد ﷺ نازل کرده است، مخلوق نیست؛ زیرا کلام خداست و کلام خدا، یکی از صفات الهی است و هیچ‌یک از صفات الله، مخلوق نیست.

این‌ها مراحل چهارگانه‌ی ایمان به تقدیر بود که باید به آن‌ها ایمان داشته باشیم و گرنه، به تقدیر الهی ایمان نیاورده‌ایم.

ایمان به تقدیر و سرنوشت، فواید زیادی دارد؛ زیرا وقتی انسان بر این باور باشد که همه چیز به اراده‌ی الله ﷻ روی می‌دهد، آرامش می‌یابد؛ لذا اگر مصیبتی به او برسد، صبر می‌کند و آن را از سوی خدا می‌داند. و اگر خوشی یا نعمتی به او برسد، شکر خدا می‌کند و می‌گوید: این، از سوی خداست. چنان‌که رسول الله ﷺ فرموده است: «عَجَبًا لَأَمْرِ الْمُؤْمِنِ إِنَّ أَمْرَهُ كُلَّهُ لَهُ خَيْرٌ، وَلَيْسَ ذَلِكَ لِأَحَدٍ إِلَّا لِلْمُؤْمِنِ: إِنْ أَصَابَتْهُ سَرَّاءٌ شَكَرَ فَكَانَ خَيْرًا لَهُ، وَإِنْ أَصَابَتْهُ ضَرَّاءٌ صَبَرَ فَكَانَ خَيْرًا لَهُ»؛^(۱) یعنی: «شگفتا از حال مؤمن که همه‌ی اوضاع و احوالش، برای او خیر است و کسی جز مؤمن چنین وضعی ندارد: اگر مسأله‌ی خوشایندی به او برسد، شکر می‌کند و اگر زیان و مسأله‌ی ناگواری به او برسد، صبر می‌نماید؛ و این، به خیر اوست».

زیرا مؤمن، ایمان دارد که همه چیز به قضا و اراده‌ی الله ﷻ می‌باشد و از این رو همواره راحت و آسوده‌خاطر است. چون می‌داند که آنچه به او رسیده، از سوی خداست؛ اگر مصیبت یا زیانی باشد، صبر می‌کند و منتظر گشایشی از سوی الله متعال می‌ماند و به الله پناه می‌برد و به سوی او زاری می‌کند تا مشکلش را برطرف نماید. و اگر خوشی یا نعمتی به او برسد، شکر خدا می‌کند و می‌داند که آنچه به او رسیده، با توان و تدبیر خودش نبوده؛ بلکه از سوی الله بوده است.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۵۳۱۸ به نقل از صهیب رضی الله عنه.

رسول الله ﷺ فرمود: «وَتُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ»؛ یعنی: «و به تقدیر نیک و بد از سوی الله، ایمان داشته باشی». منظور از تقدیر نیک، هر آن چیزی است که انسان از آن سود می برد؛ مثل دانش سودمند، مال فراوان و پاک، سلامتی، داشتن همسر و فرزندان نیک و... منظور از شر یا تقدیر بد، چیزهایی مثل جهل، فقر، بیماری، و نداشتن همسر و فرزند و چنین مواردی است که برای انسان، ناگوار می باشد. به هر حال، همه ی این ها از سوی الله متعال است؛ چه نیک و چه بد و الله متعال، نیک و بد را به حکمت خویش رقم می زند؛ چنان که می فرماید:

﴿وَنَبَلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ﴿۳۵﴾﴾ [الأنبياء: ۳۵]

و شما را برای آزمایش با انواع نیک و بد می آزماییم و به سوی ما بازگردانده می شوید.

اگر الله متعال، حکمت و مصلحت را در امر ناگوار و بدی بداند، تقدیر بد را رقم می زند؛ چون به طور قطع منافع و مصلحت های زیادی در آن وجود دارد؛ زیرا می فرماید:

﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي

عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿۴۱﴾﴾ [الروم: ۴۱]

به سبب کارهایی که مردم انجام داده اند، در دریا و خشکی، فساد و تباهی پدیدار گشته است تا (پروردگار) سزای بخشی از اعمالشان را به آنان بچشاند؛ باشد که (به سوی حق) بازگردند.

شاید کسی بگوید: آیا این فرموده ی پیامبر ﷺ که باید به تقدیر نیک و بد از سوی الله ایمان داشت، با این فرموده اش در تعارض نیست که: «الشَّرُّ لَيْسَ إِلَيْكَ»^(۱)؛ یعنی: «شر و بدی، به تو نسبت داده نمی شود».

پاسخ: به طور قطع شر محض، به هیچ عنوان در افعال خداوند ﷻ وجود ندارد. منظور از شر محض، بدی و شری است که هیچ خیری در آن نیست؛ نه در حال حاضر و نه در آینده. محال است که چنین شری در افعال خداوند متعال وجود داشته باشد؛ زیرا بدی یا شری که الله متعال مقرر می کند، حتماً پایان نیکی دارد و یا اگر برای عده ای بد و ناگوار است، برای برخی دیگر سودمند می باشد یا خیری در آن است؛ مثلاً الله متعال

(۱) صحیح مسلم، ش: ۷۷۱ به نقل از علی ﷺ.

باران فراوانی نازل می‌کند که در نتیجه‌ی آن، بسیاری از کشتزارها از میان می‌رود؛ اما به‌طور کلی برای ذخیره‌ی آب‌های زیرزمینی مفید است و بسیاری از مردم از آن نفع می‌برند. لذا اگرچه برای عده‌ای، بد بوده یا زیان داشته؛ اما برای برخی دیگر، خوب و مفید بوده است؛ یعنی از یک‌سو، خوب می‌باشد و از سوی دیگر، بد.

علاوه بر این، باید بدانیم که تقدیر بدی که از سوی الله برای انسان رقم می‌خورد، در حقیقت خیر است؛ زیرا اگر انسان به نیت اجر و پاداش صبر کند، به اجر و پاداشی دست می‌یابد که به مراتب از ضرر و زیانی که به او رسیده، بیش‌تر است.

گفته می‌شود: انگشت یا دست بانویی عبادت‌گزار قطع شد؛ ولی او صبر کرد و شکر خدا گفت. به او گفتند: انگشت این‌طور شده و تو الحمدلله می‌گویی؟! پاسخ داد: «حلاوت و شیرینی اجرش، تلخی صبر را از یادم برد».

هم‌چنین باید توجه داشته باشیم که شر یا بدی، حقیقتی است که در افعال الله، هیچ جایی ندارد و فقط در مفعول اوست.^(۱) الله ﷻ می‌فرماید:

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ﴿۱﴾ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ ﴿۲﴾﴾

[الفلق: ۱، ۲]

بگو: به پروردگار سپیده‌دم پناه می‌برم، از شر آن‌چه آفریده است.

به عبارت دیگر، از شری که الله متعال آفریده است، به او پناه می‌برم. فرض کنید یکی از نزدیکان شما بیمار است و شما را راهنمایی می‌کنند که باید او را داغ کنید تا خوب شود؛ شما نیز برای بهبود او، داغش می‌کنید. بدون شک داغ کردن، دردناک است؛ اما این کار شما، بد نیست؛ بلکه برای بیمار، خوب است. چون شما به امید خوب شدن او، داغش می‌کنید. همین‌طور این فعل الله ﷻ که امور ناخوشایندی پدید می‌آورد، بد نیست؛ گرچه این امور پدیدآمده، به‌ظاهر بد و ناگوار

(۱) بدی‌ها و شرارت‌هایی که در دنیا می‌بینیم، بدین معنا نیست که در کارهای خداوند نیز، شر و بدی وجود دارد. باید به تفاوت فعل با مفعول توجه کنیم و بدانیم که آفرینش بدی، به معنای انجام دادن بدی نیست. زیرا شر، به کسی نسبت داده می‌شود که مرتکب بدی می‌گردد، نه به کسی که بدی را به عنوان یک آزمون، آفریده است. بنابراین به هیچ عنوان نمی‌توانیم بدی یا شری را جزو صفات خداوند ﷻ محسوب کنیم؛ چراکه الله متعال، همان‌طور که در ذات و صفاتش، از هر عیبی پاک و منزّه است، در اقوال و افعالش نیز، از هر نقصی پاک می‌باشد. [مترجم].

به نظر می‌رسند؛ چراکه خیر فراوانی در پی دارند. شاید کسی بپرسد: پس چرا الله ﷻ فرموده است:

﴿مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ﴾

[النساء: ۷۹]

آنچه از نعمت و خوبی به تو می‌رسد، از سوی الله (و به فضل او) است و هر چه بدی به تو می‌رسد، از سوی خود توست.

پاسخ: مفهوم این آیه، این است که خوبی یا نعمتی که به انسان می‌رسد، لطف و منت الله نسبت به بنده‌اش می‌باشد و بدی‌هایی که به انسان می‌رسد، گرچه از سوی خدا مقدر شده است، اما خود انسان، بانی و سبب آن می‌باشد. چنان‌که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾

[الشوری: ۳۰]

هر مصیبتی که به شما برسد، به سبب گناهی‌ست که دست‌آورد خود شماست. و الله از بسیاری (از گناهان) در می‌گذرد.

خلاصه این‌که هرچه روی می‌دهد، به اراده‌ی الله متعال است؛ چه نیک باشد و چه بد.

روشن است که خیر و نیکی، از سوی الله متعال می‌باشد؛ اما درباره‌ی شر، می‌گوییم: شر و بدی، هیچ جایی در فعل خداوند ﷻ ندارد و فقط در مفعول اوست؛ و فعل با مفعول، فرق دارد. هم‌چنین باید این نکته را هم به‌خاطر داشته باشیم که چه بسا در امور بد یا ناخوشایندی که به‌اراده‌ی الله به انجام می‌رسد، خیر فراوانی وجود دارد؛ چه در رابطه با شخص مصیبت‌زده و چه در رابطه با دیگران. مثلاً نزول باران زیاد، گرچه ممکن است زراعت زیادی را از میان ببرد و برای کشاورزان، به‌طور مقطعی زیان داشته باشد، اما به‌طور عمومی نفع زیادی برای انسان‌ها دارد؛ از این‌رو برای عده‌ای، بد است و برای برخی دیگر، خوب.

یا می‌گوییم: برای یک نفر، از یک جهت بد است و از سوی دیگر، خوب؛ زیرا بدی یا مصیبتی که به انسان می‌رسد، می‌تواند زمینه‌ای برای پایداری‌اش و شناخت

نعمت‌های الهی باشد تا بیش از پیش، قدر نعمت بداند و بدین‌سان برای او خوب است و پایان نیکی دارد.

عمر رضی الله عنه می‌گوید: جبرئیل رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید که «احسان» چیست؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ»؛ یعنی: «الله را چنان عبادت کنی که گویا او را می‌بینی؛ و اگر نمی‌توانستی این‌چنین عبادتش کنی که گویا او را می‌بینی، پس با یقین به این که او، تو را می‌بیند، عبادتش نما».

احسان، یعنی نیکی کردن؛ و متضاد واژه‌ی «اسائه» (بدی کردن) می‌باشد. البته در این‌جا بدین معناست که انسان، عملش را به کامل‌ترین یا بهترین شکل انجام دهد. رسول الله صلی الله علیه و آله، خود مفهوم احسان را بیان کرد و فرمود: «احسان، این است که الله را چنان عبادت نمایی که انگار او را می‌بینی و اگر این برایت ممکن بود، با یقین به این که او، تو را می‌بیند، عبادتش کن». یعنی الله تعالی را با بیم و امید عبادت کند. به‌طور قطع، عبادتی که از روی امید و رغبت است، از عبادتی که از روی ترس و هراس می‌باشد، بهتر و کامل‌تر است. بنابراین عبادت، دو درجه دارد؛ درجه‌ی اول، عبادت رغبت و امید است؛ و درجه‌ی دوم، عبادت ترس و هراس؛ البته این دو درجه، هر دو بزرگ و باارزش است؛ گرچه درجه‌ی اول، کامل‌تر و بهتر می‌باشد.

سپس جبرئیل رضی الله عنه گفت: «به من درباره‌ی زمان قیامت خبر بده». رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که از او می‌پرسی، از سؤال‌کننده داناتر نیست»؛ یعنی من در این‌باره بیش از تو نمی‌دانم. همان‌طور که تو ای جبرئیل! زمان برپا شدن قیامت را نمی‌دانی، من نیز از آن بی‌اطلاع‌ام. جبرئیل و محمد مصطفی صلی الله علیه و آله، هر دو فرستادگان و پیام‌آوران بزرگوار الله متعال هستند؛ یکی پیام‌آوری از جنس فرشتگان و دیگری، پیام‌آوری از جنس بشر و البته برگزیده‌ترین پیام‌آوران خداوند متعال به‌شمار می‌روند. جبرئیل، در میان فرشتگان؛ و محمد صلی الله علیه و آله در میان پیامبران بشری. با این حال، هر دو از زمان وقوع قیامت، اظهار بی‌اطلاعی می‌کنند؛ زیرا دانش زمان قیامت، فقط نزد ذاتی‌ست که برپا کردن قیامت به دست اوست و او، الله متعال می‌باشد. همان‌گونه که الله تعالی این نکته را در چندین آیه بیان فرموده است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَلُهَا﴾ [الأعراف: ۱۸۷]

از تو درباره‌ی قیامت می‌پرسند که چه زمانی روی می‌دهد؟ بگو: علمش تنها نزد پروردگار من است.

و می‌فرماید:

﴿يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ [الأحزاب: ۶۳]

مردم از تو درباره‌ی رستاخیز می‌پرسند. بگو: علمش تنها نزد الله است.

لذا هرکس ادعا کند که زمان برپاشدن قیامت را می‌داند، دروغ‌گوست؛ زمان قیامت را از کجا می‌داند، حال آن‌که رسول‌الله ﷺ و جبرئیل که برترین پیام‌آوران الهی هستند، از زمان وقوع قیامت بی‌خبر بودند؟ البته قیامت نشانه‌هایی دارد؛ همان‌طور که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا﴾ [محمد: ۱۸]

گویا تنها منتظر این هستند که رستاخیز، ناگهان به سراغشان بیاید؛ همانا نشانه‌هایش فرا رسیده است.

از این رو وقتی رسول‌خدا ﷺ به جبرئیل علیه‌السلام خبر داد که زمان قیامت را نمی‌داند، جبرئیل علیه‌السلام درباره‌ی نشانه‌های قیامت، سؤال کرد؛ یعنی از رسول‌خدا ﷺ خواست نشانه‌هایی را که بیان‌گر نزدیک شدن قیامت است، بیان کند. رسول‌الله ﷺ فرمود: «أَنَّ تَلَدَ الْأُمَّةِ رَبَّتْهَا، وَأَنَّ تَرَى الْحَفَاةَ الْعُرَاةَ الْعَالَةَ رِعَاءَ الشَّاءِ يَتَطَاوَلُونَ فِي الْبُنْيَانِ»؛ یعنی: «از نشانه‌های قیامت است) که کنیز، سرورش را بزاید و پابرهنگان و برهنه‌های نیازمند و چوپان‌ها را می‌بینی که در ساختمان‌سازی بر یک‌دیگر سبقت می‌گیرند».

«کنیز، سرورش را بزاید»، بدین معناست که کنیزان زیردستی، به جایی می‌رسند که ریاست می‌یابند و بر دیگران، حکم می‌رانند؛ و این، کنایه از کثرت اموال و دارایی‌هاست.^(۱)

(۱) در حدیث آمده است: «أَنَّ تَلَدَ الْأُمَّةِ رَبَّتْهَا». ابن حجر رحمه‌الله مفهومش را کثرت نافرمانی فرزندان از مادرانشان دانسته است؛ به پندار وی، مفهوم حدیث از این قرار است که دختران به مادرانشان امر و نهی

و اما دومین نشانه‌ی قیامت از زبان رسول خدا ﷺ: «وَأَنْ تَرَى الْحَفَاةَ الْعُرَاةَ الْعَالَةَ رِعَاءَ الشَّاءِ يَتَطَاوَلُونَ فِي الْبُنْيَانِ»؛ یعنی: «و پابرهنگان و برهنه‌های نیازمند و چوپان‌ها را می‌بینی که در ساختمان‌سازی بر یک‌دیگر سبقت می‌گیرند». به عبارت دیگر: چنین کسانی آن‌قدر ثروتمند می‌شوند که به داشتن ساختمان و تجملات دنیوی، افتخار می‌کنند. لذا این‌که در ساختمان‌سازی بر یک‌دیگر سبقت می‌گیرند، دو جنبه دارد: یکی، حسی؛ و دیگری معنایی است؛ منظور از حسی، این است که ساختمان‌های بزرگ و بلندی می‌سازند و منظور از جنبه‌ی معنایی آن، این است که به‌خاطر ثروت زیادشان، خانه‌هایشان را با انواع تجملات آراسته می‌کنند.

البته قیامت، نشانه‌های دیگری نیز دارد که علما آن‌ها را ذکر کرده‌اند. سپس جبرئیل عليه السلام رفت و صحابه رضي الله عنهم مدت زیادی آن‌جا ماندند؛ آن‌گاه رسول خدا صلى الله عليه وسلم از عمر رضي الله عنه پرسید: «آیا می‌دانی که سؤال‌کننده چه کسی بود؟» عمر رضي الله عنه گفت: «الله و پیامبرش بهتر می‌دانند». فرمود: «او، جبرئیل بود؛ نزدتان آمد تا دیتان را به شما آموزش دهد».

پاره‌ای از نکاتی که از این حدیث برداشت می‌کنیم:

طرح سؤال برای شاگردان به‌قصد ارزیابی وضعیت درسی و علمی آن‌ها؛ همان‌طور که رسول‌الله صلى الله عليه وسلم از عمر رضي الله عنه سؤال کرد.

هم‌چنین درمی‌یابیم که گفتن این عبارت اشکالی ندارد که: «الله و پیامبرش بهتر می‌دانند» و لازم نیست که بگوییم: «الله، سپس پیامبرش بهتر می‌دانند»؛ زیرا علوم شرعی که به پیامبر صلى الله عليه وسلم می‌رسد، از سوی الله و جزو علم و دانش الهی است و از این‌رو گفتن این عبارت، اشکالی ندارد. همان‌طور که الله جل جلاله می‌فرماید:

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾ [التوبة: ۵۹]

و برایشان بهتر بود اگر به آن‌چه الله و پیامبرش به ایشان داده‌اند، خشنود می‌شدند.

می‌کنند. نووی رحمته الله، کثرت کنیزان و کنیززادگان را به عنوان رأی جمهور علما درباره‌ی مفهوم این حدیث، ذکر کرده است. [مترجم]

فرمود: «الله و پیامبرش». نفرمود: الله، سپس پیامبرش. منظور از «آنچه که الله و پیامبرش به ایشان داده‌اند»، مسایل و داده‌های شرعی است و رهنمودهای پیامبر ﷺ، جزو داده‌های الهی است. لذا در رابطه با مسایل شرعی، جایز است که بگوییم: «الله و رسولش بهتر می‌دانند»؛ یعنی نیازی نیست که بین لفظ جلاله‌ی الله و واژه‌ی رسول، کلمه‌ی «سپس» را بگوییم؛ اما در مسایل تکوینی، باید واژه‌ی «سپس» را به‌کار ببریم. مثلاً درست نیست که بگوییم: «هرچه خدا و رسولش بخواهند»؛ زیرا شخصی به پیامبر ﷺ گفت: «آنچه خدا و شما بخواهید». رسول الله ﷺ فرمود: «أجعلتني لله نداً، بل ما شاء الله وحده»^(۱) یعنی: «آیا مرا با الله شریک ساختی؟ بلکه هرچه الله یگانه بخواهد».

نکته‌ی دیگری که از حدیث عمر ﷺ برداشت می‌کنیم، این است که وقتی سؤال‌کننده پرسشی مطرح می‌کند که آن را می‌داند، در واقع برای آموزش به دیگران است و معلم یا آموزگارشان به‌شمار می‌رود؛ زیرا مردم سؤالی را که جبرئیل علیه السلام پرسید یا پاسخی که رسول خدا ﷺ داد، یاد نداشتند و نمی‌دانستند و بدین ترتیب نفع زیادی از این پرسش و پاسخ بردند؛ از این رو یکی از علما گفته است: دانش‌آموز، دانشجو و پژوهشگری که در جلسه‌ی یک عالم شرکت می‌کند، باید گاه مسایل مهمی را که خود می‌داند، در قالب پرسش مطرح کند تا حاضران در جلسه، نفع ببرند و بدین‌سان، نکته‌ی مهمی را به آن‌ها یاد داده یا زمینه را برای فراگیری آن‌ها فراهم نموده است.

(۱) حسن لغیره؛ روایت بیهقی در الکبری (۲۱۷/۳)، ابن ابی شیبیه در مصنف خود (۳۴۰/۵)، احمد در مسند (۲۱۴/۱، ۲۲۴، ۲۸۳)؛ طبرانی در المعجم الکبیر (۲۴۴/۱۲) از طریق الجلیح کندی از یزید بن اصم از ابن عباس. در روایات اجلح، ضعف و اشکال‌هایی وجود دارد و احادیث منکر زیادی روایت نموده و گاه، در روایتش دچار اضطراب می‌شود: نگا: العلل ابن ابی حاتم (۲۴۰/۲) آن را از ابی زبیر از جابر ﷺ روایت کرده و آن را منکر دانسته و روایت ابن عباس ﷺ را ترجیح داده است. اما یزید بن اصم، نقه است؛ به هر حال، هرچه باشد، روایت حدیفه، شاهی بر این روایت است.

همچنین به برکت علم و دانش، پی می‌بریم و در می‌یابیم که پرسش و پاسخ، نفع زیادی دارد؛ هم برای پرسش‌گر و هم برای پاسخ‌دهنده. همان‌طور که رسول‌الله ﷺ فرمود: «...تا دیتتان را به شما آموزش دهد».

و نیز در می‌یابیم که این حدیث، حدیث بزرگ و مهمی است که همه‌ی دین را در خود دارد؛ از این‌رو رسول‌الله ﷺ فرمود: «جبرئیل بود که می‌خواست دیتتان را به شما آموزش دهد»؛ چراکه این حدیث، شامل اصول اعتقادی و اصول عملی است. اصول اعتقادی، همان ارکان و پایه‌های ایمان است و اصول عملی، همان ارکان پنج‌گانه‌ی اسلام می‌باشد.

۶۲- الثَّانِي: عَنْ أَبِي ذَرٍّ جُنْدُبِ بْنِ جُنَادَةَ ، وَأَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «اتَّقِ اللَّهَ حَيْثُمَا كُنْتَ وَأَتَّبِعِ السَّبِيَّةَ الْحَسَنَةَ تَمَحُّهَا، وَخَالِقِ النَّاسَ بِجُلُقٍ حَسَنٍ»، [ترمذی، روایتش کرده و آن را حسن دانسته است.]^(۱)

ترجمه: ابوذر، جندب بن جناده و ابو عبدالرحمن، معاذ بن جبل می‌گویند: رسول‌الله ﷺ فرمود: «هرجا که بودی، تقوای الله پیشه ساز و پس از هر بدی، نیکی نما تا آن بدی را از میان ببرد و با مردم، با اخلاق نیکو برخورد و رفتار کن».

شرح

مؤلف رحمته این حدیث را در «اربعین» خود نیز آورده است؛ رسول‌الله ﷺ در این حدیث سه رهنمود یا سفارش مهم بیان می‌فرماید:

رهنمود اول: «هرجا که بودی، تقوای الله پیشه کن». تقوا، یعنی اجتناب از آن‌چه که الله نهی کرده و انجام دادن آن‌چه که به آن دستور داده است؛ لذا تقوا، این است که فرمان الهی را خالصانه و مطابق سنت و رهنمود رسول‌الله ﷺ انجام دهی و برای فرمان‌برداری از الله عز وجل، آن‌چه را که نهی نموده، ترک کنی و از آن پرهیز نمایی. مثلاً بزرگ‌ترین رکن اسلام را پس از شهادتین که الله بر تو واجب کرده، انجام دهی و نمازت را با همه‌ی شرایط و ارکان و واجباتش به کامل‌ترین شکل بخوانی؛ لذا کسی

(۱) صحیح الجامع الصغیر، از البانی رحمته، ش: ۹۷؛ و نیز الروض النضیر، ش: ۸۵۵.

که شرایط یا واجبات و یا ارکان نماز را رعایت نکنند، تقوای الهی پیشه نکرده است؛ بلکه خداترسی و تقوایش، متناسب با آنچه که در انجامش کوتاهی کرده، ناقص است. تقوا در زکات، این است که همه‌ی اموالت را که در آن زکات است، محاسبه کنی و با طیب خاطر و میل دورنی خویش و به‌دور از بخل و تأخیر زکات اموالت را بدهی؛ و هرکس چنین نکند، پرهیزکار و خداترس نیست.

تقوا در روزه، این است که همان‌طور که دستور یافته‌ای، از بیهوده‌کاری یا کارهای لغو، دشنام گفتن، کشمکش و سر و صدا، غیبت، سخن‌چینی و دیگر کارهای زشت که روزه را ناقص می‌کند، دوری کنی؛ چون روزه در حقیقت، به معنای دوری از کارهایی است که الله ﷻ حرام نموده است.

به همین‌شکل باید سایر وظایف شرعی خود را برای اطاعت از الله و فرمان‌برداری از دستورهایش، مخلصانه و با پیروی از رسول گرامی ﷺ انجام دهی و از آنچه که الله متعال، نهی فرموده است، بپرهیزی.

رهنمود دوم: «پس از هر کار بدی، نیکی کن تا آن بدی را محو و نابود نماید؛» زیرا نیکی‌ها، بدی‌ها را از میان می‌برد. یکی از نیکی‌هایی که پس از هر کار بدی باید انجام دهی، این است که به سوی الله توبه کنی؛ زیرا توبه، یکی از برترین نیکی‌هاست. الله ﷻ می‌فرماید:

[البقرة: ۲۲۲]

﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾

همانا الله، توبه‌کنندگان و جویندگان پاکی را دوست دارد.

و می‌فرماید:

[النور: ۳۱]

﴿وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾

و ای مؤمنان! همه به‌سوی الله توبه کنید تا رستگار شوید.

کارهای نیک و شایسته، کفاره‌ی بدی‌ها و گناهان انسان می‌باشد؛ همان‌طور که رسول‌الله ﷺ فرموده است: «الصَّلَاةُ الْحُمُسُ وَالْجُمُعَةُ إِلَى الْجُمُعَةِ وَرَمَضَانُ إِلَى رَمَضَانَ كَفَّارَةٌ لِمَا بَيْنَهُنَّ مَا اجْتُنِبَتِ الْكِبَايِرُ»؛ یعنی: «نمازهای پنج‌گانه و نماز جمعه تا جمعه‌ی دیگر و نیز رمضان تا رمضان بعدی، هر یک کفاره‌ی گناهانی است که در میان آن‌ها انجام می‌شود؛ البته غیر از گناهان بزرگ که باید از آن‌ها پرهیز کند». هم‌چنین فرموده

است: «الْعُمْرَةُ إِلَى الْعُمْرَةِ كَفَّارَةٌ لِمَا بَيْنَهُمَا»^(۱) یعنی: «هر عمره تا عمره‌ی بعد، کفاره‌ی گناهانی است که در میان آن دو انجام می‌شود». لذا نیکی‌ها، بدی‌ها را از میان می‌برند.
رهنمود سوم: «با مردم با اخلاق نیک رفتار کن».

دو رهنمود اول در رابطه با تعامل انسان با خالق می‌باشد و رهنمود سوم، درباره‌ی حُسن معاشرت و خوش‌خُلُقی با مردم است؛ یعنی باید با مردم با رفتار و اخلاقی شایسته، نه نکوهیده و زشت، برخورد نماییم و این با گشاده‌روی، راست‌گویی، نیک‌کلامی یا خوش‌زبانی و دیگر رفتارها و منش‌های نیک، میسر است. روایت‌های فراوانی درباره‌ی فضیلت اخلاق نیک وجود دارد؛ چنان‌که رسول‌الله ﷺ فرموده است: «أَكْمَلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا»^(۲) یعنی: «ایمان مؤمنانی کامل‌تر است که اخلاقشان، نیکوتر باشد». هم‌چنین رسول‌الله ﷺ خبر داده است که نزدیک‌ترین و سزاوارترین مردم به ایشان در روز قیامت، کسانی هستند که خوش‌اخلاق‌ترند.

لذا اخلاق نیک به عنوان یک ارزش و منش خوب در جامعه، انسان را محبوب دیگران می‌گرداند و پاداش بزرگی دارد که آدم خوش‌اخلاق در روز قیامت به آن دست می‌یابد. چه خوب است که همگی ما این سه رهنمود رسول‌خدا ﷺ را رعایت کنیم.

۶۳- الثَّالِثُ: عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه قَالَ: «كُنْتُ خَلَفَ النَّبِيِّ ﷺ يَوْمًا فَقَالَ: «يَا غُلَامُ إِنِّي أُعَلِّمُكَ كَلِمَاتٍ: أَحْفَظِ اللَّهَ يَحْفَظَكَ أَحْفَظِ اللَّهَ يَحْفَظِكَ إِذَا سَأَلْتَ فَاسْأَلِ اللَّهَ، وَإِذَا

(۱) صحیح مسلم، ش: ۳۴۴.

(۲) صحیح لغیره؛ روایت ترمذی در الجامع (۱۱۶۲) و ابن حبان در صحیحش (۴۷۹، ۴۱۷۶) و حاکم در المستدرک (۴۳/۱) و ابن ابی شیبہ در مصنف خود (۱۶۵/۶) و احمد در مسند (۲۵۰/۲، ۴۷۲/۲) و حارث در مسند خود (۸۴۸) «زوائد الهیثمی» و بیهقی در شعب الإیمان (۲۷، ۷۹۸۱)، و ابن‌نصر در تعظیم قدر الصلاة (۴۵۲) و دیگران از طریق محمد بن عمرو از ابوسلمه از ابوهریره رضی الله عنه. سند این روایت، حسن است و طرق و شواهد دیگری نیز دارد که این‌جا گنجایش ذکرش نیست.

اسْتَعْنَتْ فَاسْتَعِنَ بِاللَّهِ، وَاَعْلَمَ: أَنَّ الْأُمَّةَ لَوْ اجْتَمَعَتْ عَلَى أَنْ يَنْفَعُوكَ بِشَيْءٍ، لَمْ يَنْفَعُوكَ إِلَّا بِشَيْءٍ قَدْ كَتَبَهُ اللَّهُ لَكَ، وَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَى أَنْ يَضُرُّوكَ بِشَيْءٍ، لَمْ يَضُرُّوكَ إِلَّا بِشَيْءٍ قَدْ كَتَبَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ، زُفَعَتِ الْأَقْلَامُ، وَجَفَّتِ الصُّحُفُ». [ترمذی، روایتش کرده و آن را حسن صحیح دانسته است.]^(۱)

وفي رواية غير الترمذی: «احفظ الله تحذره أمامك، تعرّف إلى الله في الرخاء يعرفك في الشدة، واعلم أن ما أخطأك لم يكن ليصيبك، وما أصابك لم يكن ليخطئك واعلم أن النصر مع الصبر، وأن الفرج مع الكرب، وأن مع العسر يسراً».

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنه می گوید: روزی (سوار بر اسب) پشت سر رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته بودم؛ فرمود: «پسر جان! چند سخن به تو می آموزم: شریعت الله را پاس بدار تا تو را حفظ کند؛ شریعت الله را حفظ کن تا او را در برابر خویش بیابی. هرگاه، چیزی خواستی، از الله بخواه و هرگاه کمک و یاری خواستی، از الله درخواست کمک کن و بدان که اگر همه‌ی مردم جمع شوند تا نفعی به تو برسانند، نمی‌توانند؛ مگر آنچه را که الله، برایت مقرر کرده است. و اگر همه‌ی مردم جمع شوند تا زیانی به تو برسانند، نمی‌توانند مگر زیانی که الله برایت رقم زده است. کار نوشتن تقدیر به وسیله‌ی قلم‌ها پایان یافته و نامه‌ها، خشک شده است».

در روایتی غیر از ترمذی آمده است: «شریعت الله را پاس بدار تا او را در برابر خویش بیابی؛ خدا را در آسایش و راحتی به یاد داشته باش تا تو را در سختی‌ها بشناسد (و تو را یاری کند). و بدان که آنچه برایت مقرر نشده، امکان ندارد که به تو برسد و آنچه که برایت مقرر شده است، ممکن نیست که به تو نرسد. به یقین پیروزی و موفقیت با صبر و شکیبایی ست و گشایش، با تحمل رنج و سختی؛ و در کنار هر سختی، آسانی ست».

شرح

ابن عباس رضی الله عنه می گوید: پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم؛ یعنی: سوار بر اسب یا مرکب، پشت سر پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «پسر جان! شریعت الله را پاس بدار

(۱) صحیح الجامع (۷۹۵۷)، صحیح الترمذی از آلبنی رحمه الله، ش: ۲۴۳؛ وی در مشکاة المصابیح، ش: ۵۳۰۲، این حدیث را صحیح دانسته است. و السنة، ح: ۳۱۶-۳۱۸.

تا تو را حفظ کند...». پیامبر ﷺ از آن جهت به ابن عباس رضی الله عنه فرمود: «پسر جان» که ابن عباس نوجوانی کم سن و سال بود. ابن عباس رضی الله عنه به هنگام وفات رسول الله ﷺ تازه بالغ، یعنی پانزده یا شانزده ساله و یا کم تر از آن بود. لذا او را با عبارت «پسر جان» خطاب قرار داد و فرمود: «اَحْفَظِ اللّٰهَ يَحْفَظُكَ». این، سخن و رهنمود بسیار بزرگی است؛ یعنی شریعت الله را با اجرای دستورهای الهی و دوری از نواهی او، پاس بدار. فراگیری بخشی از علوم و معارف دینی برای انجام عبادت‌ها و معاملات، و نیز فراخواندن به سوی الله ﷻ، در این مفهوم می‌گنجد و جزو حفظ شریعت الهی است. لذا این معنا که خدا را حفظ کن، درست نیست و منظور، حفظ و پاس‌داشت شریعت الله می‌باشد؛ زیرا الله متعال، به هیچ کس نیاز ندارد. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللّٰهَ يَنْصُرْكُمْ﴾ [محمد: ۷]

ای مؤمنان! اگر (دین) الله را یاری کنید، (الله) شما را یاری می‌کند.

می‌بینید که در این آیه، منظور از یاری کردن الله، یاری رساندن به دین اوست؛ زیرا الله ﷻ از همه، بی‌نیاز است. چنان‌که در آیه‌ی دیگری می‌فرماید:

﴿ذٰلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللّٰهُ لَانتَصَرَ مِنْهُمْ﴾ [محمد: ۴]

و اگر الله می‌خواست، خود از آنان انتقام می‌گرفت.

به‌طور قطع، کافران نمی‌توانند از عذاب الله فرار کنند یا او را درمانده نمایند:

﴿وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُعْجِزَهُ مِن شَيْءٍ فِي السَّمٰوٰتِ وَلَا فِي الْاَرْضِ﴾ [فاطر: ۴۴]

و هیچ چیز نه در آسمان‌ها و نه در زمین الله را درمانده نکرده است.

لذا عبارت «اَحْفَظِ اللّٰهَ يَحْفَظُكَ»، بیان‌گر این است که هرچه انسان دین و شریعت الهی را پاس بدارد، الله متعال نیز او را در حفظ و امان خویش قرار می‌دهد. حال ببینیم منظور از این‌که الله، او را حفظ می‌کند، چیست؟

پاسخ: یعنی خداوند جان و مال و خانواده، و دین چنین شخص را که از همه چیز مهم‌تر است، حفظ می‌کند و انسان را از همه‌ی گمراهی‌ها و کج‌روی‌ها مصون می‌دارد؛ زیرا انسان هرچه راه هدایت را در پیش بگیرد، بر هدایتش افزوده می‌شود؛ الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ أَهْتَدُوا زَادَهُمْ هُدًى وَوَعَّاتْنَهُمْ تَقْوَاهُمْ﴾ (محمد: ۱۷)

و آنان که هدایت یافتند، (الله) بر هدایتشان افزود و پرهیزکاری و تقوایشان را به آنان بخشید.

همچنین انسان هرچه گمراهی و ضلالت را در پیش بگیرد، بیش‌تر گمراه می‌شود؛ چنان‌که در حدیثی آمده است: «إِنَّ الْإِنْسَانَ إِذَا أُذْنَبَ صَارَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةً سَوَاءٌ فَإِنْ تَابَ حُجِّتَ»^(۱) یعنی: «هرگاه انسان گناه می‌کند، نقطه‌ی سیاهی در دلش ایجاد می‌شود که اگر توبه نماید، این نقطه از میان می‌رود». اگر دوباره گناه کند، نقطه‌ی سیاه دیگری در قلبش ایجاد می‌گردد و با تکرار گناه، این نقطه در دل پدید می‌آید تا این‌که سرانجام، مهر تیره‌دلی و شقاوت بر دل زده می‌شود. پس اگر شریعت الهی را پاس بدارید، الله متعال جان و مال و خانواده‌ی شما را در حفظ خویش قرار می‌دهد.

آن‌گاه رسول‌الله ﷺ فرمود: «شریعت الله را پاس بدار تا او را در برابر خویش بیابی؛ یعنی اگر به دستورهای الله عمل کنی و از آنچه که نهی کرده است، دوری نمایی، او را در برابر خویش خواهی یافت؛ این فرموده‌ی رسول خدا ﷺ به معنای همان عبارتی‌ست که پیش‌تر درباره‌اش توضیح دادم. به هر حال با حفظ دین الهی، خداوند ﷻ را در مقابل خویش می‌یابی؛ بدین‌سان تو را به‌سوی خیر و نیکی، رهنمون می‌شود و هر بدی و امر ناگواری را از تو دور می‌کند؛ به‌ویژه اگر در راستای حفظ و نگهداری دین الله، تنها از او یاری بجویی؛ زیرا اگر انسان از الله کمک و یاری بجوید و بر او توکل کند، به‌یقین الله، برای او کافی‌ست و کسی که خدا برای او کافی باشد، پس از الله، محتاج هیچ‌کس نخواهد بود. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الأنفال: ۶۴]

ای پیامبر! الله برای تو و برای مؤمنانی که از تو پیروی کرده‌اند، کافی‌ست.

(۱) ابونعیم در حلیة الأولیاء، این روایت را با این الفاظ، به‌هنوان سخن میمون بن‌مهران، نقل کرده است؛ نگا: حلیة الأولیاء (۸۹/۴)؛ البته اصل حدیث با الفاظی غیر از این در صحیح مسلم، ش: ۲۰۷ آمده است.

و می‌فرماید:

﴿وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ﴾^(۱)

[الأنفال: ۶۲]

و اگر بخواهند تو را فریب دهند، بدان که الله برایت کافی‌ست.

وقتی الله پشتیبان انسان باشد، دیگر، هیچ گزندی به انسان نمی‌رسد؛ از این رو رسول الله ﷺ فرمود: «شریعت الله را پاس بدار تا او را در برابر خویش بیایی». سپس افزود: «هرگاه چیزی خواستی، از الله بخواه و هرگاه کمک و یاری خواستی، از الله درخواست کمک کن». یعنی بر هیچ‌یک از مخلوق‌ها و آفریده‌های خداوند، اعتماد مکن. به عنوان مثال: آدم فقیر و نیازمند که هیچ مال و ثروتی ندارد، دست به دعا برمی‌دارد و می‌گوید: یا الله! به من رزق و روزی عطا فرما. و آن‌گاه از آن‌جا که گمانش را ندارد، روزی‌اش می‌رسد! اما اگر دست نیاز پیش مردم دراز کند، معلوم نیست که چیزی به او بدهند یا ندهند؛ از این رو در حدیث آمده است: «لَأَنْ يَأْخُذَ أَحَدُكُمْ حَبْلَهُ فَيَحْتَطِبَ ثُمَّ يَبِيعَهُ لَكَانَ خَيْرًا لَهُ مِنْ أَنْ يَسْأَلَ النَّاسَ أَعْطَوْهُ أَوْ مَنَعَوْهُ»^(۱) یعنی: «اگر هر یک از شما ریسمانش را بر دارد و با جمع‌آوری و فروش هیزم امرار معاش کند، برایش بهتر است از این‌که دست‌گذاری پیش مردم دراز کند؛ و معلوم نیست که چیزی به او بدهند یا ندهند». لذا اگر چیزی می‌خواستی، از الله بخواه و بگو: «خدایا! به من روزی بده». «یا الله! به فضل خویش مرا از غیر خود، بی‌نیاز بگردان». و با چنین دعاهایی، به سوی الله ﷻ روی بیاور. هم‌چنین «هرگاه کمک می‌خواستی، از الله درخواست کمک کن» و از هیچ انسانی، کمک نخواه؛ مگر آن‌که سخت نیازمند باشی. البته در شرایط سختی که ناگزیر می‌شوی، نیازت را با کسی در میان بگذاری، همه‌ی توکل و اعتمادت به الله ﷻ باشد و فقط به عنوان یک وسیله، مشکل‌ت را با کسی که کاری از او ساخته است، در میان بگذار. از این دو جمله، بدین نکته پی می‌بریم که دراز کردن دست نیاز در پیش غیر خدا، با توحید در تعارض است؛ لذا عرض نیاز در پیش غیر خدا، برای چیز کوچکی باشد یا برای نیازی بزرگ، ناپسند و مکروه است. چه بسا الله متعال اگر بخواهد، کمکی برایت فراهم کند و مشکلی را که از توان همه خارج است، برطرف نماید و تو را به دست یکی

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۳۷۷ به نقل از ابوه‌ریره رضی الله عنه.

از بندگان یا آفریده‌هایش که برای تو مسخر کرده، یاری رساند و او را بر آن دارد که به تو کمک کند. با این حال، به هیچ عنوان برایت جایز نیست که مسبب اصلی، یعنی الله ﷻ را از یاد ببری. مانند چیزی که امروزه از سوی برخی از افراد جاهل و نادان، شاهد آن هستیم؛ بدین سان که چون کافران به کمک حکومتشان آمده‌اند، برخی، این کافران را تقدیس می‌کنند و گویا نمی‌دانند که این کفار، دشمنشان هستند؛ فرقی نمی‌کند که کمکشان کنند یا نه.

به هر حال، این‌ها تا روز قیامت با شما دشمنی دارند و برای هیچ‌کس جایز نیست که با آنان دوستی کند یا به‌یاری آن‌ها برخیزد و یا برایشان دعا نماید؛ و متأسفانه گاه از برخی از این افراد نادان می‌شنویم که می‌گویند: ما حاضریم برای فلانی و فلانی (که کافر است) جان‌فشانی کنیم! پناه بر الله! حتی برخی، فرزندانشان را به نام این کفار نام‌گذاری می‌کنند! این‌ها باید بدانند که اگر الله متعال، کافران را برایشان مسخر نمی‌کرد، خود نمی‌توانستند هیچ کاری از پیش ببرند. نفع‌دهنده و ضرردهنده، الله متعال است و او، این کفار را مسخر نمود که به شما کمک کردند؛ در حدیثی آمده است: «إِنَّ اللَّهَ لَيُؤَيِّدُ هَذَا الدِّينَ بِالرَّجُلِ الْفَاجِرِ»؛ یعنی: «خداوند، این دین را با شخص فاجر نیز یاری می‌رساند». لذا هیچ‌گاه نباید این لطف خدا را از یاد ببریم که کافران را برای ما مسخر فرمود و بر ماست که عموم مردم را نیز از این نکته آگاه نماییم. وقتی کسی را دیدیم که به این کافران، تکیه و اعتماد دارد و می‌گوید: همین‌ها بودند که به ما کمک کردند، باید به او یادآوری کنیم که چنین روی‌کردی، نقص و خلل در توحید به‌شمار می‌رود. والله اعلم.

رسول الله ﷺ فرمود: «بدان که اگر همه‌ی مردم جمع شوند تا نفعی به تو برسانند، نمی‌توانند؛ مگر آنچه را که الله برایت مقدر کرده است». لذا اگر نفعی از سوی مردم به تو رسید، بدان که از سوی الله متعال بوده است؛ زیرا الله آن را برای تو مقدر کرده است. رسول الله ﷺ فرمود که اگر همه‌ی مردم جمع شوند، نمی‌توانند هیچ نفعی به تو برسانند؛ فرمود: «نمی‌توانند، مگر آنچه را که الله برایت مقدر کرده است».

بدون شک، مردم به یک‌دیگر نفع می‌رسانند و به هم کمک می‌کنند؛ اما همه‌ی این‌ها به خواست الله و تقدیریست که برای انسان رقم زده است. لذا اول از همه، لطف

خدای متعال است که کسی را مسخر نموده تا به تو نفعی برساند یا به تو نیکی کند و یا مشکلات را برطرف نماید.

برعکس، اگر همه جمع شوند تا زبانی به انسان برسانند، نمی‌توانند؛ مگر زبانی که الله برایش مقدر کرده است. لازمه‌ی چنین ایمانی، این است که انسان همواره به پروردگارش وابسته باشد و بر او توکل کند و به هیچ‌کس جز او روی نیاورد؛ چون می‌داند که اگر همه‌ی آفریده‌ها جمع شوند تا زبانی به او برسانند، نمی‌توانند؛ مگر زبانی که الله برایش رقم زده است. لذا امیدش به خداست و به حمایت و پشتیبانی الله ﷻ چشم می‌دوزد و به غیر خدا نمی‌اندیشد و ترس و واهمه‌ای از غیر او ندارد؛ هرچند بر ضد او، جمع و یکپارچه شوند؛ از این‌رو هنگامی که به گذشتگان این امت نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که هرگاه به الله متعال، اعتماد و توکل کرده‌اند، نیرنگ دشمنان و حسادتِ حسودان، هیچ زبانی به آنان نرسانده است:

﴿وَإِنْ تَصَبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ

[آل عمران: ۱۲۰]



اگر شکیبایی و تقوا پیشه کنید، مکرشان هیچ زبانی به شما نمی‌رساند. همانا الله به آنچه انجام می‌دهند، احاطه دارد.

سپس رسول الله ﷺ فرمود: «رُفِعَتِ الْأَقْلَامُ، وَجَفَّتِ الصُّحُفُ»؛ یعنی: «کار نوشتن تقدیر به وسیله‌ی قلم‌ها، پایان یافته و دواتِ نامه‌ها، خشک شده است» و دیگر، بازنگری و مراجعه‌ای در کار نیست؛ از این‌رو «آنچه برایت مقدر شده، ممکن نیست که به تو نرسد». همان‌طور که در همین حدیث می‌فرماید: «آنچه برایت مقدر نشده است، امکان ندارد که به تو برسد».

رسول الله ﷺ فرمود: «به یقین پیروزی، با صبر و شکیبایی ست و موفقیت با تحمل رنج و سختی؛ و در کنار هر سختی، آسانی ست»؛ یعنی یقین و باور راسخ داشته باش که پیروزی با صبر و شکیبایی، به دست می‌آید و اگر شکیبایی نمودی و مطابق حکم الله، زمینه‌های پیروزی را فراهم کردی و بدان عمل نمودی، بدان که الله متعال، تو را یاری می‌کند. صبر در این‌جا به معنای پایداری بر اطاعت الله و دوری از معصیت و نافرمانی او و نیز به معنای استقامت در برابر مشکلات و آزمون‌های سختی ست که از

طرف خداوند متعال برای انسان رقم می‌خورد؛ زیرا دشمن از هر سو به انسان ضربه می‌زند و گاه، این احساس به آدم دست می‌دهد که توان رویارویی با دشمن را ندارد و خسته و درمانده می‌شود و جهاد را ترک می‌کند. گاه جهاد را آغاز می‌نماید؛ اما همین‌که سختی‌هایی به او می‌رسد، جا می‌زند و درمانده می‌شود و دیگر، ادامه نمی‌دهد؛ برخی از اوقات ادامه می‌دهد؛ اما از سوی دشمن، رنج و سختی زیادی می‌بیند؛ لذا بر او واجب است که پایداری نماید. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهُ﴾ [آل عمران: ۱۴۰]

اگر (در جنگ احد) به شما آسیبی رسید، به کافران نیز چنین آسیبی رسید.

و می‌فرماید:

﴿وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْمُونًا فَإِنَّهُمْ يَأْمُونُ كَمَا تَأْمُونُ ۗ

وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ ۗ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾ [النساء: ۱۰۴]

و در تعقیب و جستجوی دشمن سستی نکنید. اگر شما (هنگام رویارویی با دشمن) متحمل درد و رنج می‌شوید، آنان نیز همانند شما درد و رنج می‌کشند؛ ولی شما از الله امید دارید که آن‌ها ندارند. و الله دانای حکیم است.

لذا اگر انسان شکیبایی کند و پایداری نماید و مسیر جهاد را ادامه دهد، الله متعال

او را یاری می‌کند و به پیروزی می‌رساند.

رسول الله ﷺ هم چنین فرمود: «و گشایش، با تحمل رنج و سختی‌ست». هرچه

سختی‌ها بیشتر و شدیدتر شود، گشایش، نزدیک‌تر می‌گردد؛ زیرا الله ﷻ در کتابش می‌فرماید:

﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ ۗ

أُولَئِكَ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ﴾ [النمل: ۶۲]

ایا (معبودان باطل بهترند یا) ذاتی که دعای درمانده را آن‌گاه که او را بخواند، اجابت می‌کند و سختی و گرفتاری را برطرف می‌نماید و شما را جانشین (یک‌دیگر) در زمین می‌گرداند؟ آیا معبود برحق جز الله وجود دارد؟ اندک پند می‌پذیرید.

لذا وقتی که سختی‌ها شدت بیش‌تری می‌یابد، منتظر گشایشی از سوی الله متعال

باش.

رسول الله ﷺ فرمود: «و در کنار هر سختی، آسانی است». آری! پس از هر سختی، آسانی خواهد بود و در دو سوی سختی، آسانی است: یک آسانی، پیش از سختی؛ و آن یکی، پس از سختی؛ الله متعال می فرماید:

﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ۝ إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ۝﴾ [الشرح: ۵، ۶]

پس بی گمان در کنار دشواری، آسانی است. بی شک در کنار دشواری، آسانی است. ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «هیچ سختی ای بر دو آسانی، غالب نمی شود». سزاوار است که انسان، این حدیث را همواره به یاد داشته باشد و به این سه رهنمود سودمند پیامبر ﷺ به پسرعمویش، عبدالله بن عباس رضی الله عنهما عمل کند.

۶۴- الرَّابِعُ: عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: «إِنَّكُمْ لَتَعْمَلُونَ أَعْمَالًا هِيَ أَدْقُ فِي أَعْيُنِكُمْ مِنَ الشَّعْرِ، كُنَّا نَعُدُّهَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْمَوْبِقَاتِ». [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: انس رضی الله عنه گفته است: «شما کارهایی انجام می دهید که در نظر شما از مو، باریک تر است. - یعنی در نظر شما ناچیز و بی اهمیت می باشد؛- ولی ما آن را در زمان رسول خدا ﷺ جزو گناهان نابودکننده به شمار می آوردیم».

۶۵- الْخَامِسُ: عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَغَارُ، وَغَيْرَةُ اللَّهِ تَعَالَى، أَنْ يَأْتِيَ الْمَرْءُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ». [متفق علیه]^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «همانا الله متعال غیرت می ورزد و این، زمانی ست که بنده مرتکب کاری شود که الله بر او حرام کرده است».

شرح

انس بن مالک رضی الله عنه عمر زیادی کرد و پس از رسول خدا ﷺ نود سال زنده بود. وضعیت مردم در زمان او تغییر نمود و برخی از آن ها در رابطه با مسایلی که در زمان صحابه رضی الله عنهم دارای اهمیت فراوان بود، کوتاهی می کردند؛ مانند نماز جماعت که در دوران صحابه رضی الله عنهم فقط منافقان و افراد معذور در جماعت، شرکت نمی کردند؛ اما

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۴۹۲.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۵۲۲۳؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۷۶۱.

به تدریج بر خلاف رویکرد صحابه ﷺ در دوران رسول الله ﷺ، مردم نسبت به این امر مهم کوتاهی نمودند و متأسفانه در دوران ما در رابطه با خود نماز سستی می کنند تا چه رسد به نماز جماعت؛ برخی نماز نمی خوانند یا گاه می خوانند و گاه نمی خوانند یا نماز را از وقتش به تأخیر می اندازند. همه ی این اعمال، از نظر برخی از مردم مسایل کوچک و ناچیزی است؛ اما در دوران رسول خدا ﷺ و صحابه ﷺ، جزو گناهان هلاک کننده به شمار می رفت.

تقلب و خیانت یا فریب نیز در دوران پیامبر ﷺ جزو گناهان نابودکننده محسوب می شد؛ رسول الله ﷺ فرموده است: «مَنْ عَشَّ فَلَيْسَ مِنِّي»^(۱) یعنی: «هرکس تقلب کند، از من - یعنی پیرو من - نیست». مردم این زمان را بین که تقلب، فریب کاری در معامله و کلاهبرداری را از خیلی از مسایل، ناچیزتر و کوچک تر می دانند؛ حتی برخی از آن ها، این را زرنگی در معامله می پندارند؛ حال آن که رسول الله ﷺ از کسی که تقلب یا خیانت می کند، اظهار بیزار می نموده است! پناه بر الله!

دروغ نیز جزو مسایلی است که صحابه ﷺ آن را در شمار گناهان نابودکننده می دانستند؛ اما بسیاری از مردم، دروغ را مسأله ای عادی و بی اهمیت می دانند و به سادگی دروغ می گویند و هیچ پروایی ندارند؛ در صورتی که رسول الله ﷺ فرموده است: «لَا يَزَالُ الرَّجُلُ لِيَكْذِبُ وَيَتَحَرَّى الْكَذِبَ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ كَذَابًا»^(۲) یعنی: «شخص همواره دروغ می گوید و به دروغ گفتن عادت می کند تا این که نزد الله، به عنوان کذاب و دروغ گو نوشته می شود».

و گاه در رابطه با مسایل خیلی مهم، مانند حق مردم دروغ می گوید یا به دروغ مدعی چیزی می شود که مال او نیست و حتی برای خوردن مال مردم و اثبات دروغ خود، آن ها را به دادگاه می کشاند و سوگند دروغ می خورد؛ پناه بر خدا! بدین سان جزو کسانی می شود که هنگام مرگ، خدا از آن ها خشمگین است. به هر حال مسایلی وجود دارد که صحابه ﷺ آن ها را جزو گناهان نابودکننده می دانستند؛ ولی مردم عوض

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۰۱ به نقل از ابوهریره ﷺ.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۶۰۷ به نقل از عبدالله بن مسعود ﷺ.

شده‌اند و این مسایل را ناچیز و بی‌اهمیت می‌دانند. هرچه ایمان انسان قویتر باشد، گناه و معصیت را بزرگ می‌داند و هرچه ایمان انسان ضعیف‌تر شود، در دلش گناه و معصیت را کوچک می‌شمارد و آن را عادی و ناچیز می‌پندارد؛ لذا نسبت به وظایف شرعی خود، سستی و تنبلی می‌کند و هیچ پروایی ندارد؛ چراکه سست‌ایمان است. ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا الله متعال غیرت می‌ورزد و این، زمانی‌ست که بنده، مرتکب کاری شود که الله، بر او حرام کرده است».

صفت «غیرت»، یک صفت حقیقی و ثابت برای الله صلی الله علیه و آله می‌باشد؛ اما همانند غیرت ما نیست؛ بلکه بزرگ‌تر است. خداوند متعال به حکمت خویش، برخی از چیزها را بر بندگانش واجب و برخی را حرام نموده است؛ آنچه را که بر آنها واجب فرموده، به نفع دین و دنیا و حال و آینده‌ی آنهاست و آنچه را که بر آنان حرام کرده، به ضرر دین و دنیا، و حال و آینده‌ی آنهاست و وقتی انسان مرتکب عملی شود که الله بر او حرام کرده است، پروردگار متعال به غیرت می‌آید. واقعاً آدم چگونه مرتکب گناه و معصیتی می‌شود که الله صلی الله علیه و آله آن را به مصلحت خود او، بر او حرام کرده است، حال آن‌که ارتکاب معصیت، هیچ زیانی به الله نمی‌رساند؟! بنده با آن‌که می‌داند که پروردگار متعال، حکیم و مهربان است و اگر چیزی را بر بندگانش حرام می‌کند، به خاطر بخل به آنها یا برای محروم کردنشان از آن چیز نیست؛ بلکه به مصلح خودشان است، باز هم به حرام روی می‌آورد! لذا الله به غیرت می‌آید که چگونه بنده‌اش با درک این قضیه، باز هم مرتکب معصیت و نافرمانی از الله صلی الله علیه و آله می‌شود؛ به‌ویژه در رابطه با گناه زنا. رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «مَا مِنْ أَحَدٍ أَعْيُرُ مِنَ اللَّهِ أَنْ يَزْنِي عَبْدُهُ أَوْ تَزْنِي أُمَّتُهُ»؛ یعنی: «هرگاه یکی از بندگان الله - مرد باشد یا زن - مرتکب زنا شود، هیچ‌کس به اندازه‌ی الله به غیرت نمی‌آید»؛ زیرا بدکاری و زنا، روش خیلی پست و ناپسندی‌ست؛ از این‌رو الله متعال، زنا و همه‌ی زمینه‌های آن را بر بندگانش حرام نموده است؛ همان‌گونه که می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقْرُبُوا الزَّيْنَىٰ إِنَّهُ كَانَ فَحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا﴾ [الإسراء: ۳۲]

و به زنا نزدیک نشوید؛ بی‌گمان زنا، کار بسیار زشت و راه بد و ناپسندی‌ست.

غیرت الله ﷻ به گناه زنا که بنده اش مرتکب می شود، بیش تر و شدیدتر از سایر گناهانی ست که بندگانش انجام می دهند؛ لذا روشن است که از گناهی هم چون لواط یا هم جنس بازی، بیش از هر گناه دیگری به غیرت می آید؛ زیرا این گناه، از زنا نیز بدتر و ناپسندتر می باشد و الله متعال آن را بدتر از زنا قرار داده و سخن لوط پیامبر ﷺ به قومش را این چنین بیان فرموده است که:

﴿وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ

[الأعراف: ۸۰]



آیا مرتکب کار زشتی می شوید که هیچ یک از جهانیان پیش از شما انجام نداده است؟

در این آیه، واژه‌ی «فاحشه» را با «الف و لام» آورد: ﴿الْفَاحِشَةَ﴾؛ و درباره‌ی زنا، بدون «الف و لام»: ﴿فَاحِشَةً﴾ و این دو با هم فرق می کند؛ یعنی لواط، عین بدکاری یا بزرگترین کار ناپسند است و زنا، یکی از کارهای ناپسند می باشد. الله متعال از سایر کارهای حرام مثل دزدی و شراب خواری نیز به غیرت می آید؛ البته هر چه زیان و زشتی گناه بیش تر باشد، الله متعال بیش تر غیرت می ورزد. این حدیث، صفت «غیرت» را برای الله متعال ثابت می کند و روش اهل سنت و جماعت درباره‌ی این حدیث و سایر احادیث یا آیه های صفات، این است که صفات ثابت شده در آنها را آن گونه که شایسته‌ی الله ﷻ می باشد، برایش ثابت می دانند؛ از این رو می گویند: الله، به غیرت می آید، اما غیرتش مانند غیرت مخلوق نیست؛ و الله شادمان می گردد، ولی شادای اش مانند شادی مخلوق نیست؛ الله، دارای صفات کاملی ست که شایسته‌ی اوست و هیچ همانندی و شباهتی به صفات آفریده هایش ندارد.

۶۶- السَّادِسُ: عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ: «إِنَّ ثَلَاثَةً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ: أَبْرَصُ، وَأَقْرَعُ، وَأَعْمَى، أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَبْتَلِيَهُمْ فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ مَلَكًا، فَأَتَى الْأَبْرَصَ فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: لَوْ نُنَّ حَسَنٌ، وَجِلْدٌ حَسَنٌ، وَيُذْهَبُ عَنِّي الَّذِي قَدْ قَدَّرَنِي النَّاسُ، فَمَسَحَهُ فَذَهَبَ عَنْهُ قَدْرُهُ وَأُعْطِيَ لَوْنًا حَسَنًا. قَالَ: فَأَيُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: الْإِبْلُ أَوْ قَالَ الْبَقَرُ شَكَ الرَّأْيِي فَأُعْطِيَ نَاقَةً عَشْرَاءَ، فَقَالَ: بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِيهَا.

فَأَتَى الْأَقْرَعَ فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: شَعْرٌ حَسَنٌ، وَيَذْهَبُ عَنِّي هَذَا الَّذِي قَدَرْتَنِي النَّاسَ، فَمَسَحَهُ عَنْهُ. أُعْطِيَ شَعْرًا حَسَنًا. قَالَ فَأَيُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: الْبَقْرُ، فَأُعْطِيَ بَقْرَةً حَامِلًا، وَقَالَ: بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِيهَا.

فَأَتَى الْأَعْمَى فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: أَنْ يَرِدَّ اللَّهُ إِلَيَّ بَصْرِي فَأُبْصِرَ النَّاسَ فَمَسَحَهُ فَرَدَّ اللَّهُ إِلَيْهِ بَصْرَهُ. قَالَ: فَأَيُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: الْغَنَمُ فَأُعْطِيَ شَاةً وَالِدًا فَأَنْتَجَ هَذَانِ وَوَلَدَ هَذَا، فَكَانَ لِهَذَا وَادٍ مِنَ الْإِبِلِ، وَلِهَذَا وَادٍ مِنَ الْبَقَرِ، وَلِهَذَا وَادٍ مِنَ الْغَنَمِ. ثُمَّ إِنَّهُ أَتَى الْأَبْرَصَ فِي صُورَتِهِ وَهَيْئَتِهِ، فَقَالَ: رَجُلٌ مُسْكِينٌ قَدِ انْقَطَعَتْ فِي الْحِبَالِ فِي سَفَرِي، فَلَا بَلَاعَ لِي الْيَوْمَ إِلَّا بِاللَّهِ ثُمَّ بِكَ، أَسَأَلُكَ بِالَّذِي أَعْطَاكَ اللَّوْنَ الْحَسَنَ، وَالْحِلْدَ الْحَسَنَ، وَالْمَالَ، بَعِيرًا أَتَبَلَّغُ بِهِ فِي سَفَرِي، فَقَالَ: الْحُقُوقُ كَثِيرَةٌ. فَقَالَ: كَأَنِّي أَعْرِفُكَ أَلَمْ تَكُنْ أَبْرَصَ يَفْذُرُكَ النَّاسَ، فَقِيرًا، فَأَعْطَاكَ اللَّهُ، فَقَالَ: إِنَّمَا وَرَثْتُ هَذَا الْمَالَ كَابِرًا عَنْ كَابِرٍ، فَقَالَ: إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فَصَيَّرَكَ اللَّهُ إِلَى مَا كُنْتَ.

وَأَتَى الْأَقْرَعَ فِي صُورَتِهِ وَهَيْئَتِهِ، فَقَالَ لَهُ مِثْلَ مَا قَالَ لِهَذَا، وَرَدَّ عَلَيْهِ مِثْلَ مَا رَدَّ هَذَا، فَقَالَ: إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فَصَيَّرَكَ اللَّهُ إِلَى مَا كُنْتَ.

وَأَتَى الْأَعْمَى فِي صُورَتِهِ وَهَيْئَتِهِ، فَقَالَ: رَجُلٌ مُسْكِينٌ وَابْنُ سَبِيلٍ انْقَطَعَتْ فِي الْحِبَالِ فِي سَفَرِي، فَلَا بَلَاعَ لِي الْيَوْمَ إِلَّا بِاللَّهِ ثُمَّ بِكَ، أَسَأَلُكَ بِالَّذِي رَدَّ عَلَيْكَ بَصْرَكَ شَاةً أَتَبَلَّغُ بِهَا فِي سَفَرِي؟ فَقَالَ: قَدْ كُنْتُ أَعْمَى فَرَدَّ اللَّهُ إِلَيَّ بَصْرِي، فَخُذْ مَا شِئْتَ وَدَعْ مَا شِئْتَ فَوَاللَّهِ مَا أَجْهَدُكَ الْيَوْمَ بِنِيءٍ أَخَذْتَهُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. فَقَالَ: أَمْسِكْ مَالَكَ فَإِنَّمَا ابْتُلِيْتُمْ فَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنْكَ، وَسَخَطَ عَلَى صَاحِبَيْكَ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: از رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم شنیدم که فرمود: «سه نفر در بنی اسرائیل بودند که یکی از آنها بیماری پيس داشت و دیگری، کچل بود و سومى نابيناء؛ الله متعال اراده کرد که آنها را بيازمايد. پس فرشته ای به سوى آنان فرستاد. فرشته نزد پيس آمد و گفت: محبوب ترين چيز نزد تو چيست؟ گفت: رنگ زيبا و پوست زيبا، و برطرف شدن اين عيب که باعث نفرت و دورى مردم از من شده است. فرشته دستى بر او کشيد و بيمارى اش برطرف شد و رنگ و پوست زيبايى به او عطا گرديد. سپس فرشته پرسيد: محبوب ترين مال نزد تو چيست؟ گفت: شتر يا

(۱) صحيح بخارى، ش: ۳۴۶۴؛ و صحيح مسلم، ش: ۲۹۶۴.

گاو. (راوی، در این باره شک کرده است.) پس شتری آبستن، به او داد و گفت: الله در آن برایت برکت دهد.

سپس فرشته نزد مرد کچل آمد و گفت: محبوبترین چیز نزد تو چیست؟ گفت: موی زیبا و رفع این عیب که باعث نفرت مردم از من، شده است. فرشته دستی بر سرش کشید. در نتیجه کچلی اش برطرف شد و مویی زیبا به او عطا گردید. آن گاه فرشته پرسید: کدامین مال نزد تو محبوبتر است؟ گفت: گاو. پس گاوی آبستن به او عطا کرد و گفت: الله در آن برایت برکت دهد.

سرانجام نزد نابینا آمد و گفت: محبوبترین چیز نزد تو چیست؟ گفت: این که الله بینایی ام را به من بازگرداند تا مردم را ببینم. فرشته دستی بر چشمانش کشید و خداوند، بینایی اش را به او بازگردانید. آن گاه فرشته پرسید: محبوبترین مال نزد تو چیست؟ گفت: گوسفند. پس گوسفندی آبستن به او عطا کرد. سپس آن شتر و گاو و گوسفند، زاد و ولد کردند؛ به گونه ای که نفر اول، صاحب یک دره پر از شتر؛ و دومی، صاحب یک دره پر از گاو؛ و سومی، صاحب یک دره پر از گوسفند شد.

سپس فرشته به شکل آدم پسر نزد اولی رفت و گفت: فقیر و مسافری غریب و در راه مانده ام و چیزی ندارم که به مقصد برسم. امروز، پس از الله امیدم به توست تا به من کمک کنی که به مقصد برسم. از تو می خواهم به خاطر همان ذاتی که به تو رنگ و پوست زیبا و مال فراوان عنایت کرده است، شتری به من بدهی تا به وسیله ای آن به مقصد برسم. آن مرد گفت: تعهدات و حقوق زیادی بر عهده ای من است - و نمی توانم به تو کمک کنم - فرشته گفت: گویا تو را می شناسم؛ آیا تو همان فرد پسر و فقیر نیستی که مردم از تو متنفر بودند و الله متعال همه چیز به تو عنایت کرد؟ گفت: این اموال را پشت به پشت از نیاکانم به ارث برده ام. فرشته گفت: اگر دروغ می گویی، خداوند تو را به همان وضعیت اول برگرداند.

آن گاه فرشته، به شکل فرد مبتلا به کچلی، نزد دومین نفر رفت و سخنانی را که به اولی گفته بود، به او نیز گفت. او، همان پاسخی را داد که اولی داده بود. فرشته گفت: اگر دروغ می گویی، الله تو را به وضعیت اول برگرداند.

سپس فرشته، به شکل همان مرد نابینا نزد او رفت و گفت: مردی مسکین و مسافری غریبم و چیزی ندارم که به مقصد برسم. امروز، بعد از خدا، امیدم به توست

که به من کمک کنی تا به مقصد برسم. به خاطر همان ذاتی که بیناییت را به تو برگرداند، گوسفندی به من بده تا با آن به مقصد برسم. آن مرد گفت: من نابینا بودم؛ الله، بیناییت را به من بازگردانید. هرچه می‌خواهی، بردار و هرچه می‌خواهی، بگذار. سوگند به الله که امروز هرچه برداری، به خاطر رضای الله، از تو دریغ نخواهم کرد. فرشته گفت: مالت را نگاه دار. شما مورد آزمایش قرار گرفتید؛ الله، از تو خشنود و از دوستانت، ناراض شد.

شرح

مؤلف رحمه الله روایتی نقل کرده که ابوهریره رضی الله عنه داستان سه نفر از بنی اسرائیل را از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله حکایت می‌کند.

اسرائیل، همان اسحاق^(۱) بن ابراهیم علیه السلام، برادر اسماعیل است؛ موسی، هارون، عیسی و همه‌ی بنی اسرائیل، از نسل اسحاق علیه السلام هستند. اسماعیل که پدر عرب‌ها به‌شمار می‌رود، برادر اسحاق علیه السلام می‌باشد؛ از این‌رو بنی اسرائیل و عرب‌ها، عموزادگان یک‌دیگر هستند. روایت‌های زیادی درباره‌ی بنی اسرائیل، نقل شده است و بر سه نوع می‌باشد:

اول: آنچه در قرآن آمده است.

دوم: آنچه در سنت صحیح آمده است.

سوم: آنچه از علما و پارسایان بنی اسرائیل نقل می‌شود.

درباره‌ی گزینه‌های اول و دوم، هیچ شکی نیست که درست است و در پذیرش آن‌ها هیچ شک و تردیدی وجود ندارد؛ مثل حکایت مورد اشاره‌ی قرآن در آیه‌ی ۲۴۶ سوره‌ی بقره:

(۱) در نسخه‌ی چاپی و نسخه‌ی شنیداری شرح ریاض الصالحین، آمده است که اسرائیل، همان اسحاق می‌باشد؛ حال آن‌که نزد اهل علم، مشهور است که اسرائیل، یعقوب علیه السلام است، نه اسحاق. رک: سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۹۳. ابن‌کثیر رحمه الله در تفسیر آیه‌ی ۴۰ سوره‌ی بقره، می‌گوید: الله متعال، بنی اسرائیل را به پذیرش اسلام و پیروی از محمد صلی الله علیه و آله فرمان می‌دهد و برای تشویق و برانگیختن آنان، نام پدرشان اسرائیل علیه السلام را که همان یعقوب پیامبر است، ذکر می‌کند.

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لِهْمُ أْبَعَثْ لَنَا
مَلِكًا نُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُنِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا
قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾
[البقرة: ۲۴۶]

آیا آن گروه از بنی اسرائیل را ندیدی که پس از موسی (زندگی می کردند و) به پیامبرشان گفتند: فرماندهی برایمان انتخاب کن تا در راه الله بجنگیم.

یا همانند همین حدیث که ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است.

اما نوع سوم، یعنی آنچه از علما و پارسایان بنی اسرائیل روایت شده، خود بر سه نوع است:

اول: آنچه که شریعت به نادرستی یا بطلان آن، گواهی داده است و از این رو نباید چنین روایت‌هایی را بپذیریم. «اسرائیلیات» زیادی در برخی از تفسیرهای قرآن، مشاهده می شود که با آموزه‌ها و داده‌های شریعت در تعارض قرار دارد و شریعت، آن‌ها را باطل و نادرست دانسته است.

دوم: روایت‌هایی که شریعت به درست بودن آن‌ها گواهی داده است؛ چنین روایت‌هایی قابل قبول می باشد؛ زیرا اگرچه خبرها یا گزارش‌هایی از بنی اسرائیل است، اما از آن‌جا که شریعت، درستی آن‌ها را تأیید کرده، لذا قابل قبول است.

سوم: روایت‌هایی که در شریعت، نه تأیید شده‌اند و نه رد. چنین روایت‌هایی را نه تصدیق می کنیم و نه رد؛ زیرا اگر آن‌ها را تصدیق کنیم، ممکن است نادرست باشند و ما، ندانسته روایت‌های باطل را تصدیق نموده‌ایم. هم چنین اگر تکذیب کنیم، امکان دارد که درست باشند و ما، ندانسته آن‌ها را رد نماییم. از این رو چنین روایت‌هایی را نه تصدیق می کنیم و نه رد؛ البته اشکالی ندارد که در ترغیب و ترهیب، یعنی در مواردی که تشویق‌کننده یا ترساننده هستند، از چنین روایت‌هایی استفاده نماییم.^(۱)

رسول الله صلی الله علیه و آله در این حدیث، به آزمون الهی درباره‌ی سه نفر از بنی اسرائیل اشاره کرده که بیماری جسمی نمایانی داشتند؛ یکی از آن‌ها بیماری پوستی داشت، یعنی

(۱) البته نقل اسرائیلیات در ترغیب و ترهیب نیز شرایطی دارد که علامه عثیمین رحمته الله بدان اشاره کرد؛ تفصیل این را می توانید در الإعتصام شاطبی رحمته الله ببینید. (مترجم).

پیس بود؛ دیگری کچل بود و سومی، نابینا. الله متعال اراده کرد که آنها را مورد آزمایش قرار دهد. پروردگار متعال، بنده‌اش را هرگونه که بخواهد، می‌آزماید تا مشخص شود که آیا بنده‌اش در مصیبت صبر می‌کند یا بی‌صبری؟ یا اگر نعمتی به او برسد، شکر خدا را به‌جا می‌آورد یا غافل و فریفته می‌شود؟

الله ﷻ یکی از فرشتگانش را به سوی آنها فرستاد. فرشته نزد یکایک آنها رفت و از آنها پرسید که بیش از همه، چه دوست دارند؟ ابتدا نزد پیس رفت و این سؤال را از او پرسید. پاسخ داد: «زنگ زیبا و پوست زیبا و برطرف شدن این عیب که باعث نفرت مردم از من شده است»؛ زیرا برای انسان، خیلی مهم است که عیبی ظاهری نداشته باشد؛ به‌ویژه عیب‌هایی که مردم را از انسان، دور یا متنفر می‌کند. فرشته دستی بر او کشید؛ در نتیجه پیسی یا بیماری پوستی‌اش برطرف شد و رنگ و پوست زیبایی به او عطا گردید. فرشته از او پرسید: «محبوب‌ترین مال، نزدت چیست؟» پاسخ داد: «شتر یا گاو». چنین به‌نظر می‌رسد که گفته بود: «شتر»؛ زیرا خواهیم دید که به کچل، گاو آستن عطا می‌شود. به هر حال، شتری آستن به او داد و برایش دعا کرد که خداوند، برای او در این ماده‌شتر برکت دهد. بدین‌سان، عیب بدنی او و فقرش از میان رفت و فرشته برایش دعای برکت کرد.

سپس نزد کچل رفت و از او پرسید: «محبوب‌ترین مال، نزد تو چیست؟» گفت: «موی زیبا و رفع این عیب که باعث نفرت مردم، از من شده است». فرشته دستی بر سرش کشید و موی زیبایی به او عطا شد. و وقتی از او سؤال کرد که محبوب‌ترین مال نزد تو چیست، پاسخ داد: «گاو». و گاو آستنی به او عطا گردید. آن‌گاه فرشته برایش دعای برکت کرد.

فرشته نزد نابینا رفت و از او پرسید: «بیش از همه، چه دوست داری؟» پاسخ داد: «این که الله، بینایی‌ام را به مردم بازگرداند تا بتوانم مردم را ببینم». دقت کنید که نابینا چه گفت. تنها چیزی که او خواست، این بود که چشمان بینایی داشته باشد تا بتواند به‌وسیله‌ی آنها مردم را ببیند؛ اما پیس و کچل، بیش از نیازشان درخواست کردند؛ پیس گفت: «پوستی زیبا و رنگی زیبا». و کچل نیز درخواست موی زیبا نمود. و خواسته‌ی این دو، فراتر از برطرف شدن بیماری یا عیب ظاهری آنها بود؛ اما تنها چیزی که نابینا درخواست کرد، دو چشم بینا بود. آن‌گاه فرشته از او پرسید:

«محبوب‌ترین مال، نزد تو چیست؟» پاسخ داد: «گوسفند». این هم نشانه‌ی زهد اوست که درخواست شتر یا گاو نکرد؛ چون گوسفند، در مقایسه با گاو و شتر، کم‌بها تر و کوچک‌تر است؛ فرشته، گوسفندی به او داد و برایش دعای برکت کرد.

الله متعال، در شترِ اولی و گاوِ دومی و گوسفندِ سومی، برکت داد و هر یک از آن‌ها، صاحب دره‌ای از مالی گردید که به او عطا شد.

سپس این فرشته، به شکل آدم فقیر و پیس، نزد اولی رفت و به او گفت: «من، فقیر و مسافر غریبی هستم که خرج سفرم را ندارم تا به مقصد برسم. امروز، اول به کمک الله، سپس به کمک تو امیدوارم که خودم را به مقصد برسانم». بدین‌سان خودش را سخت نیازمند، معرفی کرد و به او گفت: «از تو می‌خواهم به‌خاطر ذاتی که پوست زیبا و مال به تو عطا کرده، یک شتر به من بدهی تا به‌وسیله‌ی آن، به مقصد برسم». اما آن شخص با آن‌که دره‌ای از شتر داشت، بخل ورزید و گفت: تعهدات و حقوق زیادی بر گردن من است. بدین‌سان به او فهماند که نمی‌خواهد کمکی به او بکند؛ اما چه کسی از او مستحق‌تر بود؟ او، فقیر و مسافر غریبی بود که هیچ چیزی برای رسیدن به مقصد نداشت!

با این حال، این شخص نوکیسه بهانه آورد و به او کمک نکرد. فرشته، گذشته‌ی او را برایش یادآوری کرد و به او گفت: «گویا من، تو را می‌شناسم؛ آیا تو، همان فرد پیس و فقیر نیستی که مردم از تو متنفر بودند و خداوند، به تو مال و پوست و رنگ زیبا عطا کرد؟» پناه بر خدا! آن شخص نعمت الهی را انکار کرد و گفت: «این‌ها را پشت به پشت از نیاکان خود، به‌ارث برده‌ام». فرشته به او گفت: «اگر دروغ می‌گویی، خداوند، تو را به همان حال اول برگرداند؛ یعنی مثل اول، پیس و فقیر شوی. چنین به‌نظر می‌رسد که الله متعال، دعای فرشته را پذیرفت؛ زیرا اگرچه دعای فرشته، به دروغ‌گو بودن آن شخص مشروط بود، اما از آن‌جا که آن فرد دروغ می‌گفت، دعای مشروط فرشته، پذیرفته شد.

سپس فرشته نزد کچل رفت و به همان شکل، درخواست کمک کرد؛ اما همان پاسخی را شنید که اولی، گفته بود. لذا دعا کرد: «اگر دروغ می‌گویی، خداوند، تو را به وضعیت اول برگرداند».

آن‌گاه نزد نابینا رفت و نعمت الله را به او یادآوری نمود. نابینا پاسخ داد: «من، نابینا بودم و الله، بینایی‌ام را به من بازگردانید؛ من، فقیر بودم و الله به من مال و ثروت بخشید. هرچه می‌خواهی، بردار و هرچه می‌خواهی، بگذار. به الله سوگند که امروز هرچه گوسفند برداری، به‌خاطر الله، از تو دریغ نخواهم کرد». ببینید که چه قدر سپاس‌گزار بود و به لطف و نعمت الهی، اعتراف می‌کرد! فرشته به او گفت: «مالت را برای خود نگه‌دار؛ شما مورد آزمایش قرار گرفتید. الله از تو راضی شد و از دوستانت، ناراضی». این، نشان می‌دهد که همه، از این ماجرا باخبر بودند که فرشته به او گفت: «خداوند، از دوستانت ناخشنود گردید». لذا مالش برایش ماند و نعمت بینایی را که الله به او داده بود، از دست نداد؛ اما چنین به‌نظر می‌رسد که آن دو نفر، دوباره فقیر و عیب‌ناک شدند.

لذا نتیجه می‌گیریم که شکر نعمت، یکی از زمینه‌های حفظ و افزایش آن است؛ همان‌گونه که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾

[ابراهیم: ۷]



و زمانی (را به یاد آورید) که پروردگارتان وعده داد: اگر سپاس‌گزاری نمایید، حتماً نعمتم را بر شما می‌افزایم و اگر ناسپاسی کنید، بی‌گمان عذابم سخت و شدید است.

داستان این سه نفر، دلیلی بر پاره‌ای از آیة‌ها و نشانه‌های الله ﷻ می‌باشد؛ از جمله:

اثبات وجود فرشتگان؛ فرشتگان، جزو عالم غیب‌اند که الله متعال آن‌ها را از نور آفریده و برای اجرای فرمان‌های خود، قدرت و توان زیادی به آنان بخشیده و به آن‌ها، اراده و تصمیمی داده است که هیچ‌گاه از فرمان الله سرپیچی نمی‌کنند و همه‌ی دستورهایی را که به آنان داده می‌شود، انجام می‌دهند.

هم‌چنین درمی‌یابیم که گاه فرشتگان، خود را به شکل و قیافه‌ی انسان‌ها درمی‌آورند؛ چنان‌که به فرمان الله، فرشته‌ای به شکل انسان نزد این سه نفر آمد. و بدین نکته نیز پی می‌بریم که گاه، فرشتگان خود را به شکل و قیافه‌ی شخص معینی درمی‌آورند؛ همان‌طور که این فرشته، بار دوم با شکل و قیافه‌ی قبلی هریک از این سه نفر، نزدشان رفت.

همچنین درمی یابیم که اشکالی ندارد که انسان، با شکل و قیافه‌ی مشخصی، برای آزمایش یک نفر اقدام کند؛ چنان‌که این فرشته، با شکل و قیافه‌ی یک آدم نیازمند و بیمار یا مسافری غریب، به سراغ هر یک از این سه نفر رفت تا دلشان به حالش بسوزد؛ خدا بهتر می‌داند، اما تا آن‌جا که ما می‌دانیم، فرشتگان هیچ‌گاه بیمار نمی‌شوند؛ ولی گاه الله متعال، آن‌ها را به صورت افراد بیمار درمی‌آورد تا بندگانش را بیازماید.

همان‌طور که در این روایت آمده است، عیبِ پیس، کچل و نابینا با دست کشیدن فرشته، برطرف شد؛ زیرا هرگاه الله متعال اراده‌ای کند، برای تحقق اراده‌اش فقط کافی‌ست که بگوید: بشو؛ پس همان چیزی می‌شود که الله خواسته است. اگر الله متعال می‌خواست، عیبِ هر یک از آن‌ها را برطرف می‌کرد؛ اما فرشته و دست کشیدن او را وسیله یا سببی برای آزمایش آن‌ها قرار داد.

از این حدیث چنین برمی‌آید که گاه الله متعال، در مال انسان برکت می‌اندازد و در نتیجه مال انسان، افزایش می‌یابد و محصول و نتیجه‌ی زیادی از آن به دست می‌آید؛ چنان‌که یکی از این سه نفر، صاحب یک دره شتر شد و دیگری به یک دره پر از گاو دست یافت و سومی، صاحب یک دره پر از گوسفند گردید. و این، از برکت خداوند ﷻ بود.

همچنین درمی یابیم که انسان‌ها در شکرگزاری نعمت‌های الهی و نفع‌رسانی به دیگران، متفاوت‌اند؛ پیش و کچل، با آن‌که مال و ثروت بیشتری به آنان داده شد، نعمت الهی را انکار کردند و گفتند که این همه ثروت را پشت به پشت، از پدران خود به ارث برده‌اند. اما دروغ می‌گفتند؛ چون پیش‌تر فقیر بودند و الله متعال به آن‌ها مال و ثروت عطا کرد؛ اما نابینا، شکر خدا نمود و به لطف و احسان پروردگار اعتراف کرد و از این‌رو الله متعال، توفیقش داد و او را به راه راست و درست رهنمون شد؛ لذا به فرشته اجازه داد که هرچه می‌خواهد، بردارد و هرچه می‌خواهد، بگذارد.

از این حدیث، دو صفت «خشنودی» و «خشم» برای الله متعال ثابت می‌شود و بدین‌سان درمی یابیم که این دو صفت، جزو صفاتی‌ست که باید آن‌ها را جزو صفات ثابت‌شده برای پروردگاران بدانیم؛ زیرا خداوند، خود را با این دو صفت، وصف

نموده است؛ در قرآن کریم، آیه ی ۱۰۰ سوره ی توبه، صفت رضایت یا خشنودی را برای الله ﷻ ثابت می کند:

﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾

الله، از آن ها راضی است و آن ها نیز الله خشنودند.

هم چنین در اثبات صفت خشم در قرآن کریم می خوانیم که:

﴿أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ﴾ [المائدة: ۸۰]

(بدین سان) که الله بر آنان خشم گرفت و آنان برای همیشه در عذاب به سر می برند.

هم چنین می فرماید:

﴿وَعَصَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَهُ﴾ [النساء: ۹۳]

و الله بر او خشم گرفته، و او را از رحمتش دور نموده است.

اهل سنت و جماعت، این صفات و دیگر صفات ثابت شده برای الله را قبول دارند و بر این باورند که این صفات، به صورت حقیقی آن ها برای الله متعال، ثابت است؛ اما با صفات مخلوق ها و آفریده ها، هیچ همانندی و شباهتی ندارد؛ همان گونه که ذاتِ الله ﷻ، شبیه هیچ یک از مخلوق ها نیست.

این حدیث، بیان گر وجود نشانه های عجیب و شگفت انگیزی در میان بنی اسرائیل است که رسول الله ﷺ را بر آن داشته که پاره ای از آن ها را برای ما بیان کند تا از آن ها درس بگیریم؛ مثل همین حدیث یا داستان آن سه نفری که وارد غار شدند و صخره ای دهانه ی غار را بر روی آنان بست تا این که با توسل به اعمال نیکشان، از خداوند متعال درخواست نجات کردند.

آری! پیامبر ﷺ داستان های پندآموز بنی اسرائیل را برای ما بیان فرموده است؛ از این رو ما باید از این حدیث، عبرت بگیریم و بدانیم که اگر انسان، شکر نعمت های الهی را ادا کند و به فضل و لطف الله، اعتراف نماید و حقوق اموالش را بدهد، این، خود وسیله ای برای حفظ و برکت اموالش می باشد.

۶۷- السَّايِعُ: عَنْ أَبِي يَعْلَى شَدَّادِ بْنِ أَوْسٍ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «الْكَيْسُ مَنْ دَانَ نَفْسَهُ، وَعَمِلَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ، وَالْعَاجِزُ مَنْ أَتْبَعَ نَفْسَهُ هَوَاهَا، وَتَمَنَّى عَلَى اللَّهِ الْأَمَانِي». [ترمذی، روایتش کرده و آن را حسن دانسته است.]^(۱)

ترجمه: ابویعلی، شداد بن اوس رضي الله عنه می گوید: پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: «زیرک، کسی است که خویشتن را محاسبه کند و برای پس از مرگ (برای آخرت)، کار نماید؛ و ناتوان، کسی است که از خواسته‌ها و آرزوهای نفسانی خویش، پیروی کند و امید و آرزوی بی‌اساس و نابه‌جا به خداوند داشته باشد».

شرح

در حدیث، واژه‌ی «الکئیس» آمده است و به آدم زیرک و دوراندیشی گفته می‌شود که هر فرصتی را غنیمت می‌داند و هیچ‌یک از لحظه‌های شب و روز را از دست نمی‌دهد. «خویشتن را محاسبه می‌کند»، بدین معناست که اعمالش را واری می‌نماید و نگاه می‌کند که آیا آن‌چه را که دستور یافته، انجام داده یا از آن‌چه که منع شده، پرهیز کرده است؟ لذا اگر ببیند که در انجام دستورها کوتاهی کرده، در صورت امکان جبران می‌کند و اگر دریابد که مرتکب عمل حرامی شده است، از آن دست برمی‌دارد و پشیمان می‌شود و توبه و استغفار می‌کند.

فرمود: «برای بعد از مرگ، کار می‌کند»؛ یعنی برای آخرت خویش، سعی و تلاش می‌نماید و این، از خردمندی و دوراندیشی انسان است که برای آخرت خود کار کند. چون دنیا، محل گذر است و انسان، رهگذری است که دنیا را به سوی آخرت، پشت سر می‌گذارد؛ لذا اگر کوتاهی نماید و روزها سپری شود و او، وقتش را ضایع کند یا در کارهایی سپری نماید که نفعی برای آخرتش ندارد، زیرک و دوراندیش نیست.

بدین‌سان در انجام دستورهای الهی یا دوری از آن‌چه که از آن نهی شده، کوتاهی می‌کند و از خواسته‌های نفسانی خویش پیروی می‌نماید و با این حال، امید و آرزو دارد که رستگار شود؛ از هوای نفس و خواسته‌های درونی خویش پیروی می‌کند و می‌گوید: الله، آمرزنده و مهربان است؛ بعداً توبه خواهم کرد. امروز و فردا می‌کند و

(۱) ضعیف است؛ نگا: ضعیف ابن‌ماجه، ش: ۹۳۰؛ و ضعیف الجامع الصغیر، ش: ۴۳۰۵؛ از آلبانی رحمته الله علیه.

می‌گوید: بزرگ‌تر که شدم، آدمِ خوبی خواهم شد. و بدین ترتیب با آرزوهای دروغین و بی‌اساسی که شیطان فرارویش می‌نهد، غافل می‌شود و چه‌بسا فرصت توبه نمی‌یابد.

این حدیث، تشویقی بر غنیمت شمردن فرصت‌هاست و انسان را بر آن می‌دارد که هیچ فرصتی را از دست ندهد و همه‌ی وقتش را در جهت کسب رضایت و خشنودی الله ﷻ به‌کار گیرد و تنبلی و سستی و آرزوهای بی‌اساس را کنار بگذارد و بداند که آرزوهای دروغین، هیچ نفعی به او نمی‌رساند. همان‌طور که حسن بصری رحمته الله علیه می‌گوید: «ایمان، به آرزو و ادعا نیست؛ ایمان، چیزیست که در قلب جای می‌گیرد و اعمال نیک، تصدیقش می‌نماید».^(۱)

لذا باید هر فرصتی را غنیمت بدانیم و آن را برای تقرب و نزدیکی به الله متعال، در انجام کارهای نیک و دوری از بدی‌ها، به‌کار بندیم تا هنگامی که به سوی الله می‌رویم، بهترین وضعیت را داشته باشیم. از الله متعال درخواست می‌کنم که همه‌ی ما را به ذکر و شکر و عبادتش، توفیق دهد.

۶۸- الثَّامِنُ: عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مِنْ حُسْنِ إِسْلَامِ الْمَرْءِ تَرْكُهُ مَا لَا يَعْنِيهِ». [حدیث حسنیست که ترمذی و دیگران، روایتش کرده‌اند].^(۲)
ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «از نیکی و زیبایی اسلام شخص، ترک کارهای بی‌فایده‌ایست که فایده‌ای برایش ندارد».

۶۹- التَّاسِعُ: عَنْ عُمَرَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَا يُسْأَلُ الرَّجُلُ فِيمَ ضَرَبَ امْرَأَتَهُ». [روایت ابو داود و....]^(۳)
ترجمه: عمر رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «مرد، بازخواست نمی‌شود که چرا زنش را زده است».

(۱) روایت ابن‌مبارک در الزهد (۱۵۶۵) با سند ضعیف و مبهم.

(۲) صحیح ابن‌ماجه، از آل‌بانی رحمته الله علیه، ش: ۳۲۱۱.

(۳) ضعیف است؛ نگا: ضعیف الجامع، ش: ۶۳۵۰؛ و إرواء الغلیل، ش: ۲۰۳۴، از آل‌بانی رحمته الله علیه.

شرح

اسلام، یعنی تسلیم شدن ظاهری و باطنی بنده در برابر الله ﷻ؛ تسلیم شدن باطنی یا درونی بنده در برابر الله متعال، بدین معناست که بنده، عقیده‌ی درستی داشته باشد و قلبش را اصلاح نماید؛ بدین سان که به همه‌ی آنچه که ایمان به آن واجب است و پیش‌تر، در حدیث جبرئیل رضی الله عنه آمد، ایمان داشته باشد.

اما تسلیم شدن ظاهری بنده، این است که کردار ظاهری او، نیک باشد؛ مثل سخنانی که بر زبان می‌آورد یا اعمالی که با اندام و جوارح خویش انجام می‌دهد. همان‌گونه که شکل و قیافه‌ی مردم، با هم متفاوت است و برخی از آنها، بلندقامت و برخی کوتاه‌قد هستند؛ عده‌ای چاق‌اند و برخی، لاغر؛ بعضی، زیبا و خوش‌قیافه‌اند و عده‌ای هم زشت، به همین شکل از نظر کیفیت مسلمان بودنشان نیز گوناگون هستند. چنان‌که الله ﷻ در کتابش می‌فرماید:

﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتَّلَ أَوْلِيَّكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِّنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ﴾
[الحديد: ۱۰]

آن دسته از شما که پیش از فتح (مکه) انفاق کردند و (در راه الله) جنگیدند، هم‌سان دیگران نیستند؛ (بلکه اجر و پاداش) کسانی که پس از فتح، انفاق نمودند و جنگیدند، بزرگ‌تر است. و الله به هر یک (از این دو گروه) بهشت را وعده داده است.

از آن‌جا که مردم در اسلام و درجه یا چگونگی مسلمان بودنشان گوناگون و متفاوت هستند، یکی از مواردی که بر زیبایی و نیکی اسلام شخص می‌افزاید، این است که کارهای بیهوده‌ای را که در دنیا و آخرت نفعی برای او ندارد، ترک کند. انسان مسلمان، در صورتی که خواهان زیبا کردن یا نیکو نمودن اسلام خود باشد، باید کارهای بیهوده را کنار بگذارد. به عنوان مثال: اگر درباره‌ی کاری شک و تردید داشتید که آن را انجام دهید یا خیر، نگاه کنید؛ اگر برای دین و دنیای شما مفید است، آن را انجام دهید؛ و گرنه، آن را انجام ندهید.

هم‌چنین دخالت در کارهای مردم یا سرک کشیدن در کارهایشان، کار بیهوده‌ای است و باید از آن دوری کرد. متأسفانه امروزه بسیاری از مردم در کارهای دیگران سرک می‌کشند و دوست دارند سر از کارشان درآورند و حتی با آبروی دیگران بازی می‌کنند! گاه مشاهده می‌شود که دو نفر با هم صحبت می‌کنند و

دیگری، قدم به قدم خودش را به آن دو نزدیک می‌کند تا بشنود که چه می‌گویند! و گاه از جایی می‌گذری و می‌بینی که شخصی، بی‌کار و علاف ایستاده است و دوست دارد در کار مردم فضولی کند؛ بعضی وقت‌ها خود شروع می‌کند و می‌گوید: از کجا می‌آیی؟ فلانی به تو چه گفت؟ تو، به او چه گفتی؟ خلاصه این‌که کارهایی انجام می‌دهد یا سخنانی می‌گوید که هیچ ربطی به او ندارد و بی‌فایده است. لذا باید کارهایی را که برایمان بی‌فایده است، رها کنیم؛ و این، از خوبیِ اسلام ماست که آسایش خودمان را در پی خواهد داشت.

کسی که فقط به کارهای خود می‌پردازد و در کار دیگران فضولی نمی‌کند، راحت است؛ اما کسی که در کارهای دیگران فضولی می‌کند و همواره پی‌گیر حرف‌ها و کارهای مردم است تا ببیند که چه کرده‌اند یا چه گفته‌اند، هم خودش را خسته و رنجور می‌نماید و هم وقتش را بیهوده ضایع می‌کند و خیر و نیکی زیادی از دست می‌دهد؛ بی‌آن‌که هیچ فایده‌ای به دست بیاورد.

لذا به خود مشغول شو و به خود بیندیش و در پی چیزی باش که به تو نفع می‌رساند و کارهای بیهوده را ترک کن؛ چون از خوبی و زیبایی اسلام هیچ مسلمانی نیست که به دنبال کارهای بیهوده باشد.

می‌بینیم آدم‌هایی که به کارهای مفید می‌پردازند و سرشان در لاک خودشان هست، آرامش فکری و قلبی و جسمی دارند و به نتایج و موفقیت‌های چشم‌گیری دست می‌یابند.

این فرموده‌ی رسول‌الله ﷺ سخن جامع و کاملی است و این رهنمود را فراروی ما می‌نهد که هرگاه قصد انجام کاری یا قصد ترک آن را داشتیم، بررسی کنیم و ببینیم که کدام گزینه برای ما مفید است؛ اگر کار مفیدی نبود، رهاش کن و خودت را راحت نما. اگر کار مفیدی بود، انجامش بده و متناسب با ارزشی که دارد، به آن مشغول شو. لذا همان‌گونه که در حدیث قبل آمده بود، «زیرک، کسی است که خویشتن را محاسبه کند و برای آخرت کار نماید».

۶- باب: تقوا

تقوا، برگرفته از «وقایه» می‌باشد؛ یعنی هر آن چیزی که انسان به وسیله‌ی آن، از عذاب الله ﷻ مصون می‌ماند. آنچه که انسان را در برابر عذاب الهی حفظ می‌کند، پرداختن به دستورهای الهی و دوری از اموری است که نهی فرموده؛ این، همان چیزی است که انسان را از عذاب الله ﷻ حفظ می‌کند.

باید دانست که گاه تقوا یا پرهیزکاری، در کنار واژه‌ی «نیکی» ذکر می‌شود؛ همان‌طور که الله ﷻ می‌فرماید:

[المائدة: ۲]

﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى﴾

و با یکدیگر بر نیکي و پرهیزکاری همکاری نمایید.

و گاه، به‌تنهایی ذکر می‌گردد. لذا وقتی که با واژه‌ی «نیکي» ذکر می‌شود، نیکي به معنای انجام دستورهای الهی است و پرهیزکاری، به معنای دوری از آنچه که الله متعال، منع فرموده است؛ اما در مواردی که تقوا (پرهیزکاری) به‌تنهایی ذکر می‌گردد، هر دو را دربرمی‌گیرد؛ هم انجام دستورهای الهی و هم دوری از نواهی پروردگار. الله متعال در کتابش بیان فرموده که بهشت، از آن پرهیزکاران است؛ به عبارت دیگر پرهیزکاران، بهشتی‌اند. الله متعال همه‌ی ما را در جرگه‌ی پرهیزکاران قرار دهد؛ از این‌رو انسان باید برای فرمان‌برداری از الله ﷻ و کسب اجر و پاداش الهی و رهایی از عذابش، تقوا پیشه سازد. مؤلف رحمه الله چند آیه در باب تقوا ذکر کرده است؛ وی می‌گوید: الله متعال می‌فرماید:

[آل عمران: ۱۰۲]

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ﴾

ای مؤمنان! آن‌گونه که حق تقوای الله است، تقوا پیشه کنید.

و می‌فرماید:

[التغابن: ۱۶]

﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾

تا می‌توانید، تقوای الله پیشه سازید.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٧٠﴾﴾ [الأحزاب: ۷۰]

ای مؤمنان! تقوای الله پیشه کنید و سخن استوار بگویید.

آیه‌های زیادی به تقوا و پرهیزکاری فرمان می‌دهد؛ الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ﴿٦٩﴾ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾

[الطلاق: ۲، ۳]

و هر کس تقوای الله پیشه کند، (الله، راه حل و) برون‌رفتی (از مشکلات) برایش فراهم می‌کند و به او از آن‌جا که گمانش را ندارد، روزی می‌دهد.

و می‌فرماید:

﴿إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ۗ

[الأنفال: ۲۹]

وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٢٩﴾﴾

اگر تقوای الله پیشه کنید، به شما قدرت تشخیص حق از باطل می‌دهد و گناهانتان را از شما می‌زداید و شما را می‌بخشد؛ الله، صاحب فضل و بخشش بزرگ است.

شرح

الله متعال در آیه‌ی ۱۰۲ سوره‌ی آل‌عمران، به مؤمنان دستور می‌دهد که آن‌گونه که حق تقوای الهی‌ست، تقوا پیشه کنند؛ مؤلف رحمته با ذکر آیه‌ی ۱۶ سوره‌ی تغابن، به مفهوم حق تقوای الهی اشاره کرده است. الله در این آیه می‌فرماید:

[التغابن: ۱۶]

﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾

تا می‌توانید، تقوای الله پیشه سازید.

و این، تفسیر فرموده‌ی الله ﷻ می‌باشد که می‌فرماید: ﴿حَقِّ تَقَاتِهِ﴾؛ حق تقوای الهی، این است که تا می‌توانید، تقوا پیشه کنید؛ زیرا الله متعال به هیچ‌کس بیش از توانش تکلیف نمی‌دهد. باید توجه داشت که این آیه، به معنای تنبلی و سستی در زمینه‌ی تقوا نیست؛ بلکه این را می‌رساند که باید در حد توان، تقوا و پرهیزکاری پیشه کرد؛ یعنی هرچه در توان داری، برای تقوا و پرهیزکاری به‌کار بگیر و هیچ توان و نیرویی را در این زمینه کنار مگذار. البته الله ﷻ به انسان، تکلیفی نمی‌دهد که از توانش خارج باشد.

از آیهی ۱۶ سورهی تغابن، چنین برداشت می‌کنیم که اگر انسان نتواند به‌طور کامل و یا به کامل‌ترین شکل حکم و فرمان الهی را اجرا کند، باید تا حدی که در توان اوست، به انجام فرمان الله پردازد. چنان‌که رسول‌الله ﷺ به عمران بن حصین رضی الله عنه فرمود: «صَلِّ قَائِمًا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَقَاعِدًا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَعَلَى جَنْبٍ»^(۱) یعنی: «ایستاده، نماز بخوان؛ و اگر نتوانستی، نشسته نماز بخوان؛ و اگر نشسته هم نتوانستی، بر پهلو (خوابیده) نماز بخوان». بدین‌سان رسول‌الله ﷺ ترتیب نحوه‌ی نماز خواندن را بر حسب توانایی، بیان فرمود.

سایر دستورهای شرعی نیز همین‌گونه است؛ مانند روزه که اگر کسی عذر داشت و نتوانست در ماه رمضان روزه بگیرد، آن را به تأخیر می‌اندازد و به تعداد روزهای از دست‌رفته، در سایر ایام روزه می‌گیرد؛ الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ﴾ [البقرة: ۱۸۵]

و هرکس مریض یا مسافر باشد، باید به تعداد روزهای فوت‌شده در سایر ایام روزه بدارد.

و درباره‌ی حج می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾ [آل عمران: ۹۷]

حج این خانه برای الله بر کسی که توانایی رفتن به آن‌جا را دارد، واجب است.

یعنی حج بر کسی که توانایی رفتن به خانه‌ی خدا را ندارد، واجب نیست؛ اما اگر توانایی مالی داشته باشد، بر او واجب است که کسی را به جای خود، به حج و عمره بفرستد. به هر حال، تقوا و سایر دستورهای شرعی، به توانایی انسان بستگی دارد و اگر کسی توانایی انجام یک یا بخشی از فرمان‌های الهی را نداشته باشد، باید به دستورهایی پردازد که توانش را دارد. هم‌چنین اگر کسی به چیزی از نواهی الهی یا آنچه که الله متعال منع کرده است، نیاز شدید و گریزناپذیری پیدا کند، برای او جایز است که در حد رفع ضرورت گریزناپذیرش از آن چیز حرام، استفاده کند؛ زیرا الله تعالی می‌فرماید:

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۰۵۰ به نقل از عمران بن حصین رضی الله عنه.

﴿وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ﴾ [الأنعام: ۱۱۹]

در حالی که پروردگار، آنچه را که بر شما حرام کرده، بیان نموده است؛ مگر این که به (خوردن) آن ناچار شوید.

اگر انسان به خوردن گوشت مردار یا گوشت خوک یا گوشت الاغ اهلی و دیگر چیزهایی که الله متعال حرام کرده است، ناچار شود، برایش جایز است که به اندازهی رفع نیاز شدیدش، از آن بخورد.

الله ﷻ می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٧٠﴾ يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ

وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾ [الأحزاب: ۷۰، ۷۱]

ای مؤمنان! تقوای الله پیشه کنید و سخن استوار بگویید تا الله اعمالتان را برای شما اصلاح نماید و گناهانتان را بیامرزد.

الله متعال به دو امر مهم دستور داد: تقوا و گفتن سخن استوار (درست). پیش تر دربارهی تقوا سخن گفتیم؛ اما سخن استوار، همان سخن درست است و شامل هر سخن سودمندی می گردد؛ مانند ذکر الله یا سخنی که در جهت کسب علم باشد یا امر به معروف و نهی از منکر یا هر سخن نیک و محبت آمیزی که انسان به وسیلهی آن، دوستی و محبت مردم را جلب می کند. رسول الله ﷺ در این باره سخن جامعی فرموده است: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ»^(۱)؛ یعنی: «هرکس به الله و آخرت ایمان دارد، باید سخن نیک بگوید و گرنه، سکوت کند». در برابرش، سخن نادرست قرار دارد؛ یعنی هر سخن نابه جا یا اشتباه؛ فرقی نمی کند که موضوع یا محتوای آن، اشتباه و نادرست باشد یا محل گفتنش. دشنام و ناسزا، غیبت، سخن چینی و امثال آن، جزو سخنانی است که اصل و محتوای درستی ندارد؛ اما گاه، پاره ای از سخنان، اصل و ریشهی درستی دارد، ولی به جا و در محلش گفته نمی شود؛ یعنی خود آن سخن، نیک است؛ اما در جای نامناسبی مطرح نمی گردد. زیرا هر

(۱) صحیح بخاری، ش: (۵۵۵۹، ۵۶۷۳، ۵۹۹۴)؛ و مسلم، ش: ۶۸ به نقل از ابوهریره رضی الله عنه و نیز روایت:

بخاری، ش: ۵۶۷۰، و مسلم، ش: ۳۲۵۵ به نقل از ابوشریح خزاعی رضی الله عنه.

حرفی مکانی دارد و از این رو اگر حرف یا سخنی در جایش گفته نشود، سخن استوار و درستی نیست؛ گرچه در اصل، حرام نمی باشد. به عنوان مثال اگر کسی را در حال ارتکاب کار ناپسندی ببینید و او را در جایی از این کار باز دارید که مناسب نیست یا با الفاظ تند و شدیدی او را از این کار منع کنید، سخن استوار و درست نگفته اید.

اگر انسان تقوا و پرهیزکاری پیشه کند و سخن درست و استوار بگوید، به دو فایده ی بزرگ دست می یابد:

﴿يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾ [الأحزاب: ۷۱]

... تا الله اعمالتان را برای شما اصلاح نماید و گناهانتان را ببامرزد.

پی آمد تقوا، این است که الله متعال اعمال انسان را نیک و درست می گرداند و گناهانش را می آمرزد. سخن نیک نیز همین پی آمد را دارد. از این آیه چنین برداشت می شود که هرکس پرهیزکار نباشد و سخن نیک و درست نگوید، سزاوار این است که پروردگار متعال، اعمالش را اصلاح نکند و گناهانش را نیامرزد. الله متعال می فرماید:

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ۖ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾

[الطلاق: ۲، ۳]

و هر کس تقوای الله پیشه کند، (الله، راه حل و) برون رفتی (از مشکلات) برایش فراهم می کند و به او از آن جا که گمانش را ندارد، روزی می دهد.

یعنی کسی که به دستورهای الهی عمل کند و از آنچه که الله متعال نهی کرده است، دوری نماید، الله تعالی راه حل یا برون رفتی از همه ی تنگناها فرارویش قرار می دهد؛ از این رو اگر آدم پرهیزکار، دچار مشکلی شود یا در تنگنا قرار گیرد، به لطف پروردگار از مشکل یا تنگنایی که در آن قرار گرفته است، رهایی می یابد؛ فرقی نمی کند که مشکلتش، معیشتی باشد یا مالی یا در رابطه با فرزندانش و یا در رابطه با مسایل اجتماعی وی. اگر پرهیزکار باشی و دچار مشکلی شوی، شک نکن و مطمئن باش که الله متعال، برون رفتی از این مشکل، فراروی تو قرار می دهد؛ زیرا این، سخن

یا نوید پروردگار متعال است که فقط کافیست اراده‌ای کند و بلافاصله اراده‌اش، تحقق می‌یابد.

چه بسیار پرهیزکارانی که الله ﷻ برون‌رفتی از مشکلات، فراروی آن‌ها قرار داده است؛ مانند آن سه نفری که در غار گرفتار شدند. همان سه نفری که برای گذراندن شب وارد غاری شدند و سنگ بزرگی سرازیر شد و دهانه‌ی غار را بست و چون نتوانستند آن را کنار بزنند و راهی برای بیرون آمدن پیدا نکردند، هریک از آن‌ها با توسل به عمل صالح و نیکی که انجام داده بود، دست به دعا برداشت و از خداوند ﷻ کمک خواست و الله ﷻ کمکشان کرد و سنگ، از دهانه‌ی غار کنار رفت.

نمونه‌ها و مثال‌های زیادی از این دست، وجود دارد؛ الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾

[الطلاق: ۳]

و به او از آن‌جا که گمانش را ندارد، روزی می‌دهد.

این هم یکی دیگر از فواید و پی‌آمدهای تقوا و پرهیزکاریست که اگر تقوا پیشه کنید، پروردگار متعال از آن‌جا که گمانش را ندارید، به شما روزی می‌دهد.

به عنوان مثال اگر درآمد کسی از راه حرام، مثل تقلب و کلاهبرداری یا ربا و امثال آن باشد و به‌خاطر خدا این کار حرام را ترک کند، الله متعال راه حل و برون‌رفتی از مشکلات فراروی او می‌گذارد و از آن‌جا به او روزی می‌دهد که گمانش را ندارد. البته هیچ‌گاه عجله نکن و اگر مدتی تأخیر شد، گمان مبر که مشکلات برطرف نخواهد شد. گاه پروردگار متعال، بنده‌اش را می‌آزماید و اندکی گشایش یا پاداش خود را به تأخیر می‌اندازد تا بنده را امتحان کند که آیا دوباره به سوی گناه و معصیت باز می‌گردد یا خیر؟ بنابراین اگر مشغول داد و ستد ربوی و حرام بودی و به دنبال نصیحت و پند و اندرز یکی از بندگان خیرخواه خدا، ربا و معامله‌ی حرام و غیرشرعی را ترک کردی و یک ماه یا دو ماه گذشت و هیچ درآمدی نداشتی، ناامید نشو و نگو: رزقی که گمانش را ندارم، کجاست؟ بلکه صبر کن و به وعده و نوید پروردگار مطمئن باش و شک به خود راه نده که خیلی زود، گشایشی در زندگی خویش خواهی دید. در حدیثی آمده است: «يُسْتَجَابُ لِأَحَدِكُمْ مَا لَمْ يُعَجَّلْ، يَقُولُ:

دَعَوْتُ ثُمَّ دَعَوْتُ ثُمَّ دَعَوْتُ فَلَمْ يُسْتَجَبْ لِي»؛ یعنی: «دعاهای شما پذیرفته می شود تا زمانی که عجله نکنید و نگویید که بارها دعا کردم، اما دعایم قبول نشد». صبر کن و آنچه را که الله بر تو حرام نموده است، ترک نما و منتظر گشایش و رزقی باش که تصورش را هم نمی کنی که از کجا به تو خواهد رسید. الله ﷻ می فرماید:

﴿إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ
وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾ [الأنفال: ۲۹]

اگر تقوای الله پیشه کنید، به شما قدرت تشخیص حق از باطل می دهد و گناهانتان را از شما می زداید و شما را می بخشد؛ الله، صاحب فضل و بخشش بزرگ است.

در این آیه به سه پی آمد بزرگ تقوا و پرهیزکاری اشاره شده است:

پی آمد اول: ﴿يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾: خداوند، به شما قدرت تشخیص حق از باطل می دهد و بدین سان می توانید نفع و ضرر خود را تشخیص دهید. علم و دانش نیز در این مفهوم می گنجد؛ به گونه ای که الله متعال، علومی را به روی انسان پرهیزکار می گشاید که به روی دیگران نمی گشاید. تقوا و پرهیزکاری، زمینه ای برای افزایش هدایت و دانش انسان می باشد و حافظه ای انسان را تقویت می کند. چنان که از شافعی رحمته نقل شده است که:

شَكْوَتْ إِلَى وَكَيْعٍ سَوْءَ حَفْظِي فَأَرْشَدَنِي إِلَى تَرْكِ الْمَعَاصِي
وَقَالَ اعْلَمْ بِأَنَّ الْعِلْمَ نَوْرٌ وَنُورُ اللَّهِ لَا يُؤْتَاهُ عَاصِي

«از ضعف حافظه ای خود به «وکعی» شکایت کردم؛ پس مرا به ترک گناهان راهنمایی

کرد و گفت: بدان که علم، نوری است و آدم گنه کار، از نور الهی برخوردار نمی شود».

بدون شک، هرچه علم و دانش انسان بیش تر شود، حق و باطل را از هم، بهتر تشخیص می دهد و سود و زیانش را بهتر درک می کند. فهم و شناخت نیز در این مفهوم می گنجد؛ زیرا تقوا، فهم و درک انسان را تقویت می نماید و نتیجه اش، افزایش علم و دانش است. مانند دو نفر که آیه ای را حفظ می کنند؛ یکی از آن ها توانایی استنباط و برداشت سه نکته را از این آیه دارد و دیگری، می تواند بر طبق فهم و

درکی که خداوند به او داده است، نکات و احکام بیش‌تری از این آیه، استنباط و برداشت نماید؛ لذا تقوا و پرهیزکاری، درک و فهم انسان را بالا می‌برد.

فراست و زیرکی هم در این معنا می‌گنجد و الله متعال به آدم پرهیزکار آن‌چنان فراستی می‌دهد که به‌سادگی و با دیدن طرف مقابلش می‌فهمد که راست‌گوست یا دروغ‌گو، آدم خوب و نیکوکاری‌ست یا آدم بدی. حتی گاه به شخصیت او پی می‌برد؛ حال آن‌که با او معاشرت و نشست و برخاست نداشته است و این را فقط از روی فراستی درمی‌یابد که الله متعال به وی داده است.

کراماتی که به پرهیزکاران داده می‌شود نیز در این معنا جای دارد؛ تنها پرهیزکاران، کرامت می‌یابند؛ مانند کراماتی که برای بسیاری از صحابه و تابعین رضی الله عنهم حاصل شد. همان‌گونه که عمر بن خطاب رضی الله عنه روزی در مدینه، بالای منبر بود؛ ناگهان حاضران جلسه از او شنیدند که در اثنای سخنرانی، می‌گوید: «یا ساریة الجبل، یا ساریة الجبل!» لذا تعجب کردند که چه کسی را صدا می‌زند و چگونه در لابه‌لای خطبه‌اش، چنین سخنی می‌گوید؟! الله عز و جل لشکری را که به فرماندهی ساریة بن زَئیم رضی الله عنه به عراق رفته بود، به عمر رضی الله عنه نشان داد؛ گویا عمر رضی الله عنه لشکر ساریه رضی الله عنه را با چشمان خود دید و مشاهده کرد که دشمن، آن‌ها را محاصره کرده است. لذا فرمانده‌اش، ساریه رضی الله عنه را صدا زد و به او دستور که به سمت کوه برود. ساریه رضی الله عنه نیز این فرمان را در عراق شنید و به سوی کوه رفت.

این، یکی از نتایج تقواست؛ زیرا همه‌ی کرامات اولیا، نتیجه‌ی تقوا و پرهیزکاری آن‌هاست.

به هر حال، یکی از پی‌آمدها و نتایج تقوا، این است که الله عز و جل به پرهیزکاران، قدرت تشخیص عطا می‌کند که با آن، می‌توانند خیلی از چیزها را از هم تشخیص دهند و این، فقط برای پرهیزکاران حاصل می‌گردد.

پی‌آمد دوم: ﴿وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾: «و گناهانتان را از شما می‌زداید». زدودن گناهان، به وسیله‌ی اعمال نیک و شایسته انجام می‌شود؛ یعنی اعمال نیک، کفاره‌ی گناهان انسان است. چنان‌که رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «الصَّلَاةُ الْخُمْسُ

وَالْجُمُعَةُ إِلَى الْجُمُعَةِ وَرَمَضَانُ إِلَى رَمَضَانَ كَقَارِئِهِمَا لَمَّا بَيَّنَّهُنَّ مَا اجْتَنَبَتِ الْكَبَائِرُ؛^(۱) یعنی: «نمازهای پنج‌گانه و نماز جمعه تا جمعه‌ی دیگر و نیز رمضان تا رمضان بعدی، هر یک کفاره‌ی گناهانی‌ست که در میان آن‌ها انجام می‌شود؛ البته به شرطی که از گناهان بزرگ پرهیز کند». هم‌چنین فرموده است: «الْعُمْرَةُ إِلَى الْعُمْرَةِ كَقَارِئِهِمَا لَمَّا بَيَّنَّهُمَا»^(۲) یعنی: «هر عمره تا عمره‌ی بعد، کفاره‌ی گناهانی‌ست که در میان آن دو انجام می‌شود». لذا نیکی‌ها، بدی‌ها را از میان می‌برند؛ و این، بدین معناست که اگر انسان تقوای الهی پیشه کند، به انجام اعمال نیک و شایسته‌ای موفق می‌گردد که الله متعال، با آن گناهانش را از او می‌زداید.

پی‌آمد سوم: ﴿وَيَغْفِرْ لَكُمْ﴾ «و شما را می‌بخشد»؛ یعنی الله متعال به شما توفیق توبه و استغفار عطا می‌کند و این، خود فضل و لطف الله ﷻ نسبت به بنده‌اش می‌باشد.

و این، از بی‌چارگی بنده است که مرتکب گناه و معصیت شود و چنین گمان کند که آنچه انجام می‌دهد، گناه و معصیت نیست! پناه بر خدا! الله ﷻ می‌فرماید:

﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ﴿۱۳﴾ الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يُحْسَبُونَ أَنَّهم يُحْسِنُونَ صُنْعًا ﴿۱۴﴾﴾
[الکھف: ۱۰۳، ۱۰۴]

بگو: آیا شما را به زیان‌کارترین مردم در کردار آگاه کنیم؟ آنان که تلاششان در زندگی دنیا تباه گشت و با این حال گمان می‌کنند کار نیکی انجام می‌دهند.

بسیاری از مردم، دست از گناه و معصیت برنمی‌دارند؛ زیرا گناه و معصیت در نظرشان، آراسته شده و با آن خو گرفته‌اند و ترک گناه و معصیت بر آنان دشوار است؛ اما اگر پرهیزکار باشند، الله متعال به آنان توفیق می‌دهد که دست از گناه بردارند تا بدین‌سان بخشیده شوند؛ گاه الله متعال به سبب تقوا و پرهیزکاری بنده‌اش، او را می‌بخشد. به عبارت دیگر تقوا و پرهیزکاری بنده، کفاره‌ی گناهان اوست. همان‌طور که اهل «بدر»^(۱) از چنین فضیلت و امتیازی برخوردار شدند: «الله به اهل

(۱) صحیح مسلم، ش: (۳۴۳، ۳۴۴) به نقل از ابوهریره^(۲).

(۲) صحیح بخاری، ش: ۱۶۵۰؛ و مسلم، ش: ۲۴۰۳ به نقل از ابوهریره^(۳).

بدر نظر کرده و فرموده است: هرکاری که می‌خواهید، بکنید؛ همانا من، شما را بخشیده‌ام»^(۱) یعنی هر گناهی که از آنان سر بزند، پاداش بزرگی که به سبب حضور در جنگ بدر به دست آورده‌اند، کفاره‌ی آن به‌شمار می‌رود.

فرمود: ﴿وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾: «الله، صاحب فضل و بخشش بزرگ است»؛ فضل و بخششی که هیچ چیزی با آن برابری نمی‌کند. وقتی الله متعال چنین صفتی دارد، پس فضل و بخشش را از او طلب کن و این، با تقوا و بازگشت به سوی او، میسر می‌باشد.

وَأَمَّا الْأَحَادِيثُ:

۷۰- فَالأَوَّلُ: عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنْ أَكْرَمُ النَّاسِ؟ قَالَ: «أَتْقَاهُمْ». فَقَالُوا: لَيْسَ عَنْ هَذَا نَسَأَلُكَ، قَالَ: «يُوسُفُ نَبِيِّ اللَّهِ، ابْنُ نَبِيِّ اللَّهِ، ابْنُ خَلِيلِ اللَّهِ». قَالُوا: لَيْسَ عَنْ هَذَا نَسَأَلُكَ، قَالَ: «فَعَنْ مَعَادِنِ الْعَرَبِ تَسْأَلُونِي؟ خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الْإِسْلَامِ إِذَا فَهُّوا». [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: از پیامبر صلى الله عليه وسلم پرسیدند: ای رسول خدا! گرامی‌ترین مردم کیست؟ فرمود: «پرهیزکارترین آنان». گفتند: سؤال ما، این نیست. پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: «یوسف، پیامبر خدا و فرزند پیامبر خدا فرزند خدا فرزند خلیل خدا». گفتند: سؤال ما، این نیست. فرمود: «پس درباره‌ی اصل و نسب عرب‌ها می‌پرسید. آنان که در جاهلیت بهترین مردم بودند، در اسلام نیز بهترین مردم هستند؛ البته به شرطی که شناخت و دانش دینی داشته باشند».

شرح

از رسول الله صلى الله عليه وسلم پرسیدند: گرامی‌ترین مردم کیست؟ فرمود: «پرهیزکارترین آن‌ها»؛ یعنی کسی که تقوایش، بیش‌تر باشد. پاسخ رسول الله صلى الله عليه وسلم کاملاً مطابق فرموده‌ی الله متعال است که:

(۱) بخاری، ش: (۳۶۸۴، ۳۹۳۹، ۴۵۱۱، ۵۷۸۹)؛ و مسلم، ش: ۴۵۵۰ به نقل از علی بن ابی طالب رضي الله عنه.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۳۳۵۳؛ و صحیح مسلم، ش: (۲۳۷۸، ۲۵۲۶).

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَى﴾

[الحجرات: ۱۳]

بی گمان گرامی ترین شما نزد الله، باتقواترین شماست.

خداوند متعال به اصل و نسب بندگان یا به پُست و مقام آن‌ها و یا به مال و جمالشان نگاه نمی‌کند؛ بلکه به کردارشان می‌نگرد. لذا گرامی ترین مردم نزد الله، با تقواترین آن‌هاست و از این رو پرهیزکاران را با کرامت‌های ظاهری و باطنی گرامی می‌دارد؛ زیرا آن‌ها برگزیده ترین و گرامی ترین بندگان هستند. این، تشویقی بر تقوا و پرهیزکاری است و نشان می‌دهد که هرچه تقوای انسان بیش تر باشد، نزد خداوند ﷻ گرامی تر است. البته سؤال صحابه رضی الله عنهم، این نبود و نمی‌خواستند درباره‌ی گرامی ترین مردم نزد الله بپرسند. لذا عرض کردند: سؤال ما، این نیست. رسول الله ﷺ در پاسخشان، یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم را که از سلاله‌ی پیامبران بود، برگزیده ترین و گرامی ترین انسان‌ها برشمرد.

صحابه رضی الله عنهم گفتند: سؤال ما، این نیست. پیامبر ﷺ فرمود: «پس درباره‌ی اصل و نسب عرب‌ها می‌پرسید؛ آنان که در جاهلیت بهترین مردم بودند، در اسلام نیز بهترین مردم هستند؛ البته به شرطی که شناخت و دانش دینی داشته باشند». مثلاً مشهور است که بنی‌هاشم، بهترین طایفه‌ی قریش هستند؛ لذا در اسلام نیز بهترین مردم به‌شمار می‌روند، البته به شرطی که دانش دینی داشته باشند و احکام شرعی را بیاموزند. لذا اگر فقیه و عالم نباشند، بهترین مردم به‌شمار نمی‌روند؛ اگرچه اصل و نسبشان از همه بهتر است.

این حدیث، دلیلی است بر این که انسان، با اصل و نسب خویش شرافت می‌یابد؛ البته اگر فهم و دانش دینی داشته باشد. بدون شک، اصل و نسب تأثیر دارد؛ چنان که بنی‌هاشم، بهترین مردم بودند و اصل و نسب بهتر و بالاتری داشتند. پیامبر ﷺ به عنوان برگزیده ترین بنده‌ی الله، از بنی‌هاشم بود:

﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾

[الأنعام: ۱۲۴]

الله، خود می‌داند رسالتش را به چه کسی بدهد.

اگر بنی‌هاشم برترین نسل بنی‌آدم نبودند، پیامبر ﷺ از این نسل نبود و در میان بنی‌هاشم، برانگیخته نمی‌شد. شاهد این حدیث درباره‌ی تقوا و پرهیزکاری، آن جاست

که رسول الله ﷺ فرمود: «گرامی ترین مردم) پرهیزکارترین آن هاست». لذا اگر می خواهی که نزد الله، گرامی و دارای منزلت و جایگاه والایی باشی، تقوا پیشه کن که هرچه، تقوا و پرهیزکاری انسان بیش تر باشد، نزد الله ﷻ گرامی تر است. از الله درخواست می کنم که همه ی ما را جزو پرهیزکاران قرار دهد.

۷۱- الثَّانِي: عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «إِنَّ الدُّنْيَا حُلْوَةٌ خَضِرَةٌ، وَإِنَّ اللَّهَ مُسْتَخْلِفُكُمْ فِيهَا فَيَنْظُرُ كَيْفَ تَعْمَلُونَ. فَاتَّقُوا الدُّنْيَا وَاتَّقُوا النَّسَاءَ. فَإِنَّ أَوَّلَ فِتْنَةٍ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَتْ فِي النِّسَاءِ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوسعید خدری رضي الله عنه می گوید: پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: «دنیا، شیرین و سبز (دل فریب) است؛ و الله، شما را نسل به نسل در زمین قرار می دهد و نگاه می کند که کردارتان چگونه است؛ پس، از فتنه ی دنیا و فتنه ی زنان پرهیزید که نخستین فتنه (و سرآغاز انحراف) بنی اسرائیل، درباره ی زنان بود».

شرح

رسول الله ﷺ در این حدیث، پس از بیان حقیقت و وضعیت دنیا به تقوا فرمان داده و از این رو مؤلف رحمته الله این حدیث را در باب تقوا آورده است. رسول الله ﷺ فرمود: «إِنَّ الدُّنْيَا حُلْوَةٌ خَضِرَةٌ»؛ یعنی: «دنیا، شیرین و سبز (دل فریب) است». به عبارت دیگر: دنیا در مذاق انسان، شیرین؛ و در نگاهش زیبا و فریبنده می باشد. چیزی که شیرین و زیبا باشد، ابتدا نگاه انسان را به خود جلب می کند و آن گاه، نفس انسان طالبش می شود و وقتی چشم و دل، هر دو طالب چیزی شوند، هوش از سر انسان می رود و دوست دارد هر طور که شده به آن دست یابد.^(۲) لذا انسان، فریفته ی دنیای شیرین و فریبنده می شود و در دنیا غوطه ور می گردد و دنیا همه ی فکر و ذهنش را می گیرد. پیامبر صلى الله عليه وسلم بیان فرمود که خداوند عز وجل ما انسان ها را نسل به نسل، در زمین قرار می دهد و به

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۷۴۲.

(۲) شاعر پارسی گوی، این را به خوبی، به نظم در آورده است:

زدست دیده و دل، هر دو فریاد که هر چه دیده بیند، دل کند یاد

اعمال ما می‌نگرد و نگاه می‌کند که چگونه کرداری داریم؛ آیا به اطاعت و بندگی او می‌پردازیم و از امیال و خواسته‌های نفسانی دوری می‌کنیم و آنچه را که به ما دستور داده است، انجام می‌دهیم و فریب دنیا را نمی‌خوریم یا نه؛ بر عکس، فریفته‌ی دنیا می‌شویم. از این‌رو رسول‌الله ﷺ فرمود: «پس، از فتنه‌ی دنیا بپرهیزید»؛ یعنی دستورهایی را که الله به شما داده، اجرا کنید و از آنچه که شما را نهی کرده است، دوری نمایید و شیرینی و خرمی دنیا، شما را نفریبد. همان‌طور که الله متعال می‌فرماید:

﴿فَلَا تَعُرَّكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّتْكُمْ بِاللَّهِ الْعُرُورُ﴾ [لقمان: ۳۳]

پس زندگانی دنیا، شما را نفریبد و (شیطان) فریبنده، شما را نسبت به الله فریب ندهد.

آن‌گاه رسول‌الله ﷺ فرمود: «از فتنه‌ی زنان بپرهیزید». پرهیز یا دوری از فتنه‌ی زنان، شامل هوشیاری نسبت به مکر و حيله‌ای‌ست که زن نسبت به شوهرش دارد و نیز به معنای پرهیز از سایر زنان و فتنه‌گری‌های آنهاست؛ لذا رسول‌الله ﷺ فرمود: «نخستین فتنه‌ی بنی‌اسرائیل، در زنان بود». یعنی سرآغاز انحراف بنی‌اسرائیل درباره‌ی زنان بود؛ بدین‌سان که گمراه شدند و دیگران را به گمراهی کشاندند؛ از این‌رو دشمنان خود و دشمنان دینمان را می‌بینیم که امروزه روی موضوع زن تمرکز کرده‌اند و به خودآرایی و اظهار زینت زن و نیز اختلاط و هم‌نشینی‌اش با بیگانگان و مردان نامحرم و مشارکت شغلی و کاری زنان با مردان تأکید می‌کنند و بدین‌سان انسان‌ها از ارزش‌های اخلاقی تهی شده و مانند چارپایانی گشته‌اند که تنها به شکم و زیر شکم می‌اندیشند؛ پناه بر الله! امروزه زنان، به صورت عروسک و بازیچه‌ی دست مردان درآمده‌اند؛ مانند شکلک‌هایی که همه‌ی فکر و خیال مردم را به خود مشغول کرده است که چگونه آن را بیاریند و چگونه زیبایش کنند! کدامین ماده‌ی آرایشی را برایش بیاورند؟! خلاصه این‌که همه‌ی فکر و خیال مردم، این شده که مو، پوست، صورت و دیگر اندام زن را چگونه آرایش یا نقاشی کنند و او را به شکل عروسکی پلاستیکی درآورند! و دیگر، عبادت و تربیت فرزندان برای زن مهم نخواهد بود.

دشمنانمان، دشمنان دین و شریعت و دشمنان زندگی، می‌خواهند زن را وارد مشاغل و کارهای مردانه کنند تا موقعیت‌های شغلی را از مردها بگیرند و عرصه را

بر آن‌ها تنگ نمایند و بدین‌سان جوانان را بی‌کار و سرگردان کوچه و بازار کنند؛ روشن است که بی‌کاری جوانان، پی‌آمدهای ناگواری به دنبال دارد؛ زیرا جوانی، بی‌کاری و ثروت، سه عنصر مهم در پیدایش ناهنجاری‌های بزرگ به‌شمار می‌روند.

آن‌ها، جوان‌ها را کنار می‌زنند و زن‌ها را به کارهای مردانه می‌گمارند تا هم جوانان را به هرزگی و فساد بکشانند و هم زنان را. می‌دانید که آن‌وقت چه اتفاقی می‌افتد؟

آری! ناهنجاری‌هایی مثل اختلاط مرد و زن و هم‌چنین فساد و بی‌بند و باری پدید می‌آید و زنا و فساد اخلاقی، زیاد می‌شود؛ زنا، چشم، زنا، دست، زنا، زبان و فساد جنسی. وقتی زن و مرد بیگانه شغل مشترکی داشته باشند، ممکن است که هر یک از این گناهان و ناهنجاری‌های رفتاری، روی دهد.

در کشورهایی که زن و مرد مشاغل مشترکی دارند و به‌اصلاح با یکدیگر هم‌کارند، فساد و بی‌بند و باری، زیاد است. هم‌چنین اشتغال زن، او را از خانه و همسرش غافل می‌کند و نتیجه‌اش، سست شدن بنیاد خانواده خواهد بود. خانوارهایی که زن خانواده بیرون از خانه کار می‌کند، برای انجام کارهای خانه و یا نگهداری از فرزندان‌شان ناگزیرند خدمت‌کار یا پرستاری استخدام کنند. به همین خاطر در برخی از کشورهای اسلامی، زنانی را از مناطق مختلف دنیا به عنوان خدمت‌کار خانگی به کشور خود می‌آورند و بسیاری از این خدمت‌کاران، مسلمان هم نیستند و خلق و خوی کاملاً متفاوت، و گاه اخلاق فاسدی دارند! عجیب است! زنانمان را به کارها و مشاغل مردانه می‌گماریم و در نتیجه، مردها بی‌کار می‌شوند و زن‌ها کار می‌کنند! پی‌آمدش، چیزی جز سست شدن و حتی نابودی بنیاد خانواده نخواهد بود؛ چون کودک، سن رشدش را در حالی سپری می‌کند که فقط خدمت‌کار یا پرستارش را با خود یا در کنار خویش، می‌بیند و گویا پدر و مادری ندارد و آن‌ها را از یاد می‌برد و هیچ دل‌بستگی و تعلق خاطری به والدینش ندارد. بنابراین، خانه‌ها تباه می‌شوند و خانواده‌ها از هم می‌پاشند و ناهنجاری‌ها و پی‌آمدهای ناگواری پدید می‌آید که فقط خداوند عز و جل، به حد و اندازه‌ی آن، آگاه است.

این، دسیسه و رویکرد دشمنان ما و پیروانشان درباره‌ی جنس زن است؛ آری! درمیان ما مسلمانان، کسانی هستند که از دشمنان ما پیروی می‌کنند؛ چون نزدشان درس خوانده‌اند و به اندیشه‌های زشت آن‌ها آلوده شده‌اند؛ نمی‌گوییم که این‌ها را شستشوی

مغزی داده‌اند، بلکه به نظر من، افکار و اندیشه‌های این‌ها را با باورها و پندارهای پلید و ضد دینی خویش آلوده کرده‌اند. گاه می‌گویند: این پندارها، هیچ تعارضی با عقاید و باورهای دینی ندارد؛ حال آن‌که به اعتقاد ما، چنین باورهایی، با اصل و اساس دین و باورهای دینی، در تعارض است و مخالفت با عقیده، فقط شرک به خدا یا انکار خدا نیست؛ بلکه چنین گناہانی، عقیده را نابود می‌کند؛ زیرا ارزش انسان را پایین می‌آورد و او را هم‌تراز چارپایان می‌گرداند؛ چون دیگر، هیچ توجهی به عقیده و عبادت ندارد و فقط به دنیا و زیور و زینت دنیا و به زنان دل‌بستگی دارد. در حدیث صحیح آمده است: «مَا تَرَكْتُ بَعْدِي فِتْنَةً أَضَرَّ عَلَى الرَّجَالِ مِنَ النِّسَاءِ»^(۱) یعنی: «پس از من، زیان‌بارترین فتنه‌ای که برای مردان برجای می‌ماند، فتنه‌ی زنان است».

از این‌رو بر ما مسلمانان واجب است که در برابر چنین باورهای نادرستی بایستیم و در همه جا و در هر مناسبتی، با آن مخالفت کنیم؛ زیرا در میان ما، کسانی هستند که چنین اهداف و باورهای شوم و پلیدی را دنبال می‌کنند؛ خداوند، تعدادشان را زیاد نکند و آن‌ها را به اهدافشان نرساند. آن‌ها، خوب می‌دانند که اگر سرزمین وحی و پناهگاه و قبله‌گاه مسلمانان را به فساد و تباهی بکشانند، به موفقیت بزرگی در زمینه‌ی تباه کردن همه‌ی امت اسلامی دست یافته‌اند. نگاه همه‌ی مسلمانان به سرزمین وحی دوخته شده است و با دید خاصی به آن نگاه می‌کنند؛ لذا اگر در سرزمین وحی، حیا و دین از میان برود، باید با دین و حیا وداع کرد؛ پس بر همه‌ی ما اعم از پیر و جوان و میان‌سال، عالم و دانشجو و دانش‌آموز واجب است که در برابر این اندیشه‌های ضد دینی بایستیم و همه را به خیزش و ایستادگی در برابر چنین باورهایی فرا بخوانیم تا آتش این فتنه، به خرمن امت نیفتد و همه‌ی ما را نسوزاند. خدای متعال، نیرنگ فتنه‌گران و دسیسه‌بازان را به خودشان باز گرداند و آن‌ها را از رسیدن به اهدافشان باز دارد و مردان نیک و شایسته‌ای را در برابرشان به پا دارد تا آتش فتنه‌ی آن‌ها را خاموش کنند. به یقین الله، بخشنده و بزرگووار است.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۰۹۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۷۴۱.

۷۲- الثالث: عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله كَانَ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْهُدَى وَالتَّقَى وَالعِفَافَ وَالعِغْنَ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله همواره دعا می کرد: «یا الله! من، هدایت و تقوا، عفت و پاکی از حرام و بی نیازی را از تو درخواست می کنم».

شرح

رسول الله صلی الله علیه و آله دعا می کرد و از الله تعالی درخواست هدایت، تقوا، عفت و پاکی از حرام و بی نیازی می نمود.

هدایت در این جا به معنای علم و آگاهی است. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز مانند سایر مردم، نیازمند رهنمود الهی بود؛ زیرا الله تعالی به او فرموده است:

﴿وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُل رَّبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾^(۱۱۴)

[طه: ۱۱۴]

پیش از آن که وحی قرآن بر تو پایان یابد، در تلاوتش شتاب مکن و بگو: ای پروردگرم! بر دانشم بیفز.

هم چنین فرموده است:

﴿وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا﴾^(۱۱۳) [النساء: ۱۱۳]

وآن چه را نمی دانستی، به تو آموخت. و فضل پروردگار بر تو، بزرگ است.

پیامبر صلی الله علیه و آله به علم و دانش نیاز داشت؛ از این رو از الله متعال، درخواست هدایت و راهنمایی می نمود.

هرگاه، هدایت به تنهایی ذکر شود، هم به معنای علم و دانش و هم به معنای رهنمون شدن به سوی حق و حقیقت است و هرگاه دلیلی وجود داشته باشد که مفهوم رهنمون شدن به سوی حق را برساند، به علم و دانش نیز معنا می گردد؛ زیرا اصل، در زبان عربی بر این است که عبارت ها یا واژه هایی که به هم ربط داده می شوند، مفاهیم مستقل و جداگانه ای دارند. لذا واژه ی «هدایت» در این حدیث،

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۷۲۱.

معنای خاص خودش را دارد و آنچه که پس از آن، آمده و توفیق و رهیابی به سوی هر یک از این موارد را می‌رساند، معنای دیگری دارد.

رسول الله ﷺ پس از درخواست، علم و رهنمون شدن به سوی حق، تقوا و پرهیزکاری را مسألت نمود؛ یعنی از خداوند ﷻ خواست که به او توفیق تقوا و پرهیزکاری عنایت کند و او را به سوی تقوا، رهنمون شود؛ زیرا کلید همه چیز به دست خداست و اگر بنده‌ای به خودش واگذار شود، نابود می‌گردد و به چیزی دست نمی‌یابد؛ اما اگر خداوند ﷻ توفیقش دهد و به او تقوا و پرهیزکاری عطا نماید، در مسیر مستقیم تقوا قرار می‌گیرد.

آن‌گاه رسول الله ﷺ درخواست عفت نمود؛ منظور از عفت، پاک ماندن از هر نوع حرامی است. پس اگر عفت را پاکی از یک چیز مشخص بدانیم، ربط عفت به تقوا، از نوع ربط خاص به عام است؛ و گرنه، از نوع ربط واژه‌های مترادف یا هم‌معنا می‌باشد. عفت، بدین معناست که انسان از هر چیزی که الله ﷻ بر او حرام کرده است، دوری نماید.

و اما منظور از «غنا»، بی‌نیازی از خلق خداست تا انسان نزد هیچ‌کس جز پروردگارش اظهار نیاز نکند.

اگر انسان به توفیق الله متعال، از نعمت بی‌نیازی از خلق برخوردار شود، عزت نفس می‌یابد و به ذلت و خواری در برابر مخلوق تن نمی‌دهد؛ زیرا بردن حاجت به نزد مخلوق و التماس از خلق خدا، چیزی جز خفت و خواری نیست و التماس از خدا، عزت و سرافرازی و عبادت بزرگی است؛ همان‌طور که رسول الله ﷺ در دعایش، بی‌نیازی از خلق خدا را درخواست نمود.

لذا باید به پیامبر ﷺ اقتدا کنیم و از خداوند ﷻ علم و رهیابی به سوی حق و نیز تقوا و عفت و پاکی از همه‌ی حرام‌ها و هم‌چنین بی‌نیازی از خلق را درخواست نماییم. این حدیث نشان می‌دهد که پیامبر ﷺ مالک هیچ نفع و ضرری برای خویش نبوده و نفع و ضرر، فقط به دست خداست.

این، خود دلیلی بر باطل بودن پندار کسانی است که برای جلب منافع و دفع ضررها، به اولیا و بندگان نیک خدا امید و دل‌بستگی دارند؛ مانند برخی از افراد جاهل که کنار قبر پیامبر ﷺ، ایشان را به‌فریاد می‌خوانند یا کسانی را صدا می‌زنند که

آن‌ها را اولیای خدا می‌پندارند. این‌ها در دینشان دچار انحراف و گمراهی شده و عقلشان را از دست داده‌اند؛ زیرا کسانی که این‌ها، آنان را به فریاد می‌خوانند، مالک هیچ نفع و ضرری برای خود نیز نیستند. الله ﷻ به پیامبرش فرموده است:

﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ﴾ [الأنعام: ۵۰]

بگو: نمی‌گویم گنج‌ها و خزانه‌های الله نزد من است. و من، غیب نمی‌دانم و به شما نمی‌گویم که من فرشته‌ام.

و فرموده است:

﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ﴾ [الأعراف: ۱۸۸]

بگو: من برای خودم مالک هیچ نفع و ضرری نیستم، مگر آن‌چه الله بخواهد.

هم‌چنین فرموده است:

﴿قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا ﴿۲۱﴾ قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا ﴿۲۲﴾﴾ [الجن: ۲۱، ۲۲]

بگو: من، مالک هیچ زیان و یا هدایتی بری شما نیستم. بگو: هیچ‌کس نمی‌تواند مرا از عذاب الله پناه دهد و هرگز پناهگاهی جز او نمی‌یابم.

باید دانست که انسان هرچه‌قدر که نزد الله ﷻ آبرو و منزلت داشته باشد، باز هم سزاوار و شایسته‌ی این نیست که او را جز الله، به فریاد بخوانند؛ بلکه بندگان نیک خدا، خود از کسانی که آن‌ها را به جای الله به فریاد می‌خوانند، اظهار بیزار می‌کنند؛ مانند عیسی عليه السلام که خدواند عليه السلام او را بازخواست می‌کند که آیا تو به مردم گفته‌ای که تو و مادرت را جز الله، معبود قرار دهند؟ الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَعْيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمَّيَّ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ﴾ [المائدة: ۱۱۶]

و هنگامی که الله می‌فرماید: «ای عیسی پسر مریم! آیا تو به مردم گفتی که جز الله، من و مادرم را معبود قرار دهید؟» گوید: «تو پاک و منزهی؛ من حق ندارم چیزی بگویم که شایسته‌ام نیست.

نه عیسی عليه السلام چنین حقی ندارد و نه هیچ‌کس دیگر. لذا عیسی عليه السلام پاسخ می‌دهد:

﴿إِنْ كُنْتَ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمَ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ﴿۱۱۶﴾ مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ﴾
[المائدة: ۱۱۶، ۱۱۷]

اگر چنین سخنی گفته باشم، تو خود از آن آگاهی. تو از آنچه در درون من است، آگاهی و من از اسراری که نزد توست، آگاهی ندارم. به راستی تو، تمام اسرار و امور غیب را می‌دانی. چیزی جز دستوری که به من دادی، به آنان نگفتم؛ این که الله را که پروردگار من و شماست، پرستش نمایید.

نتیجه این که عمل برخی از افراد جاهل در مناطق مختلف جهان اسلام که سر قبر کسانی می‌روند که به گمانشان، اولیای خدا هستند و آنها را به فریاد می‌خوانند و آن جا دعا می‌کنند، نوعی بی‌خردی و انحراف دینی است؛ حال آن که کسانی که در این قبرها خفته‌اند، مردگان بی‌جانی هستند که هیچ کاری از آنان ساخته نیست.

۷۳- الرَّابِعُ: عَنْ أَبِي طَرِيفِ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمِ الطَّائِيِّ رضي الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ: «مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ ثُمَّ رَأَى أَنَّ اللَّهَ مِنْهَا فَلْيَأْتِ التَّقْوَى». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوطریف، عدی بن حاتم طایی رضي الله عنه می‌گوید: از رسول الله صلى الله عليه وسلم شنیدم که فرمود: «هرکس سوگندی یاد کند و خلاف آن را به تقوای الهی نزدیک‌تر ببیند، همان کاری را انجام دهد که به تقوا نزدیک‌تر است».

شرح

در حدیث، واژه‌ی «یمین» آمده و به معنای سوگند خوردن به یکی از نام‌ها یا صفات الله صلى الله عليه وسلم می‌باشد؛ سوگند خوردن به نام غیر خدا، جایز نیست؛ نه به نام پیامبر صلى الله عليه وسلم و نه به نام جبرئیل عليه السلام و نه به نام هیچ‌یک از بندگان خدا؛ زیرا رسول الله صلى الله عليه وسلم فرموده است: «مَنْ كَانَ حَالِفًا فَلْيَحْلِفْ بِاللَّهِ أَوْ لِيَصْمُتْ»^(۲) یعنی: «کسی که می‌خواهد سوگند یاد کند، به نام الله سوگند بخورد یا سکوت نماید». هم‌چنین فرموده است: «مَنْ حَلَفَ

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۶۵۱.

(۲) بخاری، ش: (۲۴۸۲، ۵۶۴۳، ۶۱۵۵)؛ و مسلم، ش: ۳۱۰۵ به نقل از ابن عمر رضي الله عنهما.

يَغْيِرِ اللّٰهَ فَقَدْ كَفَرَ اَوْ اَشْرَكَ»^(۱) یعنی: «کسی که به نام غیرالله سوگند یاد کند، کفر یا شرک ورزیده است».

کسی که به نام غیر الله سوگند بخورد، گناه کار است و کفاره‌ی سوگند بر او واجب نمی‌شود؛ چون سوگندش از اساس، باطل می‌باشد؛ بدین دلیل که رسول الله ﷺ فرموده است: «مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ اَمْرُنَا فَهُوَ زَدٌّ»^(۲) یعنی: «هرکس عملی انجام دهد که امر (دین) ما بر آن نیست، عملش مردود است».

خوب نیست که آدم، زیاد سوگند بخورد؛ این، بنا بر قول برخی از مفسران، مفهوم فرموده‌ی الله متعال است که:

[المائدة: ۸۹]

﴿وَأَحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ﴾

و سوگندهایتان را پاس بدارید.

برخی از مفسران، این آیه را بدین مفهوم دانسته‌اند که زیاد سوگند نخورید و اگر سوگند یاد کردید، حتماً به دنبال آن «ان شاء الله» بگویید تا به دو فایده‌ی مهم دست یابید:

اول این که: آنچه برایش سوگند خورده‌اید، برایتان میسر گردد.

دوم این که: اگر سوگند خود را بشکنید، کفاره‌ای بر شما واجب نمی‌شود.

سوگندی که کفاره دارد، این است که انسان در رابطه با مسأله‌ای در آینده سوگند یاد کند؛ و سوگند خوردن درباره‌ی مسأله‌ای که در گذشته انجام شده، کفاره ندارد؛ اما اگر به دروغ سوگند بخورد، گناه کار است و چنان که در سوگندش راست گو باشد، نه گناهی بر اوست و نه کفاره‌ای. به عنوان مثال: کسی بگوید که فلان کار را انجام نداده‌ام.

در این حالت، کفاره ندارد؛ چه راست بگوید و چه دروغ؛ اما اگر راست گفته باشد،

گناهی هم بر او نخواهد بود و اگر دروغ بگوید، گناه کار است؛ اگرچه کفاره ندارد.

(۱) صحیح است؛ روایت: ترمذی (۱۵۳۵)؛ ابن حبان (۴۳۵۸)؛ حاکم در المستدرک (۳۳۰/۴)؛ ابوعوانه در مسندش (۵۹۶۷) و ابوداود (۳۲۵۱)؛ احمد در مسندش (۱۲۵/۲) از طریق حسن بن عبیدالله از سعد بن عبیده از ابن عمر رضی الله عنهما.

(۲) صحیح مسلم، ش ۲۹۸۵

سوگندی که کفاره دارد، در رابطه با مسأله‌ای است که در آینده می‌باشد؛ مثلاً کسی سوگند بخورد و بگوید که به خدا سوگند فلان کار را انجام نخواهم داد. اگر آن کار را انجام دهد، کفاره‌ی سوگند بر او واجب می‌شود؛ اما اگر آن کار را انجام ندهد، کفاره‌ی قسم بر او واجب نیست؛ چون سوگندش به قوت خود باقی است. البته آیا بهتر است که آن کار را انجام دهد و سوگندش را بشکند یا این که سوگندش را نگه دارد و آن کار را انجام ندهد؟

پیامبر ﷺ در این حدیث، پاسخ این پرسش را به روشنی داده و بیان فرموده که اگر سوگند خوردی و سپس خلاف سوگندت را به تقوا نزدیک‌تر یافتی، همان کاری را انجام بده که به تقوا نزدیک‌تر است و کفاره‌ی سوگندت را ادا کن.

لذا اگر کسی بگوید که به خدا قسم، با فلان مسلمان سخن نمی‌گویم، تقوا چنین حکم می‌کند که با او سخن بگوید؛ زیرا قهر کردن با مسلمان، حرام است؛ لذا با برادر مسلمانش، سخن بگوید و کفاره‌ی سوگندش را بدهد.

هم‌چنین اگر بگویید که به خدا سوگند، به دیدن فلان خویشاوندم نخواهم رفت؛ در این باره می‌گوییم: ملاقات خویشاوند، جزو صله‌ی رحم و پیوند خویشاوندی است و می‌دانید که صله‌ی رحم واجب می‌باشد. لذا با خویشاوند خویش، ارتباط داشته باش و کفاره‌ی سوگندت را ادا کن؛ زیرا رسول الله ﷺ فرموده است: «مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ فَرَأَى غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا فَلْيُكْفِرْ عَنْ يَمِينِهِ وَلْيَأْتِ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ»^(۱) یعنی: «هر کس سوگندی یاد کند و سپس خلاف آن را بهتر ببیند، کفاره‌ی سوگندش را ادا نماید و همان کاری را انجام دهد که بهتر است».

سوگند خوردن درباره‌ی کار یا چیزی که در گذشته، انجام شده و پایان یافته است، کفاره ندارد؛ البته چنین سوگندی، از دو حالت خارج نیست؛ کسی که سوگند می‌خورد، راست می‌گوید و گنه‌کار نیست، یا دروغ می‌گوید و گنه‌کار است.

سوگندی کفاره دارد که در رابطه با مسأله‌ای است که در آینده خواهد بود؛ لذا اگر کسی سوگند یاد کند که در آینده فلان کار را انجام نخواهد داد، اما آن را انجام دهد،

(۱) صحیح مسلم، ش: ۳۱۱۴ به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

کفاره‌ی سوگند بر او واجب می‌شود؛ مگر آن‌که هنگام قسم خوردن، «ان شاء الله» گفته باشد که در این صورت اگر سوگندش را بشکند، کفاره بر او واجب نمی‌گردد.

۷۴- الخَامِس: عَنْ أَبِي أُمَامَةَ صَدِيِّ بْنِ عَجْلَانَ الْبَاهِلِيِّ رضي الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَخْطُبُ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ فَقَالَ: «اتَّقُوا اللَّهَ، وَصَلُّوا خَمْسَكُمْ، وَصُومُوا شَهْرَكُمْ، وَأَدُّوا زَكَاةَ أَمْوَالِكُمْ، وَأَطِيعُوا أَمْرَاءَكُمْ، نَدْخُلُوا جَنَّةَ رَبِّكُمْ». [ترمذی، این حدیث را در پایان کتاب الصلاة روایت کرده و آن را حسن صحیح دانسته است.]^(۱)

ترجمه: ابوامامه، صدی بن عجلان باهلی رضي الله عنه می‌گوید: از رسول‌الله صلى الله عليه وسلم که در حج وداع خطبه می‌خواند، شنیدم که فرمود: «تقوای الله پیشه کنید، نمازهای پنج‌گانه را بخوانید، ماه رمضان را روزه بگیرید، زکات اموالتان را ادا نمایید و از امیران و کارداران خود، اطاعت کنید تا به بهشت پروردگارتان وارد شوید».

شرح

خطبه‌ها یا سخنرانی‌های رسول‌الله صلى الله عليه وسلم بر دو گونه بود؛ سخنرانی‌های ثابت و مشخص، و سخنرانی‌های اتفاقی و غیرثابتی که بنا بر ضرورت خاصی ایراد می‌کرد. خطبه‌های جمعه و عیدها، از نوع سخنرانی‌های ثابت می‌باشند که پیامبر صلى الله عليه وسلم در هر جمعه و در هر عیدی برای مردم، ایراد می‌فرمود. علما رحمهم الله درباره‌ی خطبه‌ی نماز کسوف (خورشیدگرفتگی) اختلاف نظر دارند که از کدامین نوع است؛ سبب اختلافشان، این است که خورشیدگرفتگی فقط یک بار در زمان پیامبر صلى الله عليه وسلم اتفاق افتاد و وقتی رسول‌الله صلى الله عليه وسلم نماز خواند، برای مردم سخنرانی کرد. برخی از علما این را از نوع اول، یعنی سخنرانی‌های ثابت دانسته و گفته‌اند: اصل بر این است که هر عملی که پیامبر صلى الله عليه وسلم مشروع قرار داده، ثابت است و از آن‌جا که خورشیدگرفتگی دیگری در زمان ایشان روی نداد، نمی‌توان دلیل گرفت که پیامبر صلى الله عليه وسلم خطبه‌ی نماز کسوف را ترک کرده یا سخنرانی ایشان در چنین مناسبتی اتفاقی بوده است. برخی دیگر از علما، این خطبه را جزو خطبه‌های اتفاقی یا عارضی می‌دانند. صحیح‌تر، این است که خطبه‌ی نماز کسوف، جزو خطبه‌های ثابت

(۱) صحیح الجامع، ش: ۱۰۹؛ و السلسلة الصحيحة از آل‌بانی رحمته الله، ش: ۸۶۷.

می‌باشد و سنت است که انسان وقتی نماز کسوف خواند، برخیزد و برای مردم سخنرانی کند و مانند رسول‌الله ﷺ، آن‌ها را از عذاب الهی بترساند.

از خطبه‌های غیرثابت یا عارضی که به هنگام ضرورت ایراد می‌شود، می‌توان به خطبه‌ای اشاره کرد که پیامبر ﷺ برای مالکان «بریره» ایراد نمود؛ بریره، کنیزی بود که عایشه رضی الله عنها او را خرید و در راه خدا آزاد کرد. ماجرا از این قرار بود که مالکان بریره، فقط در صورتی حاضر بودند که بریره را به عایشه رضی الله عنها بفروشند که «ولاء»^(۱) او (یعنی اموالی که پس از مرگش می‌ماند)، از آن‌ها باشد. عایشه رضی الله عنها این شرط را قبول نکرد و موضوع را با رسول‌خدا ﷺ در میان گذاشت. رسول‌الله ﷺ به او فرمود: «خُذِيهَا وَاشْتَرِي لَهَا الْوَلَاءَ»؛ یعنی: «او را خریداری و آزاد کن و شرطشان را درباره‌ی حق ولای او بپذیر». آن‌گاه رسول‌الله ﷺ برخاست و برای مردم سخنرانی نمود و به آن‌ها خبر داد که: «الْوَلَاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ»^(۲)؛ یعنی: «حق ولاء، از آن کسی است که (برده را) آزاد می‌کند».

هم‌چنین از خطبه‌های اتفاقی و غیرثابت پیامبر ﷺ می‌توان به خطبه‌ای اشاره کرد که درباره‌ی اجرای حدود و مجازات‌ها ایراد فرمود؛ زنی از بنی‌مخزوم، کالاهایی را به‌عاریت می‌گرفت و سپس انکارش می‌کرد؛ یعنی مرتکب سرقت می‌شد. رسول‌الله ﷺ دستور داد که دستش را قطع کنند. قریش از بابت آبروی خود، نگران شدند و از اسامه بن زید رضی الله عنه درخواست کردند که نزد پیامبر ﷺ سفارش کند تا این حکم را لغو نماید. رسول‌الله ﷺ به اسامه رضی الله عنه فرمود: «آیا درباره‌ی حکم و قانون خدا، سفارش می‌کنی؟» آن‌گاه برخاست و برای مردم سخنرانی نمود و فرمود: «امت‌های پیش از شما (بنی‌اسرائیل)، از آن جهت به هلاکت رسیدند که وقتی فرد مشهور و نام‌داری در میان آن‌ها دزدی می‌کرد، او را رها می‌کردند و هرگاه فرد ضعیفی مرتکب سرقت می‌شد، دستش را قطع می‌نمودند».^(۳)

(۱) ولاء، همان اموالی بود که پس از مرگ برده‌ی آزادشده از او برجا می‌ماند و عرب‌ها، پیش از فرمان رسول‌الله ﷺ، عادت داشتند که آن را از آن خود یا وارثان خویش می‌دانستند. (مترجم)

(۲) صحیح مسلم، ش: ۱۵۰۴.

(۳) صحیح بخاری، ش: (۳۲۱۶، ۳۴۵۳، ۶۲۹۰)؛ و مسلم، ش: (۳۱۹۶، ۳۱۹۷).

رسول الله ﷺ در حج وداع، در روز عرفه و روز عید قربان سخنرانی کرد و مردم را پند و اندرز داد؛ خطبه‌ی عرفه و خطبه‌ی عید قربان، جزو خطبه‌های ثابت پیامبر ﷺ می‌باشد و برای سرپرست حج، سنت است که مانند رسول خدا ﷺ، در این ایام برای مردم سخنرانی کند.

از جمله‌ی مواردی که رسول الله ﷺ در سخنرانی حج وداع یادآوری نمود، این بود که فرمود: «ای مردم! تقوای پروردگارتان را پیشه نمایید». همان‌طور که الله ﷻ می‌فرماید:

[النساء: ۱]

﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ أَتَقُؤا رَبَّكُمْ﴾

ای مردم! تقوای پروردگارتان را پیشه نمایید.

رسول الله ﷺ به همه‌ی مردم دستور داد که تقوای پروردگاری را پیشه کنند که آن‌ها را آفریده و نعمت‌های گوناگونی به آنان داده و آن‌ها را برای پذیرش پیام‌های خویش آماده ساخته است.

و فرمود: «و نمازهای پنج‌گانه را بخوانید»؛ نمازهایی که الله ﷻ بر پیامبرش ﷺ (و امت او) فرض نموده است.

فرمود: «و ماه رمضان را روزه بگیرید» و «زکات اموالتان را ادا کنید»؛ یعنی زکات اموال خود را به کسانی که مستحق زکات‌اند، بدهید و بخل نوزید.

در ادامه افزود: «و از امیران خود، اطاعت کنید»؛ این حکم، شامل امیران و فرمانداران منطقه‌ای و حکومتی، یعنی رئیس حکومت می‌شود. لذا شهروندان باید در چارچوب اطاعت از الله، از امیران خود اطاعت کنند و اطاعت از امیران، در جهت نافرمانی از خدا جایز نیست؛ هرچند امیران به نافرمانی از خدا دستور دهند یا حکمشان بر خلاف حکم خداوند ﷻ باشد؛ زیرا اطاعت از مخلوق، بر اطاعت از خالق مقدم نیست. الله متعال فرموده است:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾

[النساء: ۵۹]

ای مؤمنان! از الله اطاعت کنید و از پیامبر فرمان ببرید و نیز از صاحبان امرتان (فرمان‌برداری نمایید).

همان‌طور که می‌بینید، اطاعت از امیران و صاحبان امور را به اطاعت از الله و رسولش ربط داد و این، نشان می‌دهد که اطاعت از امیران، تابع اطاعت از خدا و

رسول اوست و اطاعت مستقل و جداگانه‌ای نیست؛ حال آن‌که اطاعت از رسول خدا ﷺ را به‌طور مستقل، همانند اطاعت از خداوند ﷻ برشمرد و از این رو اطاعت از رسول الله ﷺ مانند اطاعت از الله متعال، واجب است؛ زیرا رسول الله ﷺ فرمانی جز در جهت رضایت و خشنودی الله صادر نکرده است؛ اما سایر کارداران و صاحبان امور، گاه فرمان‌هایی صادر می‌کنند که مورد رضای خدا نیست. لذا اطاعت از آن‌ها فقط در راستای اطاعت از الله و رسولش، واجب است و برای هیچ‌کس جایز نیست که از امیران و زمامداران خویش، در مواردی که نافرمانی از خداوند ﷻ نمی‌باشد، نافرمانی کند یا نباید با این ادعا که فرمان آن‌ها، دین یا حکم دینی به‌شمار نمی‌رود، سرکشی نماید؛ زیرا برخی از افراد ناآگاه، قوانینی را که از سوی حکام صادر می‌شود و هیچ تعارضی هم با دین و شریعت ندارد، رد می‌کنند و می‌گویند که ما ملزم به رعایت آن‌ها نیستیم؛ چون جزو قوانین شرعی یا دینی نیستند و در کتاب خدا و سنت رسولش وجود ندارند.

این، برخاسته از جهل و ناآگاهی آن‌هاست؛ زیرا فرمان‌برداری از چنین قوانینی در کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ وجود دارد. مانند آیه ۵۹ سوره نساء. در احادیث زیادی هم بدین نکته تأکید شده است؛ مانند همین حدیث که رسول الله ﷺ فرموده است: «و از امیران خود، اطاعت کنید». اگر ادعا کنیم که فقط در مواردی از آن‌ها اطاعت می‌کنیم که خدا و رسولش به‌طور صریح دستور داده‌اند، دیگر نیازی به ذکر اطاعت و فرمان‌برداری از امیران نبود؛ زیرا اطاعت از الله و رسولش واجب است؛ چه امیران و حکام مسلمان به آن دستور دهند و چه دستور ندهند. مسایلی که رسول الله ﷺ در حج وداع سفارش فرمود، جزو مسایل مهمی است که باید بدان توجه کنیم و فرمان رسول الله ﷺ را درباره‌ی هر یک از این موارد، اجرا نماییم.

۷- باب: یقین و توکل

الله متعال می فرماید:

﴿وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا ﴿٢٢﴾﴾
[الأحزاب: ۲۲]

و آن گاه که مؤمنان لشکرهای کفر را دیدند، گفتند: این، همان وعده‌ای است که الله و فرستاده‌اش به ما داده‌اند و الله و فرستاده‌اش راست گفته‌اند. و این ماجرا فقط بر ایمان و فرمان برداری آنان افزود.

﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ﴿٧٣﴾ فَأَنْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمَسَّسْهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ ﴿٧٤﴾﴾
[آل عمران: ۱۷۳، ۱۷۴]

همان کسانی که مردم به آنان گفتند: از دشمنان بترسید که برای نبرد با شما گرد آمده‌اند. این سخن بر ایمانشان افزود و گفتند: الله برای ما کافی است و چه نیک کارساز است. مؤمنان، به نعمت و فضل الله بازگشتند؛ هیچ آسیبی به آنان نرسید و در پی رضایت الله برآمدند. و الله، دارای فضل بزرگ و بی‌کرانی است.

﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ﴾
[الفرقان: ۵۸]

و بر پروردگار همیشه‌زنده‌ای توکل کن که هرگز نمی‌میرد.

﴿وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١١﴾﴾
[ابراهیم: ۱۱]

و مؤمنان باید بر الله توکل کنند.

﴿فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾
[آل عمران: ۱۵۹]

و چون تصمیمت را گرفتی، بر الله توکل کن.

آیات فراوانی درباره‌ی توکل وجود دارد؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ [الطلاق: ۳]

و هر کس بر الله توکل کند، الله برایش کافی‌ست.

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ

زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ [الأنفال: ۲]

مؤمنان، تنها کسانی هستند که چون الله یاد شود، دل‌هایشان ترسان می‌گردد و هنگامی که آیاتش بر آنان تلاوت گردد، ایمانشان افزایش می‌یابد و بر پروردگارشان توکل می‌کنند.

آیه‌های فراوانی در فضیلت توکل وجود دارد.

شرح

مؤلف رحمته یقین و توکل را با هم ذکر کرده است؛ زیرا توکل، یکی از ثمره‌ها و نتیجه‌های یقین به‌شمار می‌رود. یقین، همان قوت ایمان و پایداری بر آن است؛ به‌گونه‌ای که گویا انسان آنچه را که الله و رسولش خبر داده‌اند، با چشم مشاهده می‌کند. پس یقین، ایمان محکم و راسخی‌ست که شک و تردید به هیچ وجه به آن راه نمی‌یابد و گویا غیبی را که خدا و رسولش گفته‌اند، پیش روی خود می‌بیند. یقین والاترین درجه‌ی ایمان است و پی‌آمدها و نتایج بزرگی در پی دارد که توکل بر الله عز و جل، یکی از آنهاست. توکل بر الله، بدین معناست که انسان در ظاهر و باطنش، در همه‌ی حالت‌ها برای جلب منفعت و دفع ضرر و زیان، به پروردگارش اعتماد کند:

﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ [الطلاق: ۳]

و هر کس بر الله توکل کند، الله برایش کافی‌ست.

انسان با وجود یقین و توکل، به هدفش در دنیا و آخرت دست می‌یابد و آسوده‌خاطر است و با آرامش و سعادت زندگی می‌کند؛ زیرا به آنچه که الله و پیامبرش گفته‌اند، یقین دارد و بر الله عز و جل توکل کرده است.

سپس مؤلف رحمته، آیه‌هایی را در این‌باره ذکر کرده است؛ از جمله:

﴿وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا ﴿٢٢﴾﴾
[الأحزاب: ۲۲]

و آن گاه که مؤمنان لشکرهای کفر را دیدند، گفتند: این، همان وعده‌ای است که الله و فرستاده‌اش به ما داده‌اند و الله و فرستاده‌اش راست گفته‌اند. و این ماجرا فقط بر ایمان و فرمان برداری آنان افزود.

احزاب یا لشکرهای کفر، چندین دسته از قبایل مختلف عرب بودند که برای جنگ و رویارویی با رسول الله ﷺ گرد هم آمدند و شمارشان به ده هزار نفر از قریش و سایر قبایل می‌رسید و مدینه را محاصره کردند تا با پیامبر ﷺ بجنگند و به خیال خود، کارش را یکسر کنند. در این غزوه، بحران بزرگی برای اصحاب پیامبر ﷺ پیش آمد که الله متعال، در این باره می‌فرماید:

﴿وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا ﴿١٠﴾ هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا ﴿١١﴾﴾
[الأحزاب: ۱۰، ۱۱]

و آن هنگام که چشم‌ها (از ترس و نگرانی) خیره شد و جان‌ها به گلو رسید و گمان‌های گوناگونی به الله می‌بردید، آن جا بود که مؤمنان آزمایش شدند و تکان سختی خوردند.

مردم در این وضعیت بحرانی، دو دسته شدند که الله ﷻ درباره‌ی هر دو دسته سخن گفته و فرموده است:

﴿وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا ﴿١٢﴾﴾
[الأحزاب: ۱۲]

و زمانی (را به یاد آورید) که منافقان و بیماردلان می‌گفتند: «الله و فرستاده‌اش جز وعده‌های دروغین به ما نداده‌اند».

منافقان کسانی هستند که به ظاهر ادعای ایمان می‌کنند، اما از درون و باطن خویش کافرند؛ و بیماردلان، مسلمانانی هستند که یقینشان ناقص است. این‌ها در آن شرایط بحرانی، وعده‌های الله و پیامبرش را دروغ پنداشتند؛ گفتند: چگونه محمد ادعا می‌کند که کسری (پادشاهی ایران)، قیصر یا سزار (پادشاهی روم) و نیز صنعا (حکومت یمن)، فتح خواهد شد، حال آن‌که اینک خود در محاصره‌ی قبایل عرب قرار دارد؟! قرار دارد؟!!

گروه دوم، مؤمنانی بودند که الله متعال درباره‌ی آنها فرموده است:

﴿وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا ﴿٢٢﴾﴾

[الأحزاب: ۲۲]

و آن‌گاه که مؤمنان لشکرهای کفر را دیدند، گفتند: این، همان وعده‌ای است که الله و فرستاده‌اش به ما داده‌اند و الله و فرستاده‌اش راست گفته‌اند. و این ماجرا فقط بر ایمان و فرمان‌برداری آنان افزود.

بین که این دو گروه، چه قدر با هم تفاوت دارند! مؤمنان هنگامی که لشکرهای کفر و آن شرایط سخت و بحرانی را دیدند، دریافتند و باور داشتند که پیروزی و گشایشی در پس این همه سختی و شرایط بحرانی وجود دارد و گفتند: این، همان نویدی است که خدا و پیامبرش به ما داده‌اند و خدا و پیامبرش، راست گفته‌اند و ما پیروز خواهیم شد و قیصر و کسری و یمن را فتح خواهیم کرد؛ و همین‌طور هم شد. شاهد موضوع، همین‌جاست که گفتند: «این، همان وعده‌ای است که الله و رسولش به ما داده‌اند». این، نهایت یقین است که انسان در سختی‌ها، استوار و پابرجا باشد و شک و تردیدی به خود راه ندهد؛ اما بر عکس، کسی که یقین و توکلش ضعیف باشد، معمولاً در سختی‌ها و مشکلات، کم می‌آورد و عقب‌نشینی می‌کند. همان‌گونه که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ ﴿١١﴾﴾

[الحج: ۱۱]

و برخی از مردم الله را در حاشیه و با شک و دودلی عبادت می‌کنند؛ اگر خیری به آنان برسد، به آن آرامش می‌یابند و اگر بلایی به آنان برسد، رویگردان می‌شوند؛ در دنیا و آخرت زیان می‌بینند. این، همان زیان آشکار است.

بسیاری از مردم تا زمانی که در عافیت و آرامش زندگی می‌کنند، آسوده‌خاطرند و همین‌که مشکلی در زندگی آنها پیش می‌آید، رویگردان می‌شوند و گاه از دین بر می‌گردند و تا حد کفر، پیش می‌روند و به الله و تقدیری که برای آنها رقم زده است، اعتراض می‌کنند و با اظهار نارضایتی از تقدیر الهی، به خدا بد می‌گویند؛ پناه بر خدا!

زیرا اصلاً هیچ سختی و مشکلی را تجربه نکرده‌اند و همین‌که دچار مشکلی می‌شوند، رویگردان می‌گردند.

چنین آیاتی، بیان‌گر این است که انسان باید از انحراف و کجی دلش یا میل آن به باطل، بترسد و نگران باشد و همواره از خدا درخواست پایداری و ایستادگی نماید؛ زیرا دل همه‌ی آدم‌ها در میان دو انگشت از انگشتان پروردگار رحمان است و الله هرگونه که بخواهد، دل انسان را دگرگون می‌سازد؛ اگر بخواهد، آن را راست می‌سازد و اگر اراده کند، آن را کج و منحرف می‌گرداند.

از الله متعال که دگرگون‌کننده‌ی دل‌هاست، درخواست می‌کنیم که دل‌های همه‌ی ما را بر اطاعتش استوار بسازد و به ما استقامت و پایداری بر دینش عنایت کند. و اما دومین آیه‌ای که مؤلف رحمه الله ذکر کرده است:

﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ [آل عمران: ۱۷۳]

همان کسانی که مردم به آنان گفتند: از دشمنان بترسید که برای نبرد با شما گرد آمده‌اند. این سخن، بر ایمانشان افزود و گفتند: الله برای ما کافی‌ست و چه نیک کارسازوست.

این آیه درباره‌ی صحابه رضی الله عنهم نازل شد که در جنگ «احد» تعدادی از آنها زخمی شدند و عده‌ای نیز به شهادت رسیدند. پس از جنگ احد، به آنها خبر رسید که ابوسفیان قصد دارد دوباره به آنان حمله کند و مردم را بدین منظور بسیج کرده است. رسول الله صلی الله علیه و آله یارانش را به رویارویی با سپاه قریش فراخواند و آنها نیز فراخوان الله و پیامبرش را لیبیک گفتند؛ آن‌هم در شرایطی که تعدادی از آنها مجروح شده و هفتاد نفر نیز شهید شده بودند و هنوز مصیبت سنگین احد، تازه بود. با این حال، فرمان خدا و پیامبرش را پذیرفتند. الله جل جلاله می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ إِذْ دَعَاهُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ [آل عمران: ۱۷۲، ۱۷۳]

آنان که پس از رسیدن جراحات و آسیب‌های بسیار، دعوت الله و پیامبر را پاسخ گفتند؛ آن دسته از ایشان که نیکوکاری و تقوا پیشه نمودند، پاداش بزرگی (در پیش) دارند؛ همان کسانی که مردم به آنان گفتند: دشمنان برای نبرد با شما گرد آمده‌اند.

یعنی: ابوسفیان و دیگر سران قریش که زنده مانده‌اند، تصمیم گرفته‌اند که دوباره به جنگ پیامبر ﷺ بیایند و کارش را یکسره کنند؛ اما خواست خداوند ﷻ جز این نمی‌خواست که نورش را کامل بگرداند و دعوت رسول الله ﷺ را به سرانجام برساند. این خبر را به صحابه رضی الله عنهم رساندند و به آن‌ها گفتند که باید از این تصمیم مشرکان، بترسید؛ اما این سخن، بر ایمان صحابه افزود؛ زیرا هرچه سختی‌ها شدت بیشتری بیابد، ایمان مؤمن نیز بیش‌تر می‌شود؛ چون باور و ایمان دارد که موفقیت و پیروزی با صبر و شکیبایی است و به دنبال هر سختی و مشکلی، گشایشی است. لذا این سخن، بر ایمانشان افزود و گفتند: ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ یعنی: «الله، برای ما کافی است و چه نیک کارساز است». البته الله ﷻ کسی را یاری می‌کند که از او یاری بخواهد؛ الله متعال، بخشنده‌ترین بخشنندگان است و وقتی انسان در مسایل و مشکلات خود به سوی الله روی بیاورد، او نیز بنده‌اش را یاری و کمک می‌کند؛ اما انسان در بسیاری از موارد رویگردان می‌شود و بدون توجه به مسایل معنوی، به امور مادی تکیه و اعتماد می‌کند.

الله متعال می‌فرماید:

﴿فَأَنْقَلِبُوا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمَسَّ لَهُمْ سُوءٌ﴾ [آل عمران: ۱۷۴]
مؤمنان، به نعمت و فضل الله بازگشتند؛ هیچ آسیبی به آنان نرسید.

صحابه رضی الله عنهم به قصد رویارویی با ابوسفیان از مدینه به مسیر مکه بازگشتند؛ اما ابوسفیان و همراهانش به مکه برگشته بودند؛ لذا هیچ جنگی رخ نداد و برای صحابه رضی الله عنهم پاداش جهاد و این فضیلت بزرگ ثبت شد که الله متعال می‌فرماید:

﴿فَأَنْقَلِبُوا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمَسَّ لَهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ﴾ [آل عمران: ۱۷۴]

مؤمنان، به نعمت و فضل الله بازگشتند؛ هیچ آسیبی به آنان نرسید و در پی رضایت الله برآمدند. و الله، دارای فضل بزرگ و بی‌کرانی است.

الله متعال در ادامه می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونَ إِيَّانَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾

[آل عمران: ۱۷۵]

﴿۱۷۵﴾

این فقط شیطان است که شما را از دوستانش می ترساند؛ پس، از آنان نترسید و تنها از من بترسید، اگر به راستی مؤمن اید.

آری؛ شیطان به سراغ مؤمن می آید و به او می گوید: مواظب باش که درباره ی فلانی، صحبتی نکنی؛ چون ممکن است تو را زندانی کند یا با تو چنین و چنان نماید؛ اما امکان ندارد که مؤمن، از دوستان شیطان بترسد؛ زیرا الله متعال می فرماید:

﴿فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا﴾ ﴿۷۶﴾ [النساء: ۷۶]

پس با دوستان شیطان پیکار نمایید؛ همانا نیرنگ شیطان ضعیف است.

البته نیرنگ شیطان در برابر حق و حقیقت، ضعیف است. بنابراین، انسان نباید در راه خدا از هیچ سرزنشی بترسد و تنها باید خوف خدا در دلش باشد. هم چنین باید در مسیر هدایت و رهنمود الهی حرکت کند و اگر رهنمود الله را در پیش بگیرد، از هیچ کس نخواهد ترسید. الله متعال می فرماید:

﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ﴾ [الفرقان: ۵۸]

و بر پروردگار همیشه زنده ای توکل کن که هرگز نمی میرد.

یعنی در همه ی امور و کارهای بزرگ و کوچک خود، بر الله تعالی توکل کن؛ زیرا اگر الله متعال کاری را برایت میسر نکند، هرگز به انجام آن موفق نمی شوی؛ یکی از اسباب موفقیت، توکل بر خداست؛ به ویژه زمانی که انبوهی از مسایل و مشکلات، تو را گرفتار و نگران کند و گرفتاری ها زیاد شود. هیچ پناهگاه و فریادرسی جز الله تعالی نداری؛ پس بر او اعتماد و توکل کن تا تو را کفایت کند.

فرمود: ﴿الَّذِي لَا يَمُوتُ﴾ یعنی: «ذاتی که نمی میرد»؛ این، دلیلی ست بر این که

الله تعالی هرگز نمی میرد و از مردن، پاک و منزّه است:

﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ﴿۶۱﴾ وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ﴿۶۲﴾﴾

[الرحمن: ۲۶، ۲۷]

همه ی کسانی که روی زمین هستند، فناپذیرند و ذات پروردگارت، صاحب شکوه و بخشش، باقی می ماند.

الله ﷻ از آن جهت که حیاتش کامل است و هیچ نقصی بدان راه ندارد، هرگز نمی‌میرد؛ او، همیشه‌زنده‌ای است که اول بود و هیچ نبود؛ و آخر هست و هیچ کس نیست. و چون حیاتش کامل است، هیچ‌گاه نمی‌خوابد و او را چُرت نمی‌گیرد:

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾ [البقرة: ۲۵۵]

الله؛ هیچ معبود برحق جز او وجود ندارد؛ همیشه‌زنده‌ای است که اداره و تدبیر تمام هستی را در دست دارد و او را هرگز نه چُرت می‌گیرد و نه خواب.

انسان‌ها و جن‌ها می‌خوابند و می‌میرند؛ اما پروردگار متعال هیچ‌گاه نمی‌خوابد؛ زیرا از خواب، بی‌نیاز است و انسان‌ها به خواب نیاز دارند؛ چون خسته می‌شوند و خواب، خستگی را برطرف می‌کند و باعث می‌شود که انسان، نیرویش را برای کار کردن باز یابد.

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ [الطلاق: ۳]

و هر کس بر الله توکل کند، الله برایش کافی است.

پس اگر بر الله توکل کنی، تو را از همه چیز بی‌نیاز می‌گرداند و تو را کفایت می‌کند؛ اما اگر بر غیر خدا توکل نمایی یا به غیر او دل ببندی، خداوند ﷻ تو را به همان چیزی وامی‌گذارد که به آن اعتماد کرده‌ای و بدین ترتیب، موفق نمی‌شوی و خواسته‌هایت تحقق نمی‌یابد.

الله ﷻ می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ

زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ [الأنفال: ۲]

مؤمنان، تنها کسانی هستند که چون الله یاد شود، دل‌هایشان ترسان می‌گردد و هنگامی که آیاتش بر آنان تلاوت گردد، ایمانشان افزایش می‌یابد و بر پروردگارشان توکل می‌کنند.

﴿إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ﴾ یعنی زمانی که عظمت، بزرگی، جلال و قدرت و شکوه الله ﷻ

ذکر گردد، دل‌ها ترسان می‌شود و می‌لرزد و انسان، متأثر و دگرگون می‌گردد. برخی از سلف صالح با شنیدن چنین آیه‌هایی، بیمار می‌شدند؛ به‌گونه‌ای که مردم به دیدنشان می‌رفتند. اما دل‌های ما، سخت شده و وقتی آیه‌های خوف بر ما تلاوت

می‌گردد، هیچ متأثر و دگرگون نمی‌شویم و پند نمی‌گیریم؛ مگر کسی که الله متعال بر او رحم کند. از خداوند عَلَيْكَ بخواهیم که دل‌هایمان را نرم بگرداند.

مؤمن، کسی است که وقتی یادِ الله شود، ترسان می‌گردد. هنگامی که به برخی از سلف گفته می‌شد: «از خدا بترس»، می‌لرزیدند و آنچه در دستشان بود، به زمین می‌افتاد. ﴿وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾ یعنی هنگامی که کلام الله عَلَيْكَ را می‌شنوند، بر ایمان آن‌ها افزوده می‌شود. زیرا:

۱- امور غیبی و پنهانی را که الله عَلَيْكَ از گذشته و آینده خبر داده است، تصدیق می‌کنند.

۲- احکام الهی را می‌پذیرند و آنچه را که دستور داده است، اجرا می‌کنند. بدین‌سان ایمانشان، افزایش می‌یابد و با فرمان‌برداری از الله عَلَيْكَ و دوری از آنچه که نهی کرده است، به او تقرب و نزدیکی می‌جویند و از او می‌ترسند و بر ایمان آن‌ها افزوده می‌شود. لذا هرگاه کلام الهی را شنیدید یا تلاوت کردید و بر ایمان شما افزوده شد، این، خود یکی از نشانه‌های توفیق است؛ اما اگر از شنیدن یا تلاوت قرآن متأثر و دگرگون نمی‌شوید، باید خود را درمان کنید؛ منظورم، این نیست که به پزشک یا بیمارستان مراجعه کنید یا قرص و دارو مصرف نمایید. منظورم، این است که دل خود را مداوا کنید؛ زیرا قلبی که از تلاوت قرآن فایده نبرد و پند نگیرد، قلب سخت و بیماری‌ست که باید مداوایش نمود. تو، خود طبیب خویش هستی؛ نزد کسی نرو؛ بلکه قرآن بخوان و اگر متوجه شدی که ایمانت افزایش یافته و بیش از پیش فرمان‌بردار الله عَلَيْكَ شده‌ای، مبارکت باد که تو، مؤمنی؛ و گرنه باید پیش از آن که قلبت بمیرد، به مداوای آن پردازی؛ وقتی دل بمیرد، حیات و زندگانی نیست. مرگ دل، با مرگ جسد یا پیکر انسان فرق می‌کند. پیکر انسان پس از مردن، زنده و برانگیخته می‌شود؛ اما دل که مُرد، دیگر مرده است و پند نمی‌گیرد.

﴿وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ یعنی: همه‌ی کارهایشان را فقط به مالک و مدبر خویش می‌سپارند، نه به کسی جز او. ساختار این جمله در زبان عربی، به‌گونه‌ای است که اختصاص و حصر را می‌رساند و بدین معناست که تنها بر پروردگارشان، توکل می‌کنند؛ زیرا اگر بر کسی جز الله توکل کنی، در حقیقت بر کسی چون خود توکل کرده‌ای و او، آن‌گونه که خودت به فکر خویش و منفعت خود هستی، به تو و منفعت

تو نمی‌اندیشد؛ پس در امور دینی و دنیوی خود، بر الله عَلَيْكَ توکل نما. الله جَلَّ در ادامه می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾ [الأنفال: ۳]

آنان که نماز را بر پا می‌دارند و از آن چه به ایشان داده‌ایم، انفاق می‌کنند.

نماز را بر پا می‌دارند و نمازشان را با رعایت واجبات، شرایط و ارکان آن، به‌طور کامل ادا می‌کنند و آن را سر وقت و با جماعت و در مسجد، می‌خوانند؛ زیرا در زمان پیامبر صَلَّى همه در نماز جماعت شرکت می‌کردند؛ مگر افراد منافق یا کسانی که معذور بودند. ابن مسعود رَضِيَ می‌گوید: همه با رسول خدا صَلَّى نماز می‌خواندیم؛ مگر منافقان یا کسانی که بیمار بودند؛ حتی کسی که نمی‌توانست راه برود، با تکیه بر دو نفر به مسجد می‌آمد و در صف جماعت قرار می‌گرفت. یعنی هیچ چیز، آنان را از حضور در مسجد باز نمی‌داشت، حتی بیماری؛ اما متأسفانه امروزه بسیاری از مردم، تنبلی می‌کنند و کم‌تر به مسجد می‌روند. اگر تعداد نمازگزاران را در نماز صبح با سایر نمازها مقایسه کنید، می‌بینید که فرق زیادی وجود دارد؛ چون نماز صبح، تنبلی می‌کنند و به جماعت صبح، اهمیت نمی‌دهند.

﴿وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾ یعنی اموالشان را به‌خاطر رضای الله و مطابق فرمان او،

در جای مناسب انفاق می‌کنند. و در ادامه می‌فرماید:

﴿أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾

[الأنفال: ۴]

چنین کسانی به راستی مؤمن هستند و نزد پروردگارش از درجاتی بالا و آمرزش و روزی نیک و فراوان برخوردارند.

از الله متعال درخواست می‌کنیم که همه‌ی ما را به لطف بزرگواری خویش، در جرگه‌ی چنین کسانی قرار دهد. بی‌گمان او، بخشنده و بزرگوار است.

وَأَمَّا الأحاديث:

۷۵- قَالَ أَوْلَى: عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى: «عُرِضَتْ عَلَيَّ الْأُمَّمُ، فَرَأَيْتُ

النَّبِيَّ وَمَعَهُ الرَّهِيظُ وَالنَّبِيُّ وَمَعَهُ الرَّجُلُ وَالرَّجُلَانِ، وَالنَّبِيُّ وَلَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ إِذْ رُفِعَ لِي سِوَادٌ عَظِيمٌ فَظَنَنْتُ أَنَّهُمْ أُمَّتِي، فَقِيلَ لِي: هَذَا مُوسَى وَقَوْمُهُ وَلَكِنْ انظُرْ إِلَى الْأَفْقِ فَإِذَا سِوَادُ

عظیم فقیل لی انظر إلى الأفق الآخر فإذا سواد عظيم فقيل لي: هذه أمتك، ومعهم سبعون ألفاً يدخلون الجنة بغير حساب ولا عذاب. ثُمَّ نَهَضَ فَدَخَلَ مَنْزِلَهُ، فَحَاضَ النَّاسُ فِي أَوْلِيكَ الَّذِينَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ وَلَا عَذَابٍ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: فَلَعَلَّهُمُ الَّذِينَ صَحَبُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَقَالَ بَعْضُهُمْ: فَلَعَلَّهُمُ الَّذِينَ وُلِدُوا فِي الْإِسْلَامِ، فَلَمْ يُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئاً وَذَكَرُوا أَشْيَاءَ فَخَرَجَ عَلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «مَا الَّذِي تَحْضُونَ فِيهِ؟» فَأَخْبَرُوهُ فَقَالَ: «هُمْ الَّذِينَ لَا يَرْفُونَ، وَلَا يَسْتَرْفُونَ، وَلَا يَتَطَيَّرُونَ، وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ». فَقَامَ عَكَاشَةُ بْنُ مُحْصِنٍ فَقَالَ: ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَني مِنْهُمْ، فَقَالَ: «أَنْتَ مِنْهُمْ». ثُمَّ قَامَ رَجُلٌ آخَرَ فَقَالَ: ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَني مِنْهُمْ فَقَالَ: «سَبَقَكَ بِهَا عَكَاشَةُ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابن عباس رضی اللہ عنہما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «امت‌ها به من نشان داده شدند؛ پیامبری دیدم که کم‌تر از ده نفر با او بودند و پیامبری مشاهده کردم که یک یا دو نفر همراهش بودند و پیامبری دیدم که هیچ‌کس با او نبود تا این‌که گروه بزرگی به من عرضه گردید. گمان کردم که امت من هستند. به من گفته شد: این‌ها، موسی و قومش هستند؛ به افق نگاه کن. نگاه کردم و جمعیت انبوهی دیدم. به من گفته شد: افق دیگر را بنگر. آن سوی افق نیز جمعیت انبوهی مشاهده کردم؛ به من گفتند: این، امت توست که هفتاد هزار نفر از آن‌ها بدون حساب و عذاب، وارد بهشت می‌شوند». سپس رسول الله ﷺ برخاست و به خانه‌اش رفت. آن‌گاه مردم درباره‌ی کسانی که بدون حساب و عذاب وارد بهشت می‌شوند، به بحث و گفتگو پرداختند. برخی می‌گفتند: شاید آن‌ها، اصحاب رسول الله ﷺ باشند. و برخی دیگر می‌گفتند: شاید آن‌ها، کسانی باشند که در دوران اسلام متولد شده‌اند و هیچ‌گاه به الله شرک نرزیده‌اند. رسول الله ﷺ از خانه‌اش بیرون آمد و پرسید: «درباره‌ی چه موضوعی، بگو مگو دارید؟» لذا موضوع بگومگوی خود را با رسول خدا ﷺ در میان گذاشتند. فرمود: «آن‌ها، کسانی هستند که «دم» نمی‌کنند و درخواست تعویذ (دم) نمی‌نمایند، فال نمی‌گیرند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۷۰۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۲۰. شیخ آل‌بانی رحمته اللہ علیہ می‌گوید: سزاوار بود که مؤلف رحمته اللہ علیہ یادآوری می‌کرد که این، لفظ مسلم رحمته اللہ علیہ می‌باشد؛ چون در روایتی که بخاری رحمته اللہ علیہ نقل کرده، «لا یرقون» نیامده و به جای آن، «لا یکتون» آمده است؛ یعنی: «از کسی نمی‌خواهند که آن‌ها را داغ کند». لفظ مسلم، از لحاظ سند و متن، شاذ است.

عکاشه بن محسن رضی الله عنه برخاست و گفت: از الله بخواهید که من، جزو آنها باشم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تو، جزو آنها هستی». مردی دیگر برخاست و گفت: «از خدا بخواهید که من نیز جزو آنها باشم». فرمود: «عکاشه در این زمینه بر تو پیشی گرفت».

شرح

مؤلف رحمته الله پس از ذکر چند آیه درباره‌ی یقین و توکل، این حدیث بزرگ را آورده است که پیامبر صلی الله علیه و آله خبر می‌دهد: امت‌های گذشته و پیامبرانشان، به او نشان داده شده‌اند. می‌فرماید: «پیامبری دیدم که کم‌تر از ده نفر با او بودند». در متن حدیث، واژه‌ی «رُهَیْط» آمده و به گروهی گفته می‌شود که بین سه تا ده نفر باشند. در ادامه می‌فرماید: «و پیامبری مشاهده کردم که یک یا دو نفر همراهش بودند و پیامبری دیدم که هیچ‌کس با او نبود».

چنین به نظر می‌رسد که همه‌ی امت‌های گذشته، از پیامبرانشان پیروی نکرده‌اند؛ بلکه پیامبرانی بوده‌اند که هیچ‌کس، دعوتشان را نپذیرفته است و پیامبرانی بوده‌اند که کم‌تر از ده نفر به آنها ایمان آورده بودند. هم‌چنین برخی از پیامبران، فقط یک یا دو نفر، پیرو داشته‌اند. نوح علیه السلام نُهصد و پنجاه سال امتش را به سوی الله فراخواند؛ اما عده‌ی اندکی به او ایمان آوردند؛ الله تعالی می‌فرماید:

[هود: ۴۰]

﴿وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ﴾

و جز اندکی همراهش ایمان نیاوردند.

خدای متعال، از زبان نوح علیه السلام می‌فرماید:

﴿وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصْدِعُهُمْ فِي عَادَاتِهِمْ وَأَسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ

[نوح: ۷]

﴿وَأَصْرُوا وَأَسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا﴾

و هرگاه که دعوتشان دادم تا آنان را بیامرزی، انگشتانشان را در گوش‌هایشان قرار دادند و لباس‌هایشان را بر خود پیچیدند و (بر کفرشان) پافشاری نمودند و به شدت سرکشی کردند.

هر بار که از کنار نوح علیه السلام می‌گذشتند، او را مسخره می‌نمودند.

رسول الله صلی الله علیه و آله افزود: «تا این که گروه بزرگی به من عرضه گردید. گمان کردم که امت من هستند. به من گفته شد: این‌ها، موسی و قومش هستند؛ زیرا شمار پیروان

موسیٰ علیه السلام در میان پیامبران بنی اسرائیل، از همه بیش تر است و «تورات» که الله تعالی آن را بر موسیٰ علیه السلام نازل کرده، اصلی ترین کتاب آسمانی بنی اسرائیل به شمار می رود.

رسول الله صلی الله علیه و آله افزود: «سپس به من گفته شد: به افق نگاه کن. نگاه کردم و جمعیت انبوهی دیدم. به من گفته شد: افق دیگر را بنگر. آن سوی افق نیز جمعیت انبوهی مشاهده کردم...». پیامبر صلی الله علیه و آله بیش ترین پیروان را در میان همهی پیامبران دارد؛ زیرا از زمانی که مبعوث شده تا قیامت، مردم از او پیروی می کنند و از این رو امتش، دو سوی افق را گرفته بودند. فرمود: «هفتاد هزار نفر از آنها بدون حساب و عذاب، وارد بهشت می شوند». خداوند تعالی ما را در جرگه ی این دسته از امت پیامبر صلی الله علیه و آله قرار دهد. در روایتی آمده که با هر یک از اینها، یک نفر دیگر نیز خواهد بود. ببینید که چه جمعیت زیادی از امت رسول الله صلی الله علیه و آله، بدون حساب و عذاب وارد بهشت می شوند!

«سپس رسول الله صلی الله علیه و آله برخاست و به خانه اش رفت. آن گاه مردم درباره ی کسانی که بدون حساب و عذاب وارد بهشت می شوند، به بحث و گفتگو پرداختند. برخی می گفتند: شاید آنها، اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله باشند. و برخی دیگر می گفتند: شاید آنها، کسانی باشند که در دوران اسلام متولد شده اند و هیچ گاه به الله شرک نرزیده اند. رسول الله صلی الله علیه و آله از خانه اش بیرون آمد و پرسید: درباره ی چه موضوعی، بگو مگو دارید؟ لذا موضوع بگو مگوی خود را با رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان گذاشتند». فرمود: «هُمُ الَّذِينَ لَا يَرْفُونَ، وَلَا يَسْتَرْفُونَ، وَلَا يَتَطَيَّرُونَ، وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ». این، لفظ امام مسلم رحمته الله می باشد که در آن آمده است: «لا يَرْفُونَ»؛ یعنی: «دم نمی کنند».

مؤلف رحمته الله در پایان این روایت می گوید: «متفق علیه»؛ یعنی این حدیث را هم امام بخاری و هم، امام مسلم روایت کرده اند؛ حال آن که این، لفظ امام مسلم می باشد و شایسته بود که مؤلف رحمته الله این نکته را بیان می کرد؛ زیرا عبارت «لا يَرْفُونَ»، صحیح نیست. مفهومش این است که بر بیماران دعا نمی خوانند و دم نمی کنند؛ این، درست نیست؛ زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله بر بیماران، «دم» می کرد و خواندن دعا و دم کردن بر بیماران، کار پسندیده ای است و چگونه امکان دارد که ترک چنین کاری، یکی از زمینه های ورود به بهشت، آن هم بدون حساب و عذاب باشد؟

به هر حال، این لفظ، لفظ شاذ^(۱) و نادرستی است و اعتبار ندارد و صحیح، همان است که: «هُمُ الَّذِينَ لَا يَسْتَرْقُونَ، وَلَا يَتَطَيَّرُونَ، وَلَا يَكْتُمُونَ، وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»؛ یعنی: «آن‌ها، کسانی هستند که درخواست تعویذ (دم) نمی‌کنند، فال نمی‌گیرند، (و هنگامی که بیمار می‌شوند، از کسی) نمی‌خواهند که آن‌ها را داغ کند و بر پروردگارشان توکل می‌نمایند». لذا چهار ویژگی دارند که ذکر شد. شاهد موضوع، این جاست که فرمود: «و بر پروردگارشان توکل می‌کنند». لذا از کسی نمی‌خواهند که بر آن‌ها دم کند؛ چون بر الله ﷻ توکل می‌کنند و کمک خواستن از دیگران، نوعی خفت و خواری است؛ چون به نحوی، التماس از غیر خداست و امکان دارد که خود شخص نخواهد دم کند، اما با اصرار تقاضاکننده، رودربایستی پیدا کند و حتی ممکن است بخواند و دم کند؛ اما بیمار بهبود نیابد و بدین سان انگشت اتهام به سوی دم‌کننده، دراز شود.

از دیگر ویژگی‌های کسانی که بدون حساب وارد بهشت می‌شوند، این است که وقتی بیمار می‌شوند، از کسی نمی‌خواهند که آن‌ها را داغ کند؛ زیرا داغ کردن، نوعی شکنجه به وسیله‌ی آتش به‌شمار می‌رود و نباید جز به ضرورت شدید، چنین کاری انجام داد.

هم‌چنین به هیچ چیزی فال نمی‌گیرند. عرب‌ها در دوران جاهلیت به وسیله‌ی پرنده فال می‌گرفتند. اگر پرنده به سمت چپ پرواز می‌کرد، فال بد می‌زدند و آن کار را شوم یا بدشگون می‌دانستند و همین‌طور اگر پرنده پرواز می‌کرد و برمی‌گشت؛ اما اگر به جلو یا سمت راست پرواز می‌کرد، آن را به فال نیک می‌گرفتند. فال گرفتن، حرام است و برای هیچ‌کس جایز نیست که با چیزی مثل روزها، ماه‌ها، قرآن و تسبیح و امثال آن، فال

(۱) شافعی رحمته می‌گوید: شاذ، این است که راوی معتبر، حدیثی را نقل کند که بر خلاف حدیث سایر راویان معتبر (ثقه) باشد. حافظ ابویعلی قزوینی نیز همین تعریف را از تعدادی از حجازی‌ها، نقل کرده است. حافظ حدیث، بر این باورند که شاذ، حدیثی است که فقط یک سند دارد؛ چه راوی ثقه، روایتش کند و چه راوی غیرثقه که در این صورت، روایتش قابل احتجاج نیست و روایت شاذ راوی غیر ثقه رد می‌شود. حاکم نیشابوری رحمته، حدیثی را که یک راوی ثقه، روایت کند و حدیث دیگری، برای تقویت آن نباشد، شاذ دانسته است. ابن‌صلاح، اشکال‌های این تعریف را بررسی کرده است. لذا صحیح‌ترین تعریف درباره‌ی حدیث شاذ، همان است که امام شافعی رحمته گفته است. [مترجم]

بگیرد. مثلاً عرب‌های پیش از اسلام، ازدواج کردن در ماه «شوال» را بدشگون می‌دانستند. سبحان الله! این، در حالی است که به فرموده‌ی عایشه رضی الله عنها، رسول الله صلی الله علیه و آله در ماه شوال با او ازدواج کرد و عایشه رضی الله عنها محبوب‌ترین همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. پس چگونه کسی که در ماه شوال ازدواج می‌کند، ازدواجش سرانجام خوبی ندارد!

هم‌چنین روز چهارشنبه را بدشگون می‌دانستند؛ حال آن‌که روز چهارشنبه، مانند سایر ایام هفته است. عده‌ای هم، برخی از چهره‌ها یا سیمای افرادی را که نمی‌پسندیدند، بدشگون می‌پنداشتند. حتی گاه پیش می‌آمد که شخصی مغازه‌اش را باز می‌کرد، اما اگر نخستین خریدارش کور یا لوچ بود، می‌گفت: امروز از درآمد، خبری نیست!

فال بد زدن یا بدشگونی، گذشته از این‌که شرک اصغر یا کوچک به‌شمار می‌رود، افسوس و پشیمانی هم به دنبال دارد و باعث می‌شود که انسان با دیدن هر چیزی که آن را بدشگون می‌داند، ناراحت شود؛ اما اگر اعتماد و توکل انسان بر خدا باشد و این خرافه‌ها را رها کند، راحت می‌شود و زندگی آرام و سعادت‌مندی خواهد داشت.

فرمود: «و بر پروردگارشان توکل می‌کنند»؛ یعنی در همه حال و در همه چیز، به الله اعتماد می‌نمایند و به غیر او، تکیه و اعتماد نمی‌کنند؛ زیرا در کتابش فرموده است:

﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾

[الطلاق: ۳]

و هر کس بر الله توکل کند، الله برایش کافی است.

کسی که الله برای او کافی باشد، از همه چیز بی‌نیاز می‌شود.

این حدیث، بیان‌گر ویژگی‌های کسانی است که بدون حساب و عذاب، وارد بهشت می‌شوند.

عکاشه بن محسن رضی الله عنه برخاست و گفت: ای رسول خدا! دعا کن که خداوند، مرا جزو آن‌ها بگرداند.

آفرین بر او که چگونه به سوی خیر و نیکی شتافت؛ رسول الله صلی الله علیه و آله به او فرمود: «تو، جزو آن‌ها هستی». از این‌رو ما اینک گواهی می‌دهیم که عکاشه بن محسن رضی الله عنه بدون حساب و عذاب، وارد بهشت می‌شود؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله این نوید را به او داد و فرمود: «تو، جزو آن‌ها هستی».

شخص دیگری برخاست و گفت: از خداوند بخواه که مرا جزو آن‌ها بگرداند. پیامبر ﷺ در پاسخش فرمود: «عکاشه در این زمینه بر تو پیشی گرفت». و بدین‌سان به زیبایی، خواسته‌اش را رد کرد. نفرمود: تو، جزو آن‌ها نیستی؛ بلکه فرمود: «عکاشه بر تو پیشی گرفت». علما درباره‌ی چرایی یا علت چنین پاسخی اختلاف نظر دارند؛ برخی گفته‌اند: پیامبر ﷺ می‌دانست که این شخص، منافق است و منافق، وارد بهشت نمی‌شود؛ چه رسد به این که هیچ حساب و عذابی نداشته باشد.

برخی از علما گفته‌اند: رسول خدا ﷺ از آن جهت، چنین پاسخی داد که دروازه‌ی چنین خواسته‌ها یا ادعاهایی باز نشود و هرکس، خود را سزاوار چنین فضیلت یا امتیازی نداند که بدون حساب و عذاب وارد بهشت خواهد شد.

به هر حال، ما می‌دانیم که به‌طور قطع، دلیلی وجود داشته که رسول خدا ﷺ برای آن شخص دعا نکرده است؛ اما از نحوه‌ی پاسخ رسول الله ﷺ به ارزش و اهمیت پاسخ یا ردّ زیبا پی می‌بریم؛ زیرا رسول الله ﷺ فرمود: «عکاشه در این زمینه بر تو پیشی گرفت» و آن شخص را ناراحت و جریحه‌دار نکرد.

حتی این پاسخ پیامبر ﷺ در میان عرب‌ها، زبان‌زد شده و به صورت ضرب‌المثل درآمد که وقتی کسی، چیزی تقاضا می‌کند که پیش از او تقاضا کرده‌اند، به او می‌گویند: «سَبَقَكَ بِهَا عُكَّاشَةٌ»؛ یعنی: «عکاشه در این زمینه بر تو پیشی گرفت».

برخی پرسشی مطرح می‌کنند و می‌پرسند: شخصی را چشم زده‌اند یا سحر (جادو) کرده‌اند و یا او را جن گرفته است و به‌شدت نیاز دارد که از کسی بخواهد تا دعاهای شرعی را بر او بخواند یا بر او دم کند؛ آیا اگر نزد کسی برود و از او بخواهد که بر او دم نماید، دیگر، مستحق آن نخواهد بود که بدون حساب و عذاب وارد بهشت شود؟

برخی از علما می‌گویند: آری؛ از ظاهر حدیث چنین برمی‌آید و باید توکلش بر خدا باشد و صبر پیشه کند و از خداوند ﷻ عافیت بخواهد.

عده‌ی دیگری از علما گفته‌اند: این، درباره‌ی کسی است که پیش از آن که دچار چنین مشکلاتی شود، درخواست دم (تعویذ) می‌کند و می‌گوید: دعایی بر من بخوان که هیچ چشمی بر من کار نکند یا دچار سحر و جادو نشوم یا جن، مرا نگیرد.

یا موضوع داغ کردن؛ سؤال، این است که آیا کسانی که داغ می‌کنند، از این فضیلت

محروم می‌شوند؟

پاسخ: خیر؛ زیرا رسول الله ﷺ فرمود: «وَلَا يَكْتُونُ»؛ یعنی: «از کسی نمی خواهند که آن‌ها را داغ کند». نگفت: داغ نمی کنند؛ بلکه رسول الله ﷺ رگ دست سعد بن معاذ را داغ کرد. سعد بن معاذ در غزوه‌ی احزاب از ناحیه‌ی رگ دستش آسیب دید؛ همان رگی که اگر پاره شود، انسان خیلی زود از پای درمی‌آید. رسول الله ﷺ این رگ را داغ کرد و خون‌ریزی قطع شد؛ حال آن‌که پیامبر ﷺ نخستین کسی است که بدون حساب و عذاب، وارد بهشت می‌شود. لذا کسانی که داغ می‌کنند، نیکوکارند و همین‌طور کسانی که بر مردم دعاهای شرعی را می‌خوانند؛ در این حدیث، سخن درباره‌ی کسانی است که درخواست دم (تعویذ) نمی‌کنند و هم‌چنین از کسی نمی‌خواهند که آن‌ها را داغ کند.

۷۶- الثَّانِي: عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَيْضاً أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ لَكَ أَسَلَمْتُ وَبِكَ آمَنْتُ، وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ، وَإِلَيْكَ أَنْبَتُ، وَبِكَ خَاصَمْتُ. اللَّهُمَّ أَعُوذُ بِعِزَّتِكَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَنْ تُضِلَّنِي أَنْتَ الْحَيُّ الَّذِي لَا تَمُوتُ، وَالْحَيُّ وَالْإِنْسُ يُمُوتُونَ». [متفق عليه؛ این، لفظ مسلم می‌باشد و بخاری، آن را به صورت مختصر ذکر کرده است.]^(۱)

ترجمه: ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می‌گوید: رسول الله ﷺ دعا می‌کرد: «یا الله! تسلیم تو شدم، به تو ایمان آوردم، بر تو توکل کردم، به سوی تو روی آوردم و به کمک تو، با دشمنان مقابله نمودم. یا الله! هیچ معبود راستینی جز تو نیست، به عزت تو پناه می‌برم که مبادا مرا گمراه کنی؛ تو، همیشه‌زنده‌ای هستی که هرگز نمی‌میری و جن‌ها و انسان‌ها می‌میرند».

۷۷- الثَّلَاثُ: عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَيْضاً قَالَ: «حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» قَالَهَا إِبْرَاهِيمُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ حِينَ أُلْقِيَ فِي النَّارِ، وَقَالَهَا مُحَمَّدٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ حِينَ قَالُوا: «إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» [روایت بخاری]^(۲)

و فی روایة له عن ابنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: «كَانَ آخِرَ قَوْلِ إِبْرَاهِيمَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ حِينَ أُلْقِيَ فِي النَّارِ: «حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۷۳۸۳؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۷۱۷.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۴۵۶۳.

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: هنگامی که ابراهیم رضی الله عنه را در آتش انداختند، گفت: ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ و هنگامی که به محمد رضی الله عنه (و یارانش) گفتند: از دشمنان بترسید که برای نبرد با شما جمع شده اند، این سخن بر ایمانشان افزود و گفتند: ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ یعنی: «الله، برای ما کافی ست و او، بهترین کارساز است».

در روایت دیگری از بخاری، آمده است که ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: هنگامی که ابراهیم رضی الله عنه را در آتش انداختند، آخرین سخنش، این بود که: «حَسْبِي اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ»؛ یعنی: «الله برای من کافی ست و او، بهترین کارساز است».

شرح

ابراهیم و محمد علیهما الصلاة والسلام، هر دو خلیل الله صلی الله علیه و آله هستند. الله صلی الله علیه و آله می فرماید:

﴿وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا﴾ (۱۲۵)

[النساء: ۱۲۵]

الله، ابراهیم را به دوستی برگزید.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ اتَّخَذَنِي خَلِيلًا كَمَا اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا»؛ ^(۱) یعنی: «الله همان طور که ابراهیم را به دوستی گرفته، مرا نیز به دوستی برگزیده است».

خلیل، به دوست بسیار خاصی و ویژه ای گفته می شود که بیشترین محبت و دوستی را دارد و تنها ابراهیم و محمد علیهما الصلاة والسلام به این مقام از دوستی رسیده اند. گاه می شنویم که برخی از مردم می گویند: ابراهیم خلیل الله، محمد حبیب الله و موسی، کلیم الله. در سخن کسی که رسول الله صلی الله علیه و آله را «حبیب الله» می نامد، این اشکال وجود دارد که خُلَّتْ از محبت، بلیغ تر است؛ یعنی مقام خلیل، از مقام حبیب بالاتر می باشد. لذا اگر رسول الله صلی الله علیه و آله را حبیب الله بدانیم، نه «خلیل الله»؛ در آن نوعی نقص یا کاستی نسبت به حق رسول الله صلی الله علیه و آله وجود دارد؛ زیرا خیلی ها از چنین مقامی برخوردارند؛ مؤمنان، نیکوکاران و افراد عادل، همه دوستان خدا هستند و الله، آن ها را دوست دارد. اما دوست خاص و ویژه ی الله، فقط ابراهیم و محمد علیهما الصلاة والسلام، هستند؛ لذا درست، این است که

(۱) صحیح مسلم، ش: ۸۲۷ به نقل از جُنْدَب رضی الله عنه.

بگوییم: ابراهیم خلیل الله، محمد خلیل الله و موسی، کلیم الله. ضمن این که الله ﷻ هنگامی که محمد ﷺ را بالای هفت آسمان برد، با او بدون واسطه و به طور مستقیم، سخن گفت. هنگامی که ابراهیم ﷺ را در آتش انداختند، ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ گفت. آری؛ ابراهیم ﷺ را در آتش انداختند؛ زیرا قومش را به عبادت الله یکتا و بی شریک، فراخواند؛ اما قومش قبول نکردند و بر کفر و شرک پافشاری نمودند. روزی ابراهیم ﷺ همه‌ی بت‌هایشان، جز بت بزرگ را شکست و آن‌ها را تکه‌تکه کرد. وقتی از سور و جشن خویش بازگشتند، دیدند که چه بر سر معبودانشان آمده است؛ لذا تصمیم گرفتند ابراهیم ﷺ را مجازات کنند. گفتند: حال با ابراهیم، چه کنیم؟

﴿قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ﴾ [الأنبياء: ۶۸]

گفتند: اگر می‌خواهید کاری بکنید، او را بسوزانید و معبودانتان را یاری دهید.

آتش بزرگی برافروختند و ابراهیم ﷺ را در آن انداختند. گفته می‌شود: آتش به‌اندازه‌ای بزرگ بود که نمی‌توانستند به آن نزدیک شوند و ناگزیر شدند که ابراهیم ﷺ را از دور، با منجنیق در آتش بیندازند. وقتی او را در آتش انداختند، گفت: «حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ». یعنی: «الله برای من کافی است و او، بهترین کارساز است». چه اتفاقی افتاد؟ الله ﷻ می‌فرماید:

﴿قُلْنَا يَنَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾ [الأنبياء: ۶۹]

گفتیم: ای آتش! بر ابراهیم سرد و سلامت باش.

سرد باش، نه گرم یا داغ؛ سلامت باش، نه به‌گونه‌ای که ابراهیم هلاک شود؛ زیرا آتش، داغ و سوزان است و خداوند ﷻ به آتش دستور داد که بر ابراهیم ﷺ سرد و سلامت باشد و همین‌طور هم شد.

برخی از مفسران به‌نقل از بنی‌اسرائیل آورده‌اند که وقتی خداوند متعال به آتش دستور داد که بر ابراهیم ﷺ، سرد و سلامت باشد، همه‌ی آتش‌های دنیا خاموش شد. این، روایت درستی نیست؛ زیرا الله ﷻ همان آتشی را خطاب قرار داد که ابراهیم ﷺ را در آن انداختند. کارشناسان زبان عربی و علمای نحو می‌گویند: چنین خطابی با این ترکیب و ساختار، این را می‌رساند که خطاب، شامل هر آتشی نمی‌شود؛

بلکه خطاب فقط متوجه آتشی ست که ابراهیم علیه السلام را در آن انداختند و از این رو سایر آتش های دنیا خاموش نشد.

الله متعال به دنبال این که به آتش، امر نمود که بر ابراهیم علیه السلام سرد شود، دستور داد که بر او سلامت نیز باشد؛ از این رو علما گفته اند: اگر فقط فرمان می داد که سرد باشد، آتش به اندازه ای سرد می شد که ابراهیم علیه السلام را هلاک می کرد؛ زیرا همه چیز از الله فرمان برداری می کند. ببینید که خدای متعال می فرماید:

﴿ثُمَّ أَسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ أُنْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ ﴿١١﴾﴾

[فصلت: ۱۱]

سپس به آفرینش آسمان که به صورت دود بود، پرداخت؛ به آسمان و زمین فرمود: خواسته یا ناخواسته (برای اجرای فرمانم، پیش) آیید. گفتند: به دل خواه آمدیم و فرمان برداریم.

دومین خلیل، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نیز ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ گفت. رسول الله صلی الله علیه و آله و صحابه رضی الله عنهم پس از آن که از غزوه ی احد بازگشتند، به آن ها گفته شد: مردم، دوباره برای نبرد با شما جمع شده اند و می خواهند به مدینه حمله نمایند و کارتان را تمام کنند؛ اما پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش گفتند: ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ یعنی: «الله برای ما کافی ست و او بهترین کارساز است». الله صلی الله علیه و آله می فرماید:

﴿فَأَنْقَلِبُوا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمَسَّسْهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ ﴿١٧٤﴾﴾

[آل عمران: ۱۷۴]

مؤمنان، به نعمت و فضل الله بازگشتند؛ هیچ آسیبی به آنان نرسید و در پی رضایت الله برآمدند. و الله، دارای فضل بزرگ و بی کرانی ست.

پسندیده است که انسان هنگام رویارویی با دشمنانش بگوید: ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾؛ لذا خدای متعال، او را از شر دشمنانش مصون می دارد؛ همان گونه که ابراهیم و محمد علیهما الصلاة والسلام را کفایت و محافظت نمود.

۷۸- الرَّابِعُ: عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم: «يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَقْوَامٌ أَفِيدَتْهُمْ مِثْلُ أَفْعَدَةِ الظَّيْرِ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: «مردمانی وارد بهشت می شوند که دل هایشان مانند دل های پرندگان است».
[نووی رحمته الله می گوید: گفته شده که منظور، کسانی هستند که بر خداوند توکل می کنند. هم چنین گفته شده که آن ها، دل نازک اند.]

۷۹- الْحَامِسُ: عَنْ جَابِرٍ رضي الله عنه أَنَّهُ غَزَا مَعَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَبْلَ تَحْدِ فَلَمَّا قَفَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَفَلَ مَعَهُمْ، فَأَذْرَكْتُهُمُ الْقَائِلَةَ فِي وادٍ كَثِيرِ الْعِضَاءِ، فَنَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم وَفَرَّقَ النَّاسَ يَسْتَظِلُّونَ بِالشَّجَرِ، وَنَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم تَحْتَ سُمْرَةٍ، فَعَلَّقَ بِهَا سَيْفَهُ، وَنَمَنَا نَوْمَةً، فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَدْعُونَا، وَإِذَا عِنْدَهُ أُعْرَابِيٌّ فَقَالَ: «إِنَّ هَذَا اخْتَرَطَ عَلَيَّ سَيْفِي وَأَنَا نَائِمٌ، فَاسْتَيْقِظْتُ وَهُوَ فِي يَدِي صَلْتًا، قَالَ: مَنْ يَمْنَعُكَ مِنِّي؟ قُلْتُ: اللَّهُ ثَلَاثًا». وَلَمْ يُعَاقِبْهُ وَجَلَسَ. [متفق عليه]^(۲)

و فی روایة: قَالَ جَابِرٌ رضي الله عنه: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم بِنَادِ الرَّقَاعِ، فَإِذَا أَتَيْنَا عَلَى شَجَرَةٍ ظَلِيلَةٍ تَرَكْنَاهَا لِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فَجَاءَ رَجُلٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، وَسَيْفُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم مُعَلَّقٌ بِالشَّجَرَةِ، فَاخْتَرَطَهُ فَقَالَ: تَخَافُنِي؟ قَالَ: «لَا». قَالَ: فَمَنْ يَمْنَعُكَ مِنِّي؟ قَالَ: «اللَّهُ».

و فی روایة أَبِي بَكْرٍ الْإِسْمَاعِيلِي فِي صَحِيحِهِ: قَالَ: مَنْ يَمْنَعُكَ مِنِّي؟ قَالَ: «اللَّهُ». قَالَ: فَسَقَطَ السَّيْفُ مِنْ يَدِهِ، فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم السَّيْفَ فَقَالَ: «مَنْ يَمْنَعُكَ مِنِّي؟» فَقَالَ: كُنْ خَيْرَ آخِذٍ، فَقَالَ: «تَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ؟» قَالَ: لَا، وَلَكِنِّي أَعَاهِدُكَ أَنْ لَا أَقَاتِلُكَ، وَلَا أَكُونُ مَعَ قَوْمٍ يَقَاتِلُونَكَ، فَخَلَّى سَبِيلَهُ، فَأَتَى أَصْحَابَهُ فَقَالَ: جِئْتُكُمْ مِنْ عِنْدِ خَيْرِ النَّاسِ.

ترجمه: از جابر رضي الله عنه روایت است که با رسول خدا صلى الله عليه وسلم برای جهاد، به منطقه‌ی «نجد» رفت و در بازگشت نیز با رسول خدا صلى الله عليه وسلم و همراهانش بود. نیم‌روز و در شدت گرمای ظهر به سرزمینی رسیدند که پر از درختان خاردار بود. پیامبر صلى الله عليه وسلم آن جا اتراق کرد و مردم پراکنده شدند و زیر سایه‌های درختان رفتند. رسول الله صلى الله عليه وسلم زیر درختی پربرگ و سایه‌دار،

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۸۴۰.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۲۹۱۰؛ و صحیح مسلم، ش: ۸۴۳.

به استراحت پرداخت و شمشیرش را به درخت آویخت. اندکی خوابیدیم؛ ناگهان متوجه شدیم که رسول الله ﷺ ما را صدا می‌زند. صحرانشینی نزدش بود. رسول الله ﷺ فرمود: «من خوابیده بودم که این مرد شمشیرم را از نیام بیرون کشید. پس بیدار شدم و دیدم که شمشیر برهنه را در دست گرفته است؛ به من گفت: چه کسی تو را از من نجات می‌دهد؟ سه بار گفتم: الله». پیامبر ﷺ او را مجازات نکرد و نشست.

در روایتی دیگر، آمده است که جابر رضی الله عنه می‌گوید: در غزوه‌ی «ذات الرقاع» با رسول الله ﷺ بودیم؛ به درخت سایه‌داری رسیدیم و آن را برای رسول الله ﷺ گذاشتیم. شمشیر رسول الله ﷺ به درخت آویخته بود که مشرکی آمد و آن را از نیام بیرون کشید و (به پیامبر ﷺ) گفت: آیا از من می‌ترسی؟ فرمود: «نه». گفت: چه کسی، تو را از من نجات می‌دهد؟ پیامبر ﷺ فرمود: «الله».

در صحیح ابوبکر اسماعیلی آمده است: ... شمشیر از دست صحرانشین افتاد. پیامبر ﷺ آن را برداشت و فرمود: «چه کسی، تو را از من نجات می‌دهد؟» گفت: از من بگذر. رسول الله ﷺ فرمود: «آیا گواهی می‌دهی که معبود برحق جز الله وجود ندارد و من، فرستاده‌ی الله هستم؟» گفت: نه؛ اما قول می‌دهم که هیچ‌گاه با تو نجنگم و با کسانی که با تو می‌جنگند، همراهی نکنم. لذا رسول خدا ﷺ او را رها کرد. وی پیش دوستانش رفت و گفت: از نزد بهترین شخص، پیش شما می‌آیم.

۸۰- السادس: عن عمر رضی الله عنه قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: «لَوْ أَنَّكُمْ تَتَوَكَّلُونَ عَلَى اللَّهِ حَقَّ تَوَكُّلِهِ لَرَزَقَكُمْ كَمَا يَرْزُقُ الطَّيْرَ، تَعْدُو نِخَاصًا وَتَرُوحُ بِطَانًا». [ترمذی، روایتش کرده و آن را حسن دانسته است.]^(۱)

ترجمه: عمر رضی الله عنه می‌گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «اگر آن‌گونه که باید و شاید بر الله توکل کنید، روزی شما را می‌رساند؛ آن‌گونه که به پرندگان روزی می‌دهد. ابتدای روز، لانه‌هایشان را گرسنه و با شکم خالی ترک می‌کنند و در پایان روز با شکم سیر باز می‌گردند».

(۱) السلسلة الصحيحة، از آل‌بانی رحمته الله، ش: ۳۱۰؛ و صحیح الجامع، ش: ۵۲۵۴.

شرح

توکل حقیقی و شایسته بر الله متعال، این است که در کسب روزی و دیگر موارد، به طور کامل به الله تَعَالَى اعتماد کنید. در این صورت، الله متعال روزی شما را مانند پرندگان می‌دهد؛ زیرا پرندگان کسی ندارند که به آنها دانه و غذا بدهد؛ در آسمان پرواز می‌کنند و پس از گشت و گذاری که روزی خود را به دست می‌آورند، با شکم سیر به لانه‌هایشان باز می‌گردند.

در متن حدیث، عبارت «تَغْدُوْ حِمَاصًا» آمده است؛ یعنی: ابتدای روز با شکم گرسنه، لانه‌هایشان را ترک می‌کنند. واژه‌ی «حِمَاصًا»، هم‌خانواده‌ی واژه‌ی «مُحَمَّصَةً» می‌باشد که به معنای گرسنگی است. همان‌طور که الله تَعَالَى می‌فرماید:

﴿فَمَنْ أَضْطَرَّ فِي مَحْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمِهِ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۳﴾﴾

[المائدة: ۳]

پس هرکس بدون رغبت به گناه، در حال گرسنگی شدید، (به خوردن محرّمات) ناگزیر شود، بداند که الله آمرزنده‌ی مهربور است.

پرندگان ابتدای روز لانه‌هایشان را در حالی ترک می‌کنند که چیزی در شکمشان نیست؛ چون به پروردگارشان توکل و اعتماد دارند. و در پایان روز، با شکم پُر و سیر به لانه‌هایشان باز می‌گردند. لذا در می‌یابیم که:

اولاً: انسان باید آن‌گونه که حق توکل و اعتماد به الله تَعَالَى می‌باشد، به او اعتماد نماید. ثانیاً: هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست، مگر آن‌که روزی‌اش با خداست؛ حتی پرنده‌ای که در آسمان پرواز می‌کند و تنها پروردگار متعال، او را در آسمان نگه می‌دارد و به او روزی می‌دهد.

روزی هر جنبنده‌ای که در زمین وجود دارد، از مورچه گرفته تا فیل، با خداست؛ همان‌طور که الله تَعَالَى می‌فرماید:

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ ﴿۶﴾﴾

[هود: ۶]

فِي كِتَابِ مُبِينٍ ﴿۶﴾

هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست، مگر آن‌که روزی‌اش با الله است و او، محل ماندن و انتقال هر جنبنده‌ای را می‌داند. همه در کتابی آشکار، (ثبت) است.

کسی که نسبت به پروردگارش بدگمان است، در گمراهی شدیدی به سر می‌برد؛ مثل شعاری که امروز برای تنظیم خانواده سر می‌دهند و می‌گویند: «فرزند کم‌تر، زندگی بهتر». به پروردگار عرش سوگند که دروغ می‌گویند. هر فرزندی، روزی خودش را دارد؛ چون هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست، مگر آن‌که روزی‌اش با خداست. پس فراموش نکن که روزی فرزندان با الله عز و جل می‌باشد و اوست که دروازه‌های روزی را به روی تو می‌گشاید تا خرج و نفقه‌ی فرزندان را بدهی؛ اما بیش‌تر مردم گمان بدی به پروردگارشان دارند و به امور مادی و ظاهری نگاه می‌کنند و به دوردست و کرانه‌ی آسمان نمی‌نگرند و به قدرت الله توجه نمی‌کنند و گویا از یاد برده‌اند که الله روزی‌رسان است؛ هرچند که تعداد فرزندان، زیاد باشد. باور صحیح، همین است که هرچه بچه‌ها بیش‌تر شوند، روزی‌ات بیش‌تر می‌گردد و افزایش می‌یابد.

هم‌چنین از این حدیث در می‌یابیم که انسان در کنار توکل حقیقی و شایسته بر الله عز و جل، باید از اسباب و زمینه‌های کسب روزی، استفاده کند و کسی که ادعای توکل می‌کند و اسباب را کنار می‌گذارد، در اشتباه است. متوکل، کسی است که با به‌کارگیری اسباب بر الله عز و جل توکل می‌نماید؛ از این‌رو رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «همان‌طور که به پرندگان روزی می‌دهد، روزی شما را می‌رساند. پرندگان در ابتدای روز با شکم خالی لانه‌هایشان را ترک می‌کنند». آری؛ لانه‌هایشان را ترک می‌کنند و به دنبال روزی می‌روند؛ در لانه‌های خود نمی‌مانند. «از تو حرکت، از خدا برکت»؛ لذا وقتی به‌طور شایسته بر الله متعال توکل کردی، باید از اسباب شرعی کسب روزی مانند کشاورزی و تجارت، استفاده کنی تا به روزی حلال دست یابی.

از این حدیث در می‌یابیم که پرندگان و دیگر آفریده‌های الله عز و جل، او را می‌شناسند. همان‌طور که الله عز و جل می‌فرماید:

﴿تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ

[الإسراء: ۴۴]

بِحَمْدِهِ﴾

آسمان‌های هفت‌گانه و زمین و آنچه در آن‌هاست، او را به پاکی یاد می‌کنند و هیچ موجودی نیست، مگر آن‌که پروردگار را به پاکی و بزرگی می‌ستاید.

همه‌ی موجودات آسمان‌ها و زمین، الله را به پاکی یاد می‌کنند؛ ولی ما ستایش آن‌ها را نمی‌فهمیم:

﴿وَلَكِنَّ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾

[الإسراء: ۴۴]

ولی شما ستایش و تسبیحشان را در نمی‌یابید.

الله ﷻ می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ
وَاللُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ

وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُّكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ ﴿۱۸﴾ [الحج: ۱۸]

آیا نمی‌دانی همه‌ی کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند و نیز خورشید و ماه و ستارگان و کوه‌ها و درختان و چارپایان و بسیاری از مردم برای الله سجده می‌کنند و بسیاری هم سزاوار عذاب هستند. و هر کس که الله خوارش نماید، دیگر کسی نیست که او را گرمی بدارد. بی‌گمان الله هر چه بخواهد، انجام می‌دهد.

بنابراین پرندگان، پروردگارش را می‌شناسند و بنا بر فطرت و نهادی که خداوند ﷻ آن‌ها را بر آن سرشته است، به سوی منافع و نیازهای خود رهنمون می‌شوند و روزی خود را کسب می‌کنند و با شکم سیر به لانه‌هایشان باز می‌گردند و این روال، هر روز ادامه دارد و بدین سان الله ﷻ، به پرندگان روزی می‌دهد و روزی آن‌ها را فراهم می‌سازد.

حکمت الهی را بنگرید که چگونه پرندگان به جاهای دور کوچ می‌کنند و بدون هیچ اشتباهی، دوباره به جای اصلی خود باز می‌گردند؛ زیرا الله به هر مخلوقی، آفرینش ویژه‌ای بخشیده و آن‌گاه او را به سوی نیازهایش رهنمون شده است.

۸۱- السَّاعِی: عن أبي عمارة البراء بن عازبٍ رضی الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «يا فلان إذا أويت إلى فراشك فقل: اللهم أسلمت نفسي إليك، ووجهت وجهي إليك، وفوضت أمري إليك، وألجأت ظهري إليك. رغبة ورهبةً إليك، لا ملجأ ولا منجى منك إلا إليك، آمنت بكتابك الذي أنزلت، وبنبيك الذي أرسلت، فإنك إن متت من ليلتك مت على الفطرة، وإن أصبحت أصبت خيراً». [متفق عليه]^(۱)

(۱) صحیح بخاری، در چندین جا؛ از جمله: (۶۳۱۳، ۷۴۸۸)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۷۱۰.

وفي رواية في الصحيحين عن البراء رضي الله عنه قال: قال لي رسول الله ﷺ: «إِذَا أَتَيْتَ مَضْجَعَكَ فَتَوَضَّأْ وُضُوءَكَ لِلصَّلَاةِ، ثُمَّ اضْطَجِعْ عَلَى شِقِّكَ الْأَيْمَنِ وَقُلْ: وَذَكَرْ نَحْوَهُ ثُمَّ قَالَ وَاجْعَلْهُنَّ آخِرَ مَا تَقُولُ».

ترجمه: ابوعمارہ، براء بن عازب رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ به من فرمود: «ای فلانی! هنگامی که به رختخوابت رفتی، این دعا را بگو: «اللَّهُمَّ أَسَلَمْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ، وَوَجَّهْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ، وَقَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ، وَأَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ. رَغْبَةً وَرَهْبَةً إِلَيْكَ، لَا مَلْجَأَ وَلَا مَنْجَى مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ، آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ، وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ». اگر در آن شب بمیری، بر فطرت (ایمان) از دنیا رفته‌ای و اگر شب را به صبح رساندی (و از دنیا نرفتی)، به نیکی فراوانی دست یافته‌ای».

[ترجمه‌ی دعا: «یا الله! با بیم و امید، خود را تسلیم تو نمودم و به سوی تو روی آوردم؛ کارهایم را به تو سپردم و به تو پناه آوردم (به تو توکل کردم)؛ در برابر تو هیچ پناهگاه و جای نجاتی، جز خودت وجود ندارد. به کتابی که نازل فرموده‌ای و به پیامبری که فرستاده‌ای، ایمان دارم»].

در روایتی دیگر، در صحیحین آمده است که براء رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ به من فرمود: «هنگامی که می‌خواستی به رختخوابت بروی، همانند وضوی نماز، وضو بگیر و سپس بر پهلوئی راست خود، بخواب و این دعا را بخوان - همان دعایی که پیش‌تر ذکر شد - و آن را آخرین سخن خویش قرار بده».

شرح

مؤلف رحمته الله حدیث براء بن عازب رضي الله عنه را در باب یقین و توکل، ذکر کرده است که رسول الله ﷺ به براء رضي الله عنه سفارش نمود که وقتی به رختخوابش رفت، این دعا را بخواند که در آن به سپردن کارها به الله و اعتماد و توکل بر او در ظاهر و باطن، اشاره شده است. رسول الله ﷺ هم‌چنین به براء رضي الله عنه سفارش نمود که بر پهلوئی راست بخوابد؛ چون این کار، بهتر است و پزشکان نیز خوابیدن بر پهلوئی راست را برای بدن، مفیدتر می‌دانند و برای حفظ تن درستی، از خوابیدن بر پهلوئی چپ، بهتر و مؤثرتر است.

هم‌چنین برخی از کسانی که به عبادت شبانه خو گرفته‌اند، می‌گویند: هنگامی که انسان بر پهلوئی راست می‌خوابد، به‌سادگی بیدار می‌شود؛ زیرا هنگام خوابیدن بر پهلوئی

چپ قلب انسان نیز می‌خوابد؛ بر عکس خوابیدن بر پهلوی راست که خواب انسان سنگین نمی‌شود و می‌تواند به سرعت یا به سادگی از خواب برخیزد؛ چون قلب انسان در خواب سنگین فرو نمی‌رود.

در این حدیث ذکر شده که رسول‌الله ﷺ به براءؓ سفارش کرد که این دعا را آخرین سخنش قبل از خواب، قرار دهد؛ اگرچه اذکار دیگری هم پیش از خواب، گفته می‌شود؛ مثل سی و سه بار سبحان‌الله، سی و سه بار الحمدلله، و سی و چهار بار الله اکبر؛ اما حدیث براءؓ، بیان‌گر این است که مطابق سفارش رسول‌الله ﷺ به براءؓ این دعا باید آخرین سخنی باشد که انسان، پیش از خواب می‌گوید.

براء بن عازبؓ به قصد یادگیری، این دعا را نزد رسول‌الله ﷺ تکرار کرد و گفت: «أَمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ، وَبِرَسُولِكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ». رسول‌الله ﷺ فرمود: «بگو: وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ، نگو: وَبِرَسُولِكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ».

گرچه معنا یکی‌ست، اما علما گفته‌اند: یکی از تفاوت‌های رسول و نبی در این است که رسول، هم از میان انسان‌ها برانگیخته می‌شود و هم از میان فرشتگان؛ اما نبی، فقط از میان انسان‌ها مبعوث می‌گردد. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ﴿١٩﴾ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ ﴿٢٠﴾﴾

[التکویر: ۱۹، ۲۰]

... به یقین قرآن، گفتار (ابلاغ‌شده توسط) فرستاده‌ای بزرگوار است، (جبرئیل، فرشته‌ی) نیرومندی که نزد صاحب عرش، دارای مقام والایی‌ست.

لذا رسول می‌تواند از جنس فرشتگان نیز باشد؛ اما نبی فقط از جنس انسان‌هاست و اگر در دعا می‌گفت: «وَبِرَسُولِكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ»، لفظ رسول (فرستاده)، شایسته‌ی فرشته‌ای چون جبرئیل عليه السلام نیز بود؛ اما واژه‌ی نبی (پیامبر) در این دعا، ویژه‌ی محمد عليه السلام می‌باشد.

از سوی دیگر، دلالت معنایی واژه‌ی رسول، از نوع دلالت التزام است؛ اما دلالت معنایی واژه‌ی نبی، مطابقت می‌باشد و دلالت مطابقت، از دلالت التزام قوی‌تر است. شاهد موضوع در این حدیث، آن‌جاست که می‌گوید: «کارهایم را به تو سپردم»؛ و نیز آن‌جا که می‌گوید: «در برابر تو هیچ پناهگاه و جای نجاتی، جز خودت وجود

ندارد؛ زیرا توکل، این است که انسان همه‌ی کارهایش را به الله واگذار کند و بر این باور باشد که در برابر الله هیچ پناهگاه و جای نجاتی، جز خودش وجود ندارد و فقط از الله درخواست نجات کند؛ چراکه اگر الله متعال برای کسی امر ناگوارى اراده کرده باشد، هیچ کس نمی‌تواند مانعش شود و اگر امر خوشایندی برای انسان اراده نماید، هیچ کس نمی‌تواند لطف و احسانش را باز دارد. لذا شایسته است که انسان قبل از خوابیدن بر پهلوى راستش، این دعا را بگوید و آن را واپسین سخنش قرار دهد.

۸۲- الثَّامِنُ: عَنْ أَبِي بَكْرٍ الصَّدِيقِ، عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَثْمَانَ بْنِ عَامِرِ بْنِ عُمَرَ بْنِ كَعْبِ بْنِ سَعْدِ بْنِ تَيْمِ بْنِ مَرَّةَ بْنِ كَعْبِ بْنِ لُؤَيِّ بْنِ غَالِبِ الْقُرَشِيِّ التَّمِيمِيِّ رضي الله عنه وَهُوَ وَأَبُوهُ وَأُمُّهُ صَحَابَةٌ رضي الله عنهم قَالَ: نَظَرْتُ إِلَى أقدامِ الْمُشْرِكِينَ وَخَنُ فِي الْغَارِ وَهُمْ عَلَى رُؤُوسِنَا فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ نَظَرَ تَحْتَ قَدَمِيهِ لَأَبْصَرَنَا فَقَالَ: «مَا ظَنُّكَ يَا أبا بَكْرٍ بِأَثْنَيْنِ اللَّهُ تَالِثَهُمَا». [متفق عليه] ^(۱)

ترجمه: ابوبکر صدیق، عبدالله بن عثمان بن عامر بن عمرو ^(۲) بن کعب بن سعد بن تیم بن مره بن کعب بن لؤی بن غالب قریشی تیمی رضي الله عنه که خود و پدر و مادرش از اصحاب پیامبرند، می‌گوید: هنگامی که من و پیامبر صلی الله علیه و آله در غار بودیم، پاهای مشرکان را دیدم که بالای سرمان ایستاده بودند. گفتم: ای رسول خدا! اگر یکی از آن‌ها به پایین نگاه کند، حتماً ما را می‌بیند. فرمود: «ای ابوبکر! درباره‌ی دو نفر که سومین آن‌ها خداست، چه گمانی داری؟»

شرح

«ای ابوبکر! درباره‌ی دو نفر که الله، سومین آن‌هاست، چه می‌پنداری؟» یعنی آیا به نظر تو کسی می‌تواند آسیبی به آن‌ها برساند؟

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۶۵۳؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۳۸۱.

(۲) صحیح، عامر بن عمرو می‌باشد؛ اما در متن، عامر بن عمر ثبت شده است. نگا: الإصابة از ابن حجر

(۴/۱۴۴، ۱۴۵)؛ نسب ابوبکر صدیق رضي الله عنه در پشت ششم، یعنی در مره بن کعب، به نسب رسول خدا صلی الله علیه و آله

می‌رسد. [مترجم]

این ماجرا، زمانی روی داد که پیامبر ﷺ از مکه به مدینه هجرت می‌کرد؛ زیرا از آن زمان که رسول الله ﷺ دعوتش را آشکار ساخت و مردم دعوتش را پذیرفتند، مشرکان به مقابله با او و دعوتش برخاستند و عرصه را بر او تنگ کردند و با گفتار و کردارشان به اذیت و آزارش پرداختند؛ از این رو الله متعال به پیامبر ﷺ فرمان داد که از مکه به مدینه هجرت نماید. لذا سیزده سال پس از بعثت، از مکه به مدینه هجرت کرد و کسی جز ابوبکر صدیق ﷺ و خدمت‌کار و یک راهنما همراهش نبود.

هنگامی که مشرکان از خروج پیامبر ﷺ و ابوبکر صدیق ﷺ اطلاع یافتند، جایزه‌ای برای دست‌گیری آن دو تعیین نمودند و اعلام کردند که هرکس زنده یا مرده‌ی آن‌ها را تحویل قریش دهد، در مقابل هر نفر، یک صد شتر جایزه می‌گیرد؛ صد شتر برای دستگیری پیامبر ﷺ و صد شتر برای دستگیری ابوبکر ﷺ.

مردم برای دستگیری پیامبر ﷺ و ابوبکر صدیق ﷺ بسیج شدند و برای یافتن آن‌ها در کوه‌ها، دره‌ها، غارها و هر جا که به ذهنشان می‌رسید، به جستجو پرداختند تا این که به غار «ثور» رسیدند؛ همان غاری که پیامبر ﷺ و ابوبکر ﷺ سه شب در آن پنهان شدند تا آتش جستجو، فروکش کند.

ابوبکر ﷺ به رسول خدا ﷺ عرض کرد: اگر یکی از مشرکان به پایین نگاه کند، حتماً ما را می‌بیند. رسول الله ﷺ فرمود: «درباره‌ی دو نفر که سومین آن‌ها خداست، چه گمانی داری؟» در کتاب خدا آمده است که پیامبر ﷺ به ابوبکر صدیق ﷺ فرمود:

﴿لَا تَحْزَنُ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾

[التوبة: ۴۰]

اندوهگین مباش؛ همانا الله با ماست.

اما آیا کسی توانست بر آنان دست یابد؟ چه اتفاقی افتاد؟

هیچ کس بر آن‌ها دست نیافت؛ زیرا اراده‌ی خداوندی بود که کسی آن‌ها نبیند و هیچ چیز، مانع از بخشش و عطای الهی نمی‌گردد و هیچ کس نمی‌تواند بر خلاف اراده‌ی الله نفعی به کسی برساند؛ و هرکس که الله گرامی‌اش بدارد، هیچ کس نمی‌تواند او را خوار کند و هرکس که الله زبونش بگرداند، هیچ کس نمی‌تواند او را عزیز و گرامی بسازد:

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٦﴾﴾

[آل عمران: ۲۶]

بگو: یا الله! ای مالک الملک! به هر که خواهی، پادشاهی و حکومت می‌بخشی و پادشاهی و حکومت را از هر که خواهی، می‌گیری و هر که را خواهی، عزت می‌دهی و هر که را خواهی، خوار و زبون می‌گردانی. خوبی به دست توست و تو، بر همه چیز توانایی.

این ماجرا بیان گر کمال توکل پیامبر ﷺ بر پروردگارش می‌باشد و نشان می‌دهد که رسول خدا ﷺ بر الله ﷻ توکل و اعتماد نمود و کارش را به او سپرد. همین، شاهد موضوع توکل است که مؤلف رحمه الله این حدیث را در باب یقین و توکل ذکر کرده است. هم‌چنین درمی‌یابیم که داستان تنیدن عنکبوت بر دهانه‌ی غار، صحیح نیست. در پاره‌ای از کتاب‌های تاریخی آمده که تار عنکبوت، کبوتر و یک درخت، بر دهانه‌ی غار بود و هنگامی که مشرکان به دهانه‌ی غار رسیدند، گفتند: کبوتر روی شاخه‌ی این درخت که بر دهانه‌ی غار است، نشسته و عنکبوت بر دهانه‌ی غار تنیده است. این، روایت بی‌اساس و نادرستی‌ست؛ زیرا آنچه که مانع مشرکان از دیدن پیامبر ﷺ و ابوبکر صدیق ﷺ شد، اموری مادی نبود؛ بلکه اموری معنوی و امدادی غیبی بود که جزو نشانه‌های الهی‌ست و شامل حال آن دو گردید؛ همان‌طور که شامل حال بسیاری دیگر از بندگان نیک خدا نیز می‌گردد.

الله ﷻ چشمان مشرکان را از دیدن پیامبر ﷺ و یار غارش، ابوبکر صدیق ﷺ

بازداشت.

۸۳- التاسع: عَنْ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ أُمِّ سَلَمَةَ، وَاسْمُهَا هِنْدُ بِنْتُ أَبِي أُمَيَّةَ حَدِيثَةَ الْمُخْزوميةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ قَالَ: «بِسْمِ اللَّهِ، تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَضِلَّ أَوْ أَضَلَّ، أَوْ أَزِلَّ أَوْ أُزِلَّ، أَوْ أَظْلِمَ أَوْ أُظْلَمَ، أَوْ أَجْهَلَ أَوْ يُجْهَلَ عَلَيَّ». [حدیث

صحیحی است که ابو داود و ترمذی و دیگران، با سندهای صحیح روایتش کرده‌اند. این لفظ ابوداود است و ترمذی گوید: حسن صحیح می‌باشد.^(۱)

ترجمه: مادر مؤمنان، ام‌سلمه رضی الله عنها که نامش، هند دختر ابوامیه حذیفه‌ی مخزومی‌ست، می‌گوید: هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواست از خانه‌اش بیرون برود، این دعا را می‌گفت: «بِسْمِ اللَّهِ، تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَضِلَّ أَوْ أُضَلَّ، أَوْ أَزِلَّ أَوْ أُزَلَ، أَوْ أَظْلِمَ أَوْ أُظْلَمَ، أَوْ أَجْهَلَ أَوْ يُجْهَلَ عَلَيَّ»؛ یعنی: «به نام الله؛ بر الله توکل کردم. یا الله! از این که گمراه شوم یا مرا گمراه کنند، و از این که خطا کنم یا مرا دچار خطا و لغزش نمایند، و از این که ستم کنم یا به من ستم شود، یا از این که کار جاهلانه‌ای انجام دهم یا کار جاهلانه‌ای در حق من انجام گردد، به تو پناه می‌برم».

شرح

شاهد، این جاست که فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ، تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ»؛ لذا درمی‌یابیم که باید هنگام بیرون رفتن از خانه، این ذکر را که حاوی مفاهیم ارزشمندی از جمله توکل بر الله تعالی و پناه بردن به اوست، بر زبان بیاوریم؛ زیرا هنگامی که انسان از خانه‌اش بیرون می‌رود، بیش‌تر در معرض خطر و آسیب‌هایی مانند گزیدن مار و عقرب می‌باشد. لذا می‌گوید: «آمَنْتُ بِاللَّهِ، اعْتَصَمْتُ بِاللَّهِ، تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ».

در دعای هنگام خروج از منزل آمده است: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَضِلَّ»؛ یعنی: «پروردگارا! به تو پناه می‌برم از این که خود، گمراه شوم»، «أَوْ أُضَلَّ»؛ یا این که کسی مرا گمراه کند.

«أَوْ أُزِلَّ» یا این که خطا کنم؛ «أَوْ أُزَلَ» یا کسی مرا به خطا و لغزش بکشاند. «أَوْ أَظْلِمَ» یا به کسی ستم کنم «أَوْ أُظْلَمَ» یا به من، ستم شود. «أَوْ أَجْهَلَ» یا کار نابخردانه‌ای انجام

(۱) صحیح الجامع، ش: ۴۷۰۹؛ و صحیح ابن‌ماجه از آلبنی رضی الله عنه، ش: ۳۱۳۴؛ آلبنی در مشکاة المصابیح، آن را صحیح دانسته است، حدیث شماره‌ی: ۲۴۴۲. به توضیح علامه آلبنی رضی الله عنه درباره‌ی سند این روایت در مقدمه‌ی همین کتاب مراجعه کنید.

دهم «أَوْ يُجْهَلَ عَلَيَّ» و یا کسی نسبت به من کار جاهلانهای انجام دهد و به من، تعدی نماید.

پسندیده است که انسان هنگام بیرون رفتن از خانه اش این دعا را که به مفهوم پناه بردن به الله ﷻ می باشد، بخواند.

۸۴- الْعَائِشِر: عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ قَالَ يَعْنِي إِذَا خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ: بِسْمِ اللَّهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، يُقَالُ لَهُ: هُدَيْتَ وَكُفَيْتَ وَوُقِيَتْ، وَتَنَحَّى عَنْهُ الشَّيْطَانُ». [روایت ابو داود، ترمذی و نسائی و... ترمذی، این حدیث را حسن دانسته است.]^(۱)

زاد أبو داود: «فَيَقُولُ: يَعْنِي الشَّيْطَانُ لِشَيْطَانٍ آخَرَ: كَيْفَ لَكَ بِرَجُلٍ قَدْ هُدِيَ وَكُفِيَ وَوُقِيَ؟»

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس (هنگام بیرون رفتن از خانه اش) بگوید: بِسْمِ اللَّهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، (از سوی فرشتگان) به او گفته می شود: هدایت، کفایت، و حفاظت شدی و شیطان از او دور می گردد». ابوداود، افزون بر این آورده است: «شیطان به شیطان دیگری می گوید: چگونه می توانی کسی را فریب دهی که هدایت، کفایت و حفاظت شده است؟»

۸۵- وَعَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ أَخْوَانِ عَلِيٍّ عَمِيدَ النَّبِيِّ ﷺ وَكَانَ أَحَدُهُمَا يَأْتِي النَّبِيَّ ﷺ وَالْآخَرَ يَخْتَرِفُ، فَشَكَاَ الْمُخْتَرِفُ أَخَاهُ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «لَعَلَّكَ تُرْزَقُ بِهِ». [ترمذی، با سند صحیح بنا بر شرط مسلم، روایتش کرده است.]^(۲)

(۱) صحیح ترمذی، ش: ۲۷۲۴.

(۲) صحیح الترمذی، از البانی رحمه الله، ش: ۱۹۱۲؛ و در مشکاة المصابیح (ش: ۵۳۰۸) گفته است: سندش، نیکوست.

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: دو برادر در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله بودند که یکی از آنها، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می آمد و دیگری کار می کرد. دومی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و از برادرش شکایت کرد که کار نمی کند. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «چه بسا تو نیز به برکت او روزی می یابی».

۸- باب: استقامت

الله متعال می فرماید:

﴿فَأَسْتَقِيمْ كَمَا أُمِرْتُ﴾ [هود: ۱۱۲]

پس هم‌چنان که فرمان یافته‌ای، استقامت و ایستادگی کن.

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿۳۰﴾ نَحْنُ أَوْلِيَآؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ ﴿۳۱﴾ نَزَّلَا مِنْ عَفْوَٰرٍ رَّحِيمٍ ﴿۳۲﴾﴾

همانا کسانی که گفتند: پروردگارمان، الله است و سپس (بر توحید) استقامت ورزیدند، فرشتگان (هنگام مرگ) بر آنان نازل می‌شوند (و می‌گویند: نترسید و اندوهگین نباشید و شما را به بهشتی مزده باد که وعده داده می‌شدید. ما در دنیا دوستان شما بودیم و در آخرت نیز یاران شما هستیم؛ و آن‌جا هر چه دلتان بخواهد، دارید و هر چه درخواست کنید، برایتان فراهم است. (این‌ها) پذیرایی و پیش‌کشی از سوی پروردگار آمرزنده و مهرورز (است).

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۱۳﴾ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۴﴾﴾

[الأحقاف: ۱۳، ۱۴]

بی‌گمان کسانی که گفتند: «پروردگار ما، الله است» و استقامت نمودند، نه ترس و هراسی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند. چنین کسانی، بهشتی‌اند و به پاس اعمال شایسته‌ای که انجام می‌دادند، در آن جاودانه‌اند.

شرح

استقامت بدین معناست که انسان مطابق فرمان الله متعال بر شریعتش ایستادگی و پایداری نماید و اخلاص، بر آن مقدم است. سپس مؤلف رحمه الله تعدادی آیه در این باره ذکر کرده است؛ از جمله این که الله جل جلاله خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

﴿فَأَسْتَقِمَّ كَمَا أُمِرْتُ﴾ [هود: ۱۱۲]

پس هم‌چنان که فرمان یافته‌ای، استقامت و ایستادگی کن.

این‌جا خطاب، متوجه پیامبر صلی الله علیه و آله و امت اوست و فقط در مواردی خطاب، ویژه پیامبر صلی الله علیه و آله است که دلیلی برای اختصاص آن به ایشان وجود داشته باشد؛ و گرنه، خطاب، متوجه پیامبر صلی الله علیه و آله و امتش می‌گردد. از مواردی که خطاب، ویژه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله است، می‌توان سوره‌ی «شرح» را مثال زد که الله جل جلاله به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ ۝ وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ ۝ الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ ۝﴾

[الشرح: ۱، ۳]

آیا سینه‌ات را برایت نگشودیم؟ و بار سنگینت را از تو برداشتیم؛ همان باری که بر پشت تو سنگینی می‌کرد.

یا مانند این فرموده‌ی الله صلی الله علیه و آله به پیامبرش که:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ ۝﴾ [الحجر: ۸۷]

و هفت آیه‌ی (سوره‌ی فاتحه) را که (در نماز) تکرار می‌شود و (نیز) قرآن بزرگ را به تو دادیم.

اما اگر دلیل یا نشانه‌ای وجود نداشته باشد که خطاب ویژه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله است، در این صورت خطاب، متوجه او و امتش می‌باشد؛ بنا بر این قاعده، آیه‌ی ۱۱۲ سوره‌ی هود ﴿فَأَسْتَقِمَّ كَمَا أُمِرْتُ﴾ عام، و خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله و امت اوست؛ از این‌رو بر همگان واجب است که بر دین و شریعت الهی استقامت و پایداری کنند و استقامت و راستی پیشه نمایند؛ بدین معنا که دین الهی را تغییر ندهند و چیزی بدان نیفزایند و یا از آن کم نکنند. لذا الله صلی الله علیه و آله در آیه‌ی دیگری می‌فرماید:

﴿وَأَسْتَقِمَّ كَمَا أُمِرْتُ ۖ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ ۖ﴾ [الشوری: ۱۵]

و چنان که فرمان یافته‌ای، استقامت نما؛ و از خواسته‌های نفسانی آنان پیروی مکن.

سپس مؤلف رحمه الله به آیه‌های ۳۰ تا ۳۲ سوره‌ی فصلت اشاره کرده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا...﴾

﴿رَبُّنَا اللَّهُ﴾ گفتند: آفریدگار، مالک و مدبّر امور ما، الله است و ما خالصانه او را عبادت می‌کنیم و به یگانگی او ایمان داریم. ﴿ثُمَّ اسْتَقَمُوا﴾ و سپس بر گفتارشان، پایداری نمودند و شریعتش را به‌پا داشتند. کسانی که این دو ویژگی را داشته باشند، فرشتگان، یکی پس از دیگری در هر وضعیت ترسناکی به‌ویژه در هنگام مرگ چنین کسانی، بر آنها نازل می‌شوند و به آنان می‌گویند: ﴿أَلَا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا﴾ یعنی ترسید که در آینده و آنچه پیش رو دارید، چه اتفاقی خواهد افتاد و نگران مسایل گذشته‌ی خود نباشید. بلکه ﴿وَأُبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾ شما را به بهشتی مزده باد که نویدش به شما داده می‌شد. مزده، همان خبر خوشی است که شادی و سرور انسان را در پی دارد و بدون شک، کسی که به او مزده بهشت داده شود، از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجد. از الله متعال بخواهیم که همه‌ی ما را بهشتی بگرداند و به یاد داشته باشیم که هرکس بگوید: پروردگارم الله متعال است و بر دین الله پایداری و استقامت کند، بهشتی خواهد بود.

فرشتگان به چنین کسانی نوید می‌دهند که: ﴿نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾ به آنها می‌گویند: «ما، در دنیا دوستان شما بودیم و در آخرت نیز یاران شما هستیم». آری! فرشتگان، دوستان کسانی هستند که می‌گویند: پروردگار ما، الله است و آن‌گاه بر دین و شریعت الهی استقامت می‌کنند. فرشتگان، یاور چنین کسانی در زندگی دنیوی آنها هستند و به آنها کمک می‌کنند و در آخرت نیز هنگام برانگیخته شدن و حساب پس دادن، در کنارشان هستند و آنان را در شرایط سخت و ترسناک همراهی می‌کنند و به آنها نوید می‌دهند که:

[الأنبياء: ۱۰۳]

﴿هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾

این، همان روزی است که وعده‌اش را به شما می‌دادند.

به فرموده‌ی الله تعالی، فرشتگان به آنها می‌گویند: ﴿وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ﴾ یعنی: «و در آخرت هرچه بخواهید، دارید و

هرچه درخواست کنید، برای شما فراهم است». و این، در بهشت خواهد بود؛ زیرا انواع نعمت‌های لذت‌بخشی که دل‌بهشتیان بخواهد، در بهشت پرنعمت فراهم است؛ بلکه فراتر از این، از نعمت‌های دیگری نیز برخوردار می‌شوند؛ چراکه الله ﷻ می‌فرماید:

﴿لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ﴾ [ق: ۳۵]

آن‌جا هر چه بخواهند، برای آنان فراهم می‌باشد و نعمت‌های بیش‌تری نزد ماست.

﴿نُزُلًا مِّنْ غَمُورٍ رَّحِيمٍ﴾ یعنی: بهشت، پذیرایی و ضیافتی از سوی الله ﷻ برای آن‌هاست؛ هدیه و پیش‌کشی از سوی پروردگار آمرزنده و مهربان که گناهانشان را بخشیده و به لطف و مهر خویش، بر درجاتشان، افزوده است. این، پاداش کسانی است که می‌گویند: پروردگار ما، الله است و سپس استقامت می‌کنند.

بدین‌سان به اهمیت استقامت و پایداری بر دین الله پی می‌بریم و درمی‌یابیم که انسان باید ثابت و استوار باشد و از ایجاد تغییر و دگرگونی در شریعت الهی بپرهیزد و چیزی بدان نیفزاید یا از آن، کم نکند؛ لذا کسانی که در دین و شریعت الهی، غلو و زیاده‌روی می‌کنند یا از آن غفلت می‌نمایند و یا آن را تغییر می‌دهند، در حقیقت بر دین و شریعت پروردگار، استقامت و پایداری نکرده‌اند؛ زیرا استقامت چنین ایجاب می‌کند که انسان در همه‌ی موارد، توازن و راستی را رعایت کند تا استوار و پایدار باشد.

۸۶ - وَعَنْ أَبِي عَمْرٍو، وَقِيلَ أَبِي عَمْرَةَ سُفْيَانَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضي الله عنه قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ قُلْ لِي فِي الْإِسْلَامِ قَوْلًا لَا أَسْأَلُ عَنْهُ أَحَدًا غَيْرَكَ. قَالَ: «قُلْ: آمَنْتُ بِاللَّهِ: ثُمَّ اسْتَقِمْ». [روایت مسلم^(۱)]

ترجمه: ابو عمرو یا ابوعمره، سفیان بن عبدالله رضي الله عنه می‌گوید: گفتم: ای رسول‌خدا! درباره‌ی اسلام سخنی به من بگو که غیر از تو، از کسی دیگر نپرسم. فرمود: «بگو: به الله ایمان آوردم، سپس استقامت کن».

(۱) صحیح مسلم، ش: ۳۸.

شرح

سفيان بن عبدالله رضي الله عنه به رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت: «سخنی به من درباره‌ی اسلام بگو که غیر از تو از کسی نپرسم»؛ یعنی: سخن واضح و جامعی که دیگر به پرسیدن از کسی نیاز نباشد. پیامبر صلى الله عليه وسلم به او فرمود: «بگو: ایمان آوردم، سپس استقامت کن». منظور، فقط ادعای ایمان یا بر زبان آوردن آن نیست؛ چون برخی از مردم ادعا می‌کنند که به الله و آخرت ایمان آورده‌اند، اما در حقیقت ایمان ندارند. منظور، این است که در کنار ایمان زبانی یا ادعای ایمان، ایمان قلبی نیز ضروری است؛ یعنی به زبان ایمان بیاورد و به قلب تصدیق کند و باورش به گونه‌ای راسخ باشد که شک و تردید به آن، راه نیابد؛ زیرا فقط ایمان قلبی و یا ایمان زبانی، به تنهایی کافی نیست؛ بلکه باید با دل و زبان، یعنی با هر دو باشد.

از این رو رسول الله صلى الله عليه وسلم هنگامی که مردم را به اسلام فرامی‌خواند، می‌فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا»^(۱)؛ یعنی: «ای مردم! لا اله الا الله بگوئید تا رستگار شوید»؛ یعنی به زبان این کلمه را بگوئید و به قلب، تصدیق کنید.

رسول الله صلى الله عليه وسلم به سفيان رضي الله عنه فرمود: «بگو: به الله ایمان آوردم». این، شامل ایمان به وجود الله تعالى و ایمان به ربوبیت و اسم‌ها و صفاتش و نیز ایمان به احکام و فرموده‌های او و همه‌ی چیزهایی می‌شود که از سوی الله تعالى آمده است. پس از این که به این‌ها ایمان آوردی، بر دین و شریعت الله استقامت نما و از آن منحرف نشو و

(۱) صحیح است؛ روایت: ابن خزیمه در صحیحش (۱۵۹)؛ ابن حبان در صحیحش (۶۵۶۲)؛ حاکم در المستدرک (۶۶۸/۲)؛ بیهقی در الکبری (۳۶۳، ۱۰۸۷۹)؛ دارقطنی در سنن خود (۱۸۶)؛ لالکائی در أصول الاعتقاد (۱۴۱۳)؛ و نیز روایت مروازی در زوائد الزهد (۱۱۶۴) از طریق یزید بن زیاد بن ابی‌الجعد از جامع بن شداد از طارق محاربی رضي الله عنه که سندش، صحیح است. هم‌چنین روایت: احمد در مسند (۴۹۲/۳)، ابن ابی‌عاصم فی الآحاد و المثانی (۹۶۴)، ابن معین در تاریخش (تاریخ الدروری) به شماره‌ی ۱۱۱۶ از طریق عبدالرحمن بن ابی الزناد از پدرش از ربیع بن عباد که می‌گوید: پیامبر صلى الله عليه وسلم را در بازار «ذی‌مجاز» دیدم که می‌فرمود: ... و سپس همین حدیث را نقل می‌کند. سند این روایت، ضعیف است و سبب ضعفش، ابن ابی‌الزناد می‌باشد. نگا: الإصابه از حافظ ابن حجر (۴۶۹/۲). حدیث، طرق دیگری هم دارد.

چیزی به آن نیفزاید یا چیزی از آن کم نکن. بر شهادتین استقامت و پایداری نما؛ بدین سان که بنده‌ی مخلص صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و پیرو رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باش.

به نماز، زکات، روزه و حج و دیگر دستورهای دینی پایبندی کن. این رهنمود رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به سفیان بن عبدالله رَضِيَ اللهُ عَنْهُ نشان می‌دهد که جایگاه استقامت و پایداری، پس از ایمان است و شرط قبول شدن کارهای نیک و شایسته، این است که بر پایه‌ی ایمان باشد؛ لذا اگر کردار ظاهری انسان، نیک و شایسته باشد، اما باطنش خراب، و یا در شک و تردید به سر برد و باور دورنی نداشته باشد، کردارش نفعی به او نمی‌رساند. علما رحمهم الله ایمان به الله را اساسی‌ترین شرط پذیرش عبادت‌ها و اعمال نیک دانسته‌اند؛ یعنی برای این‌که عمل نیک کسی قبول شود، باید به وجود الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و همه‌ی چیزهایی که از سوی او آمده است، ایمان داشته باشد.

از این حدیث چنین برداشت می‌شود که انسان باید هر عملی را با این احساس انجام دهد که آن را برای الله، به توفیق الله و مطابق فرمان الله به انجام می‌رساند؛ زیرا پس از ایمان به الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تنها به یاری و توفیق اوست که می‌تواند بر دینش استقامت کند. لذا سه نکته شد: عمل را خالصانه برای الله انجام دهد؛ توفیق عمل را از سوی الله بداند و مطابق شریعت الله، عمل کند. و این، از رهنمود الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برداشت می‌شود که:

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ﴿٥﴾ أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿٦﴾﴾ [الفاتحة: ۵، ۶]

(پروردگارا!) تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم. ما را به راه راست، هدایت فرما.

لذا هر عملی علاوه بر داشتن ایمان، دو شرط اساسی دارد:

اول این‌که خالص برای الله باشد.

و دوم این‌که مطابق فرمان و شریعت الله، انجام شود.

از این رو منظور از راه راست، همان شریعت الهی است که انسان را به الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌رساند.

۸۷- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «قَارِبُوا وَسَدِّدُوا، وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَنْ يَنْجُو أَحَدٌ مِنْكُمْ بِعَمَلِهِ». قَالُوا: وَلَا أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «وَلَا أَنَا إِلَّا أَنْ يَتَعَمَّدَنِي اللَّهُ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «راه راست و میانه روی را در پیش بگیرید و درست کار و استوار باشید و بدانید که هیچ یک از شما در ازای عمل خویش نجات نمی یابد». گفتند: حتی شما ای رسول خدا؟! فرمود: «من نیز (نجات نمی یابم) مگر این که فضل و رحمت الله، شامل حالم شود».

[نووی: علما گفته اند: استقامت به معنای پای بندی بر اطاعت و فرمان برداری از الله متعال است. آن ها، استقامت را شامل همه ی کارهای نیک و مایه ی نظم و سامان در همه ی امور دانسته اند.]

شرح

این حدیث، نشان می دهد که انسان تا می تواند باید بر راه راست و شریعت الله استقامت کند؛ آن جا که رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «راه راست و میانه روی را در پیش بگیرید و درست کار و استوار باشید»؛ یعنی سعی کنید در مسیری حرکت کنید که فرمان یافته اید و تلاش شما بر این باشد که تا می توانید، اعمالتان را درست انجام دهید؛ اما انسان هر چه قدر که پرهیزگار باشد، باز هم خطا می کند. پیامبر صلى الله عليه وسلم فرموده است: «كُلُّ بَنِي آدَمَ خَطَّاءٌ، وَخَيْرُ الْخَطَّائِينَ التَّوَّابُونَ»^(۲) یعنی: «همه ی انسان ها خطاکارند و بهترین

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۶۷۳؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۸۱۶.

(۲) روایت احمد در مسند (۱۹۸/۳) و ابن ابی شیبیه (۶۲/۷) از زید بن الحباب از علی بن مسعدی باهلی از قتاده از انس رضي الله عنه حاکم در المستدرک (۲۷۲/۴)، ابن ماجه در سنن خود (۴۲۵۱)، و ترمذی در سنن خویش (۲۴۹۹)، و رویانی در مسندش (۱۳۶۶) و ابویعلی در مسند خود (۲۹۲۲) و عبد بن حمید در مسندش (۱۱۹۷)، و دارمی در سنن خود (۷۲۷۲) از طریق زید روایتش کرده اند. و سندش، ضعیف است؛ زیرا اگرچه ابن معین و برخی دیگر، علی بن مسعدی را تحسین کرده اند، اما بخاری، او را به شدت جرح کرده و گفته است: «فیه نظر». ترمذی، این حدیث را «غریب» دانسته و گفته است: «آن را فقط از طریق علی بن مسعدی می شناسیم». حاکم، سندش را صحیح دانسته و آلبنی در صحیح الجامع (۴۵۱۵)، آن را «حسن» قلمداد کرده است. و آلبنی رحمته الله، خود در تحقیقش بر کتاب الإیمان از ابن ابی شیبیه،

خطاکاران، کسانی هستند که توبه می‌کنند». هم‌چنین فرموده است: «لَوْ لَمْ تُذْنِبُوا لَذَهَبَ اللَّهُ بِكُمْ ثُمَّ لَجَاءَ بِقَوْمٍ يُذْنِبُونَ فَيَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ فَيَغْفِرُ لَهُمْ»^(۱) یعنی: «اگر گناه نکنید، الله به جای شما کسانی را می‌آورد که گناه کنند و درخواست آمرزش نمایند؛ آن‌گاه آن‌ها را می‌آمرزد». لذا انسان وظیفه دارد که در حد توان خود، راه راست و میانه‌روی را در پیش بگیرد و سعی کند که اعمالش درست و استوار باشد.

سپس فرمود: «و بدانید که هیچ‌کس در برابر عمل خود، (از آتش دوزخ) نجات نمی‌یابد؛ زیرا هیچ عملی در حد و اندازه‌ای نیست که از عهده‌ی شکر و سپاس الله ﷻ برآید:

«از دست و زبان که برآید کز عهده‌ی شکرش بدر آید»

از رسول خدا ﷺ پرسیدند: «حتی شما؟» فرمود: «من نیز (در مقابل عمل خود نجات نمی‌یابم) مگر این‌که فضل و رحمت الله، شامل حالم شود». لذا انسان هر جایگاهی که داشته باشد، حتی به عنوان دوست و ولی خدا، باز هم در ازای عمل خود از آتش دوزخ نجات نمی‌یابد؛ حتی رسول الله ﷺ که اگر الله متعال بر او منت نمی‌گذاشت و او را نمی‌بخشید، نجات نمی‌یافت.

البته این پرسش مطرح می‌شود که داده‌ها و آموزه‌های کتاب و سنت نشان نمی‌دهد که عمل نیک و شایسته، باعث رهایی از آتش دوزخ و ورود به بهشت می‌باشد؟ مثلاً الله ﷻ می‌فرماید:

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً

وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۹۷﴾ [النحل: ۹۷]

به هر مؤمن نیکوکاری اعم از مرد و زن زندگی نیک و پاکیزه‌ای می‌بخشیم و به آنان مطابق بهترین کردارشان پاداش می‌دهیم.

حدیث «الإسلام علانية والإيمان في القلب» را به سبب علی بن مسعده، معلل دانسته است. لذا روشن نیست که چرا، این حدیث را حسن برشمرده است و بنده، به هیچ دلیلی دست نیافتم که این حدیث را تا درجه‌ی «حسن» بالا ببرد. بنابراین اگر دلیلی داشته باشد، حسن است؛ و گرنه، ضعیف می‌باشد؛ هرچند معنا، ثابت است.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۴۹۳۶ به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

پس چگونه می‌توانیم میان مفهوم این آیه و حدیثی که پیش‌تر گذشت، جمع‌بندی کنیم؟

پاسخ: مفهوم حدیث، این است که هیچ‌کس در برابر عمل خود وارد بهشت نمی‌شود؛ بلکه عمل نیک، سبب ورود به بهشت می‌باشد و نه عوض یا چیزی که با بهشت و پاداش الهی، برابری کند. بدون شک، عمل نیک سبب ورود انسان به بهشت و نجاتش از دوزخ است؛ اما چیزی نیست که با رهایی از دوزخ و ورود به بهشت برابر باشد. ضمن این‌که عمل نیک، تنها چیزی نیست که انسان را وارد بهشت می‌کند؛ بلکه فضل و رحمت الهی، اصلی‌ترین عامل ورود انسان به بهشت و رهایی از دوزخ است.

از این حدیث درمی‌یابیم که اعمال انسان هر چه نیک و زیاد باشد، باز هم نباید بدان فریفته و مغرور شود؛ زیرا اعمال نیک انسان در مقایسه با حق الله متعال بر او، چیزی نیست.

و نیز بدین نکته پی می‌بریم که انسان باید همواره از الله ﷻ بخواد که فضل و رحمتش را شامل حالش بگرداند و دعا کند: «خدایا! فضل و رحمت خویش را شامل حالم بگردان».

علاوه بر این، درمی‌یابیم که صحابه رضی الله عنهم اشتیاق وافری به دانستن و کسب علم و آگاهی داشتند؛ چنان‌که با طرح سؤال، از رسول خدا صلی الله علیه و آله خواستند که توضیح بیش‌تری بدهد که آیا این موضوع عمومی و کلی که هیچ‌کس در برابر عملش نجات نمی‌یابد، شامل حال خود رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز می‌شود یا خیر؟ رسول الله صلی الله علیه و آله نیز در پاسخشان بیان فرمود که این قاعده، شامل حال خودش نیز می‌گردد.

اندکی تأمل و تدبر در زندگی صحابه رضی الله عنهم نشان می‌دهد که آن بزرگواران بیش از همه‌ی مردم مشتاق کسب علم بودند و هر مسأله‌ای را که در امور دینی و دنیوی خویش به آن نیاز داشتند، دنبال می‌کردند.

۹- باب: تفکر در عظمت آفرینش و آفریده‌های خداوندی؛ و ناپایداری دنیا و سختی‌های وحشت‌انگیز قیامت و خودسازی و تهذیب نفس و پرورش آن بر استقامت

الله متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْقَلٌ وَفِرْدَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُونَ﴾

[سبا: ۴۶]

بگو: تنها شما را یک اندرز می‌دهم که دوتا دوتا (و با هم و به‌دور از تعصب) و به تنهایی (و با تفکر و بازبینی در خویشتن) برای الله برخیزید و آن‌گاه بیندیشید.

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَآخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ
﴿۱۹۰﴾ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا سُبْحَانَكَ﴾ [آل عمران: ۱۹۰، ۱۹۱]

همانا در آفرینش آسمان‌ها و زمین و گردش شب و روز، نشانه‌هایی برای خردمندان وجود دارد. کسانی که ایستاده و نشسته و یا در حالی که بر پهلوها آرمیده‌اند، الله را یاد می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند (و می‌گویند): ای پروردگار ما! این را بی‌پهوده نیافریده‌ای؛ تو پاکی.

﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ ﴿۱۷﴾ وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ ﴿۱۸﴾ وَإِلَى
الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ ﴿۱۹﴾ وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ ﴿۲۰﴾ فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ
﴿۲۱﴾﴾ [الغاشية: ۱۷، ۲۱]

آیا به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده؟ و به آسمان که چگونه برافراشته شده است؟ و به کوه‌ها که چگونه در جای خود نصب و استوار گشته‌اند؟ و به زمین که چگونه گسترده شده است؟ پس (ای محمد!) پند بده که تو، فقط پنددهنده‌ای.

[محمد: ۱۰]

﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا﴾

آیا در زمین به سر و گردش نپرداخته‌اند تا بنگرند...

آیه‌های زیادی در این باره وجود دارد؛ و نیز احادیثی که از آن جمله می‌توان به حدیثی اشاره کرد که پیش‌تر ذکر شد: «الْكَيْسُ مَنْ دَانَ نَفْسَهُ»^(۱) یعنی: «زیرک، کسی است که خود را محاسبه کند».

شرح

تفکر، این است که انسان فکر و اندیشه‌ی خود را در مسأله‌ای به‌کار گیرد تا به نتیجه برسد. الله متعال در کتابش به تفکر و اندیشیدن دستور داده و انسان‌ها را به اندیشیدن تشویق کرده است تا اندیشه و خرد خویش را برای رسیدن به اهداف والا و ایمان و یقین، به‌کار گیرند. الله ﷻ می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَأْحَدَةٍ﴾ یعنی: ای محمد! به همه‌ی مردم بگو: شما را فقط به یک چیز پند می‌دهم و تنها چیزی که شما را به آن موعظه می‌کنم، این است که اگر می‌خواهید به نتیجه برسید و از آنچه می‌ترسید، رهایی یابید، پس مخلصانه و همان‌طور که فرمان یافته‌اید، به اطاعت الله ﷻ بپردازید و آن‌گاه بیندیشید: ﴿أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِيَ وَفَرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا﴾ اگر چنین کنید، به پند بی‌ظنری عمل کرده‌اید که به نتیجه می‌رسید.

از این آیه چنین برداشت می‌کنیم که انسان باید هنگامی که کاری به‌خاطر الله انجام می‌دهد، در عمل‌کرد خود بیندیشد و دقت کند که آیا آن کار را درست انجام داده است و یا کوتاهی یا زیاده‌روی کرده است؟ باید تفکر کند که آیا عملش نتایجی مثل پاکی دل و تزکیه‌ی نفس، در پی داشته است یا خیر؟ نباید مانند کسانی باشیم که کارهای نیکشان را از روی عادت و بدون تفکر انجام می‌دهند؛ بلکه توجه کنیم که دست‌آوردمان از عبادتی که انجام می‌دهیم، چیست و چه تأثیری بر قلب و استقامت ما داشته است؟ به عنوان مثال، نتیجه‌ی نمازی که می‌خوانیم، چیست؟ الله متعال می‌فرماید:

(۱) ضعیف است؛ نک: حدیث شماره‌ی ۶۷ همین کتاب.

﴿وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾ [البقرة: ۴۵]

و به وسیله‌ی شکیبایی و نماز یاری بگیرید.

و می‌فرماید:

﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾ [العنکبوت: ۴۵]

و نماز را برپا دار. بی‌گمان نماز، از کارهای زشت و ناپسند باز می‌دارد.

حال ببیندیشیم که آیا وقتی نماز می‌خوانیم، نیرو و توان بیشتری برای انجام کارهای نیک پیدا می‌کنیم؛ به عبارت دیگر ببینیم که آیا نمازمان به ما کمک می‌کند؟ متأسفانه واقعیت، این است که فقط نماز عده‌ی اندکی به توان و نیروی آن‌ها در انجام کارهای نیک می‌افزاید یا به آن‌ها کمک می‌کند؛ حال آن‌که درباره‌ی رسول‌الله ﷺ گفته‌اند: «هرگاه دچار مشکلی می‌شد، به نماز روی می‌آورد».^(۱)

الله متعال، هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾ [العنکبوت: ۴۵]

و نماز را برپا دار. بی‌گمان نماز، از کارهای زشت و ناپسند باز می‌دارد.

نمازمان را ببینیم که آیا وقتی نماز می‌خوانیم، در دل و درون خود احساس بدی نسبت به کارهای زشت و ناپسند پیدا می‌کنیم یا نه؟ یا عبادت بزرگی مانند زکات؛ یعنی همان مالی که انسان به فرمان الله ﷻ از اموال زکات جدا می‌کند تا در مواردی که الله متعال دستور داده است، هزینه شود. الله متعال به پیامبرش ﷺ فرموده است:

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾ [التوبة: ۱۰۳]

بخشی از اموالشان را به عنوان زکات بگیر تا بدین وسیله آنان را پاک و تزکیه نمایی

وقتی زکات اموال را می‌دهی، نگاه کن که آیا تو را از اخلاق زشت و گناهان پاک می‌سازد یا ثروت و دارایی‌ات پاک می‌گردد؟ بسیاری از مردم زکات اموالشان را

(۱) آل‌بانی رحمته صحیح ابی‌داود، ش: ۱۱۷۱؛ و صحیح الجامع ش: (۴۷۰۳) این روایت را حسن دانسته است؛ البته بدین الفاظ: (کان إذا حزبه أمر صلی).

با بی میلی و به گونه‌ای می‌دهند که گویا می‌خواهند جریمه‌ای را پرداخت نمایند و اصلاً احساس نمی‌کنند که این کار، اموال و بلکه خودشان را پاک می‌سازد.

این، پند بزرگی است که اگر انسان اعمال نیکش را با تدبیر و تفکر انجام دهد، نفع زیادی می‌برد و وضعیت درونی‌اش بهتر می‌شود. از الله متعال بخواهیم که اعمال و وضعیت درونی ما را نیک بگرداند.

سپس مؤلف رحمته این فرموده‌ی الله تعالی را ذکر کرده است که:

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ

﴿۱۹۰﴾ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ﴾ [آل عمران: ۱۹۰، ۱۹۱]

همانا در آفرینش آسمان‌ها و زمین و گردش و اختلاف شب و روز، نشانه‌هایی برای خردمندان وجود دارد؛ کسانی که ایستاده و نشسته و یا در حالی که بر پهلوها آرمیده‌اند، الله را یاد می‌کنند.

این، نخستین آیه از ده آیه‌ی پایانی سوره‌ی «آل عمران» است که رسول الله صلی الله علیه و آله هنگام برخاستن برای نماز شب، آن‌ها را می‌خواند. لذا چه خوبست که انسان هنگامی که برای نماز شب برمی‌خیزد، ده آیه‌ی پایانی سوره‌ی آل عمران را بخواند.

الله متعال آسمان‌ها و زمین را بزرگ و با عظمت آفریده و ویژگی‌هایی در آن‌ها نهاده که درخور تفکر است. ستارگان، نشانه‌ای از نشانه‌های خداوند تعالی هستند و نیز ماه و خورشید و همین‌طور درختان، دریاها و رودها. در هر یک از این‌ها و در همه‌ی چیزهایی که الله در آسمان‌ها و زمین آفریده است، نشانه‌هایی وجود دارد که بیان‌گر یگانگی الله تعالی و نشان‌دهنده‌ی کمال قدرت، رحمت و حکمت اوست. الله تعالی از هفت آسمان و یک زمین نام برده است؛ زیرا هفت آسمان، وجود دارد و این نکته، در تعدادی از آیه‌های قرآن آمده است. الله تعالی می‌فرماید:

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ﴾ [الطلاق: ۱۲]

الله، ذاتی است که هفت آسمان را آفرید.

و می‌فرماید:

﴿قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾ [المؤمنون: ۸۶]

بگو: پروردگار آسمان‌های هفت‌گانه و پروردگار عرش بزرگ، کیست؟

در قرآن کریم، واژه‌ی «ارض» (زمین) به صورت مفرد آمده است؛ زیرا منظور، جنس زمین است که زمین‌های هفت‌گانه را دربرمی‌گیرد. الله ﷻ در سوره‌ی طلاق بدین نکته اشاره فرموده که هفت زمین وجود دارد؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ﴾ [الطلاق: ۱۲]

الله، ذاتی است که هفت آسمان را آفرید و از زمین نیز همانند آن‌ها را خلق کرد.

یعنی هفت زمین آفرید؛ چون آفرینش و بزرگی زمین، همانند آفرینش و بزرگی آسمان‌ها نیست و منظور، همانند بودن زمین و آسمان‌ها، در تعداد است. آسمان‌ها از زمین، خیلی بزرگ‌ترند و فقط تعداد آسمان‌ها و زمین، یک‌سان است. در سنت نیز به هفت زمین، تصریح شده است؛ چنان‌که رسول‌الله ﷺ فرموده است: «مَنْ اقْتَطَعَ شِبْرًا مِنَ الْأَرْضِ ظُلْمًا طَوْقَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ سَبْعِ أَرْضِينَ»^(۱) یعنی: «کسی که یک وجب از زمین را به‌ناحق تصاحب کند، روز قیامت همین یک وجب از هفت زمین، به دور گردنش پیچیده می‌شود».

﴿وَأَخْتَلَفَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ﴾: «و در اختلاف شب و روز...».

شب و روز از جنبه‌های گوناگونی با هم اختلاف دارند:

یکم: شب، تاریک است و روز، روشن؛ همان‌گونه که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتَيْنِ فَمَحْوِنًا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً﴾

[الإسراء: ۱۲]

و شب و روز را دو نشانه قرار دادیم؛ پس نشانه‌ی شب را بی‌نور (تاریک) نمودیم و نشانه‌ی روز را روشن ساختیم.

دوم: طول شب و روز نیز با هم اختلاف دارد؛ گاه شب‌ها طولانی‌تر است و گاه، روزها؛ و گاه شب و روز با هم برابرند. همان‌طور که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ﴾ [الحج: ۶۱]

از شب می‌کاهد و در روز می‌افزاید و از روز می‌کاهد و در شب می‌افزاید.

سوم: اختلاف شب و روز از لحاظ سرما و گرما.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۳۰۳۲، به‌تقل از سعید بن زید رضی الله عنه.

چهارم: تفاوت ایام و سالها از لحاظ نزولات آسمانی که گاه خشکسالی می‌شود و گاه سالی پر باران و حاصل خیز.

پنجم: تفاوت در حالت و وضعیت انسان از لحاظ جنگ و صلح؛ بدین سان که روزگار، گاه به کام انسان است و گاه به کام او نیست. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ﴾

[آل عمران: ۱۴۰]

و ما، روزگار را در میان مردم، می‌گردانیم.

کسی که در تفاوت شب و روز بیندیشد، به نشانه‌هایی از قدرت و حکمت الله ﷻ پی می‌برد که هر عقل و اندیشه‌ای را به‌شگفت وامی‌دارد.

فرمود: ﴿لَا يَتْلُو لِأُولَى الْأَلْبَابِ﴾؛ یعنی نشانه‌های آشکاری بر یگانگی الله و کمال قدرت، حکمت، عزت، دانش و رحمت اوست؛ البته برای خردمندان. عقل، اصل و درون‌مایه‌ی انسان است و انسان بی‌خرد به‌سان پوستی توخالی‌ست. البته باید ببینیم که منظور از عقل چیست؟ آیا عقل، همان هوش و حافظه است؟

پاسخ: خیر. زیرکی یا هوش و حافظه با عقل تفاوت دارد؛ زیرا آدم‌هایی هستند که هوش و حافظه‌ی زیادی دارند، اما رفتارهای دیوانه‌واری از آن‌ها سر می‌زند. لذا عقل، همان نیرویی‌ست که رفتار انسان را در جهت درستی قرار می‌دهد و ممکن است که شخص هوش یا حافظه‌ی زیادی نداشته باشد؛ البته وقتی عقل و حافظه در کنار هم قرار گیرند، انسان از نعمت بسیار بزرگی برخوردار شده است. بنابراین، ممکن است کسی حافظه‌ای قوی داشته باشد، اما چندان عاقل نباشد و عکس این حالت نیز وجود دارد.

کافران اگرچه حافظه دارند، اما عاقل نیستند؛ همان‌طور که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾ [الأنفال: ۲۲]

به‌راستی بدترین جنبندها، افرادی هستند که حق را نمی‌شنوند و نمی‌بینند و عقلشان را به کار نمی‌اندازند.

هر انسانی که تعادل رفتاری نداشته باشد یا کارهای درستی انجام ندهد، عاقل نیست؛ بلکه به تعبیر قرآن کریم عاقلان و خردمندان، کسانی هستند که در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند و با دیده‌ی عبرت و تفکر به نشانه‌های الهی نگاه

می‌کنند. این‌ها، عاقل و خردمندند؛ پس مشتاق تفکر و اندیشیدن در آفرینش آسمان‌ها و زمین باش.

سپس الله ﷻ ویژگی‌های خردمندان را بیان نموده است: ﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَلًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ﴾ یعنی: «کسانی که ایستاده و نشسته و یا در حالتی که بر پهلوها آرمیده‌اند، الله را یاد می‌کنند». به عبارت دیگر: در همه حال، به ذکر الله مشغولند.

ذکر الله بر دو نوع است: نوع مطلق؛ یعنی این‌که انسان پیوسته و در هر زمانی خداوند ﷻ را ذکر کند. شخصی به رسول خدا ﷺ عرض کرد: من پیر شده‌ام و پرداختن به همه‌ی اعمال پسندیده‌ی اسلامی، برایم امکان ندارد؛ لذا مرا راهنمایی کنید. رسول الله ﷺ فرمود: «زبان‌ت همواره به ذکر و یاد الله، تر و تازه (مشغول) باشد».

عایشه رضی الله عنها می‌گوید: پیامبر ﷺ در همه‌ی لحظات و اوقات خویش، الله را یاد می‌کرد. لذا ذکر مطلق، تعداد معینی ندارد و به خود انسان و شادابی و میل او بستگی دارد. اما دومین نوع ذکر، یعنی ذکر مقید، تعداد معین یا زمان معینی دارد؛ مانند اذکار نماز (اذکار رکوع، سجده و...) یا اذکار پس از نماز، اذکار ورود به منزل یا خروج از آن، اذکار سوار شدن بر سواری و دیگر اذکاری که الله متعال برای بندگانش مشروع نموده است تا همواره و به مناسبت‌های گوناگون، او را یاد کنند.

یا همانند اذکار پیش از خواب یا اذکار هنگام برخاستن از خواب؛ خلاصه این‌که الله ﷻ با چنین اذکاری، این امکان را برای بندگانش فراهم کرده که می‌تواند در هر حالتی، ایستاده یا نشسته و یا در حالی که بر پهلوهایشان آرمیده‌اند، او را ذکر نمایند. گفتنی‌ست: ذکر، دو حالت دارد:

ذکری که با قلب و زبان باشد، ذکر کاملی‌ست و ذکر ناقص، ذکری‌ست که فقط با زبان می‌باشد و دل، غافل است. الله ﷻ با عفو و لطف خویش با ما رفتار کند؛ چون امروزه، بیش‌تر مردم را می‌بینیم که وقتی ذکر می‌کنند، دلشان این و آن سو می‌رود و به مغازه، ماشین و کسب و کارشان مشغول است؛ اما در هر حالت، پاداش می‌یابند؛ ولی ذکر کامل، ذکری‌ست که با زبان و دل باشد. گاه فقط ذکر و یاد قلبی الله ﷻ برای انسان، مفیدتر است؛ بدین‌سان که انسان با تفکر و اندیشیدن در خویشتن و سیر در

نشانه‌های تکوینی و تشریحی الله ﷻ، به خیر و نیکی فراوانی دست می‌یابد. لذا الله متعال در بیان ویژگی‌های خردمندان فرموده است:

﴿وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا﴾

[آل عمران: ۱۹۱]

و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند (و می‌گویند): ای پروردگار ما! این را بیهوده نیافریده‌ای. آری! در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند که چرا و چگونه آفریده شده‌اند. آن‌گاه با دل و زبان می‌گویند: «پروردگارا! این‌ها را بیهوده نیافریده‌ای» و به‌طور قطع آفرینش آسمان‌ها و زمین با هدف پسندیده‌ای بوده است که پروردگار متعال به‌خاطر این هدف پسندیده، ستایش می‌شود. آفرینش آسمان‌ها و زمین، بیهوده نبوده است تا انسان‌هایی پدید آیند و مانند چارپایان بخورند و بیاشامند و از لذت‌های دنیا بهره ببرند؛ همه‌ی این‌ها برای هدف بسیار بزرگی آفریده شده‌اند؛ الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾﴾

[الذاریات: ۵۶]

و انسان‌ها و جن‌ها را تنها برای این آفریدم که مرا عبادت و پرستش نمایند.

لذا کسانی که گمان می‌کنند آفرینش آسمان‌ها و زمین بیهوده بوده است، دوزخی‌اند؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَطْلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ

لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ ﴿٢٧﴾﴾

[ص: ۲۷]

و آسمان و زمین و آنچه را که میان آن‌هاست، باطل و بیهوده نیافریده‌ایم. این، پندار کافران است. پس وای به حال کافران از آتش (دوزخ)!

لذا هرکس گمان کند که الله متعال این دنیا را بیهوده و بدون هدف آفریده است، کافر می‌باشد. انسان‌ها ناگزیر می‌میرند و برانگیخته و بازخواست می‌شوند و منزلشان در آخرت، سرای بهشت یا دوزخ خواهد بود و خانه‌ی سومی، وجود ندارد. الله متعال، همه‌ی ما را جزو اهل بهشت بگرداند و ما را از دوزخ، در پناه خویش قرار دهد. خردمندان می‌گویند: ﴿سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾ یعنی: «پروردگارا! تو از این‌که آسمان‌ها و زمین را بیهوده بیافرینی، پاک و منزهی؛ پس ما را از عذاب دوزخ محافظت بفرما».

بدین سان با ستایش الله ﷻ و توصیف و ثنای او با صفات کمال، از او می‌خواهند که آن‌ها را از عذاب دوزخ محافظت کند. نجات از عذاب دوزخ، به دو شکل است: یکی این که الله ﷻ انسان را از گناه و نافرمانی، مصون بدارد؛ زیرا گناه و نافرمانی، انسان را به دوزخ می‌کشاند.

و دوم، این که الله متعال به انسان توفیق توبه و بازگشت به سوی خود را عنایت کند؛ زیرا محال است که انسان مرتکب گناه و معصیت نشود؛ اما دروازه‌ی توبه، باز است. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿قُلْ يٰعِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ
الذُّنُوبَ جَمِيعًا﴾

[الزمر: ۵۳]

بگو: ای بندگان من که با زیاده‌روی در گناهان به خویشتن ستم کرده‌اید! از رحمت الله ناامید نباشید. بی‌گمان الله، همه‌ی گناهان را می‌آمرزد.

هرچه قدر که گناه کرده باشی، اگر توبه کنی و به سوی الله برگردی، الله متعال توبه‌ات را می‌پذیرد؛ اما اگر گناهی که مرتکب شده‌ای، در رابطه با حق الناس باشد، یا باید حقتش را ادا کنی و یا از او بخواهی که تو را حلال نماید؛ ولی به فرض این که صاحب حق را شناسی یا به او دسترسی نداشته باشی و یا نتوانی حقتش را ادا کنی، مثلاً طلبش از تو زیاد باشد، در صورتی که در نیت خود یا توبه‌ات صادق باشی، الله ﷻ روز قیامت از طرف تو، حق آن شخص را ادا می‌کند و او را راضی می‌سازد.

مؤلف رحمته، این فرموده‌ی الهی را ذکر کرده است که:

﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَىٰ الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ ﴿٧﴾ وَإِلَىٰ السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ ﴿١٨﴾ وَإِلَىٰ
الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ ﴿١٩﴾ وَإِلَىٰ الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ ﴿٢٠﴾ فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ
مُذَكِّرٌ ﴿٢١﴾﴾

[الغاشية: ۱۷، ۲۱]

آیا به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده؟ و به آسمان که چگونه برافراشته شده است؟ و به کوه‌ها که چگونه در جای خود نصب و استوار گشته‌اند؟ و به زمین که چگونه گسترده شده است؟ پس (ای محمد!) پند بده که تو، فقط پنددهنده‌ای.

این که فرمود: «آیا نمی‌نگرند»، برای تشویق است تا به این چهار نشانه‌ی خداوندی نگاه کنند و در آن بیندیشند. الله ﷻ پیکر بزرگی به شتر داده که می‌تواند بارهای سنگین را تحمل کند. همان‌طور که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بَلِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ﴾ [النحل: ۷]

و چارپایان، بارهای سنگینتان را به شهری حمل می‌کنند که تنها با رنج و سختی فراوان به آن می‌رسید.

الله متعال، شتر را با آن جسم بزرگش به‌گونه‌ای برای ما انسان‌ها رام کرده است که حتی یک پسر بچه هم می‌تواند افسارش را بگیرد و او را به هر جا که می‌خواهد، ببرد؛ لذا پسندیده است که انسان هنگام سوار شدن بر شتر (یا هر سواری دیگر) بگوید:

﴿سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ ﴿۱۳﴾ وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ ﴿۱۴﴾﴾

[الزخرف: ۱۳، ۱۴]

ذاتی که این را برای ما رام و مسخر ساخته، پاک و منزّه است؛ و ما، توانایی تسخیر (رام کردن آن) را نداشتیم.

الله متعال، چارپایان را برای بندگانش رام کرده و آن‌ها را به تسخیر انسان‌ها درآورده است؛ به‌گونه‌ای که از آن تغذیه می‌کنند، بر آن‌ها سوار می‌شوند و از پوست، پشم، مو و گُرک آن‌ها استفاده‌های زیادی می‌برند و اجناس و کالاهای گوناگونی می‌سازند.

هم‌چنین فرموده است: ﴿وَإِلَىٰ السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ﴾ یعنی: «و آیا به آسمان نمی‌نگرند که چگونه برافراشته شده است؟» الله ﷻ این آسمان بزرگ و با عظمت را به‌گونه‌ای برافراشته که هیچ‌کس نمی‌تواند از کرانه‌های آن بگذرد؛ حتی جن‌ها. به‌گفته‌ی خودشان که پروردگار متعال در قرآن کریم بیان کرده است:

﴿وَإِنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقْعِدًا لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَّصَدًا ﴿۹﴾﴾

[الجن: ۹]

و ما در بخش‌هایی از آسمان برای استراق سمع و شنیدن (اخبار آسمان) می‌نشستیم و هر کس که اینک به استراق سمع بپردازد، برای خویش شهابی آماده می‌یابد.

الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا﴾

[الأنبياء: ۳۲]

و آسمان را سقف محفوظی قرار دادیم.

الله متعال، این آسمان‌ها را بدن ستون‌هایی که دیده شوند، برافراشته است:

﴿اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا﴾

[الرعد: ۲]

الله، ذاتی‌ست که آسمان‌ها را بدون ستون‌هایی که ببینید، برافراشت.

یعنی آسمان‌ها را می‌بینید که بدون ستون، برافراشته‌اند؛ پس پند بگیرید.

نشانه‌های زیادی از قدرت الله ﷻ در آسمان‌ها وجود دارد؛ نشانه‌های بزرگی مانند اخترها و ستارگان در میان آسمان‌ها و زمین، نشانه‌های بزرگی از قدرت الله ﷻ به‌شمار می‌روند.

و فرموده است: ﴿وَالِىَ الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ﴾ یعنی: «و آیا به کوه‌ها نگاه نمی‌کنند که چگونه در جای خود، نصب و استوار گشته‌اند؟» کوه‌ها به‌قدری بزرگ و استوارند که اگر همه‌ی آفریده‌های الهی با تمام توان و نیروی خود جمع شوند، همسان کوه‌ها نمی‌گردند. امروزه با وجود این همه ماشین‌آلات سنگین و بزرگ حفاری، می‌بینیم که کندن یک بخش کوچک از کوه، چه همه زحمت دارد! لذا باید در این کوه‌های استوار ببیندیشیم که چگونه الله ﷻ آن‌ها را در جای خود، نصب و استوار ساخته است! الله، آن‌ها را با حکمت خویش استوار نموده است؛ زیرا منافع زیادی در این کوه‌ها وجود دارد؛ الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ﴾

[لقمان: ۱۰]

و در زمین کوه‌های استواری قرار داد تا زمین، شما را نلرزاند.

اگر الله ﷻ زمین را با این کوه‌های استوار آرام نمی‌ساخت، زمین همانند کشتی که بر روی آب جابه‌جا می‌شود، تکان می‌خورد. کوه‌ها همانند سدی در برابر تندبادها به‌شمار می‌روند و نیز مانعی در برابر سرمای شدیدی هستند که از قطب به سوی سایر مناطق زمین جریان می‌یابد و در برابر جریان‌های گرم هوا نیز نقش مانع را دارند. البته گیاهان، دره‌ها و معدن‌هایی که در دل کوه‌ها یا کوه‌پایه‌ها جای گرفته‌اند،

نشانه‌های قدرت الله ﷻ به‌شمار می‌روند؛ از این رو الله ﷻ فرموده است: ﴿وَالِیَ الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ﴾

در ادامه می‌فرماید: ﴿وَالِیَ الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ﴾ یعنی: «و آیا به زمین نمی‌نگرند که چگونه گسترده شده است؟» الله ﷻ زمین را هموار نموده و به‌تسخیر بندگانش درآورده و آن را آن‌قدر نرم نکرده که نتوانند بر روی آن راه بروند و به‌اندازه‌ی سخت‌نگردانیده است که نتوانند چیزی از آن استخراج نمایند؛ بلکه زمین را هموار، سست و گسترده قرار داده است تا بتوانند از آن استفاده کنند.

زمین، گروی شکل است؛ البته مقداری به سمت شمال و جنوب کشیدگی دارد؛ یعنی تقریباً بیضی‌شکل است. از این رو اگر سوار هواپیما شوید و بدون تغییر مسیر به سمت مغرب حرکت کنید، سرانجام به همان منطقه‌ای می‌رسید که از آن حرکت کرده‌اید. یکی از دلایل گروی بودن زمین، این است که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿إِذَا السَّمَاءُ أَنْشَقَّتْ ۙ وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ ۖ وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ ۙ﴾

[الانشقاق: ۱، ۳]

هنگامی که آسمان بشکافد و به فرمان پروردگارش گوش بسپارد و سزاوار (این فرمان‌برداری) است. و هنگامی که زمین، کشیده و گسترده شود.

یعنی زمین در روز قیامت، پهن و کشیده می‌شود و اینک پهن و کشیده نیست؛ بلکه به‌صورت یک سطح به‌نظر می‌رسد و چون پهناور است، انحناى گروی آن، با چشم، قابل درک نیست.

به‌هر حال الله ﷻ ما را به تدبیر در این امور چهارگانه فراخوانده و به ما دستور داده است که به شتر، آسمان، کوه‌ها و زمین با چشم بصیرت بنگریم تا به قدرت، علم، رحمت و حکمت الهی پی ببریم.

سپس مؤلف رحمته این فرموده‌ی الهی را ذکر کرده است که:

﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا﴾ آیا در زمین به سر و گردش نپرداخته‌اند تا بنگرند...

همان‌طور که می‌بینید، مؤلف رحمته آیه را تا پایان آن نیاورده است؛ زیرا این عبارت در چندین آیه از قرآن کریم آمده است که الله ﷻ در آن‌ها بندگانش را تشویق می‌کند تا در زمین به سیر و گردش بپردازند و بنگرند که سرانجام گذشتگان‌شان چگونه بوده

است. به طور مثال، این عبارت را در آیه‌ی ۱۰ سوره‌ی «محمد» می‌بینیم که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلِلْكَافِرِينَ أَمْثَلُهَا ۝﴾ [محمد: ۱۰]

آیا در زمین به سیر و گردش نپرداخته‌اند تا بنگرند که سرانجام پیشینیانشان چگونه بوده است؛ الله، آنان را در هم کوبید؛ و کافران همانندش را خواهند داشت.

بدین سان الله متعال به سیر و گردش در زمین دستور داده است؛ سیر در زمین،

بر دو نوع می‌باشد:

۱- سیر با قدم.

۲- و سیر با قلب.

سیر با قدم، این است که انسان با پای پیاده یا سوار بر چارپا یا ماشین یا هواپیما و دیگر وسایل سفر، به سیر و سیاحت در زمین پردازد و نگاه کند که کافران چه سرنوشتی داشته‌اند.

و اما سیر با قلب، با تدبر و تفکر در داستان‌ها و سرنوشت پیشینیان است.

صحیح‌ترین، راست‌ترین و سودمندترین کتاب برای آگاهی از سرنوشت

گذشتگان، کتاب الله ﷻ می‌باشد؛ همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ ۝﴾ [یوسف: ۱۱۰]

به‌راستی در داستان‌ها و سرگذشتشان، عبرتی برای خردمندان وجود دارد.

قرآن کریم، آکنده از داستان‌های اقوام گذشته است که پیامبران را تکذیب یا

تصدیق کرده‌اند و الله متعال سرگذشت هر یک از این گروه‌ها را بیان فرموده است؛

لذا باید آیه‌هایی را که به ذکر سرگذشت پیشینیان می‌پردازد، بخوانیم و درباره‌ی

معانی و مفاهیم آن مطالعه و پرس‌وجو کنیم تا به آگاهی کافی در این زمینه دست

یابیم. هم‌چنین باید اطلاعات بیش‌تری درباره‌ی روایت‌های صحیحی کسب کنیم که

در سنت رسول‌الله ﷺ درباره‌ی اقوام و امت‌های گذشته آمده است؛ زیرا احادیث

زیادی در این باره وجود دارد و احادیث صحیح نیز جزو راست‌ترین و سودمندترین

منابع برای کسب آگاهی از سرنوشت گذشتگان به‌شمار می‌رود.

یکی دیگر از منابعی که در این زمینه وجود دارد، کتاب‌ها و روایت‌های تاریخی‌ست که باید از نقل آن بپرهیزیم؛ زیرا بیش‌تر کتاب‌های تاریخی، بی‌اساس و بدون سند هستند یا سندهای نادرست و بی‌پایه‌ای دارند؛ بلکه در بیش‌تر موارد، قصه‌هایی هستند که بر سر زبان‌ها افتاده و نقل شده‌اند. لذا باید درباره‌ی روایت‌های تاریخی به‌هوش باشیم و آن‌ها را با نگاهی دقیق و عالمانه مورد بررسی قرار دهیم و به‌یاد داشته باشیم که گزارش‌های تاریخی، بر سه دسته هستند:

نوع اول: گزارش‌هایی که شریعت ما به نادرستی آن‌ها گواهی داده است؛ واجب است که چنین گزارش‌هایی را رد کنیم یا بی‌اساس بودن آن‌ها را برای مردم بیان نماییم تا به آگاهی لازم در این زمینه برسند.

نوع دوم: گزارش‌هایی‌ست که مورد تأیید کتاب و سنت می‌باشد که باید آن‌ها را بپذیریم.

نوع سوم: گزارش‌هایی که کتاب و سنت، تأیید یا ردشان نکرده‌اند؛ لذا این دسته از گزارش‌ها یا روایت‌های تاریخی را نه رد می‌کنیم و نه می‌پذیریم؛ زیرا هیچ سند روایی متصل و معتبری میان ما و امت‌های گذشته وجود ندارد که به صحت و درستی آنچه که درباره‌ی آن‌ها روایت می‌شود، پی ببریم. مانند گزارش‌ها و روایت‌های اسرائیلی (اسرائیلیات) که نه می‌پذیریم و نه رد می‌کنیم.

سپس مؤلف رحمته به حدیثی اشاره کرده است که پیش‌تر ذکر شد؛ همین حدیث که رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «الْكَيْسُ مَنْ دَانَ نَفْسَهُ، وَعَمِلَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ، وَالْعَاجِزُ مَنْ أَتْبَعَ نَفْسَهُ هَوَاهَا، وَتَمَنَّى عَلَى اللَّهِ الْأَمَانِي»^(۱) یعنی: «زیرک، کسی‌ست که خویشتن را محاسبه کند و برای پس از مرگ (برای آخرت) کار نماید؛ و ناتوان، کسی‌ست که از خواسته‌ها و آرزوهای نفسانی خویش پیروی کند و امید و آرزوی بی‌اساس و نابه‌جا به خداوند داشته باشد».

زیرک به آدم دوران‌دیشی گفته می‌شود که هر فرصتی را غنیمت می‌داند و «خویشتن را محاسبه می‌کند»؛ یعنی اعمالش را واری می‌نماید و نگاه می‌کند که در انجام کدامین دستور الهی کوتاهی کرده یا مرتکب کدامین عمل حرام شده است؟

(۱) ضعیف است؛ نگا: ضعیف ابن‌ماجه، ش: ۹۳۰؛ و ضعیف الجامع الصغیر، ش: ۴۳۰۵؛ از آلبانی رحمته.

کدام‌یک از دستوره‌های الهی را انجام داده و کدام‌یک از اعمال حرام را ترک کرده است؟ آن‌گاه به اصلاح خویشتن می‌پردازد.

اما عاجز و ناتوان، کسی‌ست که هرچه دلش بخواهد، انجام می‌دهد و هرچه میلش نباشد، انجام نمی‌دهد و برایش فرقی نمی‌کند که مطابق شریعت باشد یا نه. امروزه بسیاری از آدم‌ها از خواسته‌های نفسانی خویش پیروی می‌کنند و هیچ پروایی ندارد که با کتاب و سنت، مخالفت نمایند. الله متعال، ما و آن‌ها را هدایت کند.

سپس رسول خدا ﷺ فرمود: «و امید و آرزوی بی‌اساس و نابه‌جا به خداوند داشته باشد». آدم عاجز بدون این‌که کار نیکی انجام می‌دهد، همواره می‌گوید: آمرزیده خواهم شد یا بعداً درست‌کار می‌شوم و دستوره‌های دینی‌ام را انجام می‌دهم و کارهای زشت را ترک می‌کنم یا می‌گویند: خدا، مرا هدایت کند. و هرگاه نصیحتش کنی، می‌گویند: از خدا برایم درخواست هدایت کن یا سخنان دیگری می‌گویند که نشانه‌ی عجز و ناتوانی اوست. اما آدم زیرک، کسی‌ست که با جدیت و دوراندیشی عمل می‌کند و خویشتن را محاسبه می‌نماید و در انجام دستوره‌های الهی توانمند است و در پرهیز از نواهی، خویشتن‌دار می‌باشد؛ و گرنه، الله ﷻ در کتاب خود به‌نقل از همسر عزیز مصر، چنین می‌فرماید:

﴿وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي﴾ [یوسف: ۵۲]

و من، خودم را تبرئه نمی‌کنم. به‌راستی نفس انسان پیوسته به کارهای بد و ناپسند فرمان می‌دهد، مگر آن‌که پروردگرم رحم نماید.

الله ﷻ همه‌ی ما را مشمول رحمتش بگرداند و به ما توفیق ذکر و شکرش را عنایت کند و ما را یاری نماید تا او را به‌نیکی عبادت کنیم.

۱۰- باب: تعجیل در انجام کارهای نیک و تشویق به این که باید تصمیم‌های نیک را هرچه زودتر و با جدیت و بدون دودلی عملی ساخت

الله متعال می‌فرماید:

﴿فَأَسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ﴾ [البقرة: ۱۴۸]

پس در کارهای نیک بر یکدیگر سبقت بگیرید.

و می‌فرماید:

﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ
لِلْمُتَّقِينَ﴾ [آل عمران: ۱۳۳]

به سوی آمرزش پروردگارتان و بهشتی بشتابید که پهنایش به گستردگی آسمان‌ها و زمین
می‌باشد و برای پرهیزکاران آماده شده است.

شرح

مؤلف رحمته، بابی بدین عنوان گشوده است: «تعجیل در انجام کارهای نیک و تشویق به این که باید تصمیم‌های نیک را هرچه زودتر و با جدیت و بدون دودلی عملی ساخت».

این عنوان، دو امر اساسی را در برمی‌گیرد:

اول: تعجیل یا شتافتن در انجام کارهای نیک.

و دوم: این که هرگاه انسان تصمیم خوبی می‌گیرد، باید بدون دودلی آن را هرچه زودتر عملی بسازد.

مبادرت به انجام کارهای نیک، بدین معناست که انسان در انجام آن‌ها درنگ نکند و سستی و تنبلی به خود راه ندهد؛ چه بسیار انسان‌هایی که در انجام نیکی‌ها درنگ کرده یا تنبلی نموده‌اند و بدین‌سان خیر و نیکی زیادی را از دست داده‌اند! از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «الْمُؤْمِنُ الْقَوِيُّ خَيْرٌ وَأَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِ الضَّعِيفِ

وَفِي كُلِّ خَيْرٍ، اِحْرَصْ عَلَيَّ مَا يَنْفَعُكَ وَاسْتَعِينِ بِاللَّهِ وَلَا تَعْجِزْ»^(۱) یعنی: «مؤمن توانمند و قوی نزد الله، از مؤمن ضعیف، بهتر و محبوب‌تر است و در هر دو، خیر و نیکی است؛ مشتاق چیزی باش که به نفع توست و از الله کمک بخواه و عاجز و درمانده نشو».

لذا انسان باید به سوی کارهای نیک بشتابد و در انجام آن‌ها درنگ نکند؛ کارهایی مانند: نماز، صدقه، حج، روزه، نیکی به پدر و مادر، صله‌ی رحم و دیگر کارهای نیکی که باید به سوی آن‌ها شتافت.

گاه، انسان در انجام نیکی‌ها درنگ می‌کند و فرصت را از دست می‌دهد و دیگر، نمی‌تواند به سبب بیماری یا مردن و دیگر عوامل بازدارنده، به انجام آن کار نیک پردازد. در حدیثی آمده که پیامبر ﷺ فرموده است: «إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ الْحَجَّ فَلْيَتَعَجَّلْ فَإِنَّهُ قَدْ يَمْرُضُ الْمَرِيضُ وَتَضِلُّ الرَّاحِلَةُ وَتَعْرُضُ الْحَاجَةُ»^(۲) یعنی: «هرگاه کسی از شما قصد ادای حج کرد، تعجیل کند؛ زیرا ممکن است بیمار شود یا سواری‌اش گم گردد و ضرورت و نیازی شدید پیش آید (و نتواند به حج برود)». به عبارت دیگر: ممکن است مسأله‌ای پیش آید که از ادای حج (یا هر کار نیک دیگری) باز بماند. لذا در انجام نیکی‌ها درنگ نکنید.

سپس مؤلف رحمته این آیه را ذکر کرده است که الله تعالی می‌فرماید: ﴿فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ﴾ یعنی: «در کارهای نیک بر یک‌دیگر سبقت بگیرید». این، بلیغ‌تر از این است که به سوی کارهای نیک بشتابید؛ بلکه دستور می‌دهد که سعی کنید در انجام نیکی‌ها، پیش‌گام و جلوتر از سایر مردم باشید. مانند این‌که انسان سعی کند خودش را به صف‌های اول نماز جماعت برساند؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «خَيْرُ صُفُوفٍ

(۱) صحیح مسلم، ش: ۴۸۱۶.

(۲) حسن لغیره است؛ روایت: ابن ماجه (۲۸۸۳) به نقل از ابن عباس رضی الله عنهما بوسیله در الزوائد (۱۷۹/۳) گفته است: «در سندش، اشکالی وجود دارد». البته این حدیث، طرق دیگری دارد که آن را به مرتبه‌ی حسن می‌رساند. آل‌بانی رحمته در صحیح ابی‌داود (۱۵۲۲) آن را حسن دانسته است و نیز در المشكاة (۹۹۰) و الإرواء (۹۹۰).

الرِّجَالِ أَوْلَهَا وَشَرُّهَا آخِرُهَا وَخَيْرُ صُفُوفِ النِّسَاءِ آخِرُهَا وَشَرُّهَا أَوْلَهَا»^(۱) یعنی: «بهترین صف‌های مردان، صف نخست است و بدترین صف آن‌ها، صف آخر؛ و بهترین صف زنان، صف آخر می‌باشد و بدترینش، صف اول». هم‌چنین پیامبر ﷺ عده‌ای را دید که در انتهای مسجد نشسته‌اند و در صف‌های اول حاضر نشده‌اند؛ از این رو فرمود: «لَا يَزَالُ قَوْمٌ يَتَأَخَّرُونَ حَتَّى يُؤَخِّرَهُمُ اللَّهُ»^(۲) یعنی: «برخی همواره (در صف‌های) عقب می‌ایستند تا این‌که الله، آن‌ها را (از رحمتش) عقب می‌اندازد». لذا هر فرصتی را غنیمت بدانید و به سوی نیکی‌ها بشتابید.

الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ

[آل عمران: ۱۳۳]

لِلْمُتَّقِينَ﴾^(۳)

به سوی آمرزش پروردگارتان و بهشتی بشتابید که پهنایش به گستردگی آسمان‌ها و زمین می‌باشد و برای پرهیزکاران آماده شده است.

شتافتن به سوی مغفرت و آمرزش الهی، بدین معناست که انسان به سوی کارهایی بشتابد که باعث آمرزش گناهان می‌گردد؛ مانند استغفار: گفتن «أستغفر الله» یا: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي» یا «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَغْفِرُكَ»؛ و نیز باید به سوی کارهایی مانند وضو گرفتن، نمازهای پنج‌گانه، نماز جمعه و رمضان بشتابد که مایه‌ی آمرزش گناهان است؛ زیرا هنگامی که انسان وضو می‌گیرد و دعای پایان وضو را می‌خواند،^(۳) هشت دروازه‌ی بهشت برایش باز می‌شود و از هر کدام که بخواهد، وارد بهشت خواهد شد. هم‌چنین با هر قطره از آب وضو، گناهانش از اندام و اعضای او می‌ریزد؛ لذا وضو گرفتن، یکی از اسباب آمرزش گناهان به‌شمار می‌رود. نمازهای پنج‌گانه هم کفاره‌ی گناهانی هستند که انسان در فاصله‌ی میان نمازها مرتکب می‌گردد و نیز نماز جمعه تا

(۱) صحیح مسلم، ش: ۶۶۴، به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۶۶۲، به نقل از ابوسعید خدری رضی الله عنه.

(۳) دعای وضو: أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً عبده ورسوله، اللهم اجعلني من التوابين واجعلني من المتطهرين.

جمعه‌ی دیگر و هم‌چنین رمضان تا رمضان بعدی، هر یک کفاره‌ی گناهانی‌ست که در میان آن‌ها انجام می‌شود؛ البته به شرطی که انسان، از گناهان بزرگ پرهیز کند. لذا انسان باید به سوی کارهایی بشتابد که باعث آمرزش گناهان است.

دومین فرمان الهی در این آیه، این است که «به سوی بهشتی بشتابید که پهنایش به گستردگی آسمان‌ها و زمین می‌باشد». و این، با انجام دستورهای الهی‌ست؛ یعنی باید برای رسیدن به بهشت کار نمود و عملی که برای رسیدن به بهشت مفید است، کار نیکو و شایسته می‌باشد. الله ﷻ می‌فرماید: ﴿وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ﴾ و بدین‌سان وصف بهشت را بیان می‌کند که پهنایش به گستردگی آسمان‌ها و زمین است. این، بیان‌گر عظمت و بزرگی بهشت می‌باشد و اندازه‌اش را فقط الله ﷻ می‌داند. لذا با انجام کارهای نیکی که تو را بهشت می‌رساند، به سوی این بهشت بزرگ بشتاب. آن‌گاه الله ﷻ می‌فرماید: ﴿أَعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾ یعنی: «بهشت برای پرهیزکاران، آماده شده است». و کسی که بهشت را برای پرهیزکاران آماده کرده، الله ﷻ می‌باشد؛ همان‌طور که در حدیث قدسی آمده است: «أَعَدَّتْ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ، وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ، وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ»^(۱) یعنی: «برای بندگان نیکم نعمت‌هایی (در بهشت) فراهم کرده‌ام که هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده و به قلب هیچ انسانی خطور نکرده است». حال ببینیم که پرهیزکاران چه کسانی هستند یا چه ویژگی‌هایی دارند؟ الله ﷻ می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكُظُمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ ۗ
وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾^(۱۳۶) وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ
فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ لَهُمْ لَأَنْ يَكُنْ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
يَخْلُدِينَ فِيهَا وَنَعْمَ أَجْرُ الْعَمِلِينَ﴾^(۱۳۷) [آل عمران: ۱۳۴، ۱۳۶]

(۱) صحیح بخاری (۳۰۰۵، ۴۴۰۶، ۴۴۰۷، ۶۹۴۴) و صحیح مسلم (۵۰۵۰، ۵۰۵۱، ۵۰۵۲) به نقل از

کسانی که در توانگری و تنگدستی انفاق می‌کنند و خشمشان را فرو می‌خورند و از خطای مردم گذشت می‌نمایند. و الله، نیکوکاران را دوست دارد. و آنان که چون کار زشتی انجام دهند یا بر خویشان ستم نمایند، الله را یاد می‌کنند و برای گناهشان آمرزش می‌خواهند. و چه کسی جز الله، گناهان را می‌بخشد؟- و آگاهانه به گناه کردن ادامه نمی‌دهند. پاداش چنین کسانی، پروردگارشان و باغ‌هایی است که فرودستش جویبارها روان است و آنان جاودانه در آن می‌مانند. و پاداش نیکوکاران، چه خوب است!

لذا پرهیزکاران کسانی هستند که در توان‌گری و تنگ‌دستی، تا آن‌جا که بتوانند، بذل و بخشش می‌کنند. الله متعال، گرچه در این آیه مقدار بذل و بخشش را بیان نفرموده، اما در آیه‌های دیگری مقدارش را بیان نموده است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ﴾ [البقرة: ۲۱۹]

و از تو می‌پرسند: چه چیزی انفاق کنند؟ بگو: مازاد نیازشان را.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾ [الفرقان: ۶۷]

و آنان که چون انفاق می‌کنند، زیاده‌روی نمی‌نمایند و بخل نمی‌ورزند؛ و انفاقشان همواره میان این دو حالت، در حد اعتدال است.

یعنی در انفاقشان، نه بخل وجود دارد و نه زیاده‌روی؛ بلکه مازاد نیازشان را بذل و بخشش می‌کنند.

در بیان ویژگی‌های پرهیزکاران فرموده است: ﴿وَالْكٰظِمِينَ الْغَيْظَ﴾ یعنی: «و کسانی که خشمشان را فرو می‌خورند» و در حالت عصبانیت دست به انتقام نمی‌زنند و با وجودی که فروبردن خشم، دشوار است، صبر و شکیبایی می‌ورزند. رسول‌الله ﷺ فرموده است: «لَيْسَ الشَّدِيدُ بِالصُّرْعَةِ إِنَّمَا الشَّدِيدُ الَّذِي يَمْلِكُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ»؛^(۱) یعنی: «پهلوان، کسی نیست که رقیب (هم‌آوردش) را به زمین بزند؛ پهلوان، کسی است که هنگام خشم، خودش را کنترل کند». انسان، در حالت خشم و عصبانیت، به گونه‌ای برافروخته می‌شود که چشمانش سرخ می‌گردد و رگ‌های گردنش بالا می‌آید و

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۶۴۹؛ و صحیح مسلم، ش: (۴۷۲۳، ۴۷۲۴).

دوست دارد انتقام بگیرد؛ اما اگر خویشتن‌داری نماید و خشمش را فرو ببرد، این یکی از اسباب ورود به بهشت است.

باید دانست که خشم، اخگر آتشی‌ست که شیطان در دل انسان می‌اندازد؛ اما رسول‌الله ﷺ به ما آموزش داده است که چگونه این آتش را خاموش کنیم: باید در هنگام خشم و عصبانیت، از شیطان رانده‌شده به الله پناه ببریم. لذا هنگامی که انسان، عصبانی می‌شود و فکر می‌کند که خشمش بر او چیره خواهد شد، باید بگوید: «أعوذ بالله من الشيطان الرجيم»؛ اگر ایستاده است، بنشیند و اگر نشسته است، دراز بکشد. همچنین وضو بگیرد؛ زیرا وضو، آتش خشم را خاموش می‌کند. لذا رهنمود رسول‌الله ﷺ را در هنگام خشم، به کار گیر تا خشمت فروکشد. رفتار خشم‌آلود، نتیجه‌ای جز پشیمانی نخواهد داشت؛ بسیار اتفاق می‌افتد که انسان در حال عصبانیت، همسرش را طلاق می‌دهد و گاه آخرین طلاق‌ی‌ست که دیگر، بازگشتی ندارد. چه بسا انسان به هنگام خشم، مالش را نابود کند؛ آن را بسوزاند یا بشکند. گاه اتفاق می‌افتد که پدر در شدت عصبانیت، فرزندش را کتک می‌زند و حتی ممکن است فرزندش زیر کتک زخمی شود! از این رو الله ﷻ کسانی را که خشمشان را فرو می‌خورند، ستوده و فرموده است: ﴿وَالْكٰظِمِيْنَ الْغَيْظِ﴾ یعنی: «و کسانی که خشمشان را فرو می‌خورند». در ادامه می‌فرماید:

﴿وَالْعٰفِيْنَ عَنِ النَّاسِ﴾ و از خطای مردم، گذشت می‌نمایند.

یعنی: هنگامی که مردم به آن‌ها بدی می‌کنند، آنان را می‌بخشند و از خطایشان می‌گذرند. به‌راستی کسی که عفو و گذشت پیشه کند، اجرش با خداست. الله متعال در این آیه به‌طور مطلق، از عفو و گذشت سخن گفته است؛ اما در جای دیگری، عفو و گذشت را توضیح داده و فرموده است:

﴿فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾

[الشوری: ۴۰]

هر کس گذشت نماید و اصلاح کند، پاداش او با الله است.

یعنی عفو و گذشت، زمانی خوب است که نتیجه‌اش اصلاح باشد؛ به عنوان مثال: شخصی که به شما بدی می‌کند، آدم شروری‌ست که به شرارت مشهور می‌باشد

و اگر او را ببخشید، شرارتش بیش‌تر می‌شود. در چنین حالتی، بهتر است که او را نبخشید؛ بلکه حقتان را به‌قصد اصلاح از او بگیرید؛ ولی اگر بخشیدن، پی‌آمدی منفی نداشته باشد یا کسی که به شما بدی کرده است، آدم بد و شروری نیست، در این حالت بهتر است که عفو و گذشت پیشه کنید؛ مثل تصادف‌های رانندگی که امروزه زیاد شده است؛ برخی از مردم در محاکمه‌ی راننده‌ی مقصر، عجله می‌کنند؛ این، خوب نیست؛ بلکه بهتر است بررسی کنید و ببینید که اگر راننده، آدم مردم‌آزاری‌ست که قوانین رانندگی را رعایت نمی‌کند و معمولاً با سرعت غیرمطمئن رانندگی می‌نماید، به او رحم نکنید و حقتان را به‌طور کامل از او بگیرید؛ اما اگر راننده‌ی خداترسی‌ست که قوانین رانندگی را رعایت می‌کند و حالا چنین حادثه‌ای رخ داده، بهتر است که او را ببخشید و از حق خود بگذرید؛ زیرا الله عز و جل می‌فرماید:

﴿فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾ [الشوری: ۴۰]

هر کس گذشت نماید و اصلاح کند، پاداش او با الله است.

لذا باید دقت کرد که بخشیدن خطای دیگران، پی‌آمد مثبتی در پی داشته باشد. الله عز و جل پس از بیان ویژگی‌های پرهیزکاران، می‌فرماید:

﴿وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ [آل عمران: ۱۳۴]

و الله، نیکوکاران را دوست دارد.

دوستی و محبت الله عز و جل، خواسته‌ی هر انسانی‌ست و هر مؤمنی دوست دارد که الله عز و جل او را دوست داشته باشد. الله عز و جل می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ [آل عمران: ۳۱]

بگو: اگر الله را دوست دارید، از من پیروی کنید تا الله شما را دوست بدارد.

نگفت که برای اثبات ادعای خود مبنی بر محبت الله، از من پیروی کنید؛ بلکه فرمود: «از من پیروی کنید تا الله، شما را دوست بدارد»؛ زیرا این‌که الله عز و جل انسان را دوست داشته باشد، والاترین و باارزش‌ترین مقامی‌ست که انسان بدان دست می‌یابد. الله متعال همه‌ی ما را جزو دوستانش بگرداند.

می‌فرماید:

﴿وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ (۱۳)

[آل عمران: ۱۳۴]

و الله، نیکوکاران را دوست دارد.

احسان و نیکوکاری، دو جنبه دارد: یکی احسان در عبادت و بندگی الله ﷻ و دیگری، احسان و نیکوکاری به بندگان الله.

رسول الله ﷺ در پاسخ جبرئیل رضی الله عنه که درباره‌ی احسان پرسید، فرمود: «أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ»^(۱) یعنی: «الله را چنان عبادت کنی که گویا او را می‌بینی؛ و اگر نمی‌توانستی این چنین عبادتش کنی که گویا او را می‌بینی، پس با یقین به این که او تو را می‌بیند، عبادتش نما». به عبارت دیگر: احسان در عبادت، این است که پروردگارت را با حضور دل و به‌گونه‌ای عبادت کنی که گویا او را می‌بینی و گرنه، با یقین به این که او، تو را می‌بیند، با بیم و امید عبادتش کن و این، پایین‌تر از مرحله‌ی اول قرار دارد.

پس مرحله‌ی اول، این است که الله را با اشتیاق و میل و رغبت عبادت کنی.

و مرحله‌ی دوم، این است که با بیم و خوف و خشیت به عبادتش پردازی.

و اما احسان و نیکوکاری به بندگان الله، این است که با بهترین گفتار و رفتار، با آن‌ها برخورد کنی و به بهترین شکل به آنان بذل و بخشش نمایی و از اذیت و آزار آنان بپرهیزی. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا﴾

[النساء: ۸۶]

و هنگامی که به شما سلام می‌گویند، بهتر یا همانند آن پاسخ دهید.

یعنی اگر بهتر از سلامی که به شما می‌گویند، پاسخ نمی‌دهید، لااقل همان‌گونه که به شما سلام گفته‌اند، پاسخ دهید؛ از این‌رو بسیاری از علما گفته‌اند: اگر سلام‌کننده «السلام علیکم ورحمة الله» گفت، در جوابش بگو: «السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته»؛ یعنی بهتر است «وبرکاته» را اضافه کنید؛ زیرا الله ﷻ دستور داده که بهتر از آن پاسخ دهید و سپس فرمود: یا «همانند سلامی که گفته است، پاسخ

(۱) صحیح بخاری، ش: (۴۸، ۴۴۰۴) به نقل از ابوهریره رضی الله عنه و صحیح مسلم، ش: (۱۰، ۱۱) و نیز روایت مسلم در صحیحش به‌شماره‌ی (۹) به نقل از عمر بن خطاب رضی الله عنه.

بگویید». هنگامی که شخصی، با صدای واضح و روشن به شما سلام می‌گوید، شما نیز با صدای واضح و روشن پاسخ سلامش را بدهید. برخی از مردم، وقتی به آن‌ها سلام می‌کنی، جوابت را از درون بینی و به گونه‌ای می‌دهند که آدم به سختی آن را می‌شنود؛ این، درست نیست که با صدای رسا و واضح به تو سلام کنند و آن وقت جوابشان را از درون بینی بدهی؛ این، بر خلاف رهنمود الهی است.

و اما احسان در رفتار، مانند کمک کردن به مردم در کارهایشان؛ هر کمکی که به کسی بکنی، در حقیقت به او احسان نموده‌ای؛ چه کمک مالی باشد و چه به او هدیه بدهی یا به او بذل و بخشش نمایی. این‌ها، همه احسان و نیکوکاری به دیگران به‌شمار می‌روند.

یکی از انواع احسان و نیکوکاری به دیگران، این است که وقتی برادر مسلمانان را دیدی که مرتکب گناه می‌شود، به او تذکر دهی و او را از آن کار باز داری؛ این، احسان بزرگی در حق اوست. پیامبر ﷺ فرمود: «به برادرت کمک کن؛ چه ظالم باشد و چه مظلوم». گفتند: ای رسول‌خدا! کمک کردن به مظلوم که روشن است؛ اما به ظالم چگونه کمک کنیم؟ فرمود: «بدین‌سان که او را از ظلم و ستم باز دارید». لذا همین‌که او را از ظلم و ستم بازمی‌دارید، نوعی احسان و نیکی در حقش به‌شمار می‌رود. خلاصه این‌که در تعامل با مردم، همواره این آیه را به یاد داشته باشیم که:

[آل عمران: ۱۳۴]

﴿وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾

و الله، نیکوکاران را دوست دارد.

و با توجه به این آیه، تا آن‌جا که می‌توانیم به دیگران نیکی کنیم.

و اما ویژگی دیگری که الله ﷻ برای پرهیزکاران برشمرده است:

﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ﴾

[آل عمران: ۱۳۵]

و آنان که چون کار زشتی انجام دهند یا بر خویشان ستم نمایند، الله را یاد می‌کنند و برای گناهشان آمرزش می‌خواهند.

یعنی: کسانی که مرتکب گناهان بزرگ و ناپسندی مانند زنا یا شراب‌خواری و قتل و امثال آن می‌شوند یا با ارتکاب گناهان کوچک‌تر بر خویشان ستم می‌کنند،

عظمت و بزرگی الله و مجازاتش را به یاد می آورند و رحمت و توبه پذیری او را یاد می کنند و به سویش باز می گردند؛ یعنی الله ﷻ را از دو جهت یاد می کنند:

اول: این که عظمت و مجازاتش را به یاد می آورند و می ترسند و شرمند و خجالت زده می شوند و درخواست آمرزش می کنند.

دوم: رحمت الهی و توبه پذیری او را به یاد می آورند و از این رو توبه و درخواست مغفرت می نمایند. لذا الله ﷻ فرمود: ﴿ذَكُرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفِرُوا لِذُنُوبِهِمْ﴾؛ یعنی: «الله را یاد می کنند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند». بهترین عبارتی که انسان به وسیله آن، استغفار و درخواست آمرزش می کند، عبارت ذیل است که به فرموده ی رسول الله ﷺ «سید الاستغفار» یا بهترین استغفار می باشد:

«اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ خَلَقْتَنِي وَأَنَا عَبْدُكَ وَأَنَا عَلَى عَهْدِكَ وَوَعْدِكَ مَا اسْتَطَعْتُ أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا صَنَعْتُ أَبُوءُ لَكَ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ وَأَبُوءُ بِذَنْبِي فَاغْفِرْ لِي فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ».

الله ﷻ می فرماید: ﴿وَمَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ﴾، یعنی: «و چه کسی جز الله، گناهانش را می بخشد؟» به عبارت دیگر، تنها الله ﷻ گناهان را می آمرزد. اگر همه ی انسان ها از ابتدا تا انتها، و همه ی جن ها و فرشتگان جمع شوند تا یک گناه تو را ببخشند، نمی توانند؛ زیرا تنها الله ﷻ گناهان را می بخشد. لذا برای خود و برادرانمان که در ایمان بر ما پیشی گرفتند، درخواست آمرزش می کنیم؛ اما آمرزش به دست ما نیست و فقط الله ﷻ گناهان را می آمرزد. الله ﷻ هم چنین می فرماید:

﴿وَلَمْ يَصِرُوا عَلَيَّ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ (۱۳۵)

[آل عمران: ۱۳۵]

و آگاهانه به گناه کردن، ادامه نمی دهند.

آری! در حالی که می دانند که فلان عمل، گناه و معصیت است، به گناه کردن و نافرمانی از الله ادامه نمی دهند؛ لذا درمی یابیم که اگر انسان بداند و گناه کند، گناهِش به مراتب بزرگ تر است؛ از این رو بسیاری از علما بر این باورند که اصرار بر گناه صغیره، باعث می شود که آن گناه کوچک، گناهی بزرگ قلمداد گردد؛ مثل تراشیدن ریش که امروزه بسیاری از افراد ناآگاه مرتکبش می شوند و می بینیم که ریش خود را می تراشند و آن را جمال و زیبایی می پندارند؛ حال آن که خیلی زشت و ناپسند است؛ زیرا پی آمد

هیچ معصیتی، خیر نیست؛ بلکه بسیار زشت و ناپسند می‌باشد. گرچه این کار، گناه صغیره است؛ اما از آن‌جا که این‌ها بر آن پافشاری می‌کنند و به تراشیدن ریش ادامه می‌دهند، گناه بزرگی به‌شمار می‌رود؛ زیرا بی‌پروا این کار را انجام می‌دهند و هر روز که می‌خواهند از خانه به بازار یا محل کارشان بروند، جلوی آینه می‌روند و نگاه می‌کنند که اگر مویی ببینند، آن را بتراشند. بدون شک، این کار، نافرمانی از رسول خدا ﷺ است و بیم آن می‌رود که انسان با ارتکاب این معصیت، به گناهان بزرگ‌تر دچار شود.

الله ﷻ این نوید را به پرهیزکاران داده است که:

﴿أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَمَلِينَ ﴿۱۳۶﴾﴾
[آل عمران: ۱۳۶]

پاداش چنین کسانی، آمرزش پروردگارشان و باغ‌هایی‌ست که فرودستش جویبارها روان است و آنان جاودانه در آن می‌مانند. و پاداش نیکوکاران، چه خوب است!

پروردگارا! ما را جزو نیکوکاران بگردان و بهشت را پاداش اعمال نیکمان قرار بده، یا رب العالمین!

وَأَمَّا الْأَحَادِيثُ:

۸۸- فالأوَّل: عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «بَادِرُوا بِالْأَعْمَالِ فِتْنًا كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلَمِ يُصْبِحُ الرَّجُلُ مُؤْمِنًا وَيُمْسِي كَافِرًا، وَيُمْسِي مُؤْمِنًا وَيُصْبِحُ كَافِرًا، يَبِيعُ دِينَهُ بَعْرَضٍ مِنَ الدُّنْيَا». ^(۱) [روایت مسلم]

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «به سوی کارهای نیک بشتابید که فتنه‌هایی مانند شب تاریک پدید خواهد آمد. بدین‌سان که شخص، صبح مسلمان است و غروب، کافر؛ و شب ایمان دارد و صبح، کافر است و دینش را در برابر کالای ناچیز دنیا می‌فروشد».

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۱۸.

شرح

مؤلف رحمته حدیثی از ابوهریره رضی الله عنه نقل کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «بادروا بالأعمال»؛ یعنی «به سوی کارهای نیک بشتابید». کار نیک و شایسته، به هر عملی گفته می‌شود که خالص برای الله و مطابق سنت و رهنمود رسول الله صلی الله علیه و آله باشد؛ یعنی عمل صالح بر دو اصل استوار است: اخلاص برای الله و پیروی از رسول الله صلی الله علیه و آله و این، تطبیق عملی شهادتین می‌باشد؛ لذا هر عملی که خالص نباشد، نیک و شایسته نیست؛ از این رو اگرچه نماز خواندن عمل نیکی است، اما اگر به قصد ریا و خودنمایی باشد، عمل شایسته‌ای محسوب نمی‌شود؛ حتی اگر همه‌ی شرایط، ارکان، واجبات و سنت‌های نماز را رعایت کند و به ظاهر، آن را به خوبی ادا نماید؛ اما قابل قبول نیست؛ زیرا با ریا و شرک، آمیخته شده است و هرکس غیر الله را با الله شریک سازد، الله متعال عملش را نمی‌پذیرد. ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ اللَّهَ قَالَ: أَنَا أَعْنَى الشُّرَكَاءِ عَنِ الشَّرِكِ، مَنْ عَمِلَ عَمَلًا أَشْرَكَ فِيهِ مَعِيَ غَيْرِي تَرَكْتُهُ وَشِرْكُهُ»^(۱) یعنی: «الله فرموده است: من بر خلاف شریکان، به طور مطلق از شرک بی‌نیازم؛ هرکس عملی انجام دهد و جز مرا در آن عمل شریکم سازد، او را با شرکش (عمل شرک‌آمیزش) وامی‌گذارم».

هم‌چنین اگر انسان اخلاص داشته باشد، اما عملی انجام دهد که رسول الله صلی الله علیه و آله آن را مشروع قرار نداده است و به عبارت دیگر، در دین بدعت و نوآوری کند، عملش پذیرفته نمی‌شود؛ اگرچه آن را با اخلاص انجام دهد و از خشوع گریه کند و اشک بریزد؛ زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله بدعت و نوآوری در دین را ضلالت و گمراهی برشمرده و فرموده است: «فَإِنَّ كُلَّ مُحَدَّثَةٍ بَدْعَةٌ وَكُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ»^(۲) یعنی: «هر عمل خودساخته‌ای، بدعت است و هر بدعتی، گمراهی است».

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: به سوی کارهای نیک بشتابید. کار نیک به هر عملی گفته می‌شود که خالص برای الله و مطابق شریعت باشد. سپس فرمود: «فتنه‌هایی مانند شب تاریک پدید خواهد آمد». فتنه‌هایی که مانند شب تاریک، همه جا را می‌گیرد و

(۱) صحیح مسلم، ش: ۵۳۰۰.

(۲) صحیح است؛ نک: صحیح الجامع (۲۵۴۹، ۴۳۶۹).

انسان نمی‌داند به کدامین سو برود و سرگردان می‌شود. الله متعال، همه‌ی ما را از فتنه‌ها در امان بدارد.

فتنه‌های گوناگونی وجود دارد؛ گاه به صورت شبهات و پندارهای نادرست و بی‌اساس هستند و گاه در قالب شهوت و امیال نفسانی پدیدار می‌شوند. هر فتنه‌ای که مبتنی بر جهل و نادانی باشد، شبهه به‌شمار می‌رود؛ مانند باورهای نادرست برخی از بدعتی‌ها که هیچ اصل و اساسی در دین ندارد و مطابق شریعت الهی نیست؛ چنان‌که اهل بدعت دیدگاه‌ها و اعمالی پدید آورده‌اند که هیچ جایی در شریعت الهی ندارد و چه بسا انسان به چنین بدعت‌ها و شبهاتی فریفته می‌شود و به یک شبهه از راه حق، منحرف می‌گردد.

در این زمینه می‌توان به برخی از معاملات اشاره کرد که هیچ شبهه‌ای در رابطه با نادرستی آن، در دل پاک و سالم از انحراف وجود ندارد و فقط دل‌های منحرف، نسبت به چنین معاملاتی سهل‌انگاری می‌کنند؛ از این رو می‌بینیم با آن‌که حرام بودن برخی از معاملات واضح و روشن است، باز هم عده‌ای از چنین معاملاتی پرهیز نمی‌کنند و دلیلش، این است که زنگار گناه بر دل‌هایشان نشسته و کردار بدشان در نظرشان، آراسته شده و اعمال زشت و حرام را نیک می‌پندارند. الله ﷻ درباره‌ی این‌ها فرموده است:

﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ﴿۱۰۳﴾ الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ﴿۱۰۴﴾﴾

بگو: آیا شما را به زیان‌کارترین مردم در کردار آگاه کنیم؟ آنان که تلاششان در زندگی دنیا تباه گشت و با این حال گمان می‌کنند کار نیکی انجام می‌دهند.

فتنه‌ها، گاه به صورت شبهات و پندارهای نادرست پدیدار می‌شوند و گاه به صورت امیال و خواسته‌های نفسانی. در حالت دوم، انسان می‌داند که عملی که مرتکب می‌شود، حرام است؛ اما نفس و امیال درونی‌اش، او را به انجام آن عمل وامی‌دارد و از این رو بی‌پروا مرتکب حرام می‌گردد یا می‌داند که فلان عمل واجب است، اما خواسته‌های نفسانی، او را به سوی تنبلی و سستی فرامی‌خواند و او نیز واجب الهی را ترک می‌کند. این، فتنه‌ی شهوت و امیال نفسانی‌ست. آری! یکی از

بزرگ‌ترین فتنه‌های نفسانی، هم‌جنس‌بازی و زناست. پناه بر الله! این، بزرگ‌ترین و زیان‌بارترین فتنه‌ی این امت می‌باشد؛ رسول‌الله ﷺ فرموده است: «مَا تَرَكْتُ بَعْدِي فِتْنَةً أَضَرَّ عَلَى الرَّجَالِ مِنَ النِّسَاءِ»^(۱) یعنی: «پس از من، زیان‌بارترین فتنه‌ای که برای مردان بر جای می‌ماند، فتنه‌ی زنان است». هم‌چنین فرموده است: «وَإِنَّ أَوْلَ فِتْنَةٍ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَتْ فِي النِّسَاءِ»^(۲) یعنی: «نخستین فتنه‌ای که در بنی‌اسرائیل پدید آمد، به‌خاطر زنان بود». اینک کسانی در جامعه‌ی ما پیدا می‌شوند که به شیوه‌ها و نام‌های گوناگون به سوی پستی و فرومایگی فرامی‌خوانند و برای رسیدن به اهداف شوم خویش، در قالب‌ها و پوشش‌هایی فعالیت می‌کنند که هیچ ربطی به ادعاهای آن‌ها ندارد و از این نام‌ها و پوشش‌ها، فقط استفاده‌ی ابزاری می‌نمایند تا زن، حجاب و پوشش شرعی خود را کنار بزند و در قالب مشارکت در فعالیت‌های اجتماعی، در کنار مردان به کار و فعالیت پردازد و بدین‌ترتیب فتنه و بلایی که بدخواهان جامعه دنبال می‌کنند، تحقق یابد. الله ﷻ دسیسه و نیرنگشان را به خودشان بازگرداند.

نخستین و بزرگ‌ترین فتنه‌ای که در بنی‌اسرائیل پدید آمد، در رابطه با زنان بود؛ و اینک عده‌ای با تمام وجود و در کمال گستاخی می‌کوشند تا کرامت زن را از میان ببرند و جنس زن را در حد صورتک‌هایی قرار دهند که بازیچه‌ی دست این و آن باشد و فاسقان و فرومایگان هرطور که بخواهند، از او بهره ببرند و هر دم و ساعت که میلشان باشد، به صورتش نگاه کنند! پناه بر الله! اما به حول و قوه‌ی الاهی و با دعای مسلمانان، این‌ها به اهداف شوم خود نخواهند رسید و زن مسلمان، هم‌چنان کرامت و جایگاه والای خود را که الله ﷻ به او بخشیده است، حفظ خواهد کرد.

به هر حال، رسول‌الله ﷺ ما را از فتنه‌هایی که مانند شب تاریک پدید می‌آید، برحذر داشته است؛ در آن هنگام، انسان، صبح مؤمن است و شب، کافر! در یک روز از اسلام برمی‌گردد! پناه بر خدا! صبح، ایمان دارد و شب، کافر است. الله ﷻ همه‌ی ما را در پناه خویش قرار دهد؛ اما چرا این‌گونه است؟ رسول‌الله ﷺ فرمود: «يَبِيعُ دِينَهُ

(۱) صحیح بخاری، ش: ۴۷۰۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۴۹۲۳ به نقل از اسامه بن زید رضی الله عنه.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۴۹۲۵ به نقل از ابوسعید خدری رضی الله عنه.

بِعَرَضٍ مِنَ الدُّنْيَا»؛ برای این که «دینش را در برابر کالای ناچیز دنیا می فروشد». همه ی لذت های دنیا، در معرض زوال و پایان پذیر و فانی ست؛ چه مال و ثروت باشد و چه پست و مقام و چه ریاست و زن و امثال آن. الله ﷻ می فرماید:

﴿تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَعَانِمٌ كَثِيرَةٌ﴾ [النساء: ۹۴]

تا (مبادا) برای به دست آوردن کالای بی ارزش دنیا (مؤمنی را بکشید) و بدانید غنایم فراوانی نزد الله است.

کسانی که صبح ایمان دارند و شب، کافرند یا شب باایمان هستند و صبح کافر می شوند، دینشان را در برابر کالای ناچیز و فانی دنیا می فروشند. خداوند ﷻ همه ی ما را از فتنه محافظت کند. همواره از فتنه ها به الله پناه ببرید و بهتر از همه، این است که مطابق رهنمود پیامبر ﷺ در پایان آخرین تشهد، این دعا را بخوانید که: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ وَمِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ»^(۱) یعنی: «یا الله! از عذاب دوزخ، عذاب قبر، از فتنه ی زندگی و مرگ، و از فتنه ی دجال به تو پناه می برم».

الله متعال، ما را در زندگی دنیا و آخرت با سخن استوار، پایدار بگرداند.

۸۹- الثَّانِي: عَنْ أَبِي سِرْوَعَةَ بِكسْرِ السِّينِ الْمَهْمَلَةِ وَفَتْحِهَا عُقْبَةَ بْنِ الْحَارِثِ ﷺ قَالَ: صَلَّى وَرَاءَ النَّبِيِّ ﷺ بِالْمَدِينَةِ الْعَصْرَ، فَسَلَّمَ ثُمَّ قَامَ مُسْرِعاً فَتَخَطَّى رِقَابَ النَّاسِ إِلَى بَعْضِ حُجْرٍ نِسَائِهِ، فَفَزِعَ النَّاسُ مِنْ سُرْعَتِهِ، فَخَرَجَ عَلَيْهِمْ، فَرَأَى أَنَّهُمْ قَدْ عَجِبُوا مِنْ سُرْعَتِهِ، قَالَ: «ذَكَرْتُ شَيْئاً مِنْ تَبَرِّ عِنْدَنَا، فَكْرِهْتُ أَنْ يَجْبَسَنِي، فَأَمَرْتُ بِقَسْمَتِهِ». [روایت بخاری]^(۲) وفي رواية له: «كُنْتُ خَلَفْتُ فِي الْبَيْتِ تَبَرّاً مِنَ الصَّدَقَةِ، فَكْرِهْتُ أَنْ أُبَيَّتَهُ».

ترجمه: عقبه بن حارث ﷺ می گوید: نماز عصر را در مدینه، پشت سر پیامبر ﷺ خواندم. پس از سلام دادن (و پایان نماز) با شتاب برخاست و از روی شانه های مردم، عبور کرد و به خانه ی یکی از همسران خود رفت. مردم از شتاب رسول الله ﷺ

(۱) صحیح مسلم، ش: ۵۸۸ به نقل از ابوهریره ﷺ.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۸۵۱

شگفت‌زده و نگران شدند. اندکی بعد، نزد مردم برگشت و دید که از تعجیل او، شگفت‌زده شده‌اند. فرمود: «به یادم آمد که مقداری طلا (نقره) در خانه‌ی ماست و دوست نداشتم که مرا به خود مشغول سازد؛ لذا دستور دادم آن را تقسیم کنند».

در روایت دیگری آمده است که فرمود: «قطعه‌ای از طلای صدقه، در خانه گذاشته بودم و دوست نداشتم که آن را شب در خانه نگه دارم».

شرح

مؤلف رحمته روایتی از عقبه بن حارث رضی الله عنه نقل کرده که می‌گوید: روزی نماز عصر را پشت سر رسول‌الله صلی الله علیه و آله خواند. پیامبر صلی الله علیه و آله پس از پایان نماز برخاست و با شتاب، از روی شانه‌های نمازگزاران عبور کرد و به خانه‌ی یکی از همسرانش رفت و پس از اندکی، از خانه بیرون آمد و مشاهده کرد که مردم تعجب کرده‌اند که چرا با عجله به خانه رفته است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله دلیل عجله‌اش را برای آن‌ها بیان کرد و فرمود: «به یادم آمد که مقداری طلا در خانه‌ی ماست» که باید آن را تقسیم کنم و «دوست نداشتم که مرا به خود مشغول سازد؛ لذا دستور دادم که آن را تقسیم کنند». این حدیث، بیان‌گر این است که باید در انجام کارهای نیک، شتاب کرد و درنگ، درست نیست؛ زیرا انسان نمی‌داند و شاید مرگش فرارسد و نتواند آن کار نیک را انجام دهد. لذا انسان باید زیرک و بانشاط باشد و برای آخرت خود کار کند و سستی و تنبلی به خود راه ندهد. آری! انسان همان‌گونه که برای کارهای دنیایش، زرنگ است و هر فرصتی را غنیمت می‌داند، باید برای آخرت خود نیز زیرک و بلکه زرنگ‌تر باشد. الله تعالی می‌فرماید:

﴿بَلْ تُؤْتِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿١٦﴾ وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَى ﴿١٧﴾ إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ

الْأُولَى ﴿١٨﴾ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى ﴿١٩﴾﴾ [الأعلى: ۱۶، ۱۹]

ولی شما زندگی دنیا را ترجیح می‌دهید؛ حال آن‌که آخرت، بهتر و پایدارتر است. این رهنمود، در صحیفه‌های نخستین نیز بود؛ صحیفه‌های ابراهیم و موسی.

روایت عقبه رضی الله عنه نشان می‌دهد که رسول‌الله صلی الله علیه و آله بیش از همه برای انجام کارهای نیک، شتاب می‌کرد و مانند دیگران نیازمند انجام کارهای نیک و شایسته بود؛ از این رو خود، زمانی که فرمود: «هیچ‌کس در برابر عمل خود وارد بهشت نمی‌شود»، از

او پرسیدند: «حتی شما ای رسول خدا؟» فرمود: «وَلَا أَنَا إِلَّا أَنْ يَتَعَمَّدَنِي اللَّهُ بِرَحْمَتِهِ»^(۱) یعنی: «و من نیز (نجات نمی یابم) مگر این که رحمت الله، شامل حالم شود». از این حدیث، بدین نکته نیز پی می بریم که پس از پایان نماز، عبور کردن از روی شانه های نمازگزاران، جایز است؛ زیرا برخی از مردم پس از نماز، کار دارند و سر جایشان نمی نشینند؛ البته پیش از نماز، عبور کردن از روی شانه های مردم، (برای رفتن به صف های جلو) جایز نیست؛ زیرا باعث اذیت و آزار مردم می شود. باری رسول الله ﷺ در روز جمعه، در حال ایراد خطبه بود؛ شخصی را دید که از روی شانه ها می گذشت. رسول الله ﷺ خطبه اش را قطع کرد و به آن شخص فرمود: «بنشین که باعث اذیت و آزار دیگران شدی».

حدیث عقبه ﷺ بیان گر این است که رسول الله ﷺ نیز مانند سایر انسان ها می باشد و دچار نسیان و فراموشی می گردد؛ زیرا همان طور که از این حدیث برمی آید، چیزی را که پیش تر به یاد داشت، فراموش کرد؛ لذا از باب اولی، نسبت به چیزی که پیش تر از آن بی اطلاع بوده، بی خبر است و علم غیب ندارد. الله ﷻ به او فرموده است:

﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي

[الأنعام: ۵۰]

مَلِكٌ﴾

بگو: نمی گویم گنج ها و خزانه های الله نزد من است. و من، غیب نمی دانم و به شما نمی گویم که من فرشته ام.

این، ردی صریح و قاطع در برابر کسانی است که در کارها و مشکلاتشان به پیامبر ﷺ پناه می برند و او را به فریاد می خوانند. به یقین چنین کسانی دشمنان رسول الله ﷺ هستند، نه دوستان او؛ زیرا اگر پیامبر ﷺ زنده بود، از آنها می خواست که توبه کنند؛ و گرنه، به حسابشان می رسید و آنها را مجازات می کرد؛ زیرا آنها مشرکند. به هیچ عنوان جایز نیست که انسان، کسی جز الله ﷻ را به فریاد بخواند؛ نه فرشته ی مقرب و نه پیامبری مرسل. رسول الله ﷺ برای حمایت و پشتیبانی از توحید و اجرای درست و دقیق عبادت و بندگی الله ﷻ آمده است. او، غیب نمی دانست و چه

(۱) صحیح بخاری، ش: (۵۹۸۲، ۵۲۴۱)؛ و مسلم، ش: (۵۰۳۶، ۵۰۳۷) به نقل از ابوهریره ﷺ و هم چنین روایت بخاری، ش: ۵۹۸۶ به نقل از عایشه ﷺ.

بسا چیزهایی را که از قبل می‌دانست، فراموش می‌کرد و به خوردن و آشامیدن و پوشیدن لباس و محافظت در برابر دشمنان نیاز داشت؛ چنان‌که هنگام رویارویی با دشمنان در «احد»، لباس رزم (زره) پوشیده بود تا آسیبی نبیند. پیامبر ﷺ مانند سایر انسان‌هاست و از ویژگی‌ها و محدودیت‌های بشری، مستثنا نیست؛ از این رو الله ﷻ به او فرموده است:

﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي

مَلَكٌ﴾

[الأنعام: ۵۰]

بگو: نمی‌گویم گنج‌ها و خزانه‌های الله نزد من است. و من، غیب نمی‌دانم و به شما نمی‌گویم که من فرشته‌ام.

پیامبر ﷺ در قرآن کریم بدین‌سان وصف شده که بشری مانند شماست؛ و این، درخور توجه و تدبیر می‌باشد و فقط کافی بود که بگوید: او، بشر است؛ یعنی اگر می‌گفت که من، انسان یا بشر هستم، خود کافی بود؛ زیرا از طریق قیاس درمی‌یافتیم که او، مانند سایر انسان‌هاست؛ اما فرمود: مانند شما هستم و هیچ تفاوت یا امتیازی بر شما ندارم و تنها تفاوت من با شما، وحیی است که بر من نازل می‌شود:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ﴾ [الکهف: ۱۱۰]

بگو: جز این نیست که من نیز بشری همانند شما هستم و به من وحی می‌شود که پروردگارتان یگانه معبود برحق است.

این حدیث، بیان‌گر اهمیت والای ادای امانت است و اگر انسان برای ادای آن درنگ کند، چه بسا از ادای آن باز بماند؛ چنان‌که رسول‌الله ﷺ فرمود: «فَكَرِهْتُ أَنْ يَحْبَسَنِي»؛ یعنی: «دوست نداشتم که مرا به خود مشغول کند» و در تقسیم آن، درنگ کنم. دین یا بدهی نیز، همین‌گونه است و انسان باید برای ادای بدهی‌اش عجله کند؛ مگر این‌که صاحب دین (بستان‌کار) به او فرصت دهد؛ و گرنه، باید برای ادای آن، شتاب نماید. حتی برخی از علما رحمهم الله گفته‌اند: فریضه‌ی حج از کسی که بدهکار است، ساقط می‌گردد تا آن‌که بدهی‌اش را پرداخت کند؛ زیرا مسأله‌ی بدهکاری، دارای اهمیت است. پیامبر ﷺ عادت داشت که وقتی جنازه‌ای می‌آوردند تا بر آن نماز بخواند، می‌پرسید: «آیا بدهکار است؟» و اگر پاسخ، منفی بود، جلو

می‌رفت و بر او نماز می‌خواند؛ اما اگر می‌گفتند که بدهکار است، خود بر او نماز نمی‌خواند. چنان‌که یک بار جنازه‌ی یکی از انصار را آوردند تا بر او نماز بخواند. چند قدمی جلو رفت؛ آن‌گاه پرسید: «آیا بدهکار است؟» گفتند: آری؛ سه دینار بدهکار بوده و ادا نکرده است. لذا رسول خدا ﷺ به عقب برگشت و فرمود: «بر رفیقان نماز بخوانید». رنگ چهره‌ی حاضران عوض شد که چرا رسول الله ﷺ بر رفیقشان نماز نخواند؟ ابوقتاده رضی الله عنه جلو رفت و عرض کرد: ای رسول خدا! بدهی‌اش را من می‌پردازم. لذا رسول الله ﷺ جلو رفت و بر جنازه‌ی آن شخص، نماز خواند.^(۱)

متأسفانه امروزه خیلی از افراد بدهکار، با وجودی که توانایی پرداخت بدهی خود را دارند، در پرداخت آن، تأخیر می‌کنند؛ حال آن‌که رسول الله ﷺ فرموده است: «مَطْلُ الْعَنِيِّ ظُلْمٌ»^(۲)؛ یعنی: «تأخیر نمودن ثروتمند برای ادای بدهی‌اش، ظلم است». دین، شامل هرگونه بدهی‌ای می‌شود که بر گردن انسان است؛ مانند: وام یا قرض، کرایه‌ی منزل، کرایه‌ی ماشین و هر بدهی دیگری که بر عهده‌ی انسان می‌باشد. و باید بلافاصله برای پرداخت آن، اقدام کرد.

این حدیث، دلیلی است بر این‌که تعیین و کیل یا نماینده برای تقسیم اموالی که قسمت کردن آن بر انسان واجب است، جایز می‌باشد؛ چنان‌که رسول الله ﷺ فرمود: «دستور دادم که آن را تقسیم کنند». لذا تعیین نماینده یا وکیل در همه‌ی اموری که امکان اخذ نماینده وجود دارد، جایز است؛ مانند تعیین نایب یا نماینده برای ادای حج و پرداخت زکات، و ادای حقوق مردم در داد و ستدها، یا رهن و دیگر معامله‌های شرعی.

نتیجه‌ای که از این حدیث برداشت می‌کنیم، این است که نباید در کارهای نیک درنگ یا سستی کرد؛ بنابراین به سوی کارهای نیک بشتابید و بدانید که اگر سستی به خود راه دهید، به تنبلی و سستی عادت می‌کنید؛ اما اگر همت خود را بالا بگیرید و زود، دست به کار شوید و در انجام کارهای نیک درنگ نکنید، به تصمیم‌گیری درست

(۱) صحیح بخاری، ش: (۲۱۳۳، ۴۹۵۲)؛ و مسلم، ش: ۳۰۴۰، به نقل از ابوهیره رضی الله عنه.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۲۱۲۵، ۲۱۲۶، ۲۲۲۵) و مسلم، ش: ۲۹۲۴، به نقل از ابوهیره رضی الله عنه.

و به هنگام عزم و اراده‌ی استوار عادت می‌نمایید. از الله متعال درخواست می‌کنم که همه‌ی ما را به ذکر و شکر و عبادتش، توفیق دهد.

۹۰- الثَّالِثُ: عَنْ جَابِرٍ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِلنَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم يَوْمَ أُحُدٍ: أَرَأَيْتَ إِنْ قُتِلْتُ فَأَيْنَ أَنَا؟ قَالَ: «فِي الْجَنَّةِ». فَأَلْقَى تَمْرَاتٍ كُنَّ فِي يَدِهِ، ثُمَّ قَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ. [متفقٌ عليه] ^(۱)

ترجمه: جابر رضي الله عنه می‌گوید: روز جنگ احد، شخصی از پیامبر صلى الله عليه وسلم پرسید: اگر کشته شوم، کجا خواهم بود؟ پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: «در بهشت». آن مرد خرماهایی را که در دست داشت، انداخت و جنگید تا به شهادت رسید.

شرح

مؤلف رحمته الله روایتی از جابر رضي الله عنه و پدرش نقل کرده که مردی، در روز جنگ احد از پیامبر صلى الله عليه وسلم سؤال کرد: اگر امروز بجنگم و کشته شوم، جایم کجاست؟ رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «در بهشت خواهی بود». آن مرد خرماهایی را که در دست داشت، انداخت و به جنگ پرداخت تا به شهادت رسید.

این حدیث، بیان‌گر شتافتن صحابه رضي الله عنهم به سوی کارهای نیک است و نشان می‌دهد که آن بزرگواران، در انجام کارهای نیک درنگ نمی‌کردند و چون چنین وضعیتی داشتند، به عزت دنیا و آخرت دست یافتند.

در یکی از عیدها، رسول الله صلى الله عليه وسلم پس از سخنرانی برای مردم، نزد زنان صحابه رضي الله عنهن رفت و برایشان سخنرانی کرد و آن‌ها را به صدقه دادن در راه الله تشویق نمود. زن‌ها، گوشواره‌ها و انگشترهای خود را بیرون می‌آوردند و در دامن بلال رضي الله عنه می‌انداختند که مشغول جمع‌آوری صدقات بود تا آن‌ها را به پیامبر صلى الله عليه وسلم دهد. زنان صحابه، در صدقه دادن درنگ نکردند و زیورآلات خود را در راه الله صدقه دادند.

از حدیث جابر رضي الله عنه چنین برداشت می‌کنیم که هرکس در راه الله کشته شود، بهشتی‌ست؛ اما پیکار چه کسی در راه خداست؟ پیکار کسی در راه خداست که برای اعلا‌ی کلمه‌ی الله و سرافرازی دین می‌جنگد؛ نه از روی شجاعت یا تعصب یا برای

(۱) صحیح بخاری، ش: ۴۰۴۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۸۹۹.

ریا و خودنمایی. لذا کسانی که از روی حسّ قومی و نژادی و با انگیزه‌های ناسیونالیستی مثلاً به‌خاطر وابستگی به نژاد عربی می‌جنگند و کشته می‌شوند، شهید به‌شمار نمی‌روند؛ زیرا جنگیدن با چنین انگیزه‌هایی، در راه الله نیست.

هم‌چنین کسی که شجاعتش او را به پیکار و میدان نبرد می‌کشاند و کشته می‌شود، شهید به‌شمار نمی‌رود؛ زیرا انسان معمولاً دوست دارد ویژگی یا صفتی را که با آن شهرت یافته است، به اثبات برساند. آری؛ اگر کسی از روی شجاعت کشته شود، پیکار و کشته شدنش راه الله نیست.

همین‌طور کسی که برای ریا و خودنمایی، با دشمنان کافر پیکار می‌کند؛ او نیز مجاهد راه الله به‌شمار نمی‌رود و اگر کشته شود، شهید نیست؛ زیرا از رسول الله ﷺ درباره‌ی شخصی پرسیدند که بر اساس یکی از این انگیزه‌ها می‌جنگد: شجاعت، تعصب و خودنمایی؛ سؤال کردند که کدام‌یک مجاهد راه خداست؟ فرمود: «مَنْ قَاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^(۱) یعنی: «کسی که برای اعلاّی کلمه‌ی الله و سرافرازی دین او بجنگد، مجاهد راه الله است».

حدیث جابر^{رضی} نشان‌دهنده‌ی اشتیاق فراوان صحابه^{رضی} به شناختن مسایل مهم است؛ چنان‌که این شخص، از رسول الله ﷺ درباره‌ی نتیجه‌ی پیکارش در راه الله ﷻ سؤال کرد. این، عادت صحابه^{رضی} بود که هیچ فرصتی را از دست نمی‌دادند و مسایل گوناگون را از رسول الله ﷺ می‌پرسیدند و بدین‌سان از لحاظ علمی و عملی، استفاده‌ی زیادی می‌بردند. الله متعال به وسیله‌ی علم، منت بزرگی بر عالم دین نهاده که اگر با عمل، همراه شود، خود نعمت و منت دیگری از سوی الله متعال است. همه‌ی صحابه^{رضی} این‌چنین بودند و احکام شرعی را از پیامبر^{رضی} می‌پرسیدند تا بدان عمل کنند. بر خلاف رویکردی که امروزه، عموم مردم دارند و اگر درباره‌ی احکام شرعی سؤال می‌کنند، با بی‌توجهی از کنار آن می‌گذرند و بدان عمل نمی‌نمایند؛ گویا تنها هدفی که از پرسیدن یا کسب علم دنبال دارند، شناختن برخی از دیدگاه‌هاست و به

(۱) صحیح بخاری، ش: (۱۲۰، ۵۹۹، ۲۸۹۴، ۶۹۰۴)؛ مسلم، ش: (۳۵۲۴، ۳۵۲۵، ۳۵۲۶) به‌نقل از

جنبه‌ی تئوری آن بسنده می‌کنند. این، در حقیقت، زیان بزرگی‌ست؛ زیرا اگر انسان نداند و عمل نکند، بهتر است از این که بداند و عمل نکند.

گاه، این پرسش مطرح می‌شود که عده‌ای می‌جنگند و ادعا می‌کنند که پیکارشان، به‌خاطر اسلام و دفاع از آن است؛ آیا اگر کسی از آن‌ها کشته شود، می‌توانیم او را شهید بنامیم؟

پاسخ، منفی‌ست و ما نمی‌توانیم شهادت دهیم که او، شهید است؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «مَا مِنْ مَكْلُومٍ يُكَلِّمُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ - وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَنْ يُكَلِّمُ فِي سَبِيلِهِ - إِلَّا جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَجْرُحُهُ يَتَعَبُ دَمًا لَلْوُنْ لَوْنُ الدَّمِ وَالرَّيْحُ رِيحُ الْمِسْكِ»^(۱) یعنی: «کسی که در راه الله زخمی شود - و الله بهتر می‌داند که چه کسی در راه او زخمی می‌گردد - روز قیامت در حالی برانگیخته می‌شود که از زخمش خون می‌ریزد؛ رنگش، به رنگ خون و بویش، بوی مشک خواهد بود». می‌بینیم که رسول الله ﷺ فرموده است: «الله بهتر می‌داند که چه کسی در راه او زخمی می‌گردد». این فرموده‌ی پیامبر ﷺ نشان می‌دهد که این مسأله، به نیت شخص بستگی دارد که برای ما معلوم نیست و فقط الله ﷻ نیت هر رزمنده‌ای را می‌داند. عمر بن خطاب رضی الله عنه در یکی از سخنرانی‌هایش فرمود: ای مردم! شما می‌گویید: فلانی، شهید است؛ فلانی، شهید است. حال آن‌که شاید شتر یا مرکبش را از غنایمی که در جنگ دزدیده است، بار کرده باشد. لذا چنین نگوئید؛ بلکه بگوئید: هر کس در راه الله بمیرد یا کشته شود، شهید است.

بنابراین در رابطه با شخص معینی نگوئید که شهید است؛ مگر این که پیامبر ﷺ به شهید بودن او گواهی داده باشد. لذا به همین گفتار عمومی بسنده کنید که «هر کس در راه الله کشته شود، شهید است» و درباره‌ی افراد معین، بگوئید که امیدواریم جزو شهدا باشد یا عبارت‌های دیگری به همین مضمون بگوئید.

۹۱- الرابع: عن أبي هريرة رضی الله عنه قال: جاء رجلٌ إلى النبي ﷺ فقال: يا رسول الله، أئني الصّدقة أعظم أجراً؟ قال: «أَنْ تَصَدَّقَ وَأَنْتَ صَاحِبٌ شَحِيحٌ تَخْشَى الْفَقْرَ، وَتَأْمُلُ الْغَنَى، وَلَا

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۱۰۷ به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

تُمْهَلُ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ. قُلْتُ: لِفُلَانٍ كَذَا وَلِفُلَانٍ كَذَا، وَقَدْ كَانَ لِفُلَانٍ». [متفق علیه]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: شخصی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و پرسید: ای رسول خدا! کدامین صدقه، اجر و پاداش بیش‌تری دارد؟ فرمود: «صدقه‌ای که آن را در حالی بدهی که خود، سالم و تن‌درستی و نسبت به مال و ثروت، حریص و علاقه‌مندی و از فقر می‌ترسی و به مال و ثروت، امیدواری؛ نه این‌که آن‌قدر در صدقه دادن درنگ کنی تا جانت به گلو برسد و آن‌گاه بگویی: این، مال فلانی باشد و آن، از آن فلانی. در حالی که آن مال، دیگر، از آن وارثان توست».

شرح

مؤلف رحمته الله این حدیث را در باب تعجیل برای انجام کارهای نیک آورده است که وقتی انسان، برای انجام کار نیکی تصمیم می‌گیرد، نباید در انجامش درنگ کند. آن مرد از رسول‌الله صلی الله علیه و آله پرسید: کدامین صدقه، بهتر است؟ منظور سؤال‌کننده، نوع و کمیت یا مقدار و اندازه‌ی صدقه نبود؛ بلکه می‌خواست بپرسد که در چه حالت یا چه زمانی، صدقه دادن، بهتر است و پاداش بیش‌تری دارد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «صدقه‌ای که آن را در حالی بدهی که خود، سالم و تن‌درستی و نسبت به مال و ثروت، حریص و علاقه‌مند هستی»؛ زیرا انسان زمانی که سالم و تن‌درست است، علاقه‌ی بیش‌تری به مال و ثروت دارد و به زندگی، امیدوار می‌باشد و از این‌رو نگران فقر است که مبادا فقیر شود؛ اما زمانی که بیمار است، به دنیا دل‌بستگی ندارد و صدقه دادن برایش آسان‌تر می‌باشد.

در این روایت، آمده است: «تَخَشَى الْفَقْرَ، وَتَأْمُلُ الْغِنَى»؛ یعنی: «از فقر می‌ترسی و به مال و ثروت، امیدواری». در روایت دیگری آمده است: «تَأْمُلُ الْبَقَاءَ وَتَخَشَى الْفَقْرَ»؛ یعنی: بدان سبب که سالم و تن‌درستی، به زندگی و طول عمر، امیدوار هستی؛ زیرا آدم تن‌درست، مرگ را از خود دور می‌پندارد؛ حال آن‌که ممکن است به صورت ناگهانی بمیرد. بر خلاف بیمار که مرگش را نزدیک می‌داند و اگر بمیرد، مرگش،

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۴۱۹؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۳۲.

ناگهانی نیست. فرمود: «وَتَحْتَشَى الْفَقْرَ»؛ یعنی: چون به زندگی، امیدواری و فکر می‌کنی که عمر طولانی خواهی کرد، نگران فقر هستی. انسانی که تصور می‌کند، زیاد عمر خواهد کرد، از فقر می‌ترسد؛ زیرا نگران است که شاید دارایی‌اش تمام شود یا اوضاع، دگرگون گردد. لذا صدقه‌ای که انسان در حالی می‌دهد که سالم و تن‌درست است و به مال و ثروت علاقه‌زیادی دارد، بهترین صدقه می‌باشد.

«وَلَا تُمَهِّلْ». یعنی در صدقه دادن، درنگ نکن؛ «حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ، قُلْتَ: لِفُلَانٍ كَذَا وَلِفُلَانٍ كَذَا، وَقَدْ كَانَ لِفُلَانٍ»؛ یعنی وقتی که جانث به گلو می‌رسد و یقین می‌کنی که مرگت، فرارسیده است و باید دنیا را ترک کنی، بگویی: این، از آن فلانی باشد و آن، مال فلانی؛ در حالی که آن مال، دیگر از آن وارثان توست. هنگامی که انسان می‌میرد، هرچه دارد، به وارثانش می‌رسد و هیچ مالی برای او باقی نمی‌ماند. بنابراین درمی‌یابیم که باید پیش از فرارسیدن مرگ صدقه دهیم و صدقه‌ای که انسان در بالین مرگ می‌دهد، به مراتب اجر و پاداش کم‌تری نسبت به صدقه‌ای دارد که در حال تن‌درستی یا زمانی می‌دهد که به مال و ثروتش، دل‌بسته و علاقه‌مند است.

البته باید دانست که سخن یا وصیت انسان در بالین مرگ، تا زمانی اعتبار دارد که انسان، به‌هوش باشد و گرنه، سخن و وصیتش بی‌اعتبار می‌باشد؛ زیرا رسول‌الله ﷺ فرموده است: «حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ، قُلْتَ: لِفُلَانٍ كَذَا وَلِفُلَانٍ كَذَا، وَقَدْ كَانَ لِفُلَانٍ»؛ یعنی: وقتی که جانث به گلو می‌رسد و یقین می‌کنی که مرگت، فرارسیده است و باید دنیا را ترک کنی، بگویی: این، از آن فلانی باشد و آن، مال فلانی؛ در حالی که آن مال، دیگر از آن وارثان توست.

این حدیث نشان می‌دهد که جان انسان، از پایین بدنش جدا می‌شود و به بالا می‌رود تا آن‌که به اندام بالای بدن می‌رسد و آن‌گاه جان انسان به‌طور کامل از بدن جدا می‌گردد؛ از این رو رسول‌الله ﷺ فرمود: «حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ»؛ یعنی: «تا وقتی که جان، به گلو می‌رسد...». همان‌گونه که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ ﴿۸۳﴾ وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ ﴿۸۴﴾﴾ [الواقعة: ۸۳، ۸۴]

پس آن‌گاه که جان (انسان) به حلقوم (گلوگاه) می‌رسد و شما در آن‌هنگام نظاره‌گر هستید.

ابتدا اندام پایین انسان می‌میرند تا این‌که روح در بدن بالا می‌رود و به گلوگاه می‌رسد و آن‌گاه فرشته‌ی مرگ، جان انسان را می‌گیرد. الله متعال، عاقبت همه‌ی ما را نیک و سعادت‌مند بگرداند.

۹۲- الخامس: عن أنس رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَخَذَ سَيْفًا يَوْمَ أُحُدٍ فَقَالَ: «مَنْ يَأْخُذْ مِنِّي هَذَا؟» فَبَسُّوا أَيْدِيَهُمْ، كُلُّ إِنْسَانٍ مِنْهُمْ يَقُولُ: أَنَا أَنَا. قَالَ: «فَمَنْ يَأْخُذُهُ بِحَقِّهِ؟» فَأَحْجِمِ الْقَوْمَ، فَقَالَ أَبُو دَجَانَةَ رضی الله عنه: أَنَا أَخْذُهُ بِحَقِّهِ، فَأَخْذُهُ فَفَلَقَ بِهِ هَامَ الْمُشْرِكِينَ. [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: انس رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ در روز احد، شمشیری به دست گرفت و فرمود: «چه کسی این شمشیر را از من می‌گیرد؟» همه دست خود را دراز کردند و هر یک از آن‌ها می‌گفت: من، من. پیامبر ﷺ فرمود: «چه کسی آن را به حق آن از من می‌گیرد (تا حقش را ادا کند)؟» مردم توقف کردند؛ اما ابودجانة رضی الله عنه گفت: من آن را می‌گیرم و حقش را ادا می‌کنم. آن‌گاه آن را گرفت و با آن، سرهای مشرکان را شکافت.

[نام ابودجانة، سماک بن خرشه است.]

شرح

مؤلف رحمته الله حدیثی از انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده است که به یکی از ماجراهایی که در جنگ احد اتفاق افتاد، اشاره می‌کند. جنگ احد، یکی از غزوه‌های بزرگی است که شخص رسول‌الله ﷺ در آن، حضور داشت. کوه «احد»، کوهی در نزدیکی مدینه است. شکست مشرکان در جنگ «بدر» و کشته شدن تعدادی از سران و بزرگانشان در بدر، آنان را بر آن داشت که برای انتقام، جنگی تمام‌عیار بر ضد پیامبر ﷺ ترتیب دهند؛ لذا به قصد جنگ با پیامبر ﷺ به سوی مدینه حرکت کردند. زمانی که خبر سپاه قریش به پیامبر ﷺ رسید، جلسه‌ای تشکیل داد تا پیرامون این موضوع به رایزنی و مشورت با یارانش پردازد. برخی از یارانش، مشورت دادند که

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۴۷۰.

در مدینه بمانیم و در درون مدینه با آن‌ها بجنگیم. این دسته از صحابه رضی الله عنهم می‌گفتند: اگر مشرکان به مدینه حمله کردند و وارد مدینه شدند، می‌توانیم از روی بام‌ها آن‌ها را هدف بگیریم. تعدادی از صحابه، به‌ویژه جوانان و کسانی که از افتخار حضور در نبرد بدر بازمانده بودند، مشورت دادند که به سوی مشرکان حرکت کنیم و در بیرون مدینه با آنان بجنگیم. پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه‌اش رفت و لباس رزم پوشید. آن‌گاه نزد یارانش بازگشت و فرمان حرکت را صادر کرد. دو لشکر در «احد» رویاروی هم قرار گرفتند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان آماده‌باش داد و صفوف لشکرش را به بهترین شکل آراست و پنجاه نفر از تیراندازان ماهر را برگزید و فرماندهی آن‌ها را به عبدالله بن جبیر رضی الله عنه سپرد و به آنان دستور داد در مکانی که بعدها به «جبل الرماة»، یعنی کوه تیراندازان شهرت یافت، مستقر شوند و به آن‌ها فرمود: «چه در حالت شکست باشیم و چه در حالت پیروزی، سر جایتان بمانید». جرقه‌ی جنگ زده شد و جنگ، آغاز گردید؛ مشرکان شکست خوردند و پا به فرار گذاشتند و مسلمانان مشغول جمع‌آوری غنایم شدند. هنگامی که تیراندازان پیروزی دوستانشان را مشاهده کردند، به یک‌دیگر گفتند: برای گرفتن غنیمت و جمع‌آوری آن پایین برویم. فرماندهی تیراندازان، فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله را به آنان یادآوری کرد که نباید تحت هیچ شرایطی، گردنه را ترک کنند؛ اما آنان گمان کردند که کار تمام شده است؛ زیرا دیدند که مشرکان گریختند و فقط تعداد اندکی از آن‌ها مانده‌اند؛ لذا گردنه را ترک کردند.

سوارکاران قریش، فرصت را از دست ندادند و با عبور از این گردنه، مسلمانان را از پشت سر غافل‌گیر کردند و به میان مسلمانان حمله‌ور شدند و همان اتفاقی افتاد که پروردگار توانا و حکیم، مقدر کرده بود؛ هفتاد تن از مسلمانان، از جمله شیر خدا و رسولش، حمزه بن عبدالمطلب رضی الله عنه، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله به شهادت رسیدند.

پس از این مصیبت بزرگی که به مسلمانان رسید، به خود آمدند و گفتند: چرا شکست بخوریم؟ رسول‌الله صلی الله علیه و آله با ماست و ما، سپاهیان الله هستیم و آن‌ها سربازان شیطان هستند و شیطان، با آن‌هاست؟ الله عز و جل می‌فرماید:

﴿أَوْلَمَّا أَصَبْتَكُمْ مُصِيبَةً قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَهَا قُلْتُمْ أَلْنِي هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ﴾

[آل عمران: ۱۶۵]

چرا هنگامی که در (جنگ احد) تلفاتی به شما وارد شد که خودتان دو برابرش را (در جنگ بدر) به دشمن وارد کرده بودید، گفتید: این آسیب از کجا به ما رسید؟ بگو: از ناحیه‌ی خودتان بود.

شما، خود باعث این تلفات بودید؛ زیرا سرپیچی کردید. همان‌طور که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿حَقَّىٰ إِذَا فُشِلْتُمْ وَتَنَزَّعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِّنْ بَعْدِ مَا أَرْسَلْنَاكُمْ مَّا نُحِبُّونَ﴾

[آل عمران: ۱۵۲]

تا آن‌که سستی کردید و به کشمکش پرداختید و پس از آن، نافرمانی نمودید که نشانه‌های پیروزی را که مورد پسندتان بود، به شما نشان داد.

در نتیجه، این تلفات ناگوار به شما وارد شد؛ اگرچه این اتفاق‌ها ناگوار بود، اما برآمده از حکمت‌های بزرگی بود که الله ﷻ در سوره‌ی «آل عمران» ذکر فرموده و حافظ ابن‌القیم ﷻ در «زاد المعاد» درباره‌ی حکمت‌های بزرگ این غزوه، به خوبی سخن گفته است و بنده، چنین تحلیل‌های دقیقی را هیچ‌جا ندیده‌ام.

به هر حال، رسول‌الله ﷺ در غزوه‌ی «احد» شمشیری برداشت و فرمود: «چه کسی، این شمشیر را از من می‌گیرد؟» همه، دستان خود را دراز کردند تا شمشیر را بگیرند و هر یک از آن‌ها می‌گفت: من، من. پیامبر ﷺ فرمود: «چه کسی، آن را از من می‌گیرد تا حقش را ادا کند؟» آن‌جا بود که همه، پا پس کشیدند؛ چون می‌ترسیدند که شاید نتوانند حقش را ادا کنند؛ زیرا حق شمشیر، زیاد بود و باید به قولی که به پیامبر ﷺ می‌دادند، عمل می‌کردند و این، برای آن‌ها نگران‌کننده بود که شاید از ادای حقش عاجز باشند؛ اما الله ﷻ به ابودجانه ﷺ توفیق داد که بگوید: من، آن را می‌گیرم و حقش را ادا می‌کنم. و به‌راستی حقش را ادا کرد و با آن، جنگید و سرهای مشرکان را شکافت.

لذا درمی‌یابیم که انسان باید برای کارهای نیک، پیش‌قدم شود و درنگ نکند و بدین منظور از الله ﷻ کمک بخواهد و بداند که اگر از الله متعال درخواست کمک کند

و به او حسن ظن داشته و به کمکش امیدوار باشد، به طور قطع قطع الله ﷻ کمکش می‌فرماید.

گاه، برخی از مردم عبادتی را که انجام می‌دهند، بزرگ و زیاد می‌پندارند و از این‌رو از عبادت باز می‌ایستند؛ اما انسان باید از الله کمک بخواهد و توکلش بر او باشد. اگر از الله ﷻ درخواست توفیق کنی و بر او توکل نمایی و به کاری پردازی که مورد پسند اوست، مطمئن باش که به خیر و نیکی، دست می‌یابی و الله متعال، تو را یاری می‌دهد. همان‌طور که فرموده است:

﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾

[الطلاق: ۳]

و هر کس بر الله توکل کند، الله برایش کافی‌ست.

حدیث انس رضی الله عنه بیان‌گر توجه رسول‌الله صلی الله علیه و آله به همه‌ی امتش می‌باشد؛ چنان‌که شمشیر را به یکی از یارانش، اختصاص نداد؛ بلکه این فرصت را به همه داد که هر یک از آن‌ها که خواسته باشد، شمشیر را تحویل بگیرد و حق را ادا کند. از این‌رو هر کس که مقام و مسؤولیتی دارد، باید از جانب‌داری و تبعیض بپرهیزد و رویکردش به گونه‌ای نباشد که دیگران گمان کنند که از افراد مشخصی جانب‌داری می‌کند؛ زیرا پی‌آمد تبعیض در میان افراد و قشرهای جامعه، پیدایش اختلاف و چنددستگی خواهد بود و این تأثیر بدی در جامعه دارد؛ البته اگر سبب برتری دادن فرد یا افرادی بر دیگران، توانایی‌ها و ویژگی‌هایی باشد که دیگران از آن نابرخوردارند، اشکالی ندارد؛ اما باید دلیل این امتیاز یا برتری را برای همه بیان کرد تا بدبینی یا اعتراضی پیش نیاید.

۹۳- السَّادِسُ: عَنِ الرَّبْرِ بْنِ عَدِيِّ قَالَ: أَتَيْتَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رضی الله عنه فَشَكُونَا إِلَيْهِ مَا نَلْقَى مِنَ الْحُجَّاجِ. فَقَالَ: «اصْبِرُوا فَإِنَّهُ لَا يَأْتِي زَمَانٌ إِلَّا وَالَّذِي بَعْدَهُ شَرٌّ مِنْهُ حَتَّى تَلْقُوا رَبَّكُمْ». سَمِعْتُهُ مِنْ نَبِيِّكُمْ صلی الله علیه و آله. [روایت بخاری]^(۱)

(۱) صحیح بخاری، ش: ۷۰۶۸.

ترجمه: زبیر بن عدی می‌گوید: نزد انس بن مالک رضی الله عنه رفتیم و از رفتاری که حجاج با ما می‌کرد، شکایت کردیم. انس رضی الله عنه فرمود: «صبر کنید؛ زیرا هر زمانی که می‌آید، زمان بعدی، بدتر خواهد بود و این رویه ادامه دارد تا آن‌که پروردگارتان را ملاقات کنید». این را از پیامبرتان صلی الله علیه و آله شنیدم.

شرح

مؤلف رحمته الله از زبیر بن عدی روایت کرده است که او و عده‌ای دیگر نزد انس بن مالک رضی الله عنه، خدمتگزار رسول الله صلی الله علیه و آله رفتند. انس رضی الله عنه عمری طولانی کرد و تقریباً ۹۰ سال پس از هجرت نبوی زنده بود و در طول زندگی‌اش، فتنه‌های زیادی پدید آمد. مردم نزد انس بن مالک رضی الله عنه رفتند تا از ظلم و ستم حجاج بن یوسف ثقفی شکایت کنند؛ حجاج، یکی از امیران و کارگزاران خلفای بنی‌امیه بود و به ستم و خون‌ریزی و قتل و کشتار، شهرت داشت و ستمگر و خودکامه بود. حجاج، همان کسی است که مکه را برای دست‌گیری و کشتن عبدالله بن زبیر رضی الله عنه محاصره کرد و کعبه را با منجنیق هدف قرار داد تا این‌که کعبه یا بخشی از آن، ویران شد. وی، ستم زیادی به مردم می‌کرد. از این‌رو مردم برای شکایت نزد انس بن مالک رضی الله عنه رفتند. انس رضی الله عنه به آن‌ها فرمود: «صبر کنید». این صحابی بزرگوار، مردم را به صبر و شکیبایی در برابر ستم حاکمان فراخواند؛ زیرا یکی از دلایل سیطره و چیرگی ستمگران بر مردم، ظلم و ستمی است که در میان خود مردم رواج دارد؛ همان‌گونه که الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ [الأَنْعَام: ۱۲۹]

این‌چنین برخی از ستم‌کاران را بر برخی دیگر به سبب کردارشان مسلط می‌کنیم.

وقتی شاهد ظلم و ستم حاکمان بودی و دیدی که به جان و مال مردم تعرض می‌کنند یا میان آن‌ها و دعوت به سوی الله تعالی مانع‌تراشی می‌نمایند، در وضعیت مردم و شهروندان آن جامعه بیندیش و خواهی دید که ریشه و خاستگاه این مصیبت، خود مردم هستند؛ زیرا از راه حق، منحرف شده‌اند و الله متعال، حاکمان ستمگری را بر آن‌ها مسلط کرده است. حدیث نیست؛ اما سخن بزرگان است که حاکم شما، آن‌گونه است که خود، هستید. گفته می‌شود که به یکی از شاهان اموی خبر رسید که پشت سرش سخنانی می‌گویند؛ گمان می‌کنم عبدالملک بن مروان بوده است؛ از این‌رو

مردم و بزرگانشان را جمع کرد و گفت: ای مردم! گویا شما می‌خواهید که ما برای شما، مثل ابوبکر و عمر باشیم؟ گفتند: آری. گفت: اگر می‌خواهید که ما برای شما، همانند ابوبکر و عمر باشیم، شما برای ما مثل مردم و شهروندان ابوبکر و عمر باشید! یعنی مردم، بر دین حاکمان خود هستند و اگر ظلمی از سوی حکومت‌ها صورت می‌گیرد، ریشه در رفتار و رویکرد خود مردم دارد. یکی از خوارج نزد علی بن ابی‌طالب علیه السلام رفت و پرسید: ای علی! چرا مردم از ابوبکر و عمر اطاعت می‌کردند، ولی از تو اطاعت نمی‌کنند؟ علی علیه السلام پاسخ داد: «برای این که شهروندان ابوبکر و عمر، من و امثال من بودیم؛ اما شهروندان من، تو و امثال تو هستی».

بنابراین، انس رضی الله عنه فرمود: «صبر کنید». صبر و شکیبایی، یک وظیفه است و انسان باید صبور و شکیبا باشد و هر سختی و رنجی، گشایشی دارد؛ نباید گمان کنیم که مشکلات، به سادگی حل می‌شوند. گاه بدی‌ها به یکباره پدید می‌آیند و به صورت ناگهانی سر می‌رسند، اما ماندگار نیستند؛ لذا باید صبر کنیم و مسایل و مشکلات را با حکمت و صبر و حوصله، حل و فصل نماییم. الله اعلم می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٢٠٠﴾﴾

[آل عمران: ۲۰۰]

ای مؤمنان! شکیبایی کنید و پایداری نمایید و برای جهاد آماده باشید و تقوای الله پیشه سازید تا رستگار شوید.

اگر خواهان رستگاری هستید، راهش همان است که در این آیه، ذکر شده است: «شکیبایی کنید، پایداری نمایید، پیوسته به دنبال کار نیک باشید (که جهاد، در رأس آن است)، و تقوای الهی پیشه سازید».

سپس انس بن مالک رضی الله عنه فرمود: «هر زمانی که می‌آید، زمان بعدی، بدتر خواهد بود و این رویه ادامه دارد تا آن که پروردگارتان را ملاقات کنید». این را از پیامبرتان، محمد صلی الله علیه و آله شنیدم؛ یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «هر زمانی که می‌آید، زمان بعدی، بدتر خواهد بود تا آن که پروردگارتان را ملاقات کنید». از جمله این که وضعیت دینی، بدتر خواهد شد؛ البته بدتر شدن اوضاع، مطلق نیست. به عبارت دیگر: اگر در پاره‌ای از موارد، اوضاع بدتر می‌گردد، در مواردی هم اوضاع بهتر می‌شود. البته هرچه رفاه و آسایش عمومی بیشتر می‌شود، شرارت‌ها و بدی‌ها نیز افزایش می‌یابد. آسایش طلبی،

انسان را به نابودی می‌کشاند؛ زیرا وقتی انسان به آسایش جسمی خود می‌اندیشد، به آرامش قلبی خویش کم‌تر فکر می‌کند و همه‌ی فکر و خیالش، این می‌شود که جسم خاکی خود را که سرانجام، خوراک مار و مور می‌گردد و می‌پوسد، در رفاه و آسایش قرار دهد. این، همان بلای بزرگی است که امروزه بر سر انسان‌ها آمده و کم‌تر کسی دیده می‌شود که از خانه و کاخ و ماشین و فرش و خورد و خوراکش حرف نزند. حتی برخی از کسانی که درس می‌خوانند، هدفی جز رسیدن به موقعیت‌های مالی ندارند. گویا انسان‌ها از یاد برده‌اند که برای هدف بزرگی آفریده شده‌اند و دنیا و نعمت‌های آن، فقط یک وسیله است؛ نه هدف.

علامه ابوالعباس حرانی رحمته الله می‌گوید: انسان باید از مال و ثروتش آن‌گونه استفاده کند که از الاغ برای سوار شدن، کار می‌گیرد یا از دستشویی برای قضای حاجت استفاده می‌نماید.

آری! آن‌ها که از مالشان استفاده می‌کنند، حقیقت مال دنیا را درک کرده‌اند؛ پس مال و ثروت، همه‌ی فکر و خیالت را به خود مشغول نسازد و دنیا، همه‌ی هدف و مقصدت نباشد.

از این رو می‌گوییم: هرچه دروازه‌ی دنیا به سوی مردم گشوده شود و نگاه مردم به سوی دنیا برود، به همان نسبت درباره‌ی آخرت، زیان می‌کنند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «وَاللَّهِ مَا الْفَقْرَ أَخْشَىٰ عَلَيْكُمْ وَإِنَّمَا أَخْشَىٰ عَلَيْكُمْ أَنْ تُفْتَحَ عَلَيْكُمُ الدُّنْيَا فَتَنَافَسُوهَا كَمَا تَنَافَسَهَا مِنْ قَبْلِكُمْ فَتُهْلِكُكُمْ كَمَا أَهْلَكْتَهُمْ»^(۱) یعنی: «من برای شما از بابت فقر نگران نیستم؛ بلکه از این می‌ترسم که دروازه‌ی دنیا به روی شما گشوده شود و مانند گذشتگان که بر سر دنیا با هم رقابت کردند، شما نیز به رقابت با یکدیگر پردازید و دنیا همان‌گونه که آنان را به هلاکت کشاند، شما را نیز به هلاکت برساند».

رسول‌الله صلی الله علیه و آله درست فرموده است؛ دنیا و دنیاطلبی، همان چیزی است که امروزه مردم را به هلاکت و نابودی رسانیده و کارشان به جایی رسیده که گویا آن‌ها برای دنیا آفریده شده‌اند و دنیا، برای آن‌ها خلق نشده است! و بدین‌سان به چیزی مشغول

(۱) صحیح بخاری، ش: (۲۹۲۴، ۳۷۱۲، ۵۹۴۵)؛ و مسلم، ش: ۵۲۶۱

گشته‌اند که برای آن‌ها آفریده شده و هدفی را که خودشان برای آن خلق شده‌اند، فراموش کرده‌اند. این، چیزی جز تیره‌روزی و بدبختی نیست. الله، همه‌ی ما را از این بلا مصون بدارد.

این حدیث، دلیلی بر وجوب صبر و شکیبایی در برابر ظلم و جور حاکمان است؛ زیرا روزی فرا می‌رسد که ما و حاکمان در برابر شاه شاهان و فرمانروای راستین، الله ﷻ می‌ایستیم و همه با هم برابر و یکسان خواهیم بود و اگر به ما ستم کرده باشند، می‌توانیم در دادگاه عدل الهی از آن‌ها شکایت کنیم. این‌طور نیست که ظلم و جور ستمگران، مانند گرد و غبار، از میان برود و مورد رسیدگی قرار نگیرد؛ هرگز! روز قیامت، حق هر مظلوم و ستم‌دیده‌ای را از ستمکاران، می‌گیرند و همه در برابر الله ﷻ می‌ایستند تا در میانشان، به عدالت داوری شود. پس، صبر کن و منتظر گشایشی از سوی الله باش تا آرام و آسوده‌خاطر شوی. انتظار گشایش، عبادتیست که می‌توانی به وسیله‌ی آن به الله متعال، نزدیکی بجویی؛ رسول الله ﷺ فرموده است: «وَأَعْلَمُ أَنَّ النَّصْرَ مَعَ الصَّبْرِ، وَأَنَّ الْفَرْجَ مَعَ الْكُرْبِ، وَأَنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا»^(۱) یعنی: «و بدان که پیروزی و موفقیت با صبر و شکیباییست و گشایش، با تحمل رنج و سختی؛ و در کنار هر سختی، آسانیست».

این حدیث، هشداری نسبت به این است که با گذشت روزگار، اوضاع بدتر می‌شود. پیامبر ﷺ روزی به یارانش فرمود: «مَنْ يَعْشُ مِنْكُمْ فَسِيرِي اخْتِلافاً كَثِيراً»^(۲) یعنی: «هرکس از شما زنده بماند، شاهد اختلاف‌های زیادی خواهد بود». گمان می‌کنم به نسبت عمر کمترمان نسبت به پیشینیان، شاهد اختلافات و نابسامانی‌های بیش‌تری بوده‌ایم. یکی از افراد قابل اعتماد برایم تعریف می‌کرد که سال‌ها قبل هنگام اذان صبح، صف اول این مسجد (مسجد جامع عنیزه) آکنده از نمازگزارانی بود که برای نماز شب به این‌جا می‌آمدند؛ اما این شب‌زنده‌داران اینک کجا هستند؟ خیلی کم‌اند! اوضاع، عوض شده. قبلاً توکل مردم، مثل پرندگان بود؛ همان‌طور که

(۱) صحیح است؛ نک: صحیح الجامع (۶۸۰۶).

(۲) السلسلة الصحيحة از آلبانی رحمه الله، ش: ۹۳۷؛ و صحیح الجامع، ش: ۲۵۴۹؛ و إرواء الغلیل، ش: ۲۴۵۵ و....

رسول الله ﷺ فرموده است: «كَالظَّيْرِ تَغْدُو خِمَاصاً وَتَرُوحُ بِطَانًا»^(۱) یعنی: «مانند پرنندگان که ابتدای روز، لانه‌هایشان را گرسنه و با شکم خالی ترک می‌کنند و در پایان روز، با شکم سیر باز می‌گردند». مردم در گذشته، بامداد دعا می‌کردند و از الله روزی می‌خواستند و با امید و دل‌بستگی به الله ﷻ روزی خود را دریافت می‌نمودند؛ اما اینک بیش‌تر مردم از دعا و درخواست روزی، غافلند و به غیر الله، امید و اعتماد دارند. و هرکس به چیزی واگذار می‌شود که بدان وابسته است.

الحمد لله که در سال‌های اخیر، بسیاری از جوانان به توفیق الله ﷻ به سوی او بازگشته‌اند و روز به روز، شاهد بازگشت بیش‌تر جوانان به سوی دین و ارزش‌های دینی هستیم و از الله متعال درخواست می‌کنم که بر توفیق جوانان بیفزاید. وقتی سال‌های گذشته را با چند سال اخیر مقایسه می‌کنیم، شاهد تفاوت چشم‌گیری هستیم. بیست سال قبل، کمتر جوانی در مسجد دیده می‌شد، اما الحمد لله که امروزه بیش‌تر کسانی که در مسجد حاضر می‌شوند، جوان هستند. این، لطف الهی است و انسان را به آینده امیدوار می‌کند. شک نکنید که وقتی مردم نیک و شایسته شوند، حاکمان و مسؤولان‌شان نیز ناگزیرند خود را اصلاح کنند. ما برای همه‌ی هم‌کیشان نیک و شایسته‌ی خود در تمام نقاط جهان که به توفیق الله متعال بر راه راست استقامت کرده‌اند، از صمیم قلب آرزو می‌کنیم که الله ﷻ حاکمان‌شان را اصلاح بگرداند و به برادرانمان نوید می‌دهیم که صبر کنید؛ سرانجام، حاکمان خوبی خواهید داشت؛ زیرا اگر مردم اصلاح شوند، حاکمان‌شان نیز ناگزیرند خود را اصلاح کنند.

۹۴- السَّابِع: عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «بَادِرُوا بِالْأَعْمَالِ سَبْعًا، هَل تَنْتَظِرُونَ إِلَّا فَقْرًا مُنْسِيًا، أَوْ غِنًى مُطْغِيًا، أَوْ مَرَضًا مُفْسِدًا، أَوْ هَرَمًا مُفْنِدًا أَوْ مَوْتًا مُجْهَرًا أَوْ الدَّجَالَ فَشَرٌّ غَائِبٌ يُنْتَظَرُ، أَوِ السَّاعَةَ فَالسَّاعَةُ أَدْهَى وَأَمْرًا»^(۲).

(۱) صحیح است؛ نک: صحیح الجامع از علامه آل‌بانی رحمته، ش: ۵۲۵۴.

(۲) ضعیف است؛ نک: ضعیف الجامع، ش: ۲۳۱۵؛ و السلسلة الضعیفة، ش: ۱۶۶۶؛ و ضعیف الترمذی،

ش: ۴۰۰، از آل‌بانی رحمته.

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: «رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «پیش از فرارسیدن هفت چیز، به سوی اعمال نیک بشتابید؛ آیا جز این هفت مورد، انتظار یا توقع دیگری دارید؟ فقری نسیان آور، یا ثروتی طغیان گر، یا بیماری و مرضی تباه کننده، یا پیری ای که باعث زوال عقل می شود، یا مرگی ناگهانی، یا دجال که بدترین غایب مورد انتظار است یا رستاخیز که سخت تر و تلخ تر می باشد».

شرح

پیش تر چندین حدیث بیان شد که رسول الله صلی الله علیه و آله به تعجیل در کارهای نیک سفارش نموده است؛ پیامبر صلی الله علیه و آله در این حدیث به هفت مورد اشاره فرموده که انسان باید پیش از فرارسیدن آنها به انجام کارهای نیک بپردازد. فرمود: «بادروا بالأعمال سبعاً»؛ یعنی سرانجام، یکی از این موارد هفت گانه، به انسان می رسد؛ از جمله: فقر. انسان همیشه در رابطه با رزق و روزی، دو حالت دارد: گاه، الله صلی الله علیه و آله به او مال و ثروت می بخشد و او را به پست و مقامی می رساند و او را از خانه و خانواده برخوردار می سازد و بدین سان او را ثروتمند و بی نیاز می گرداند؛ اگر انسان، در این حالت خودبین شود، سر به طغیان و سرکشی می گذارد و متکبر و مغرور می گردد و از عبادت الله متعال، سرپیچی می کند. همان گونه که الله صلی الله علیه و آله می فرماید:

﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ ﴿٦﴾ أَن رَّءَاهُ أَسْتَعْتَى ﴿٧﴾﴾ [العلق: ۶، ۷]

حقا که انسان (عجیب است و) سر به طغیان می نهد. هنگامی که خود را بی نیاز می بیند.

آن گاه الله صلی الله علیه و آله به انسان هشدار می دهد که هر مقام و ثروتی که داشته باشی، سرانجام به سوی الله باز می گردی:

﴿إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ أَلْحِقَ ﴿٨﴾﴾ [العلق: ۸]

به یقین بازگشت، به سوی پروردگار توست.

ثروت و بی نیازی، یکی از اسباب و خاستگاه های فساد و سرکشی ست؛ برخی از انسان ها تا زمانی که فقیرند و ثروتی ندارند، همواره متوجه الله صلی الله علیه و آله هستند و آدم های فروتنی به نظر می رسند؛ اما همین که الله متعال ثروتی به آنها می بخشد، سر به طغیان می گذارند و مغرور و متکبر می شوند.

و اما حالت دوم، فقر است که باعث می‌شود انسان، خیلی چیزها را از یاد ببرد. فقر و تنگدستی، انسان را به تلاش و تکاپو برای کسب روزی وا می‌دارد و بدین‌سان انسان از کارهای مهم، باز می‌ماند؛ از این‌رو ثروت طغیان‌آور و فقری که باعث از یاد بردن امور مهم می‌شود، هر دو برای انسان، بد است. بنابراین اگر الله عز و جل بر بنده‌اش منت بگذارد و او را از ثروت طغیان‌آور و فقر و تنگدستی نسیان‌آور، مصون بدارد و انسان وضعیت متوسطی داشته باشد و از عبادت الله متعال غافل نشود، این، از سعادت و خوش‌بختی اوست.

سعادت و خوش‌بختی، به مال و ثروت نیست؛ زیرا مال و ثروت، گاه، انسان را به طغیان و سرکشی وا می‌دارد. لذا در این فرموده‌ی الهی بیندیش که:

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّاهُ حَيٰوةً طَيِّبَةً ۚ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [النحل: ۹۷]

به هر مؤمن نیکوکاری اعم از مرد و زن زندگی نیک و پاکیزه‌ای می‌بخشیم و به آنان مطابق بهترین کردارشان پاداش می‌دهیم.

می‌فرماید: «زندگی نیک و پاکیزه‌ای به او می‌بخشیم»؛ چه ثروتمند باشد و چه فقیر. در حدیث قدسی آمده است: «إِنَّ مِنْ عِبَادِي مَنْ لَّوْ أَغْنَيْتُهُ لَأَفْسَدَهُ الْغِنَىٰ، وَإِنَّ مِنْ عِبَادِي مَنْ لَّوْ أَفْقَرْتُهُ لَأَفْسَدَهُ الْفَقْرُ»^(۱) یعنی: «در میان بندگانم، کسانی هستند که اگر آن‌ها را ثروتمند سازم، ثروت و بی‌نیازی، آنان را به فساد و تباهی می‌کشاند؛ و بندگانی هم هستند که اگر آن‌ها را فقیر بگردانم، فقر و تنگدستی مایه‌ی فساد و تباهی آنان می‌گردد».

آری! واقعیت این است که برای برخی از مردم، فقر بهتر است و برای عده‌ای هم، ثروت و توانگری؛ اما رسول الله صلی الله علیه و آله نسبت به فقری که نسیان‌آور است و ثروتی که باعث طغیان و سرکشی می‌شود، هشدار داده است.

و اما سومین هشدار: «أَوْ مَرَضًا مُّفْسِدًا»؛ بیماری، وضعیت انسان را ناپسامان و تباه می‌گرداند. انسان هنگامی که سالم و تن‌درست است، سرحال و شاداب می‌باشد؛ اما

(۱) نک: ضعیف الجامع از آلبنانی رحمته، ش: ۷۵.

هنگامی که بیمار می‌شود، بی‌حال یا بدحال می‌گردد و احساس خفگی می‌کند و فقط به خود و سلامتی خویش می‌اندیشد و از سایر کارها بازمی‌ماند و حال و حوصله‌ی هیچ‌کس را ندارد؛ چون رنجور و بیمار است.

انسان، همیشه سالم و تندرست نیست و همواره در معرض بیماری‌های گوناگون قرار دارد. چه بسیار انسان‌هایی که وقتی از خواب برمی‌خیزند، تندرست و سالمند؛ اما بعد از ظهر همان‌روز، در بستر بیماری می‌افتند یا قبل از این‌که بخوابند، سالمند؛ ولی هنگامی که می‌خواهند از خواب برخیزند، احساس کسالت و بیماری می‌کنند. لذا انسان باید نسبت به سلامتی خود، هوشیار باشد و پیش از آن‌که بیمار شود، به کارهای نیک و شایسته بپردازد.

چهارم: «أَوْ هَرَمًا مُقْنِدًا»؛ یعنی: «پیری‌ای که باعث زوال عقل می‌شود». انسان هرچه پا به سن می‌گذارد و عمری از او می‌گذرد، کم‌حافظه‌تر می‌گردد و گاه به فراموشی و زوال عقل، دچار می‌شود و به فرموده‌ی الله ﷻ به حدی از پیری و فرتوتی می‌رسد که هرچه می‌دانسته است، از یاد می‌برد. چه بسا از خردمندترین مردم بوده، اما حال که پیر و فرتوت گردیده، مانند بچه‌ها و بلکه بچه‌تر شده است. چون توان درک بچه، پایین می‌باشد؛ اما آدم پیر و فرتوت که دچار زوال عقل یا فراموشی شده، دورانی را پشت سر گذاشته که دانستنی‌های زیادی کسب یا تجربه نموده و حالا آن‌ها را از یاد برده است! و این، خیلی سخت‌تر و دشوارتر می‌باشد؛ از این‌رو می‌بینیم که بسیاری از سالخورده‌گان فرتوتی که دچار فراموشی شده‌اند، بیش از بچه‌ها، نزدیکان و خانواده‌ی خود را اذیت می‌کنند. پیامبر ﷺ از این حالت به الله ﷻ پناه می‌برد.

از الله متعال بخواهیم که همه‌ی ما را از چنین وضعیتی مصون بدارد؛ زیرا پیری توأم با فراموشی و زوال عقل، هم مایه‌ی رنج و اذیت خود انسان است و هم دیگران را به رنج و زحمت می‌اندازد و چه بسا نزدیک‌ترین و عزیزترین فرد انسان، در آن زمان آرزو می‌کند که آدم، هرچه زودتر بمیرد و اگر بر زبان نیاورد، چه بسا به زبان حال، چنین آرزویی نماید.

و اما پنجمین هشدار: «موتاً مُجْهَراً»؛ یعنی: «مرگ ناگهانی و غافل‌گیرکننده». انسان، بدون هشدار قبلی می‌میرد. گاه برای خوابیدن به رختخواب می‌رود و هیچ‌گاه بلند

نمی‌شود و گاه روی صندلی کارش نشسته و از دنیا می‌رود و گاه در حال راه رفتن است که مرگش فرامی‌رسد. انسان همین‌که می‌میرد، اعمالش قطع می‌شود؛ پیامبر ﷺ فرموده است: «إِذَا مَاتَ الْإِنْسَانُ انْقَطَعَ عَنْهُ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثَةٍ إِلَّا مِنْ صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ أَوْ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ»^(۱) یعنی: «هنگامی که انسان می‌میرد، پاداش اعمالش قطع می‌گردد؛ مگر از سه عمل: صدقه‌ی جاری، یا علم و دانش سودمندی که از آن استفاده می‌شود، یا فرزند شایسته‌ای که برایش دعا می‌کند».

لذا پیش از آن‌که مرگت فرارسد و تو را غافل گیر کند، به سوی کارهای نیک بشتاب. ششم: «أَوِ الدَّجَالِ فَشَرُّ غَائِبٍ يُنْتَظَرُ»؛ یعنی: «یا دجال که بدترین غایب مورد انتظار است». «دجال»، یعنی بسیار دروغ‌گو، و کسی‌ست که در آخر زمان ظهور می‌کند و ادعای ربوبیت و خدایی می‌نماید. دجال با آن فتنه‌ی بزرگش، چهل روز در زمین می‌ماند. روز اول، برابر با یک سال است؛ روز دوم، برابر با یک ماه و روز سوم، با یک هفته برابری می‌کند و سایر روزهایش، همانند روزهای عادی‌ست؛ اما الله ﷻ توانایی‌هایی به او می‌دهد که به هیچ‌کس نداده است؛ چنان‌که دجال به آسمان دستور می‌دهد که ببارد و به فرمائش از آسمان، باران می‌بارد. دستور می‌دهد که زمین بروید، و فرمائش تحقق می‌یابد. یا امر می‌کند که زمین بخشکد و بارانی از آسمان نازل نشود و بدین‌سان همه جا خشک می‌گردد. بوستان و آتشی با اوست؛ بوستان یا بهشتی که با خود دارد، در حقیقت دوزخ است؛ و برعکس، آتشی که با اوست، بهشت است. این دروغ‌گوی کذاب، لوچ و نابیناست و چشمش مانند دانه‌ی انگور، برآمده می‌باشد و میان دو چشمش نوشته شده است: «کافر»؛ (ک، ف، ر) و هر مؤمنی می‌تواند آن را بخواند؛ چه باسواد باشد و چه بی‌سواد؛ اما منافقان و کافران، نمی‌توانند کلمه‌ی کافر را که در میان چشمان دجال نوشته شده است، بخوانند؛ اگرچه باسواد باشند. این، یکی از نشانه‌های الهی‌ست.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۳۰۸۴، به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

الله ﷺ عیسی بن مریم علیه السلام را به زمین می فرستد تا رویاروی دجال بایستد و بدین ترتیب عیسی علیه السلام از آسمان، پایین می آید و همان طور که در برخی از احادیث آمده است، در ناحیه ای از فلسطین، با او می جنگد و او را شکست می دهد و می کشد.

به هر حال، دجال بدترین غایبی ست که ظهور خواهد کرد؛ زیرا فتنه ی بزرگی ست؛ از این رو در همه ی نمازهایمان دعا می کنیم و می گوئیم: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ وَمِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ»^(۱) یعنی: «یا الله! از عذاب دوزخ، عذاب قبر، از فتنه ی زندگی و مرگ، و از فتنه ی دجال به تو پناه می برم».

از آن جهت، فتنه ی دجال را به طور خاص ذکر کرد که بزرگ ترین فتنه در زندگی بشریت به شمار می رود.

هفتم: «أَوِ السَّاعَةِ» یعنی برپا شدن قیامت که وقتی فرارسد، همه می میرند. و رستاخیز (قیامت) سخت تر و تلخ تر می باشد؛ همان گونه که الله ﷻ می فرماید:

﴿بَلِ السَّاعَةِ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَذْهَى وَأَمْرٌ ﴿٤٦﴾﴾

[القمر: ۴۶]

بلکه رستاخیز، وعده گاه آنان است و رستاخیز، سخت تر و تلخ تر می باشد.

پیامبر ﷺ نسبت به این امور هفت گانه هشدار داده و به ما فرمان داده است که پیش از فرا رسیدن هر یک از این ها، به سوی کارهای نیک بشتابیم؛ لذا ای برادر مسلمان! پیش از آن که فرصت از دست برود، به انجام کارهای نیک پرداز؛ اینک شاداب و توانمند هستی؛ اما روزی فرامی رسد که توان و نیرویی برای انجام کار نیک نداری. پس بشتاب و خود را به نیکوکاری عادت بده و وقتی به نیکی کردن عادت کنی، به سادگی می توانی به انجام کارهای نیک پرداز؛ ولی اگر خود را به سستی و تنبلی عادت دهی، از پرداختن به کارهای نیک باز می مانی. از الله متعال درخواست می کنم که همه ی ما را به ذکر و شکر و عبادتش، توفیق دهد.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۵۸۸ به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

۹۵- الثامن: عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ يَوْمَ خَيْبَرَ: «لَأُعْطِينَ هَذِهِ الرَّايَةَ رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ». قَالَ عُمَرُ ﷺ: مَا أَحْبَبْتُ الْإِمَارَةَ إِلَّا يَوْمَئِذٍ فَتَسَاوَرْتُ لَهَا رَجَاءً أَنْ أَدْعَى لَهَا، فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ﷺ فَأَعْطَاهُ إِيَّاهَا، وَقَالَ: «امش ولا تَلْتَفْتُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَيْكَ». فَسَارَ عَلِيٌّ شَيْئًا، ثُمَّ وَقَفَ وَلَمْ يَلْتَفْتُ، فَصَرَخَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، عَلَى مَاذَا أَقَاتِلُ النَّاسَ؟ قَالَ: «قَاتِلُهُمْ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَقَدْ مَنَعُوا مِنْكَ دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا، وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله روز خیبر فرمود: «این پرچم را به مردی خواهم داد که الله و پیامبرش را دوست دارد و الله، فتح خیبر را به دست او رقم خواهد زد». عمر رضی الله عنه می گوید: هیچ گاه دوست نداشتم که به امارات و فرماندهی برسم، جز روز خیبر که خودم را بالا گرفتم تا بلکه مرا بدین منظور صدا بزنند. رسول الله صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب رضی الله عنه را فراخواند و پرچم را به او داد و فرمود: «برو و روی بگردان تا الله، تو را پیروز بگرداند». علی رضی الله عنه حرکت کرد و مقداری جلو رفت؛ آن گاه ایستاد و بدون این که روی بگرداند، با صدای بلند پرسید: ای رسول خدا! بر سر چه چیزی با آنها بجنگم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «با آنان پیکار کن تا گواهی دهند که معبود راستینی جز الله وجود ندارد و محمد، فرستاده‌ی اوست. اگر شهادت دادند، جان و مالشان در امان است؛ مگر به حق آن و حسابشان با خداست».

شرح

مؤلف رحمته الله از ابوهریره رضی الله عنه نقل کرده است که رسول الله صلی الله علیه و آله روز خیبر فرمود: «این پرچم را به دست مردی خواهم داد که الله و پیامبرش را دوست دارد». و در روایتی آمده است: «و الله و پیامبرش، او را دوست دارند».

روز خیبر، یعنی روزی که غزوه‌ی «خیبر» روی داد؛ خیبر، قلعه‌ها و مزارعی از آن یهودیان بود که در فاصله‌ی یک صد میلی شمال غربی مدینه قرار داشت و همان طور که در کتاب‌های سیرت آمده است، توسط پیامبر صلی الله علیه و آله فتح شد. مطابق قراردادی که میان پیامبر صلی الله علیه و آله و یهودیان خیبر بسته شد، یهودیان به کار کشاورزی در خیبر ادامه دادند و

(۱) صحیح مسلم، ۲۴۰۵.

نیمی از محصولات کشاورزی آنجا از آن مسلمانان بود و این رویه تا خلافت عمر بن خطاب رضی الله عنه ادامه داشت تا این که عمر رضی الله عنه آن‌ها را به شام تبعید کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «این پرچم را به دست مردی خواهم داد که الله و پیامبرش را دوست دارد». در گذشته، درفش یا پرچم لشکر به دست فرمانده بود تا سربازان یا رزمندگان، به دنبال او حرکت کنند. رسول الله صلی الله علیه و آله مشخص نکرد که پرچم را به چه کسی خواهد داد؛ یعنی نام آن شخص را بیان نفرمود. عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌گوید: هیچ‌گاه آرزوی امارت و فرماندهی نکردم، جز روز خیبر که خودم را به امید این که پیامبر صلی الله علیه و آله مرا ببیند و پرچم را به من بدهد، بالا گرفتم. هر یک از صحابه رضی الله عنهم آن شب را در این آرزو سپری کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله پرچم را به دست او بدهد. صبح که شد، رسول الله صلی الله علیه و آله پسرعمویش علی بن ابی طالب رضی الله عنه را صدا زد. به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر دادند که چشم علی رضی الله عنه درد می‌کند. رسول الله صلی الله علیه و آله علی رضی الله عنه را به حضور خواست و از آب دهان خویش به چشمانش مالید؛ علی رضی الله عنه بلافاصله بهبود یافت؛ انگار هیچ دردی نداشته است. به یقین الله متعال بر هر کاری تواناست. آن‌گاه پیامبر صلی الله علیه و آله پرچم را به علی رضی الله عنه داد و به او فرمود: «برو و برنگرد تا آن که الله، تو را پیروز گرداند». علی رضی الله عنه مطابق فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله به راه افتاد و مقداری که جلو رفت، ایستاد و بدون این که روی بگرداند، با صدای بلند پرسید: بر سر چه چیزی با آن‌ها بجنگم؟ علی رضی الله عنه روی برنگرداند؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرموده بود: «و روی برنگردان».

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «با آنان پیکار کن تا شهادت دهند که معبود برحق جز الله وجود ندارد و گواهی دهند که محمد فرستاده‌ی اوست». این، کلمه‌ی بسیار بزرگی است که بر آسمان‌ها و زمین، مزیت و برتری دارد. انسان با گفتن این کلمه، از کفر وارد اسلام می‌شود. لذا شهادتین، دروازه‌ی اسلام است.

آن‌گاه رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر شهادت دادند، جان و مالشان در امان است؛ مگر به حق آن و حسابشان با خداست»؛ یعنی دیگر نباید با آن‌ها جنگید و جان و مالشان در امان است؛ مگر به حق آن. یعنی مگر در برابر حقوق «لا اله الا الله». زیرا این، فقط یک جمله یا عبارتی نیست که انسان، آن را به زبان بگوید؛ بلکه شروطی دارد که باید به‌طور کامل رعایت شود. از یکی از سلف صالح پرسیدند: مگر لا اله الا الله، کلید

بهشت نیست؟ پاسخ داد: آری؛ کلید بهشت است؛ اما عمل نیز ضروری است؛ زیرا هر کلیدی باید دندان داشته باشد.

خدا رحمتش کند که درست گفته است؛ هر کلیدی به دندان نیاز دارد و کلید بدون دندان در دست را باز نمی‌کند؛ لذا این که رسول الله ﷺ فرمود: «...مگر به حق آن»، شامل همه‌ی مواردی می‌شود که گوینده‌ی لا اله الا الله را از دایره‌ی اسلام خارج می‌کند؛ یعنی چه بسا کسی لا اله الا الله می‌گوید، اما مرتکب اعمال کفرآمیزی می‌شود که باعث خروجش از اسلام می‌گردد و این کلمه، سودی به او نمی‌رساند.

منافقان لا اله الا الله می‌گفتند و اگر آن‌ها را می‌دید، ظاهرشان، شما را به شگفت وامی‌داشت و گمان می‌کردید که ایمانشان، از همه قویتر است! آن‌ها نزد پیامبر ﷺ می‌آمدند و به ایشان می‌گفتند: «نشهد أنك لرسول الله». سه تأکید در این عبارت وجود دارد: «نشهد»، «أن» و حرف «لام» در «لرسول الله». لذا ادعا می‌کردند و می‌گفتند: ما، گواهی می‌دهیم که به‌طور قطع، و به‌یقین، تو فرستاده‌ی خدا هستی؛ ولی پروردگار متعال که از راز سینه‌ها آگاه است، فرمود:

﴿وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ ﴿١٠﴾﴾ [المنافقون: ۱]

و الله می‌داند که تو فرستاده‌ی او هستی. و الله، گواهی می‌دهد که منافقان، دروغگویند.

لذا الله ﷻ گواهی منافقان را که از سر ایمان نبود، رد کرد و گواهی داد که آن‌ها در ادعایشان که چنین شهادتی می‌دهند، دروغگویند. بنابراین، جان و مال کسی که لا اله الا الله بگوید، فقط بنا بر ضوابط و شرایط این کلمه، در امان است؛ زیرا رسول الله ﷺ فرمود: «...مگر به حق آن».

عده‌ای از عرب‌ها پس از وفات رسول الله ﷺ از ادای زکات امتناع ورزیدند؛ ابوبکر صدیق رضی الله عنه آماده‌ی جنگیدن با آن‌ها شد. برخی از صحابه در این باره با او سخن گفتند و پرسیدند: چگونه می‌خواهی با کسانی که لا اله الا الله می‌گویند، بجنگی؟ ابوبکر رضی الله عنه پاسخ داد: «به الله سوگند، با کسی که میان نماز و زکات فرق بگذارد، می‌جنگم؛ چراکه زکات، حق مال می‌باشد و پیامبر ﷺ فرموده است: مگر به حق و حقوق آن». و

بدین ترتیب با کسانی که حق اسلام را در اموالشان رعایت نکردند و از ادای زکات امتناع ورزیدند، جنگید و الحمدلله پیروز شد.

نتیجه این که هرکس لا اله الا الله بگوید، جان و مالش در امان است؛ مگر آن که از ادای حقوق این کلمه یا رعایت ضوابط و شرایط آن، امتناع نماید؛ از این رو علما رحمهم الله گفته اند: اگر مردم یک منطقه یا آبادی، اذان و اقامه را ترک کنند، اگرچه کافر نیستند، اما باید با آنها جنگید و کشتنشان جایز است تا آن که اذان و اقامه بگویند. روشن است که اذان و اقامه، جزو ارکان اسلام نیست؛ اما جزو حقوق اسلام می باشد. هم چنین اگر نماز عید را ترک کنند، پیکار با آنها و کشتنشان واجب است؛ اگرچه نماز عید، مانند نمازهای پنج گانه نمی باشد. لذا باید با آنان جنگید تا نماز عید را برپا کنند. نماز عید، فرض کفایه یا نزد برخی از علما، سنت است؛ یا بنا بر قول راجح، فرض عین می باشد. سخن این جاست که پیکار با چنین کسانی، جایز می باشد تا به شعایر ظاهری دین، اذعان نمایند؛ از این رو رسول الله ﷺ بدین نکته تصریح نمود که با گفتن شهادتین، جان و مال انسان در امان خواهد بود؛ مگر در برابر حق و حقوق اسلام.

از حدیث ابوهریره رضی الله عنه چنین برداشت می شود که برای انسان جایز است که بدون گفتن «ان شاء الله»، بگوید که در آینده، چنین خواهم کرد؛ البته خبر دادن از عزم و اراده ی درونی برای انجام کاری در آینده، با این که انسان به طور قاطعانه بگوید که می خواهد فلان کار را انجام دهد، متفاوت است. در حالت اول که انسان از عزم و اراده ی درونی خود خبر می دهد، اشکالی ندارد که «ان شاء الله» نگوید؛ اما هنگامی که می گوید: می خواهم این کار را بکنم، باید با قید «ان شاء الله» باشد. الله تعالی می فرماید:

﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَئٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا ۖ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾ [الكهف: ۲۳، ۲۴]

و هیچ گاه نگو که من فردا این کار را خواهم کرد، مگر این که (بگویی:) اگر الله بخواهد.

فردا، دست تو نیست و چه بسا قبل از این که فردا فرا برسد، بمیری یا اگر زنده بمانی، موانعی پیش بیاید که نتوانی آن کار را انجام دهی یا شاید الله متعال، تو را از انجام آن کار، منصرف کند. زیاد پیش می آید که انسان تصمیم می گیرد فردا یا بعد از

ظهر همان روز کاری انجام دهد، اما از تصمیمش منصرف می‌شود. صحرائشین‌ها، گاه پاسخی می‌دهند که برآمده از فطرت و نهاد آنهاست؛ به صحرائشینی گفتند: پروردگارت را چگونه شناختی؟ پاسخ داد: آثار قدم‌ها، بیان‌گر راه است؛ پشگل شتر، نشان می‌دهد که شتری آن‌جا بوده است؛ آسمان، برج و بارو دارد و زمین، دارای دره‌ها و پستی و بلندی‌ست و دریا، موج و پرتلاطم می‌باشد؛ آیا این‌ها، نشانه‌ی وجود پروردگار شنوا و بینا نیست؟

الله اکبر؛ صحرائشینی بی‌سواد، با فطرت خود استدلال می‌کند که عظمت هستی، بیان‌گر وجود خالق و آفریدگاری‌ست که آن را آفریده و اداره می‌کند.

از صحرائشین دیگری پرسیدند: پروردگارت را چگونه شناختی؟ گفت: بدین‌سان که آدم تصمیمی می‌گیرد، اما بدون سبب یا دلیل مشخصی نمی‌تواند آن را عملی کند. چه کسی، مانع عملی شدن این تصمیم می‌شود یا آن را نقض می‌کند؟ آری، همان ذاتی که چنین تصمیم و اراده‌ای را در دل انسان می‌اندازد؛ الله عز و جل.

لذا اشکالی ندارد که انسان بدون گفتن «إن شاء الله» از عزم و اراده‌ی درونی خود در آینده خیر دهد؛ اما وقتی که قاطعانه از انجام کاری در آینده سخن می‌گوید، باید «إن شاء الله» بگوید. چون آینده، از آن الله متعال است.

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

آدرس ایمیل: book@aqeedeh.com

مجله عقیده
سایت